چاپ دوم

کتاب سرا

متن کامل دست نوشته امیر اسدالله علم

یادداشتهای عَلَم

سال ۱۳۵۶-۱۳۵۵

یادداشتهای عَلَم

جلد ششم ۱۳۵۶-۱۳۵۵

نوشته امیراسدالله علم
ویرایش از علینقی عالیخانی



فهرست برگه

سرشناسه : علم، امیراسدالله، ۱۲۹۸ - ۱۳۵۷.
عنوان و پدیدآور : یادداشتهای علم / متن کامل دست نوشته امیراسدالله علم؛ ویرایش از علینقی‌عالیخانی.
مشخصات نشر : تهران: کتاب‌سرا، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری : ۶ ج.: نمونه، عکس.
شابک : ۵-۳۲-۵۸۴۰-۹۶۴-۹۷۸ ــ (ج. ۶) ISBN: 978-964-5840-32-5
شابک : ۹-۴۴-۵۸۴۰-۹۶۴-۹۷۸ (دوره) ISBN: 978-964-5840-44-9
وضعیت فهرست‌نویسی : فیپا
یادداشت : ج. ۱ «۱۳۴۷ و ۱۳۴۸» (چاپ اول: ۱۳۷۱، چاپ دوم: ۱۳۷۲، چاپ سوم: ۱۳۷۷، چاپ چهارم: ۱۳۹۰).
یادداشت : ج. ۲ «۱۳۴۹ و ۱۳۵۱» (چاپ اول و دوم: ۱۳۷۷، چاپ سوم: ۱۳۹۰).
یادداشت : ج. ۳ «۱۳۵۲» (چاپ اول و دوم: ۱۳۷۷، چاپ سوم: ۱۳۹۰).
یادداشت : ج. ۴ «۱۳۵۳» (چاپ اول: ۱۳۸۰، چاپ دوم: ۱۳۹۰).
یادداشت : ج. ۵ «۱۳۵۴» (چاپ اول: ۱۳۸۲، چاپ دوم: ۱۳۹۰).
یادداشت : ج. ۶ «۱۳۵۵ و ۱۳۵۶» (چاپ اول: ۱۳۸۶، چاپ دوم: ۱۳۹۰).
مندرجات : ج. ۱. از ۱۳۴۷/۱۱/۲۴ تا ۱۳۴۸/۱۲/۲۹. -- ج. ۲. از ۱۳۴۹/۱/۱ تا ۱۳۵۱/۱۲/۲۱.
مندرجات : ج. ۳. از ۱۳۵۲/۱/۲۴ تا ۱۳۵۲/۱۲/۲۱. -- ج. ۴. از ۱۳۵۳/۱/۲ تا ۱۳۵۳/۱۲/۲۹.
مندرجات : ج. ۵. از ۱۳۵۴/۱/۱ تا ۱۳۵۴/۱۲/۳۰. -- ج. ۶. از ۱۳۵۵/۱/۱ تا ۱۳۵۶/۷/۷.
موضوع : علم، امیراسدالله، ۱۳۵۷ - ۱۲۹۷ -- خاطرات.
موضوع : سیاستمداران ایرانی - سرگذشتنامه.
موضوع : ایران -- تاریخ -- پهلوی، ۱۳۵۷-۱۳۲۰
رده‌بندی کنگره : ۱۳۷۲ ۳آ۸ع/DSR۱۴۸۶
رده‌بندی دیویی : ۹۵۵/۰۸۲۴۰۹۲
شماره کتابخانه ملی : ۹۴۱-۷۲م

یادداشتهای علم
جلد ششم ۱۳۵۶-۱۳۵۵
نوشتهٔ اسدالله علم
ویرایش از علینقی عالیخانی

چاپ دوم: ۱۳۹۰
حروفچینی و صفحه‌آرایی: فریبا محبی
طراحی جلد و گرافیک: آزاده عسگری
چاپ: طرفه
تیراژ: ۱۱۰۰ جلد

ش.اب.ک. (ج ۶): ۵-۳۲-۵۸۴۰-۹۶۴-۹۷۸
ش.اب.ک.: ۹-۴۴-۵۸۴۰-۹۶۴-۹۷۸ (دورهٔ ۶ جلدی)
ISBN: 978-964-5840-32-5
ISBN: 978-964-5840-44-9 (6VOL.SET)



دفتر و نمایشگاه شرکت کتاب‌سرا
خیابان خالداسلامبولی (وزرا)، کوچهٔ ششم، کوی دل‌افروز، شمارهٔ ۱۷، تهران
کد پستی: ۱۵۱۱۷۳۸۹۵۳، ساختمان کتاب‌سرا
تلفن: ۸۸۷۱ ۶۱۰۴ - ۸۸۷۱ ۷۶۳۶ - ۸۸۷۱ ۲۴۷۹
فکس: ۸۸۷۱ ۷۸۱۹، صندوق پستی: ۷۳۳-۱۵۷۴۵
E-mail: KETABSARA@KETABSARA.ORG
Site: WWW.KETABSARA.IR

فهرست مندرجات

یادداشت توضیحی	۷
یادداشتهای سال ۱۳۵۵	۱۹
یادداشتهای سال ۱۳۵۶	۴۰۱
فهرست نام‌ها	۵۶۵

سه دفترچه‌ی آغازین یادداشتهای علم با همّت بانو رودابه علم سرانجام پیدا شد. دوستان ارجمندم، آقایان صادق عظیمی و پرویز خزیمه علم با لطف و علاقه‌ی همیشگی خود، رنج عکس برداری از یادداشتها را به‌عهده گرفتند. جا دارد از هر دوی آنان که در سراسر مدّت ویرایش یادداشتهای علم، همواره آماده‌ی هرگونه کمکی به ویراستار بوده‌اند، صمیمانه سپاسگزاری کنم.

یادداشت توضیحی

«پس چنان واجب کند که چون پادشاه کاری خواهد کرد و یا او را مهمّی پیش آید، با پیران و هواخواهان و اولیاء دولت خویش مشاورت کند، تا هرکسی را در آن معنی هرچه قرار آید بگویند و آن‌چه رأی پادشاه دیده باشد با گفتار هر یکی مقابله کنند و هر یکی چون گفتار و رأی دیگران بشنوند و براندازند، رأی صواب از آن میان پدید آید. و رأی و تدبیر صواب آن باشد که عقلهای همگنان بر آن متّفق شود که چنین می‌باید کرد و مشورت ناکردن در کارها از ضعیف رأیی باشد و چنین کس را خودکامه خوانند».

سیاست نامه (منتسب به خواجه‌نظام‌الملک)

در آغاز سال ۱۳۵۵ (۱۹۷۶)، آسمان سیاسی ایران از دید شاه آبی و خورشید بخت او همچنان درخشان بود و به دنبال جشنهای تاجگذاری (۱۹۶۷/۱۳۴۶) و شاهنشاهی (۱۹۷۱/۱۳۵۰) اکنون هنگام بزرگداشت پنجاهمین سال پادشاهی دودمان پهلوی رسیده بود. به این مناسبت، در یکم فروردین، سلام نوروزی در آرامگاه رضا شاه در شهر ری برگزار شد و شاه در سخنان خود گفت:

«... در پیشگاه تاریخ ایران اعلام می‌دارم که ما خاندان پهلوی، مهری جز مهر ایران و عشقی جز سرافرازی ایرانیان نداریم و وظیفه‌ای جز خدمت

به کشور و ملت خویش برای خود نمی‌شناسیم. ما از میان ملت برخاسته‌ایم و در خاک مقدس ایران زاده شده‌ایم و در همین سرزمین مقدس نیز به خاک خواهیم رفت...».

شاه می‌پنداشت که رنجها و فداکاریهای او بیش از همیشه پایه‌های تاج و تخت را استوار ساخته و سرانجام توانسته بر همه‌ی رقیبان و مدعیان قدرت چیره شده و آنان را از میدان به در کند. با کمی دستکاری در تاریخ، نقش احمد قوام را ناچیز و خود را آزادی بخش راستین آذربایجان می‌انگاشت (یادداشت ۵۵/۱۰/۱۱). اگر محمد مصدّق ـ خطرناکترین هماورد به زعم او ـ تلاش نافرجامی برای ملی کردن نفت ایران کرد، او ـ شاه ـ توانست سرانجام اداره‌ی این صنعت حیاتی را از دست بیگانگان بیرون آورد. شاه حتّی کارنامه‌ی پدر تاجدارش را نیز با خود همسان نمی‌دید، چراکه به رغم همه دستاوردهایش، نه به اصلاحات ارضی دست زد و نه در شط العرب حق ایران را، آن چنان که باید، پس گرفت و در زمینه‌ی نفت نیز با تمدید قرارداد شرکت نفت ایران و انگلیس، به سود ایران گام برنداشت. شاه یک بار نیز ادّعای تعجّب‌آوری می‌کند که از زمان ولیعهدی در اندیشه‌ی اصلاحات ارضی بوده و در ۱۹۵۵ طی سفری به آلمان، سهیم شدن کارگران در سود کارخانه‌ها را چاره‌ی پرهیز از رویارویی کارگر و کارفرما یافت (یادداشت ۱۳۵۵/۲/۱۱). شاه دیگر حتّی به کسانی که در سخت‌ترین روزها سپر بلا شدند و او را در گسترش و استواری قدرت یاری کردند، خواه درگذشتگان و خواه شاغلان روز، به دیده‌ی تحقیر می‌نگریست.[۱] چندی پیش از سرکار آمدن دولت حسنعلی منصور (اسفند ۱۳۴۲)، یک بار شاه، با اشاره به ترکیب دولت آینده، به او درد دل کرده بود که همیشه آرزو داشته باکسانی کار کند که کم و بیش همسنّ خود او باشند.[۲] تعبیر منصور این بود که شاه، او و همکارانش را کارآمدتر از پیشینیان می‌داند و شاید هم تا اندازه‌ای شاه به این نکته توجه داشت. ولی از آن مهمّتر این بود که شاه دیگر

۱- برای نمونه ن.ک. به یادداشت ۱۳۵۵/۹/۲ درباره‌ی ابراهیم حکیمی و صادق صادق.

۲- امیر عبّاس هویدا، دوست نزدیک منصور، چند روز بعد این گفته را برای ویراستار نقل کرد.

نمی‌خواست باکسانی که او را هنگام ضعف و درماندگی دیده بودند، سروکاری داشته باشد. او می‌خواست از دید نسل جوان و تحصیل کرده‌ای که خود برکشیده بود، شاه اصلاحات ارضی و تحولات اجتماعی باشد، تا شاهی که قوام و مصدّق و رزم آرا و زاهدی می‌شناختند.

در دهه‌ی ۱۳۴۰ (۱۹۶۰)، شاه از این شرایط به خوبی بهره‌برداری کرد و با پشتیبانی از تکنوکراتهای جوان و دادن اختیارات به آنان، توانست در مدّتی کوتاه چهره‌ی اجتماعی و اقتصادی ایران را دگرگون سازد. شهرنشینی گسترش یافت، پوشش آموزشی شهرها و بسیاری از روستاها را در برگرفت، طبقه‌ی متوسط پویایی پدیدار شد و به تدریج بسیاری از صاحب نظران از ایران به عنوان ژاپن دوم آسیا نام می‌بردند. ولی شاه در این مرحله، به دربایستهای تحول سریع جامعه که لازمه‌اش گسترش نهادهای تازه‌ی متناسب با این تحولات و دادن امکان مشارکتِ فزاینده مردم بود، توجهی نکرد. او می‌انگاشت که همه پیشرفت کشور صرفاً مدیون رهبری و بینش اوست و خود بهتر از هر کس صلاح مملکت و تقدّمهای جامعه را تشخیص می‌دهد و تنها کار ویژه‌ی مدیران، اجرای فرمان اوست. توده‌ی مردم نیز که به زعم او هر روز از موهبات بیشتری بهره‌مند می‌شوند، بی‌گمان از شرایط زندگی خود خرسند، به آینده امیدوار و با میل به رهبری او گردن می‌نهند و جز آسایش مادی خواست دیگری ندارند. شاه که در دیدارهای غیر رسمی و خصوصی با شرم و بسیار مؤدب و خوش برخورد بود، می‌کوشید در مراسم رسمی و از چشم توده‌ی مردم، خود را ابرمرد نشان دهد و در دیداری با علم می‌گوید: «اگر موفّقیّتهای من نبود... نه تنها از خانواده‌ی پهلوی و تمام زحمات و مشقّات پدر من اسمی نمی‌بود، ایران هم نمی‌بود» (یادداشت ۱۳۵۵/۶/۲۶).

در زمینه‌ی سیاست خارجی نیز شاه خود را نه تنها صاحب نظر، بلکه برتر از رهبران بسیاری از کشورهای دیگر می‌پنداشت. با آن که شاه به مسائل دیپلماتیک علاقه‌مند بود، آگاهی او از رویدادها بیشتر محدود به گزارش نمایندگان سیاسی ایران و خبرهای رسانه‌های بین‌المللی و احیاناً گفت و گو با مقامات خارجی بود و اعتقادی به این که وقایع جهانی نخست از سوی کارشناسان امر بررسی و گزینه‌های ممکن به او پیشنهاد شود،

نداشت. در نتیجه با آن که خطوط اصلی سیاست خارجی کشور روی هم رفته درست بود، نظر او در مورد جریانات روز بیشتر اوقات سطحی، ولی همراه با عقل سلیم بود. در هفته‌ی آغاز سال نو (۱۳۵۵) طیّ مذاکره با نلسون راکفلر نایب رئیس جمهور آمریکا، شاه به او می‌گوید که برای ریشه کن کردن نفوذ شوروی در آفریقای سیاه، می‌بایست آمریکا از سیاه پوستان طرفداری کند. این نکته مورد توجّه راکفلر قرار می‌گیرد و فردای آن روز علم به شاه می‌گوید: «همیشه شاهنشاه چنان مسائل بزرگی را عنوان می‌فرمایند که طرف قدرت نفس کشیدن نمی‌کند» و شاه پاسخ می‌دهد که «آخر راه را هم نشان می‌دهم و به آنها می‌گویم اگر نمی‌توانید دستی را در آفریقای سیاه ببرید، پس ببوسید» (یادداشت ۱۳۵۵/۱/۴). چند هفته بعد نیز هنگامی که علم گزارش می‌دهد که سوریه و آمریکا، هر دو از الیاس سرکیس، رئیس جمهور تازه‌ی لبنان، پشتیبانی می‌کنند، شاه می‌گوید «اگر خاطرت باشد، من سه ماه قبل ضمن مصاحبه‌ای گفتم کار لبنان باید با نظر سوریه حل شود. استشمام من این بود و حال آن که ابداً با آمریکاییها صحبت نکرده بودم، ولی انسان وقتی تجربه دارد [اگر] قضایا را پهلوی یکدیگر بگذارد، نتیجه‌گیری درست می‌کند». سپس گفت و گو را به این جا می‌کشاند که خارجیها «از همه دزدترند و دیگران را دزد می‌خوانند. حتّی در امور سیاسی اهل چانه زدن هستند». علم یادآور می‌شود که «رویّه شاهنشاه که یک دنده، ولی بی‌محابا، مسائل را در همان وهله اوّل در کف دست آنها می‌گذارید، بهترین رویّه است»[1] و شاه می‌افزاید «به همین جهت خیال می‌کنند جای چانه زدن دارند، حال آن که نمی‌دانند که من منعطف نمی‌شوم. کم‌کم فهمیده‌اند» (یادداشت ۱۳۵۵/۱/۲۷).

روش حکومت شاه به تدریج نهادهای سیاسی و اداری کشور را ناتوان و بی‌ارزش ساخته بود. گذشته از ارتش و نیروهای امنیتی، سالها بود که شاه نه تنها تعیین کننده‌ی سیاست خارجی بود، بلکه نقش وزیر امور خارجه را به عهده داشت. از آغاز دهه‌ی ۱۳۴۰

۱- روشن نیست که علم از روی تملّق این سخنان را ادا کرده و یا با آشنایی به روحیه‌ی شاه، می‌خواسته به او تلقین کند که در برابر فشار خارجیان کوتاه نیاید. شاید هم به هر دو نکته توجه داشته است.

(۱۹۶۰) به استثنای چند سالی که اردشیر زاهدی، دوست شخصی او، وزیر خارجه شد و کار خود را جدی گرفت، دو وزیر خارجه‌ی دیگر این دوران، در برخی از مسائل خارجی نه در جریان کار قرار می‌گرفتند و نه احیاناً از فرجام آن آگاهی داشتند. در زمینه‌ی سیاست نفتی نیز شاه مسئولیّتها را آن چنان پراکنده کرده بود که سر نخها را صرفاً خود او در دست داشت. از وزارت دادگستری نیز هرگز دل خوشی نداشت و گذشته از مداخله‌ی ناروا در امور قضایی، سازمان بازرسی شاهنشاهی را مرجع تازه‌ای برای نظارت بر سازمانهای دولتی و رسیدگی به شکایات مردم کرد.

در ارتش نیز همین روش پراکندگی مسئولیّت وجود داشت. وزارت جنگ هیچ گونه نقش و اختیاری در نظارت بر نیروهای مسلح نداشت. نیروهای سه گانه، بی مداخله‌ی رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران، فرمان خود را از شاه می‌گرفتند. گارد شاهنشاهی نیز تابع هیچ یک از سازمانهای ارتش نبود و مستقیماً زیر نظر شاه قرار داشت.[1]

دستگاه اداری دولت روز به روز نا هماهنگ‌تر می‌شد. هر مسئولی می‌کوشید راهی برای تماس مستقیم با شاه و دریافت موافقت برای اجرای برنامه‌ی مورد سلیقه، نظر و یا احیاناً غرض خود پیدا کند بی‌آن که الزاماً توجهی به سیاست کلّی دولت داشته باشد. این مداخله‌ی شاه در جزئیات امور اجرایی، افراد دلسوز و اصولی را در شرایط ناراحت کننده‌ای قرار می‌داد و می‌بایست یا با تصمیم ناروا بسازند و یا این که شهامت به خرج داده، و واقعیت را به شاه بیان داشته و رأی او را تغییر دهند.[2] روشن است که چنین از خودگذشتگی را نمی‌شد از همه انتظار داشت. در نتیجه انضباط اداری و پیروی از سیاستی اصولی به تدریج معنای خود را از دست داده بود.

عاملی که به این از هم گسیختگی یاری کرد افزایش بی‌سابقه‌ی در آمد نفت بود که به‌گمان شاه می‌بایست در سالهای آینده نیز همچنان ادامه یافته و به او امکان دهد به رؤیاهای دیرینه‌ی خود درباره‌ی قدرت نظامی و اقتصادی ایران، به آن گونه که خود

۱- ن.ک. به، ارتشبد جم، «نقش ارتش در سرنگونی رژیم شاه»، مجله‌ی نگین، شماره ۲۲، ۱۳۸۴.

۲- به عنوان نمونه ن.ک. به «خاطرات محمّد یگانه»، نشر ثالث، تهران ۱۳۸۴، ص ص. ۹-۱۹۷ و ۶-۲۶۲.

تعبیر می‌کرد، جامه‌ی عمل بپوشد. او دیگر دلیلی برای مراعات انضباط مالی و توجه به امکانات نیروی انسانی و زیر ساخت موجود کشور نمی‌دید و آرزو داشت همه‌ی خوابها و خواسته‌های گذشته‌اش در مدّتی کوتاه با میان بُر زدن در روش اجرای طرحها عملی سازد. به این سان، به آن چه پیش از افزایش ناگهانی درآمد نفت موجب پیشرفت کشور شده بود، پشت پا زد و راهی را در پیش گرفت که موجب تورّم شدید، ایجاد کمبود کالا و خدمات ضروری و ناخرسندی توده‌ی مردم شد. این نارضایی همگانی برای شاه تا آغاز انقلاب ناشناخته بود چرا که به گمان او تنها خواست مردم دسترسی به زندگی مرفه و درآمد روزافزون بود که با رشد سریع اقتصادی به آن دست یافته و می‌دانستند که این همه از برکت رهبری درست اوست و در نتیجه در همه حال از او پیروی می‌کنند.

یکی از بزرگترین عاملهای موفقیّت شاه در دهه‌ی ۱۳۴۰ (۱۹۶۰) و آن چه انقلاب سفید نامیده شد، این بود که وی برنامه‌ی اصلاحات را به آراء عمومی گذارد. به زبان دیگر، از مردم خواست برنامه‌ی پیشنهادی او را تایید و در اجرای آن شریک شوند. در سالهای بعد اصلهای تازه‌ای که الزاماً معنای چندانی نداشته و احیاناً خام و نسنجیده بودند، به صورت فرمان شاهنشاهی به اصلهای آغازین انقلاب سفید افزوده شد. ولی در این مرحله دیگر شاه نیازی به نظرخواهی از مردم نمی‌دید و به تدریج اصالتی برای خواست طبیعی آنان به داشتن سهمی در تعیین سرنوشت کشور قائل نبود. هنگامی هم که فشار تورمی و تنگناهای اقتصادی موجب شکایت و ناخرسندی مردم شد، شاه ایرادی در تقدمهای خود نمی‌دید و هر گونه گرفتاری را ناشی از کوتاهی مجریان امر می‌انگاشت.

در این زمینه، شاه رفتاری شگفت‌انگیز داشت. از یک سو با سرسختی و بی‌هیچ نرمشی برنامه‌های مورد پسند و علاقه‌ی خود را که عامل اصلی آشفتگی اقتصادی و ناخرسندی اجتماعی شده بود، به دولت تحمیل می‌کرد. ولی از سوی دیگر، درباره‌ی تصمیمهایی که احیاناً نتیجه‌ی خوبی نداشت، آماده‌ی پذیرش هیچ گونه مسئولیّتی نبود. در یکی از نشست‌های شورای عالی اقتصاد، به دنبال گفت و گو درباره‌ی موضوعی

که مورد ایراد شاه بود و یکی از وزیران یادآور می‌شود که تصمیم آن با تایید خود شاه گرفته شده، وی خشمگینانه اظهار می‌دارد که برای قانون اساسی شاه مقامی غیرمسئول است.[1] با این همه و به رغم چنین تعبیر غریبی از قانون اساسی، شاه خواستار بود که مقامهای دولتی در گزارشهای خود پیشرفت اقتصادی کشور را صرفاً مدیون او بدانند. این گریز از پذیرش مسئولیّت، از همان آغاز سلطنت، یکی از ویژگیهای شاه بود.[2] که همواره دیگران را سپر بلا می‌کرد، ولی دو سال بعد در شرایطی که دیگر کسی برای به‌گردن گرفتن مسئولیّت و رویارویی با موج ناخرسندی مردم باقی نمانده بود، به بهای از دست دادن شاهنشاهی او تمام شد.

در آبان ۱۳۵۵ به فرمان شاه کمیسیون عالی نظارت بر کارهای اجرایی، به منظور برقراری انضباط شدید در سازمانهای دولتی و رفع گرفتاریها و تنگناهای موجود تشکیل شد. ریاست این واحد نوبنیاد که به کمیسیون شاهنشاهی معروف شد، با رئیس دفتر مخصوص شاه بود. این کمیسیون با همکاری چند تن کارشناس و نمایندگانی از بخش خصوصی، به برنامه‌ها و طرحهای وزارتخانه‌ها و سازمانهای وابسته رسیدگی می‌کرد و نتیجه در جلساتی که به طور منظم با حضور نخست وزیر و اعضای دولت تشکیل می‌شد، مورد بررسی قرار می‌گرفت و مستقیماً از راه تلویزیون و دیگر رسانه‌های گروهی به آگاهی همگان می‌رسید. این که رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی عهده دار اداره‌ی نشستی باشد که در آن نخست وزیر و مسئولان بلند پایه‌ی کشور مورد بازجویی قرار می‌گرفتند، گذشته از مغایرت با قانون اساسی، انکار حیثیت قوه‌ی مجریه‌ی کشور و مداخله‌ی دستگاهی غیر مسئول در اداره‌ی امور بود. علم در این زمینه می‌نویسد که «اگر من به جای دولت بودم، فوری استعفا می‌دادم» (یادداشت ۱۳۵۵/۸/۲۹).

نهاد صلاحیتدار برای رسیدگی به عملکرد دولت و ارزیابی آن می‌بایست قوّه‌ی قانون گذاری باشد، ولی شاه به هیچ رو آماده‌ی پذیرش چنین آزادی عملی برای مجلس نبود و

۱- ن.ک. به «برنامه‌ریزی عمرانی و تصمیم گیری سیاسی»، مصاحبه غلامرضا افخمی (ویراستار)، بخش سوّم، مصاحبه با عبدالمجید مجیدی، ص ص. ۳۴۴-۳۴۰، بنیاد مطالعات ایران، ۱۳۷۸.

۲- ن.ک. به «یادداشتهای علم»، جلد یکم، ص. ۴۴، پانویس ۲.

اصولاً اعتقادی به دموکراسی نداشت. پس از کودتای ضیاء الحق علیه ذوالفقار علی بوتو در پاکستان، شاه به علم می‌گوید «می‌خواستی به سفیر آمریکا بگویی که دموکراسی در همه جا پیاده نمی‌شود و حتی من شنیده‌ام که در ترکیه حسادت وضع ایران را می‌کشند». سپس می‌افزاید، «مگر ممکن است کشوری به دو دسته تقسیم بشود، یک دسته خیال کار کردن و دسته دیگر کارشکنی در قبال آن را داشته باشند؟ مگر چنین کشوری پیش می‌رود؟» (یادداشت ۱۳۵۵/۴/۱۴).

شاه مشکلات موجود، به ویژه تورم و کمبودها را تنها به علّت عدم کارآیی بخش دولتی نمی‌دانست و می‌پنداشت بخش خصوصی نیز باگرانفروشی و احتکار، دشواریها را دو چندان می‌کند و چاره را در آن یافت که از یک سو با فرمان عجیبی افزایش قیمتها را ممنوع اعلام دارد و از سوی دیگر بازاریان و صاحبان صنایع را که به علّت فشار تورمی ناچار به افزایش بهای کالاهای خود بودند، متهم به گرانفروشی کرده و با خشونتی بی‌سابقه و بیهوده (زندان، تبعید و جریمه) با آنان رفتار کند. در نتیجه اینان نیز که به راستی از کوششها و پشتیبانی شاه بهره‌مند شده بودند، به صف معترضان و ناراضیان پیوستند.

شاه با چنین طرز فکر و عمل، نهادهای سیاسی کشور را ناتوان، دولتیان را بی‌اعتبار و بخش خصوصی را نگران ساخت. به این سان، به‌گمان او، همه‌ی مسئولان، چه دولتی و چه خصوصی، در انجام وظیفه‌ی خود کوتاهی کرده بودند، مگر او که مصلحت کشور را بهتر از هر کسی تشخیص می‌داد و به عنوان یکّه تاز میدان سیاست داخلی و خارجی ایران، هیچ کارش ایرادی نداشت. بر این پایه، اگر چشمداشت او این بود که مردم همه دستاوردهای مثبت را از آن او بدانند، روی دیگر سکّه، همه‌ی گرفتاریها و ناخرسندیها را نیز به او منتسب می‌کرد. شاه با اصرار بر این که تنها تصمیم گیرنده‌ی کلیه‌ی امور کشور، از خُرد و کلان است، خود را سخت آسیب پذیر کرده بود. در درون کشور، گذشته از چندین گروه چپ و میانه رو، برخی از محافل مذهبی مخالف شاه، فعّال شده بودند. ولی شاه خطری از این سو احساس نکرده و بی‌نیازی به نرمش و توجه به خواست آنان که چه بسا با برنامه‌های او تعارض داشت، نمی‌دید. علم که واقع‌بین‌تر و به هر حال با افکار

عمومی آشنایی بیشتری داشت، یک بار به شاه گزارش می‌دهد که در دانشگاه پهلوی دهها دختر چادر به سر دیده است. شاه در پاسخ می‌گوید: «دیگر آخوندی نیست» و علم یادآور می‌شود «روحیه آخوندی هست» (یادداشت ۱۳۵۵/۲/۲۷).

شاه هر گونه تظاهر به مذهب را زیر سر «مارکسیستهای اسلامی» و روسها، و علم بخشی از آن را «حمق و تعصب» می‌شمرد (یادداشت ۱۳۵۵/۲/۳۱) . چیزی که شاه نادیده می‌انگاشت، تعارض میان سیاست اجتماعی روی هم رفته مترقّی او و کاهش روز افزون هر گونه آزادی سیاسی بود. شاه از یک سو از ته دل به پیشرفتهای اجتماعی، مانند آزادی زنان و گسترش آموزش و پشتیبانی از حقوق کارگران و دهقانان پای بند بود و از سوی دیگر آمادگی نداشت به چنین جامعه‌ی پویایی حقی برای اظهارنظر در اداره‌ی امور کشور بدهد. این روش، امکان تشکیل آزادانه‌ی حزب و انجمنهای سیاسی و اجتماعی و یا برپایی مطبوعات مستقل و اظهار عقیده‌ی آزاد را از میان برد و تنها صحنه‌ای که برای گرد هم آیی و گفت و گوی مسائل اجتماعی با معنای ضمنی سیاسی باقی ماند، یا مسجد بود و یا نشستهای شعر و ادب در انجمنهای فرهنگی. بسیاری از روشنفکران و دگراندیشان، راه مسجد را نه به آهنگ نیایش، بلکه برای دیدار و گفت و گو با همفکران خود در پیش گرفتند. ناگفته نماند که رابطه‌ی بسیاری از روحانیان با شاه کم و بیش خوب بود و به هر حال اکثریّت آنان قصد ستیز و برانداختن نظام موجود را نداشتند. به همین دلیل نیز شاه بیمی از آنان نداشت و می‌پنداشت که مخالفان او در پوشش مذهب، مشتی مارکسیست‌اند. علم به شاه گزارش داده بود که ویلیام سالیوان، سفیر تازه‌ی آمریکا در ایران، در مصاحبه‌ای به مخالفان مذهبی شاه اشاره کرده است. شاه از این امر ناراحت شده و به علم می‌گوید: «آخر این مردکه نمی‌فهمد که اینها مارکسیست اسلامی و در دست روسها هستند؟» (یادداشت ۱۳۵۶/۲/۳۱).

به راستی نه شاه و نه علم، تا پایان این یادداشتها هرگز متوجّه خطر جدّی از سوی گروهی از فعالان مذهبی مخالف نظام موجود نشدند و صرفاً از «تحریکات خارجی» بیمناک بودند. این اندیشه‌ی «دست بیگانه» که در فرهنگ سیاسی ایران، مانند بسیاری کشورهای دیگر ستمدیده از استعمار، ریشه یافته، حتی در مورد تحولات کشورهای

دیگر نیز مورد باور شاه و علم بود. در یادداشت ۱۳۵۵/۲/۱۱ آمده است که «شاهنشاه فرمودند: مسأله داخلی چین مثل این است که ریشه دار است. عرض شد ممکن است کار آمریکاییها باشد. فرمودند: نه، باید کار روسها باشد». این چنین داوری بی پایه در آستانه‌ی روی کار آمدن دنگ شائو پینگ و آغاز پیشرفت باور نکردنی چین، نمونه‌ای است از داوری نادرست و گمراه کننده‌ی نظریه «توطئه خارجی». اعتقاد به این نظر موجب شد که شاه بیهوده به دنبال رویارویی با تحریکات خارجی رود، در حالی که نظام موجود را یکسره بحران داخلی تهدید می‌کرد.

در اواخر سال ۱۳۵۵ وضع مالی دولت به علّت کاهش نسبی درآمد نفت و بی‌انضباطی در هزینه‌ها، بحرانی شد.[1] در یکی از روزهای دی ماه این سال، به دنبال ریزش برف سنگینی که معمولاً موجب خوشنودی شاه می‌شد علم او را خیلی گرفته می‌بیند: «پرسیدم خدای نکرده کسالتی عارض وجود مبارک هست؟ فرمودند: نه! عرض کردم: پس با این برف زیاد چرا خاطر مبارک گرفته است؟ فرمودند: فکر بی‌پولی هستم. تمام چرخهای ما خواهد خوابید و برنامه‌های ما بسیار عقب می‌افتد... عرض کردم: بخت شاهنشاه بلند است، ولی از این نشیب و فرازها بسیار دیده‌ایم، این هم می‌گذرد. فرمودند: فکر می‌کنم خیلی به سختی...» (یادداشت ۱۳۵۵/۱۰/۱۲). چند روز بعد علم در نامه‌ای به شاه به صراحت نگرانی خود را از تیره شدن اوضاع به قلم آورده و می‌نویسد «...گرفتاری این است که ممکن است دشمن به خطوط داخلی ما رخنه کرده باشد، یعنی این عدم رضایت بی‌جهت مردم که دستی دستی تراشیده‌ایم... یعنی نبودن برق... ضرر هنگفت صنایع به علّت نبودن برق، خرابی تلفن، نبودن خواربار... بی‌اعتنایی به درخواستهای مردم، مقرّرات خلق‌الساعه، گرانی نرخها و غیره و غیره. این را یک گروه دشمن در داخل ما به وجود آورده‌اند و یا ندانم کاری و بی‌لیاقتی دولت» (یادداشت ۱۳۵۵/۱۰/۲۶).

شاه به تدریج از دشواریهایی که دولت با آن رو به رو شده نگران بود. با این همه، بحران موجود را به حساب ناخرسندی انباشته شده‌ی مردم نمی‌گذاشت و معلول تحریک

۱- برای توضیح بیشتر ن.ک. به یادداشتهای علم، جلد یکم، مقدّمه‌ی ویراستار، صفحات ۱۰۳ تا ۱۰۵.

آمریکاییها می‌دانست: «فرمودند: ... شپشهای لحاف کهنه، مثل امینی و الهیار صالح و بقایی و امثالهم به راه افتاده‌اند، در باغهای دور دست ملاقات می‌کنند. ... حتی امینی گفته تابستان داغی در پیش داریم. به این جهت من که هر سال تابستان به اروپا می‌رفتم، می‌خواهم امسال در ایران بمانم». سپس به علم دستور می‌دهد که در دیدار آینده‌اش با سفیر آمریکا باید به او حالی کند «این جا نمی‌توانند حکومت نوکر به وجود بیاورند. برای آنها به قیمت ملیونها سرباز و ملیاردها دلار تمام می‌شود» (یادداشت ۱۳۵۶/۳/۱۰). شاه نمی‌خواست بپذیرد که بحران کشور ریشه‌ی داخلی دارد و باید راه‌حلّ سریعی برای آن بیابد و سیاست نرمش پذیرتری در پیش گیرد. در نتیجه صرفاً می‌کوشید تدابیری اتّخاذ کند که نشانه‌ی توجّه او به حقوق بشر مورد علاقه‌ی جیمی کارتر، رئیس جمهور تازه‌ی آمریکا، و محافل غربی باشد. علم پس از شنیدن دستور شاه در این زمینه می‌نویسد: «جسارت کرده عرض کردم همه این کارها را مدتها قبل از آمدن کارتر هم ممکن بود انجام داد، تا اصولاً کار به این جا نرسد. تأمّلی فرمودند و جواب مرا ندادند. معلوم بود از این عرض من راضی نشدند و من فضولی کردم» (یادداشت ۱۳۵۶/۳/۱۱).

شاه در برابر انتقادهای کشورهای غربی علیه روش حکومت خود کوشید تا اندازه‌ای نرمش به خرج دهد، ولی آن چه را مورد خواست مردم کشور بود، در نیافت، چرا که در ذهن خود یقین داشت همگی پشتیبان اقدامات و سیاستهای او بوده و چیزی جز برخورداری از رفاه مادّی که به زعم او بیش از پیش تأمین می‌شد، نمی‌خواهند. در ماههای پیش از پایان این یادداشتها، علم چندین بار از بحرانی شدن اوضاع اظهار نگرانی کرد. علی امینی در مراسم سلام چهارم آبان ماه ۱۳۵۶ (زاد روز شاه) در جمع وزیران و استانداران سابق، صریحاً در حضور دیگران از نارضایی مردم سخن گفت و اعلام خطر کرد، ولی با بی‌اعتنایی شاه رو به رو شد. دکتر منوچهر اقبال، در دیداری خصوصی، در همین زمینه هشدار داد و در پاسخ، شاه به او گفت «این کشور، دیگر آن کشوری که شما نخست وزیرش بودید، نیست».[۱]

۱- دکتر اقبال این جریان را روز بعد برای پرویز مینا، همکار و محرم او در شرکت ملّی نفت ایران نقل کرد (گفت و گوی

مدّتی بود که شاه از رسیدن به دروازه‌های تمدّن بزرگ سخن می‌گفت. او بیشتر به رؤیاهای خود درباره‌ی ایران آینده که می‌پنداشت به رهبری، بینش و همّت او از کشورهای تراز اوّل جهان خواهد شد، می‌پرداخت تا به رویارویی با گرفتاریها، تنگناها و ناخرسندیهای نه چندان دلپذیر روز.

بدین سان شاه دلیلی برای تغییر در روش حکومت خود نمی‌دید و از نیاز جامعه که به علّت تغییر ساختار کیفی (به ویژه گسترش آموزش و آشنایی فزاینده با کشورهای غربی) و کمّی (افزایش چشمگیر درآمد سرانه)، خواستار آزادی سیاسی، تأمین قضایی و داشتن حقّ اظهارنظر و تصمیم گیری در امور کشور بود، آگاهی نداشت. شاه همراه با شکوه پادشاهی، مدّعی قدرت کامل نیز بود و به هیچ رو آمادگی نداشت با هیچ‌کس یا گروهی در این امر شریک باشد. او سرسختانه می‌خواست سرچشمه‌ی همه‌ی پیروزیها و پیشرفتها باشد، ولی همه‌ی کمبودها را به گردن دیگران بگذارد، شاید هیچ رهبری به هیچ‌گونه مرزی برای خواستها و رؤیاهای خود بسنده نکند، ولی هنگامی که با خواستها و رؤیاهای متفاوت و احتمالاً متضّاد دیگران رو به رو می‌شود، ناچار به نرمش و سازش است. نداشتن نرمش در سیاست، مقاومت پیوسته در برابر خواستها و رؤیاهای دیگران و گریز از سازش، فرجامی مگر شورش آنان و شکست حکومت فردی نمی‌تواند داشته باشد.[۱]

هر سال در اواسط تابستان، شاهپور عبدالرّضا، برادر ناتنی شاه، در باغ و مزرعه‌ی زیبای خود در کنار دریای مازندران، مهمانی بزرگی ترتیب می‌داد که شاه و بسیاری از بلند پایگان کشور در آن شرکت می‌کردند. در پایان هفته‌ی اوّل مرداد ۱۳۵۶، شاه به‌گوشه‌ای از این باغ، جمشید آموزگار را احضار کرد و به او گفت تا یک هفته‌ی دیگر می‌بایست دولت جدید را تشکیل دهد. چند روز بعد نیز به علم که در جنوب فرانسه دوره‌ی نقاهت را می‌گذراند تلفن کرد و از او خواست، به علّت بیماری، از مقام خود کناره‌گیری کند. و به این سان یادداشتهای علم به پایان رسید.

ویراستار با پرویز مینا).

۱- ن.ک: Bertrand Russell, Power, A New Social Analysis, 1989.

یادداشتهای عَلَم

سال ۱۳۵۵

یکشنبه ۱ فروردین ۱۳۵۵[1]

صبح با آن که باران کم و بیش بود، در حضرت عبدالعظیم مراسم شروع سال پنجاهمین سلطنت شاهنشاهی پهلوی با شکوه و جلال خاصّی برگزار گردید (در حقیقت شروع پنجاه و یکمین است و خاتمه پنجاه).

در ضمن جشن، حال والاحضرت همایونی به هم خورد. حالت تهوّع پیدا کردند و ناچار ایشان را به گوشه‌ای فرستادیم که قی کردند و برگشتند. من شکر خدای را به جای آوردم که در پنجاهمین سال که گفته می‌شد جشن آن بد یمن است، به این مختصر برگزار شد (چون در پنجاهمین سال سلطنت ناصرالدّین شاه که می‌خواسته جشن بگیرد کشته شده است[2]). شاهنشاه بسیار راضی بودند و فرمایشاتشان هم فوق‌العادّه عالی و خیلی‌ها را به گریه انداخت.

من بعد از ظهر با خانم علم و نوه‌ها به کیش آمدم. در راه هوا بسیار بد و ابرها تا ۳۷۰۰۰ پا ارتفاع داشتند، ولی بالأخره به سلامتی رسیدیم. به قدری خسته بودم که ساعت ۹ خوابیدم و هفتِ صبح روز بعد بیدار شدم.

دوشنبه ۲ فروردین ۱۳۵۵

اعلیحضرت همایونی نزدیک ظهر تشریف فرما شدند. هوا بهتر بود. علیاحضرت

۱- علم تاریخ را به سال شاهنشاهی ۲۵۳۵ و ۲۵۳۶ نوشته که در این جا تبدیل به سال هجری خورشیدی شده است.

۲- سالهای سلطنت ناصرالدّین شاه به قمری محاسبه شده بود. به تقویم خورشیدی مدت پادشاهی او نزدیک به ۴۷/۵ سال بود، از شنبه ۲۵ شهریور (۱۷ سپتامبر ۱۸۴۸) تا ۱۲ اردیبهشت ۱۲۷۵ (اول مه ۱۸۹۶).

شهبانو به علّت کسالت والاحضرت علیرضا بعد از ظهر تشریف آوردند. والاحضرت همایونی دیروز، دو ساعت قبل از من که هوا بهتر بود، تشریف آوردند. ولی دیروز در کیش بارندگی شدید شده[بود]. به محض ورود اعلیحضرت همایونی و علیاحضرت شهبانو، والاحضرت همایونی آنها را به کاخ خودشان بردند و آن جا را نشان دادند. چون خیلی راضی هستند که چنین منزلی دارند و اوّلین منزل ایشان هم هست. بعد از ظهر شاهنشاه سوار اسب شدند. من به علّت خستگی نتوانستم بروم.

سه‌شنبه ۳ فروردین ۱۳۵۵

پیش از ظهر کنار دریا قدری در رکاب شاهنشاه قدم زدیم. شاهنشاه می‌خواستند به آب بروند، دکتر ایادی و من مانع شدیم و عرض کردیم آب سرد است. در این ضمن شاهنشاه از من پرسیدند که روسها تلگراف تبریک کرده‌اند؟ چون سایر کمونیستها که در عرض تبریک غلو کردند. عرض کردم: خیر، تا حالا که نرسیده. فرمودند: آخر از ما قهر هستند. عرض کردم: ممکن نیست این قدر الاغ باشند، به علاوه اگر این اندازه قهر بودند که اجازه نمی‌دادند سفیر آنها (فعلاً شیخ‌السفراء است) چنین نطق غرّایی بکنند.

در این ضمن علیاحضرت شهبانو تشریف آوردند و همه کنار دریا نشستیم. بر سر یک خانم پدرسگ لوسی که قبلاً هم شرح حال او را نوشته‌ام که چه قدر در تعمیرات دربار سوءاستفاده می‌کند به نام خانم [...] و چند دفعه که در سابق در این خصوص عرایض حضور شاهنشاه کرده بودم، فرموده بودند چشم پوشی کن، آخر ما هم باید زندگی کنیم! به این معنی که دوستان علیاحضرت شهبانو باید در اطراف باشند و چیزی هم به آنها برسد و علیاحضرت شهبانو خوش باشند، بین شاهنشاه و شهبانو گفتگو شد و شاهنشاه شدید و سخت بر علیاحضرت تاخت آوردند که این پدرسوخته دزد را باید اخراج کرد. خیلی باعث تعجّب من شد و علیاحضرت شهبانو هم شدیداً ناراحت شدند، به طوری که من تا اندازه‌ای خجالت کشیدم. عصری شاهنشاه به من فرمودند که این پدرسوخته پشت سر من و حتی خود شهبانو بدگویی کرده است و ایشان با سادگی و عدم اطّلاعاتی

که دارند به کلی بی‌خبرند. آن وقت فهمیدم که علّت این عکس‌العمل شدید چه بود. هیچ عمل شاهنشاه بی‌منطق و دلیل قاطع و صحیح نیست.

عصری [نلسون راکفلر][۱] وارد شد. من از او به صورت نیم رسمی استقبال کردم. شام در حضور شاهنشاه خورد. شاهنشاه به او خیر مقدم گفتند و فرمودند: ما دوستانمان را نگاه می‌داریم. بعد راجع به روابط ایران و آمریکا صحبت فرمودند که در اوج خود است. او هم جواب بسیار گرمی داد و شاهنشاه را رهبری دور اندیش، خیر خواه، مثبت و قابل اعتماد خواند و ایشان را در رهبری به اسکندر تشبیه کرد. بعد هم با کمال فروتنی گفت ما آمریکاییها خیلی naïf [ساده] هستیم و اخیراً در بعضی از قسمتهای کره ارض دوستانمان را [رها] let down کرده‌ایم. ما مثل بچه‌هایی هستیم که می‌خواهند کار خوب بکنند، اقدام هم می‌کنند، بعد با کمال خجلت می‌بینند که عمل معکوس کرده‌اند. ولی اصلاح می‌شویم. حالا قضیّه ویتنام و واترگیت را پشت سرگذاشته‌ایم و انتخابات آینده وضع ما را تثبیت خواهد کرد.

بعد از شام، پس از صرف قهوه، مجلس برگزار شد.

چهارشنبه ۴ فروردین ۱۳۵۵

مذاکرات طرفین انجام یافت. شاهنشاه امر فرمودند من هم حضور داشته باشم. از طرف آنها [ریچارد] هلمز سفیر آمریکا و رئیس اسبق سیا و منشی مخصوص او بودند. بعد که رفت، قدری کنار دریا حضور شاهنشاه قدم زدیم. عرض کردم: همیشه شاهنشاه چنان مسائل بزرگی را عنوان می‌فرمایند که طرف قدرت نفس کشیدن نمی‌کند. فرمودند: آخر، راه هم نشان می‌دهم و به آنها می‌گویم اگر نمی‌توانید دستی را در آفریقا ببرّید، پس ببوسید.[۲]

۱- در یادداشت به اشتباه فورد نوشته شده است.

۲- صورت جلسه‌ی مذاکرات شاه و نلسون (راکفلر) در پرونده‌ی یادداشتها موجود است. هنگام بررسی وضع آفریقای سیاه، با توجه به نفوذ شوروی و کوبا، شاه به راکفلر می‌گوید «باید راه و رسم خود را عوض کنید. حرف من این است که یا از عهده برمی آیید که با قدرت و زور، ریشه‌ی نفوذ شوروی را در آفریقا بکنید، آن وقت عمل کنید. ولی وقتی از عهده برنمی

قدری راجع به بارندگی دیشب صحبت شد که در این جا و سراسر کشور هم بوده است. عرض کردم: دیروز به عرض مبارک رساندم که باد شرقی در کیش باران زاست. فرمودند: چه می‌شد اگر تا آخر اردیبهشت بارانهای مفید در نقاط سردسیر می‌داشتیم. تفاوت آن دو ملیون تن گندم به علاوه آسایش و خوشحالی مردم است. عرض کردم: مقدّمه که این طور به نظر می‌رسد، امروز چهارم عید است و همه جا باران شدید بود. فرمودند: پدرم می‌گفتند سال تاجگذاری من همین طور تا اواسط خرداد باران می‌آمد. عرض کردم: چهاردهم اردیبهشت آن سال که پدر غلام مهمانی تاجگذاری می‌داد، در تجریش برف باریده است. فرمودند: بلی پدرم هم تعریف می‌کردند، ولی خودم یک سالی در تهران ۱۷ اردیبهشت هم برف دیده‌ام.

بعد از ظهر شاهنشاه سوار نشدند، ولی من حدود یک ساعت در باران شدید در میان درختهای جنگل کاری جدید راه رفتم. شب مهمانی خصوصی در [باشگاه قایقرانی] Boat Club برای راکفلر بود. آوازه خوان ایرانی و رقاص شکم داشتیم و خیلی به آنها خوش گذشت، ولی باد و باران شدید بود.

پنجشنبه ۵ فروردین ۱۳۵۵

صبح هوا عالی بود. من شرفیاب شدم. عرض کردم: در این ابر گشت بهتر است شاهنشاه سوار شوند. فرمودند: وقت خودمان را بعد از ظهر چه جور پُر کنیم؟ عرض کردم: مهمانی کوکتل والاحضرت همایونی برای راکفلر دارید، باید زودتر حاضر شوید، به علاوه عصر باد خواهد آمد. قبول فرمودند. سوار شدیم، یک ساعت و نیم طول کشید. من هم با آن که دست و دنده‌هایم هنوز درد می‌کرد، در رکاب شاهنشاه تاختم. مقداری راجع به آبادانی کیش و آبادانی کشور و والاحضرت همایونی، سر سواری گفتگو شد. شاهنشاه به هوش و درایت والاحضرت همایونی خیلی امیدوارند. همین طور هم هست. شکر خدا را.

آیید ناچار باید سیاست دیگری اتخاذ کنید و آن هم طرفداری از سیاهها‌ست».

بعد از ظهر به استراحت گذشت. راکفلر که به اصفهان رفته بود، برگشت و در مهمانی کوکتل کاخ والاحضرت همایونی که توسط معظم‌له ترتیب یافته بود شرکت کرد. باز نیم ساعتی مذاکرات [دو نفری] tête-à-tête با شاهنشاه به عمل آورد و خداحافظی کرد و رفت که شام به طور خصوصی بخورد.

از اخبار مهمّ جهان شکاف بیشتر بین مصر و شوروی است. انور سادات دو هفته قبل در جلسه عالی حزب وحدت مصر که تنها حزب مصر است، قرارداد دوستی با شوروی را به علّت عدم همکاریهای نظامی و ندادن لوازم یدکی جنگ افزارها لغو کرد. حالا دیگر طرفین شدیداً به یکدیگر حمله می‌کنند.

وضع لبنان هم مجدّداً به وخامت گرایید و در جنگهای دو سه روز اخیر در بیروت دویست نفر کشته شده‌اند. [سلیمان] فرنجیه رئیس جمهوری مسیحی حاضر به استعفا نیست و چپ‌گرایان مسلمان به او فشار می‌آورند که کنار برود، حتی کاخ ریاست جمهور را به شدت بمباران کرده‌اند، ولی البتّه او هم گرفتار مارونیتها و مسیحیهای خودش می‌باشد.

جمعه ۶ فروردین ۱۳۵۵

صبح زود راکفلر را راه انداختیم، ساعت ۸ پرواز کرد. از این جا به خاور دور و استرالیا و نیوزیلند می‌رود. در راه فرودگاه باز هم درباره خرید نفت و ذخیره آن به خصوص در شرق آمریکا صحبت می‌کرد و می‌گفت کارهای ما خیلی بطئی است. من گفتم برعکس کارهای ما خیلی سریع است. گفت باید شاهنشاه ایران را یکی دو سال به آمریکا ببریم که مملکت داری به ما بیاموزند.

پیش از ظهر به کارهای متفرّقه گذشت. بعد از ظهر در رکاب شاهنشاه سواری کردیم. زمین گلف و مرکز تصفیه آب شیرین را ضمناً ملاحظه فرمودند. بسیار راضی بودند و یک ساعت و نیمی هم اسب تاختیم، بسیار عالی بود. ضمن سواری باز هم صحبت از این جا و آن جا می‌شد. صحبتهای صبح راکفلر را عرض کردم. فرمودند: سفیر آمریکا از نطق من در اوّل فروردین حرفی نمی‌زد؟ عرض کردم: چرا، می‌گفت کشوری است که تکلیف آن معین

است. شاهنشاه با اطمینان می‌فرمایند که کارها را به جانشین خودم تحویل خواهم داد و او هم به جانشین خودش. فرمودند: در مورد دفاع از ایران چیزی نمی‌گفت که ما آن قدر تأکید کرده بودیم؟ عرض کردم: اتّفاقاً صحبتی نشد، ولی این نکته را همه ایرانی‌ها درک کرده‌اند که شاهنشاه از غافلگیری ایران وسیله متّفقین در جنگ دوم جهانی خیلی رنج می‌برید و به کرات در فرصتهای مختلف اظهار فرموده‌اید. فرمودند: همین طور است و دیگر چنین پیش آمدی نخواهد شد. بعد، قدری هم راجع به دختر خانمهایی که این‌جا جای آنها بسیار خالی است صحبت کردیم. وقتی که از سواری برگشتیم من به منزل رفتم و تمام کار کردم و برای شام نماندم.

شنبه ۷ فروردین ۱۳۵۵

صبح شرفیاب شدم. اوقات شاهنشاه قدری تلخ بود که به هیچ وجه در کیش چنین پیش آمدی سابقه ندارد. خیلی تعجّب کردم، ولی سئوالی نکردم. فقط در ته قلبم ناراحت شدم که مبادا باز طحال شاهنشاه بزرگتر شده و خیالشان را ناراحت کرده است. نامه [سر انتونی پارسانز] سفیر انگلیس را در مورد تشریفاتی که درباره علیاحضرت شهبانو هنگام گشایش نمایشگاه اسلامی به کار خواهند برد، به عرض رساندم. امر فرمودند: کافی نیست، با وصف این به خودشان نشان بده.[1] عریضه تشکری را کفلر عرض کرده بود، به عرض رساندم.

بعد [عبدالعظیم ولیان]، نایب التّولیه تازه آستان قدس، به اتّفاق من و [محمّد جعفر] بهبهانیان، معاون من، شرفیاب شدیم و بودجه آستان قدس رضوی را به عرض رساندم، در ۵۲۹ میلیون تومان. شاهنشاه فرمودند: سال اوّلی که امور آستان قدس را به تو سپردم

۱- نمایشگاه اسلامی لندن را می‌بایست در روز ۱۷ فروردین همین سال ملکه‌ی انگلستان در حضور شهبانو فرح افتتاح کند. قرار شد در مراسم گشایش، دو ملکه در کنار یکدیگر گام بردارند و ملکه‌ی انگلستان جلوتر از شهبانو فرح نباشد. بی‌گمان شاه رفتار زننده‌ای را که در هنگام گشایش بازی‌های المپیک ۱۹۴۸ (۱۳۲۷) به او شده بود همچنان به یادداشت (ن.ک. یادداشتهای علم، جلد اول، ص. ۱۰۶) و از این رو به حق انتظار داشت پذیرایی از همسر او شایسته‌ی مقامی باشد که ایران در سالهای اخیر به دست آورده بود.

بودجه آن چه قدر بود (ده سال قبل)؟ عرض کردم: هیجده ملیون تومان. خنده رضایتی فرمودند و فرمودند: آستان قدس باید عظیمتر از این بشود، یکی از دستگاههای مهمّ مملکتی است. بعد طرح نهایی نقشه نوسازی اطراف حرم مطهّر را ملاحظه فرمودند و تصویب کردند.

بعد به چادر مخصوص[عمران] development کیش رفتیم برای ملاحظه ماکت و طرح عمرانی تمام جزیره که تصویب فرمودند و فرمودند: برای این که کارهای شما معطل نشود، صد ملیون دلار قرض کنید و bond [اوراق قرضه] بفروشید. یواشکی به من فرمودند: اوّل فکر کردم حالا که آستان قدس پول دارد، آن پول را البتّه با پرداخت فرع آن شما بردارید و استفاده کنید. بعد پشیمان شدم و دیدم کار صحیحی نیست که پول امام رضا را به این جا بیاوریم، خوش نما نیست. عرض کردم: کاملاً صحیح می‌فرمایید و اگر امر هم می‌فرمودید، غلام نظرم را عرض می‌کردم.

بعد از ظهر مهمانی تولّد والاحضرت لیلا بود و بسیار خوش گذشت. شب هم به همین مناسبت والاحضرت همایونی آتش بازی مفصلی در کاخ خودشان راه انداخته بودند که خوب بود. شب مطلب دستگیرم شد که علّت ناراحتی صبح شاهنشاه، مختصر اوقات تلخی بود که با علیاحضرت شهبانو فرموده بودند و شب هم علیاحضرت هر قدر می‌خواستند دل شاهنشاه را به دست بیاورند شاهنشاه اعتنایی نمی‌فرمودند.

یکشنبه ۸ فروردین ۱۳۵۵

صبح تقریباً به بیکاری گذشت. قدری کنار دریا در رکاب شاهنشاه راه رفتم. شاهنشاه شنا کردند، من نکردم.

بعد از ظهر سواری در رکاب مبارک رفتم. تاخت خیلی تندی کردیم، به طوری که من مجبور شدم اسب را با دو دست بکشم و دوباره دستِ ضرب دیده من بسیار درد گرفت و به وضع روز اوّل برگشت. شام ناچار شدم منزل بمانم.

از اخبار مهمّ جهان کودتای آرژانتین که چند روز پیش اتّفاق افتاد و حالا دارند بیچاره [بانو ایزابل پرون] Mrs. Peron را محاکمه می‌کنند به اتّهام سوءاستفاده از قدرت.

نمی‌دانم حسّ خودخواهی بشر تا چه حد ممکن است برسد. پیرمرد مردنی بعد از ۱۷ سال در تبعید به سر بردن به آرژانتین برگشت و زمام امور را به دست گرفت. البتّه طرفداران زیادی داشت و من به این عمل هم ایراد نمی‌کنم، چون خواست با افتخار بمیرد. ولی زن بدبخت خودش را که سابقاً رقّاصه کاباره بود به جای خود گذاشتن، واقعاً حد اعلای حمق و خودخواهی بشر است و نتیجه‌اش نه تنها این می‌شود، بلکه به هم ریخته شدن یک کشور. چنان که خودخواهی [محمّد] داوود [خان] رئیس جمهور افغانستان آن کشور را به بدبختی بزرگی خواهد کشاند. بعد از او چه؟ سئوال بسیار بزرگی است. افسران جوان، کمونیست هستند و خانواده خود داوود هم بر باد می‌رود.[۱]

دوشنبه ۹ فروردین ۱۳۵۵

صبح دو ساعتی در رکاب شاهنشاه با هلیکوپتر روی جزایر پرواز کردیم، گردش بسیار خوبی بود. بعد من شرفیاب شدم. به اختصار کارهای جاری و دستخطهای توشیحی را عرض کردم. بعد علیاحضرت شهبانو مرا احضار فرمودند که با این خانمی که قرار شده بیوگرافی ایشان را بنویسد قدری صحبت کنم، مثل این که دارد شانه خالی می‌کند. [لسلی بلانش] Lesley Blanch یا به عبارت دیگر خانم [گرانت] Grant از نویسندگان بزرگ زن است، ولی در این کار در مانده است. بعد از ظهر یک ساعت با او صحبت کردم. می‌گوید در خصوص علیاحضرت به اندازه کافی [مطلب] material ندارم.[۲]

شام، مهمانی گارد [شاهنشاهی] بود (در منزل نخست وزیر). سر شام صحبت از

۱- سردار محمّد داوود خان در ۱۷ ژوئیه ۱۹۷۳ با پشتیبانی افسران کمونیست طی کودتایی بر سر کار آمد. پنج سال بعد، در ۲۸ آوریل ۱۹۷۸، همان گونه که علم در این یادداشت پیش‌بینی کرده، داوود و خانواده و همکاران نزدیکش در یک کودتای کمونیستی کشته شدند. در این سالها، دولت ایران که سخت نگران وضع افغانستان بود از تحولات این کشور بهتر و بیشتر از آمریکا و کشورهای غربی آگاهی داشت.

۲- لسلی بلانش در ۱۹۵۴ کتابی به نام The Wilder Shores of Love درباره‌ی چهار زن اروپایی که شیفته‌ی شرق بودند نوشت. کتاب او درباره‌ی شهبانو فرح به نام Farah, Shahbanou of Iran که در ۱۹۷۸ در لندن منتشر شد، چندان جالب نیست و حتّی نام اشخاص را نیز درست ننوشته است. (ن.ک. به: Cyrus Ghani, Iran and the West, p. 43).

همین خانم شد که بیوگرافی علیاحضرت را می‌نویسد. من عرض کردم: چه طور است شاهنشاه قدری در معرّفی علیاحضرت شهبانو با او صحبت بفرمایید. فرمودند: نه! علیاحضرت فرمودند: لابد مرا [ریاکار] hypocrite بزرگ معرّفی می‌کنی. شاهنشاه فرمودند: البتّه! اگر مصاحبه بکنم جز این نخواهم گفت. هر دو مطلب شوخی بود.

سه‌شنبه ۱۰ فروردین ۱۳۵۵ و چهارشنبه ۱۱ فروردین ۱۳۵۵

به نازدشت[۱] متعلّق به خانم و شرکت مربوط رفتم. بسیار خوب بود واقعاً استراحت کردم. کسی همراه نبود، از این عدّه ملتزمین هم دور بودم. هوا مثل بهشت و معطّر و واقعاً عبیر نفس بود، چون پانزده هزار درخت مرکبات تمام گل کرده بودند.

عصر چهارشنبه برگشتم. شاهنشاه خیلی اظهار مرحمت فرمودند. سئوال فرمودند: وضع ده خانمت چه بود؟ عرض کردم: زیر سایه شاهنشاه عالی بود. خوب کار کرده‌اند، ولی بیچاره خانم علم را به واسطه سرماخوردگی نتوانستم ببرم. بعد عرض کردم: بهتر از آن، وضع مردم است که نمی‌توانم حضور شاهنشاه عرض کنم هر سال چه قدر بهبود می‌یابد. در این راههای فرعی، موتورسیکلت مثل مورچه در حرکت است. قدری در آن منطقه گردش کردم، همه جا آنتن رادیو در منازل سر بلند کرده و این نسل جدیدِ لوس نمی‌داند کشور چه بود و چه شده. فرمودند: این مطلب را به تلویزیون حالی کن که این مسائل را باید به مردم تفهیم کنند. عرض کردم: تنها نگرانی من از این جهت است که دستمزد عمله آن قدر بالاست (۴۰ تومان در روز) که کار کشاورزی دیر یا زود فلج خواهد شد. فرمودند: کشاورزی را باید طوری کرد که با همین مزد صرفه بدهد، مثل برداشت زیاد از هکتار و تولید [در] مزارع بزرگ. عرض کردم: این کار خیلی وقت می‌گیرد و باید فکری به زودی برداشت وگرنه صدمه خواهیم دید.

۱- ناز دشت (به نام دختر دوم علم)، ملک موروثی بانو علم در نزدیکی میناب بود. برای آبادانی آن، علم شرکتی با چند تن از دوستان نزدیک خانواده تشکیل داده بود.

پنجشنبه ۱۲ فروردین ۱۳۵۵

صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری و دستخطهای توشیحی را تقدیم کردم که توشیح فرمودند (توضیح آن که تلگرافات را دیگر توشیح نمی‌فرمایند، من اجازه می‌دهم به توشیح مبارک مخابره شود و واقعاً مسئولیّت بزرگی است. در هر کلمه باید با دقّت زیاد مطالعه کنم).

راجع به مسافرت [شاهنشاه به] افغانستان عرض کردم که داوود اصرار می‌کند. فرمودند: با آن که علیاحضرت شهبانو مایلند برویم، ولی بهتر است بگویی امسال چون سال پهلوی است ما تصمیم گرفته‌ایم از کشور خارج نشویم، خیلی گرفتاری داریم. عرض کردم: جواب خیلی مُدبّرانه است. راجع به وضع داخلی افغانستان و این که داوود اشتباه بزرگی روی خودخواهی کرد، قدری صحبت شد.

گزارش [امیر خسرو] افشار را از سفر مسقط به عرض رساندم. بعد شاهنشاه به آب تشریف بردند. من عرض کردم: امسال جرئت نکردم شنا کنم چون خیلی ضعیف شده‌ام. فرمودند: ولی من دارم قدرتم را باز می‌یابم. عرض کردم: الحمدالله[1]. شاهنشاه خوابیدند و من برگشتم به کارهای دیگر رسیدم.

جمعه ۱۳ فروردین ۱۳۵۵

امروز صبح هم شرفیاب شدم. دکتر [منوچهر] اقبال برای فروش نفت تلفون گرامی داده بود، به عرض مبارک رساندم. شاهنشاه به زحمت خطّ مرا خواندند و خیلی خندیدند. عرض کردم: تند نوشتم، بهتر از این نمی‌شد.

قبل از من، نخست وزیر که قرار است به عربستان سعودی برود، شرفیاب شد. باید بگویم که چند شب قبل در مهمانی افسران گارد که من سر میز شاهنشاه بودم، به عرض رساندم که امر نفرمودید امسال نخست وزیر شرفیاب شود. شاهنشاه خندیدند. فرمودند: درست می‌گویی، بگو پنجشنبه بیاید و علیاحضرت شهبانو خیلی تعجّب

۱- [اَلحَمدُلِلّه، سپاس خداوند را، ستایش خدا را، شکر خدا را. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

فرمودند که من چنین پیشنهادی می‌کنم. شهبانو مرا رقیب نخست وزیر می‌دانند، ولی از دل من خبر ندارند که اگر کلاه من هم در نخست وزیری بیفتد، جرئت نمی‌کنم بروم و بردارم. یک دوره پر مشقّت و خون دلی را با موفقیّت و نیک نامی گذراندم، مگر دیوانه باشم که دوباره به مهلکه بروم. به علاوه وضع مزاجی من دیگر هیچ اجازه چنین گرفتاری سنگینی را نمی‌دهد. گرچه این کار من هم کم گرفتاری نیست، ولی آن حجم بیشتری دارد، به خصوص با رعایت مجلسین! امروز ناهار سیزده به در را بیرون عمارت، میل فرمودند. بسیار خوب بود. باید یک نکته را از حلم و قدرت تحمل شاهنشاه بنویسم. بچه‌ها زیر میز پاچه خیزکهای آتش بازی پریشب را رها می‌کردند که با انفجار شدید و صدای بسیار بدی همراه بود و این مرد بزرگوار خم به ابرو نمی‌آورد. هر کس که بزرگ است، در همه چیز بزرگ می‌شود. تنها این نیست، کنار دریا که دراز می‌کشند، بچّه‌ها سر و صدا می‌کنند، سگها صدا می‌کنند و شاهنشاه کوچکترین عکس‌العملی نشان نمی‌دهند. تبارک‌الله از این عظمت و سعهٔ صدر.

صبح برای یک افسر بسیار خوبی که به علّت ناراحتی از زندانی بودن دریادار رفیعی معاون سابق نیروی دریایی، در گفتگوی تلفنی به یکی از افسران ارشد توهین کرده است و عریضه‌ای تقدیم کرده بود، وساطت کردم و عریضه او را به عرض رساندم.[1] خود این مرد بزرگ را متأثر دیدم که این افسر چرا باید چنین خطایی بکند. عرض کردم: جوان است و شدیدالتأثیر. فرمودند: گویا اسم کشور را هم جهنم دره یا گورستان گفته باشد. خدا کند این طور نباشد. حالا ببینیم گزارش کمیسیون پنج نفری چه خواهد بود.[2]

از اخبار مهمّ جهان آتش بس مجدّد و موقت لبنان است، ولی [کمال] جمبلاط[3]

۱- افسر مورد اشاره، سرهنگ امیر خسروداد، از افسران کارآمد گارد شاهنشاهی، طی گفتگوی تلفنی با سپهبد ناصر مقدّم، رئیس وقت اداره‌ی دوّم ستاد، درباره شوهر خواهر همسر خود دریادار حسن رفیعی تندی کرده و کلمات توهین‌آمیزی به زبان آورده بود.

۲- کمیسیون مورد اشاره، مرکّب از رئیس ستاد ارتش، فرماندهان نیروهای سه گانه و فرمانده مستقیم افسر مورد بازرسی، برای رسیدگی به اتّهامهای افسران ارتش بود.

۳- کمال جمبلاط (۱۹۷۷-۱۹۱۷)، سیاست پیشه‌ی لبنانی، رهبر دروزها، رئیس حزب سوسیالیست پیشرو (Progressive Socialist Party) از مخالفان سرسخت ورود نیروهای سوری به لبنان، در مارس ۱۹۷۷ به دست

رئیس جبهه چپ‌گرایان خیلی تند می‌رود و خواسته است که رئیس جمهور استعفا کند و کس دیگری به جای او زودتر از ده روز تعیین گردد.

[در **۱۴ فروردین**، شاه، خانواده‌ی سلطنتی و علم به تهران باز می‌گردند.]

یکشنبه ۱۵ فروردین ۱۳۵۵

صبح شرفیاب شدم. به حمدالله حال مبارک در نهایت خوبی و استقامت بود. تمام کارهای جاری عقب افتاده را عرض کردم. مطالب قابل توجّه یکی دو نکته است که می‌نویسم.

اوّل این که [عبدالعظیم ولیان]، استاندار خراسان، تلگرافی کرده بود که [در اجراء اصل ۱۳ انقلاب] کارخانه‌های ثابت خراسان[1] می‌خواهند ۲۰٪ سهام خودشان را از طریق سازمان گسترش به کارگران و کشاورزان [بفروشند]. تکلیف سهامی که آستان قدس رضوی آن جا دارد چیست؟ (چون استاندار نایب التّولیه هم می‌باشد). امر مطاع به این صورت صادر شد: اوّلاً مال آستان قدس هم باید مثل سایرین به فروش برسد؛ ثانیاً کارگران اولویّت دارند، اگر نخواستند، به دیگران عرضه شود؛ ثالثاً ۸۰٪ بقیه را کی خواهند فروخت؟ تکلیف آن را هم روشن کنید و گزارش نمایید. از این اوامر قطعی و صریح شاهنشاه و از این علاقه بی‌خدشه به رفاه مردم آن چنان لذت می‌برم که گویی به بهشت برین می‌رسم.

دوّم این که والاحضرت اشرف کسب اجازه کرده بودند که تأسیس بنیاد خیریّه اشرف پهلوی را ضمن سخنرانی در رادیو تلویزیون اعلام نمایند. فرمودند که کار خیر، تازه اگر کار خیری باشد، سر و صدا راه انداختن و داد و فریاد ندارد. لازم نیست!

سوّم این که سرکار فریده خانم هدیه‌ای برای ندیمه خودشان، خانم سپهبد

عوامل سوری کشته شد.

۱- منظور کارخانه‌ی قند فریمان است که سناتور علی مؤیّد ثابتی سهامدار اصلی آن بود.

هاشمی‌نژاد خریده و پول آن را که مبلغ قابل توجّهی بود به دربار حواله داده‌اند. فرمودند: خوب، ناچاریم بدهیم. زندگی درویشی لازمه‌اش این است (با لبخند)، چه باید کرد؟

بعد من مرخّص شدم به کارهای جاری رسیدم. بعد از ظهر شاهنشاه گردش تشریف بردند. من هم با یک دختر آلمانی ملاقات کردم. یک ساعتی خوش گذشت. سر شام (در منزل والاحضرت اشرف) نرفتم. فقط سر شب حضور والاحضرت رسیدم که راجع به بنیاد ایشان و اوامر شاهنشاه گفتگو کنم.

دوشنبه ۱۶ فروردین ۱۳۵۵

صبح علیاحضرت شهبانو به مناسبت نمایشگاه اسلامی لندن بر حسب دعوت ملکه مادر انگلیس به آن جا تشریف بردند. در شمیران برف و در شهر باران می‌بارید. بلافاصله با عجله و با هلیکوپتر برگشتم و شرفیاب شدم.

خاطر شاهنشاه از بارندگی بسیار مشعوف بود و سر حال بودند. بیشتر کارهای جاری عرض شد، منجمله نامه سفیر آمریکا که میسیون [هوشنگ] انصاری وزیر اقتصاد [و دارایی] در آمریکا در مورد فروش نفت به دولت آمریکا و ذخیره آن در معادن نمک موفّقیّت‌آمیز بود، ولی مشکلات کوچکی موجود است که باید رفع شود (همان مشکلات با شرکتهای نفتی) که خوب می‌دانیم که دوازده سال است که موجود است.

بعد هم خبری از مصر به سازمان امنیّت رسیده بود که شاهنشاه امر فرموده بودند من جواب بدهم. بعد که نظر مبارک را درک کردم تلگرافی تهیّه کردم، ولی به عرض رساندم تا این کارها به نتیجه برسد، ممکن است کلک مراکش کنده شده باشد. فرمودند: به نظر می‌رسد که وضع آرامتر شده و بومدین جرئت نمی‌کند مستقیماً به یک کشور عربی دیگر حمله کند. سئوال فرمودند که به خواهرم گفتی سخنرانی برای بنیاد اشرف لازم نیست. عرض کردم: بلی، ولی فرمودند من در رادیو تلویزیون توضیحاتی بدهم. فرمودند: این عیب ندارد.

بعد مرخّص شدم. به کارهای جاری و به خصوص به مسئله طبع کتابها به مناسبت

جشن شاهنشاهی پهلوی رسیدم. بعد از ظهر شاهنشاه تمام کار کردند. من با یک دختر خانم ایرانی که خیلی دوست دارم ملاقات داشتم. بیچاره سر وعده آمده بود. به علّت اشتباه نوکر من، او هم اشتباه کرده و رفته بود و من از این حیث بسیار ناراحت شدم. بعد من هم تمام کار کردم، منجمله جلسه عمرانی کیش را داشتم.

از اخبار مهمّ جهان انتخاب [جیمز] کالاهان میانه رو در حزب کارگر به جای [هرولد] ویلسون به نخست وزیری است. گو این که مایکل فوت چپ گرا رأی زیاد آورد و کالاهان فقط با ۳۸ رأی برد و به نظر می‌رسد که ناچار باید کالاهان نظرات چپ‌گرایان را در سیاست خودش رعایت کند (البتّه بیشتر در امور داخلی). دیگر قرار ترکیه و آمریکاست که یک ملیارد دلار کمک از آمریکا می‌گیرد و پایگاهها را در اختیار آمریکا می‌گذارد. یونان از این قضیّه بسیار بر آشفته است.

سه‌شنبه ۱۷ فروردین ۱۳۵۵

صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری را عرض کردم منجمله نقشه تخریب دکانهای چسبیده به حرم مطهّر و منازل خرابه آن جا را که جنبه تاریخی ندارد. همه را تصویب فرمودند برداریم که حرم مطهّر و صحنها مثل یک جواهر بعدها در وسط این میدان بسیار وسیع که به حق باید نام میدان رضا به آن داد، نمایان خواهد شد. این یکی از کارهای بسیار بزرگ این شاهنشاه بزرگ [است که] در تاریخ ثبت خواهد شد.

راجع به کتابی که باید پروفسور [جورج] لنچوسکی بنویسد، عرض کردم نام آن را می‌خواهد Crown of Pahlavis بگذارد و تاج را هم پشت جلد بگذارد.[1] تصویب فرمودند. فرمودند: چون اسم کتاب این است و تمثال پدرم هم با لباس نظامی است، عکس مرا هم با لباس نظامی بگذارید.

راجع به خواهر مرحوم [عبدالحسین] هژیر نخست وزیر و وزیر دربار اسبق

۱- این کتاب به ویراستاری لنچوسکی، مرکب از ۱۲ مقاله به قلم چندین نویسنده درباره‌ی تاریخ پنجاه ساله‌ی دودمان پهلوی در ۱۹۷۸ به نام Iran under the Pahlavis منتشر شد.

عرض کردم که وضع بد و حقوق بسیار کمی دارد (۱۵۰۰ تومان). شاهنشاه بی‌نهایت متأثّر شدند.[1] فرمودند: چرا زودتر نگفتی؟ عرض کردم: خبر نداشتم. فرمودند: فوری به دولت بنویس که حالا پانزده هزار تومان بدهید. خیلی به شاهنشاه دعا کردم. ضمناً صحبت از هژیر و کارها و افکار او پیش آمد. خیلی تعریف فرمودند و من هم تأیید کردم و به عرض رساندم که ادّعانامه‌ای که به شرکت نفت آن روز نوشته واقعاً از اسناد دیدنی و خواندنی است.[2] فرمودند: به همین دلیل هم به دست سیّد کاشی او را کشتند.[3] عرض کردم: تمام آن چه را بعدها شاهنشاه به تدریج جامه عمل پوشاندید او پیشنهاد کرده بود، در مورد مشارکت و قیمت نفت و حمل و نقل و بالأخره منافع محل‌های فروش. فرمودند: آیا این که طرف ما چه شرکت نفت و چه کنسرسیوم، فقط به صورت یک خریدار ساده نفت درآید هم پیش بینی کرده بود؟ (با لبخند و تعجّب و استفهام). عرض کردم این

۱- عبدالحسین هژیر، در آخرین روزهای نخست وزیری محمّد علی فروغی (۱۸ اسفند ۱۳۲۰) وزیر پیشه و هنر شد و از آن پس در چندین کابینه عضو بود. در ۱۳۲۷ (۱۹۴۹) در مراسم عزاداری برگزار شده از سوی دربار به دست یکی از اعضای فداییان اسلام کشته شد. هژیر مجرّد بود و خواهرش زندگی او را اداره می‌کرد. در ضمن چون هیچ گونه آلودگی مالی نداشت، چیزی از خود برای خواهرش که تنها وارث او بود باقی نگذاشت.

۲- در مهر ماه ۱۳۲۷ (۱۹۴۸) مجلس شورای ملّی دولت را مکلّف کرد برای استیفای حقوق کشور در نفت جنوب مذاکرات و اقدامات لازمه را به عمل آورد. بر این پایه دولت هژیر طی یادداشتی مشتمل بر ۲۵ مادّه، تخلفات و کوتاهیهای شرکت نفت را برشمرد و مذاکره با نمایندگان شرکت نفت انگلیس و ایران آغاز شد. این مذاکرات در دولتهای بعدی دنبال و سرانجام به صورت قرارداد معروف به گس-گلشائیان درآمد که با مخالفت شدید مجلس رو به رو شد و به ملّی شدن نفت جنوب انجامید (ن.ک. محمّد علی موحّد. «خواب آشفته نفت. دکتر مصدّق و نهضت ملی ایران» جلد اول، ص ص. ۹۴-۷۲). شاه در آن زمان از تحریکات انگلیسیها علیه خود هراسان بود و برای نشان دادن حسن نیت خود از قرار داد گس-گلشائیان پشتیبانی کرده و به دولت فشار می‌آورد آن را هر چه زودتر به تصویب مجلس برساند.

۳- اشاره شاه به آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی، روحانی با نفوذ، جاه طلب و فعال در میدان سیاست در دهه‌ی ۱۳۲۰ و سالهای آغازین ۱۳۳۰ است. قاتل هژیر، حسین امامی، از اعضای گروه تروریستی فدائیان اسلام، چند سال پیش از آن نیز با چند تن دیگر، تاریخ نویس برجسته،احمد کسروی را کشت. رهبر این گروه، مجتبی میر لوحی معروف به نواب صفوی، از مریدان کاشانی بود. عضو دیگر این گروه، خلیل طهماسبی، قاتل سپهبد رزم آرا، پس از آزادی از زندان (به تصویب مجلس شورای ملی) در آبان ۱۳۳۱ به دیدار کاشانی رفت و عکسی از این دیدار در حالی که کاشانی به نوازش، دست بر سر او کشیده است، منتشر شد. با این همه هیچ مدرکی دال بر این که کاشانی از برنامه‌های ترور گروه فدائیان اسلام، آگاهی پیشین داشته باشد، در دست نیست. در بحبوحه‌ی ملی شدن نفت، کاشانی امید داشت به موازات دکتر محمد مصدق رهبری این جنبش را در دست گیرد، ولی دکتر مصدّق به او راه نداد و پس از چندی میانه‌ی آنان شکرآب شد و سرانجام کاشانی به گروه مخالفان مصدق پیوست و از شاه پشتیبانی کرد.

مطلب به خواب کسی هم نمی‌آمد که شاهنشاه عمل فرمودید. لبخند رضایت‌آمیزی فرمودند.

عرض کردم: دکتر مؤتمنی مدیرعامل بنگاه حمایت مادران و نوزادان به علّت بعضی از انحرافات در امور مالی تحت تعقیب قرار گرفته. چون بنیاد وابسته به علیاحضرت است، وزارت اطّلاعات جلوی نشر خبر را گرفته. فرمودند: غلط کرده، فوری بگو دیگر از این گُه‌ها نخورند.

راجع به توپهای مراکش فرمودند: خبر وزیر خارجه دیروز اشتباه بود و بیچاره مراکشی‌ها همان توپهایی را برای ما حواله داده‌اند که مثل توپهای ماست. تلگراف دیروز خودت را لغو کن. بعد مرخّص شدم. به جای آن که دفتر بروم یک دختر خانم آمریکایی را ملاقات کردم و دو ساعتی گذراندم. بسیار خوب بود، ولی خجل بودم که از وقتم دزدیده‌ام و بیچاره مردم معطل‌اند که مرا ببینند. چه باید کرد؟ نفس امّاره است و گاه مسلّط. به علاوه موقعیت هم به کلّی از دست می‌رفت.

بعد از ظهر تمام در منزل کار کردم، بیش از ۸ ساعت، و حالا سرم گیج است و نصف شب. ۴ ساعت روی نطق آینده خودم در دانشگاه پهلوی کار کردم. شاهنشاه هم تمام بعد از ظهر کار کردند، نزدیک ۶ ساعت.

چهارشنبه ۱۸ فروردین ۱۳۵۵

صبح در منزل پذیرایی زیادی داشتم. بعد شرفیاب شدم. باران شدیدی می‌بارید و چون در سرتاسر کشور بود، شاهنشاه بی‌نهایت خوشحال بودند. تبریک عرض کردم. فرمودند: تبریک تو را قبول می‌کنم، مشروط به این که دعا کنی در نواحی غرب و شمال در اردیبهشت و حتّی خرداد هم ادامه داشته باشد.

در مورد مراکش مسئله را روشن کرده بودم. اجازه فرمودند آخرین تلگرافی که تهیّه کرده بودم مخابره کنم.

تلگرافی از رومانی رسیده بود که تلگرافات متبادله بین رئیس جمهور و شاهنشاه را در رادیو و تلویزیون با تکرار گفته‌اند. چون جلب نظرم را کرد، فکر کردم به عرض برسانم.

فرمودند: اینها بیش از کشورهای سلطنتی دم تکان می‌دهند.

عرض کردم: در مورد مأمورین مسقط و عمّان، به خصوص مأمورین وزارت خارجه آنها، از طرف ما خیلی بی‌اعتنایی می‌شود، این صحیح نیست، به خصوص که ما در آن جا قوا داریم و آنها در واقع تحت‌الحمایه ما هستند. باید به اینها احترام بیش از دیگران کرد. فرمودند: خیلی درست می‌گویی، فوری از وزیر خارجه بازخواست کن.

بعد صحبتی از والاحضرت همایونی پیش آمد. عرض کردم: اگر جسارت نکنم اعلیحضرت همایونی به ایشان کم می‌رسید. ماشاءالله پسر بزرگ و فهمیده[ای] شده‌اند و میل هم دارند که با اعلیحضرت وقت بگذرانند. من در کیش دیدم که حتی نیم ساعت هم ظرف این مدت ۱۲ روز این پسر با اعلیحضرت نگذراند. فرمودند: آخر نمی‌خواهم آن قدر مسائل به او تحمیل بشود که به کلی از حالا از همه کارها متنفر بشود. عرض کردم: چنین چیزی عرض نمی‌کنم، ولی لااقلّ ایشان باید یک وعده غذا را مجبور باشند با شاهنشاه بخورند و از تراوشات فکری شاهنشاه به تدریج آگاه بشوند، چنان که اعلیحضرت رضا شاه کبیر نسبت به خودتان می‌کردند. فرمودند: در این سن که من در اروپا بودم و به هیچ چیز وارد نبودم. عرض کردم برعکس، آن جا به مسائل جهانی که آشنا می‌شدید، به علاوه تحت مراقبت شدید و مکاتبات دائم شاهنشاه فقید قرار داشتید، من می‌ترسم کم کم افکار لیبرالیسم بی‌مأخذ علیاحضرت شهبانو بچه را از همه چیز بترساند که جرئت تصمیم گرفتن در هیچ چیز نداشته باشد. به خصوص که این زنکه فرانسوی هم همین نوع افکار دارد، مثلاً می‌گوید بچه به شکار نرود. درست است که حیوان کشتن بد است، ولی نه برای مردی که باید اهل تصمیم نسبت به هر کاری باشد. فرمودند: اهل تصمیم است. عرض کردم الحمدالله، ولی باید پرورش پیدا کند. دیگر چیزی نفرمودند.

بعد مرخّص شدم به کارهای جاری رسیدم. منجمله سفیر گابون و پروفسور [جورج] لنچوسکی را هر یک به مدّت یک ساعت پذیرفتم.

سر شام رفتم. صحبتهای متفرّقه بود. فرمودند: افسوس که من هیچ چیز ننوشته‌ام، ولی خاطرات بسیار خوبی دارم. عرض کردم. حیف است که از بین برود، باید به من دیکته بفرمایید. فرمودند: شاید.

پنجشنبه ۱۹ فروردین ۱۳۵۵

صبح هوا مثل بهشت بود. دیروز و دیشب ۱۲ ساعت باران تند باریده و صبح آفتابی شده بود، واقعاً عالی بود، با شکوفه‌های مقدماتی بعضی درختان و سنبلها. شرفیاب شدم. شاهنشاه بسیار سر حال بودند.

ابتدا کارهای جاری را عرض کردم و دستخطهایی که باید در جواب رؤسای کشورهایی که به مناسبت پنجاهمین سال تبریک عرض کرده بودند، توشیح فرمایند. گرچه تلگرافی جواب داده‌ایم، ولی وقتی عین نامه‌های آنها می‌رسد، شاهنشاه هم با دستخط جواب می‌فرمایند. منجمله نامه ژیسکار دستن رئیس جمهور فرانسه را عرض کردم. ملاحظه فرمودند: با دست، چه مقدار زیر نامهٔ رسمی نوشته است. شاهنشاه هم ناچار باید مقداری مرقوم فرمایید. فرمودند: صحیح است و شرح مفصّلی مرقوم فرمودند.

عرض کردم: رئیس شرکت [نور تروپ] Northrop آقای [تام جونز] Mr. Tom Jones، خبر می‌دهد که مسئلهٔ معامله نفت را در قبال فروش هواپیما با [ویلیام] سایمون وزیر خزانه‌داری آمریکا مورد مذاکره قرار داده و او خیلی نظر مساعد داشته است (چون سایمون پدرسوخته با ما بد است). فرمودند: جای تعجّب دارد، حالا دُم اینها در مورد مصارف نفتی سواحل شرقی آمریکا و عدم اعتقاد به عربها، لای در گیر کرده که این طور مساعد شده‌اند. عرض کردم: شاید [جرالد] فورد و [نلسون] راکفلر فشار آورده باشند. فرمودند: این هم ممکن است وگرنه فکر نمی‌کنم این پدرسوخته به این آسانیها موافقت می‌کرد. به هر حال به جونز بگو شرایط آنها باید مورد قبول شرکت ملّی نفت ایران قرار گیرد.

گزارش ملاقات با سفیر گابون و مستدعیات او را عرض کردم. فرمودند: آخر اینها می‌خواستند به ما اورانیوم بفروشند، گویا تمام اختیارات آنها دست فرانسویهاست و نمی‌توانند. پس ما چرا به آنها کمک کنیم؟ به علاوه تربیت خلبان (این هم جزء مستدعیات او بود) ما در ایران انجام نمی‌دهیم و مدرسه خلبانی نداریم، چون تعلیمات خلبانان ما در آمریکاست، آن هم به میزان بسیار زیاد، ۳۰۰ نفر در سال که به هیچ کشور خارجی چنین سهمیه نداده‌اند. عرض کردم: بسیار خوب است، ولی جواب این شخص را

اجازه مرحمت فرمایید بدهم. این بیچاره می‌گفت سابقاً قرار بوده ۱۲۰ تن سنگ اورانیوم به قیمت آمریکا به شما بفروشیم، ولی محض خاطر ایران به قیمت فوب آفریقا حساب کردیم. شاهنشاه تعجّب فرمودند و فرمودند: من خبر نداشتم، فوری وسیله [اکبر] اعتماد رئیس کمیسیون انرژی اتمی رسیدگی کن، اگر این کار درست باشد، سایر کارهای آنها را هم انجام بده.

بعد مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم. منجمله [سر انتونی پارسانز] سفیر انگلیس را دیدم که بیشتر کارهای تجارتی داشت. فقط یک گزارش مذاکرات [آندره یی] گرومیکو و [جیمز] کالاهان (موقعی که کالاهان وزیر خارجه بود) برای شاهنشاه آورده بود. از من تقاضا کرد که او را به کیش بفرستم. گفتم البتّه با کمال میل. حدس می‌زد [روی جنکینز] Roy Jenkins یا [دنیس هیلی] Dennis Healy وزیر خارجه شود، حالا آخر شب معلوم می‌شود حدس او غلط بود [آنتونی] کراسلند وزیر سابق محیط زیست در کابینه [هرولد] ویلسون وزیر خارجه کالاهان می‌شود و هیچ تجربه کارهای خارجی هم ندارد.[1] بعد از ظهر و شب تمام کار کردم.

جمعه ۲۰ فروردین ۱۳۵۵

با آن که دستم درد می‌کند، سواری رفتم. هوا آفتابی و بهشتی بود. نوه‌ها و همچنین خانم علم را هم بردم که قدری راه برود. بیچاره پانزده روز ایّام نوروز بستری بود. خودم دو ساعتی سواری کردم و با اسب عزیزم تجدید دیدار. او خیلی سر حال و من بسیار مفلوک بودم، با وصف این با هم کنار آمدیم، چون یک دست بیشتر نداشتم، به حالم رحمت آورد! بعد از ظهر، تمام منزل ماندم، کار کردم. عریضه‌ای حضور شاهنشاه تقدیم کردم و مذاکرات کالاهان و گرومیکو را احتیاطاً تقدیم کردم که زودتر به نظر مبارک برسد.[2] چون

۱- آنتونی کراسلند (Anthony Crosland) جزو دست راستیهای حزب کارگر، از آوریل ۱۹۷۶ تا فوریه ۱۹۷۷ وزیر خارجه‌ی انگلستان بود.

۲- پیام جیمز کالاهان، نخست وزیر انگلستان، چکیده‌ی گفتگوهای او با آندره گرومیکو، وزیر خارجه و عضو دفتر سیاسی شوروی، به پیوست آمده و نشانه‌ی روابط نزدیک ایران با کشورهای غربی است.

فردا رئیس کل سازمان اطّلاعات انگلیس شرفیاب می‌شود و باید خاطر مبارک آگاه باشد.

شنبه ۲۱ فروردین ۱۳۵۵

صبح خیلی به اختصار شرفیاب شدم، به این صورت که وقتی برای تقدیم استوارنامه سفیر سریلانکا، آجودانهای کشوری و لشکری و رئیس دفتر مخصوص و وزیر خارجه و من صف کشیده آماده بودیم، غفلتاً شاهنشاه ده دقیقه قبل از وقت تشریف فرما شدند، همه تعجّب کردیم. مرا احضار و پشت میز، جواب کالاهان را دیکته فرمودند که من به یادگار این جا می‌گذارم و قسمت قشنگ آن این است که در آخر آن هم برنامه گردش بعد از ظهر را فرمودند و من نوشته‌ام.[۱] بیچاره این ده بیست نفری که به صف ایستاده بودند مثل مرده بودند و نفس از کسی در این ده دقیقه در نیامد، به طوری که من ترس داشتم حتی فرمایشات اعلیحضرت همایونی را با آن که بسیار آهسته در پشت میز در تالار آیینه محل دفترشان می‌فرمایند (که همین جا هم اعتبارنامه تقدیم می‌شود)، سایرین بشنوند. ضمن آن که به من دیکته می‌فرمودند، من به قدرت خداوند می‌اندیشیدم که در یازده سال قبل در چنین روزی، زبانم لال، رگبارهای پی در پی مسلسل باید به زندگی این مزد بزرگ خاتمه داده باشد، ولی تقدیر خداوندی این بود که کشور ایران به عظمت و بزرگی برسد و این وجود مقدّس را حفظ کرد و سه دفعه، در حادثه هواپیما دفعه اوّل، دفعه دوّم در دانشگاه [تهران] و دفعه سوم در این جا وجود مقدس را حفظ فرمود.[۲]

گر نگهدار من آن است که من می‌دانم   شیشه را در بغل سنگ نگه می‌دارد

۱- پاسخ شاه به پیام کالاهان به پیوست آمده است.

۲- هنگام بازگشت از مراسم زدن کلنگ آغاز ساختمان تونل کوهرنگ (برای آبرسانی به اصفهان)، هواپیمای شاه، به خلبانی خود او، دچار نقص فنّی و فرود اجباری در دره‌ای کوهستانی شد، ولی به شاه و سرتیپ ابوالقاسم سهرابپور فرماندهی پادگان اصفهان که همراه او بود، آسیبی نرسید. حادثه‌ی دوّم، سوءقصد به شاه در دانشگاه تهران در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ (فوریه ۱۹۵۰) بود که شاه با برداشتن زخمهای سطحی، به‌گونه‌ای معجزه آسا از مرگ نجات یافت. حادثه‌ی سوم، تیراندازی یکی از سربازان گارد شاهنشاهی در کاخ مرمر، در ۲۱ فروردین ۱۳۴۴ (۱۰ آوریل ۱۹۶۵) بود که دو تن از محافظان شاه کشته شدند، ولی ضارب را نیز از پای در آوردند.

بعد مرخّص شدم. چند دقیقه رئیس کلّ سازمان اطّلاعات انگلیس را در دفتر خودم در کاخ نیاوران پذیرفتم. فرصت شد [مرور]tour d'horizon مختصری از اوضاع خاورمیانه و آنگولا بکنیم. از وضع لبنان سر در نمی‌آورد و در نگرانی بود، گو این که صحبت ما تمام نشد و او را احضار فرمودند. از [گستاخی] arrogance الجزایر نسبت به مراکش ترس بسیار داشت. نسبت به نیجریه و آنگولا آن قدر که ما بدبین هستیم، بدبین نبود. یعنی احساس می‌کرد که بر فرض کودتای دیگری چنان که انتظار آن هست در نیجریه بشود باز هم مردمان میانه رویی روی کار خواهند آمد (اطّلاعات ما غیر از این است) و در آنگولا هم به احتمال قوی اینها پس از رفتن کوباییها (اگر بروند!) رویّه خودشان را تغییر می‌دهند.[۱] ... بعد به کارهای جاری رسیدم. ساعت ۳ بعد از ظهر سر مقبره شجاعان شهید رفتم. از آن جا برگشتم پیش دختر خانم ایرانی رفتم. سه ساعتی بسیار خوب بود. هوا هم بهشتی، با حوریه مناسبت داشت.

بعد تمام کار کردم. چون دکترها می‌آمدند و می‌خواستند قبل از معاینه شاهنشاه با من مذاکره کنند سر شام نرفتم. بودجه مرکز پژوهشهای تبلیغاتی در آمریکا را که با اسرائیلی‌ها عمل می‌کنیم تنظیم کردم. حالا نصف شب است و آن قدر گرفتار بودم که اخبار هم گوش نکردم.

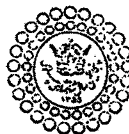
یکشنبه ۲۲ فروردین ۱۳۵۵

صبح شرفیاب شدم. با آن که شرفیابی طولانی بود، ولی تمام کارهای جاری بود، منجمله بودجه مرکز تبلیغات سرّی را که با اسرائیلی‌ها داریم، تصویب فرمودند.[۲]

تلگراف نخست وزیر انگلیس را تصویب فرمودند (همان که دیروز دیکته فرموده بودند).

۱- انگلستان و آمریکا که اطّلاعات درست تری از تحولات آفریقا داشتند، همواره نظر شاه را مبالغه‌آمیز می‌دانستند. شاید هم شاه با تأکید بر نگرانی خود می‌خواست تلاش برای حضور ایران در اقیانوس هند را توجیه کند.

۲- منظور برنامه‌ی تبلیغات در آمریکاست که قبلاً به آن اشاره شده است.



10th April, 1976.

Dear Mr. Prime Minister,

I thank Your Excellency for informing me of your talks with Foreign Minister Gromyko and for your positive appraisal of your discussions.

I believe it should be stressed to the Soviets again and again that detente can only be universal and cannot only be limited to certain parts of Europe.

I also had an exchange of views with Vice-President Rockefeller concerning the world situation. I ventured to say in those talks that the United States of America should change her policy and become the champion of the legitimate rights of the black peoples in Africa without sacrificing South Africa.

Wishing you all the best in your new responsibilities, I am fully convinced and certain that the relations between our two countries will go from strength to strength.

Mohammad Reza Pahlavi.

His Excellency
The Right Honourable James Callaghan, M.P.,
British Prime Minister,
LONDON.

سفیر کره شمالی گفته بود چون کیم ایل سونگ رئیس جمهوری کره شمالی ۶۴ ساله می‌شود چه طور است شاهنشاه به این مناسبت تلگراف تبریکی بفرمایند؟ خیلی خندیدند، فرمودند: شصت سالگی یک حرفی، هفتاد سالگی یک حرفی، امّا ۶۴ یعنی چه، این دیگر چه صیغه ایست؟ این سفیر خواسته خود شیرینی بکند.

ضمن کارها به عرض رساندم که موضوع حمل اسلحه و مهمّات و هواپیمای اف-۵ به اردن برای فرستادن به مراکش شروع شد، ولی هنوز ما خبری از مراکش نداریم که چرا یک دفعه تصمیم گرفته‌اند از راه مصر برود. و البتّه از راه مصر برای ما هم مصلحت نیست، چون روسها نسبت به مصر و الجزایر، هر دو حسّاسیت زیاد دارند (در مصر از دشمنی و در الجزایر از دوستی). راه اردن بهترین است. فرمودند: بر فرض مراکشیها هم تقاضا بکنند ما باید بگوییم فقط از این راه خواهیم فرستاد. به علاوه، در مقابل کار انجام شده قرار می‌گیرند، بعد خود دانند و اردن.

از معاینات طبّی صبح خیلی راضی بودند. الحمدللّه طحال به حالت عادی برگشته است. این [ابوالقاسم] بیگلوی احمق، پیشخدمت مخصوص، نزدیک بود کاری دست ما بدهد. به خیال این که پشت شیشه دوا، اسم آن را خوانده است، خود آن را از پاریس خواسته بود، غافل از این که محتوی شیشه، آن که در پشت آن نوشته شده، نیست [مقدار] dose دیگر و مخصوصی دارد. باری از این دوا تقدیم کرده بود که میل فرموده بودند و دوباره طحال بزرگ شد. این به جای خود، اطبّاء ممکن بود سردرگم شوند. بر حسب تصادف به این که ایشان خواستند خودنمایی بکنند و بگویند من چنین نوکری هستم که حتّی دوای شاهنشاه را هم ذخیره دارم، این مطلب را بازگو کرد و دکتر [عبّاس] صفویان که چند روز قبل برای معاینه رفته و این را شنیده بود که از این دوا هم به شاهنشاه خورانده است، از ترس نزدیک بود فجعه[1] کند. دستپاچه پیش من آمد که احمق [کریم] ایادی طبیب مخصوص هم این مطلب را نفهمیده است. البتّه بعد اصلاح کردیم و خوشبختانه طحال کوچک شد و به حال عادی برگشت و خیال ما راحت شد،

۱- [فُجاءَه، ناگهانی حمله کردن. فرهنگ عمید. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

ولی این شاهنشاه بزرگ و این دریای حلم و عظمت هیچ به روی این پیشخدمت احمق نیاورد و مرا هم قدغن فرمودند که چیزی بگویم.

عرض کردم: کامیل شمعون رئیس جمهور اسبق لبنان که مورد مرحمت شاهنشاه هم هست، انتظار داشته هنگامی که خانه او مورد اصابت بمب واقع شده، از طرف شاهنشاه هم از او احوالپرسی مستقیم بشود. فرمودند: به موقع خبر به ما نرسید و باید البتّه سفیر ما اطّلاع می‌داد. عرض کردم: خود سفیر بدبخت زیر آوار زندگی می‌کند. فرمودند: با وصف این تلگرافات مفصّلی می‌فرستد، ولی به هر حال این مطلب را باید می‌گفت و نگفت. عرض کردم: حالا هم دیر نیست، فرمودند: چرا دیر شده، به علاوه من با سیاست احمقانه و کهنه این مسیحیها در لبنان موافق نیستم. دیگر من عرضی نکردم.

موقع مرخّصی، صحبت بعد از ظهر شد. فرمودند: کاری نداریم. من با توجّه به این که دیروز بعد از ظهر گردش تشریف بردند، نباید شاهنشاه را تحریک به‌گردش بکنم، چون برای سلامتی ایشان مبادا مضرّ باشد و بزرگترین وظیفه من حفظ و صیانت این وجود مغتنم و مقدّس است. با وصف این نمی‌دانم به چه دلیل عرض کردم یک مهمانی برایم رسیده که عکسش همراه است. ملاحظه فرمودند و چون شاهنشاه شیفته لب کلفت هستند، فرمودند: بعد از ظهر باید او را قطعاً ببینم. من واقعاً پشیمان شدم. عرض کردم: به غلام قول بدهید که با او فقط می‌نشینید. فرمودند: قول می‌دهم. بد نیست برای یادگار این عکس را این جا بگذارم که هنوز از این کرده پشیمانم.

بعد از ظهر من تمام کار کردم. سر شام هم نرفتم و کار کردم. امروز [رکورد] record 16 ساعتی دارم، چون ناهار را هم با اطبّاء شاهنشاه خوردم و هیچ فرصت استراحت نشد.

دوشنبه ۲۳ فروردین ۱۳۵۵

صبح شرفیاب شدم. خوشبختانه شاهنشاه بسیار سر حال بودند، کارهای جاری را عرض کردم. منجمله عرض کردم: والاحضرت شهناز زمینهایی را که قصد خرید در طرشت داشتند، به کلّی دعوایی و غیرقابل معامله است و مصلحت نیست بخرند.

فرمودند: البتّه می‌دانستم این طور است. این پسره، شوهرش، هر چه اراده کند بر این دختر تحمیل می‌کند. جلوی این کار را بگیر. عرض کردم: گویا برای محلّ فروش موتورسیکلت هوندا که راه انداخته‌اند مرکزی لازم دارند، اگر اجازه فرمایید از زمینهایی که غلام و دکتر [علینقی] کنی داریم مقداری حضورشان تقدیم کنم. فرمودند: نه، چه علّت دارد شما زمین خودتان را به دخترم بدهید؟ ماشاءالله از این بزرگی و وسعت نظر. عرض کردم: عربها می‌گویند: العبدُ به ما فی یده کان لمولای.[1] به علاوه من جانم در اختیار شاهنشاه است، چه رسد به چند هزار متر زمین یا تمام مایملک من. تمام متعلّق به شماست، حال چه لزوم دارد دختر شاهنشاه ناراحتی داشته باشند، اجازه مرحمت فرمایید این کار را بکنم. فرمودند: می‌خواهی بکن، ولی لزومی نمی‌بینم.

عرض کردم: محکومین به حبس از طرف دادگاههای نظامی وقتی حبس آنها به سر می‌رسد آزاد نمی‌شوند. جای تعجّب است و صحیح نیست. فرمودند: آخر امتحان کرده‌ایم صدی نود خرابکاران از میان همین‌ها برخاسته‌اند. عرض کردم: با وصف این صحیح نیست و در شأن کشور شاهنشاه نیست. اگر اجازه فرمایید آنها را برای مطالعه و تزکیه به یک شهر دور افتاده تحت نظر منتقل کنیم که فرار هم نتوانند بکنند و حبس هم نباشند. فرمودند: صحیح است، برو فکرش را بکن و با رئیس ساواک ارتشبد [نعمت‌الله] نصیری صحبت کن.

عرض کردم: آیت‌الّله [ابوالقاسم موسوی] خویی از نجف اشرف پیغام داده است شاهنشاه ترتیبی بفرمایید که حوزه علمیه نجف باقی بماند. فرمودند: اقداماتی کرده و می‌کنم، ولی فکر نمی‌کنم عراقیها زیر بار بروند.[2] اصولاً در دنیا بساط آخوند رو

۱- هر چه بنده دارد، از آن سرور اوست.

۲- آیت‌الّله ابوالقاسم موسوی خویی، پس از درگذشت آیت‌الّله محسن حکیم در ۱۹۷۰، بزرگترین مرجع تقلید شیعیان و مسئول اداره‌ی حوزه‌ی نجف شد. آیت‌الّله علی سیستانی و آیت‌الّله محمّد باقر صدر از شاگردان او بودند. مانند دیگر روحانیان طراز اوّل، با اصلاحات اجتماعی شاه (بهمن ۱۳۴۱) مخالف بود، ولی در ضمن در مورد ردّ نظریّه‌ی ولایت فقیه نیز رساله‌ای نوشت. در دهه‌ی ۱۹۷۰ دولت عراق، در رسیدن سهم امام به دست آیت‌الّله خویی محدودیتهایی ایجاد کرد و تأمین مالی حوزه‌ی علمیّه و سازمانهای بهداشتی، فرهنگی و نیکوکاری گوناگون که در ایران و عراق و لبنان و پاکستان و هند گسترده بود، با مشکلاتی رو به رو شد. قاعدتاً پیام آیت‌الّله به شاه نیز به همین دلیل است. پس از کشته شدن آیت‌الّله

به اضمحلال است. عرض کردم: الحمدالله من دشمن‌ترین فرد نسبت به آخوندها هستم، چون آنها را بی‌عقیده‌ترین مردمان نسبت به مبادی و مبانی اسلام می‌دانم. ولی به هر حال مطلب آنها اگر صحیح باشد و روی یک پایه و مایه صحیح قرار بگیرد، مطلب مهمّی است و نباید فراموش کرد. منظور [و] غرضم این است که اصل کار نباید از دست برود و باید واقعاً آخوندهایی با تقویٰ تربیت شوند و تحویل جامعه گردند. فرمودند: به دولت گفته‌ام در مشهد و شیراز بساط صحیحی راه بیندازند، قم هم که کِرکِر خواهد کرد. عرض کردم: دست به ترکیب قم نمی‌توان زد، ولی باید طرح نو با پایه اساسی گذارده شود. فرمودند: صحیح است.

عرض کردم [اکبر] اعتماد رئیس مرکز اتمی ایران عرض می‌کند اگر سنگ اورانیوم را گابون به قیمت فوب آفریقا به ما بفروشد، بسیار خوب است و اتّفاقاً در عریضه رئیس جمهور این مطلب آمده است. فرمودند: آخر اینها از خود اختیاری ندارند. کار آنها در دست فرانسویهاست. یک دفعه دیگر هم کلاه سر ماگذاشتند. وعده می‌دهند که کمک ما را بگیرند، بعد زیرش می‌زنند. اگر می‌توانید چهار میخ بکنید، اقدام شود. گزارش [مجلّه‌ی] اکونومیست را که ضمیمه است، به عرض رساندم. خیلی به دقّت ملاحظه فرمودند.

فرمودند: فکر کرده‌ام چهارشنبه به کیش برویم. عرض کردم: همه چیز آماده است. بعد جسارت کردم، پرسیدم استدعای دیروز من در مورد فقط معاشرت را قبول فرمودید؟ خندیدند، فرمودند: ابداً! بعد من مرخّص شدم. هنگام مرخّصی صدای پاشنه‌های مبارک را شنیدم و بسیار خوشحال شدم.[1]

بعد از ظهر تمام کار کردند، از آن روزهای پرکار با شورای اقتصاد بود. ولی من با یک خانم فرانسوی گردش رفتم که بسیار عالی بود و وسیله دوست دیگر فرانسوی من که دو سال قبل با من دوست بود، فرستاده شده بود.

محمّد باقر صدر در ۱۹۸۰، دولت عراق با درخواست آیت‌الله خویی برای ترک عراق مخالفت و نزدیک به ۲ ملیون دلار از حساب بانکی او را مصادره کرد. وی در سال ۱۹۹۲ درگذشت.

۱- علم پیش از این یادآور شده که یکی از نشانه‌های خرسندی شاه، زدن پاشنه‌ها به هم بوده است.

سه‌شنبه ۲۴ فروردین ۱۳۵۵

صبح شرفیاب شدم. به حمدالله حال مبارک از هر جهت خوب بود. باز هم کارهای جاری زیاد داشتم، منجمله استدعای شرفیابی [ریچارد هلمز] سفیر آمریکا. بعد هم سفیر انگلیس را دعوت کرده بودم که چند روزی کیش برود و قرار بود پنجشنبه برود. دیروز به او پیغام دادم که پنجشنبه نرود (البتّه با اجازه از او دعوت کرده بودم). گزارش عرض کردم. فرمودند: چرا این کار را کردی؟ عرض کردم: گو این که او در نقطه‌ای بود که مزاحم نمی‌شد، ولی اصولاً فکر کردم نبودنش اولی است. فرمودند: آخر بد بود برنامه دعوتت را به هم زدی (ماشاءالله از این آقایی و بزرگواری). عرض کردم: اوّلین و آخرین برنامه زندگی من آسایش شاهنشاه است. حالا فرض کنیم سفیر انگلیس برنجد، چه اهمّیّت دارد؟ احساس کردم که شاهنشاه قلباً راضی شدند با آن که چیزی نفرمودند.

باز راجع به گابون و سنگهای اورانیوم تأکید فرمودند که باید چهار میخه بشود تا ما به آنها کمک کنیم وگرنه وعده می‌دهند و کاری نمی‌کنند و ضمناً کمک ما را هم گرفته، بلع کرده‌اند.

ملک حسین استدعا کرده بود یک [خطّ ارتباطی مستقیم] hot line بین کاخ شاهنشاه و کاخ سلطنتی اردن برقرار شود. اجازه مرحمت فرمودند.

عرض کردم: پادشاه افغانستان باز یک اتومبیل در رم خریده به ده هزار دلار و پولش را از شاهنشاه می‌خواهد. فرمودند: البتّه بده، چه باید کرد؟ خدا به ما می‌رساند که ما به دیگران بدهیم. ولی فرمودند: ضمناً تحقیق کن عبدالولی [1] از چه ممر زندگی می‌کند. نمی‌تواند سربار زنش که باشد و از حقوقی که ما به پرنسس بلقیس می‌دهیم توقّعی بکند؟ دیدی به راکفلر چه گفتم؟ شاید بتوانیم یک روزی او را به عنوان لیدر افغانستان برگردانیم.[2] عرض کردم: از آمریکاییها که کاری ساخته نیست به خصوص حالا قبل از

۱- داماد پادشاه افغانستان.

۲- شاه در مذاکرات با نلسون راکفلر در آغاز همین سال در کیش، درباره‌ی افغانستان گفته بود «از افغانستان نگرانم. وضع داوود بد است. کاش اینها این قدر عقل داشتند که عبدالولی خان را به افغانستان برمی‌گرداندند. مرد قوی خوبی است. متأسفانه در افغانستان هیچ نیست مگر افسران کمونیستی».

انتخابات و به خصوص با حسّاسیّتی که ممکن است روسها و هندیها روی این قضیّه داشته باشند، کار مشکلتر می‌شود. ممکن است احیاناً انگلیسیها (اگر آمریکاییها پولش را بدهند!) با ریشه[ای] که در افغانستان دارند، چنین بازی راه بیندازند، در صورتی که با ما صمیمانه کار کنند. فرمودند: آخر اینها خیلی کون گشاد شده‌اند و مثل این که اهمّیّتی به این قضایا نمی‌دهند. عرض کردم: فعلاً به هر حال اگر به ما کمک بکنند، تنها قدرتی هستند که هنوز در افغانستان ممکن است کاری از دستشان ساخته باشد. فرمودند: به هر حال برای عبدالولی حقوقی تعیین کن.

عرض کردم: والاحضرت همایونی از من کتب فارسی برای مطالعه خواسته‌اند. خیلی خوشحال شدند. فرمودند: چه کتابی؟ عرض کردم: کلیّات فرموده بودند، غلام هم همین سئوال را از حضور مبارکشان کرده‌ام که در چه زمینه می‌خواهید؟ هنوز جواب مرحمت نکرده‌اند.

بعد مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم و بلافاصله برگشتم سر ناهار که وزیر خارجه یوگسلاوی در حضور شاهنشاه می‌خورد. من در مذاکرات پیش از ظهر نبودم، ولی سر ناهار صحبت از وضع لبنان و اظهار نگرانی از آن جا و طریقی که اسرائیل در لجبازی در مورد همه کارهای اعراب پیش گرفته، بود. بعد صحبت خلیج فارس شد و این که به هر صورت ایران باید در آن جا قوی باشد، چه ممالک دیگر ساحلی این مطلب را بفهمند و چه نفهمند و اصولاً به جز عربستان سعودی آیا می‌شود به آنها کشور گفت؟ صحبتهای اقتصادی و خرابی دنیای غرب پیش آمد و شاهنشاه فرمودند: متأسّفانه در کنفرانس [توسعه و تجارت سازمان ملل] UNCTAD رویّه آمریکا که باید حامی دنیای غرب باشد با رویّه شوروی فرقی نداشت. تا منافع مستقیم در کار نباشد، محال است کشورهای بزرگ خود قدمی بردارند. شاهنشاه از نقشه معروف خودشان که من سابقاً هم در این یادداشتها نوشته‌ام، دائر بر تشکیل یک بانک بزرگی که دوازده کشور تولیدکننده نفت، دوازده کشور صنعتی پیشرفته، دوازده کشور فقیر در آن عضویّت داشته باشند و کشورهای پیشرفته و تولیدکننده نفت در آن سرمایه‌گذاری کنند، ولی حق رأی آنها مثل حق رأی کشورهای فقیر باشد صحبت فرمودند که متأسفانه از طرف اغلب کشورهای

صنعتی و تولیدکننده مورد قبول قرار نگرفت. وزیر خارجه خیلی از این نظر تجلیل کرد، ولی گفت اعراب خیلی پرت از مرحله هستند. بعد شاهنشاه فرمودند: به هر حال ما باید همکاری داشته باشیم، شما در مدیترانه اهمّیّت زیادی دارید و مثل ما هستید در خلیج فارس. وزیر خارجه در این جا قدری گله کرد که کارهای مشترک ما پیش نمی‌رود. طرح‌های چند ملیونی ما (یوگسلاوی) با عراق خوب پیشرفت کرده، ولی با ایران کاری انجام نشده است، حتی اخیراً دویست ملیون دلار قرض معمولی خواستیم که بی‌نهایت برای موازنه پرداخت‌های ما اهمّیّت داشت، کسی جواب ما را نداد. شاهنشاه فرمودند: آخر درآمد نفتی ما خیلی تقلیل پیدا کرده و حالا باید قدری کمربندها را سفت کنیم. ناهار تمام شد و وزیر خارجه مرخّص شد. به نظر من مرد بسیار فهمیده‌ای آمد، ولی هیچ زبان خارجی نمی‌دانست.

من مرخّص شدم. بعد از ظهر دو سه ساعتی با یک دختر خانم ایرانی گذراندم. شاهنشاه تمام کار کردند. بعد من سفیر یمن و سفیر لبنان را پذیرفتم. سفیر یمن شیعه است و برای خداحافظی [با] من آمده بود. می‌گفت سُنّیها تمام کارها را قبضه کرده، شیعه‌ها را کنار می‌گذارند. باید شاهنشاه فکری بکنند، چون عربستان سعودی سخت به سُنّیها کمک می‌کند. من جواب دادم البتّه به عرض می‌رسانم، ولی در دلم فکر می‌کردم شاهنشاه برای چهارصد پانصد هزار شیعه یَمنی چه می‌توانند بکنند؟ آن هم در کشوری که به حق در منطقه نفوذ عربستان سعودی قرار دارد.

سفیر لبنان هم با من مشورت کرد که شاهنشاه مایلند چه کسی رئیس جمهور لبنان شود: سرکیس[1] یا رِمون ادّه[2]؟ سرکیس از طرف آمریکاییها و سوریه پشتیبانی می‌شود و رِمون ادّه مورد علاقه عمومی است. ضمناً تقاضا داشت که شاهنشاه به شخص اخیر کمک

۱- الیاس سرکیس (۱۹۸۵ -۱۹۲۴)، از ۱۹۶۷ به مدّت نه سال رئیس بانک مرکزی و سپس از ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۲ رئیس جمهور لبنان شد.

۲- رِمون ادّه، Raymond Eddé، (۲۰۰۰ - ۱۹۱۳)، پسر امیل ادّه رئیس جمهور لبنان در زمان قیمومیت فرانسه، از سیاست پیشگان برجسته و رئیس حزب «گروه ملّی» (Bloc National) بود و چندین بار وزیر شد. در انتخابات ریاست جمهوری در ۱۹۷۶، نامزد شد ولی در مجلس ملّی لبنان حتّی یک رأی هم نیاورد. گویا در رأی‌گیری دستکاری شده بود.

فرمایند. من گفتم البتّه به عرض می‌رسانم، ولی واقعاً در دلم فکر می‌کردم که چه صورتی پیدا می‌کند. چون سفیر لبنان می‌گفت که شاهنشاه به روسها بفرمایند که آنها به سوریه فشار بیاورند که با آمریکا همکاری نکنند. شب هم در منزل تمام کار کردم. یکی از کارها خیلی بامزه بود که چون حالا خیلی خسته هستم، فردا خواهم نوشت.

چهارشنبه ۲۵ فروردین ۱۳۵۵

صبح شرفیاب شدم. اعضای هیئت امنای بنیاد اشرف پهلوی شرفیاب و معرّفی شدند. بعد من به اختصار شرفیاب شدم. دو دستخط توشیح فرمودند که یکی دعوت از ملک خالد پادشاه سعودی بود برای اوایل خرداد به ایران.

امروز پیش از ظهر مصاحبه مطبوعاتی در مورد بنیاد اشرف پهلوی داشتم. ناهار سفیر آلمان مهمان ما بود. مسائل مهمّی صحبت کرد که هنگام عرض آن به پیشگاه همایونی یادداشت خواهم کرد.

[در شرفیابی امروز صبح] حکایت بامزه دیشب را عرض کردم که خودم داشتم از خنده، دیشب، می‌مُردَم و امروز هم که تعریف می‌کردم، ممکن نبود از خنده خودداری کنم و شاهنشاه هم بسیار خندیدند. دختر مورد علاقه شاهنشاه دیشب دچار قی [و] اسهال شد، به علّت خوردن چغاله بادام. پدرسوخته سوئدی به چغاله چه کار دارد؟ باری من دستپاچه شدم و فوری دکتر [عباس] صفویان را خواستم و به عیادت فرستادم و او را با راننده خودم روانه محلّ توقّف او کردم. راننده من که عجله مرا در می‌یابد و از وجود دختر دیگر خبر ندارد، درست به حرف من و آدرسی که می‌دهم، گوش نمی‌دهد و دکتر را پیش دختر فرانسوی، دوست من، می‌برد. دکتر وارد می‌شود و می‌گوید فلانی مرا برای معالجه شما فرستاده. چه خورده‌اید و از کی دچار قی و اسهال شده‌اید؟ دختر دچار تعجّب می‌شود و می‌گوید من چنین مرضی ندارم. ولی دکتر اصرار [می‌کند] که چرا مرض دارید، به من نمی‌گویید؟ نباید از دکترهای ایرانی بترسید. از او انکار و از دکتر اصرار، تا بالأخره دختر به من تلفن می‌کند و مشت من و دکتر، هر دو باز می‌شود و من دکتر را پیش دختر سوئدی می‌فرستم. به قدری خندیدیم که اگر پیشخدمت احیاناً در این لحظه

وارد اتاق می‌شد، تعجّب می‌کرد که چه شده. من که به حالت گریه افتاده بودم و شاهنشاه هم خیلی خندیدند. باری به حمدالله امروز حال دختر خوب شد و او را به کیش فرستادم که فردا خودمان برویم. ولی از بخت بد، بیچاره دختر سوئدی از کیش تلفن زد که عادت زنانگی من یک هفته جلو افتاده و من بسیار ناراحتم که وقت را تلف خواهم کرد. من هم بسیار ناراحت شدم. قبل از این که سر شام علیاحضرت ملکه پهلوی تشریف ببرند، من رسیدم، مطلب را ناچار عرض کردم. مدّتی شاهنشاه راه رفتند و فکر کردند که چه کنیم؟ کس دیگری هم بفرستیم [یا] اصولاً نرویم؟ و جهات مختلف را صحبت کردیم، در حدود ده دقیقه، و بالأخره فرمودند: خوب، می‌رویم و کاملاً استراحت می‌کنیم. مردمی که در اطراف ایستاده بودند، منجمله والاحضرتها، تعجّب کردند که چه معضلی پیش آمده که من که معمولاً دیگر شبها مزاحم شاهنشاه نمی‌شدم. امشب ده دقیقه وقت همایونی را گرفتم.

به منزل برگشته، باز هم کار کردم. شاهنشاه هم تمام بعد از ظهر کار کرده بودند، در حدود شش ساعت، و رنگ مبارکشان مثل ماست سفید بود. من بسیار ناراحت شدم.[1]

پنجشنبه ۲۶ فروردین ۱۳۵۵ و جمعه ۲۷ فروردین ۱۳۵۵

در کیش به استراحت مطلق و کامل گذشت. البتّه برای شاهنشاه من [نیز] همین طور بود. من این جا باید یک نکته را بگویم که البتّه دلیل بر ضعف و ناتوانی من می‌کند. آن این است که کیش آن نشئه سابق را برای من ندارد. چون این جا را عشق من ایجاد کرده، یعنی دختری را که خیلی دوست داشتم و سالها نگاه داشتم، او مرا به این کار تشویق کرد، چون خودش خیلی به این جا علاقه‌مند بود و روز اوّلی هم که به این جا آمدم و با یک هواپیما وسط صحرا نشستم، او همراه من بود. هر چه را در این جا می‌کردم که البتّه برای شاهنشاه من است، ولی ته قلبم احساس می‌کردم او هم راضی و راضی‌تر خواهد بود و او

۱- در حاشیه‌ی این یادداشت، علم نوشته که «ناهار سفیر آلمان مهمان ما بود». مسائل مهمّی صحبت کرد که هنگام عرض آن به پیشگاه همایونی خواهم نوشت.

چه با من و چه به تنهایی از آن لذّت خواهد برد. ولی او دیگر با من نیست و خلاء بسیار بزرگی در ذوق کیش من به وجود آمده است که هیچ قابل ترمیم نیست.

در مراجعت، در هواپیما عرض کردم کارهای عقب افتاده کمی داریم. فرمودند: البتّه می‌رسیم. نیم ساعتی عرایض کردم. منجمله مطالب سفیر آلمان را به عرض مبارک رساندم که می‌گفت من نمی‌دانم چه طور موضوع معامله تانک لئوپارد را نتوانسته‌ایم با ایران کنار بیاییم. ما مثل انگلیسیها و آمریکاییها تانک فروش نیستیم، حاضریم کارخانه ساخت تانک به شما بدهیم. این برای عظمت و صنعتی شدن ایران مهمّتر است تا خریداری تانک، وَلو گرانتر باشد. درباره معامله نفت هم گفت شرکتی تشکیل داده‌ایم و می‌توانیم به تدریج از شما نفت بخریم، ولی دولت من نمی‌تواند (به دلایل واضح) از شما نفت مستقیم بخرد (چون اسیر شرکتهای نفتی بزرگ آمریکایی و انگلیسی است که البتّه او چیزی در این باره نگفت). در مورد معامله گاز با آلمان و فرانسه و اتریش از طریق شوروی، پیشنهاد می‌کرد که برای تأمین لوله، کارهای مهندسی و تهیّه پول آن، بهتر این خواهد بود که دولت ایران این کار عظیم را به کنسرسیومی بدهد، مرکّب از آلمان و فرانسه و اتریش که همه کارها را بکنند. تمام را عرض کردم. فرمودند: در قسمت تانکها قیمت آنها خیلی گران است (دو برابر یک چیفتن). ثانیاً من اگر بخواهم حالا کارخانه تانک سازی بسازم که در ایران به من تانک بدهد باید ده سال صبر کنم. ثالثاً حالا قیمت لیره پایین و قیمت مارک بالا می‌رود. این است که عملی نیست. به او بگو مگر قیمت را خیلی پایین بیاورند. نفت را هم می‌خواهند ارزان بخرند، ولی اگر گران بخرند (یعنی قیمت روز ما)، من حرفی ندارم. این قسمت گاز، حرفش قابل توجّه است، دنبال کن.

بقیّه مطالب عادی بود. نکته مهمّ دیگر تقاضای سفیر لبنان بود و عرض کردم که تعجّب است، او می‌گوید سوریه و آمریکا طرفدار سرکیس هستند ولی رِمون ادّه پیش مردم بیشتر زمینه دارد. فرمودند: عجیب است که حالا سوریه و آمریکا با هم کار می‌کنند. اگر خاطرت باشد، من سه ماه قبل ضمن مصاحبه‌ای گفتم کار لبنان باید با نظر سوریه حل شود. استشمام من این بود و حال آن که ابداً با آمریکاییها صحبت نکرده بودم. ولی انسان وقتی تجربه دارد، قضایا را پهلوی یکدیگر بگذارد، نتیجه گیری درست می‌کند.

حالا اصل مطلب درست یا نادرست باشد، حرف دیگری است.

جمعه ۲۷ فروردین ۱۳۵۵

در کاخ والاحضرت شاهدخت شمس مهمانی برقرار بود. چون موزیسین آلمانی به نام [کارل مونشینگر] Karl Münchinger که [رهبر ارکستر] conductor قابلی است، آمده و [قبل از اجرای برنامه در تالار رودکی، برنامه‌ای در کاخ والاحضرت اجرا می‌کند. به همین مناسبت] ایشان مهمانی مجلّلی از اعلیحضرت همایونی کرده‌اند. من با خستگی زیاد در رکاب همایونی با هلیکوپتر جدید بسیار سریع‌السیر شاهنشاه رفتیم. از نیاوران تا مهردشت فقط ده دقیقه طول کشید. من اعتراض کردم که شاهنشاه حداکثر سرعت را به این هلیکوپتر دادید (۱۴۰ گره در ساعت)، مثل این که مصلحت نیست. فرمودند: تو بهتر میدانی یا من؟ سر شام قبل از کنسرت که نخست وزیر هم بود، احساس می‌کردم که خیلی خفض جناح می‌کند. مثل این که ناراحت است. برای خوش آیند شاهنشاه حکایتی که البتّه بیشتر تخیّلی است، از مجله [لوپوئن] Le Point نقل کرد که ما ممکن است برای کشور شوروی خطرناک باشیم. شاهنشاه خیلی کم خندیدند. بعد مدّتی صحبت دزدیهای بزرگ شرکتهای بزرگ آمریکایی و گرفتاری رجال کشورهای مختلف منجمله ژاپن که بیش از همه آلوده است، مطرح شد. بعد اصولاً صحبت خارجیها پیش آمد که چه مردمان پدرسوخته‌ای هستند. خودشان از همه دزدترند و دیگران را دزد می‌خوانند، حتی در امور سیاسی اهل چانه زدن هستند. من عرض کردم: رویّه شاهنشاه که یک دنده و بی‌محابا مسائل را در همان وهله اوّل کف دست آنها می‌گذارید، بهترین رویّه است. فرمودند: به همین جهت خیال می‌کنند جای چانه زدن دارند، حال آن که نمی‌دانند که من منعطف نمی‌شوم، کم کم فهمیده‌اند.

بعد از شام قطعات [کلاسیک] عالی نواخته شد که واقعاً روح بخش بود. در مراجعت که حدود نصف شب بود و هنوز شاهنشاه میل داشتند در باغ قدم بزنند و من تنها حضورشان بودم، عرض کردم: این جریان مهمانی بسیار مجلل را مردم خواهند دانست و [همچنین] جریان وقف والاحضرت اشرف را هم که من به تفصیل با سنگ تمام بیان

کردم، مردم خواهند دانست و دانسته‌اند. ولی نمی‌دانم چه سری است که با وصف این اگر فردا مراجعه به آراء عمومی برای محبوبیت این دو والاحضرت بکنیم، یقین دارم والاحضرت شمس جلو خواهند افتاد. شاهنشاه خندیدند و فرمودند: متأسفانه فکر می‌کنم همین طور باشد.

شنبه ۲۸ فروردین ۱۳۵۵

صبح شرفیاب شدم. به حمدالله شاهنشاه کاملاً سر حال بودند. عرض کردم: پولی که [ماهانه] برای والاحضرت بلقیس حواله می‌کنیم ۲۵۰۰ دلار است. فرمودند: پس ۱۰۰۰ دلار هم علیحدّه به عنوان پول جیبی برای عبدالولی خان بفرست. عرض کردم: توقع خانه‌ای که خریده‌ایم و در آن جا زندگی می‌کنند هم دارند. فرمودند: خوب اگر رفتنی از رم نشدند، چاره نیست، باید بدهیم و خواهیم داد.

عرض کردم: کتاب اوّلین مسافرت اعلیحضرت رضا شاه کبیر به مازندران خیلی جالب است و حتی صاحب دکترین و برنامه و همه چیز است. می‌خواهم بدهم چاپ کنند. فقط یک فصل کوچکی در مورد جدا شدن دین از سیاست عنوان شده، نمی‌دانم اجازه می‌فرمایید چاپ کنم؟ فرمودند: چه می‌گویند؟ عرض کردم: می‌فرمایند وقتی دین با سیاست مخلوط شد، هر دو طرف صدمه می‌بینند، یعنی نه دین دین می‌شود، نه سیاست سیاست و هر دو ناچار در گودال عوام فریبی و ظاهرسازی می‌افتند.[1] فرمودند: این که عیب ندارد، چاپ کنید.

۱- سفرنامه‌ی مازندران، از زبان رضا شاه، داستان سفر به مازندران را در سال ۱۳۰۵ نقل میکند. ولی نویسنده‌ی واقعی سفرنامه، فرج الله بهرامی (دبیر اعظم) است. با این همه، مطالب مندرج در سفرنامه گویای طرز فکر رضا شاه و گامهای اصلاحی بعدی اوست. به نوشته‌ی سفرنامه، رضا شاه هنگام بازدید از یادگارهای دوران صفوی در بهشهر (اشرف)، یکی از کوتاهی‌های این دودمان را اختلاط مذهب و سیاست بر شمارده و متذکر میشود که «آنهایی که مذهب و سیاست را مخلوط به هم نمایند، هم انتظامات دنیا را مختل کرده‌اند و هم انتظارات عاقبت را تخریب نموده‌اند. گاهی هم بالمرّه، نتیجه برعکس مقصود به دست می‌آید. یعنی روحانیون کشیده میشوند به طرف دنیا و سیاسیّون به طرف آخرت. و این همان اختلافات عظیمه‌ای ست که اصول زندگی مردم را دچار تزلزل کرده، آنها را می‌رانَد به جانب ریا و تزویر و دروغگویی و فشار و دورویی». (سفرنامه مازندران، تهران، ۲۵۳۵ [۱۳۵۵]، ص. ۵۴).

بعد از ظهر من تمام کار کردم. شاهنشاه به گردش تشریف بردند. یک ساعتی هم راجع به نطق ششم اردیبهشت خودم در دانشگاه پهلوی کار کردم.

سر شام رفتم. مطلب مهمّی نبود. شاهنشاه با علیاحضرت ملکه پهلوی شوخی زیادی فرمودند. فرمودند: چه اندازه عاشق پدرم بودید؟ علیاحضرت فرمودند: من اغلب قهر بودم، چه طور عاشق بودم؟ فرمودند: خوب قهر از علاقه می‌آید. اگر انسان به کسی علاقه نداشته باشد و نسبت به او بی‌تفاوت باشد که قهر پیش نمی‌آید. بعد سئوال می‌فرمودند: هفته[ای] چند شب با هم بودید و چه طور می‌خوابیدید؟ علیاحضرت ناراحت می‌شدند و شاهنشاه بسیار زیاد می‌خندیدند.

بعد من منزل آمدم کار کردم. از اخبار مهمّ جهان یکی آتش بس نسبتاً قابل اطمینان در لبنان است، چون همه دستجات منجمله فلسطینیها و حتی طرفداران سوریه، همه متّفق‌القول اختیار را به نیرو [ها] ی مسلح برای سرکوبی متمرّدین می‌دهند و نیرو [ها] ی مسلح را هم تقویت می‌کنند. راه هم برای استعفای [سلیمان] فرنجیه، رئیس جمهور، پس از جلسه اخیر مجلس لبنان که در یک ویلای خارج شهر منعقد شد، هموار است.

دیگر از خبرهای مهمّ جهان قرار آمریکا و یونان است که با پرداخت هفتصد ملیون دلار، آمریکا موفق شد استفاده از پایگاه‌های سابق یونان را به دست بیاورد. حالا هم با ترکیه و هم با یونان کیسینجر موفق شده است قرار ببندد. تا ببینیم کی موفق می‌شود اختلافات آنها را حل کند. اوّل باید دید کنگره چه عکس‌العملی به این قراردادها نشان خواهد داد. به نظر من قطعاً به تصویب می‌رسد. به علاوه نباید فراموش کرد که هم [سلیمان] دمیرل[1] و هم [کنستانتین] کارامانلیس نخست وزیران ترکیه و یونان هر دو از دست پروردگان سیا می‌باشند.[2]

۱- سلیمان دمیرل از ۱۹۶۵ تا ۱۹۸۱ رهبر حزب عدالت و در این سالیان بیش از ده سال نخست‌وزیر ترکیه بود. در ۱۹۹۳ برای یک دوره‌ی هفت ساله به ریاست جمهوری برگزیده شد.

۲- هیچ گونه دلیلی برای این ادّعای علم وجود ندارد و ریشه‌ی بدگمانی او در این زمینه روشن نیست.

یکشنبه ۲۹ فروردین ۱۳۵۵

صبح شرفیاب شدم. باز هم کارهای جاری را عرض کردم. منجمله پرسیدم [آیا می‌توانم] صورت وسائل ارسالی به مراکش از طریق اردن را که وزیر دربار مراکش از غلام خواسته، بدهم؟ فرمودند: البتّه، منتها [ارتشبد غلامرضا ازهاری] رئیس ستاد به من گفته بود این وسائل را در بوشهر به اردن تحویل می‌دهیم. این غلط است. بدبخت اردن چرا خرج بکند و از بوشهر به اردن ببرد؟ خود ما باید در عمّان تحویل بدهیم.

بعد نامه سفیر آمریکا را تقدیم کردم درباره این که ما (ایران) باید تعهّد خودمان را درباره کمک به International Fund for Agricultural Development [صندوق بین‌المللی توسعه کشاورزی] زودتر بدهیم تا آمریکاییها هم بتوانند دویست ملیون سهمیه خود را بدهند و به طور خلاصه خواسته‌اند بار این کار را بیشتر به گردن اوپک بیندازند. فرمودند: [وزیران] خارجه، کشاورزی و اقتصاد مطالعه کنند و جواب این نامه را حاضر نمایند.

مقاله واشینگتن پست را تقدیم کردم. با دقت ملاحظه فرمودند. تعجّب است، با آن که خود روزنامه را شاهنشاه می‌خوانند (به طور کلی همه روزنامه‌های دنیا را صبحها نگاه می‌کنند)، این مقاله مهمّ را ملاحظه نفرموده بودند.[1] قدری راجع به دختر خانمها صحبت کردیم و مرخّص شدم.

بعد از ظهر شاهنشاه کار کردند. من هم کار کردم. ساعت ۷/۵ به فرودگاه رفتم که علیاحضرت شهبانو به اتّفاق پادشاه سابق یونان تشریف آوردند.

دوشنبه ۳۰ فروردین ۱۳۵۵

صبح باز هوا ابری [بود] ولی باران نمی‌بارید. امروز روز ملاقات همشهریها بود. عدهٔ زیادی آمده بودند. از دیدن اینها لذت می‌برم. توقعات آنها هم بسیار محدود است و

۱- این مقاله درباره‌ی قطع شدن روابط سیاسی ایران و کوبا به دنبال ملاقات فیدل کاسترو با رهبران حزب توده در مسکو و پشتیبانی آنان از «پیکار آزادی بخش» بود.

می‌توان از عهده برآمد. در این ضمن [لیکا] Leica پادشاه سابق آلبانی آمد در منزل مرا دید. پول می‌خواهد و [معامله تجارتی] business. پادشاه سابق یونان هم دیشب در رکاب علیاحضرت شهبانو به همین منظور آمده است. ویکتور امانوئل پسر پادشاه سابق ایتالیا را که شاهنشاه آباد فرمودند، واسطهٔ معاملات بزرگی با ایتالیا شد و حالا ثروت هنگفتی دارد، اینها هم تبعیت می‌کنند. شاهنشاه آن قدر بلند نظر و بزرگ است و آن قدر آقاست که این کارها در طبیعت اوست، حال آن که خودش کوچکترین ارزشی برای ثروت دنیا قائل نیست. ولی تا حد معقول اگر یک بدبختهایی بتوانند استفاده از زندگی بکنند، چه مانع دارد. باری در شرفیابی امروز من فرمودند: مطالب او را به وزیر اقتصاد بگو، شاید برای او کاری بشود. مرافعه بین شرکای شرکت ایران ناسیونال درگرفته است. یکی می‌خواهد کنار برود، صد ملیون تومان بابت منافع مطالبه دارد.[1] به عرض رساندم، خیلی عصبانی شدند فرمودند: این که می‌گوییم غارت، همین است. مگر چه چیز شده؟ به علاوه این شخص که شریک اسمی بوده، نه رسمی. می‌گوید من در ایران ناسیونال قصد خدمت داشتم نه منافع.

در این جا قدری راجع به روحیه ایرانیان به خصوص طبقه بالا صحبت شد که در زبان چیزی می‌گویند و در عمل چیز دیگری می‌خواهند. یکی می‌گوید من سربازم و برای وطن کار می‌کنم و دیگری می‌گوید من بنده و غلام و برای شاهنشاه جان فشانی می‌کنم. ولی حقیقت این است که همه منافع دارند و همه پول می‌خواهند و همه دروغ می‌گویند. عرض کردم: درد دل اعلیحضرت رضا شاه کبیر هم همین بود و دائماً می‌فرمودند که من آدم ندارم. کسی که لااقلّ به من راست بگوید. و درد دل فردوسی هزار سال پیش این بود که از قول رستم فرخزاد به برادرش می‌نویسد پس از غلبه عرب، نژاد ایرانی چنین

۱- شخص مورد اشاره حسین دانشور است که از آغاز برپایی شرکت ایران ناسیونال سهم کوچکی در این شرکت داشت. پس از گسترش و موفقیّت این شرکت، دانشور سهم خود را به مبلغ قابل توجهی به سهامداران عمده‌ی شرکت فروخت. ولی پس از چندی، با توجه به «خدماتی» که به عنوان همکار امیر هوشنگ دولّو انجام می‌داد، به طمع افتاد با پشتیبانی دولّو و یکی از مقامهای ارتشی متنفّذ، ادّعای تازه‌ای از شرکت ایران ناسیونال بکند و سهمی نیز به این دو تن بدهد. سرانجام با مداخله‌ی علم، دو طرف با یکدیگر سازش کردند و به دانشور مبلغی، خیلی کمتر از ادّعای اوّلیّه‌ی او، پرداخت شد. واکنش شاه در این زمینه، صرفاً ناشی از علاقه‌ای ست که نسبت به همه‌ی صنایع بزرگ نوپای ایران داشت.

خواهد شد:

[ز دهقان] و از ترک و از تازیان | نژادی پدید آید اندر میان
نه [دهقان] نه ترک و نه تازی بود | سخنها به کردار بازی بود

شاهنشاه خیلی خیلی تأمّل فرمودند. فرمودند: متأسّفانه همین طور است، لااقلّ در طبقات بالا که قطعاً این طور است. عرض کردم: تقیه در مذهب شیعه یکی از تراوشات همین روحیه است. بعد دیگر صحبتهای متفرّقه و عرایض متفرّقه غیر مهمّ بود [بعد] مرخّص شدم. بعد از ظهر تمام کار کردم. شاهنشاه هم بعد از ظهر شش ساعت کار کردند. سر شام رفتم، هیچ مطلب مهمّی نبود. علیاحضرت شهبانو برای پادشاه یونان شامی داده بودند. فقط شاهنشاه از من سؤال فرمودند: مهمانهای کیش آمدند؟ (آنها را سه روزی گذاشته بودیم که بعد از ما بیایند). عرض کردم. سالم آمدند و حالشان هم بسیار خوب است. خوشبختانه امشب رنگ پریدگی و خستگی مفرط در شاهنشاه ندیدم.

بعد از شام من زود منزل آمدم کار کردم، تا حالا که ساعت ۱۱ شب است. خیلی تعجّب دارم که چنین زود تمام می‌شود.

از بعد از ظهر امروز باران متناوباً می‌بارد. شاهنشاه امشب از این جهت بسیار خوشحال بودند.

سه‌شنبه ۳۱ فروردین ۱۳۵۵

صبح متأسفانه در منزل بی‌جهت عده زیادی منجمله چند نفر از وکلای مجلس را وقت داده بودم و خسته‌ام کردند. امروز باران نمی‌بارد و هوا بهشتی است.

صبح شرفیاب شدم. به حمدالله حال شاهنشاه هم بسیار خوب بود. تمام کارهای جاری به عرض رسید. یکی دو مطلب نسبتاً خارج از امور اداری، یکی این که بازیهای آسیایی المپیک که قرار بود دو سال دیگر در پاکستان عملی شود، به علّت فقر و استیصال آنها انجام نمی‌گیرد، باید در یک کشور آسیایی و به احتمال قوی عرب بشود (اگر بخواهد انجام پذیرد) و لازمه‌اش اخراج اسرائیل از جرگه است. ما و ژاپن نمی‌خواهیم به این کار

گردن بگذاریم. حال ممتنع رأی بدهیم یا مخالف اخراج؟ بالأخره قرار شد با ژاپن همکاری کنیم. گزارشی آقای [احسان الله] استخری معلم علوم دینی والاحضرت همایونی که به عتبات مشرّف شده است داده بود که آیت‌اللّه [ابوالقاسم موسوی] خویی استدعا دارند سفیر شاهنشاه در بغداد عنایت بیشتری نسبت به ایشان داشته باشد. شاهنشاه تلخ خنده‌ای کردند و فرمودند: این آقایان که همیشه از سفیر من فاصله می‌گرفتند.

برنامه‌های مسافرتهای داخله را به تفصیل عرض کردم که به مناسبت پنجاهمین سال سلطنت پر شکوه پهلوی باید انجام بشود. فرمودند: آیا ناچاریم همه جا با علیاحضرت و ولیعهد برویم؟ عرض کردم: امر مبارک خودتان است. فرمودند: چه لزومی دارد؟ عرض کردم: بسیار لازم است، مخصوصاً از جهت والاحضرت همایونی فوق‌العادّه واجب است. تأملی کرده و فرمودند: درست می‌گویی. پس به هر حال برنامه‌های سالیانه ما به فارس تغییر نکند، بقیه جاها را با اینها خواهیم رفت. عرض کردم: فارس هم باید همین طور باشد، پس باید دو دفعه به فارس تشریف ببرید. فرمودند: مانع ندارد، در شهریور که علیاحضرت برای فستیوال شیراز می‌روند، من هم خواهم رفت، ولیعهد را هم می‌بریم.

...

چهارشنبه ۱ اردیبهشت ۱۳۵۵

صبح ساعت ۸/۴۵ بامداد شاهنشاه برای شرکت در کنفرانس .R.C.D[۱] به ازمیر در ترکیه تشریف بردند. با آن که نسبتاً صبح زودی برای خانمها بود، با وصف این علیاحضرت برای بدرقه تشریف آورده بودند. برای من در وهله اوّل تعجّب‌آور بود. بعد به نظرم آمد که اخیراً یکی دو دفعه که علیاحضرت به مسافرت تشریف بردند یا مراجعت فرمودند و شاهنشاه برای بدرقه و پیشواز تشریف نیاوردند در شهر شایع شده بود که فیمابین

۱- سازمان همکاری عمران منطقه‌ای (Regional Cooperation for Development).

شکرآب است. به این جهت علیاحضرت صبح به این زودی (البتّه برای خانمها) به خودشان زحمت داده، تشریف آورده بودند. این نظر من وقتی یقین شد که دو ساعت بعد آقای [محمّد علی] قطبی دایی علیاحضرت شهبانو را پذیرفتم و ایشان در مورد شکرآب بودن ارتباطات از من جویا شد و من گفتم ابداً چنین مطلبی نیست و درست هم می‌گفتم، یعنی واقعاً چنین چیزی نیست.

بعد از تشریف بردن شاهنشاه، از حضور علیاحضرت کسب اجازه کردم که برای دو سه روز به شمال بروم که نطق دانشگاه پهلوی را حاضر کنم. با تعجّب فرمودند: برای چه؟ عرض کردم: به مناسبت جشنهای پنجاه ساله. احساس کردم که علیاحضرت پس از عرض جواب من احساس راحتی کردند، چون مثل این است که خود شهبانو ناراحتی خیالی از جهت اعلیحضرت همایونی دارند و تصوّر فرمودند که رفتن من یک نوع خدای ناکرده بی‌اعتنایی به معظم‌لها در غیبت شاهنشاه است. حال آن که ابداً چنین نظری در بین نبود، اما من این احساس را کردم. شاید اشتباه می‌کنم.

باری اعلیحضرت همایونی که تشریف بردند، من به دفتر برگشتم، [سردار زلمه محمود قاضی] سفیر افغانستان و [اوری لوبرانی] سفیر اسرائیل را پذیرفتم. سفیر افغانستان برای دعوت شاهنشاه در ماه شهریور گفتگو کرد که داوود استدعا می‌کند سری به من بزنند. گفتم شاهنشاه با آن که مایل هستند و خیلی هم میل دارند تشریف ببرند، ولی امسال را به مناسبت سال پهلوی جایی تشریف نخواهند برد. ولی او خیلی التماس کرد. گفتم به هر صورت به عرض مبارکشان می‌رسانم. بعد شمه‌ای از وضع داخلی گفت و این که داوود اصرار دارد افسران چپی را از کار برکنار کند و خیلی میل دارد که نعیم برادرش نخست وزیری افغانستان را بپذیرد. گفت می‌خواهد از اعلیحضرت همایونی استدعا کند که به نعیم این امر را بفرمایند. به او گفتم که به هر حال ما میل داریم تا آن جا که ممکن است به داوود خان کمک کنیم. از نظر ما فعلاً او آخرین شانس است و هر چه هم که بشود برای دوام رژیم او کرد (ولو نخست وزیر شدن برادرش) می‌کنیم. این همه پول که به شما داده‌ایم مگر شوخی است؟ گذشتهایی که درباره هیرمند کرده‌ایم و شما باز هم قبول ندارید مگر شوخی است. همه را تصدیق کرد و گفت درباره قرار هیرمند هیچ

حرفی نداریم، خیلی هم راضی هستیم.

بعد سفیر اسرائیل را پذیرفتم. گزارش نمایندگان کمیته سنای آمریکا را که برای مطالعه در امر [تحریم] embargo صدور اسلحه به ایران داده بودند (آن چیزی که به دست اسرائیل رسیده) برایم آورد. بعد هم گفت آمریکاییها به ما می‌گویند شما چرا با ایران بیشتر همکاری نمی‌کنید و ما گفته‌ایم این بسته به نظر ایران است. هم چنین آمریکاییها گفته‌اند ما از نظر تربیت پرسنل بیش از آن پیش رفته‌ایم که آمریکاییها خیال می‌کردند. مقداری هم راجع به کنفرانس وزرای خارجه اسلامی در اسلامبول که ماه آینده تشکیل خواهد شد می‌گفت و استدعا داشت که مثل کنفرانس جده یک دفعه به صورت کنفرانس کشورهای عرب در نیاید (چون در آن جا یک دفعه تصمیماتی علیه اسرائیل گرفته شد و مخصوصاً این مسئله که اسرائیل یک کشور نژادپرست است تسجیل شد). می‌گفت در این زمینه مصراً استدعا داریم که از حالا دولت ایران این مطلب را در نظر داشته باشد. می‌گفت [نجم الدّین] اربکان[1] رئیس یک اقلّیّت کوچک مجلس ملی ترکیه نوکر و حقوق بگیر قذّافی است، باید مواظب او باشید که خیلی ممکن است [آشوب] agitation بکنند. در آخر مطلب عجیبی عنوان کرد، به این صورت که کشور او در امر اسلحه و ساختن اسلحه‌های بسیار مدرن (شاید منظور او بمب اتمی بود) پیشرفت بسیار کرده است، به طوری که دنیا را به تعجّب و تحسین وا خواهد داشت. چون اطّلاع از این وضع در شکل تصمیم‌گیری سیاسی اعلیحضرت همایونی ممکن است تأثیر کلی داشته باشد، از تو دعوت می‌کنم که بیایی از نزدیک ببینی که چه داریم. من که در دلم خیلی نگران شدم، به سادگی گفتم امسال بسیار کار دارم، قطعاً نخواهم توانست. به علاوه هیچ معلوم نیست که مصلحت ما و شما در این باشد که احیاناً خبر سفر من به اسرائیل در جایی درز کند. گفت مگر نخست وزیر ما به این جا نمی‌آید؟ تو را هم طوری می‌بریم که

۱- نجم الدّین اربکان، رهبر حزب رفاه (اسلامی)، در ۱۹۹۶ نخست وزیر دولت ائتلافی ترکیه شد ولی در آغاز ۱۹۹۷ ارتشیها او را به استعفا واداشتند. در ۱۹۹۸ دادگاه قانون اساسی ترکیه، حزب رفاه را منحل و اربکان را از فعالیّت سیاسی محروم کرد. اربکان پشتیبان نظام دموکراسی، ولی مخالف سکولاریسم ترکیه است. [در اسفند ماه ۱۳۸۹ درگذشت. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

هیچ کس نفهمد. گفتم به هر حال خیلی تأمل دارد. به علاوه بسته به اجازه شاهنشاه من است. من و شما نمی‌توانیم تصمیم بگیریم.

بعد به سفارت انگلیس برای جشن تولد ملکه رفتم (انگلیس جشن تولد ملکه را در فصول مختلف در کشورهای مختلف برگزار می‌کند. در تهران این فصل است) و چون حالا چهارم آبان ماه اغلب شاهزادگان به سفارت ما می‌آیند، من هم ناچار باید بروم. سفیر انگلیس خیلی نگران بود که کمیته[ای] مرکّب از نمایندگان همه احزاب، [برای] بررسی پیشنهاد کمکی که ایران به کمپانی کرایسلر انگلیس کرده، می‌خواهند بیایند این جا، ببینند آیا ایران ناسیونال قابلیّت جذب این همه وسائل کرایسلر را خواهد داشت یا نه؟ و می‌خواهند از او (سفیر) هم بازجویی بکنند. گفتم چه مانع دارد؟ گفت آخر من نمی‌دانم حرفهایی که به عرض شاهنشاه رسانده‌ام و یا با تو صحبت کرده بودم، بگویم یا نه؟ گفتم مطلب نادرستی که نبوده، چرا نگویید؟ ولی به هر حال چون پول دهنده دولت ماست، بهتر است شما همان مطلبی را که با دولت صحبت کرده‌اید، با کمک و راهنمایی وزیر اقتصاد بگویید. به هر حال کاری خلاف اصول نشده است. There is nothing fishy about it چرا نگرانی دارید؟ مگر مطالبی هست که من نمی‌دانم؟ گفت نه، فقط می‌خواستم بدانم مطالبی را که به اعلیحضرت همایونی عرض کرده‌ام، به اینها بگویم یا نه؟ گفتم گرچه مانعی ندارد، ولی لزومی هم ندارد. طرف، دولت است و باید مسائل مربوط به دولت را بگویید. تصدیق کرد.[1]

از آن جا مستقیماً به هتل تازه نمک آب رود متعلّق به بانک عمران آمدم. بسیار عالی است و دارد مقدمات افتتاح آن به دست توانای شاهنشاه فراهم می‌شود، و آماده پذیرایی است. در این جا نطق خودم را در دانشگاه پهلوی به اتّفاق سناتور رسول پرویزی، دوست

۱- به نظر میرسد که علم دو موضوع جداگانه را در هم آمیخته است. شرکت کرایسلر انگلستان دچار ورشکستگی شده بود و شرکت ایران ناسیونال برای تأمین قطعاتی که برای ساختن اتومبیل پیکان وارد میکرد، ده ملیون لیره به شرکت کرایسلر انگلستان پیش پرداخت داد تا وقفه‌ای در تحویل قطعات رخ ندهد. از فحوای یادداشت علم چنین برمی‌آید که شاید دولت نیز مستقلاً به دنبال سرمایه گذاریهایی که در خارج از ایران میکرد، در اندیشه‌ی خرید کرایسلر انگلستان افتاده و مذاکرات محرامانه‌ای در این زمینه انجام یافته بود. ولی سرانجام، شرکت فرانسوی پژو دارایی کرایسلر انگلستان را خرید.

عزیزم، آماده می‌کنم.

پنجشنبه ۲ اردیبهشت ۱۳۵۵ و جمعه ۳ اردیبهشت ۱۳۵۵

در هتل نمک آب رود ماندم. جمعه سفیر آمریکا برای ناهار پیش من آمد. بیشتر به‌گردش در جنگل پرداختیم. ضمن گردش از او پرسیدم [نلسون] راکفلر در مورد مذاکرات کیش [تفسیری] comment نکرده؟ گفت موضوع طرفداری آمریکا از سیاهها را که شاهنشاه توصیه فرمودند و برای ما خیلی تازگی داشت، برای آن که قبل از سفر آمریکا به دست کیسینجر برسد، به تفصیل از این جا تلگراف کرد. غیر از آن نه! من احساس کردم که حقیقتاً به نظرات بلند شاهنشاه ارج می‌گذارند.

راجع به متروی تهران هم می‌گفت یک مهندس عالیقدر آمریکایی در تهران است می‌خواهد تو را ببیند و بگوید که کار بیهوده ایست پول و وقت خودتان را به هدر می‌دهید و دردی هم دوا نمی‌کنید. گفتم بیاید، ولی کنترات این کار با فرانسوی‌ها امضاء شده است.

عصر جمعه به تهران برگشتم و شب تمام کار کردم.

شنبه ۴ اردیبهشت ۱۳۵۵

ظهر شاهنشاه از ترکیه مراجعت فرمودند. بعد از ظهر کار کردند، من هم کار کردم، شب در پیشگاه شاهنشاه مهمانی در وزارت امور خارجه بود، به مناسبت سالروز تاجگذاری اعلیحضرت رضا شاه کبیر و همچنین سالروز لغو کاپیتولاسیون (اینها از برنامه جشن پنجاهمین سالگرد سلطنت پر افتخار پهلوی است). شب باران شدیدی بارید به طوری که شاهنشاه نتوانستند با هلیکوپتر تشریف بیاورند، با ماشین آمدند و بی‌نهایت خوشحال بودند و از این باران شدید در طول راه لذّت فراوان برده بودند.

من عصری در دانشگاه تهران در مجلس جشنی که دانشجویان به این منظور (پنجاهمین سال) ترتیب داده بودند شرکت کردم. خیلی جمعیّت زیاد و شلوغ و خطرناک از لحاظ سوء قصد بود، ولی شکر خدا را اتّفاقی نیفتاد.

مهمانی وزارت خارجه بسیار آبرومند بود و تمام دیپلماتهای خارجی هم بودند،

وزیر خارجه نطقی عرض کرد، ولی شاهنشاه جواب ندادند.

یکشنبه ۵ اردیبهشت ۱۳۵۵

صبح شرفیاب شدم. گزارش سفیر افغانستان را عرض کردم. فرمودند: جوابی که داده بودی خوب بود. ما نمی‌توانیم برویم، از لحاظ امنیّتی هیچ اعتمادی نیست. عرض کردم: با آن که افسران چپی را کنار گذاشته‌اند؟ فرمودند: البتّه، نمی‌شود اعتماد کرد. داوود دست چپیهای شناخته شده را کنار گذاشته، ولی با این بی‌بند و باری، دستگاه آنها از کجا می‌تواند دیگران را بشناسد؟ فرمودند: این مطلب را به او حالی کن.

[سر انتونی پارسانز] سفیر انگلیس استدعای شرفیابی کرده بود که در مورد خرید اسلحه از طرف عراق از انگلستان کسب اجازه کند. فرمودند: بیاید (سیاست شاهنشاه موافق این کار است که عراق تمام متّکی به شوروی باقی نماند).

سفیر آمریکا استدعای شرفیابی چند نفر سناتور و[فرماندار] Governor آمریکایی را کرده بود، اجازه فرمودند. چون من قبلاً به او گفته بودم که در این کارها مداخله نکند (این کار سفیر ما در واشینگتن است)، این دفعه خیلی با ترس و لرز به من گفت رئیس جمهور از من خواسته که این وساطت را بکنم. به شاهنشاه عرض کردم: خیلی خندیدند. فرمودند: می‌پذیرم.

حُسنی مبارک[1] معاون رئیس جمهور مصر که از چین برمی‌گشت شرفیاب شد و در پیشگاه شاهنشاه به طور خصوصی ناهار خورد. من به فرودگاه رفتم و منتظر آمدن رئیس جمهور سنگال [لئوپولد سدار] سنگور شدم. شاهنشاه ۳/۱۵ تشریف آوردند و باز از بارندگی صبح نهایت خوشحالی و رضایت را داشتند.

شب به افتخار سنگور مهمانی در کاخ نیاوران بود و او نطقی بسیار عالی در ستایش از شاهنشاه کرد.

۱- حُسنی مبارک از ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۵ فرمانده‌ی نیروی هوایی مصر و از آن پس تا ۱۹۸۱ معاون رئیس جمهور بود. به دنبال کشته شدن انور سادات، از آن تاریخ تاکنون رئیس جمهور مصر است. [در ماه بهمن ۱۳۸۹ - فوریه ۲۰۱۱ - در پی اعتراضات مردمی از مقام خود کناره گرفت. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

دوشنبه ۶ اردیبهشت ۱۳۵۵

صبح خیلی به اختصار شرفیاب شدم. عرض کردم: سفیر آمریکا سئوال می‌کند آیا مطالبی حُسنی مبارک معاون رئیس جمهوری عرض کرده است که من لازم باشد به واشینگتن گزارش بدهم؟ فرمودند: بلی، به او بگو حُسنی مبارک می‌گوید رئیس جمهور مصر از مسافرت اروپایی خودش خیلی راضی است و نتایجی که می‌خواسته گرفته است (خرید اسلحه و کمک اقتصادی). حسُنی مبارک هم از چین خیلی راضی برگشته و به کمک چین کاملاً امیدوار است. عرض کردم: چین چه کمکی می‌تواند بکند؟ فرمودند: [لوازم یدکی] spare parts اسلحه روسی که خود چینی‌ها می‌سازند. به علاوه تا اندازه‌ای کمکهای اقتصادی. فرمودند: حُسنی مبارک که می‌گوید رئیس جمهور از اختلاف بین اعراب رنج می‌برد و به هر حال می‌خواهد به کنفرانس ژنو برود و فلسطینی‌ها هم آن جا حضور داشته باشند. وضع رئیس جمهور، همان عدم اعتماد به شوروی‌ها و امیدواری به شماست (آمریکایی‌ها) من توصیه می‌کنم که باید به شدّت او را تقویت کنید.

عرایض دیگر خیلی مختصری کردم. منجمله [در مورد] بعضی نکات که در نطق امروز دانشگاه پهلوی خواهم گفت اجازه گرفتم، مثل حمله به چرچیل[1]، مقایسه رضا شاه کبیر با [...][2] و پاره‌ای اسناد محرمانه که باید منتشر شود. همه را اجازه فرمودند.

مرخّص شدم. به سفیر آمریکا تلفن کردم که به فرودگاه بیاید تا اوامر شاهنشاه را به او بگویم و خودم [از آن جا] به شیراز بروم. همین کار را کردم و عصری در شیراز در دانشگاه پهلوی نطق کردم. شب از شیراز مراجعت کردم. بسیار خسته بودم، ولی باز هم تا نصف شب کار کردم.

۱- پیرو حمله‌ی نیروهای انگلستان و شوروی و اشغال ایران در ۳ شهریور ۱۳۲۰ (۱۹۴۱)، رضا شاه که انگلیسیها او را متمایل به آلمان می‌پنداشتند، ناچار به استعفا و به دستور وینستون چرچیل، نخست وزیر انگلستان، به جزیره‌ی موریس تبعید شد.

۲- خوانا نیست.

سه‌شنبه ۷ اردیبهشت ۱۳۵۵

صبح به استادیوم صد هزار نفری محمّد رضا شاه رفتم و [به مناسبت گشایش سوّمین کنگره بزرگ کارگران کشور] پیام شاهنشاه را برای کارگران خواندم.[۱] (سوّمین کنگره بزرگ کارگران که دو هزار نفرند و در یکی از سالنها اجتماع نموده بودند.)

بعد مراجعت کرده، شرفیاب شدم. شاهنشاه بسیار سر حال بودند و تا مرا دیدند از سخنرانی دیروز ظهر در دانشگاه پهلوی تعریف و تمجید فرمودند. کمتر شاهنشاه تمجید و تعریف می‌فرمایند و حتّی گاهی به روی خودشان نمی‌آورند که مطلبی را حتّی شنیده باشند. چنان که اتّفاقاً در دنباله همین گفتگو به عرض رساندم که در دانشگاه تهران هم با دانشجویان حرف زدم و آن جا هم اجتماع بسیار خوبی بود. فرمودند: عجب! در صورتی که مطمئن هستم شاهنشاه در راه بین کاخ و وزارت خارجه که آن شب تشریف آوردند، در رادیوی اتومبیل جرِیان آن اجتماع را گوش کرده‌اند. عرض کردم: قصد نداشتم جریان آن جا را به عرض برسانم، چون مربوط به کار خودم بود ولی حالا که اظهار مرحمت می‌فرمایید، باید عرض کنم واقعاً با احساسات عجیبی مواجه شدم و بسیار بعید بود که حدود سه هزار نفر دانشجو که ژیمنازیوم سر بسته دانشگاه را پر کرده بودند و جای سوزن انداختن نبود، این همه برای مطالب مربوط به اعلیحضرت رضا شاه کبیر و شاهنشاه اظهار احساسات عمیق کنند. فرمودند: ایرانی اگر به جنبه غرور ملّی و وطن‌پرستی بیفتد، همین طور است، ولی جای تعجّب است که چه طور اینها چهار تا آدم پدرسوخته جاسوس بین خودشان را سرکوب نمی‌کنند. عرض کردم: مقداری بی‌تفاوتی است و مقداری هم [لزوم] سر به سر گذاشتن با آنهاست. بچّه را باید دائماً سر به سر گذاشت، از راه صحیح هدایت کرد. اگر وِلَش کنند، دیگران او را در دست می‌گیرند و باز جای تعجّب است که چه طور عناصر نامطلوب بیش از این پیدا نمی‌شوند. عرض کردم: مثلاً چیزی که دیروز خیلی باعث تعجّب من در دانشگاه پهلوی شد، مشاهده زیادی دختر چادر به سر

۱- شاه در این پیام اجرای جامع و کامل اصل سهیم شدن کارگران در سود کارگاه‌های صنعتی و تولیدی و همچنین اجرای اصل سیزدهم انقلاب شاه و ملّت دائر بر توسعه‌ی مالکیّت واحدهای تولیدی را تأکید کرد.

بود. وقتی که غلام رئیس دانشگاه بودم، دختر چادر به سر را مسخره می‌کردیم، یک نفر هم برای نمونه پیدا نمی‌شد. یعنی آن را برای خود یک تحقیر حساب می‌کردند و حالا ده‌ها دختر چادری حتّی در سالن سخنرانی دیدم، ولی آن جا محلّی نداشت که من در این باره صحبت بکنم. و به هر حال شنیده‌ام که حتّی بعضی دختران با فرهنگ مهر رئیس دانشگاه دست نمی‌دهند که این کار حرام است. شاهنشاه خیلی تعجّب فرمودند و عصبانی شدند. عرض کردم: بیچاره فرهنگ مهر خودش زرتشتی است و بسیار هم مرد خوبی است، ولی از ترس چماق تکفیر آخوندها بیشتر از مسلمانان احتیاط می‌کند. فرمودند: دیگر آخوندی نیست. عرض کردم: روحیّه آخوندی هنوز هست و مارکسیست‌های اسلامی برای هوچیگری خیلی خوب از آن بهره‌برداری می‌کنند.

بعد قدری راجع به آخوندها صحبت به میان آمد. فرمودند: در شرفیابی دیروز قضات دادگستری اشاره به این مطلب کردم که با اندک پولی احکام ضدّ و نقیض دائماً صادر می‌شده، اشاره‌ام به آخوندها بود. حتّی بهبهانی بزرگ که این همه مثلاً حسن شهرت داشت و از بانیان مشروطه است، احکام ضدّ و نقیض او زبانزد خاصّ و عام بود. بعد فرمودند: با آیت‌اللّه [سیّد محمّد] بهبهانی که زمان خود من و بی‌نهایت فاسدتر از پدر بود،[1] صحبت می‌کردم که تو باید به من بگویی اوّل مسلمانی یا ایرانی، به من گفت، من اوّل مسلمانم، بعد ایرانی. و من به او گفتم ولی من، اوّل ایرانی هستم، بعد مسلمان و بهبهانی بسیار خندید. عرض کردم: یک ایرانی پاک نژاد غیر از این نمی‌تواند فکر بکند و محور تمام صحبتهای دیروز من همین نکته بود. فرمودند: دیدم.

باز هم درباره عرایض دیروزم فرمودند: خوب موضوع شبیخون به ما را تشریح کرده بودی[2] و انگلیسیها قطعاً از مدتها پیش این نقشه را داشتند. حتی بعد از رفتن پدرم،

۱- آیت‌اللّه سیّد محمّد بهبهانی نماینده‌ی دوره‌ی دوّم مجلس شورای ملّی، نفوذ زیادی در میان بازاری‌های تهران داشت و در جریان ملّی شدن نفت و رویارویی شاه و دکتر محمّد مصدّق، از حامیان مؤثّر شاه بود. پدر او، آیت‌اللّه سیّدعبدالله بهبهانی، از پشتیبانان بزرگ جنبش مشروطیّت بود.

۲- اشاره به حمله‌ی غافلگیرانه‌ی نیروهای انگلستان و شوروی به ایران در بامداد سوّم شهریور ۱۳۲۰ (۱۹۴۱)، طیّ جنگ دوّم جهانی.

مشرّف نفیسی[1] وزیر مالیهٔ وقت را مأمور کردند که پولهای شخصی پدرم را که برایم گذاشته بود، به هر صورت نفله کند که من را به کلی بی‌قدرت و بیچاره کنند، چون می‌دانستند با پول می‌شود خیلی کارها کرد. عرض کردم: اتّفاقاً من خواستم دیروز این مطلب را هم مطرح کنم و بگویم که اگر اعلیحضرت رضا شاه کبیر در مازندران املاک خریدند برای آبادانی آن جا بود، هر کس سفرنامه اوّل اعلیحضرت رضا شاه را به مازندران مطالعه کند می‌بیند که بین ساری و علی‌آباد پنج ساعت راه پیموده‌اند و مالاریا پدر مردم را درآورده بود. اصولاً کشوری و مردمی در آن جا نبود و ایشان مازندران را زنده کردند. فرمودند: اتّفاقاً من که گاهی درباره این همه املاک با ایشان صحبت می‌کردم، جوابشان همین بود که من قصد تملک ندارم، قصد آبادانی دارم وگرنه انسان بیش از یک کفن به‌گور نمی‌برد. عرض کردم: به علاوه ایشان یک قران به خارج نفرستاده بودند، هر چه بود برای ایران و در ایران می‌خواست.[2] فرمودند: همین طور است و کاش این مطالب را هم گفته بودی. عرض کردم: خیلی طولانی می‌شد، به علاوه در این قسمت از پیشگاه مبارک کسب اجازه نکرده بودم. حالا در سخنرانیهای بعدی که درباره اقدامات بزرگ شاهنشاه خواهد بود، ممکن است بعضی این مسائل را جا بزنم و بگویم. فرمودند: بد نیست.

عرایض لوبرانی و گزارشی را که داده بود، عرض کردم.

شاهنشاه از من پرسیدند آیا تو به من گفتی آخوندها با کاپیتولاسیون موافق بودند؟ عرض کردم: بلی، چون می‌گفتند کفّار را نمی‌شود با قوانین اسلامی محاکمه کرد.[3]

۱- دکتر حسن مشرّف نفیسی از ۳۰ شهریور تا ۱۶ اسفند ۱۳۲۰ در دولت محمّد علی فروغی وزیر دارایی بود. وی ارزش ریال را نسبت به ارزهای خارجی ۵۰٪ کاهش داد. این کاهش بی‌تناسب موجب تورّم و لطمه‌ی شدیدی به اقتصاد کشور شد و قدرت خرید دارندگان حساب ریالی (از جمله شاه) را تضعیف کرد. با این همه، بدگمانی شاه موردی ندارد و هدف از این عمل چیزی جز کاهش هزینه‌ی محلّی نیروهای اشغالگر نبود.

۲- سراسر این گفت و گو دور از حقیقت است. رضا شاه حرص غریبی به‌گردآوری مال داشت و دارای مبلغ هنگفتی سپرده در چند بانک خارجی بود. ن.ک. به مقاله‌ی محمّد دهنوی، «برگهایی از تاریخ»، تاریخ معاصر ایران، کتاب دوّم، تهران، بهار ۱۳۶۹. در صفحه‌های ۲۱۳-۲۰۶ این مقاله عکس چند صورت‌حساب رضا شاه در بانکهای اروپایی آمده است.

۳-کاپیتولاسیون در آغاز در ایران و امپراتوری عثمانی عبارت از این بود که در زمینه‌ی حقوق خانواده (ازدواج، طلاق، اِرث و از این قبیل)، مسیحیان و اتباع بیگانه پیرو مقرّرات شرعی یا ملّی خویش باشند. پس از قرارداد ترکمان چای،

فرمودند: اتّفاقاً به من گفتند در ترکیه هم همین طور بود. آخوند در همه دنیا حتی در اروپا هم مضرّ است. صحبت از ایتالیا پیش آمد. فرمودند: شنیدی که خود [جووانه] لئونه رئیس جمهور هم از لاکهید پول می‌گرفته است. عرض کردم: صبح اتّفاقاً در رادیو بی.بی.سی. شنیدم. خیلی خندیدند. فرمودند: از ایتالیایی هیچ چیز بعید نیست. فرمودند: از وضع ایتالیا بسیار خیالم ناراحت است، ممکن است رئیس جمهور ناچار شود مجلس را منحل و انتخابات را تجدید کند و کمونیستها اکثریّت را ببرند و بدتر آن که اگر ببرند و ایتالیا را اداره کنند و جلوی هرج و مرج و هوچیگری را با زور بگیرند و چرخهای اقتصادی را با جلوگیری از اعتصابات به کار اندازند، ممکن است اصولاً اروپا به این صرافت بیفتد که کمونیستی چه عیب دارد؟ مگر امر ایتالیا اصلاح نشد؟ عرض کردم: هیچ بعید نیست. فرمودند: آقای نخست وزیر انگلیس هم که به مهمانی پنجاهمین سال تولد ملکه نرفت. این هم وضع انگلیس. عرض کردم گویا مهمانی خصوصی او بوده. به علاوه دو مهمانی قرار است بدهد، یکی در لندن، دیگری در ویندزر و به قراری که در بی.بی.سی. شنیدم، به ویندزر خواهد رفت. فرمودند: خیلی لطف خواهد کرد. آخر مگر ملکه سمبل کشور آنها نیست؟ عرض کردم: به همین دلیل او را نگاه داشته‌اند، ولی وقتی مطالب رسمیّت نداشته باشد، برای انگلیسیها اهمّیّت خود را از دست می‌دهد. باز هم شاهنشاه خندیدند.

بعد فرمودند: نمی‌دانم با ولیعهد که به طور خصوصی به شوروی خواهد رفت، که را بفرستم؟ برای شورویها موضوع خصوصی و غیر خصوصی نیست، به هر حال باید آدم عاقلی که ولیعهد از او حرف شنوی هم داشته باشد، همراه کنید [جعفر] بهبهانیان که در سفرهای خصوصی اروپا همراه است، کافی نیست. عرض کردم: چه طور است خود غلام بروم؟ فکری فرمودند و فرمودند: ممکن است آن وقت یک خُرده زیادی بشود و آنها تو را به کارهای سیاسی بکشانند. برو فکر دیگری بکن. عرض کردم: اطاعت می‌کنم. بعد

ماهیّت کاپیتولاسیون در ایران تغییر یافت و صلاحیت دادگاههای کشور برای رسیدگی به امور جزایی و جرایم بیگانگان و کسانی که خود را زیر پرچم بیگانه قرار می‌دادند، سلب یا بسیار محدود شد.

مقداری کارهای جاری را عرض کردم. در آخر باز فرمودند: شاید خودت باز هم از همه مناسب‌تر باشی.

بعد از ظهر تمام کار کردم. شاهنشاه هم کار کردند. شب شام پیش دخترم رفتم. امروز تلفنهای تبریک زیادی از سخنرانی دیروز داشتم.

چهارشنبه ۸ اردیبهشت ۱۳۵۵

صبح شرفیاب شدم. به حمدالله حال مبارک اعلیحضرت همایونی در نهایت صحت و سلامت بود و بسیار هم خوشحال بودند. باز مقدار زیادی در خصوص سال خوب امسال و بارندگیهای فوق‌العادّه مذاکره فرمودند. عرض کردم: خاطر مبارک هست در کیش می‌فرمودید سال تاجگذاری تا خرداد بارندگی بود و من عرض کردم که امسال هم می‌شود. فرمودند: یادم می‌آید.

قدری در خصوص گذشته‌ها صحبت شد و باز نسبت به صحبتهای من در دانشگاه پهلوی اظهار مرحمت فرمودند. عرض کردم: هنوز در مورد شاهنشاه چیزی حاضر نکرده‌ام، ولی مطلب آن قدر هست که یک دو جلسه جواب آن را نمی‌دهد و بدتر از آن این که همه مطالب را نمی‌توان گفت. مثلاً همین پیام نخست وزیر انگلیس که امروز تقدیم کردم و این که کیسینجر طابق النّعل بالنّعل توصیه‌های همایونی را در آفریقا عمل کرده است و صورت مذاکرات کیش را چه گونه می‌توان به مردم گفت؟[1] فرمودند: باید یادداشت کنی که بعدها مردم بخوانند. عرض کردم: از آن مهمّتر این است که خود شاهنشاه ایران، والاحضرت همایونی را وارد به این جریانات بفرمایید. فرمودند: کم کم او را در مسافرتها همراه خواهم برد. عرض کردم: دارد دیر می‌شود. بعد فرمودند: نسبت به گذشته‌ها هم باید او را وارد کنیم که مثلاً در زمان جنگ چه بر ما گذشته است. در یک جا باید فکر ما

۱- پیام کالاهان به دنبال این یادداشت آمده است. نخست وزیر انگلستان از نظر شاه در مورد آفریقا، هنگام مذاکره با نلسون راکفلر، اظهار خوشوقتی کرده و افزوده «جالب است ببینم دکتر کیسینجر در سفر آینده‌اش به آفریقا چه خواهد گفت». اشاره‌ی علم به این که کیسینجر توصیه‌های شاه را «طابق النّعل بالنّعل» عمل کرده است، با پیام کالاهان تفاوت دارد. شاید گزارش جداگانه‌ای در این زمینه به شاه رسیده بوده است.

متوجه حفظ کشور باشد، در یک جا باید با فقر و مسکنت و ذلت و گرسنگی مردم بجنگیم، در یک جا باید با پدرسوختگی افعیهای از بند رسته و یک مجلس پدرسوخته بجنگیم. کار به جایی رسیده بود که در زمان مصدّق مثلاً باید خوشحال باشیم که کریم پور شیرازی در روزنامه‌اش امروز به ما کمتر فحش داده. جبهه ملی، جبهه آزادی، حزب توده، روزنامه‌های ملی، تمام و تمام، پدرسوخته، نوکر خارجی و عوام فریب. و بعد مدت چند ثانیه سکوت عمیقی کردند که من احساس کردم نباید در این لحظه حرفی بزنم. فرمودند: در زمان مصدّق مادرم بدون اجازه من برای این که شاید بتواند کاری بکند، در یک مکانی با آیت‌اللّه [سیّد ابوالقاسم] کاشانی ملاقات کرده بود. وقتی که مردکه به اتاق وارد شده بود، قهراً مادرم نشسته بود. به او پرخاش کرده بود که خانم بلند شو، بلند شو، تو باید پیش پای من بلند شوی. عرض کردم: این است که سعدی می‌گوید:

چو با سفله گویی به لطف و خوشی　　فزون گرددش کبر و گردنکشی

این مسائل را باید والاحضرت همایونی بدانند و بیدار و هشیار باشند. ولی در عین حال باید بدانند که این نوع قدرت اعلیحضرت همایونی را نمی‌توانند داشته باشند. چون این قدرت ظرف سالها و بعد از این همه مرارتها که اکنون خود به آن اشاره فرمودید، شکل گرفته است.

در خصوص مشکلات زندگی [محمّد ابراهیم] امیر تیمور کلالی و فرزند ایشان که اکنون در لندن سفیر است و مبالغ گزافی معلوم نیست به علّت قمار یا خرید سهام و بورس بازی و غیره مقروض شده، عرض کردم. فرمودند: به او کمک کنید.[1] عرض کردم: هنوز پدرش یک قطعه ملک خوب از خودش دارد که شرکتهای سهامی زراعی می‌توانند در حدود سی ملیون تومان بخرند. فرمودند: بخرند.

جواب نامه [نلسون] راکفلر معاون رئیس جمهور آمریکا را نوشته و به او یادآوری کرده

---

۱ - محمّد ابراهیم امیر تیمور، رئیس ایل تیموری، از مردان بانفوذ خراسان بود. چندین دوره نماینده‌ی مجلس و برای مدت کوتاهی نیز در دولت دکتر محمّد مصدّق، وزیر کار و سپس کشور شد. فرزند او، محمّد رضا امیر تیمور، سفیرکبیر ایران در انگلستان، به‌علّت آلودگیهای مالی مورد اشاره در این یادداشت، در ۱۵ خرداد ۱۳۵۵ خودکشی کرد.

بودم که چنان که زنش وعده کرده بود، امیدواریم در ماه اکتبر برای توقّف چند روزه در کیش بیاید. فرمودند: خوب است، بعد هم بلکه مردکه بدبخت بتواند چند روز نفسی به راحت بکشد!

برنامه مسافرت مشهد و مسافرت علیاحضرت شهبانو به بیرجند را عرض کردم. به طور کلی تصویب فرمودند.

عرض کردم: یهودیها نسبت به روزنامه اطّلاعات و همچنین ژورنال دو تهران که خیلی به آنها فحش می‌دهد، گله دارند. فرمودند: به طور کلی به اطّلاعات تذکّر بده که انعطاف به یک طرف چه عرب و چه اسرائیل به نفع سیاست عالیه کشور ما نیست.

بعد از ظهر شاهنشاه کار کردند و از آن کارهای بسیار سنگین پنج ساعت یک سره. من گردش رفتم، با یک دختر ایرانی، و به نظرم وقت تلف کردم! شب در رکاب شاهنشاه به تالار رودکی برای دیدن باله شهرزاد که توسّط [امین الله] حسین آهنگساز ایرانی الاصل[1] (فرانسوی) که هنوز هم پاسپورت ایرانی دارد، رفتم. گروه باله فرانسوی را هم خودش آورده بود، بسیار بسیار عالی و جالب بود. رئیس جمهور سنگال آقای سنگور هم بود (بعد از ظهر که او در دانشگاه تهران درجه دکترای افتخاری می‌گرفت و علیاحضرت شهبانو هم تشریف بردند، من نرفتم). باری امشب در تالار رودکی باز هم دچار تأثر و حرمانهایی که در جزیره کیش به من دست داده بود شدم. به این فکر افتادم که چند سال قبل چه طور دوست خودم را در لژ سفرای خارجی پهلوی لژ سلطنتی می‌نشاندم و چه طور از لژ سلطنتی با او با اشاره حرف می‌زدم و چه طور در آنتراکتها از اتاق استراحت شاهنشاه خارج می‌شدم و با او حرف می‌زدم و امشب چه طور تالار برای من خشک و بی‌روح و سرد است. به یاد شعر [باباطاهر عریان] افتادم:

به دریا بنگرُم دریا تِه بینُم — به صحرا بنگرُم صحرا تِه بینُم
به هر جا بنگرُم کوه و در و دشت — نشان از قامت رعنا تهِ بینُم

۱- امین الله حسین در یک خانواده‌ی ایرانی در قفقاز متولّد شد و نخست در روسیه و سپس در فرانسه به تحصیل موسیقی پرداخت. از جمله ساخته‌های او که همواره روح ایرانی داشت می‌توان از مینیاتور ایرانی، میهنم را دوست دارم، سمفونی پرسپولیس و شهرزاد نام برد. با کمک فرزندش روبر (Robert) حسین که در فرانسه هنرپیشه‌ای سرشناس و سپس کارگردان برجسته‌ای در تئاتر شد، با نام آندره حسین، برای چند فیلم فرانسوی آهنگ ساخت.



BRITISH EMBASSY,
TEHRAN.

27 April 1976

His Excellency
Mr Asadullah Alam
Minister of Court

Your Excellency

I have the honour to enclose herewith a message from the Prime Minister, the Rt Hon James Callaghan MP, to His Imperial Majesty The Shahanshah Aryamehr and I should be most grateful if you would forward it to its high destination.

I avail myself of this opportunity to renew to Your Excellency the assurances of my highest consideration.

Anthony Parsons
A D Parsons

CONFIDENTIAL

THE TEXT OF A MESSAGE FROM THE RT HON JAMES CALLAGHAN MP
TO HIS IMPERIAL MAJESTY THE SHAHANSHAH ARYAMEHR

I am grateful to your Imperial Majesty for your recent message of congratulations. I hope we can continue our exchange of views on such important matters as detente. I entirely agree with you that the Russians must be made to realise that detente in Europe does not give them a free hand elsewhere.

I am also grateful for your account of your talk with Vice President Rockefeller about Africa. I am glad that you spoke as you did. It will be interesting to see what Dr Kissinger has to say on his forthcoming African tour. I have asked our Ambassador to let you know our present thinking on the Southern African situation.

I have also noted the point which you made to the Vice President - and which has been reported separately to me - about the importance of bilateral relations in the context of the modern trend towards multilateral diplomacy.

As Prime Minister, I will continue to take a keen interest in the development and progress of Britain's relations with Iran. I recall with pleasure my recent visit, and I very much hope that despite the many preoccupations here, it will not be too long before I can go to Tehran again.

With every good wish.

پنجشنبه ۹ اردیبهشت ۱۳۵۵

صبح سنگور رئیس جمهور سنگال رفت. بعد من در رکاب شاهنشاه به نیاوران آمده، شرفیاب شدم. سه چهار روز است باران نیامده، شاهنشاه نگران هستند. عرض کردم: به هر حال خوزستان و گرمسیرات فارس دیگر احتیاجی ندارند و به فرض که در سردسیر باران نیاید همه شکافها را پر می‌کنند.

مقاله گاردین را که این جا می‌گذارم، از نظر مبارکشان گذراندم. فرمودند: به رئیس شرکت ملی نفت (دکتر اقبال) بگو چرا مثل روسها، ما هم با انگلیسیها قرار نبندیم؟ عرض کردم: خوشبختانه آن مسئله محدودیت آبهای ساحلی را که حاج میرزا آغاسی قبول کرده بود، خود دولت شوروی (رژیم بلشویکها) لغو کرده است.[۱] فرمودند: فوری اقدام کن.

درباره اسلحه مراکش و [تشریفات کند اداری] red tape آمریکا عرض کردم که واقعاً اگر بدبخت مراکشیها در یک جنگ جدّی می‌بودند، تا حالا صد دفعه شکست خورده بودند. فرمودند: این مطالب را به شوخی به سفیر آمریکا بگو. عرض کردم: اتّفاقاً صبح امروز در فرودگاه به او گفتم و خیلی هم دو نفری خندیدیم. گزارشی هم از کنفرانس دکتر کاترل متخصّص امور اقیانوس هند که این جا هم شرفیاب شده بود، عرض کردم.[۲] با دقّت ملاحظه فرمودند.

۱- مقاله درباره مذاکره‌ی انگلیسیها برای اکتشاف نفت در دریای خزر است. در مورد ایران، وضع حقوقی حاکم بر دریای خزر، قراردادهای ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ با شوروی بود که جز تعیین مرز آبهای ساحلی، صراحتی در زمینه‌ی تقسیم آبهای آن نداشت. در سده‌ی نوزدهم نیز وضع حقوقی این دریا بر پایه‌ی قرارداد ترکمن چای (۱۸۲۸) بود و ربطی به حاجی میرزا آغاسی که چند سال پس از عقد این قرارداد صدراعظم شد، ندارد.

۲- الوین کاترل (Alvin J. Cottrell) در دهه‌ی ۱۹۷۰ مدیر اجرایی بررسیهای سیاست دریایی (Maritime Policy Studies) در مرکز بررسیهای استراتژیک بین‌المللی دانشگاه جورج تاون بود. در این دوره چندین گزارش ۷۰-۶۰ صفحه‌ای درباره‌ی نیروهای نظامی و دریایی در خلیج فارس و اقیانوس هند و موضع آمریکا در این منطقه نوشت که زیر عنوان "Iran's Quest for Security: U.S. Arms Transfer & the Nuclear Option" منتشر شد. پس از آن نیز ویراستار کتاب قطوری درباره‌ی خلیج فارس بود که زیر عنوان "The Persian Gulf States: A General Survey" در ۱۹۸۰ منتشر شد.

در زاهدان در مسافرخانه پاکستانیها بمبی ترکیده، بیست سی نفر شَل و پَل شده‌اند. من فکر می‌کردم کار هندیها باشد. شاهنشاه فرمودند: قطعاً کار بلوچهای پاکستانی یا افغانهاستِ و بلوچهای پاکستانی را هم البتّه افغانها اِغوا کرده‌اند. به [ذوالفقار علی] بوتو تلگراف تسلیتی بفرست، بعد هم خیلی سعی در پیداکردن مسبّبین بشود. ماشاءالله به این فراست و سرعت انتقال.

یک نفری پولی را ادّعا کرده بود به خیریّه می‌دهد. پول زیاد بود و وقتی به دستش آمد، پشیمان شد. انتظار داشت من اوامر شاهنشاه را ابلاغ کنم که مال خودت باشد و من نکردم (چون چنین امری نداده بودند) و به او گفتم که فرمودند: اهداء این پول به کار خیریّه بسیار بسیار کار پسندیده ایست. بیچاره می‌خواست از غصّه سکته بکند. ناچار شد که بگوید به کار دیگری مصرف خواهد کرد (که البتّه کار خیر نیست ولی ظاهر آن این طور است). به تفصیل برای شاهنشاه حکایت کردم و آن قدر خندیدیم که من فکر می‌کنم این قدر خنده از طرف من جسارت‌آمیز بود.

بعد مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم، منجمله عیدی مستخدمین و افراد گارد [شاهنشاهی] را دادم (تمثال مبارک شاهنشاه با پنج هزار ربع پهلوی).

بعد از ظهر تمام کار کردم. شاهنشاه هم کار کردند، منجمله چندین مصاحبه با مخبرین خارجی. پنج ساعت یک سره کار کردند و واقعاً از این حیث من نگران می‌شوم.

جمعه ۱۰ اردیبهشت ۱۳۵۵

صبح سواری رفتم. هوا بهشتی بود، ولی من بسیار ضعیف بودم، چون دیشب آخر شب حال معده‌ام به هم خورد و قی و اسهال پیدا کردم. با وصف این نتوانستم از دیدار اسب عزیزم صرفنظر کنم. با خانم علم رفتیم و بسیار هوا عالی بود.

بعد از ظهر قرار بود به مهردشت، [نزد] والاحضرت شمس بروم، عذر خواستم. شاهنشاه تشریف بردند و شام راهم آن جا میل خواهند فرمود.

از اخبار مهمّ جهان یکی موضوع لبنان است که گویا روز شنبه بتوانند رئیس جمهور جدید انتخاب کنند. تازه چه دردی را دوا کند، معلوم نیست. فعلاً که سوریها و آمریکاییها

از [الیاس] سرکیس طرفداری می‌کنند و دست چپیها از رِمون ادّه... ولی با برخورد این همه سیاستهای مختلف شوروی، آمریکا، اسرائیل و اختلافات محلّی و داخلی، بالأخره مطلب چه جور موضوع حل شود، خدا می‌داند. اسرائیل بی‌میل نیست وضع آن جا در تشنّج بماند تا امکان اشغال جنوب لبنان و تهدید سوریه همیشه در میان باشد. شوروی می‌خواهد اوضاع آن جا متشنّج بماند تا سوریه محتاج او بماند. آمریکاییها آرامش می‌خواهند، ولی راه برقرار کردن آرامش [را] ندارند. گو این که گویا قول پنهانی برای واگذاری یک قسمت خاک لبنان به اسرائیل در صورت تجزیه آن داده باشند. به هر حال کلاف سردرگمی است و جنگ هم به رغم برقراری آتش بس، ادامه دارد.

دیگر از اخبار مهمّ جهان، مسئله آفریقاست که کیسینجر جداً به طرفداری از سیاهها برخاست. مرد باهوشی است. فوری پیشنهاد شاهنشاه را قاپید.

شنبه ۱۱ اردیبهشت ۱۳۵۵

صبح چند نفری را در منزل پذیرفتم، همان اندازه که بی‌عصبانیّت لااقلّ از منزل بیرون نرفته باشم! ساعت ۱۰ شاهنشاه به زمین ورزش کاخ سعدآباد تشریف آوردند و سه هزار نفر نمایندگان کنگره سوّم کارگران ایران را به مناسبت اوّل ماه مه در آن جا پذیرفتند و فرمایشاتی خطاب به آنها فرمودند.[1] در مراجعت به کاخ نیاوران فرمودند: تو با من سوار شو. در اتومبیل سوار شدم، عرض کردم: واقعاً آن چیزهایی که امروز کارگران دارند نه تنها پنجاه سال قبل بلکه پنج سال قبل هم به فکر هیچ‌کس نمی‌آمد، جز فکر خود اعلیحضرت همایونی. و جالب این است که اعلیحضرت همایونی، هر فکری که دارید، تعقیب می‌فرمایید تا به نتیجه برسانید. فرمودند: فکر تقسیم املاک بین زارعین که از زمان ولیعهدی در نظرم بود و همیشه دنبال می‌کردم، ولی موضوع شرکت کارگران در منافع کارخانجات و حتّی سهیم شدن آنها از سال [۱۹۵۵][2] برایم پیدا شد و جالب

۱- شاه در سخنان خود لزوم تأمین مسکن برای کارگران را تأکید کرد.

۲- در یادداشت ۱۹۵۴ نوشته شده، ولی سفر شاه به آلمان از ۴ تا ۲۰ اسفند ۱۳۳۳ برابر با ۲۲ فوریه تا ۱۱ مارس ۱۹۵۵ بود.

این جاست که در آن سال آلمان بودم و این مطلب را با رئیس سندیکای بزرگ کارگری آلمان غربی در میان گذاشتم. او به من گفت عملی نیست. آن وقت خیلی تعجّب کردم که رئیس سندیکای کارگری چه طور چنین حرفی می‌زند. بعدها هرچه در فکر خودم حرف او را پختم، باز هم معنی آن را نفهمیدم، جز آن که به این نتیجه رسیدم که بی‌ربط می‌گفت. به علاوه اگر جنگ و دعوایی بین دولت یا سرمایه‌گذاران خصوصی و کارگران نباشد که دیگر رئیس سندیکای کارگری شأن نزولی ندارد. عرض کردم: کاملاً صحیح می‌فرمایید.

بعد عرض کردم: همه مسائلی که شاهنشاه پیش‌بینی می‌فرمایید، به فکر خارجیها نمی‌آید. همین موضوع سیاهها را ملاحظه فرمودید [نلسون] راکفلر چه قدر با تعجّب تلقّی کرد و بالأخره چه جور پذیرفت و چند روز قبل هم به عرض رساندم که سفیر آمریکا گفت تنها مطلبی که از این جا به فوریّت مخابره کرد که به اطّلاع فورد و کیسینجر برسد، همین فرمایشات اعلیحضرت در خصوص سیاهها بود. نخست وزیر انگلیس هم که در عریضه خودش اشاره به این موضوع کرده است. فرمودند: لابد سر راه آفریقا، کیسینجر با انگلیسیها هم در این خصوص مشورت کرده است. ولی جالب است که کیسینجر درست حرفهای ما را در آفریقا تکرار کرده، تازه تعهّداتی را برای آمریکا هم عنوان کرده است که دیگر ما به این شدّت نگفته بودیم. مطلب که به این جا رسید به کاخ نیاوران رسیدیم. چون می‌دانستم برنامه صبح شاهنشاه خیلی گرفته و پر است، عرض کردم من عرض فوری ندارم، اگر اوامری نیست مرخّص شوم. فرمودند: عصری گردش می‌رویم.

من به دفترم رفتم. به کارهای جاری رسیدم. در این ضمن پیامی از کیسینجر رسید که خیلی جالب بود. فوری عرض کردم. شاهنشاه با تلفن به من فرمودند: خیلی جالب است، خلاصه‌اش را فردا به من بده.[1] مختصری نگاه کردم.

بعد از ظهر من هم دو سه ساعتی با یک دختر خانم ایرانی گذراندم که بسیار خوب بود. سر شام رفتم مطلب مهمّی نبود. تمام صحبتها شوخی بود. وقتی والاحضرت عبدالرّضا و

۱- کیسینجر رونوشت سخنرانی ۲۷ آوریل ۱۹۷۶ خود را در لوساکا (زامبیا) برای شاه فرستاده بود.

خانمشان هستند، شاهنشاه را خیلی می‌خندانند که بسیار خوب است. فقط شاهنشاه فرمودند: مسئله داخلی چین مثل این است که ریشه‌دار است. عرض شد ممکن است کار آمریکاییها باشد. فرمودند: نه، باید کار روسها باشد.[1]

از اخبار مهمّ جهان این که در بیروت امروز انتخاب رئیس جمهور به عمل نیامد. افراطیهای چپ و راست یک هفته کار را به عقب انداختند و دوباره زد و خورد بسیار شدیدی شروع شده است.

یکشنبه ۱۲ اردیبهشت ۱۳۵۵

صبح شاهنشاه هیئت اجرائی حزب [رستاخیز] را به حضور پذیرفتند. من فکر نمی‌کردم باید شرکت کنم و به این جهتَ به اشخاصی وقت داده بودم. صبح زود پیشخدمت خوابگاه تلفن کرد که امر فرمودند: به اتّفاق رئیس دفتر مخصوص در جلسه حزبی امروز شرکت کنید. و چه خوب شد که تلفن کرد، چون حضور پیدا نکردنِ من ممکن بود باعث مسؤولیّت شدید شود، در صورتی که در حزب مقامی ندارم. جریان مختصری را از مذاکرات این جا می‌گذارم، به طوری که در جراید منعکس است. ولی در مذاکرات دو مطلب روشن شد، یکی این که هنوز ارگانهای حزب درست کار نمی‌کند و کارهای اجرایی و مطالعاتی به هم مخلوط و سردرگم است و دیگر این که برای کنگره حزب در خرداد ماه آماده نیستند. ولی شاهنشاه امر فرمودند: باید قطعاً در خرداد تشکیل شود. فکر می‌کنم نخست وزیر ناراضی شد چون احتمال دارد دبیرکلّی را از دست بدهد (گو این که من فکر نمی‌کنم). مطلب مهمّ این بود که شاهنشاه تمام تکالیف را روشن ساختند و دستورات قاطع و صریحی مثل همیشه فرمودند. چیزی که من دلم می‌خواست آن جا بگویم ولی چون مقامی نداشتم نتوانستم حرف بزنم، این بود که به چه صورت باید مردم را علاقه‌مند به حزب بکنیم.

۱- تشنج مورد اشاره‌ی شاه، قاعدتاً در باره‌ی جستجوی جانشین برای ژوان لای (Zhou En Lai) و مائو زدونگ بیمار و روی کار آمدن دنگ شائوپینگ در ۱۹۶۷، به دنبال درگذشت این دو تن است. دنگ سیاست اقتصادی چین را با موفّقیّت به سوی اقتصاد آزاد و رقابتی گرایش داد و مالکیّت خصوصی ابزار تولید را مجاز ساخت.

اساس این است:

آب کم جو تشنگی آور به دست   تا بجوشد آبت از بالا و پَست

علیاحضرت شهبانو مختصری در باب رفتار دولت و غیره فرمودند. اشاره‌های بسیار خوبی بود، ولی وافی به مقصود نبود. من هم افسوس خوردم که حّق حرف زدن ندارم، گرچه اصولاً حرف نمی‌زنم یا کم حرف می‌زنم، ولی:

دو چیز طیره عقل است، دم فرو بستن   به وقت گفتن، و گفتن به وقت خاموشی

این جلسه نزدیک سه ساعت طول کشید و تمام برنامه‌های صبح را به هم زد.[۱]

بعد از ظهر به کارخانه ایران ناسیونال به مناسبت جشنها رفتم و نطقی در آن جاکردم که آن را هم این جا می‌گذارم. بعد از آن نزدیک پنج ساعت تمام در منزل کار کردم. فقط بعد از شام قدری با دخترم رودابه تخته بازی کردم. سر شام هم به علّت گرفتاری و کار زیاد نتوانستم بروم. شاهنشاه هم تمام بعد از ظهر کار کردند منجمله اعضاء [کالج جنگ آمریکا] War College و رئیس کارخانجات کروپ و چند نفر روزنامه نویس خارجی را به حضور پذیرفتند. شاهنشاه هم پنج، شش ساعت بعد از ظهر را کار کردند.

از اخبار مهمّ جهان منحل شدن پارلمان ایتالیا و اعلام انتخابات در ماه ژوئن است، در صورتی که باید انتخابات به صورت عادی و ژوئن سال آینده انجام پذیرد. بلا تردید سوسیالیستها و کمونیستها برنده هستند. بعد یا باید جنگ داخلی بشود، یا باید سوسیالیسمِ ایتالیا را اروپا بپذیرد و همان پیش‌بینی شاهنشاه درست درآید که حالا که با این رژیم، اینها وضع خودشان را درست کردند، چرا در جای دیگر این کار را نکنیم، یعنی کشورهای دیگر چرا تقلید نکنند.

دوشنبه ۱۳ اردیبهشت ۱۳۵۵

صبح به دانشگاه تهران رفتم و پیام علیاحضرت شهبانو را در سمپوزیوم مطالعات

۱- در این جلسه شاه اظهار داشت (حزب رستاخیز ملّت ایران وارد تاریخ شده است و باید نظام شاهنشاهی و انقلاب شاه و ملّت و هفده اصل فعلی انقلاب راکه معلوم نیست در آینده چند اصل بشود، و قانون اساسی ایران را حفظ کند.)

ژنتیک خواندم. بعد شرفیاب شدم. با آن که باران مختصری زده بود و هوا بهشتی بود، شاهنشاه را خیلی سر حال ندیدم. جای تعجّب شد.

جواب کیسینجر را دیکته فرمودند که من با عجله نوشتم. گزارش مفصّلی از [ژنرال آلن فریزر، سرکنسول][1] آفریقای جنوبی برای مشارکت ایران و استخراج اورانیوم و طلا و سایر مواد معدنی مثل فسفات و غیره در آفریقا رسیده بود که به عرض رساندم. فرمودند: به [سرکنسول] وقت شرفیابی داده شود. عرض کردم: سفیر افغانستان و [محمّد صبری‌الحدیثی] سفیر عراق هر دو مترصّد تشریف فرمایی موکب مبارک به کشورهای خود می‌باشند. فرمودند: به سفیر افغانستان که گفتم جواب بده به علّت سال پهلوی از کشور خارج نمی‌شویم. به علاوه از لحاظ امنیّتی هم با رخنه‌ای که کمونیستها در ارتش شما دارند، نمی‌توان اطمینان داشت، ولی این قسمت را خیلی با تاکت و با زبان بی‌زبانی به او حالی کن. بیچاره من! ولی به سفیر عراق رسماً بگو که شما با کمونیستها مؤتلف هستند، چه گونه من می‌توانم به چنین کشوری بیایم؟ باز هم بیچاره من!

عرض کردم: [ولادیمیر وینوگرادوف] سفیر شوروی خیلی دم تکان می‌دهد و پریشب در سفارت ژاپن مدّتی چرب زبانی کرد و از من دعوت کرد که به سفارت شوروی برای شام بروم و من تعلّل کردم. گفت حتماً تو را برای بعد از پانزدهم ماه مه دعوت خواهم کرد و غلام برای آن که تعلّل کنم گفتم نوبت شماست که به خانه من بیایید، بدون آن که تاریخی تعیین بکنم. فرمودند: در مهمانی چند شب پیش، برای رئیس جمهور سنگال، پیش من هم خیلی دم تکان داد. مثل این است که می‌خواهند باز دوستی بیشتری بکنند و به هر حال نباید رابطه را با آنها تیره نگاه داشت. با همه تیرگی روابط آنها با مصر باز هم قرار تجارتی را دیدی که چند شب پیش طرفین امضاء کردند. روسها حالا خیلی با احتیاط تر از سابق عمل می‌کنند.

در مورد تشریف بردن والاحضرت همایونی به آن جا عرض کردم که فرمودند چند نفر

۱- در یادداشت «قنسول» نوشته شده است. دولت ایران برای مراعات احساسات کشورهای آفریقای سیاه، رابطه‌ی سیاسی با کشور آفریقای جنوبی را محدود به مبادله‌ی کنسولی کرده بود. ولی با توجّه به اهمیّت روابط دو کشور، سر کنسولهای ایران و آفریقای جنوبی در واقع همطراز سفیرکبیر بودند.

دیگر را هم جهت همراهی موکب والاحضرت همایونی مطالعه بکنم. [سرلشکر] حسن پاکروان و نصرالله انتظام را در نظر گرفته‌ام. فرمودند: نه، خودت از همه بهتری، گرچه هنوز تصمیم قطعی نگرفته‌ام و باز هم فکر خواهم کرد (من فکر می‌کنم هنوز با علیاحضرت شهبانو مشورت نفرموده‌اند). فرمودند: صحبتهای دیروز من در حزب چه طور بود؟ عرض کردم: مثل همیشه بُرنده و قاطع بود و اتّفاقاً امروز صبح در دانشگاه تهران که یک ربعی با استادان صحبت می‌کردم، آنها هم همین عقیده را ابراز می‌داشتند.

بعد جواب پادشاه مسقط و عمّان که وزیر خارجه‌اش را فرستاده بود مطالبی به عرض برساند، توشیح فرمودند که سربسته به مذاکرات اشاره شده بود.

در آخر به من فرمودند: قدری درباره این کارتر که در انتخابات [مقدّماتی] Primary آمریکا دائماً پیروز می‌شود، از سفیر آمریکا تحقیقاتی بکن. عرض کردم: شرح حال مختصر او را در مجلّه تایم خواندم. گویا مرد بی‌شخصیتی است و در هیچ وقت مطلب صریحی نمی‌گوید. ولی مثلی است معروف که می‌گویند خود [کاخ سفید] White House آدم می‌پروراند. فرمودند: با وصف این تحقیق بیشتری بکن و بعد هم باید راههایی برای ارتباط با او فکر بکنی. عرض کردم: باید با اردشیر مشورت بکنم (اردشیر زاهدی، سفیر شاهنشاه در واشینگتن) فرمودند: بکن، ولی با سفیر آمریکا که با تو دوست است، عمیقاً صحبت کن. بعد فرمودند: نمی‌دانم چه قضیّه‌ای است که روزنامه تایمز لندن و نیویورک تایمز، هم زمان، به ایران حمله کرده‌اند و مسائلی عنوان کرده‌اند که من از حرفهای [جیمز] کالاهان وزیر خارجه سابق انگلیس و نخست وزیر فعلی هم استشمامی کردم و آن این است که می‌گفت دموکراسی خود از عهده کمونیسم بر می‌آید. و اینها الآن به سختگیریهای ما نسبت به کمونیستها حمله می‌کنند. مثل این که یک خُرده بودار است. عرض کردم: فکر نمی‌کنم در این مسئله هماهنگی به این صورت باشد مخصوصاً کون گشادهای انگلیسی‌ها چه کار به این حرفها دارند. باید کارش را بکنند.[1] به قول شیرازیها: صاحب دیوان خرت را برون، چه کارداری به نرخ نون. ولی در مورد مسئله

۱- [عین متن اصلی است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

قیمت‌گذاری نفت مطلقاً هم‌آهنگی دارند، گو این که قیمت بالای نفت به نفع آینده انگلیسیهاست، ولی این تاجرها منافع آنی را در نظر می‌گیرند و هیچ بعید به نظر نمی‌رسد که فعلاً بین آنها و آمریکاییها هم‌آهنگی موجود باشد. فرمودند: به هر حال روزنامه‌ها را بخوان. عرض کردم نیویورک تایمز را که خوانده‌ام، ولی تایمز لندن را هنوز ندیده‌ام. فرمودند: خوب ببین و مطالعه کن.

بعد مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم. بعد از ظهر تمام کار کردم. شاهنشاه هم کار کردند و شورای اقتصاد داشتند.

سه‌شنبه ۱۴ اردیبهشت ۱۳۵۵

صبح سفیر جدید پادشاه مسقط استوارنامه تقدیم کرد. خیلی خوب انگلیسی حرف می‌زد، باعث تعجّب شد. بعد من شرفیاب شدم. چون گرفتاری زیاد بود، به اختصار شرفیاب شدم و بیشتر کارهای جاری فوری را عرض کردم.

به عرض رساندم دیروز که امر فرمودید نیویورک تایمز و تایمز لندن در بدگفتن به ایران هم‌آهنگ شده‌اند، غلام مجدّداً شماره هر دو روزنامه را در ده روز اخیر به دقّت گفتم نگاه کردم، چنین مطلبی نیست. نیویورک تایمز همان نقل قول رضا براهنی را کرده است که ادّعا می‌کند در زندان ایران شکنجه شده است و این هم مطلب تازه‌ای نیست. تا حالا کمونیستها می‌گفتند و حالا نیویورک تایمز هم می‌گوید و روزنامه‌های دیگر هم احتمال دارد بگوید به هر حال از این ادّعاها هست و خواهد بود، همان طور که خود شاهنشاه انتظار آن را دارید. ولی تایمز لندن مطلبی ندارد. یک روزنامه کوچکی به نام Time Out در انگلستان که اصلاً شناخته نیست حمله به ایران آورده است، آن هم مهمّ نیست.[1] شاید گزارش دهنده به پیشگاه مبارک، اشتباه کرده باشد. فرمودند: ممکن است، پس اهمّیّتی ندارد. عرض کردم: خیر. ولی خواستم قدری در مورد موج تبلیغاتی

۱- Time Out مجله‌ی هفتگی و راهنمای برنامه‌های تفریحی (سینما، تئاتر، کنسرت، رستوران و از این قبیل) و بسیار هم معروف است، ولی معمولاً مقاله‌ی سیاسی ندارد.

علیه ایران به طور کلّی صحبت کنم و همچنین رفتار بعضی مأمورین دولت و بعضی سختگیریهای ساواک که به کلّی بی‌ربط و بی‌مورد است، دیدم شاهنشاه بسیار گرفتار هستند و شرفیابی بسیار زیاد است، وقتی نیست که بی‌مقدّمه عرضم را بکنم و نتیجه بگیرم. به وقت دیگر گذاشتم، شاید در سفر شیراز موفّق شوم.

عرض کردم: مخبر جنجالی مجله اکونومیست لندن، [دیوید هاوزگو] Housego هم این جاست. قبلاً مقرّر فرمودند چون نسبت به ایران بد گفته است، نباید شرفیاب شود، حالا می‌خواهد مرا ببیند، چه امر می‌فرمایید؟ فرمودند: لازم نیست. عرض کردم: بعید نمی‌دانم باز هم خرابکاری کند و باز خبرهایی بنویسد. فرمودند: چه بهتر!

بعد مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم، منجمله سفیر اسرائیل را دیدم. اوامر شاهنشاه را به او ابلاغ کردم که اولاً ترسی از کنفرانس استانبول اعراب نداشته باشند، چون اغلب اعراب خواسته‌اند که آن را رنگ اسلامی بدهند. دیگر این که برای دیدن قدرت نظامی اسرائیل یک افسر [برود] بهتر از من است. ضمناً قدری راجع به روزنامه‌های آمریکا که به چه صورت اداره بشوند، صحبت کردیم و قرار شد اقدام کنیم. می‌گفت [برونو] کرایسکی صدراعظم اتریش که از کشورهای عربی بازدید کرده، به نمایندهٔ ما گفته است ترس اعراب از ایران بیش از اسرائیل است. ...

چهارشنبه ۱۵ اردیبهشت ۱۳۵۵

صبح شرفیاب شدم. برنامه سفر شیراز که تشریفات تهیّه کرده بود، به عرض رساندم. شاهنشاه اظهار علاقه فرموده بودند که زیاد بمانند و تشریفات هم یک برنامه هفت روزه تهیّه دیده بود که هیچ معنی نداشت. عرض کردم: غلام جسارت می‌کنم، ولی این برنامه را نمی‌پسندم. صحیح نیست که بی‌جهت یک هفته تمام شاهنشاه در شیراز توقّف فرمایید. مضافاً به این که ولیعهد اردن دوشنبه به تهران می‌آید و این در حقیقت یک نوع بی‌اعتنایی نسبت به او تلّقی می‌شود. فرمودند: درست می‌گویی، سه‌شنبه آینده بر خواهم گشت. برنامه را این طور درست کنید.

عرایض [اوری] لوبرانی سفیر اسرائیل را عرض کردم (دیشب نوشته‌ام). فرمودند: برای

ملاحظه پیشرفتهای نظام آنها ممکن است ارتشبد [حسن] طوفانیان را بفرستم (قائم‌مقام وزیر جنگ در تدارکات ارتش یا همه کاره خریدهای ارتش) تا اگر وسائلی به درد ارتش ایران هم بخورد، در نظر بگیرد.

جوابی که باید به نامه سفیر آمریکا در خصوص کمک به [صندوق بین‌المللی توسعه کشاورزی] IFAD بدهم و توسّط وزارت خارجه تهیّه شده بود، عرض کردم. فرمودند: خوب است، ولی بنویس که این نظر دولت است.[۱] عرض کردم: اطاعت می‌کنم، ولی جسارتاً به عرض مبارک می‌رسانم که وقتی شاهنشاه علمدار یک فکر بزرگی شده‌اید، ولو این فکر از طرف مقامات دیگری جامه عمل بپوشد، [اصولاً] par principe باید به آن کمک بفرمایید. فرمودند: درست می‌گویی، ولی آخر پول نداریم و من می‌خواهم به آمریکاییها بفهمانم که عایدات ما از نفت تقلیل یافته است وگرنه حرف تو راست است.

دانشجویان دانشکده بابلسر [به علّت] این که ۱۴ نفر از رفقای آنها نمره کم آورده‌اند، رئیس دانشکده را کتک زده بودند، گزارش عرض کردم.[۲] فرمودند: اطّلاع به من رسیده و خیلی جای تعجّب است که ما بالأخره نتوانسته‌ایم این دانشگاهها را اداره کنیم. اگر در کشوری بود که کاری انجام نمی‌شد، قابل قبول بود، ولی در این جا چرا؟ عرض کردم: یک مقداری تنبلی و بهانه‌جویی. یک مقداری تحریک خارجی و یک مقداری هم معایب کارهای ماست. فرمودند: چه عیبی است که ما نمی‌دانیم؟ عرض کردم: احساسات جوان‌ها را نمی‌دانیم، وقت هم صرف آنها نمی‌کنیم، آن وقت دشمن با زیرکی و هوشیاری، انگشت روی کوچکترین معایب ما می‌گذارد. دیگر شاهنشاه چیزی نفرمودند. قدری فکر فرمودند. عرض کردم: از وضع دانشجویان [ایرانی] در خارج هم که خبر دارم،

۱- یادداشت سفیر آمریکابه علم درباره‌ی تعهّد ایران به پرداخت ۱۵۰ میلیون دلار برای برپایی صندوق بین‌المللی کشاورزی و یادآوری این نکته است که این ایجاد صندوق با ابتکار و پشتیبانی شاه صورت گرفت. در پاسخ علم آمده است که به علّت کاهش درآمد نفت، ایران آماده است سالی ۲۰ میلیون دلار، برای چهار سال، به صندوق کمک کند و این موضوع به آگاهی دبیر کلّ سازمان ملل متّحد نیز رسیده است. ناگفته نماند که دولت آمریکا با قدرت اقتصادی غیرقابل مقایسه با ایران، خود فقط تعهّد پرداخت ۲۰۰ میلیون دلار به صندوق کرده بود.

۲- به گزارش روزنامه‌های وقت، در حدود سی تن از دانشجویان مدرسه عالی اقتصاد بابلسر به همان دلیلی که در یادداشت نقل شده است، دکتر عبّاس فاروقی رئیس مدرسه را سخت مضروب و مجروح کردند.

عین همین مطلب صادق است. باز هم چیزی نفرمودند و امری صادر نکردند.

عرض کردم: والاحضرت اشرف، یک جوانکی را به نام [غلامرضا] گلسرخی[۱] به عنوان پیشکاری انتخاب کرده‌اند و به من فرمودند: او را که هیچ سابقه اداری و درباری ندارد، همردیف معاونین دربار مقام بدهم. چون غلط بود مخالفت کردم، خواستم به عرض خاکپای همایونی رسانده باشم. فرمودند: بسیار درست کردی. اینها هیچ فکر مرا نمی‌کنند. هر کس به فکر خویش است، غافل از این که اگر وضع من درست نباشد، اینها هیچ‌اند. دیگر من بیشتر عرضی نکردم.

مرخّص شدم. علیاحضرت شهبانو تلفن فرمودند و از من جویای تاریخ سفر شیراز شدند. عرض کردم. قدری گله کردند که چرا از من پنهان می‌کنند؟ عرض کردم: لازمه مقام شاهنشاه ایران است. چاره[ای] جز این جواب خشک نداشتم، چون اگر دستپاچه می‌شدم، فکرهای دیگری می‌فرمودند (که البتّه درست هم هست!). بلافاصله فرمودند: می‌خواستم به تو بگویم که نگذاری شاهنشاه خودشان را خسته بکنند. به کلّی صورت تعرّض تغییر کرد. عرض کردم: البتّه اطاعت می‌کنم. ولی به هر حال من در مقامی که دارم، از این مسئله رابطه بین شاهنشاه و شهبانو بی‌نهایت نگرانم که اتّفاق نامطلوبی خدای نکرده پیش آمد نکند و برای شهبانو هم که قلباً دوست دارم، به جهات عدیده دلم می‌سوزد، ولی کار به جریان خاصّی افتاده که مرا کاملاً ناراحت می‌کند.

من بعد از ظهر یک دختر ایرانی دیدم که بسیار اعلا بود. سر شام نرفتم. فقط سر شب [سردار زلمه محمود قاضی] سفیر افغانستان را دیدم که جریان مذاکرات با او را فردا خواهم نوشت.

پنجشنبه ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۵

صبح شرفیاب شدم. گزارش صحّی شاهنشاه را به عرض رساندم و به عرض مبارک

۱- غلامرضا گلسرخی چندی بعد با مقام معاونت وزارت اطّلاعات و جهانگردی مأمور خدمت در دربار و ریاست دفتر شاهدخت اشرف شد.

رساندم، گو این که الحمدالله رضایت‌بخش است، ولی موضوع سه وعده خوردن قرص به جای دو وعده، همان اشتباه پیشخدمت مخصوص بود و این دفعه شاهنشاه قبول فرمودند که پدرسوخته فضولی زیادی کرده که این دوا را خودش از بازار خریده و داده است، غافل از این که شکل شیشه و اسم دوا به ظاهر یکی است و در باطن چیز دیگر. درست دوستی خاله خرس است.

بعد عرایض سفیر افغانستان را عرض کردم که وزیر بازرگانی آنها می‌خواهد مقامات نفتی ما را ببیند که بداند قیمت گاز را با شورویها چه جور حساب می‌کنیم. فرمودند: مانع ندارد، ترتیب کار را بده. عرض کردم: موضوع تشریف نبردن شاهنشاه را به افغانستان خیلی با اشکال و زحمت به او حالی کردم که وضع ارتش شما قابل اعتماد نیست و ما نمی‌توانیم اعتماد بکنیم. با آن که نهایت پشتیبانی را ناچاریم از رژیم داوود بکنیم، چون نمی‌دانیم بعد چه اتّفاقی خواهد افتاد. او هم می‌گفت ما جز ایران پشتیبان واقعی نداریم. آیا می‌توانیم به هند یا پاکستان یا شوروی یا چین اعتماد بکنیم؟ و عجب این که می‌گفت نعیم، برادر داوود، معتقد است که درگیری بین افغانستان و پاکستان به کلّی بی‌معنی است و توانسته داوود را متقاعد سازد که از [ذوالفقار علی] بوتو برای مسافرت به افغانستان دعوت بکند. بعد می‌گفت ما قرارداد هیرمند را که به توشیح مبارک همایونی و پادشاه سابق ما رسیده و تمام مراحل قانونی را پیموده است معتبر می‌شماریم. من گفتم دست شما درد نکند، چنین پیمانی به نفع شماست. به خواب هم نمی‌توانستید ببینید و من صریحاً می‌گویم شاید اگر خود من نخست وزیر بودم، به عرض مبارک همایونی می‌رساندم چنین قراردادی را امضاء نمی‌کنیم. حالا شما منّت می‌گذارید که قرارداد را معتبر می‌شماریم؟ گفت به هر حال خواستم این موضوع را تأکید کنم و باید بدون سر و صدا و تظاهر ترتیبی برای مبادله سواد مصدّق اسناد بین دو وزارت خارجه ایران و افغانستان بدهیم که قطعی بشود و کمیسیون مشترک هم که به زودی برای انجام کارهای دیگر خواهد رفت (ما اخیراً خیلی کمک به افغانستان کرده‌ایم، در حدود هفتصد ملیون تومان). عرض کردم: حال اگر شاهنشاه اجازه مرحمت فرمایند لااقلّ برای تثبیت سطح هیرمند از طریق کمیسیون مشترک به آنها فشار بیاوریم. فرمودند: البتّه به

[ایرج وحیدی] وزیر نیرو بگو و مواظب باش که این کار را بکنند.

برنامه مسافرت شاهنشاه را به جنوب به طور نهایی به عرض رساندم. تصویب فرمودند. برنامه مسافرت والاحضرت همایونی به بلژیک را تصویب فرمودند و باز به من فرمودند که به مسکو باید خودت بروی.

بعد مرخّص شدم و به منزل برگشتم که کارهای عقب افتاده را انجام دهم.

بعد از ظهر کوکتل سالیانه دیپلماتها بین گلهای کاخ نیاوران بود که در نهایت زیبایی است، ولی باران شدید تمام بساط ما را به هم زد و در داخل عمارت پذیرایی شد. وقتی باران ایستاد، به داخل باغ رفتیم. ولی شاهنشاه البتّه از بارندگی بسیار خوشحال و سر حال بودند. شب، مهمانی مجید اعلم بود که من برای شام رفتم. بیچاره خانم علم سخت مریض و برنشیت دارد، نتوانست بیاید. برای حالش نگرانم.

جمعه ۱۷ اردیبهشت ۱۳۵۵

صبح منزل ماندم و کار کردم. بعد از ظهر در رکاب شاهنشاه به شیراز آمدیم. در راه در هواپیما قدری کارهای عقب افتاده عرض شد، ولی مطلب مهمّی مذاکره نشد. در شیراز به شاهچراغ تشریف‌فرما شدند. صحن این جا هم توسعه عجیبی پیدا می‌کند، ولی کار آنها از بی‌پولی عقب بود. فرمودند: حالا حضرت امام رضا به برادرشان یک هفت میلیون تومان بدهند که کار آنها تعطیل نشود تا بعد ببینیم چه می‌کنیم (مجموع کار در حدود ۴۰۰ میلیون تومان است، ولی باز خرید زمینهای اطراف صحن دیگر پول زیادی نمی‌خواهد).

شب در شیراز به استراحت گذشت و نباید پنهان کنم که به یاد دوستم بودم. شاهنشاه تنها نبودند.

شنبه ۱۸ اردیبهشت ۱۳۵۵

شاهنشاه صبح برای فیلمبرداری در فیلمی که [دیوید فراست] David Frost معروف از ایران تهیّه می‌کند، در تخت جمشید دو ساعتی وقت صرف فرمودند. ما در آن جا بیکار

بودیم، ولی پشه بسیار زیاد بود و باعث زحمت شد (پشه‌های کوچک ریز از علف برمی‌خیزد و امسال به واسطه بارندگی زیاد، در حدود بیست اینچ، علف بسیار زیاد است و این پشه‌ها هم زیاد هستند.)

از آن جا به مجتمع گوشت تشریف‌فرما شدند. واقعاً کار بسیار بزرگی انجام شده. درخور شأن شاهنشاه، کاری شاهانه است. دویست هزار گوسفند نگهداری می‌شود در یک نقطه، بدون چَرا، که در دنیا کم‌نظیر است. هنوز نمی‌دانم این کار از نظر اقتصادی به صرفه است یا نه؟ ولی به هر حال کار بزرگی است. در حدود صد هزار هم مرینوس است (مرینوس گوشتی-پشمی). تعدادی را هم با گوسفندان ایرانی جفتگیری کرده‌اند. من از آن جا با هلیکوپتر به فرودگاه برگشتم و به اصفهان رفتم و جلسه سمپوزیوم مصرف را که به مناسبت پنجاهمین سال سلطنت پهلوی است، افتتاح نمودم و درباره تفاوتهایی که در زندگی و مصرف مردم پیدا شده سخنرانی کردم. واقعاً ارقام، عجیب سخن می‌گویند. مجدّداً به شیراز برگشتم. در شیراز به استراحت گذشت و شاهنشاه هم تنها نبودند.

یکشنبه ۱۹ اردیبهشت ۱۳۵۵

صبح با هلیکوپتر به فسا رفتیم. اوّلین مسافرت شاهنشاه به فسا بود. مردم از داراب و لارِ و اصطهبانات و نیریز هجوم آورده بودند و احساسات عجیبی به خرج می‌دادند. بسیار عالی بود. این جا مدرسه [حرفه‌ای][1] عشایری مورد بازدید شاهنشاه قرار گرفت. آن هم عالی بود و به عرض رسید که دانشگاه پهلوی هم یک دانشکده طبّ روستایی در این جا دائر خواهد کرد. یادم می‌آید چهل سال قبل با پدرم که استاندار فارس بود،[2] به این جا آمده بودم. بخشدار التماس می‌کرد که یک دبیرستان سه کلاسه خواسته‌ایم، به ما نمی‌دهند و فسا دارای دو دبستان بود، یکی شش کلاس و دیگری چهار کلاس داشت. خدا به شاه عمر بدهد، این هنوز اوّل کار است.

۱- در یادداشت تکنیکی نوشته شده است.

۲- محمّد ابراهیم علم (امیر شوکت‌الملک)، پدر علم، از شهریور ۱۳۱۶ تا بهمن ۱۳۱۷ استاندار فارس بود.

از فسا، روی اصطهبانات و نیریز هم با هلیکوپتر پرواز فرمودند. دشت خرامه[1] را هم ملاحظه فرمودند که بسیار عالی و زیبا بود. در اصطهبانات هم درختهای انجیر را ملاحظه فرمودند: که بصورت جنگل است بعد از ظهر صنایع الکترونیک ارتش را ملاحظه فرمودند واقعاً در سطح بسیار بسیار عالی بود، به طوری که از محصول این جا به ارتش آمریکا و اسرائیل هم جنس فروخته‌ایم و باز هم خواهیم فروخت و چیزی که واقعاً باعث افتخار و سربلندی است این کادر بزرگی است که همه تحصیلات عالی دارند. ۱۴۰۰ کارمند که ۱۸۰ نفر دکترا دارند و ۴۰۰ نفر لیسانس و فوق لیسانس و بقیه دیپلمه و تمام ایرانی هستند.

آمریکاییها از لحاظ تکنیک این جا نیستند، فقط نماینده کمپانیهای فروشنده می‌باشند. از موشک [تاو] Tow تا رادارهای بسیار ظریف و فیلم و تلویزیون و دوربینهای شب و غیره و غیره این جا ساخته می‌شود. واقعاً انسان احساس غرور و سربلندی می‌کند. من چند دفعه از خوشحالی گریه کردم و شب با افتخار پای شاهنشاهم را بوسیدم که هر چه داریم از او و علاقه و فداکاری او نسبت به کشور است. بی‌جهت نیست که من در سخنرانی چند روز پیش در دانشگاه پهلوی گفتم که من ایران را در وجود شاهنشاه می‌بینم و واقعاً مبالغه نگفتم.

دوشنبه ۲۰ اردیبهشت ۱۳۵۵

صبح مختصراً شرفیاب شدم. به من فرمودند: به [سلطان][2] قابوس تلگراف کن به جای ۲۶، ۳۰ ژوئن به ایران بیاید، چون ۲۶ رئیس جمهور هند می‌آید.

بعد به دانشگاه پهلوی رفتیم و دبیرستان وابسته به دانشگاه را بازدید فرمودند. این از تأسیسات من است که آن هم وقتی این جا رئیس دانشگاه بودم، شاهنشاه امر فرمودند برای بالا بردن سطح دانشجویان و این که شیرازی بیشتری بتواند وارد دانشگاه پهلوی

۱- دشت خرامه در ۸۰ کیلومتری شمال شرقی شیراز قرار گرفته است. رودخانه کُر (یا کُربال) از آن جا به سوی جلگه‌ی مرودشت سرازیر می‌شود. از دوره‌ی ساسانیان به بعد چندین بند بر این رودخانه بسته شد، از جمله بند امیر که به دست عضدالدّوله دیلمی تعمیر شد.

۲- در یادداشت (پادشاه) نوشته شده است.

شیراز شود، این دبیرستان در سطح بالا تأسیس گردد. واقعاً خوب شده و فکر می‌کنم در سطح دانشگاههای جدیدالتّأسیس ولایات است.

بعد از ظهر قرار بود نیروی زرهی و نیروی پیاده مورد بازدید قرار گیرد. به علّت بارندگی شدید، بازدید از نیروی زرهی موقوف شد و دانشکده نیروی زمینی را بازدید فرمودند. سطح این هم عالی بود. بعد که به منزل برگشتیم یک ساعتی در حضور شاهنشاه کار کردم، ولی مطلب مهمّی نبود. چند تلگراف خارجی توشیح فرمودند. منجمله تبریک به رئیس جمهور جدید لبنان که بالأخره [الیاس] سرکیس، رئیس [سابق] بانک مرکزی شد (همان طوری که سوریّه و آمریکاییها می‌خواستند). ولی به هر حال جنگ را تمام نکرد. تا بعد چه بشود.

سه‌شنبه ۲۱ اردیبهشت ۱۳۵۵

صبح واقعاً هوا بهشتی بود. با بارندگی دیشب، باغ ارم و تمام رزها و نسترنها می‌درخشیدند. من بین ساعت ۸-۷ یک ساعت تمام در باغ گردش و با گلها و نسترنها معاشقه کردم و از هوا لذّت بردم و مست شدم. البتّه به یاد دوستم بودم که روزها و هفته‌ها با او این جا گذرانده‌ام. وقتی شاهنشاه تشریف‌فرما شدند که به فرماندهی تاکتیکی نیروی هوایی برویم به عرض مبارک رساندم که امروز من واقعاً مست شده‌ام. مخصوصاً بوی نسترن بیداد می‌کرد. چیزی که باعث تعجّب من بود و هست این است که در باغ ارم بلبل نیست. فکر می‌کنم به علّت پخش بودن درختهاست، گو این که گوشه‌های دنجی برای بلبلها دارد، ولی به این جا نمی‌آیند. اصولاً در شیراز بلبل کم شده، فقط در قصرالدّشت شنیده می‌شود.

صبح مرکز فرماندهی تاکتیکی نیروی هوایی مورد بازدید قرار گرفت که واقعاً عالی بود، به خصوص از لحاظ تعداد و کیفیّت هواپیماهای شکاری که به زودی دارا خواهیم شد. ترتیب تیراندازی با اشعه لیزر هم با تمام دقّت آن به عرض رسید. فعلاً ما در

تهران، همدان، تبریز، وحدتی (دزفول)،[1] امیدیّه (خوزستان)، شیراز، بندر عبّاس و بندر چابهار، پایگاههای مهمّ هوایی شکاری داریم که ارزش دفاعی همه آنها C-۲ یعنی در سطح بالای دفاعی آمریکا قرار دارد.[2] خدا به شاه عمر بدهد. امر فرمودند باید C-۱ بشوید و از آمریکا هم جلو بیفتید. فعلاً بهترین هواپیمای ما اف-۴ است ولی به زودی اف-۱۴ جای آن را می‌گیرد که خیلی از لحاظ کیفیّت عالی است و هر عدد ۱۷ ملیون دلار ارزش دارد.

این بازدید سه ساعت طول کشید. با آن که خسته شدیم، ولی واقعاً ارزش داشت. بعد به اصفهان آمدیم. ناهار میل فرمودند و بعد از ظهر مرکز هوانیروز اصفهان (نیروی هوایی -زمینی شاهنشاهی) مورد بازدید قرار گرفت. سه سال پیش این نیرو اصلاً موجود نبود، ولی امروز دارای سیصد و پنجاه هلیکوپتر هستیم که به هفتصد فروند خواهد رسید. نمایشات بسیار عالی دادند، منجمله در قلّه کوه در سطح مورّب نشستند و حتّی توپ پیاده کردند. بسیار عالی بود. جز این که به وجود مقدّس شاهنشاه دعا کنم، کاری دیگر از دستم ساخته نیست. همه چیز به موازات یکدیگر پیشرفت دارد. این یعنی کشوری که واقعاً پیشرفت می‌کند و من در قلبم افسوس می‌خورم برای غفلتهای کوچک دولت که مردم را ناراضی می‌کنند. مثلاً یک روز پیاز نیست، یک روز گوشت نیست، یک روز تخم مرغ نیست. چرا باید این مسائل جزئی در مسیر یک پیشرفت بزرگ کلّی و ملّی، مردم را ناراضی نگاه دارد؟ یا مثلاً رفتار مأمورین با مردم؟ واقعاً گاهی همان اندازه که از صمیم قلب به شاه دعا می‌کنم، به دولت پدر سگ نفرین می‌فرستم.

امشب در اصفهان هستیم، فردا به تهران خواهیم رفت.

تلگراف از [امیر عبّاس هویدا] نخست وزیر که به هند رفته است رسید که هندیها

۱- در یادداشت اهواز نوشته شده است.

۲- چند سال پیش از این تاریخ، شرکت مک دانل داگلاس، سازنده‌ی فانتوم، برای ارزیابی درجه‌ی مهارت خلبانان نیروی هوایی ایران آزمایشی ترتیب داد که در آن تنها ۳۰ تن، از میان نزدیک به ۳۵۰ تن، موفق بیرون آمدند (ن.ک به یادداشتهای علم، جلد اول، ص. ۷۷). بعید به‌نظر می‌رسد که در مدّت کوتاهی پس از آن آزمایش، کیفیّت نیروی هوایی ایران تا این اندازه بالا رفته باشد.

شائق حسن رابطه با پاکستان می‌باشند. شاهنشاه فرمودند: این روی فشار ماست و به هر صورت به [ذوالفقار علی] بوتو تلگراف کن، میسیون هندیها که به همین منظور به پاکستان می‌آید باید با رضایت مراجعت کند. خوب، امر شاهنشاه و واجب‌الاطاعه است و باید چشم بوتو کور شود و اطاعت کند. تا کور شود هر آن که نتواند دید.

از اخبار مهمّ جهان این که چپ‌گرایان لبنان کماکان با زعامت جمبلاط با ریاست جمهوری [الیاس] سرکیس مخالفت می‌کنند.

من امشب در اصفهان تنها هستم، ولی شاهنشاه تنها نیستند.

چهارشنبه ۲۲ اردیبهشت ۱۳۵۵

صبح از اصفهان به تهران آمدیم. شاهنشاه بلافاصله برای شرفیابیها به کاخ نیاوران تشریف بردند. من هم تا آنجا در رکاب بودم و سپس به منزل رفتم. لباس عوض کردم و باز به کاخ نیاوران برگشتم تا برای استقبال از ولیعهد اردن (حسن) در رکاب والاحضرت همایونی به فرودگاه بروم.

پس از ورود، او را به کاخ اختصاصی شهر بردیم. دوباره به منزل برگشتم. بعد از ظهر تمام کار کردم. شب به مهمانی سفیر اردن که به مناسبت ورود حسن داده بود، رفتم.

پنجشنبه ۲۳ اردیبهشت ۱۳۵۵

صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری را عرض کردم. بعد عرض کردم: سفیر انگلیس برای یک مطلب فوری در خصوص اردن استدعای شرفیابی دارد. فرمودند: ساعت پنج به او وقت بده.

عرض کردم: صبح هم سفیر آمریکا برای صبحانه پیش من بود و حسب‌الامر او را خواسته بودم تا در مورد کاندیدهای[1] رئیس جمهوری تبادل نظری بکنیم. هنوز خود اینها هم گیج هستند و جریان را نمی‌توانند پیش‌بینی کنند. می‌گفت هنوز [جیمی]

۱- [کاندیدا. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

کارتر، کاندید دموکراتها، که فعلاً در انتخابات مقدماتی خیلی از دیگران جلو افتاده است، معلوم نیست چه سرنوشتی دارد. اما مسلماً آدمی نیست که در سیاست خارجی راه نامعقولی انتخاب کند، چون افسر نیروی دریایی و تحت نظر یک ژنرال [محافظه کار] conservative بوده است. راجع به لبنان باز هم سردرگم است و نمی‌داند چه می‌شود. راجع به حافظ اسد خوش بین است زیرا آن اندازه که تصوّر می‌شد، رادیکال نیست (به خصوص که در امر لبنان با نظر آمریکاییها در خصوص سرکیس موافقت داشته است.) بعد مذاکرات حسن با سفیر آمریکا در مهمانی دیشب را به عرض شاهنشاه رساندم که به او می‌گفته است به زودی فلسطینیها از خلیج فارس سر در می‌آورند و هیچ کشوری هم نخواهد توانست جلوی آنها را بگیرد. عرض کردم: به خود من هم گفت که عمل سادات و به هم ریختن جبهه شرقی مصر، ما را به دامن سوریه انداخت و بسیار از سیاست سادات نگران و ناراحت بود که حتّی عربستان سعودی را هم بد راهی می‌دهد و از ما جدا کرده است. عراق هم گرچه به ظاهر رادیکال است، در باطن با آنها هم گامی دارد. به عرض رساندم. به فرموده قرآن مجید: الاعراب اشدّ کفراً و نفاقاً[۱]. فرمودند: همین طور است.

عرض کردم: سفیر مراکش هم دیشب در مهمانی بود و عرض می‌کرد وزیر خارجه آنها استدعا دارد روز سه‌شنبه از استانبول بیاید و شرفیاب شود. شاهنشاه در مشهد تشریف خواهند داشت، اجازه می‌فرمایید آن جا بیاید. فرمودند: مانعی ندارد.

[فریدون] موثّقی سفیر شاهنشاه در اردن تلگراف مضحکی کرده بود که یک مطلب خیلی محرمانه باید به عرض برسانم، یا تلگراف کنم؟ فرمودند: به او بگو به مسؤولیّت و تشخیص خودت می‌گذاریم. یادداشتی از سفیر آمریکا رسیده بود. فرمودند: به نورتروپ بگو تا آمریکا این هواپیما را نخرد ما نمی‌خریم[۲].

بعد مرخّص شدم. به جای آن که به دفتر بروم، به دیدن یک دختر خانم انگلیسی رفتم که از هر جهت بسیار مطلوب بود. با او سه ساعتی وقت گذراندم.

۱- ["اَلاَعرابُ اَشَدُّ کُفراً وَ نِفاقاً"، اعراب شدیدترین کفر و نفاق را دارند. (قرآن آیه ۹۷، سوره توبه). (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

۲- یادداشت سفارت آمریکا به دنبال این یادداشت آمده است.

بعد از ظهر تمام کار کردم. ساعت ۶ شاهنشاه به من تلفن کرده و فرمودند: تلگرافی به موثّقی سفیر شاهنشاه در اردن، به مضمون ضمیمه، مخابره شود. باکمال دقّت تلگراف را تنظیم کردم و وقتی حضور شاهنشاه داشتم، تصویب فرمودند و فوری مخابره کردم.[1] از [عباسعلی خلعتبری] وزیر خارجه، خبری رسیده بود، عرض کردم. جواب مرحمت فرمودند[2] سر شام نرفتم و باز هم تمام شب کار کردم و دیگر روی میز من پاک شد و تلافی چند روز تعطیل در آمد. گو این که همه روزه پیک به من می‌رسد، ولی باز هم کارهای عقب افتاده و غیر فوری جمع شده بود.

از اخبار مهمّ جهان همان ادامه زد و خورد در لبنان و باز هم اختلاف عمیق بین جبههٔ چپ گرایان و رئیس جمهور جدید که از پشتیبانی سوریه برخوردار است، به وجود آمده است. دیگر مسئله ایتالیاست که کمونیستها که لامحاله در این انتخابات پیش رس پیروز می‌شوند، پیشنهاد دولت ائتلافی کرده‌اند که یک جبههٔ ملّی، دردهای ایتالیا را دستجمعی معالجه کند و بعید به نظر نمی‌رسد که آمریکاییها باطناً به این راه حل تن در داده باشند.

جمعه ۲۴ اردیبهشت ۱۳۵۵

صبح سواری رفتم. هوا مثل بهشت بود. باران نرمی می‌بارید. به کلّی هم تنها بودم و بسیار خوش گذشت. با آن که به علّت بارندگی مجبور بودم تمام تاخت بروم که سرما نخورم، چون پالتوی بارانی نداشتم، با وصف این با افکار دور و درازی [وقت را] گذراندم.

بعد از ظهر، تمام در منزل کار کردم. سر شام که والاحضرت شمس دعوت فرموده بودند، نرفتم.

این کاریکاتور را روز پنج شنبه به عرض مبارک رساندم.[3] عرض کردم: هر کس تهیّه

۱- رونوشت نامه‌ی علم به شاه و پیش نویس تلگراف به فریدون موثّقی، به دنبال این یادداشت آمده است.

۲-وزیر خارجه‌ی ایران از استانبول پیامی فرستاد مبنی بر این که ضیاءالرّحمن نخست‌وزیر بنگلادش مایل است دیدار ۲۴ ساعته‌ای از ایران داشته باشد و با شاه ملاقات کند. شاه با این درخواست باتأکید این که بازید غیر رسمی است، موافقت کرد.

۳-کاریکاتور (برش روزنامه) در پرونده علم موجود است.

۲۵۳۵ - ۲ - ۲۳

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] —

۸۰۰-۳۸-۳
۲۵/۱/۷۴

۲۳ ـ اردیبهشت ۲۵۳۵
ساعت ۶:۳۰ بعدازظهر

خیلی محرمانه ـ تلگراف سفیر در عمان (اردن کتبی)

حضور ... بعرض ... در عمان
حسب‌الامر ... که هواپیما ... اعلیحضرت ملک حسین رسید
و ... که انگلیس‌ها در مورد دفاع هوائی اردن ...
که Package Deal با اردن منعقد کند که شامل
موشک‌های Thunder Bird و Rapier
باشد که البته هزینه آن به عهده ... شود شرط
اعلیحضرت همایون شاهنشاه به برادرشان اظهار میفرمایند
که نسبت به این قضیه با توجه و دقت ... نظر ...
زیرا که این امر برای ... منطقه ...
... از اهمیت است

[illegible] ...S+—

ضمناً اعلیحضرت همایون شاهنشاه چنین مقرر فرمودند که اگر در این نزدیکی

هیئتی [illegible] که برای [illegible] به ایران [illegible] شاهنشاه آریامهر [illegible]

به ایران [illegible] خواهند بود که اسلحه خریداری شود

که sophisticated نباشد زیرا که لازمه

استفاده از چنین سلاح‌های پیچیده‌ای زیاد کارشناس می‌باشد

که البته برای این منطقه تا به حال [illegible] است لطفاً سعی کنند

[illegible] کرده‌ایم اسلحه‌ها زیادتر باشد ولی سبک

البته منظور اعلیحضرت همایون شاهنشاه صرفاً مصلحت ایران

[illegible] این منطقه می‌باشد خواهشمند است فوراً

نتیجه را [illegible] که به عرض همایونی برسد

[illegible]

برگه شماره: ۱۸

کرده، از درجه حمق [جرالد] فورد کاملاً آگاه بوده است که بدبخت خیال کرده چون دندانهای کارتر خیلی برجسته است، پس چه طور است که او هم برای توفیق در انتخابات دندانهایش را نشان بدهد!شاهنشاه بسیار خندیدند و فرمودند: مرحوم [لیندون] جانسون می‌گفت فورد آن قدر احمق است که اگر سقّز بجود، دیگر نمی‌تواند درست راه برود و قدمهایش...[1].

عرض کردم: با وصف این بعید نیست برای آمریکاییهای احمق، رئیس جمهوری خوبی باشد و از کجا معلوم که کارتر از او خرتر نباشد.

شنبه ۲۵ اردیبهشت ۱۳۵۵

صبح شرفیاب شدم. [امیر عبّاس هویدا]، نخست وزیر از هند برگشته بود، قبل از شرفیابی چند دقیقه[ای] با من دربارهٔ وضع دیکتاتوری مطلق خانم [ایندیرا] گاندی و پیشرفتهای صنعتی هند و بدبختی مردم [صحبت کرد].

بعد شرفیاب شدم. تلگرافاتی که دیشب از [فریدون] موثّقی رسیده بود عرض کردم و به عرض رساندم که خودش هم آمده است. دو مطلب را به اختصار به غلام گفت. یکی که ملک حسین تقریباً برای خرید اسلحه از شورویها مصمّم است و می‌گوید انگلیسیها فقط حرف می‌زنند. این حرفها را در لندن به خود من هم زده بودند، ولی پایه و مایه[ای] ندارد. دیگر این که با نزدیکی که من با سوریه پیدا کردم، اگر آنها فکر نکنند که من قوی هستم، مآلاً مرا خواهند خورد. باز هم هر طور امر برادر بزرگترم باشد اطاعت می‌کنم، ولی وضع مرا هم شاهنشاه در نظر بگیرند. فرمودند: کاملاً حق دارد، به این جهت من هم در پیام خودم دائماً روی مصالح منطقه با او حرف زدم، نه مصالح خویش. بیچاره را سعودیها که رها کردند (برای خرید موشکهای هاوک از آمریکا)، انگلیس هم که حرف می‌زند، پس او چه کار بکند؟ با وصف این باز هم با موثّقی و با برادرش امیر حسن صحبت خواهم کرد. عرض کردم: عرض دیگر موثّقی هم این است که در اردن کاملاً شایع شده که وسائل

۱- این جمله در یادداشت ناتمام مانده است.

We are aware that Iran has recently discussed with Northrop and associated U.S. firms a possible barter of oil for the land-based F-18L aircraft. According to information from the Department of Defense, there are several factors that Iran should be aware of as it considers the Northrop proposal.

First, the current estimate in the Department of Defense is that the full-scale development of the F-18L aircraft will cost $250-$300 million. Present indications are that the Department of Defense will not fund the full development of this aircraft and that the development costs will be the responsibility of non-U.S. buyers of the aircraft. To our knowledge, Iran is presently the only active customer.

Secondly, if an F-18L aircraft is developed, it would have an estimated 40 to 60 percent commonality of spares and support with the F-18A. According to information now available to us, the U.S. Navy is not now in a position to make a commitment to support the F-18L aircraft. There might, therefore, be problems with arrangements for support by non-U.S. buyers of the airplane.

Both of these questions are now under review in the Department of Defense. A DOD position on these questions is being developed. When the DOD position is received, it will be immediately communicated to the Imperial Government of Iran.

تجهیزاتی مراکش را ایران می‌دهد و اردن نقش میانجی دارد، در صورتی که سابقاً نظر مبارک همایونی این بود که اینها به نام اردن داده شود. پس بهتر خواهد بود که اردن هم مختصری بدهد وگرنه کار به عقب بیفتد. فکری فرمودند و فرمودند: نه، بر فرض فلسطینیها و الجزیره ایها بفهمند، چه اهمّیّتی دارد؟

آخرین برنامه مشهد و سفر خراسان شاهنشاه و علیاحضرت شهبانو را به عرض رساندم، تصویب فرمودند. عرض کردم: اجازه مرحمت می‌فرمایید که چون علیاحضرت در بیرجند به منزل من تشریف می‌برند، من هم در رکابشان بروم؟ فرمودند: البتّه، ولی کارهای ما را در مشهد [کی] مرتّب کند؟ عرض کردم: قبلاً ترتیب می‌دهم و جای نگرانی نیست. به خصوص که عمارت جدید ساخته شده و از هر حیث قابل کنترل است و یک نفر [از] نوکرهای آستانه را اجازه نخواهم داد آن جا باشد. فرمودند: بسیار خوب. عرض کردم: برای بودجه ساختمانی دانشگاه پهلوی، دولت که پول ندارد، ولی اگر اجازه مرحمت فرمایید، آستان قدس دویست ملیون تومان با تضمین دولت و ربح ۹/۵٪ قرض بدهد. فرمودند: تازه ۹٪ زیاد است تو می گویی ۹/۵٪ عرض کردم: ۹٪ که الآن خودمان از بانکها می‌گیریم، این هم محض خاطر امام رضاست. خندیدند و فرمودند: چه بهتر، من که راضی هستم. وقتی صحبت دویست ملیون تومان پول نقد آستان قدس را شنیدند احساس کردم که باور نمی‌فرمایند، غافل از این که ۲۵۰ ملیون تومان پول نقد داریم. من این مبلغ را احتیاطاً پایین آوردم که برای آن پنجاه ملیون حواله نفرمایند.

باری مرخّص شدم و احساس کردم که پاشنه‌های پای شاهنشاه خیلی محکم به هم کوبیده می‌شود که علامت نهایت خوشحالی و رضایت است. قبل از مرخّصی فرمودند: گردش می‌رویم، سفیر آمریکا هم ساعت ۷ بیاید.

یکشنبه ۲۶ اردیبهشت ۱۳۵۵

صبح پیام اعلیحضرت همایونی رابرای کنفرانس سالانه کار خواندم. بعد شرفیاب شدم. شاهنشاه از بارندگی دیشب خیلی خوشحال بودند. عرض کردم: علاوه بر آن، خبر خوشی که دیشب یازده نفر تروریست را قوای انتظامی قلع و قمع کرده‌اند، امروز

صبح در کنفرانس، نخست وزیر به من داد.[1] شاهنشاه فرمودند: تعجّب است که به من خبر نرسیده، حالا که مرخّص شدی، از شهربانی تفصیل را بپرس و به من بگو، ولی البتّه انتظار این زد و خورد را داشتیم و به زودی در ولایات، به خصوص ولایات شمالی، هم عدّه‌ای را یا می‌گیریم، یا می‌کشیم. جای آنها کشف شده و باید به آنها به زودی حمله بشود.

عرض کردم: آیا دیشب به ملک حسین پیامی وسیله حسن[2] ولیعهد، مرحمت فرمودید؟ فرمودند: نه، چیز مهمّی نگفتم زیرا که مطالب خودمان را که به سفیرمان گفته‌ایم، ولی به بیچاره ملک حسین یک مطلب را نمی‌توان گفت و من هم درمانده‌ام که چه طور این احساس خودم را به او بگویم؟ عرض کردم مطلب چیست؟ فرمودند: اسرائیل تا وقتی رعایت حسین را می‌کند که از او نترسد و وحشتی نداشته باشد. در حقیقت اردن را یک [دولت میانگیر] buffer state بداند که مانع بین عراق و اسرائیل و تا حدّی سوریه و اسرائیل باشد. امّا اگر کوچکترین نگرانی از اردن بدبخت پیدا کند، از میان بردن آن بسیار سهل و آسان است، زیرا اردن که ارتفاعات جولان را ندارد. یک دشت صاف را قدرت آتش و هواپیمایی اسرائیل در چند ساعت تصرّف می‌کند و بیچاره اردن هیچ عملی نمی‌تواند بکند، به خصوص که دیگر از مصر کمکی به او نخواهد رسید. به موثّقی گفتم به یک صورتی و به یک نحوی این مطلب را گوشزد کند، امّا خیلی با احتیاط. ولی به حسن چیزی نگفتم. عرض کردم: روابط بین دو برادر را چه گونه می‌بینید؟ فرمودند: فکر نمی‌کنم بد باشد.

حسب‌الامر، بعد از ظهر [سرانتونی پارسانز] سفیر انگلیس را خواستم و به او گفتم که جریان کار اردن این شده. شما، هم باید خیلی در مذاکرات با اردن انعطاف نشان بدهید، و هم به عربستان سعودی فشار بیاورید که پول به اردن بدهند، البتّه اگر بتوانید. خیلی خندید البتّه زهر خنده. ولی واقعاً او را از این عمل ملک حسین و پیشرفت

۱- این عدّه در برخورد با نیروهای انتظامی در چند نقطه در تهران کشته شدند. شب پیش از آن رئیس کلانتری قلهک ترور شده بود.

۲- در یادداشت به اشتباه (امیرحسن) نوشته شده است.

سـری



وزارت امور خارجه

اداره رمز

از وین ـــــ بتاریخ ۲۵۳۵/۳/۲۴ شماره ـــــ ۶۰۶۶

جناب آقای امیراسدالله علم وزیر دربار شاهنشاهی

اینجانب ساعت سه بعد از ظهر بوقت محلی وارد وین شدم. دستخط تلگرافی شماره ۱ـ۳۸ـ۸۰۰/م را دریافت نمودم. طبق اوامر صادره پیام ذات اقدس شاهانه را بهمان ترتیبی که مقرر فرموده اند حضور اعلیحضرت ملک عرض خواهم نمود. سفیر اردن در هتل محل اقامت اعلیحضرت ملک که برای اینجانب نیز توسط سفارت شاهنشاهی جا تهیه دیده بودند حضور داشت و اطلاع داد که اعلیحضرت ملک حسین سفیر شاهنشاه آریامهر را ساعت هفت بعد از ظهر بحضور خواهند پذیرفت. طبق اطلاعی که دریافت داشتم ملک با یکساعت ونیم تاخیر بعد از ظهر امروز وارد وین شدند ورئیس جمهوری اتریش در این مدت در فرودگاه در انتظار ایشان بوده است. حفاظت بسیار شدید از طرف مقامات اتریشی و اردنی در اطراف هتل امپریال در نظر گرفته شده است.

اسبار ـ ۲۵۳۵/۳/۲۴

ساعت ۲۳۰۰

باعرض احترام ـ موثقی

اداره بنزد محرمانه دربار شاهنشاهی
شماره ۱ـ۳۸ـ۸۰۰/م
تاریخ ۲۵۳۵/۳/۲۵

سـری

تلگراف از ______

به ______



دربار شاهنشاهی

اداره رمز و محرمانه

اداره رمز و محرمانه دربار شاهنشاهی
شماره ۱-۳۸ — ۲/۸۰۰
تاریخ ۲۵۲۵/۲/۲۵

کشف تلگراف رمزسفارت شاهنشاهی ایران — وین

جناب آقای امیراسداله علم وزیرمحترم دربارشاهنشاهی

پیرو عریضه تلگرافی سیار شماره یك باستحضارعالی میرساند اعلیحضرت ملك حسین طبق قرارقبلی و پس‌از مراجعت از جلسه مذاکره بارئیس‌جمهوری اطریش ساعت‌هفت بعدازظهر سفیر شاهنشاه آریامهر را بحضور پذیرفتند • در این شرفیابی زید رفاعی نیز حضور داشت زید رفاعی قبل از اینکه اینجانب پیام شاهنشاه راباستحضار ملك برسانم اظهارداشت شنیدم روز جمعه در ریاض بودید انشاءاله که مذاکرات شما مفیدتر بوده است بدون اشاره بمطالبی که از اعلیحضرت ملك خالد شنیده بودم که بشرفعرض خاکپای همایونی رسید به ایشان گفتم که حامل پیام شاهنشاه ایران برای ملك خالد بودم و چنانچه اعلیحضرت ملك اجازه فرمایند جریان مذاکرات خود را با مقامات سعودی به استحضارشان خواهم رسانید اعلیحضرت ملك از جان نثار پرسیدند که آیا حضور زید رفاعی مانعی ندارد یااینکه پیام برادرم را شخصا باید استماع نمایم بعرض‌رساندم بسته بنظر اعلیحضرت است فرمودند چون در جریان مذاکرات قبلی بوده حضور داشته باشند • پیام شاهنشاه راباستحضار رساندم اعلیحضرت ملك بادقت گوش‌دادند و از سفیر شاهنشاه آریامهر خواستند بعرض‌خاکپای



دربار شاهنشاهی

اداره رمز و مخابرات

تلگراف از ________

به ________

—٢—

همایونی برساند که ازاینکه بهرحال شاهنشاه ایران تااین حد بامور منطقه توجه داشته و درهرمورد باراهنمائیهای ذیقیمت خودشان دوستانشان رامتوجه اهمیت مصالح میفرمایند تاحدیکه سفیرشان را به ریاض و وین اعزام میفرمایند قلبا سپاسگزارم واطمینان میدهم که مانند همیشه بدون کسب نظر و رعایت منویات خیرخواهانه شاهنشاه ایران اقدام نخواهم نمود و تصور میکنم گذشته اثبات این مدعا را مینماید • درمورد وعده همسایه خودمان هنوز هم مطلبی برای من تازگی دارد امیدوارم به وعده خودشان عمل کنند • در مورد آینده هیچ تصمیم اتخاذ نخواهم نمود مادام که شاهنشاه ایران تائید نفرمایند ولی البته تصدیق میفرمایند که دوستان قدیمی چه رویه ای دارند و اولین باریست که باوضع حاضر مواجه شده ام • باکسب اجازه از برادر عزیزم نخست وزیر اردن بلافاصله و پس از خاتمه سفر شوروی بحضورتان اعزام خواهند شد تاگزارش تقدیم دارد استدعا دارد اورا بحضورپذیرند درمورد SOLIDARITY باهمسایه نظری جز این نداشته وندارم درصورت هرگونه اقدام آگاهانه ازطرف عراقیها با عکس العمل شدید مواجه خواهند شد درحال حاضر نیروهای حاضر در حال آماده باش میباشند • دراین باره تعهدانم برای دولت شاهنشاهی امکان صدور یکنوع بیانیه یاتذکر به عراقیها هست یاخیر؟ برای حافظ اسد مفید خواهند بود • اعلیحضرت ملك درخاتمه مجددا از تصمیم شاهنشاه معظم برای اعزام سفیر شان

تلگراف از ________

به ________



دربار شاهنشاهی

اداره رمز و مخابرات

-۳-

به وین سپاسگزاری فرموده و وعده دادند در اولین فرصت مناسب شخصاً نیز تماس حاصل فرمایند اینجانب با کسب اجازه از پیشگاه مبارک فردا عازم جده و پس از دو روز بتهران عزیمت خواهم نمود • درخاتمه جلسه زید رفاعی ضمن گله از بیانات رئیس جمهوری مصر به وسایل ارتباط جمعی ایرانی در قاهره در مورد سوریه و اردن گفت اطمینان دارم شاهنشاه ایران انورسادات را متوجه خطاهای گاه و بیگاه و اشتباهات او خواهند فرمود و سرزنش خواهند داد اعلیحضرت ملک سکوت فرمودند •

با عرض احترام ـ موثقی

۲ سهار ـ ۲۵۳۵/۳/۲۴

۲۵۳۵
۲۵ - خرداد

تیمسار [illegible]

چگونه [illegible] افسران [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] . [illegible]

اصولاً [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] تا جهت [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] ! [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] . [illegible] ! [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
گفته بودم [illegible] BRI [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

سیاست شوروی نگران یافتم و بسیار هم نگران بود.

بعد سفیر اتریش رادیدم که نامه‌ای از سوی رئیس جمهور تقدیم پیشگاه شاهنشاه کرده مبنی بر این که مقرّ اوپک در وین تغییر نکند، چون بعد از پیش آمد ماه دسامبر و به‌گروگان گرفتن تمام وزرای نفتی از طرف کارلوس، تروریست معروف، اوپک خیال تغییر مکان به ژنو یا جای دیگر دارد.

بعد از او کرمیت روزولت را دیدم که هنگام سقوط مصدّق، مأمور سیا در ایران بود و می‌خواهد کتابی در این باره بنویسد.[1] یک ساعتی با او صبحت کردم.

بعد به مهمانی کاخ رفتم که ولیعهد اردن مهمان شاهنشاه بود. باران مفصّلی بارید که باعث خشنودی شد.

نصف شب منزل آمدم و حالا که این یادداشتها را تمام می‌کنم، ساعت یک صبح است و من از خستگی دیگر هیچ قدرتی ندارم. مگر راه رفتن در باغ و بازی با سگها به من انرژی تازه‌ای بدهد.

دوشنبه ۲۷ اردیبهشت ۱۳۵۵

ساعت ده صبح در رکاب اعلیحضرت همایونی و علیاحضرت شهبانو به مشهد رفتم. والاحضرت همایونی نیم ساعت قبل تشریف برده بودند و در مشهد منتظر ورود موکب همایونی بودند.

زیارت به خوبی برگزار شد. والاحضرت همایونی به تهران مراجعت فرمودند. بعد از ظهر علیاحضرت شهبانو استراحت کردند. شاهنشاه از آستان قدس و میدان نوسازی اطراف حرم بازدید و دستور تخریب دو بنای قدیمی به نامهای [...][2] را صادر فرمودند. ولی فرمودند: علیاحضرت احتیاطاً ببینند. بعد از آن من کلنگ اوّلین کارخانه

۱- کتاب کرمیت روزولت نخست در ۱۹۷۹ زیر عنوان: Countercoup: The Struggle for Control of Iran منتشر شد. این کتاب آشفته و بی‌سر و ته و فاقد هر گونه ارزش تاریخی است. روزولت از مطرح کردن آن با علم، هم چنان که در یادداشت ۱۳۵۵/۵/۲۷ آمده است، توقع مالی داشت.

۲- این قسمت در یادداشت خالی است.

چرم‌سازی خراسان را که مدتها تعطیل شده بود (از زمان مرحوم اسدی) به زمین زدم.

سر شام رفتم و استدعا کردم چون [دکتر منوچهر] اقبال تنهاست، اجازه فرمایید من بروم در منزل خودم با او شام بخورم (کاخ شاهنشاه بسیار زیبا درست شده و کاخ سابق ملک‌آباد منزل وزیر دربار شده است). فرمودند: برو، ولی اقبالها باید بدانند که شاه گاهی میل دارد با اشخاص خصوصی شام بخورد. من فهمیدم به عرض من ایراد فرمودند: منتها به این صورت. دیگر به روی خود نیاوردم. سرشام که بودند [تلگرافاتی] رسید که برای تقدیم آنها ناچار فوری شرفیاب شدم. فرمودند: بگو [همایون] بهادری فوری سفیر انگلیس را بخواهد و به او بگوید که وضع روحیّه ملک حسین از چه قرار است. به علاوه انگلیسیها اگر بتوانند، باز هم به سعودیها درباره کمک به حسین فشار بیاورند. عرض کردم: باید [مانه آمانسکو] نخست وزیر رومانی و وزیر خارجه مراکش در مشهد شرفیاب شوند. فرمودند: عیبی ندارد. فرمودند: شنیده‌ام در کارخانجات چیت‌سازی [کرج] اعتصابی که شده، مورد پشتیبانی دانشجویان دانشگاه تهران [البتّه عدّه معدودی] قرار گرفته، تحقیق کن برای چه؟ عرض کردم: هواپیماهای مرحمتی به مراکش (شش عدد F5.A) امروز رفت. ولی هنوز مراکشیها آن کاغذی را که برای تحویل قطعی توپهای سفارشی مراکش به ما باشد (از طرف آمریکا) نداده‌اند. فرمودند: دنبال کن، ولی آنها که باید بیشتر علاقه به این امر داشته باشند. بعد مرخّص شدم به کارهای جاری رسیدم. بعد از ظهر یک دختر لهستانی دیدم. هیچ بد نبود، ولی من وقتی نداشتم. نیم ساعتی با او چای خوردم، مجدّداً دنبال کارها رفتم، تا حالا که نصف شب است.

سه‌شنبه ۲۸ اردیبهشت ۱۳۵۵

صبح به اختصار شرفیاب شدم. بعضی خبرهای خارجی را عرض کردم. باغ ملک‌آباد مثل بهشت بود. مقداری در رکاب شاهنشاه در باغ گردش کردیم تا علیاحضرت شهبانو حاضر شدند. از هر دری سخن رفت، منجمله شاهنشاه از اقوام خیلی شکایت فرمودند زیرا که من عرض کردم والاحضرت اشرف می‌خواهند این جوانکی که مورد علاقه ایشان

است و به سمت ریاست دفتر خودشان انتخاب فرموده‌اند، هم طراز معاونین دربار باشد و غلام مخالفت کردم، گله‌مند شده‌اند. خواستم خاطر شاهنشاه مسبوق باشد.[1] فرمودند: اینها واقعاً جز هوی و هوس خودشان، چیزی سرشان نمی‌شود. بسیار خوب کردی.

در رکاب شاهنشاه و شهبانو بازار رضا را بازدید کردیم. شاهنشاه راضی بودند. بعد فرمودند به شهبانو، که بروید دو محلی را که دیروز من دستور تخریب دادم ببینید. شهبانو تشریف بردند، ما در کتابخانه [آستان قدس] منتظر شدیم. شاهنشاه یک چای میل فرمودند تا شهبانو مراجعت کردند. وقتی برگشتند، شاهنشاه پرسیدند چه دیدی؟ شهبانو فرمودند: خراب کردن این جا جنایت است و بسیار حیف است. من دیدم خیلی حرف تند شروع شد، کار را به شوخی کشیدم که اصولاً شهبانو با این بناهای کهنه عشق می‌ورزند. ولی در دلم هم می‌گفتم که برای یک مدرسه واقعاً حقّ با معظّم لهاست و دیروز هم در رکاب شاهنشاه فقط من بودم که با خراب کردن آن جرئت مخالفت کردم که باعث تعجّب حاضرین شد. و حتّی [منوچهر] صانعی[2] بعد آمد مرا بوسید که فقط تو هستی که می‌توانی این عرایض را بکنی. شهبانو فرمودند: به هر حال من نمی‌گذارم این جاهارا خراب کنند. دیگر شاهنشاه چیزی نفرمودند.

به ملک‌آباد برگشتیم، ناهار خوردیم. بعد من در رکاب شهبانو به بیرجند رفتم. شاهنشاه ماندند که فردا به درگز و کلات و پس فردا به قوچان و بجنورد و گنبد کاووس [تشریف ببرند].

۱- این مطلب را علم قبلاً هم به شاه گفته بود (ن.ک. یادداشت ۱۳۵۵/۲/۱۵).

۲- منوچهر صانعی، مهندس معمار، از آجودانهای کشوری شاه بود. و در ۱۳۷۸ (۱۹۹۷) در بحبوحه‌ی قتلهای زنجیره‌ای، به همراه همسرش ربوده شد و جنازه‌ی هر دوی آنان رادر بلندیهای لشکرک یافتند.

SECRET

June 16, 1976

Your Imperial Majesty:

Thank you for your message of June 14, with the assurance that you will study with sympathy our suggestion for alleviating Egypt's economic problem. I hope you will find it possible to help.

Since my earlier message to you on the subject of President Sadat's economic difficulties another issue involving our Egyptian friends has begun to assume proportions that are worrying to us. The assertion has been made from time to time over the past weeks, in various quarters, that we have prepared the way for Syrian military intervention in Lebanon, or have even encouraged it. Since the major Syrian military moves of two weeks ago, this allegation has been reiterated with increasing force. The Egyptians in particular have expressed the belief that we gave Syria the "green light" to make this stepped-up intervention. Foreign Minister Fahmy is quoted in the June 15 press has having made a statement to this effect before an Egyptian parliamentary group, adding that the Syrians had contacted us through France and Jordan and that we had ascertained for Syria the Israeli limits of tolerance.

This, of course, is not at all the case. We have throughout this crisis strongly warned the Syrians against military intervention because we feared it would bring Israeli countermoves and possibly a wider war. The Syrians have been left in no doubt of our position, which has been stated privately as well as publicly on many occasions. They have moved despite, not because of, our attitude and advice.

His Imperial Majesty
Mohammad Reza Pahlavi,
Shahanshah Aryamehr.

Beyond such warnings, however, we had no effective way of preventing the Syrians from intervening. We could conceivably have refrained from urging the Israelis to show restraint in the face of the Syrian moves, or even have encouraged them to respond in such a way as to forestall the Syrians, but as I am certain you will agree this course would have been an extremely risky and irresponsible one for us to pursue. Our cautionary advice to the Israelis has contributed to the passive stance that Israel has maintained, and has thus helped prevent a regional war.

I assume Your Imperial Majesty will be discussing the Middle East situation with President Sadat. I would hope that you would express to him the thoughts you gave Ambassador Helms last week concerning the dangers of a policy that would encourage collaboration between Iraq and Syria, leading to the creation of what you termed a "red crescent." I agree very much with these ideas, and know that Sadat would be impressed hearing them from you. I would further hope that, in the course of such a discussion, you could express your understanding that the United States has done all that it could responsibly do to discourage the Syrians from intervening militarily in Lebanon, that we have in no sense given them a "green light," and that for us to have gone farther than we did would have had the most serious risks for the Middle East as a whole.

I am concerned that if the Egyptians continue to believe, and to assert, collaboration between the United States and Syria, and in effect Israel, this will not only tend to lead to the results Your Imperial Majesty fears, but will also reduce our ability to be helpful in further peace efforts. The net consequences would be detrimental to the interests of our two governments, as well as of President Sadat himself.

I look forward to hearing from Your Imperial Majesty the results of your talks with our mutual Egyptian friends. With warm regards,

Respectfully,

Henry A. Kissinger

چهارشنبه ۲۹ اردیبهشت ۱۳۵۵

مسافرت علیاحضرت شهبانو، دنباله مسافرت سال گذشته معظّم لها به حاشیه کویر که پارسال تا گناباد بود و امسال بیرجند و طبس و نائین را در بر می‌گیرد.

امروز بازدیدهایی در بیرجند فرمودند. دیشب هم در حضورشان در اکبریّه[1] شام خوبی برگزار شد. امروز برای شهبانو از طرف ایل بهلولی[2] شتردوانی ترتیب داده شده بود، بسیار خوب بود. دیشب شام خصوصی خوبی با آشپز فرانسوی که از رستوان Oasis کَن [Cannes] فرانسه آورده بودم، به معظّم‌لها و همراهان دادم که بسیار مطبوع و مطلوب بود و طرف توجّه قرار گرفت. مخصوصاً مایه تعجّب و حیرت همراهان شده بود.

پنجشنبه ۳۰ اردیبهشت ۱۳۵۵

شهبانو با هلیکوپتر به طبس تشریف بردند چون باید قبلاً به فردوس تشریف ببرند که فرودگاه ندارد. من در بیرجند ماندم و با دخترانم به کارهای خصوصی خودم رسیدگی کردم. بسیار خوب بود. صبح به اتّفاق دخترهایم به تهران آمدم. بعد از ظهر شاهنشاه از گنبد تشریف آوردند. من به فرودگاه رفتم و در رکابشان به کاخ نیاوران آمدم. از مسافرت خیلی خیلی اظهار رضایت فرمودند. فرمودند منطقه گرگان دیگر ایران نیست، اروپاست. در خراسان هم خیلی پیشرفت شده. عرض کردم: زیر سایه اعلیحضرت همه چیز و همه جا پیشرفت می‌کند. پرسیدم امشب که علیاحضرت تشریف ندارند، قصد گردش ندارید؟

۱- اکبریّه (در ۳ کیلومتری بیرجند قدیم) را امیرعلم خان سوّم ساخت و سپس اقامتگاه امیر ابراهیم شوکت‌الملک (پدر علم) شد. علم در خانه‌ی دیگری به نام شوکتیه که فاصله کوتاهی با اکبریّه داشت می‌زیست و شاه و شهبانو نیز در سفرهای به بیرجند در این خانه اقامت می‌کردند. اکبریّه را علم وقف موزه و کتابخانه‌ای برای جنوب خراسان کرد و همه‌ی مدارک مربوط به حکومت قائنات و سیستان در آن گردآوری شد، ولی پس از انقلاب این اسناد به مشهد انتقال یافت. اکبریّه اکنون جزو آثار ملّی به ثبت رسیده است. [شوکتیه محل اقامت علم یا کسی دیگر نبوده و نام مدرسه‌ای است که شوکت‌الملک اول، پدربزرگ علم در سال ۱۲۷۲ خورشیدی تأسیس کرد. اقامت گاه دیگر علم در حومه بیرجند هم شوکت‌آباد نام داشت. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

۲- ایل بهلولی، قومی بلوچ، که در منطقه‌ی زیرکوه (شمال شرق بیرجند) نزدیک مرز افغانستان زیسته و در گذشته در حوزه‌ی حکومت امیران قائنات بودند.

فرمودند: نه، خیلی خسته هستم.

از اخبار مهمّ جهان این که [جرالد] فورد در دو نقطه در انتخابات [مقدّماتی] Primary بر [رونالد] ریگان غالب شد که برای او اهمّیّت به سزایی داشت. [جیمی] کارتر هم از [جری] براون [1] فرماندار کالیفرنیا در انتخابات [مقدّماتی] Primary آن ایالت شکست خورد.

لبنان اندکی به طرف صلح می‌رود و ممکن است بین [کمال] جمبلاط رهبر چپ‌گرایان و [الیاس] سرکیس رئیس جمهور تازه دست راستی، توافقی حاصل شود.

امسال در بیرجند مثل سایر نقاط ایران بارندگی زیاد شده است. در حدود ۲۲۰ میلی‌متر که کم سابقه است و محصول بسیار خوبی پیش‌بینی می‌شود، اگر قیمت پایین محصول و قیمت گران عمله اجازه جمع آوری بدهد. دیروز که با دخترهایم به بَهلِگِرد [2] رفته بودیم، رودخانه سورگ [3] در حدود ۱۰-۲۰ سنگ آب جریان داشت که مرا به یاد پنجاه سال قبل که بسیار بچّه بودم انداخت و دیگر این رودخانه را این قدر در این فصل پُر آب ندیده بودم.

شنبه ۱ خرداد ۱۳۵۵

صبح شرفیاب شدم و بیشتر کارهای عقب افتاده این هفته را به عرض رساندم. مقالات بعضی روزنامه‌های اردن را که در مورد مسافرت [دمیتری اوستینوف] وزیر دفاع شوروی قلم فرسایی کرده بودند، به عرض رساندم و جسارت ورزیده سئوال کردم واقعا نمی‌دانم نظر حسین از این کار چیست؟ فرمودند: از لحاظ خودش چرا نکند؟ غرب که به او کمک نمی‌کند و حتّی عربستان سعودی را وادار نمی‌کند که به او کمک کنند. به این جهت هم معروف شده که اگر عربستان سعودی کمک نمی‌کند، شاید خود آمریکاییها به این عمل

۱- جری براون (Edmund Gerald Gerry Brown) فرماندار کالیفرنیا (۱۹۷۶-۱۹۸۳) در سالهای ۱۹۷۶، ۱۹۸۰ و ۱۹۹۲ کوشید نامزد حزب دموکرات در انتخابات رئیس جمهوری شود ولی همواره ناکام ماند.

۲ و ۳- [«بَهْلگِرد» و «سوْرگْ»، دو روستای واقع در مجاورت یکدیگر در فاصله حدود ۱۵ کیلومتر شرق شهر بیرجند است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

مایل و شایق باشند و این را که سفیر آمریکا در اردن البتّه دیدی که تکذیب کرده است. به هر صورت بیچاره حسین از یک طرف دچار یک متّحد خطرناک مثل سوریه، در قبال یک دشمن خطرناک مثل اسرائیل و یک همسایه خطرناک مثل عراق است. خودش هم که هیچ ندارد و کسی هم به او کمک نمی‌کند. چرا به این طرف رو نیاورد؟ لااقلّ می‌گوید خودم قوی بشوم و روی پای خودم بایستم. شاید آن وقت برادران عرب و متّحدین غرب به من کمک کنند یا لااقلّ از من حساب ببرند. بالاتر از سیاهی، حالا که رنگ دیگری نیست و من هم که زندگی روزانه‌ام بسته به چند ملیون دلار صدقه سری کشورهای عرب است، شاید آن وقت، بیشتر بدهند. ساحل چپ رودخانه [اردن] هم که در معرض خطر واگذاری به فلسطینیهاست. عرض کردم: در این صورت اگر واقعاً قوی شد، آن تئوری اعلیحضرت همایونی در خصوص بی‌کار ننشستن اسرائیل به مرحله عمل در می‌آید. فرمودند: کاملاً ممکن است. اگر وضع اردن به حدّی برسد که واقعا خطری برای اسرائیل باشد، این عمل بعید به نظر نمی‌رسد. عرض کردم: اگر سیاست بین‌المللی بگذارد. فرمودند: این هم مطلبی است و بستگی به وضع و موقعیّت دنیا خواهد داشت و مقدار بهانه‌ای که اسرائیل برای خود بتواند پیدا کند. عرض کردم: این تئوری را که ممکن است خود آمریکاییها هم خواسته باشند، نباید از نظر دور داشت. فرمودند: بسیار بعید است که آمریکا بخواهد چنین بازی خطرناکی بکند، مگر این که در نظر داشته باشد یک مقداری وسیله اردن، سوریه را از جبههٔ شوروی دور کند و در ثانی اردن و سوریه مستقیماً در لبنان دست به عملی بزنند.

فرمودند: آن مطلبی که سابقاً به من گفته بودی که موضوع مسافرت [سیروس] پرتوی را به آمریکا برای تماس با دستگاه یانکلوویچ، روزنامه نویسها فهمیده و بعد به این صورت در آورده‌اند که پرتوی از طرف دربار برای رسیدگی به ولخرجیهای اردشیر [زاهدی] آمده است، باید خود یهودیها این بازی را در آورده باشند، چون با اردشیر بسیار بد هستند و او را خیلی طرفدار عربها می‌دانند. عرض کردم: البتّه هیچ بعید نیست، ولی به هر حال سفیر شاهنشاه نباید چنین impression [احساسی] روی یک طرف قضیّه بگذارد. دیگر چیزی نفرمودند.

فرمودند: به [هوشنگ نهاوندی] رئیس دانشگاه تهران تلفن کن که آخر شما احمقها چه طور وساطت شاگردان طرفدار تروریستها را از من می‌کنید؟[۱] این چه طرز فکری است؟ بعد هم به نائین به علیاحضرت تلفن می‌کنید. اگر تمام این خرابکاران را پیدا نکنید و به دستگاهها معرّفی ننمایید، پدر شما را در خواهم آورد. عرض کردم: اطاعت می‌کنم و واقعاً در دلم حق به اعلیحضرت می‌دهم که از سست عنصرها باید گله‌مند باشند. عرض کردم: این [ماروین زونیس] Zonis[۲] پدرسوخته که کتاب بسیار بدی [پنج][۳] سال پیش در مورد ایران نوشته بود، باز آمده و از دستگاه بازرسی دانشگاهی ما بعضی اطّلاعات دربارهٔ دانشگاهها می‌خواهد. [محمّد] باهری کسب تکلیف می‌کند که چه کند؟ فکری فرمودند: بعد فرمودند: بگو هر چه می‌خواهد به او بدهند. چون غیر از این ممکن است هزار مطلب راست و دروغ دیگر بنویسد. عرض کردم: این شخص و دکتر بایندر[۴] که با باهری آشناست و آن [ریچارد] پاف[۵] که طرح یک [حزب] را در موقع نخست وزیری غلام می‌داد، همه عضو سیا هستند. به خصوص در زمان [علی] امینی و در موقع [نخست وزیری] امینی و بعد [حسنعلی] منصور خیلی رفت و آمد و آتش بیاری می‌کردند. فرمودند: یک چیزی خاطرم می‌آید. من دیگر عرضی نکردم.

بعد مرخّص شدم. قدری به کارهای جاری رسیدم و در رکاب والاحضرت همایونی

۱- تظاهرات گروهی از دانشجویان دانشگاهها به دنبال برخورد نیروهای انتظامی در ۲۶ و ۲۹ اردیبهشت، در تهران، رشت، قزوین و کرج بود که طی آن ۲۱ تن افراد مسلّح (از جمله ۳ زن) و همچنین ۴ تن از مأموران انتظامی کشته شدند.

۲- ماروین زونیس در ۱۹۷۱ کتابی به نام (زبدگان سیاسی در ایران) نوشت. پس از سفر مورد اشاره در این یادداشت نیز در ۱۹۷۷ مقاله‌ی مفصّلی زیر عنوان (حقوق بشر و سیاست خارجی آمریکا: مورد ایران) نوشت که هرگز چاپ نشد. (ن.ک. Cyrus Ghani. Iran and the west. p. 928).

۳- در یادداشت (شانزده) نوشته شده است.

۴- لئونارد بایندر (Leonard Binder) استاد دانشگاه شیکاگو، در ۱۹۶۲ کتابی نوشت زیر عنوان:

Political Development in a Changing Society, A Study of the Contemporary Political System in Iran.

وی در این کتاب ثبات سیاسی ایران را مورد تردید قرار داد.

۵- ریچارد پاف، (Richard Pfaff) استاد دانشگاه کولورادو، در ۱۹۶۳ مقاله‌ای زیر عنوان A Serioius Study of Iranian Affaris نوشت که در Echo of Iran (چاپ ایران) در ۲۸ فوریه ۱۹۶۳ (هنگام نخست وزیری علم) منتشر شد.

برای استقبال [حمد بن عیسی آل خلیفه][1] ولیعهد بحرین رفتم که ساعت ۱۲/۵ وارد می‌شد. عصری به استقبال موکب علیاحضرت که از نائین مراجعت می‌فرمودند رفتم. شام مهمانی ولیعهد بحرین در پیشگاه والاحضرت همایونی بود که شاهنشاه و علیاحضرت هم تشریف داشتند.

این چند تلگراف هم در غیبت من رسیده بود، این جا می‌گذارم که مهمّ است. ولی قبلاً به عرض شاهنشاه رسیده بود.

یکشنبه ۲ خرداد ۱۳۵۵

صبح [هوشنگ نهاوندی] رئیس دانشگاه تهران را پذیرفتم که شرح مبسوطی از اتّفاقات این چند روز دانشگاه به من داد و می‌گفت بسیار به صورت مبالغه‌آمیز، موضوع نوحه‌سرایی برای تروریستها را به عرض شاهنشاه رسانده‌اند و اگر احیاناً، چنان که در وهله اوّل امر فرموده بودند، دانشکده‌های پلی‌تکنیک و فنّی دانشگاه تهران را منحل کرده بودیم، بسیار بد می‌شد و همان نتیجه[ای] که خرابکاران می‌خواستند عاید می‌گردید. او عقیده داشت هویدا نخست وزیر برای آن که نظر مردم را از ناراحتیهای داخلی منحرف کند، به این وسائل متشبّث می‌شود. ولی من [این سخنان را] باور نکردم، چون [هویدا] نمی‌خواهد که تیشه به ریشه خودش بزند. برای انحراف افکار مردم و فکر اعلیحضرت شاهنشاه (که البتّه بسیار مشکل است) او راههای دیگری دارد.

بعد شرفیاب شدم. جریان را عرض کردم که مبالغه‌آمیز، مطلب به عرض رسیده است و منجمله دربارهٔ دانشگاه تهران به کلّی گزارش تظاهرات دروغ است. اگر به این رؤسای دانشگاهها که فعلاً از جانشان بیم دارند، دائماً هم تو سری زده شود، امر دانشگاهها از دست می‌رود. فرمودند: از جانشان بیم دارند؟ عرض کردم: از تروریستها می‌ترسند. فرمودند: آخر وقتی به کشورشان نیندیشند و فقط بخواهند به فکر خودشان

---

[1] ۱- حمد بن عیسی آل خلیفه (۲۸ ژانویه ۱۹۵۰)، در ۲۰۰۰ جانشین پدرش (شیخ عیسی) شد. تحصیلات متوسطه را در کمبریج (انگلستان) به پایان رساند و سپس روانه‌ی مدرسه‌ی نظامی سند هورست (Sandhurst) شد. پس از سر کار آمدن، دست به اصلاحات سیاسی زد و فرمان به برگزاری انتخابات مجلس و همچنین دادن حقّ رأی به زنان داد.

باشند، زندگی خاک بر سر آنها چه لذّتی می‌تواند داشته باشد؟ عرض کردم: این طرز فکر شاهنشاه است. برای آنها مطلب به صورت دیگری مطرح است. فکری کرده و فرمودند: ممکن است درست بگویی.

بقیّه کارهای مفصّل جاری بود که عرض کردم. مطلب مهمّی نبود، باز هم تمام نشد. فرمودند: فردا بعد از ورود ملک خالد وقت داریم کارها را تمام کنیم. بعد من مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم. بعد از ظهر در هیئت امناء بنیاد ملکه پهلوی (بیمارستان قلب) رفتم که موسسه‌ای بسیار عالی است. خدا به ملکه عمر طولانی بدهد که تمام همّ و غمّ خود را در این بیمارستان قرار داده است.

بعد یک دختر خانم ایرانی را دیدم که بسیار خوب بود. به سفارت آلمان رفتم. برای جشن جمهوری آنها.

دوشنبه ۳ خرداد ۱۳۵۵

صبح شرفیاب شدم. مطالب متفرّقه غیر مهمّ ولی لازم، منجمله وضع بعضی کارمندان [دربار] را عرض کردم. در خصوص والاحضرت شهناز، عرض کردم در کارخانهٔ موتورسیکلت سازی تعهّداتی در حدود ۲۳ ملیون تومان کرده‌اند که تا حالا ۱۶ ملیون را برای ایشان راه انداخته‌ایم. حالا قسط بقیّه آن سر رسیده، اجازه می‌فرمایند همین زمینهایی که من قصد داشتم تقدیم کنم، بفروشیم و پولشان را بدهیم؟ خیلی خیلی تامّل کرده و فرمودند: این که صحیح نیست. عرض کردم: به هر حال بهتر از قرض کردن یا پیش این و آن روانداختن است. فرمودند: بسیار خوب، بکنید.

عرض کردم: علیاحضرت شهبانو هم که به اردن تشریف می‌برند. فرمودند. بلی، دو سه روزی می‌روند استراحت بکنند. عرض کردم: برنامه نداریم. فرمودند: مهمّ نیست. به هر حال شاهنشاه سر حال نبودند. نفهمیدم چرا.

بعد مرخّص شدم. قدری به کارهای جاری رسیدم و سفیر عراق را که برای خداحافظی آمده بود پذیرفتم. با او مذاکرات مفصّلی کردم. با عجله ناهار خوردم و برای استقبال ملک خالد، پادشاه عربستان سعودی، به فرودگاه رفتم. مقرّر فرموده بودند در شهر از او

استقبال بسیار گرمی شد که خیلی تحت تأثیر قرار گرفت. من هم که با پرنس سلطان، برادرش، سوار بودم، دیدم او هم بی‌نهایت تحت تأثیر قرار گرفته است.

بعد از تشریفات رساندن ملک خالد به کاخ گلستان که ساعت ۵ تمام شد، شاهنشاه یک ساعت و نیم وقت داشتند. بنابراین مرا احضار فرمودند که کارهای عقب افتاده را عرض کنم. ابتدا ملاقات صبح با سفیر عراق را عرض کردم که شکایت زیادی از سوریه داشت که آب فرات را سد کرده و بالنّتیجه رودخانه فرات در عراق خواهد خشکید و از آن بدتر، آن که اطراف رودخانه زمینهای مرغوب زراعتی شور خواهد شد و بنابراین ما برای جلوگیری از این خطر ناچاریم که بین دجله و فرات کانالی بکشیم و این هم خرج زیادی برای ما دارد. می‌گفت ترکها هم روی فرات سد بسته‌اند، ولی فقط استفاده الکتریسیته می‌کنند و برای آبیاری استفاده نمی‌کنند. فرمودند: بیچاره نمی‌داند که این طور نیست و سدّ دوّم ترکها برای آبیاری است. باز هم از سوریها شکایت داشت که عوارض لوله نفت را بالا برده‌اند تا جایی که ما مجبور شدیم دیگر نفت از آن جا عبور ندهیم. من گفتم این که ضرر خود آنهاست. گفت بلی، حالا در حدود یک ملیارد دلار در سال مطالبه می‌کردند که قابل تحمّل نبود و به علاوه ما از راه خلیج فارس تأمین هستیم. از او پرسیدم تولید نفت شما چه قدر تقلیل پیدا کرده؟ گفت خیلی، ولی رقم آن را نمی‌دانم. شاهنشاه فرمودند: دروغ می‌گوید، تولید آنها بالا رفته و نفت رادر بازار به صورت قاچاق ارزانتر از قیمت اوپک می‌فروشند. او از من پرسید که آیا در مورد اضافه نرخ ترانزیت، شما با ترکها به توافق رسیدید؟ من گفتم نمی‌دانم. گفت آخر ترکها خیلی دست بالا گرفته‌اند، قابل تحمّل نیست. گفتم به هر حال من نمی‌دانم. گفت اگر اطّلاعی گرفتی، خیلی متشکّرم به من بگویی. شاهنشاه فرمودند: بد نیست به او گفته شود که ممکن است به توافقهایی برسیم، ولی هنوز رقم آن تعیین نشده. گله کرد که از [منوچهر تسلیمی][1] وزیر تجارت شما،

---

۱ - منوچهر تسلیمی، نخست استاد دانشسرای عالی (دانشگاه تربیت معلّم) و سپس به ترتیب، معاون وزارت اطّلاعات، رئیس دانشگاه تبریز، مدیرعامل سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران و از ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۶ وزیر بازرگانی بود. دو کتاب از او یکی «گاه شماری، تقویم تطبیقی برای ۱۴۲۵ سال هجری (شمسی و قمری) و برابرهای میلادی» و دیگری «جور واژگان، مترادفات» بهَ تیراژ محدود در کانادا منتشر شد.

دعوت کرده‌ایم، نیامده. گفتم تحقیق می‌کنم. شاهنشاه فرمودند: بگو برود. همچنین از تیمسار [نعمت‌اللّه] نصیری رئیس ساواک [دعوت کرده‌اند]. شاهنشاه خیلی خندیدند. فرمودند: آخر نصیری با آنها که نمی‌دانیم سرشان بر چه بالینی است، چه بگوید؟ گفت ما خیلی علاقمندیم که شاهنشاه به عراق تشریف بیاورند، ولی می‌دانیم که شما گرفتاری امنیّتی دارید، یعنی از امنیّت داخلی ما اطمینان ندارید. گفتم همین طور است، ولی به هر حال امسال را شاهنشاه به خارج کشور تشریف نمی‌برند، چون پنجاهمین سال سلطنت است. شاهنشاه فرمودند: سال آینده هم نمی‌رویم. آخر اینها که با جورج حَبَش[1] همکاری دارند، چه طور ممکن است که به چنین کشوری بروم؟ عرض کردم که من هم ابداً راضی نیستم که شاهنشاه تشریف ببرند. فرمودند: همین مسئله امنیّت را صریحاً به آنها بگویید. بعد هم هدیه[ای] به [سفیر] دادم و رفت.

دیگر از کارهایی که عرض کردم: گزارش دکتر [محمود] صناعی[2] در خصوص تاریخ کمبریج[3] و پیشنهاد او برای تدوین تاریخ ادبیّات ایران بود. عرض کردم: این مطلب دوّم خیلی اهمّیّت دارد و باید در دوره شاهنشاه بشود. هم از این جهت که در دورهٔ شاهنشاه است و هم از این جهت که چند نفر استادی که باقی مانده‌اند مثل [جلال] همایی[4] [پرویز] خانلری، [محمود] صناعی و [مجتبی] مینوی[5]، اینها هم پیر می‌شوند و از بین

۱- جورج حَبَش، رهبر جبهه‌ی خلق برای آزادی فلسطین، با مخالفان شاه همکاری داشت.

۲- دکتر محمود صناعی، استاد دانشگاه تهران، چند سالی در دهه‌ی ۱۳۳۰ سرپرست دانشجویان ایرانی در انگلستان بود و گویا جهانگیر تفضّلی او را به علم معرّفی کرد. با قسمت امور اجتماعی و فرهنگی دربار همکاری نزدیک داشت.

۳- اشاره به تاریخ جامع ایران که در چندین مجلّد از دهه‌ی ۱۹۶۰ به تدریج از سوی دانشگاه کمبریج منتشر شد. [تعدادی از این مجلّدات را در دهه‌های جاری، مترجمانی به فارسی در آورده و ناشرانی چاپ و منتشر کرده‌اند. دکتر صناعی ۲۱ شهریور ماه ۱۳۶۴ در لندن درگذشت. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

۴- جلال همایی (۱۳۵۹-۱۲۷۸)، استاد دانشگاه تهران. از تالیفات متعدّد او می‌توان از تاریخ ادبیات ایران، غزالی نامه و مولوی نامه نام برد. طبع چند متن فارسی از جمله التفهیم ابوریحان بیرونی و نصیحة الملوک از کارهای ارزشمند اوست.

۵- مجتبی مینوی (۱۳۵۵-۱۲۸۲)، استاد دانشگاه تهران، چندین متن مهمّ فارسی از جمله کلیله و دمنه، اخلاق ناصری و نامه تنسر را تصحیح کرد. در حدود بیست سال از میانه‌ی عمر را در انگلستان، فرانسه و ترکیه به پژوهش پرداخت و چندی نیز، در آغاز جنگ دوّم جهانی، متصدّی برنامه‌ی فارسی بی.بی.سی. بود.در واپسین سالهای زندگی موسس و رئیس بنیاد شاهنامه بود و کتابخانه‌ی مفصّل خود را نیز به این بنیاد وقف کرد.

می‌روند و جانشین ندارند. فرمودند: فوری اقدام کن.

گزارش لژیون خدمتگذاران[1] بشر را در مورد این که کارهای عمرانی که وسیله دانشجویان با پول دولت انجام می‌گیرد، جلوی کار اینها را که باید خدمت مجّانی [به] مردم بدهند سد می‌کند و تازه کار آنها مفید نیست و همچنان که خود شاهنشاه فرموده‌اید تقریبا دولت رشوه به دانشجویان می‌دهد (آن هم سیصد میلیون تومان در سال) [عرض کردم]. خیلی تامّل کرده و فرمودند که همین طور که پیشنهاد کرده‌اند در یکی دو استان این کار را تمام به لژیون بسپارند.

بعد مرخّص شدم. با عجله اسموکینگ پوشیدم و به سفارت اردن برای جشن استقلال آنها رفتم و بعد سر شام ملک خالد نطقی ایراد نشد، چون بیچاره اهل نطق نیست.

سه‌شنبه ۴ خرداد ۱۳۵۵

صبح به اختصار شرفیاب شدم. فرمودند: بعد از ظهر گردش می‌رویم. دستخطّی به [شیخ عیسی بن سلمان آل خلیفه][2]امیر بحرین توشیح و دعوت او را به طور کلّی قبول فرمودند ([شیخ حمد بن عیسی آل خلیفه] ولیعهد بحرین حامل این عریضه بود). راجع به دانشگاهها گزارش مستدلّی عرض کردم. فرمودند: خیلی به دقّت رسیدگی کن. چه طور می‌شود ساواک یک چیز و رئیس دانشگاه چیز دیگری بگوید؟ بقیّه کارهای جاری بود. بعد مرخّص شدم به کارهای جاری رسیدم. ...

بعد از ظهر من هم یک دختر خانم بسیار خوب ایرانی دیدم و خوش گذشت. شب ملک خالد مهمانی به افتخار شاهنشاه داده بود. صبح هم یک ساعت و نیم حضور شاهنشاه بود، ولی من نبودم.

۱- [خدمتگزاران. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

۲- صباح السّالم‌الصّباح (۱۹۷۷-۱۹۱۳)، از ۱۹۶۵ تا پایان زندگی، امیر کویت بود. پیش از رسیدن به این مقام، نخست، رئیس پلیس و سپس به ترتیب مدیر سازمان بهداشت، وزیر امور خارجه و سرانجام از ۱۹۶۳ تا ۱۹۶۵ نخست‌وزیر کشور بود.

چهارشنبه ۵ خرداد ۱۳۵۵

صبح در رکاب والاحضرت همایون ولایتعهد به فرودگاه رفتم که ولیعهد بحرین را بدرقه کنیم. پس از رفتن او، بالا آمده، به فوریّت لباس عوض کردم. ساعت ۱۰ سفیر نیجر و بعد سفیر چاد (اوّلین سفرای آنها) استوارنامه تقدیم کردند. سفیر نیجر خیلی فرانسه سلیسی صحبت کرد، ولی خیلی خواست پز بدهد، صدایش را بلند کرد. شاهنشاه در جواب، آن قدر مسائل پر مغزی (در قبال باید بگویم، اشعار او!) ابراز فرمودند که بیچاره کوچک شد. شاهنشاه دربارهٔ اتّحاد اسلام و همبستگی ملل فقیر و بزرگ صنعتی و صلح بین‌المللی و منشور سازمان ملل به قدری رسا و سلیس صحبت فرمودند که واقعاً بدبخت سفیر از رو رفت و اگر من جای او بودم از آن خود نمایی بی‌مورد غرق عرق خجلت می‌شدم.

بعد من شرفیاب شدم. عرض کردم: [شیخ زاید] شیخ ابوظبی، رئیس فدراسیون امارات، وسیله خزعل (پسر بزرگ [شیخ] خزعل که اکنون در لندن است)، پیامی عرض کرده است که سعودیها می‌خواهند با ما فرماندهی واحد نظامی درست کنند، ما شرط کرده‌ایم باید ایران هم باشد. فرمودند: خزعل چرت و پرت می‌گوید.[1]

فرمودند: پیرو تلگراف دیروز [فریدون] موثّقی، امروز وسیله علیاحضرت برای ملک‌حسین پیام فرستاده‌ام که حالا سعودیها حاضر شده‌اند تمام مخارج تسهیلات ضد هوایی شما را بدهند. امّا نمی‌دانم ملک حاضر خواهد شد تجدید نظر کند یا خیر؟ عرض کردم: این احمقها و رئیس آنها آمریکاییها، موقعی به خودشان تکان می‌دهند که فرصت فوت شده است. حالا بدبخت حسین اگر با روسها صحبتی کرده باشد واقعاً برای او سخت است که تغییر رویّه بدهد، به خصوص با این همه لاسی که با فرمانده نیروی هوایی آنها زد. فرمودند: چه باید کرد؟ اینها همین هستند و تغییری نمی‌کنند، یعنی وقتی تکان

۱ - منظور پسر دوّم خزعل - محمّد سعید است که ساکن ابوظبی و از مشاوران و دوستان شیخ زاید بود و با شیخ کویت و برخی از سیاست پیشگان انگلیسی نیز تماس داشت. پسر اوّل خزعل، عبدالّله، مقیم کویت و بیگانه به مسائل سیاسی بود و گمان نمی‌رود علم هرگز او را دیده باشد. سه پسر کوچکتر خزعل مقیم ایران بودند و یکی از آنان، عبدالامیر (پسر چهارم) آجودان کشوری شاه بود. احتمال می‌رود که این یک، محمّد سعید را با شاه و علم آشنا کرده باشد.

می‌خورند که چیزی که به آنها حقنه شده، از دهانشان در آمده باشد. عرض کردم: پس تمام این شایعات که این کار را خود آمریکاییها می‌خواسته‌اند و غیره و غیره، از بین رفت؟ فرمودند: معلوم بود که نمی‌تواند درست باشد.

پیش‌نویس مصاحبه شاهنشاه را با روزنامه عکّاظ عربستان سعودی تقدیم کردم. عرض کردم: صفحه ۱۰ را علامت گذاشته‌ام. وظیفه‌ام حکم می‌کند که به عرض مبارک برسانم، در خصوص مذهب شیعه، شاهنشاه باید سخت کوش باشند. خیلی با دقّت ملاحظه فرمودند. مدّتی فکر کردند، فرمودند: حق با تو است، آن قسمتی [را] که گفته‌ام شیعه مسئلهٔ سیاسی بوده است، می‌زنیم. عرض کردم: البتّه خیلی فرق بزرگی حاصل می‌شود، ولی در خصوص خود مذهب هم باید به نظر غلام، سخت کوشی بیشتری کرد. فرمودند: نه، دیگر عیبی ندارد، به همین صورت بده منتشر شود.

عرض کردم: صبح امروز ساعت ۶/۳۰ غلام بی.بی.سی. را گوش می‌کردم. گفت ایران و عربستان سعودی موافقت کرده‌اند قیمت نفت را پنج دلار بالا ببرند و در کنفرانس بالی هر دو از این نظر پشتیبانی خواهند کرد. فرمودند: پدرسوخته‌ها چه طور خبردار شده‌اند؟ عرض کردم: اتّفاقاً در متن خبرهای خارجی هم نگفت، در اخبار بورس لندن گفت. گفت چون این طور شده، سهام شرکتهای نفتی ترقّی کرد. شاهنشاه خندیدند.

بعد من مرخّص شدم و صدای پاشنه‌های پا را شنیدم. معلوم شد از این [شوخی] joke به جا یا بی‌جای من، خاطرشان خشنود شده بود.

پنجشنبه ۶ خرداد ۱۳۵۵

صبح، دیر وقت از خواب برخاستم. به واسطه خارش پوست بدن، دیشب دوای ضد آلرژی خورده بودم و مرا عمیقاً به خواب برد. به جای ساعت ۶/۵ همه روزه، ساعت ۸ بیدار شدم. با عجله لباس پوشیدم و شرفیاب شدم. شاهنشاه بسیار سرحال بودند چون باز دیشب باران زده بود و هوا واقعاً عالی بود. عرض کردم. شاهنشاه در کیش آرزو می‌فرمودید امسال تا ۱۵ خرداد باران بیاید، خداوند عطا می‌فرماید، حتّی در بیرجند هم پنج میلی‌متر باران آمده و غلام که هنوز شوفاژها را در منزل نبسته‌ام، شبها حسابی سرد

می‌شود. فرمودند: من هم ترجیح می‌دهم که شوفاژ حمّام و خوابگاه باز باشد.

فرمودند: ملک حسین دیروز با علیاحضرت صحبت کرده که دیگر نمی‌توانم از راهی که رفته‌ام، برگردم. دیشب علیاحضرت با تلفن به من گفتند. عرض کردم: واقعاً نمی‌دانم چه فکر می‌کند؟ فرمودند: فکر او فقط این است که شاید [اگر] قوی و قویتر باشد، همه به او باج [بدهند]. چه طور همه، کمک شوروی را به سوریه و عراق قبول می‌کنند، وقتی اردن پیش می‌آید سر و صدا راه می‌اندازند؟ عرض کردم: آیا شورویها پول ارتش و نگاهداری آن را هم خواهند داد؟ فرمودند: ابداً، شوروی هرگز پول نمی‌دهد، حتّی ممکن است قیمت اسلحه را هم مطالبه کند. عرض کردم: پس زندگی حسین از کجا تأمین خواهد شد؟ فرمودند: حساب خودش به نظر من این است که وقتی قوی شد، همه به او پول خواهند داد، چنان که از ترس، به ناصر می‌دادند، مگر آن که اسرائیل واقعاً نگران بشود، آن وقت کار حسین تمام است و اسرائیل تحمّل نخواهد کرد.

در مورد گزارشاتی که راجع به تظاهرات دانشجویان به نفع تروریستها از طرف سازمان امنیّت رسیده بود و تحقیقاتی که خودم از رؤسای دانشگاهها کرده بودم، عرض کردم: جای تعجّب بسیار است که این همه اختلاف بین آن چه که رؤسا می‌گویند، با آن چه که سازمان امنیّت می‌گوید، موجود است. مثلاً رئیس [دانشگاه][1] علم و صنعت می‌گوید فقط در یک کلاس سه نفری در حینی که استاد درس می‌گفته است، آن هم از در عقب، چند نفر وارد شده و کلاس را به هم ریخته‌اند. بعد هم فرار کرده‌اند. و سازمان امنیّت می‌گوید صد و پنجاه نفر در محیط مدرسه به نفع آزادگان شهید شعار می‌گفته‌اند. تازه رئیس مدرسه می‌گوید شعاری در بین نبوده و اصولاً حرفی شنیده نشده. فرمودند: گزارش اوّلیّه سازمان که هزار نفر شعار دهنده بود. عرض کردم: مطلب خیلی حسّاس است و باید فکری بفرمایید، این نمی‌شود. اگر اجازه مرحمت می‌فرمایید، با کمک بازرسی شاهنشاهی و بازرسی دانشگاهها که غلام خود ریاست فائقه دارم، در این زمینه کنجکاوی کنم. چون به نظرم می‌رسد گزارش غلط به عرض مبارک رساندن، خطر

۱- در یادداشت (دانشکده) نوشته شده است.

بزرگی دارد. هر کدام ثابت شد دروغ می‌گویند، تنبیه شدید بشوند. چون اگر همان طور که روز اوّل به نخست وزیر در مشهد امر فرموده بودید (وقتی با نخست وزیر رومانی در مشهد شرفیاب شد و من در بیرجند بودم) که این [دانشگاه] و پلی تکنیک را منحل کند، واقعاً بی‌جهت زحمتی برای همه تولید می‌شد. اصولاً مطمئنترین گزارشات باید گزارشهای ساواک باشد. این که نمی‌شود آنها ما را بچرخانند. آنها باید ابزار کار شاهنشاه باشند. خیلی خیلی تأمّل کرده و فرمودند: دستوراتی خواهم داد. فعلاً به ساواکیها بگو اگر معلوم شد گزارش غلط داده‌اید، شدیداً تنبیه می‌شوید.

روزنامه نیویورک تایمز تمام جزئیّات کمک نظامی ما را از طریق اردن به مراکش درج کرده بود، به عرض رساندم. فرمودند: خبر دارم، آن جا که چیزی محرمانه نمی‌ماند. دوستانشان را هم به زحمت می‌اندازند، منتها من اهمّیّت نمی‌دهم. بر فرض الجزیره گله بکند، صریحاً به او خواهم گفت به چه دلیل به مراکش کمک کرده‌ام.

بعد مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم. معاون ساواک را احضار کردم (چون تیمسار [نعمت‌اللّه] نصیری که دوست من است در مسافرت آمریکاست) و او امر همایونی را به او ابلاغ نمودم. به ظاهر که ترسید.

شاهنشاه ظهر به طور خصوصی با ملک خالد ناهار میل فرمودند و ملک بعد از ظهر رفت. من هم در رکاب شاهنشاه گردش رفتم. شاهنشاه که [مستقر] Settled شدند، به منزل آمدم. بعد از ظهر و شب، تمام کار کردم.

جمعه ۷ خرداد ۱۳۵۵

صبح با آن که بسیار کسل بودم و باد شدیدی هم می‌وزید، سواری رفتم. دو ساعت سواری، جان تازه‌ای به من بخشید. برگشتم. تلگراف بسیار مفصّلی از ملک خالد رسیده بود (چون اعلامیّه خاتمه سفر نداده بودند)، فوری تقدیم کردم. جواب مرحمت فرمودند. دیشب هم تلگرافاتی از علیاحضرت شهبانو و [فریدون] موثّقی رسید که تقدیم شد. سر ناهار و شام نرفتم، چون ظهر که خسته بودم، شب هم سفارت شوروی مهمان هستم.

از اخبار مهمّ جهان توافق تجارتی ترکیه و یونان است که البتّه در حل مسئله قبرس

اثر خواهد داشت و مقدّمه بسیار خوبی است. [خبر مهمّ دیگر] به بن‌بست کشیده شدن کنفرانس آنکتاد[1] در نایروبی [است]. پیشنهاد آمریکا دایر به تأسیس صندوق جهت تعدیل قیمت مواد اوّلیّه با شکست مواجه شد، یعنی جهان سوّم می‌گویند چرا راجع به تعدیل قیمت مواد ساخته شده پیشنهادی نمی‌کنید؟

شنبه ۸ خرداد ۱۳۵۵

صبح شرفیاب شدم. جریان مهمانی دیشب سفیر شوروی را عرض کردم که عدّهٔ خیلی کم و فقط ۱۲ نفر بودیم، منجمله سر کار فریده خانم و من. بعد از شام سفیر شوروی مرا به کناری کشید و گفت یک خبر بسیار بد دارم، آن این که جرائد شما خبر تروریستها را به این صورت نوشته‌اند (بریدهٔ کیهان [انگلیسی] را به من داد). گفتم خوب، مطلب صحیح است، چه می‌توان کرد؟ این روزنامه خبری خود شماست که در تهران منتشر می‌کنید آن جا به دیوار بود، دیگر گله ندارد. گفت آخر اگر مربوط به شخص برژنف نمی‌شد، حرفی نبود، ولی به این صورت خیلی نامناسب است. به علاوه این خبر را لابد ساواک داده، پس نظری داشته است. گفتم فکر نمی‌کنم نظری داشته. اوراق و اسناد را که [ساواک] به جراید می‌داد، این هم داخل آنها بود. دیگر چیزی نگفت. شاهنشاه فرمودند: خوب جواب دادی. بعد پرسید چه طور پادشاه عربستان سعودی اعلامیّه در آخر مسافرت نداد. گفتم چون یک ماه پیش هنگام مسافرت نخست وزیر ما به آن جا، اعلامیّه داده بودند، دیگر لازم ندیدند، ولی تلگراف مفصّلی به شاهنشاه فرستاد که ما هم جواب داده‌ایم، فردا در جرائد خواهید دید. گفت در این سفر نخواست روابط ایران را با یمن جنوبی (عدن) اصلاح کند؟ گفتم من اطّلاع ندارم، ولی فکر می‌کنم این مطلب خیلی کوچکتر از آن است که ملک خالد این سفر را به خاطر آن کرده باشد. دیگر چیزی نگفت و ما را به دیدن فیلم آنا کارنینا در سینمای سفارت دعوت کرد. فیلم را دیدم و

---

۱ - نام کوتاه انگلیسی این سازمان:
United Nations Conference on Trade Development (UNCTAD) .

برگشتم. فرمودند: جوابهای تو خوب بوده است.

پیامی را که باید به مناسبت دویستمین سال استقلال آمریکا به مجلّه تایم مرحمت فرمایند و قبلاً به [همایون] بهادری دیکته فرموده بودند، حضورشان تقدیم و عرض کردم خیلی عالی شده است. به دقّت ملاحظه و بعضی اصلاحات فرمودند: منجمله مسئله دفاع را اضافه فرمودند. فرمودند: به ما گفته‌اند نهصد کلمه باشد، این که سیصد چهارصد کلمه بیش نیست. عرض کردم: ولی خیلی پُر است و شاید بیش از این صحبت کردن در شأن مقام شاهنشاه نباشد. فرمودند: فکر می‌کنم درست می‌گویی.

گزارش سلامتی علیاحضرت ملکه پهلوی را حضورشان تقدیم و عرض کردم: دکتر معالج ایشان از دست والاحضرت شاهدخت شمس دل پر خونی دارد که مداخله می‌فرمایند. فرمودند: به خود مادرم عرض کن که اگر طبیب احتیاج دارد، باید او مسئوول باشد و مداخلات دیگران را من نمی‌پذیرم. عرض کردم: این دکتر هوچی که می‌گوید اشخاص را جوان می‌کند، بر حسب اراده والاحضرت شاهدخت شمس، انژکسیونهایی به علیاحضرت تزریق کرده که کار بسیار خطرناکی بوده. فرمودند: خواهرم خیلی از این دکتر تعریف می‌کند، به من هم می‌گوید این انژکسیون را بزنم. عرض کردم: به غلام هم تلفن فرمودند و مرا تشویق کردند. مبادا اعلیحضرت همایونی چنین کاری بفرمایید. حسب الامرتان پریروز من نظر ژان برنار را خواستم. ولی پروفسور [عبّاس] صفویان عرض می‌کند مبادا، مبادا، چنین کاری بفرمایید، اینها فقط هوچیگری است. فرمودند: آدنائر و چرچیل و تیتو همه کرده‌اند.[1] عرض کردم: هیچ معلوم نیست راست بگویند. بدن انسان یک ظرفیّت کار دارد، اگر فشار بیاورید، مثل ماشین زودتر از بین می‌رود. فشار نیاورید، دوام می‌کند. مگر مسئله غیر منتظره‌ای پیش بیاید. دیگر این حرفها حرف مفت است.

۱- اشاره به بانویی از اهالی رومانی به نام دکتر آنا اسلان (Ana Aslan) که در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ شهرتی به دست آورد و همان گونه که در این یادداشت اشاره شده، گویا گذشته از سران رومانی، شماری از بلند پایگان کشورهای اروپایی نیز از مشتریان او بودند. داروی جوانی بخش او به نام ژرّوویتال (Gerovital) هنوز هم در کشورهای غربی خواستارانی دارد.

عرض کردم: فرمانده نیروی هوایی مراکش باز می‌آید. حالا که هواپیماها و توپها را داده‌ایم، باز راه افتاده، معلوم می‌شود مستدعیات دیگر دارد. فرمودند: ببینیم چه خواهد گفت.

بعد مرخّص شدم و به کارهای جاری رسیدم. منجمله ناهار به مسؤولین و شورای عالی جشنهای پنجاه ساله دادم و سکّه یادگاری به آنها دادم.

صبح هم گروه اندیشمندان در محوطّه باغ نیاوران شرفیاب شدند. اینها در زمان حزب ایران نوین باید تقریباً رل اقلّیّت را بازی کنند، به این جهت نخست وزیر مخالفت شدید با آنها می‌کند. حالا که اکثریّت و اقلّیّت از بین رفت، امّا دشمنی هنوز باقی است. به هر صورت شاهنشاه مایلند اینها در داخل حزب مستحیل شوند.

ساعت ۳ به فرودگاه رفتم. علیاحضرت شهبانو تشریف آوردند. عرض کردم: سفر شما به کلّی سیاسی از آب درآمد، لابد ناراحت شدید. فرمودند: تا حدودی بلی.

بعد از آن من با دختر خانم لهستانی سه ساعتی گذراندم. مطلوب بود و وقتی به بطالت گذشت و بعد به کارها رسیدم.

سر شام رفتم. شاهنشاه می‌فرمودند حالا زکی یمانی برای ما شاخ و شانه می‌کشد که تا او نخواهد، کسی نمی‌تواند قیمت نفت را بالا ببرد. چون سر شام اشخاص دیگر بودند، نپرسیدم که پس توافق تهران (۵٪ افزایش) چه بود؟ من گمان می‌کنم این جنگ زرگری و بالا نرفتن قیمت باز هم با نظر مبارک شاهنشاه است. منتها ایشان آن قدر تودارند که میل دارند همه ما در اشتباه بمانیم و حق هم البتّه با شاهنشاه است، زیرا مسائل عمیق سیاسی را نمی‌توان حتّی به نزدیکترین مردمان برملا کرد.

یکشنبه ۹ خرداد ۱۳۵۵

صبح در منزل هیچ کس مزاحم نشده بود. عِجب آرامش و صفایی بود، به خصوص که در این هوای عالی بهاری بلبل هم [به] شدّت نغمه سرایی می‌کرد. واقعاً این لاشخورها چه به روز انسان می‌آورند که حتّی صدای بلبل را هم نمی‌توان شنید.

باری صبح شرفیاب شدم. عرض کردم: سفیر آمریکا به عرض مبارک می‌رساند آیا پس

از مسافرت ملک خالد مطلبی هست که او باید به واشینگتن اطّلاع دهد؟ فرمودند: بگو تقریباً هیچ، خودش که حرفی نمی‌زند. ما با هم کلیّاتی صحبت کردیم، وزیر خارجه‌اش هم کلیّاتی با وزیر خارجه ما صحبت کرده بود. البتّه من مطالبم را قبلاً به روزنامه عکاظ گفته بودم که منتشر هم شد. دربارهٔ سعودیها همین قدر سیاست مخالف و مضرّی اتّخاذ نکنند، باید راضی بود. انتظار همکاری یا [تعهّد] engagement آنها به یک سیاست مثبت غیر ممکن به نظر می‌رسد. همین که سیاست شیطنت‌آمیزی به خصوص در خلیج فارس اتّخاذ نکنند. باید ممنون بود. عرض کردم: در مسئله نفت هم به نظر می‌رسد که کاملاً شیطنت کردند. شاهنشاه لبخندی زدند. فرمودند: نه! ما جبهه‌گیری نکردیم، یعنی نخواستیم قبل از انتخابات آمریکا و حتّی ایتالیا، دنیا را به یک التهاب تازه دچار کنیم. به سفیر آمریکا بگو این تصمیم راگذاشتیم به اوّل ژانویه. ما که جبهه‌گیری نکردیم، عربستان هم که در اختیار شماست، پس کار معوّق ماند. شما هم لابد از خدا می‌خواهید. به علاوه عربستان پنجاه و یکمین ایالت خود شماست. بعد فرمودند: این مطلب را نگویی، ولی من این را به سفیر انگلیس گفتم، تقریباً تأیید کرد! عرض کردم: تا این منبع زر خیز را دارد، باید طور دیگر گفت. فرمودند: چه طور؟ عرض کردم: تمام آمریکا پنجاه و یکمین [ایالت] state عربستان است. خندیدند.

وقتی شاهنشاه را سر حال دیدم، عرض کردم: در حقیقت شاهنشاه در قضیّه اوپک شیطنت فرمودید. خندیدند و فرمودند: چه طور؟ عرض کردم: دنیا خیال می‌کند که ما به هر حال دنبال اضافه قیمت بوده‌ایم و از راه خودمان منحرف نشده‌ایم. عملاً هم کار به این جا کشیده شد. منّت آن را هم که سر آمریکا می‌گذاریم. خیلی خندیدند و دیگر چیزی نفرمودند.[1] من مرخّص شدم و به قضاوتی که دیشب در این مورد کرده بودم و در یادداشتهای دیشب نوشته‌ام، آفرین گفتم. این نتیجه شناسایی دقیق عمق کار و احاطه

۱- نتیجه‌گیری علم درست نیست. عربستان سعودی مصمّم بود از افزایش بهای نفت جلوگیری کند و با توجّه به قدرت تولیدی نزدیک به دو برابر تولید جاری خود، می‌توانست بهای دلخواه خود را به دیگر اعضای اوپک تحمیل نماید. شاه که آشنایی کامل به موقع ممتاز عربستان داشت، ناچار به مدارا بود و به همین دلیل در برابر تفسیر علم، سکوت کرده است. از سوی دیگر شاه نمی‌خواست رئیس جمهور آینده‌ی آمریکا را که احتمال می‌رفت جیمی کارتر باشد، از خود برنجاند.

شاهنشاه به مسائل جهانی و طرز شطرنج بازی شاهنشاه است که فوق‌العادّه است.

بعد مرخّص شدم، [فریدون موثّقی] سفیر شاهنشاه در عمان را دیدم که نظرات ملک حسین را به تفصیل برایم تشریح کرد. گفتم بنویسد که نگاهداری شود و این جا خواهم گذاشت. یک ساعتی طول کشید.

بعد از ظهر [رودلف کرشلگر][1] رئیس جمهور اتریش آمد. شب هم مهمانی در کاخ نیاوران بود (سفر او رسمی است).

فراموش کردم بنویسم، در شرفیابی صبح عرض کردم: این بیچاره رئیس [دانشگاه] علم و صنعت، از ترس، خودش برای غلام گزارش کتبی فرستاد که فقط یک کلاس سه نفری اندکی به هم خورده، آن هم به این علّت که چند نفری در ته کلاس لوسترها را شکستند. اگر اطمینان به حرف خودش نمی‌داشت، جرئت نمی‌کرد برخلاف ساواک مدرک کتبی بدهد. فرمودند: آیا به ساواک گفتی که اگر گزارش غلط بدهند پدرشان را در می‌آورم؟ عرض کردم بلی، ابلاغ کردم. فرمودند: چه گفتند؟ عرض کردم: نصیری که نیست، به [پرویز] ثابتی[2] معاونش گفتم، امّا نمی‌دانم سر او بر چه بالینی است. قدری تأمّل فرمودند. عرض کردم: دکتر [هوشنگ] نهاوندی رئیس دانشگاه تهران خیلی در پرده به غلام حالی می‌کرد که این گزارشات کار [امیر عبّاس] هویدا نخست وزیر است. فرمودند: بیچاره هویدا، برای چه؟ عرض کردم: برای این که سر و صدایی در دانشگاه‌ها راه بیفتد و فکر شاهنشاه و مردم از سوء جریانات و عدم رضایت مردم منحرف شود. فرمودند: به او بگو شما با هر کس بد می‌شوید همه جور نسبت به او می‌دهید. هویدا وقتی به مشهد آمد، گزارش دانشگاهها را در آن جا من به او نشان دادم و گفتم برود سخت‌گیری بکند، همان طور که به تو گفتم، پس اگر عملی کرده روی دستور من بود، نه آن که چغلی کرده باشد. من عرض کردم: نهاوندی تصوّر می‌کند اصل گزارش ساواک توسّط ثابتی به تحریک هویدا بوده است. خیلی تأمّل کرده و دیگر چیزی نفرمودند.

۱- رودلف کرشلگر، Rudolf Kirschlager، (۲۰۰۰-۱۹۱۵) از ۱۹۷۴ تا ۱۹۸۶ رئیس جمهور سوسیالیست اتریش بود.

۲- پرویز ثابتی، مدیر کلّ اداره سوم (امنیّت) ساواک بود.

دوشنبه ۱۰ خرداد ۱۳۵۵

صبح اوّل وقت سفیر آمریکا را در منزل دیدم. اوامر مبارک را در مورد عربستان سعودی و مسئله نفت به او گفتم، خیلی خوشحال شد. او مطلبی در خصوص واگذاری سیستم رادیو تلویزیونی ارتش آمریکا در تهران داشت که امر فرموده بودند باید به رادیو تلویزیون ایران تحویل شود. این از یادگارهای مرحوم حسنعلی منصور است. یعنی در زمان جنگ [دوّم جهانی] رادیو برقرار کردند، دولتهای بعد از جنگ قدری با آنها مدارا کردند. وقتی مستشاران آمریکایی، چه نظامی و چه غیر نظامی، در ایران زیاد شدند، تلویزیون هم به آن افزودند. دولتهای بعد از جنگ نتوانستند یا نخواستند آن رادر دست بگیرند. من به عرض خاکپای همایونی رساندم که در یک کشور مستقل این صحیح نیست، اجازه فرمایید جلویش را بگیریم. فرمودند: صحیح می‌گویی، این کار را بکن. من بلافاصله آن را تعطیل کردم. بعد از من مرحوم [حسنعلی] منصور دوباره اجازه داد که مستقلاً آن را اداره کنند. بد نیست بنویسم که در زمان من باز هم اینها خواستند مستشار [سپاه دانش] literacy corps برای ما بفرستند، من گفتم این از اختراعات ماست. چرا مستشار از شما بگیریم؟ گفتند مستشار نمی‌خواهید، پول می‌دهیم. گفتم آن را هم با همه بی‌پولی نمی‌خواهیم. گفتند وسیله نقلیّه می‌دهیم که فقط علامت دوستی ایران و آمریکا روی آن باشد و دیگر هیچ. گفتم وسیله نقلیّه را هم می‌خریم. اینها همه با اطلاع دقیق و تقویت شاهنشاه بود، با وصف این گناه کبیره بود. ولی من گله ندارم، چون که این مرد بزرگ ناچار است بازی کند و انصافاً خوب از عهده برمی‌آید و دقیقه‌ای هم از منافع ملّت ایران غافل نیست. باری به سفیر گفتم این یک چیز غلطی است و باید تعطیل شود، منتها ما برای آمریکاییهای مقیم ایران برنامه خاصّ رادیو تلویزیونی ترتیب می‌دهیم. انصافاً خوشم آمد که حرف مرا تأیید کرد.

قدری راجع به تروریستها صحبت کردیم. گفت باید دید ریشهٔ آن کجاست. گفتم معلوم است که از خارج می‌باشد. گفت عدم رضایت و احساسات افراد را هم باید حساب کرد. گفتم بین ما ممکن است عدم رضایت باشد، ولی اکثریّت کشاورز و کارگر و بورژوا قاعدتاً باید راضی باشند، چون اوّلی که زمین دار شده، دوّمی هم که امتیازات بی‌سابقه

دارد و سوّمی هم که پول‌دار است. گفت با وصف این یک عدّه [جوشی] hot headed هستند که با هم چیز مخالفند. گفتم ممکن است این درست باشد.

گفت ممکن است کیسینجر هم بیاید. گفتم می‌خواندم که بر علیه او در کنگره زیاد فعّالیّت می‌شود. گفت دنیا همین است. یک عدّه‌ای را بلند می‌کنند و بعد بر زمین می‌زنند. گفتم پیش ما این طور نیست، چون احتیاج به دماگوژی نداریم. با وصف این باید واقعیّت را قبول کرد که مردم از چهره‌های دائمی خسته می‌شوند.

بعد شرفیاب شدم. جریان را به عرض رساندم. فرمودند: جوابهای خوبی دادی، چرا از جریان سعودی و نفت خوشحال شد؟ عرض کردم: باید خوشحال بشود، مطلب از نظر آنها بسیار مهمّ است.

فرمودند: مسئله تروریستها البتّه یک مسئله خارجی است والّا چه طور ممکن است عملیّات و تبلیغات آنها در همه ساعات و همه روزه و همه ماه در یک ساعت معیّن به این صورت [هم‌آهنگ] concerted در تمام دنیا بر علیه ما باشد؟ عرض کردم: همین طور است که می‌فرمایید و من اخیراً می‌بینم که به خصوص در مورد عدم آزادی در ایران و دادگاههای نظامی و عدم آزادی زندانیان سیاسی در تعیین وکیل خودشان، مرتّباً وسیله وسائل تبلیغاتی دستجمعی آنها تحریک و گفتگو می‌شود. فرمودند: ما هم که تکذیب می‌کنیم، ولی فایده ندارد. مثلاً می‌گویند ۱۲۰ هزار زندانی داریم. ما سه هزار زندانی (سیاسی و غیر سیاسی) هم نداریم. عرض کردم: دستگاه تبلیغات ما درست کار نمی‌کند، به علاوه در یک کشور مقتدری مثل ایران اعلیحضرت همایونی، ما چه اصراری داریم که مثلاً محاکمات را علنی نکنیم یا برای متّهم سیاسی وکیل تسخیری بگیریم؟ بگذاریم محاکمات علنی و مدافعه هم آزاد باشد. فرمودند: آخر دادگاه نظامی است. عرض کردم: دادگاه نظامی لازم نیست مخفی باشد. از این مقوله زیاد جسارت کردم.

نمی‌دانم جزو گزارشات دیگر، به چه مناسبت موضوع دانشگاه پهلوی و اراضی که باید برای محلّ دانشگاه جدید در پشت مَلِه شیراز خریداری شود صحبت پیش آمد. فرمودند:

این همه زمین دارند، باز هم باید بخرند؟[۱] عرض کردم: آخر جای دانشکده طبّ [روستایی] را موزه علیاحضرت شهبانو گرفت. فرمودند: راستی ساخته می‌شود؟ عرض کردم: هیچ چیزی نیست جز آن که بالای تپه را صاف کردند و خاکها را روی جنگل مصنوعی که غلام با آن همه خون جگر درست کردم ریختند و درختها را از بین بردند. به طوری که در این سفر شیراز گریه‌ام گرفته بود، منتها نخواستم اوقات مبارک را تلخ کنم. فرمودند: چیز عجیبی است که پول هم دارند و این همه کارهای علیاحضرت تأخیر می‌شود. عرض کردم: علّت این است که هر کس هرچه عرض می‌کند، قبول می‌فرمایند و باز تغییر عقیده می‌دهند. شکر خدا را که مسؤولیّت معظّم لها در کارهای هنری و از این مقوله است، اگر در کارهای کشوری بود چه می‌شد؟ شاهنشاه فرمودند: شیرازه‌ها گسیخته می‌شد. عرض کردم: من که چیزی نمی‌توانم عرض کنم، جز آن که دعا کنم که خداوند به شاهنشاه عمر طولانی و سلامت بدهد. بعد من مرخّص شدم. رئیس جمهور اتریش برای مذاکرات آمد. بعد من مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم. منجمله آقای محمّدعلی قطبی دائی علیاحضرت شهبانو را پذیرفتم و مراحم همایونی را به ایشان ابلاغ کردم که می‌توانند آجودان باشند، مشروط به این که هفته[ای] یک روز بیایند، مثل سایرین کشیک داشته باشند. البتّه با کمال افتخار قبول کرد. آقای قطبی چون زنش را طلاق داد، مورد بی‌مهری علیاحضرت شهبانو قرار گرفت و دیگر به دربار نیامد. اکنون نزدیک پنج سال است. ولی البتّه افتخار آجودانی افتخاری داشت، بعد که آجودانهای افتخاری ملغی شد، ایشان دیگر خیلی در جامعه سرشکسته شده بود. من چندین دفعه به شاهنشاه درخصوص ایشان عرایض کرده بودم که مستشار دربار بشوند یا شغل افتخاری دیگری بگیرند، شاهنشاه اجازه مرحمت نفرمودند. بالأخره به این صورت در مشهد موافقت شاهنشاه را جلب کردم.

بعد از ظهر قرار بود یک دختر خانم ایرانی که دوستش دارم، پیش من بیاید، نیامد.

۱- دانشگاه پهلوی در جستجوی زمینی برای دانشکده‌ی پزشکی روستایی بود و زمین مورد اشاره، متعلّق به یکی از دوستان علم، در بلندیهای بالا دست دانشگاه، برای این طرح نامناسب و رئیس وقت دانشگاه، دکتر فرهنگ مهر، با خرید آن مخالف بود. سرانجام وی توانست زمینی در نقطه‌ای مناسب، مجّاناً برای دانشگاه به دست آورد.

چون [دچار] سر درد شده بود. من در عوض رفتم در پارک سعدآباد قدم زدم، بد نبود. شاهنشاه تمام بعد از ظهر کار شدید کردند.

شب مهمان داماد سابقم بودم، [عسکر] غفّاری که از دخترم [رودابه] جدا شده است. البتّه دخترم هم بود و خانم علم و چند نفر از دوستان هم بودند. از هر جهت به من بد گذشت به طوری که تمام تنم دچار خارش شد. این ناراحتی عصبی، اثر سمّی عجیبی در من دارد. به خصوص که نتوانم مطلبی را به رو بیاورم و البتّه به مناسبت شغل پر افتخار خودم همیشه دچار این محظور هستم که به قول حافظ:

گرچه از آتشِ دل چون خُم می در جوشم   مُهر بر لب زده خون می‌خورَم و خاموشم

سه‌شنبه ۱۱ خرداد ۱۳۵۵

صبح برای اوّلین بار توانستم در باغ صبحانه بخورم (یعنی هوا سرد نبود)، ولی در داخل عمارت هنوز ناچاریم، به خصوص در حمّام، از بخاری استفاده بکنیم.

بعد شرفیاب شدم. شاهنشاه را به هیچ وجه خوشحال و سر حال نیافتم. به طوری که به خودم اجازه دادم بپرسم که چه پیش آمدی شده؟ فرمودند: هیچ حال ندارم، مختصر دل دردی عارض شده و کهیر زده‌ام، سرم هم درد می‌کند. پرسیدم طبیبی احضار فرموده‌اید؟ فرمودند: [عبدالکریم] ایادی آمده و دواهایی داده است. عرض کردم: جسارت می‌کنم، علاوه بر قاعده کلّی که اطبّاء هیچ نمی‌فهمند، دیگر ایادی هیچ هیچ نمی‌فهمد. خندیدند، فرمودند: درست می‌گویی، ولی خوب، تا اندازه[ای] به مزاج من آشناست. عرض کردم: دکتر فلاندرن[1] که برای معاینه خون شاهنشاه آمده بود، خیلی راضی رفت و امشب هم قرار است نتیجه نهائی را اطّلاع بدهد. فکر می‌کنم لازم باشد جریان کهیر را به او بگوییم. فرمودند: نه، خیال می‌کنم از امتلاء باشد، مهمّ نیست. برای این که شاهنشاه را خیلی ناراحت دیدم، عرض کردم: اگر غلام لخت بشوم و تن مرا ببینید، خنده‌تان می‌گیرد. فرمودند: چه طور؟ عرض کردم: آن قدر جوش و کهیر در این طرف و

۱- دکتر ژان پول فلاندرن (Jean Paul Flandrin) دستیار پروفسور ژان برنار و مسؤول کارهای آزمایشگاهی بود.

آن طرف دارم که نه تنها شاهنشاه از این بدنِ کج و معوّج خواهند خندید، بلکه ترحّم نسبت به غلام پیدا خواهید کرد. فرمودند: چرا معالجه نمی‌کنی. عرض کردم: به همان علّت که عرض کردم. اطبّاء هیچ نمی‌فهمند و نمی‌توانند معالجه‌ام کنند. فرمودند: به همین آسانی؟ عرض کردم: راهی ندارم. والاحضرت شمس که می‌خواهند برای دیدن موزه اعلیحضرت رضا شاه کبیر[1] به ژوهانسبورگ تشریف ببرند، از دفترشان به [سر]کنسول آفریقای جنوبی تلفن کرده‌اند که دعوت رسمی ما چه طور شد؟ [سر]کنسول از من نظر خواست، گفتم مبادا چنین کاری بکنند، این مسافرت باید خصوصی باشد (چون با این بساط نژادبازی مشکلات سیاسی عجیبی حالا به وجود می‌آید).[2] اطّلاعاً به عرض می‌رسانم، فرمودند: بسیار خوب کردی، اینها در عالم هپروت زندگی می‌کنند و کوچکترین اطّلاعی از هیچ جا ندارند.

اجازه فرمودند آقای محمّد علی قطبی آجودان بشود. جریان پیشرفت کارهای عمرانی کیش را عرض کردم. چون شاهنشاه خیلی علاقمند هستند، فکر کردم قدری از این ناراحتی در آیند. گوش دادند، اوامری هم صادر فرمودند: اما باز چهره گرفته بود که من حس کردم بیش از کسالت است، ولی جرئت نکردم دیگر سئوالی بکنم.

ضمن کارهای جاری و کارهای دانشگاهها که عرض می‌کردم، یک دفعه فرمودند: یک گروهبان وظیفه که در یک هنگ خارج از مرکز خدمت می‌کند، گفته است چرا ما باید اسم این مردمان شجاع را تروریست بگذاریم؟ اگر اینها نبودند دولت خون مردم را می‌مکید. از این آقا پسر باید پرسید، اینکه از گهواره تا گور، دولت به شما خدمت و سرویس اجتماعی می‌دهد، خون مکیدن است؟ من کار به عمل تروریستها ندارم که خودِ آدم کشتن را چه امتیازی می‌توان نامید؟ عرض کردم: همان طور که پریروز در گروه [اندیشمندان]

۱- اشاره به آخرین اقامتگاهی است که رضا شاه در تبعید در آن به سر برد و همان جا نیز درگذشت. این خانه را در دهه‌ی ۱۹۷۰ دولت ایران خرید و تبدیل به موزه‌ی یادبود رضا شاه کرد.

۲- در آن هنگام، رفتار دولت نژادپرست آفریقای جنوبی که اکثریّت سیاه‌پوست را با توسّل به خشونت از حقوق سیاسی محروم کرده بود، با واکنش گسترده‌ی جهانی و تحریم اقتصادی سازمان ملل رو به رو شد. در این شرایط همه‌ی کشورها از تظاهر به دوستی با دولت آفریقای جنوبی پرهیز می‌کردند.

فرمودید، این بچّه‌ها با خواندن یک کتاب یا گوش دادن به یک آدم بدخواه [دگرگون] boulverse می‌شوند. اشکالی ندارد و شاهنشاه اعتنا نفرمایید. البتّه چون در ارتش است، شاید قوانین انضباطی شدیدی باید در بارهٔ او اجرا شود، ولی به قول فوشه یا تالیران که خاطرم نیست کدام یکی است،[1] قُر زدن از حقوق مسلّم مردم است، چه باید کرد؟ بالأخره هر کسی، هر ناراحتی از هر جا دارد، فوری با عینک سیاه به همه چیز نگاه می‌کند.

فرمودند: از آن خوشمزه‌تر، روزنامه‌های تایمز و گاردین، رژیم ما را رژیمی خفقان‌آور ذکر کرده، همچنین برنامه فارسی بی.بی.سی. گفته، ایران و عربستان سعودی رژیمهای خفقان‌آوری هستند، نباید به آنها اسلحه فروخت. از این پدرسوخته‌ها باید پرسید که رژیم عراق و الجزایر و لیبی از لحاظ شما آزادی خواه هستند؟ حال من اهمّیّتی به این حرفها نمی‌دهم، ولی تو سفیر انگلیس را احضار کن و بگو اگر روزنامه‌ها و رادیو ومجلس شما این طور عقیده دربارهٔ ما دارند، چه طور می‌توانیم از شما اسلحه بخریم و امیدوار باشیم که در آینده اسلحه ما پشتیبانی خواهد شد؟ (پشتیبانی اصطلاح نظامی است یعنی دنباله پیدا خواهد کرد). پس ما ناچاریم خرید اسلحه را از انگلستان موقوف کنیم. به خصوص وقتی تایمز و گاردین مطلبی بنویسند، نظر حزب حاکمه امروزی انگلیس است. این چه معنی می‌دهد؟ عرض کردم: شاهنشاه صحیح می‌فرمایید، ولی غلام در روزنامه چیزی ندیدم، یعنی همه نقل قول کمیسیون حقوقدانان بین‌المللی راکرده‌اند و سرمقاله ندیدم، شاهنشاه می‌دانید که غلام خیلی دقّت می‌کنم، حتّی ۶/۵ صبح خلاصه جرائد انگلیس را از بی.بی.سی. می‌شنوم، ولی برنامه فارسی آن در ساعتی است که با وقت من تطبیق نمی‌کند، گو این که خلاصه همه را وزارت اطّلاعات برای غلام می‌فرستد، باز هم چیزی ندیدم. فرمودند: این مربوط به دیشب است، شاید به دست تو نرسیده باشد. عرض کردم: همچنان که پریروز هم عرض کردم: اتّهام به وجود خفقان، به علّت رفتاری

۱- دو تن مورد اشاره به ترتیب وزیر پلیس و وزیر روابط خارجی فرانسه در دوران ناپلئون بودند. جمله‌ی مورد اشاره منتسب به تالیران است.

است که می‌کنیم که به ظاهر چنین حسّی را ایجاد می‌کند و این با قدرت فائقه و مطلقه‌ای که شاهنشاه دارید، هیچ لزومی ندارد. چرا محاکمات این پدر سگها باید سرّی باشد؟ چرا با خانواده خود نباید ملاقات داشته باشند؟ ما که نه ترسی و نه تزلزلی داریم و نه حرف بی‌ربطی داریم. می‌گوییم مخالفین رژیم مخالفین آسایش مردم باید تعقیب شوند. سرّی نگهداشتن محاکماتِ عاملینِ مخالف چه معنی می‌دهد؟ شاهنشاه فکری کرده و دیگر چیزی نفرمودند.

من با کمال ناراحتی از ناراحتی ارباب محبوبتر از جانم مرخّص شدم. بعد از ظهر تمام به کارهای جاری رسیدم. منجمله رئیس تشریفات مصر را که برای [مسافرت آینده] سادات [به ایران] آمده است، در منزل پذیرایی کردم.

بعد از ظهر تلفنی از شاهنشاه عزیزم احوال پُرسی کردم. حالشان بهتر بود و معلوم شد امتلاء داشته‌اند، ولی امشب به مهمانی شهرام که برای [کنستانتین] پادشاه [پیشین] یونان داده است تشریف نخواهند برد و استراحت خواهند فرمود. خوشبختانه من هم دعوت ندارم. چیز عجیبی است، از صبح تا حالا مثل این است که خودم به همان شدّتِ شاهنشاه، ناخوش هستم. علاقه، مسئله عجیبی است.

از اخبار مهمّ جهان، مداخله علنی سوریه در لبنان است که اکنون ارتش سوریه با نزدیک ۵-۴ هزار نفر سرباز و یک صد و پنجاه تانک وارد خاک لبنان شده و به طرف نواحی شمالی کشور که مسیحیها در محاصره مسلمانان قرار گرفته‌اند پیشروی می‌کنند. و عجب این است که [الکسی] کاسیگین نخست وزیر شوروی هم اکنون در دمشق است، یعنی از عراق به دمشق رفته است. ممکن است این آخرین مرحله انقلاب لبنان باشد، تقسیم شدن کشور پس از دادن هزاران نفر کشته.

چهارشنبه ۱۲ خرداد ۱۳۵۵

صبح [سر انتونی پارسانز] سفیر انگلیس را پذیرفتم و اوامر شاهنشاه را به او ابلاغ کردم. یعنی خبر رادیو لندن و بریده جرائد تایمز و گاردین را به او نشان دادم و اضافه کردم که اگر نظر دولت و حزب حاکمهٔ انگلیس این است که دیگر خرید اسلحه از کشور شما هیچ

معنی نمی‌دهد. بسیار ناراحت شد. گفت اوّلاً من از انگلیس برمی گردم و چند روزی رفته بودم که با [دیوید اُوِن][1] وزیر خارجه جدید انگلیس آشنا شوم. اتّفاقاً من وقتی در بحرین به عنوان [کمیسر عالی][2] High Commissioner بودم، او چند روز در منزل من توقّف داشته، ولی چون عضو کوچک وزرات دیگری غیر از وزارت خارجه بود، اصلاً در خاطرم نمانده است. به هر حال در محافل انگلیسی ابداً صحبتی از این مقوله نیست. به علاوه حزب کارگر سخنگو ندارد، سخنگوی حزب، دولت است. من نمی‌دانم این خبر چه جور پخش شده، الّا این که خیال کنم باز خرابکاران مثل چند سال قبل در بی.بی.سی. رخنه‌کرده‌اند. چنان که اخیراً معلوم شد چند نفر فلسطینی در قسمت عربی رادیو لندن رخنه کرده‌اند و چیزی نمانده بود که به کلّی روابط ما را با کویت و عربستان سعودی به هم بزنند. امّا روزنامه‌ها، خبر [انجمن حقوقدانان بین‌المللی] Association Internationale des Juristes را نقل کرده‌اند و سرمقاله ننوشته‌اند و حتّی اظهار نظری درباره آن نکرده‌اند. بنابراین جای نگرانی و گله ندارد. سفیر گفت که خبر بی.بی.سی. را تحقیق می‌کنم و بعد نظرم را خواهم داد، ولی من مکرّر به بی.بی.سی. پیشنهاد کرده‌ام حالا که خیال صرفه‌جویی دارید بخش فارسی رادیو لندن را تعطیل کنید، زیرا در ایران آن قدر انگلیسی دان هست که اگر بخواهند خبر بی.بی.سی. را گوش کنند، به همان انگلیسی گوش کنند.

قدری هم راجع به اردن صحبت کرد که هنوز در لندن تصوّر نمی‌کنند که یک [مورد از دست رفته] lost cause باشد، زیرا ملک حسین مشغول ارزیابی وضع خودش و پیشنهادات روسها و پیشنهادات ماست. من گفتم احساس ما که غیر از این است.

قدری هم راجع به دخالت نظامی سوریه در لبنان صحبت کردیم. من گفتم فکر می‌کنم این مرحله آخر باشد و یک قسمت لبنان راهم اسرائیل ببرد و کار تمام بشود. گفت فکر نمی‌کنم اگر سوریها به طرف جنوب نروند، اسرائیلیها عکس‌العملی

۱- دیوید اوِن، وزیر امور خارجه‌ی انگلستان (۱۹۷۹-۱۹۷۷)، پس از آنتونی ایدن، جوانترین سیاست پیشه‌ای است که به این مقام رسید. در ۱۹۹۲ عنوان لرد به او اعطا شد.

۲- عنوان سفیر در کشورهای عضو کامنولت، کمیسر عالی است.

نشان بدهند.

بعد به کاخ آمده، شرفیاب شدم. به حمدالله حال شاهنشاه بسیار خوب بود و دیگر ناراحتیهای دیروز را نداشتند. پرسیدم تب هم ندارید؟ فرمودند: نه، ولی با خوردن آنتی‌بیوتیک. عرض کردم: برای همچو مختصر چیزی چه طور آنتی‌بیوتیک تجویز کرده‌اند؟ فرمودند: غیر از این، باید مسهل می‌خوردم و هیچ حوصله خوابیدن و زمین‌گیر شدن نداشتم و ندارم و جای تعجّب است. با آن که چند روز است غذا نخورده‌ام، احساس ضعف هم نمی‌کنم، ولی نفخ خیلی اذیّت می‌کند. عرض کردم: ماست بیشتر میل بفرمایید. فرمودند: می‌گویند چون کلسیم دارد، برای کلیه‌هایم بد است (شاهنشاه یک وقتی سنگ کلیه مختصری گرفتند). عرض کردم: این هم حرف بی‌ربطی است. اگر روزی چند لیتر شیر میل بفرمایید، ممکن است کلسیم آن مؤثّر باشد، ولی قدری ماست چه تأثیری می‌کند؟ بعد عرض کردم به حمدالله حال عمومی شاهنشاه بسیار خوب است، چون دیشب [پروفسور عباس] صفویان با ژان برنار صحبت کرد و او عرض کرد که حالا قرصها را از سه تا ۷ به دو تا در روز تقلیل بدهید. فرمودند: عجب؟ ولی عجبی بود که معلوم شد بسیار خوشحال شدند و من از این حیث خوشحال شدم.

بعد جریان مذاکره با سفیر انگلیس را به تفصیل عرض کردم و به دقّت گوش فرمودند. فرمودند: الآن خبری به دستم رسیده که مجلّات و جرائد، به طور محرمانه خبر می‌دهند که انجمن حقوق‌دانان بین‌المللی، مؤسسه‌ای وابسته به سیا و از اختراعات آنهاست و به وزارت خارجه دستور خواهم داد این خبر را ولو به صورت اعلان که شده در این جرائد تایمز، گاردین، نیویورک تایمز و واشینگتن پست و غیره منتشر کنند.

من مرخّص شدم. سفیر تازه شاهنشاه در لندن، آقای [پرویز] راجی[1] را پذیرفتم و

۱- پرویز راجی، فارغ‌التحصیل از دانشگاه کمبریج، پس از مدّت کوتاهی کار در وزارت امور خارجه، به شرکت ملّی نفت ایران منتقل شد و سپس از مشاوران امیر عبّاس هویدا در نخست‌وزیری گردید. به دنبال خودکشی محمّدرضا امیر تیمور، برای بیش از دو سال سفیر ایران در انگلستان بود. راجی خاطرات سفارت خود را در کتابی به نام: In the Service of the Peacock Throne, London, 1983 آورده است. [کتاب با عنوان «خدمتگزار تخت طاووس» به فارسی ترجمه و انتشارات روزنامه اطّلاعات آن را منتشر کرد. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

تعلیماتی در خصوص اوامر همایونی به او دادم.

بعد [ولادیمیر وینوگرادوف] سفیر شوروی را پذیرفتم که رسماً از والاحضرت همایون ولایتعهد دعوت کرد از تاریخ اوّل ژوئیه برای مدّت یک هفته تا ده روز به طور رسمی از اتّحاد جماهیر شوروی بازدید فرمایند. قدری با او در خصوص سوریه و لبنان حرف زدم. گفت خیلی عجیب است که رژیم چپ گرای سوریه طرفدار مارونیتهای[1] دست راستی لبنان شده است. گفتم کاسیگین هم که الآن در دمشق است. گفت بلی، از بغداد به آن جا رفت. گفتم نظر او چیست؟ گفت هیچ کس نمی‌تواند راجع به لبنان اظهار نظری بکند.

بعد از ظهر من تمام کار کردم. فقط یک ساعتی با یک دختر خانم ایرانی گذراندم. شب هم کار کردم و سر شام نرفتم.

پنجشنبه ۱۳ خرداد ۱۳۵۵

صبح رئیس جمهور اتریش رفت. من در رکاب شاهنشاه به نیاوران آمدم. چون دیر وقت بود، به طور خیلی مختصر شرفیاب شدم. فقط به عرض رساندم که سفیر شوروی دیروز پیش غلام آمد و والاحضرت همایونی را از طرف پرزیدیوم به طور رسمی دعوت کرد که از اوّل ژوئیه به مدّت یک هفته تا ده روز به شوروی تشریف ببرند. نظر والاحضرت همایونی را در این باره و جاهایی که میل دارند ببینند، می‌خواست. فرمودند: خودت به عرض والاحضرت برسان. البتّه تو همراه ایشان خواهی رفت، منتها باید ترتیبی بدهی که والاحضرت خسته نشوند.

گزارشی دربارهٔ سوء استفاده یکی از اعضاء قسمت ترخیص گمرکی دربار که از معافیّت دربار سوءاستفاده کرده است، به عرض رساندم و عرض کردم مآلاً به دولت ضرری نرسیده، چون این بدبخت نتوانست جنسهایی که به تجّار داده است از دسترس ما خارج کند.[2] این اجناس را به مبلغ هفت ملیون تومان توقیف کردیم، به علاوه ۲۱ ملیون تومان

۱- مارونیتها پیروان شاخه‌ای از مذهب کاتولیک بوده و خود را نوادگان صلیبیان اروپایی دانسته و رهبرانشان معمولاً دست راستی و علیه سوریه هستند.

۲- دربار شاهنشاهی دارای معافیّت گمرکی بود، به شرطی که کالای وارداتی صرفاً برای مصرف دربار یا اعضای اصلی

هم جریمه بی‌سر و صدا از تجّار گرفتیم. به هر حال دولت استفاده هم کرد. فرمودند: پرونده این مردکه را به دادگستری بده که پدرش را دربیاورند. عرض کردم: این بیچاره می‌خواسته سیصد هزار تومان رشوه بگیرد که نشده، ضررها را هم که به اضعاف مضاعف گرفته‌ایم، ولی این بدبخت سرپرست یک خانواده بدبختی است، با یک مادر پیر و یک خواهر سرطانی و خودش هم سرطانی است. فکری فرمودند: فرمودند: بسیار خوب اخراجش کن، کافی است. واقعاً این مرد ملائکه است.

بعد از ظهر بسیار خسته بودم، با وصف این تمام در منزل کار کردم. بعد به مدرسه نوه‌ام برای اعطاء جوائز آخر سال تحصیلی آنها رفتم. البتّه نوه‌ام جایزه نگرفت، مثل خود من است!

با وصف آن که بسیار خسته بودم، سر شام رفتم، چون می‌بایست در مورد یک دختر خانم گزارشی عرض کنم. به علاوه بعد از ظهر سفیر آمریکا پیام توسط من داد که در شهر شایع است که ایران می‌خواهد ۱۲۰۰ ملیون دلار از عربستان سعودی قرض بگیرد. گرچه به او گفته بودم مهمل است، ولی ناچار باید این خبر را عرض می‌کردم. [کنستانتین] پادشاه [پیشین] یونان هم سر شام بود.

جمعه ۱۴ خرداد ۱۳۵۵

صبح در منزل ماندم و تمام کار کردم. بعد از ظهر سواری رفتم. هوا قدری گرم بود، با وصف این خوش گذشت. به علّت خستگی مفرط، تاخت و تازی نکردم. قدری با قدم و یُرتمه برگزار شد. سر شام هم نرفتم.

از اخبار مهمّ جهان همان پیشروی سوریه در خاک لبنان است که به نظرم بالأخره باعث بدبختی سوریه بشود، گو این که به نظر می‌رسد که آمریکا و شوروی هر دو از آن پشتیبانی می‌کنند. ولی اهالی لبنان البتّه ناراضی هستند، تا جایی که ممکن است چپ‌گرایان و مارونیتها متّحد بشوند. دیروز به شاهنشاه عرض کردم که از سفیر شوروی

خاندان سلطنت باشد.

پرسیدم حالا که کاسیگین در دمشق است، [گزارشی] briefing که به شما از وضعیّت آن جا داده شده، چیست؟ خندید، گفت خیلی عجیب است که حزب بعث و چپی سوریه حالا به طرفداری از مارونیتهای دست راستی برخاسته است. ولی دیگر از گزارش خودش چیزی نگفت. تنها، بدون مترجم، به دیدن من آمده بود.

دوشنبه ۱۷ خرداد ۱۳۵۵

صبح شرفیاب شدم. شاهنشاه از بارندگی دیشب بسیار خوشحال و سر حال بودند. می‌فرمودند: می‌دانی که ۱۵ میلی‌متر بود و هوا امروز هم زمستانی است نه تابستانی. عرض کردم: دیشب سیل در دربند و سعدآباد هم خساراتی به ما زد و به خصوص نزدیک بود کاخ والاحضرت اشرف را بردارد ببرد. چون رودخانه، به علّت روپوشی که جلوی هتل دربند روی آن بسته‌اند، بند آمده بود و آب لبریز کرد و در خیابان با شدّت سرازیر شد. خوشبختانه جلوی کاخ، به علّت بنّایی، سیمان زیادی با کیسه‌های محکم روی هم چیده شده بود که جریان آب را برگرداند و مجدّداً به رودخانه انداخت. عرض کردم: دیشب خودم که به فرودگاه رفته بودم، تا از جسد بیچاره [محمّد رضا] امیر تیمور استقبال کنم، ولی آن جا در جریان بودم. عرض کردم: خودکشی امیر تیمور بسیار مشکوک به نظر می‌رسد، چون هیچ نوع آثار خودکشی در او دیده نمی‌شود و خواهرش [بگوم ناهید امیر تیمور] زن مرحوم اسکندر میرزا هم که همراه او آمد، این موضوع را حکایت می‌کرد. فرمودند: به هر صورت هر کمکی به خانواده او لازم است بکنید. عرض کردم: فعلاً اگر معلوم بشود خودکشی نکرده، آن وقت می‌توان مجلس فاتحه برای او گذاشت.

بقیّه کارهای جاری را عرض کردم. منجمله تلگرافی از [شاهرخ فیروز] سفیر شاهنشاه در نیجریه رسیده بود که باز ممکن است در آن جا کودتا بشود (کودتای سوّم بعد از رفتن ژنرال گووُن). فرمودند: هیچ بعید نیست که این وضع را انگیسیها فراهم می‌کنند تا خود گووُن را برگردانند (او طرفدار انگلیسیهاست و بعد از کودتا هم در یکی از دانشگاههای لندن مشغول درس خواندن شده است).

عرض کردم: چنان که دیشب با تلفن به عرض مبارک رساندم، دیروز یک ساعت و نیم

با نیکوله که از مبرّزترین وکلای حقوق ژنو است، دربارهٔ اشغال قونسولگری ایران و تعقیب اشغالگران صحبت کردیم. او هیچ عقیده به این کار ندارد. می‌گوید چون دوست شما هستم به خرج خودم آمده‌ام به شما بگویم که این کار جز ضرر برای شما نتیجه‌ای ندارد. برای چند هفته بهترین تریبونها را به دست ۱۳ نفر پدرسوخته می‌دهید که ۱۳ نفر وکیل کمونیست و سوسیالیست انتخاب کرده‌اند و در دادگاه ژنو هرچه دلشان بخواهد و هر مدّت که بخواهند بگویند و عکّاس و خبرنگار از تمام دنیا بیاورند و مسائل راست و دروغشان را به تمام دنیا برسانند. تازه شما می‌توانید هر یک از آنها را به پرداخت یک صد فرانک یا پنج روز حبس محکوم بکنید. نیکوله عقیده دارد باید دولت ایران با پروتست از باز شدن مجدّد قونسولگری خودداری کند تا دولت سویس دستپاچه بشود و این پدرسوخته‌ها را از ژنو بیرون بکند. بعد ما آنها را یکی یکی به دام می‌اندازیم. شاهنشاه فرمودند: این چه مملکتی است؟ مگر ممکن است یک عده قونسولگری را اشغال بکنند، دزدی بکنند، خرابکاری بکنند، اسناد بدزدند، بعد هم از تعقیب مصون بمانند؟ عرض کردم: اینها ادّعای ماست و آنها هم منکرند. بنابراین باید محکمه قضاوت بکند و تازه نتیجه قضاوت محکمه هم، اگر بر فرض بی‌طرف بماند، همان محکومیّت کذایی است که قبلاً عرض کردم. باید قطعاً موقوف بشود. و بالأخره شاهنشاه را متقاعد کردم، چون محال است شاه در قضاوت اشتباه بکنند. با کمال تعادل مسائل را سبک و سنگین می‌کنند.

بعد مرخّص شدم، به کارهای جاری رسیدم و دستوراتم را به ژنو و به وزارت خارجه دادم. گویی بهشت را به آنها داده‌ام. چون این بدبختها هم مطلب را احساس کرده بودند، منتها چون امر صادر شده بود، جرئت نفس کشیدن نداشتند. با آن که نتیجه کار را می‌دانستند، منتها آن قدر ضعیف و مستضعف هستند که جرئت حرف زدن نمی‌کنند و در نتیجه کار به ضرر کشور تمام [می] شود.

بعد از ظهر به استقبال علیاحضرت شهبانو رفتم که از همدان تشریف آوردند (برای دو روز بازدید آن جا و دیدن محلّ ساختمان دانشگاه بوعلی تشریف برده بودند). من بعد از ظهر تمام کار کردم. شاهنشاه گردش تشریف بردند. با آن که صبح عرض کردم علیاحضرت ساعت پنج قرار است مراجعت فرمایند، فرمودند: برنامه‌ام را تغییر نمی‌دهم.

از اخبار مهمّ جهان، پیشروی قوای سوریه به طرف بیروت است. مختصر مقاومتی از طرف چپ‌گرایان می‌شود، ولی بیروت آن قدر به هم ریخته و دستجات مختلف به جان هم افتاده‌اند که تصوّر نمی‌شود مشکل مهمّی برای قوای سوری پیش بیاید، به خصوص که من فکر می‌کنم مسئله بین آمریکا و شوروی تا اندازه‌ای حل شده باشد. در این زمینه تجزیه و تحلیل خوبی در لوموند دیدم که بر دلم نشست، گو این که ممکن است مبالغه‌آمیز باشد، ولی این جا می‌گذارم.

سه‌شنبه ۱۸ خرداد ۱۳۵۵

صبح پیام علیاحضرت شهبانو را در سمینار رفاه اجتماعی خواندم. بعد شرفیاب شدم. مجدّداً در مورد این که راجع به عرایض نیکوله چه اوامری فرموده‌اند، سئوال کردم. فرمودند: همان طور که او خواسته بود، گفتیم از تعقیب این پدرسوخته‌ها صرفنظر شود.

[هانس ویک] سفیر آلمان، گزارش تأسیس کنسرسیوم لوله‌کشی را داده بود (لوله گاز بین بندر کنگان و آلمان از طریق شوروی).[1] فرمودند: وقتی رئیس آنها آمد، او را خواهم پذیرفت.

والاحضرت اشرف با تلفن احوال‌پُرسی کرده بودند. فرمودند: آخر در اروپا شایع شده که من سکته قلبی کرده‌ام. عرض کردم: این باج بزرگی است که باید پرداخت و غلام در سخنرانیهای مهر ماه آینده خودم به این مسئله اشاره خواهم کرد که چرا این دلسوزیها و فحشها نسبت به ما می‌شود. علّتش این است که بزرگ شده‌ایم و اگر احیاناً یک روز از این خبرها نباشد، بسیار بد است!

شاهنشاه توسّط سفیر آمریکا تقریباً پیامی برای [هنری] کیسینجر فرستاده بودند که عدم توافق کنفرانس اوپک در بالی بر سر مسئله نفت، با صلاحدید خودمان و محض خاطر آمریکا بود که آقای [جرالد] فورد قبل از انتخابات به دردسر نیفتد. حتّی فکر ایتالیا را هم داشتیم. فورد در جواب خود به این مسئله اشاره نکرده بود که از توجّه اعلیحضرت

۱- ن.ک. به جلد چهارم، یادداشت ص. ۳۲۹ و پانویس ۲.

همایونی نسبت به کار خود من و انتخابات آمریکا متشکّرم، فقط از این که قیمت نفت را ترقّی ندادهایم، تشکّر کرده بود. فرموده بودند از سفیر (از طرف خودم) بپرسم که آیا آن مسئله محض خاطر انتخابات آمریکا و آقای فورد را مخابره کرده یا اشتباه کرده است. من پریدم و عرض کرد خیر، مخابره شده بود وگرنه پیام به فورد نمی‌رسید که جواب عرض کند. مصاحبه شاهنشاه را با الاهرام که به زودی منتشر خواهد شد، تقدیم کردم. ملاحظه کرده و فرمودند که یک اشتباه کرده، انفلاسیون پارسال ما صفر بوده است.[1] عرض کردم: امر می‌فرمایید، تصحیح می‌کنم، ولی آیا واقعاً این طور بوده؟ فرمودند: قطعاً. من دیگر جسارتی نکردم، ولی شاهنشاه از قیافه نامطمئن من احساس فرمودند که مورد قبول من نیست.

بعد از ظهر من یک ساعتی حضور علیاحضرت شهبانو و والاحضرت ولیعهد برای تنظیم برنامه‌های سفر بلژیک و شوروی بودم.

بعد از ظهر شاهنشاه کار سنگین کردند (شورای اقتصاد و غیره). ولی من پس از شرفیابی حضور ولیعهد و شهبانو، با یک دختر ایرانی بسیار خوش گذراندم.

در عوض تمام شب کار کردم.

از اخبار مهمّ جهان این که پوند انگلیس که تنزّل بی‌سابقه کرده بود (۱/۷۰ دلار، در صورتی که سال پیش ۲/۴۰ بود) و چیزی نمانده بود که باعث سقوط دولت کارگری انگلیس شود، نجات پیدا کرد. بانکهای مهمّ جهان پنج هزار ملیون دلار اختصاص دادند و پوند نجات پیدا کرد. به علاوه کارگرها (یونیونها)، به خصوص سندیکای یونیونهای ذغال با محدود شدن اضافه مزد موافقت کردند (حدّاکثر ۶٪) و دولت هم از سقوط نجات یافت.

چهارشنبه ۱۹ خرداد ۱۳۵۵

صبح شرفیاب شدم. از [فریدون] موثّقی تلگرافات مهمّی رسیده بود، به عرض

۱- در سال مورد اشاره‌ی شاه (۱۳۵۴) شاخص بهای کالاهای مصرفی، برابر آمار بانک مرکزی ایران ۱۵/۵٪ افزایش یافت. افزایش واقعی قیمتها در این سال در حدود ۲۵٪ تخمین زده می‌شد.

رساندم. ملاحظه کرده و فرمودند: جواب ندارد. عرض کردم: نمی‌شود بی‌جواب گذاشت، زیرا ملک حسین به شاهنشاه تقریباً حالی کرده است که خیلی هم یک طرفه نخواهد رفت. اگر عربستان وضع او را روشن نکند، باز هم بهانه به دست می‌آورد. پیام هم از طرف شاهنشاه به او رفته که عربستان حاضر است کمک کند. پس باید تماسی با عربستان بگیریم و مطلب حسین را که می‌گوید از طرف سعودیها خبری به او نرسیده است بازگو کنیم. فرمودند: راست است. فوری موثّقی را بخواه که بیاید و برود مطلب را به عربستان بگوید.

عرض کردم: در مصاحبه با الاهرام در آخر فرموده‌اید، از وضع لبنان سر در نمی‌آورم. این، قبل از مداخله مستقیم سوریه بود، حالا ممکن است به آنها بر بخورد، خواستم این نکته را عرض کرده باشم. فرمودند: درست می‌گویی، بگو مخصوصاً بنویسند که در چه تاریخی این مصاحبه را کرده‌ام. بعد خندیدند، فرمودند: باز هم سر در نمی‌آورم. عرض کردم آن چه مسلّم به نظر می‌رسد این است که توافق ضمنی بین شوروی و آمریکا باید شده باشد و به هر صورت فعلاً به نظر می‌رسد که کلک الفتح و فلسطینیها کنده شده. فرمودند: شاید.

برنامه مسافرت والاحضرت همایونی را که دیروز تنظیم کرده بودم به عرض رساندم و عرض کردم: به دانشکده افسری مسکو فرمودند نمی‌روم، چون هنوز سرباز نشده‌ام. فرمودند: پس چه طور به دانشکده دریایی لنین‌گراد می‌رود. خیلی با عصبانیّت. هیچ نفهمیدم برای چه؟ بعد هم فرمودند: ولش کن هرچه می‌خواهد بکند. من بسیار ناراحت شدم، ولی به قدری شاهنشاه را عصبانی دیدم که جرئت نکردم عرض دیگری بکنم. بعد هم هرچه فکر کردم عصبانیّت برای چیست، نفهمیدم. عرض کردم: علیاحضرت شهبانو می‌فرمایند رضا قطبی که در حضورشان به بلژیک می‌رود، به مسکو هم بیاید. باز هم با عصبانیّت فرمودند: بیاید.

بعد من مرخّص شدم. سفیر شوروی را پذیرفتم و برنامه تقریبی مسافرت والاحضرت همایونی را به او دادم و گفتم که برنامه نهایی را شما باید بدهید. وقتی به او گفتم خودم حسب‌الامر ملوکانه در رکاب والاحضرت می‌روم، بسیار خوشحال شد و گفت کاش بعد از

مراجعت موکب والاحضرت چند روز می‌ماندی و باکاسیگین مذاکراتی می‌کردی. بعد هم یک استراحت و یک [معاینه پزشکی] check up می‌کردی. گفتم چنین چیزی محال است. چه طور می‌توانم ولیعهد کشور را رها کنم و پیش شمابمانم؟ خلاف عقل و ادب و همه چیز است. دیگر چیزی نگفت.

بعد [اوری لوبرانی] سفیر اسرائیل را پذیرفتم و به او گفتم که من در مورد خبری که در جراید [آمریکا] منتشر شد که [سیروس] پرتوی مدیر کلّ دربار برای بازرسی کارهای اردشیر زاهدی به آمریکا رفته است، بسیار ظنین هستم که خود شما داده‌اید، زیرا شما با اردشیر میانه خوبی ندارید و خواسته‌اید او را خراب کنید. قسم خورد که همچو چیزی نیست. ما خیلی دستپاچه شدیم که مبادا همکاری شما با ما درز بکند، هر طور شد آن را درز گرفتیم. ولی خود این خبرنگار با اردشیر بد است، این خبر را داد. گفتم من باور نمی‌کنم.

خبری راجع به جنوب لبنان داد که به کلّی مقطوع الرّابطه با بیروت است و غذا و نفت و دارو و طبیب را ما به آنها می‌رسانیم. به علاوه به آنها اجازه داده‌ایم که از طریق ما به اردن بروند و رفت و آمد کنند. گفتم عکس‌العمل شما در قبال عمل سوریه چیست؟ گفت چه می‌تواند باشد، جز سکوت و این که بگذاریم اینها یکدیگر را بکشند.

صبح شاهنشاه فرموده بودند که برای عرض کارهای عقب افتاده بعد از ظهر بیا. قبل از من مخبرین مصری شرفیاب شدند. من از ۴/۵ تا ۶/۱۵ شرفیاب بودم. واقعاً هم شاهنشاه را خسته کردم و هم خودم خسته شدم. مذاکرات با سفیر اسرائیل و شوروی را هم عرض کردم. فرمودند: به اسرائیلیها بگو تمام پدر سوختگی روزنامه‌های آمریکا زیر سر شماست.

شب به قدری خسته بودم که نتوانستم سر شام بروم، ولی در منزل کار کردم. منجمله وضع صندوق تعاونی کارکنان دربار را دیدم. صد و پنجاه میلیون تومان پول نقد دارد. باعث تعجّب شد.

پنجشنبه ۲۰ خرداد ۱۳۵۵

صبح شرفیاب شدم. به حمدالله شاهنشاه سر حال بودند. صبح زود [ریچارد هلمز]

سفیر آمریکا تلفن کرده بود و استدعای شرفیابی داشت که وسیله پیشخدمت خوابگاه به عرض رسانده بودم و اجازه داده بودند. سئوال فرمودند: برای چیست؟ عرض کردم: پیامی از طرف ملک حسین دارد. فرمودند: لابد مربوط به وضع لبنان است و سوریه. ضمناً فرمودند: سوریه هم که غلطی نتوانست بکند و پشت دروازه‌های بندر صیدا و بیروت گیر کرد. عرض کردم: صبح در اخبار شنیدم که کشورهای عرب به استثناء عراق می‌خواهند برای برقراری صلح به لبنان نیرو بفرستند. فرمودند: من هم شنیدم. عرض کردم: [فریدون] موثّقی هواپیما ندارد که بیاید، به این جهت صبح هواپیمای دولت را برایش فرستادم، عصری خواهد رسید. فرمودند: اگر رسید، دیگر لازم نیست مرا ببیند. به او بگو نزد پادشاه عربستان سعودی برود و به ایشان بگوید که من (شاهنشاه) پیامی را که شما در تهران برای ملک حسین دادید، به ایشان رساندم که حاضرید پانصد ملیون دلار بابت هزینه وسائل دفاع ضد هوایی که انگلیسیها به اردن خواهند داد، به او بپردازید. ولی از طرف شما هیچ خبر قطعی به ملک حسین نرسیده. من می‌خواستم در این زمینه ملک حسین را مطمئن سازم، ولی این به آن معنی نیست که ممکن است ملک حسین از [تعهّد] engagement در قبال شوروی شانه خالی کند، یا از رفتن مسکو منصرف شود. فقط من می‌خواستم در این خصوص اطمینان حاصل کنم که اگر احیاناً تصمیم خود را عوض کرد، شما این پول را خواهید داد.

چون دیروز بعد از ظهر دو ساعت شرفیاب شده و تمام کارهای عقب افتاده را به عرض رسانده بودم، مرخّص شدم. فرمودند: عصری گردش می‌رویم.

وقتی در دفتر خودم در نیاوران کار می‌کردم، سفیر آمریکا آمد و تلگرافاتی که برای او از اردن رسیده بود، برای من خواند. معلوم می‌شود وضع عراق باعث نگرانی فوق‌العادّه سوریه و اردن شده، یعنی می‌ترسند که عراق از پشت به سوریه خنجر بزند و به این جهت ملک حسین ناچار باید به کمک سوریه بشتابد. ملک حسین گفته بود شنیده است روسها به عراقیها اطمینان داده‌اند که از سوریه قویاً خواهند خواست که عملیّات خود را در [لبنان] متوقّف کنند. در این صورت احتمال سقوط حافظ اسد می‌رود و آن وقت یک حکومت چپ به تمام معنی از دمشق تا بغداد حکومت خواهد کرد که خطر آن برای

عربستان سعودی هم بلا تردید موجود است و به هر صورت شیر تو شیری شده که آن طرف آن ناپیداست. ملک حسین به عرض شاهنشاه رسانده است (وسیله سفیر آمریکا) که اوّلاً اگر موقعیّت روسها در قبال سوریه این باشد، ممکن است من اساساً به مسکو نروم، ثانیاً اگر عراق به سوریه حمله کند، من ناچار به مداخله خواهم شد. آن وقت وضع ایران در مقابل عراق چه خواهد بود؟

جمعه ۲۱ خرداد ۱۳۵۵

از بس خسته بودم، تمام روز در منزل ماندم. فقط سری به منزل سپهبد [علی] حجّت،[۱] رئیس تربیت بدنی که خراسانی است و پسرش خودکشی کرده بود، زدم و به او تسلیتی گفتم. خیلی دلم هوای اسبم را داشت، ولی خستگی تن و گرمی هوا مانع می‌شد. هوا خیلی گرم نشده، ولی من اگر اندکی عرق بکنم و وزنم پایین برود، دیگر محل ندارم و خطرناک می‌شود.

از اخبار مهمّ جهان، خاتمه بازدید خانم گاندی از شوروی است که بسیار گرم برگزار شد. البتّه بر علیه چین است. با وصف این، خانم گاندی حاضر نشد پیمان امنیّت آسیایی را که روسها خیلی نسبت به آن پافشاری دارند امضا کند.

وضع لبنان بسیار نامعلومتر شده. سوریه پافشاری در فیصله دادن کار دارد، ولی قدرتی ندارد. پیشنهاد ارتش عربی را هم تا حالا عملاً نپذیرفته و به فلسطینیها هم فشار فوق‌العادّه وارد می‌آورد، ولی چندان با سرعت پیشرفت نمی‌کند و من می‌ترسم اگر شکست بخورد در سوریه هم کودتا شود.

امروز عریضه حضور شاهنشاه عرض کردم که گرچه مطلب آن مهمّ نیست، ولی برای

۱- هنگامی که مراکش تصمیم گرفت از وابستگی به فرانسه، در زمینه‌ی آموزش نظامی، رهایی یابد، در چهارچوب کمکهای فنّی ایران، سپهبد علی حجّت کاشانی، به عنوان رئیس هیئت مستشاری نظامی ایران، به آن کشور اعزام شد و دانشکده‌ی افسری مراکش را برپا ساخت و خدماتش مورد توجّه مقامات مراکشی قرار گرفت. از ۱۳۵۱ تا هنگام انقلاب، رئیس سازمان تربیت بدنی بود و موفّق شد بازیهای آسیایی را در تهران به نحو آبرومندی برگزار کند. پس از انقلاب کشته شد.

یادگاری این جا می‌گذارم.

شنبه ۲۲ خرداد ۱۳۵۵

صبح [سر آنتونی پارسانز] سفیر انگلیس را پذیرفتم. شرحی درباره این که آن کتاب حزب کارگر در مورد سیاست خارجی انگلیس، مستند سیاست دولت نمی‌تواند باشد، گفت. همچنین گزارش وضع عدن را که سفیر آنها به دولتشان داده است، به من داد. مطالب دیگر او تجارتی بود. قدری هم راجع به سوریه و لبنان صحبت کردیم و عقیده او هم این است که اگر حافظ اسد شکست بخورد، در سوریه حزب رادیکال چپ بر سر کار می‌آید و بالنّتیجه ملک حسین و عربستان سعودی و حتّی مصر به خطر خواهند افتاد.

بعد من شرفیاب شدم. شاهنشاه سر حال بودند. فرمودند: به نظر می‌رسد اگر پیش آمد نامطلوبی نشود، وضع محصول امسال ما بسیار خوب باشد. عرض کردم: دیگر برای پیش آمد نامطلوب خیلی دیر است، مگر گرانی عمله و نبودن وسائل برداشت و قیمت کم گندم. شاهنشاه خیلی تأمّل کرده و فرمودند: اوامر سختی داده‌ام که باید ارتش و همه و همه کمک کنند. عرض کردم: البتّه اجراء خواهد شد، ولی کار باید تجارتی، صرف کند. اینها دردی را دوا نمی‌کند. باز اگر پول را سریع به دست مردم برسانند و در خرید، بازی درنیاورند، ممکن است افاقه‌ای بشود وگرنه، خیلی جاها صرف می‌کند که از محصول چشم بپوشند.[1]

بعد گزارش سلامتی شاهنشاه را که پروفسور ژان برنار فرستاده بود تقدیم کردم. بعد گزارش ملاقات با سفیر انگلیس را عرض کردم.

قدری راجع به لبنان و سوریه صحبت شد. فرمودند: اگر حافظ اسد شکست بخورد،

۱- مدّتی بود که دولت برای مبارزه با تورّم، بهای خرید گندم داخلی را زیر بهای بین‌المللی آن نگه داشته بود و در نتیجه میزان کشت گندم داخلی کاهش یافت. دو هفته پیش از تاریخ این یادداشت، به همّت شادروان منصور روحانی، وزیر کشاورزی وقت، بهای خرید گندم، کم و بیش برابر بهای وارداتی آن در بندر شد. ولی همان گونه که علم اشاره کرده، بهای خدمات داخلی (در این مورد، دستمزد کارگر و هزینه‌ی ترابری و انبارداری) بالا رفته بود و باز هم تولید گندم برای کشاورزان چندان صرفی نداشت.

همین طور که سفیر انگلیس گفته است، تمام این منطقه در خطر خواهد افتاد و بعثیهای رادیکال سوریه و عراق به جای هلال خصیب[۱] که مورد آرزوی نوری سعید پاشا بود، به هلال احمر تبدیل می‌شود و کلک ملک حسین و عربستان سعودی هم کنده می‌شود. عرض کردم: وضع حافظ اسد خیلی به تعب افتاده. معلوم می‌شود محاسبات او در حمله به لبنان درست نبوده است. فرمودند: حالا تانک، کاری نمی‌تواند از پیش ببرد و موشکها به آسانی آن را از کار می‌اندازند، مگر آن که از پشتیبانی هلیکوپتر برخوردار باشند. عرض کردم: به نظر می‌رسید که آمریکا و شوروی هم‌آهنگی در فیصله دادن کار لبنان و سرکوب ساختن فلسطینیها دارند. فرمودند: این امکان وجود داشت و دارد، ولی شوروی نمی‌تواند برخلاف تمام تعهّدات خود ناظر کوبیده شدن چپها و رادیکالها باشد. عرض کردم: شاهنشاه عملاً چه کمکی می‌توانید به سوریه بفرمایید؟ فرمودند: خودم که هیچ، ولی به ملک حسین پیام فرستادم که شما دیگر حالا که وارد شدید باید تا لحظه آخر پشت سر سوریها بایستید و راه برگشت ندارید. دیروز هم وسیله [فریدون] موثّقی به ملک خالد پیام فرستادم که حتّی‌الامکان از حرکت عراق به طرف سوریه و خنجر زدن از پشت به آنها جلوگیری کند. عرض کردم: بیچاره ملک حسین در وضع عجیبی دچار شده است. فرمودند: خودش هم بی‌جهت کارهایی می‌کند که وضع آن را بغرنجتر می‌سازد. به جای آن که حساب کارش را بکند، بلند پروازیهای بی‌تناسب دارد. او نمی‌داند که قدرت او در ضعف اوست، نه این که بخواهد قدرتی به دست بیاورد که در شأن او نیست. قبل از آن، کارش تمام می‌شود. البتّه مرد شجاع و صمیمی و جوان خوبی است، ولی یکی نیست از او بپرسد تو حالا دیگر به اتریش برای چه می‌روی؟ چرا به استرالیا رفتی؟ آخر وقتی با اینها به مذاکره می‌نشینی، چه چیز را می‌توانی بدهی و بستانی؟[۲] بعد

۱- هلال خصیب، در اصل به معنای سرزمینهای حاصلخیز اطراف رود فرات و به عبارت دیگر سوریه و عراق است. ناسیونالیستهای بعثی، هلال خصیب را سرزمینی می‌دانند که از مدیترانه شرقی تا کوههای زاگرس را در برگرفته و گذشته از سوریه و عراق، شامل قبرس، بخشی از ترکیه، لبنان، فلسطین و اسرائیل، شبه جزیره‌ی سینا، اردن، کویت و سرانجام خوزستان نیز می‌شود.

۲-گویا شاه ازاین که ملک حسین رفتاری همانند خود او داشته باشد ناخرسند بوده و او را در سطح خویش نمی‌پندارد. یک بار نیز از این که وی بتواند خانه‌ای در سن موریتز بخرد اظهار تعجّب کرده بود (ن.ک. جلد پنجم،

سئوال فرمودند: موثّقی کی از جدّه مراجعت می‌کند؟ عرض کردم: ظهر امروز. فرمودند: ساعت ۴/۵ شرفیاب شود.

من مرخّص شدم به کارهای جاری رسیدم. ناهار [جعفر] شریف امامی رئیس مجلس سنا، مهمان من بود. قدری راجع به وضع حزب صحبت کردیم. بعد از ظهر من یک دختر خانم لهستانی را دیدم که بسیار تعریف داشت.

موثّقی را پس از شرفیابی دیدم. مذاکراتش با ملک خالد خوب بود و بیچاره قول داده است پانصد ملیون دلار حسب‌الامر اعلیحضرت همایونی به ملک حسین بدهد، البتّه اگر ملک حسین با روسها معامله نکند. او می‌گفت زیدالرّفاعی نخست وزیر اردن هم به ریاض رفته بود و به ملک خالد گفته که معامله ما با شورویها مورد موافقت آمریکا هم هست. خیلی عجیب است. ما مطمئن هستیم که این دروغ است. به علاوه از ملک خالد خواسته است که شما از عراق بخواهید که از پشت به سوریه خنجر نزند. ملک خالد با آن که از او گله کرده و گفته بوده است چه طور سوریه در حمله به لبنان با ما مشورت نکرد؟ چه طور ملک حسین در اتّحاد با سوریه با ما مشورت نکرد؟ با وصف این پس از رفتن زید الرّفاعی با عراق تماس گرفته است. حال چه قدر مؤثّر باشد، خدا می‌داند.

یکشنبه ۲۳ خرداد ۱۳۵۵

صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری عرض شد. منجمله گزارش رادیو مسکو را که باز هم به حضور نیروی ما در ظفار حمله کرده است، خواندند و خندیدند و فرمودند: ما هم به حضور نیروی کوبا در آنگولا معترضیم.

گزارش محرمانه دوست من علینقی خان اسدی که مشاور شرکت فرانسوی متصدّی ساختن کارخانجات برق اتمی ایران است (و همین شرکت برای آفریقای جنوبی هم کارخانه اتمی می‌سازد) [را به عرض رساندم که] گفته بود وطن‌پرستی من ایجاب می‌کند به عرض شاهنشاه برسانم کارخانجات را به ما گرانتر از آفریقای جنوبی می‌فروشند.

یادداشت ۵۴/۱۰/۲۱، ص ۳۸۵).

شاهنشاه خیلی خیلی خوشحال و ممنون شدند و فوری به دکتر [اکبر] اعتماد رئیس سازمان انرژی اتمی ایران تلفن فرمودند.[۱]

بعد گزارش شاپور رپورتر را عرض کردم. سابقاً دربارهٔ این شخص نوشته‌ام. حالا که مطرود شده، خیلی ناراحت است. به دقّت ملاحظه کرده، فرمودند: این گزارش را ضبط کن، ولی به او بگو تا قضیّه [تیت‌اند لایل] Tate and Lyle در دادگستری روشن نشود، نمی‌توانم اجازه شرفیابی به شما بدهم. در عریضه‌اش، شاپور، روزنامه تایمز آن تاریخ را ضمیمه کرده بود. آن را هم ملاحظه کرده و فرمودند: این مال زمانهایی است که انگلیسیها و آمریکاییها دائماً به ما فشار می‌آوردند که شاه باید حکومت را به دست دولت بسپارد و همان وقت بود که مقدّمات روی کار آمدن امینی را فراهم کردند. فرمودند: چیز عجیبی است که چرا این را می‌خواستند؟ گرچه روشن است برای یک دولت استعماری که هر آن منافع خاص و علیحدّه دارد، انداختن دولتها آسانتر از انداختن شاه است. به علاوه یک شاه نیرومندِ پُر قدرتِ متّکی به اکثریّت مردم، برای دولت استعماری مطبوع نیست. عرض کردم: به همین مناسبت برای کمونیسم و انترناسیونالیسم و این تشکیلات هم مطبوع نیست. بنا بر همین اصل است که مثلاً ریاست فائقهٔ ماسونها با شاه انگلیس می‌باشد. فرمودند: ولی حالا فرق کرده. اوّلاً انگلیسیها، دولت اروپایی، به جای استعماری، شده‌اند. ثانیاً آمریکاییها منافع خود را دریافته‌اند و از مداخلات مستقیم در کار کشورها جز ضرر چیزی عاید آنها نشده است. ولی، هم انگلیسیها و هم آمریکاییها، باید بدانند که ما ابداً گذشته را به حساب آنها نمی‌گذاریم و اصولاً احساسات در کار سیاسی ما مداخله ندارد. عرض کردم: مثل این که این مسائل را دریافته‌اند.

۱- توضیح اکبر اعتماد به شاه این بود که بهای تمام شده‌ی یک نیروگاه، گذشته از اقلام ماشین‌آلات و لوازم فنّی گوناگون، بستگی به ظرفیّت، نوع تأسیسات و تسهیلات جنبی (مانند راه، آب و برق)، قراردادهای مربوط به تربیت کادر و تأمین سوخت و همچنین محلّ نصب آن دارد و در نتیجه مقایسه‌ی کلّی قیمت دو نیروگاه بی‌آگاهی از جزئیّات طرح امکان‌پذیر نیست (گفتگوی ویراستار با اکبر اعتماد). باید یادآور شد که طرحهای بزرگ سازمان انرژی اتمی طبعاً مورد توجّه شرکتهای بزرگ سازنده‌ی نیروگاه و واسطه‌های آنها بود و از هر راهی می‌کوشیدند سازمان را زیر فشار بگذارند. (برای آگاهی بیشتر در این زمینه ن.ک. به «برنامه انرژی اتمی ایران»، مصاحبه با اکبر اعتماد، آرشیو تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران، ص ص. ۱۵۱-۱۴۳).

در این ضمن علیاحضرت شهبانو وارد شدند که قرار بود به اتّفاق اعلیحضرت همایونی، دکترای افتخاری از دانشگاه پرو بگیرند. شاهنشاه فرمودند: کاش شما بعد دکترا را بگیرید. شهبانو فرمودند: پس چرا صبح مرا خراب کردید؟ به هر صورت بگو مگویی در گرفت، ولی من مداخله نکردم. بالأخره قرار شد شهبانو بعد دکترا را بگیرند.[1] ولی یک مطلبی فرمودند که خوب نبود. به شاهنشاه فرمودند: حالا که نطق جوابیه مرا خواندی، می‌خواهی این مطلب را خود بگویی. به نظر من آن هم در جلوی من و رئیس تشریفات [خیلی] قشنگ نبود.

من مرخّص شدم. به رامسر رفتم که ببینم وضع پذیرایی رئیس جمهور مصر در آن جا خوب فراهم هست یا نه؟ وضع هتل و کاخ بد نبود، ولی پارکها بسیار خراب بود که دستور دادم فوری تمیز و اصلاح کنند.

دوشنبه ۲۴ خرداد ۱۳۵۵

امروز صبح وقتی مشغول پذیرایی سی چهل نفر از دوستان و همشهریها در منزل بودم، [فریدون] موثّقی پیامی را که از طرف اعلیحضرت همایونی به وین برای ملک حسین می‌برد، فرستاده بود که ببینم. خیلی با دقّت آن را می‌خواندم که پیشخدمت آمد و گفت از مرکز پرورش قرقاول در ساری اطّلاع می‌دهند که دانه برای جوجه قرقاولها نرسیده و در شرف مردن هستند. داشتم ناراحت می‌شدم که گفتند متولّی شاه چراغ تلفن می‌کند، هفت ملیون تومان مرحمتی اعلیحضرت همایونی از حضرت امام رضا به شاه چراغ، نرسیده است. به جای آن که عصبانی بشوم، خنده‌ام گرفت از این نوع کارهای مختلفی که به سرم ریخته است.

بعد شرفیاب شدم. به قدری حواسم پرت بود [که] به راننده گفتم برو کاخ نیاوران. رفتیم آن جا، تازه خاطرم آمد که شاهنشاه به سعدآباد نقل مکان فرموده‌اند. با عجله به

۱- در همین روز رئیس و چند تن از استادان دانشگاه «تروخیو»ی پرو دکترای افتخاری به شاه و فردای آن (۲۴ خرداد) در کاخ سعدآباد دکترای افتخاری هنرهای زیبا به شهبانو تقدیم داشتند.

سعدآباد رفتم ولی شرفیابی چند دقیقه دیر شده بود. عین مطلب و حواس پرتی و مشغله را که به آن دچار هستم عرض کردم. شاهنشاه بسیار خندیدند.

عرض کردم: پیامی که به ملک حسین مرحمت فرموده‌اید و امروز عصر موثّقی به ملک حسین در وین تقدیم می‌کند، احتیاطاً آوردم خودتان ملاحظه فرمایید. ملاحظه فرمودند. فرمودند: خوب شد دادی، چون شرط دادن کمک [عربستان به اردن] را این ذکر می‌کند که پول اسلحه مستقیماً از طرف عربستان سعودی پرداخت شود. بیچاره‌ها چنین شرطی نکردند.[1] قسمت آخر مربوط به سوریه هم قبل از [تحوّلات] development اخیر بود. باید بگوید آن را به عنوان تاریخ می‌گویم، ولی به هر حال نظر ما این است که ملک حسین راهی ندارد جز آن که در کنار حافظ اسد بماند.

باز هم خبر رادیو مسکو را عرض کردم که به فساد ما حمله کرده بود. فرمودند: هر چه دلشان می‌خواهد می‌گویند، ولی خوب، اخیراً روزنامه‌های ما هم به آنها زیاد حمله می‌کنند. عرض کردم: پس دعوت والاحضرت همایونی چیست؟ فرمودند: اینها با هم حساب علیحدّه دارد، ولی راهشان عوض شدنی نیست و کار حمله به ما به جای خود محفوظ است. ما هم که با این سیاست آشنایی داریم.

صدای آلمان خبری داده بود، طرف توجّه واقع شد. راجع به روابط پاکستان و افغانستان و ایران، که این جا می‌گذارم.

شرکت مشترک آمریکایی -بلژیکی که گاز ایران را خریده‌اند، عرض کرده بودند کمپانی کانال سوئز تاکس بی‌تناسبی از ما می‌خواهند. چون تاکس را از روی حجم کشتی می‌گیرند و حجم کشتی گازبر، خیلی بیشتر از کشتی نفتکش است، بالنّتیجه یک کالری گاز ۳۰۰٪ یک کالری نفت تاکس باید بپردازد و به این صورت قرارداد ما به هم می‌خورد.[2]

۱- پیش‌نویس پیام شاه به ملک حسین که علم به عرض شاه رساند، به همراه تصحیح و اضافات، به دنبال این یادداشت آمده است. [در پرونده یادداشت‌ها بوده اما در متن اصلی کتاب آورده نشده است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

۲- شرکت ملّی گاز ایران قراردادی با Columbia Gas (آمریکایی) و Distrigas (بلژیکی) برای صدور گاز مایع به بلژیک بست. اجرای این قرارداد نیازمند ایجاد تأسیسات دریایی شناور (Offshore Floating Plant) برای مایع

استدعا کرده بودند مطلب به سادات گفته شود. فرمودند: بده به نخست وزیر که در مذاکراتش با سادات مطرح کند. من خوب نیست این مطالب کوچک را بگویم.

مرخّص شدم. پیامی از [هنری] کیسینجر رسید، تقدیم کردم. تلفن فرمودند که [همایون] بهادری را بگو بیاید جواب را دیکته کنم (بهادری معاون من در امور خارجی است و انگلیسی را بسیار خوب می‌داند). پیام و جواب را این جا می‌گذارم.

بعد از ظهر شاهنشاه کار کردند من هم کار کردم. منجمله [منوچهر] گودرزی و اسرائیلیها را پذیرفتم و دو ساعتی راجع به امور تبلیغاتی آمریکا صحبت کردیم. همچنین به اعضای مدیره دانشگاه [تروخیو] پرو که درجه دکترای افتخاری برای شاهنشاه و علیاحضرت شهبانو آورده‌اند، چای دادم.

شب تمام کار کردم.

سه‌شنبه ۲۵ خرداد ۱۳۵۵

صبح شرفیاب شدم. به عرض مبارک رساندم که والاحضرت همایونی از این که سازمان رادیو و تلویزیون امرشان را در مورد پخش زنده فوتبال صحیحاً رعایت نکرده، بسیار عصبانی هستند و به من امر فرموده‌اند که خاطیان را مورد تعقیب قرار دهم و چندین دفعه هم تلفن و تأکید فرمودند و غلام از این حیث خیلی خوشحالم. باز شاهنشاه شور همیشگی خود را نسبت به والاحضرت همایونی نشان ندادند. حتّی فرمودند: بیخود می‌گوید. من باز هم بسیار ناراحت شدم، نمی‌دانم چه مسئله‌ایست.

عرض کردم: والاحضرت شهناز استدعای شرفیابی برای عرض گزارش حوزه بازرسی خویش (گیلان و مازندران و گرگان) دارند. فرمودند: من وقت ندارم، به دفتر مخصوص گزارش کنند.

گزارش [اوری] لوبرانی سفیر اسرائیل را در خصوص وضع لبنان و سوریه و جهان عرب

کردن گاز بود، ولی در آن هنگام هیچ شرکتی تجربه‌ای در این زمینه نداشت و در نتیجه، طرح عاری از ریسک نبود. از این گذشته همان‌گونه که در این یادداشت آمده، مقامات مصری دلیلی برای تغییر مقررات اخذ عوارض کانال نمی‌دیدند. ولی گرفتاری اصلی که مانع اجرای طرح شد، همان مشکلات فنّی بود.

تقدیم کردم. فرمودند: خلاصه‌اش را بگو. خوب بود قبلاً خودم خلاصه کرده بودم. به عرض رساند.

کارهای جاری را عرض کردم. بعد هم اجازه خواستم آقای [محمّد علی] قطبی را به عنوان آجودان کشوری معرّفی کنم. علیاحضرت شهبانو خواسته بودند اسفندیار دیبا دائی دیگر ایشان هم همین شغل را بگیرند (حالا آتاشه تجارتی ایران در پاریس هستند).[1] شاهنشاه فرمودند: هر وقت آمدند شاغل شدند، البتّه می‌دهیم، ولی در پاریس که هستند نمی‌شود. با تلفن به عرض علیاحضرت شهبانو رساندم. اوقاتشان تلخ شد، یعنی فرمودند: مرا بسیار ناراحت می‌کنند، به خصوص خانمش.

بعد مرخّص شدم. تلگراف [فریدون] موثّقی و نامه[ای] از سفیر آمریکا رسید که چون هر دو مهمّ است، این جا می‌گذارم. بعد از ظهر سادات وارد شد. استقبال مهمّی از او شد. امشب در کاخ نیاوران مهمانی به افتخار سادات بود.

سفیر انگلیس تلفنی به من کرده بود که وقتی تلگراف موثّقی را تقدیم می‌داشتم، شرح آن را [نیز] به شرفعرض رساندم. دستخطّی فرموده‌اند که بسیار تاریخی است و واقعاً نشان می‌دهد که شاهنشاه از دست هوی و هوس این بستگان چه قدر ناراحت هستند.[2]

چهارشنبه ۲۶ خرداد ۱۳۵۵[3]

صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری را عرض کردم. منجمله آیت‌الّله [ابوالقاسم موسوی] خویی توسّط یکی از محارم خود از نجف پیام داده بود که شاهنشاه ترتیبی بفرمایند که وضع آنها محفوظ بماند و مخصوصاً از خمینی شکایت زیاد کرده بود که

۱- اسفندیار دیبا، پزشک (فارغ‌التحصیل از دانشگاه تهران)، دو دوره نماینده‌ی مجلس شورای ملّی از تبریز و مدّتی در زمان وزارت دربار حسین علاء، آجودان کشوری شاه بود. در اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰ به پاریس رفت و تا پایان عمر (۱۹۹۴) در آن جا می‌زیست. همسر او (که در پایان یادداشت به او اشاره شده) عادله دیبا (ملکی) در هنگام اقامت در ایران ندیمه‌ی شهبانو فرح بود.

۲-گزارش فریدون موثّقی، نامه‌ی علم و دستخطّ شاه در حاشیه‌ی آن، به دنبال این یادداشت آمده است. [این جا هم اسناد مورد اشاره، در کتاب آورده نشده است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

۳-در یادداشت، به اشتباه ۳۵/۳/۲۸ نوشته شده است.

روزگار را بر ما تنگ کرده و همچنین خواسته بود که هدایای مردم به کربلا فعلاً فرستاده نشود، چون عراقیها آن را می‌خورند و به اعتاب مقدّسه نمی‌رسد. شاهنشاه فرمودند: این حرفها را به گوش آیت‌اللّه [احمد] خوانساری برسانید، امّا راستی این آیت‌اللّه خوانساری هم پر و پای قُرصی ندارد. چرا آن جزوه را علیه مارکسیستهای اسلامی نداد؟ عرض کردم: آخوند در هر مقام که باشد، به تنها چیزی که فکر می‌کند، فقط و فقط دکانش است.

بعد کارهای جاری را عرض کردم: منجمله یک اعلامیّه بی‌سر و ته از طرف خبرگزاری تاس [شوروی] در خصوص لبنان. فرمودند: اشاره بیشتر آنها به فرانسه و آمریکاست.

مرخّص شدم. به کارهای جاری، منجمله امور آستان قدس رضوی، رسیدگی کردم. [محمّد] انور سادات رئیس جمهور مصر ساعت ۱۱ شرفیاب شد تا ساعت یک بعد از ظهر. بعد از ظهر من کار کردم. شاهنشاه گردش تشریف بردند. شب در تئاتر رودکی، تئاتر بود.

پنجشنبه ۲۷ خرداد ۱۳۵۵

صبح شاهنشاه به اتّفاق سادات برای ملاحظه مانور نظامی تشریف بردند. من هم اتّفاقاً دلم می‌خواست بروم، ولی مقرّر فرموده بودند که سیویلها نیایند و ما به کارهایمان برسیم. چون خیال می‌کردم دو سه ساعت صبح پنجشنبه در مانور خواهم بود، برنامه[ای] تنظیم نشده بود. بنابراین وقتی که شاهنشاه حرکت فرمودند: به دختر خانم ایرانی که دوستش دارم، تلفن کردم پیش من بیاید و دو ساعتی با فراغت کامل با او بودم.

هر وقت خوش که دست دهد، مغتنم شمار
کس را وقوف نیست که پایان کار چیست

قبل از آن که از دفتر خارج شوم، پیامی از [هنری] کیسینجر رسید. خواستم به محلّ مانور با هلیکوپتر بفرستم، گفتند پروازها بر فراز منطقه مانور ممنوع شده. ناچار آن را نفرستادم و ساعت ۱/۵ بعد از ظهر تقدیم داشتم.[1]

۱- پیام کیسینجر به دنبال این یادداشت آمده است.

مانور گویا بسیار خوب بوده و شاهنشاه در شب خیلی اظهار رضایت فرمودند. ارتش ما با مراقبت دائمی شاهنشاه واقعاً یکی از ارتشهای قوی و مدرن خاورمیانه است. درخصوص روحیهٔ آن، همیشه در دلم خلجان است که اگر جنگ واقعی پیش بیاید چه خواهد شد؟ همیشه ایرانی نشان داده که با فرمانده خوب، سرباز خوبی است. بنابراین تا وقتی شاهنشاه وجود دارند، چون خودشان از خودگذشته وفنا در راه ایران هستند، من مطمئن هستم که ارتش ما هم مؤثّر است. امیدوارم فرزند برومند و خلف ایشان هم این صفات را حفظ کند. شب مهمانی در کاخ گلستان بود که سادات به افتخار شاهنشاه داده بود. در نطق خودش اشاره به مانور عالی ارتش کرد که معلوم بود خیلی تحت تأثیر قرار گرفته است. تمام مدّت پیش از شام و بعد از شام شاهنشاه درخصوص پیام کیسینجر با او صحبت می‌فرمودند.

از اخبار مهمّ جهان همان پیروزی قطعی جیمی کارتر در این هفته است که دیگر احتیاجی به convention ندارد، زیرا اکثریّت قاطع [انتخابات مقدّماتی] Primary را برده است. دیگر این که در بیروت فدائیان، سفیر آمریکا و دستیارش را که به دیدن [الیاس] سرکیس، رئیس جمهور مسیحی جدید می‌رفت، کشتند و مشکل دیگری بر مشکلات اضافه شد. حافظ اسد به فرانسه رفت و امروز [والری] ژیسکاردستن [تلفونی] با سادات مذاکره کرد که شاید راه حلّی برای آشتی آنها پیدا کند.

جمعه ۲۸ خرداد ۱۳۵۵

تمام در منزل ماندم. صبح شاهنشاه [همایون] بهادری را احضار فرمودند و جواب کیسینجر را به او دیکته کردند که پیام و جواب را که بسیار مهمّ است، این جا می‌گذارم. سادات قرار بود امروز در سدّ فرحناز پهلوی در ویلای شاهنشاه استراحت کند. خانمش او را به اصفهان برد. بیچاره با کسالت قلبی که دارد و بسیار هم خطرناک است، فکر می‌کنم این چند روزه خسته شده باشد. امشب هم که باید به مهر دشت پیش والاحضرت شمس به مهمانی برود.

شنبه ۲۹ خرداد ۱۳۵۵ و یکشنبه ۳۰ خرداد ۱۳۵۵

در رامسر در رکاب اعلیحضرت همایونی و پرزیدنت سادات گذشت. در حقیقت استراحت بسیار خوبی بود، همه خوشحال بودند. شبها موزیک و مهمانی، و ناهار یکشنبه هم در هتل نمک آب رود که جدیدالتّأسیس است صرف شد. ناهار شنبه هم در کاخ مرمر [رامسر]. من در هتل قدیم رامسر که کازینو شده است، منزل دارم. بسیار عالی و خوب شده. انگلیسیها اداره می‌کنند (۳۰ اطاق خواب درست کرده‌اند). امشب پیش آمد مضحکی شد، یعنی بعد از ظهر که از نمک آب رود برگشتیم، سادات خبر داد که چون فردا به سفرهای خسته کننده به عربستان سعودی و قطر و عراق می‌رود، سرشام نمی‌آید. خوب، قابل فهم بود. بعد وزرای او هم خبر دادند که نمی‌آیند. این هم قابل فهم بود. بعد دختر و دامادش هم گفتند که نمی‌آیند، این هم قابل فهم بود. امّا ساعت ۶ بعد از ظهر که دختر و دامادش با من قرار داشتند کنار دریا برویم چای بخوریم، آن را هم عذر خواستند. ما به این فکر افتادیم که مبادا گله‌ای دارند و ناراحت شدند. بعد معلوم شد این طور نیست، تشریفات ما و آنها در ردّ و بدل کردن پیامها اشتباه کرده‌اند. بیچاره خانم سادات که خیلی خانم فهمیده و متشخّصه‌ایست برای رفع سوء تفاهم لباس پوشیده سر شام آمد.

دیروز هم که من کارهای جاری را عرض می‌کردم، در مورد هزینه‌های بسیار زیادی که از جهت کمک به این و آن به دربار تحمیل می‌شود و مثلاً کار پانصد هزار تومانی را به یک ملیون [تومان]، علیاحضرت شهبانو دستور می‌فرمایند به فلان مهندس یا فلان کس بدهیم (و همین الآن ۱۳ ملیون تومان چنین امری صادر فرموده‌اند که شاهنشاه فرمودند نکنید)، عرایضی می‌کردم. همچنین در مورد مسافرت هر سه ماه سرکار خانم [فریده] دیبا به مشهد برای غبار روبی و کرایه یک هواپیمای دربست به حساب دربار به مبلغ یک صد و بیست هزار تومان. اعلیحضرت همایونی که ماشاءالله دریا دل است، می‌خندیدند، من هم می‌خندیدم، علیاحضرت شهبانو تشریف آوردند، دیدند ما می‌خندیم. توقّف فرمودند و رو کردند به من که من فکر کرده‌ام می‌شود در دربار خیلی صرفه‌جویی کرد، مثلاً کاغذها را دو رویه نوشت، یا شراب که سر ناهار یا شام باز می‌کنند از

مهمان بپرسند که می‌خورد یا نمی‌خورد، بعد بریزند. مخصوصاً در مهمانی عربها که شراب خور نیستند و از این قبیل پیشنهادها. من چاره نداشتم [جز این] که عرض کنم اطاعت می‌کنم، بعد از این چنین خواهیم کرد. شاهنشاه زیر چشم نگاهی زیرکانه به من فرمودند و لبخند بسیار پُر معنی زدند، که من جرئت نکردم حتّی جواب بدهم. بعد شاهنشاه به من فرمودند: بسیار خوب این کارها از لحاظ عمل سمبولیک خوب است، دستور بدهید انجام دهند.

دوشنبه ۳۱ خرداد ۱۳۵۵

ظهر از رامسر به تهران مراجعت شد و [محمّد انور] سادات به عربستان سعودی رفت که از آن جا هم به ابوظبی و قطر و کویت و عراق برود. بعد از خوش‌گذرانیهای ایران، چندانی خوش آیند نخواهد بود.

قبل از حرکت که در باغ کاخ مرمر رامسر منتظر بودیم که ساعت ۱۱ شاهنشاه به هتل تشریف ببرند و آنها را بردارند، علیاحضرت شهبانو غفلتاً فرمودند که به نظر من مردم از ما خسته شده‌اند و دیگر احساس نمی‌کنم که با حرارت و عشق دست می‌زنند. خیلی باعث تعجّب شد. شاهنشاه فرمودند: من که چنین احساسی نمی‌کنم. [علیاحضرت] فرمودند: آخر اگر از صبح انسان منتظر باشد و یک پلیس هم مثل رئیس، جلوی آدم ایستاده باشد، مسلّماً خسته می‌شود، من هم به جای آنها بودم همین احساس را می‌کردم. من دیدم شاهنشاه خیلی ناراحت شدند و می‌خواهند یک حرف تند بزنند، ناچار مداخله کردم و به عرض مبارک رساندم که چون خودتان چنین محاسباتی پیش خود می‌فرمایید تصوّر می‌کنید که مردم هم باید همین طور فکر بکنند. حال آن که سال تا سال، برای آنها چنین اتّفاقی می‌افتد که شاهنشاه و شهبانو و مهمانهای [آنان] را ببینند، خیلی هم خوشحال‌اند. خوشبختانه مطلب برگزار شد و راه افتادیم. اتّفاقاً در راه دیدیم که مردم بسیار هم خوشحال بودند، حتّی به عربی هم داد و فریادی می‌کردند که درست مفهوم

نمی‌شد. فکر می‌کنم به آنها یاد داده بودند، یحیی‌السادات[1]، ولی یک چیز مسخره‌ای می‌گفتند.

وقتی وارد تهران شدیم، دیپلماتها در فرودگاه بودند. سفیر آمریکا به من نزدیک شد و گفت آیا مطلبی هست که من باید به واشینگتن خبر بدهم؟ گفتم نمی‌دانم، ولی بعد از حرکت سادات از شاهنشاه سئوال می‌کنم. بعد از شاهنشاه پرسیدم. فرمودند: مطلب مهمّ این است که سادات متوجّه این نکته شد که اگر [حافظ] اسد (رئیس جمهور سوریه) شکست بخورد، دسته چپ‌گرا و تندتری در سوریه روی کار می‌آیند و با حزب بعث عراق یکی شده، هلال خصیب سابق، مورد امید نوری سعید،[2] را به هلال قرمز تبدیل می‌کنند و این خطر بزرگی برای اردن و مصر و عربستان سعودی و همه این منطقه است و او هم کاملاً احساس و قبول کرد. معلوم می‌شود حرفهای منطقی ما را گوش می‌کند. در مورد تخلیه آمریکاییها هم چون او نتوانست با فلسطینیها تماس بگیرد، ما توسّط سفارت خودمان تماس گرفتیم و آنها هم تحت حمایت فلسطینیها از بیروت خارج شدند. حال فکر می‌کنم نه تنها سادات عراقیها را تشویق به حمله به سوریه نخواهد کرد، بلکه اگر چنین خیالی هم داشتند، سادات سعی خواهد کرد آنها را منصرف کند.

در این ضمن که صحبت می‌کردیم از رادیو و تلویزیون آمدند با شاهنشاه مصاحبه درخصوص سفر سادات کردند.

بعد هم سلطان قابوس وارد شد او را به کاخ شهری رساندیم.

بعد در رکاب شاهنشاه به سعدآباد آمدم. بعد از ظهر دختر خانم ایرانی را دیدم. شاهنشاه هم گردش تشریف بردند، ولی گویا به وجود مبارکشان خوش نگذشته بود.

۱- ["یحیی السادات"، زنده باد سادات. در زبان عربی این شعار بیشتر به‌صورت "فالیحیی..." گفته می‌شود و عبارت مزبور، صورت ساده شده آن برای بیان فارسی زبانان است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

۲- نوری سعید (۱۹۵۸-۱۸۸۸)، متولّد بغداد، پس از تحصیل در دانشکده‌ی افسری استانبول و خدمت در ارتش عثمانی، در بحبوحه‌ی جنگ اوّل جهانی، به جنبش آزادی عرب به رهبری فیصل (فرزند شریف حسین، پرده‌دار مکّه) پیوست و با کلنل لورنس دوست شد. از ۱۹۳۳ تا ۱۹۵۸ با پشتیبانی انگلستان چهارده بار نخست‌وزیر عراق شد. به افکار عمومی که خواستار استقلال راستین کشور و توجّه بیشتری به توده‌ی مردم بود توجّهی نداشت. در کودتای ژوئیه ۱۹۵۸ به طرز فجیعی کشته شد. پرچمدار وحدت هلال خصیب، حزب بعث بود و این آرمان ارتباطی به نوری سعید نداشت.

سر شام شکایت فرمودند. سر شب سفیر آمریکا را خواستم و اوامر همایونی را ابلاغ کردم.[۱]

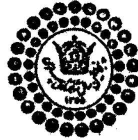
مهمانی شام سلطان قابوس به طور خیلی خصوصی بود. بعد از شام سه ساعت فیلم تماشا کردیم و واقعاً خسته شدیم. تا ساعت یک صبح طول کشید. بیچاره فرمانده نیروی زمینی و فرمانده نیروهای ما در عمّان و [امیر خسرو] افشار و سفیر ما در عمّان که سر شام بودند، کلافه شده بودند، چون چنین عادتی نداشتند. علیاحضرت شهبانو برای فردا شب باز عدّه‌ای را در کاخ شهری برای مهمانی به افتخار سلطان قابوس دعوت فرمودند. من یواشکی به شاهنشاه عرض کردم: از این مهمانی بیزار است، چون با آن که زن گرفته، این جا تنها آمده که قدری الواتی کند. شاهنشاه به شهبانو فرمودند باید زود برگردیم. خوششان نیامد.

خبر حمله عراق به یک قسمت از کرد[ها] در مرز ترکیه و سوریه رسیده بود، به شاهنشاه عرض کردم. خیلی تأمّل کرده و بعد فرمودند: ممکن است به این کردها، سوریها و حتّی آمریکاییها کمک کرده باشند که فکر عراق را از اعزام نیرو به مرز سوریه باز دارند. عرض کردم: سفیر آمریکا سئوال می‌کرد کمیسیون سه نفری مرکّب از نماینده ایران در لبنان و نماینده مصر و نماینده فلسطینیها برای کمک به صلح که تشکیل شده، اهمّیّتی دارد؟ من جواب دادم نه، فقط از لحاظ تماس با فلسطینیهاست. فرمودند: درست گفتی، ما می‌خواستیم زودتر کمک کنیم، آمریکاییها [از لبنان] خارج بشوند. عرض کردم: شاید اگر این نکته را به سفیر بگویم، بهتر باشد. فرمودند: بگو. نصف شب بود. تلفن کردم. او رفته بود بخوابد. فردا صبح هم یک هفته مرخّصی می‌رفت. کار مشکل شد. حالا ۲ صبح است که می‌خواهم بخوابم.

سه‌شنبه ۱ تیر ۱۳۵۵

خوب شد صبح به وزیر مختار آمریکا تلفن کردم (چون سفیر رفته بود) که نزدیک ظهر بیاید مرا ببینند. چون شرفیاب که شدم فرمودند: بالأخره با سفیر آمریکا توانستی

۱- در همین زمینه شاه پیامی برای هنری کیسینجر فرستاده، که به دنبال این یادداشت آمده است.



18th June, 1976.

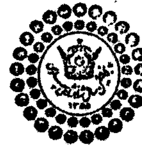
Dear Mr. Secretary,

I thank you for your message of 16th June 1976.

Previous to my receiving your message, I had already covered with President Sadat the various aspects of the situation in our region and especially stressed its gravity owing to the creation of the so-called "red crescent". In the course of all these discussions with President Sadat, I did not at all gain the impression that he entertained any complaints with regard to American policy in the area, and I even found him wise enough not to want to attempt to take sweet revenge against the Syrians who behaved so untowardly with him when he started to implement the policy of disengagement with the Israelis. Nevertheless, I took up with him the contents of your message word by word which I thought reflected a friendly attitude to him and was clear evidence of the importance which you attach to your bilateral relations with him. I believe that he took it in the same spirit.

I understand that President Sadat has yesterday already sent to you through Foreign Minister Fahmi a memorandum from Tehran. Once again last night, we had another meeting where we found it necessary that he should send you another message pertaining to the new situation developing in this region and also regarding the telephone conversation which President Sadat had with President Giscard d'Estaing from Tehran yesterday.

I hope that these two messages will help to clarify all these



matters for your Government.

With best wishes and regards,

Sincerely,

Mohammad Reza Pahlavi.

The Honourable
Henry A. Kissinger,
Secretary of State of the United States of America,
WASHINGTON, D. C.

تماس بگیری؟ عرض کردم: او که صبح زود رفته بود، ولی وزیر مختار را ظهر خواسته‌ام که آن نکته به خصوص کمک به خروج آمریکاییها را به او گوشزد کنم.

اوّل وقت، اوّلین سفیر مالی اعتبارنامه تقدیم کرد. بعد من کارهای جاری را عرض کردم. منجمله تلگراف برای دویستمین سال استقلال آمریکا را شاهنشاه تبریک فرمودند. خیلی گرم تهیّه شده بود، به این جهت تقدیم کردم ملاحظه فرمایند. نکته جالبی را تصحیح فرمودند و آن این بود که در مدّت کوتاه شما به ترقّیات شگرف نایل شدید. «مدّت کوتاه» را زدند و فرمودند: از این عمر کوتاه، خودِ اینها [عقده‌ای] complexe هستند.

برنامهٔ مسافرت ولیعهد مغرب را هم تصحیح فرمودند و فرمودند: بچّه بدبخت چه می‌فهمد که به اصفهان و شیراز در گرمای تابستان او را ببرید. بگذارید در همان شمال برای خودش با ولیعهد خوش بگذراند.

بعد مرخّص شدم. وزیر مختار آمریکا را پذیرفتم و مطلب را به او حالی کردم. سفیر مراکش را هم پذیرفتم.

بعد از ظهر تمام کار کردم. شام به اصرار علیاحضرت شهبانو، در کاخ شهری، برای سلطان قابوس بود. البتّه او صاحبخانه بود. سر شام صحبتهای مختلف می‌شد، منجمله نخست وزیر به اعلیحضرت همایونی عرض کرد، این فیلم برداران انگلیسی که از ایران فیلم تهیّه می‌کنند، امروز به دانشگاه رفته و با دانشگاهیان صحبت کرده، آنها را علیه دولت تحریک می‌کرده‌اند. علیاحضرت شهبانو خیلی ناراحت شدند، چون ایشان فرموده‌اند که اینها بیایند.

از اخبار مهمّ جهان این که باز هم حزب دموکرات مسیحی در ایتالیا در انتخابات پیروز شد. کمونیستها جلو آمدند، ولی [دموکرات مسیحیها] اکثریّت را بردند. سوسیالیستها هم در حدود سابق رأی به دست آوردند. ولی این مطلب، گو این که به طور موقّت نگرانی فوق‌العادّه غرب را از پیروزی کمونیستها از بین برد، امّا مسئلهٔ ایتالیا را حل نمی‌کند. باز همان آش و همان کاسه، یعنی ائتلاف نیم بند دموکرات مسیحیها با سوسیالیستها که هر آن قابل پاره شدن است، مگر آن که سوسیالیستها به طرف کمونیستها بروند، آن وقت

کمونیستها با متدهای مخصوص خودشان ودر حقیقت گردن کلفتی و دیکتاتوری کارها را از پیش ببرند. این هم مشکل است، چون کمونیست ایتالیایی هم خیلی جدّی نیست. ایتالیاییها در همه شئون کون گشاد هستند.

چهارشنبه ۲ تیر ۱۳۵۵

صبح شرفیاب شدم. شاهنشاه را خیلی سر حال نیافتم. نطقی که باید برای رئیس جمهور هند بفرمایند، تقدیم و فضولی هم کردم به عرض رساندم [شجاع‌الدّین] شفا در تهیّه این نطق نکته عجیبی ذکر کرده که شاهنشاه می‌فرمایید از این که شما در امور داخلی خودتان در زمینه اقتصادی و اجتماعی، نظم و انضباط برقرار کرده‌اید، خاطر ما خرسند است. اوّلاً این مداخله در امور داخلی آنهاست، ثانیاً نظم و انضباط به معنی محو دموکراسی آنهاست. فرمودند: آخر من این مطلب را به غربیها هم گفته‌ام.[۱] عرض کردم: این در اتاق در بسته، غیر از یک نطق رسمی است. به علاوه از این فرمایش اعلیحضرت همایونی، خانم گاندی بر علیه مخالفین استفاده زیاد می‌کند. شاهنشاه برای ملّت هند سخنرانی می‌فرمایید، نه برای طرفداران خانم گاندی. بعد نطق را به دقّت ملاحظه کرده و فرمودند: حق با توست، این مزخرفات را بزن! عرض کردم: قبلاً به شفا گفتم اصلاح کند تا به عرض برسانم، او متعذّر شد که در اعلامیه مشترک هویدا-گاندی هنگام سفر هویدا به هند، این نکته آمده است. به هر صورت حساب رئیس کشور با رئیس دولت از هم جداست. فرمودند: صحیح است. فرمودند: این همه زحمت کشیدیم که مصریها موفّق شدند با فلسطینیها در لبنان تماس حاصل کنند و بالأخره آمریکاییها را بدرقه نمایند که جان به سلامت ببرند، دیشب کیسینجر درمصاحبه مطبوعاتی خودش می‌گوید مصریها و فلسطینیها کمک کردند و اسمی از ایران نمی‌برد. عرض کردم: پریشب

۱- مدّتی بود که شاه در مصاحبه‌های خود با رسانه‌های غربی، کشورهای اروپایی را متّهم به تنبلی و بی‌انضباطی می‌کرد. واکنش اروپاییان در برابر این گونه خرده‌گیری بی‌پایه، داوری بیش از پیش منفی نسبت به شاه بود. در پیش‌نویس نامه‌ی مورد اشاره در این یادداشت، شاه در واقع خواسته بود تلویحاً از این که هندیها نیز، به‌گمان او، رویّه‌ی او را در پیش گرفته‌اند، ستایش کند.

به خاکپای مبارک عرض کردم که از این بابت سفیر آمریکا حرفی به غلام نزد، من هم اطّلاعی نداشتم که به او بگویم. به این صورت برگزار شد. شاهنشاه بعد از غلام سئوال فرمودید که آیا سفیر از اقدامات ما ممنون بود یا خیر؟ و من هم عرض کردم که هیچ نگفت و در آن تاریخ هنوز به خود من چیزی نفرموده بودید که لااقلّ تذکّری به او بدهم. فرمودند: سادات که خودش در مصاحبه‌اش این مطلب را گفت. عرض کردم: لابد این مصاحبه سادات به دست کیسینجر به موقع نرسیده. فرمودند: به هر حال اهمّیّتی ندارد.

عرض کردم: یک شب در رامسر [اسماعیل] فهمی[1] وزیر خارجه مصر از من گله می‌کرد که قالیهای ایرانی خیلی گران هستند. من می‌خواهم یک جفت قالی ۴×۲ بخرم، پولم نمی‌رسد و می‌پرسید چرا این قدر گران است؟ برای او تشریح کردم که به علّت قوانین حمایت از کارگر و گرانی کارگر و مواد اوّلیّه و غیره است. گفت خواسته‌ام به اندازه پولم قالی بخرم، بسیار بد جنس از کار در می‌آید. غلام نمی‌دانستم به او چه بگویم، با آن که می‌فهمیدم که او چه می‌گوید. گیر افتاده بودم. بالأخره به فکرم رسید به او بگویم خودم قالی بافی دارم. گرچه قالیهای بیرجند خیلی لطیف نیستند، ولی رنگ طبیعی و خوب دارند. اگر قدری صبر کنی می‌توانم برایت ببافم و بعد با تخفیف بدهم. بسیار خوشحال شد و گفت دو سالی هم می‌توانم صبر کنم. فرمودند: بسیار خوب کردی که گفتی، ولی بدبخت، خدا می‌داند بعد از دوسال چه به سر او بیاید. حالا یک جفت قالی برایش بفرست، بگو تصادفاً اینها موجود بود، امیدوارم بپسندید و البتّه پولش را هم نخواهی گرفت. عرض کردم: مسلّم است نمی‌گیرم، ولی چون گیر افتاده بودم و نمی‌دانستم نظر مبارک چیست، این مطلب را گفتم. بعد هم به او گفتم که از پیشگاه مبارک همایونی کسب اجازه می‌کنم و برایت خواهم بافت که بداند بدون امر و اشاره شاهنشاه نیست.

بعد مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم. دوباره سر ناهار برگشتم که [سعدون] حمادی[2] وزیر خارجه عراق شرفیاب بود. قبلاً یکساعت شرفیاب شده بود. مرد

۱- اسماعیل فهمی از ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۷ وزیر امور خارجه‌ی مصر بود. به عنوان اعتراض به سخنان انور سادات در نوامبر ۱۹۷۷ درباره‌ی آمادگی سفر به اورشلیم و صلح با اسرائیل، از مقام خود کناره‌گیری کرد.

۲- سعدون حمادی از ۱۹۷۴ تا ۱۹۸۳ وزیر امور خارجه و سپس برای ۶ ماه در ۱۹۹۱ (مارس - سپتامبر) نخست‌وزیر

فهمیده[ای] به نظر آمد. سر ناهار صحبت از خواربار و اهمّیّت آن در سیاست جهانی شد. عرض کردم: دیشب شنیدم محصول امسال شوروی ۳۰٪ بهتر از پارسال و در حدود ۱۹۰ میلیون تن است. فرمودند: احتیاج قطعی آنها ۲۵۰ میلیون تن است و هنوز احتیاج به گندم آمریکا دارند. راجع به انفلاسیون جهانی وکنفرانس بی‌نتیجه نایروبی و کنفرانس آینده شمال وجنوب پاریس که باز هم بی‌نتیجه خواهد ماند صحبت شد. وزیر خارجه عراق عرض کرد [هنری] کیسینجر حرفهای گنده می‌زند، ولی معلوم نیست پای عمل خود ایستادگی دارد. شاهنشاه فرمودند: به نظر من بیشتر جنبه تبلیغاتی دارد تا عملی. قدری از وضع آلمان و آمریکا و انگلیس و فرانسه صحبت شد. شاهنشاه فرمودند: وضع آلمان خوب است. انگلیسیها هم اگر قدری از تنبلی بکاهند، می‌توانند خودشان را برسانند. وضع فرانسه را نمی‌دانم، ولی اخیراً به نظر می‌رسد که فرانسه و انگلیس، از ترس قدرت صنعتی شدن آلمان، دارند به هم نزدیک می‌شوند. قدری از چین و انضباط آنها و این که چه گونه در مدارس بچّه‌ها تلقین می‌شوند، مذاکره شد.

سر شام رفتم. مطلب مهمّی نبود. بعد از ظهر تمام کار کردم، منجمله سه ساعت جلسه عمرانی کیش را داشتم.

پنجشنبه ۳ تیر ۱۳۵۵

صبح به فرودگاه رفتم که شاهنشاه تشریف می‌آوردند سلطان قابوس را راه بیندازند. بعد در رکاب مبارک به سعدآباد برگشتم و شرفیاب شدم و کارهای جاری را عرض کردم فرمودند: این پسر (سلطان قابوس)، بسیار پسر خوبی است و جز به مشورت ما قدمی بر نمی‌دارد. عرض کردم: بفرمایید مرد عاقلی است. شاهنشاه بدون هیچ‌گونه نظری، همه جور کمک به او می‌فرمایید، جز این است که نتیجه آن موجب امنیّت خلیج فارس می‌شود؟ فرمودند: همین طور است و فکر نمی‌کنم که اصولاً بخواهد که ما خاک او را ترک کنیم. عرض کردم: اگر عاقل باشد که هرگز نخواهد خواست، چنان که آلمانها نمی‌خواهند

عراق شد. در سالهای پیش از واژگونی حکومت صدّام حسین، رئیس مجلس عراق بود.

که آمریکاییها از کشورشان خارج شوند و حتّی مخارج آنها را هم می‌پردازند. سئوال فرمودند: در این دو شبه خوش‌گذرانی چه کرد؟ عرض کردم: هر شبی چهار پنج خانم در اختیارش بود (در خارج کاخ)، امّا چه کرد، نمی‌دانم. فرمودند: تازه داماد احیاناً ناخوش نشود. عرض کردم: خیر، دخترهای ایرانی تمیز شده‌اند و او هم خیلی آنها را دوست می‌دارد.

فرمودند: مقاله [فایننشال تایمز] Financial Times را دیده‌ای؟ عرض کردم: بلی، دیشب خواندم. فرمودند: مضحک این است که عین آن را برنامه فارسی بی.بی.سی. هم تکرار می‌کند. به سفیر انگلیس بگو، این هم‌آهنگی بین دستگاههای شما را بر علیه ایران، ما نمی‌توانیم نادیده بگیریم. عرض کردم: مقاله، له و علیه دارد. فرمودند: آخر چه طور پدرسوخته می‌گوید در ایران فقر و بدبختی زیاد است. کارگر پیدا نمی‌شود و اگر بشود، کمتر از پنجاه تومان نمی‌گیرد. مدارس و دانشگاهها برای همه مجّانی، بهداشت مجّانی، کارگر، شریک در منافع و سهام کارخانه، زارع، صاحب ملک. فقر کجاست؟ عرض کردم: علّت این است که ما تبلیغات صحیح نداریم و اینها را اداره نمی‌کنیم. فرمودند: به هر حال تو به سفیر انگلیس مطلب را بگو. عرض کردم: اتّفاقاً در روزنامه‌های آمریکا این روزها مقالات خوبی بر له ما آمده است، با آن که ما هنوز کارهایی را که شروع کرده‌ایم در مرحله مقدّماتی است و به جایی نرسیده که بتوانیم مقاله حساب شده به روزنامه‌ها بدهیم (کاری که با اسرائیلیها شروع کرده‌ایم).

عرض کردم شرکت [گرومن] Grumman آمریکایی می‌خواهد از والاحضرت شاپور غلامرضا در سفر آمریکا پذیرایی کند. این شرکتی است که متّهم به رشوه دادن به چند ایرانی برای فروش هواپیماست[1] و مناسب نخواهد بود که از والاحضرت پذیرایی کند.

۱- اشاره به خرید ۸۰ هواپیمای اف-۱۴ (Tomcat) ساخت شرکت آمریکایی گرومن (Grumman Aerospace) که در آن هنگام با بهای ۱۷ میلیون دلار هر فروند، گرانترین جنگنده‌ی جهان بود. برای کمک به ساختن این هواپیما، ایران ۷۵ میلیون دلار به گرومن وام داد. مجموع معامله به بهانه‌های مختلف (ساختن پایگاه آموزشی، نزدیک اصفهان و غیره) بالغ بر ۲/۲ میلیارد دلار شد. در ۱۵ فوریه ۱۹۷۶ نیویورک تایمز فاش ساخت که رئیس گرومن اینترنشنال تأیید کرده که طیّ نامه‌ای به ارتشبد حسن طوفانیان، پرداخت ۲۸ میلیون دلار کمیسیون برای انجام این معامله را تضمین نموده است. این خبر جنجال بزرگی در مطبوعات و کنگره‌ی آمریکا برانگیخت و با واکنش تند طوفانیان رو به رو شد.

فرمودند: البتّه نه، فوری ابلاغ کنید که عذر بخواهند. برای چِندرِغاز صرفه‌جویی می‌خواهند آبروی ما را بریزند.

گزارش رادیو اسرائیل را در مورد سفر [محمّد انور] سادات به ایران تقدیم کردم. ملاحظه کرده و فرمودند: به دولت ابلاغ کن این گل ریختن به پای ما و یا در هر فرصتی به پای مجسمه‌ها را موقوف کنند.

بعد مرخّص شدم به کارهای جاری رسیدم. بعد از ظهر شاهنشاه کار شدید داشتند (روز نظامیها بود). من هم تمام کار کردم. شب هم در منزل کار کردم.

از اخبار مهمّ جهان، آشتی مصر و سوریه است که به وساطت عربستان سعودی و کویت انجام می‌پذیرد. البتّه اینها دو ماه است که این وساطت را شروع کرده‌اند، ولی انجام نمی‌شد. اخیراً هم سوریه ضعیف شده، نتوانست در لبنان ضرب شصت نشان بدهد و هم سادات تحت تأثیر فرمایشات اعلیحضرت همایونی به این که اگر حافظ اسد برود، چپ‌گرایی خطرناکتری در سوریه و عراق پیش خواهد آمد، ملایم شد و کار پیشرفت کرد.

دیروز، چهارشنبه، خاطرم رفت بنویسیم که وزیر خارجه عراق از شاهنشاه پرسید عکس‌العمل انگلیسیها و آمریکاییها در قبال فشار اعلیحضرت همایونی برای افزایش قیمت نفت چه بود؟ شاهنشاه فرمودند: آمریکاییها سخت پافشاری و انگلیسیها هم با آنها هم‌آهنگی می‌کردند، ولی معلوم بود که انگلیسیها فقط به خاطر همراهی با آمریکاییها این قدر پافشاری می‌کنند وگرنه می‌دانستند که این [افزایش قیمت] نفت چند سال دیگر به نفع خود آنهاست. ولی چیز عجیبی است که آمریکا حساب نمی‌کند چرا باید با این همه ذغال و [نفت فسیل] که دارد باز هم وارد کننده انرژی نفتی و گازی باشد؟ برای این که هنوز نفت آن قدر ارزان است که گرفتن انرژی از ذغال برای آنها صرف ندارد. خیال می‌کنند برای آنها به صرف‌تر است که وارد کننده نفت باشند. البتّه اگر از

طوفانیان طیّ مصاحبه‌ای مطبوعاتی اظهار داشت که این کمیسیون را از حلقوم بیگانگان بیرون خواهد کشید. از قرار، مبلغ این کمیسیون از مجموع معامله کاسته شد. با این همه کمیسیون تحقیق سنا در اوت ۱۹۷۶ به این امر رسیدگی کرد و طیّ آن، برادران لاوی، نمایندگان رسمی گرومن، تأیید کردند باز هم کمیسیونی به مبلغ ۳/۱ میلیون دلار پرداخت شده و از جمله شرکت International Services متعلّق به اسدالله رشیدیان ۲/۴ میلیون دلار دریافت داشته است.

لحاظ موقّت به مطلب نگاه کنیم، همین طور است.

جمعه ۴ تیر ۱۳۵۵

صبح والاحضرت همایونی بنا به دعوت بودوئن پادشاه بلژیک به مناسبت بیست و پنجمین سال سلطنت او به بلژیک تشریف بردند. من به فرودگاه رفتم و والاحضرت را بدرقه کردم. البتّه چون رسمی بود، نخست وزیر و رؤسای مجلسین هم آمده بودند.

بقیّه روز در منزل ماندم و کار کردم.

از اخبار مهمّ جهان یکی مسافرت پنج روزه [والری] ژیسکار دستن به انگلستان بود که انگلیسیها سنگ تمام گذاشتند، حتّی ملکه با او به اسکاتلند رفت. به علاوه قرار گذاشتند به طور مرتّب سالیانه، نخست وزیران و وزیران آنها در زمینهٔ همکاریهای وسیع ملاقات نمایند. این [امر] فرمایش شاهنشاه را که به وزیر خارجهٔ عراق فرمودند (همکاری عمیق بین فرانسه و انگلیس)، می‌بینیم تأیید می‌کند. ماشاءالله به این شعور و فهم و شمّ سیاسی.

در ورشو کارگران به علّت گران شدن فوق‌العادّه خواربار به میزان ۵۰٪ (البتّه از طرف دولت) دست به اعتصاب پُر دامنه‌ای زده‌اند. بهشت کمونیسم! در بیروت جنگ بین دست راستیها و فلسطینیها شدیداً ادامه دارد و مضحکتر این است که قوای حافظ صلح لیبی به حمایت از فلسطینیها بر علیه دست راستیها وارد جنگ شده‌اند. [هنری] کیسینجر در آلمان با فورستر[1] نخست وزیر نژادپرست آفریقای جنوبی مذاکرات پُر دامنه[ای] داشت که او را متقاعد به حکومت اکثریّت (سیاه‌پوست) کند. به ظاهر فعلاً به جایی نرسید، ولی چاره نیست، راه منحصر به فرد فقط همین است. چنان که شاهنشاه ایران توسطّ [نلسون] راکفلر به او پیغام فرستادند.

شاهنشاه امروز برای به اصطلاح تفریح به محلّ سدّ فرحناز تشریف بردند، ولی من می‌دانم که به وجود مبارکشان خوش نمی‌گذرد چون از خیلی از اطرافیان خوششان

۱- یوهانس بالتازار فورستر (Johannes Balthazar Vorster) از ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۸ نخست وزیر آفریقای جنوبی بود.

نمی‌آید، ولی ناچار تحمّل می‌فرمایند. واقعاً این مرد بزرگ که در حوصله و بردباری یک مثال زنده جهانی می‌تواند باشد. به قول قرآن کریم که دربارهٔ حضرت محمّد/ص (بلا تشبیه) می‌فرماید: اِنکَ لَعَلیٰ خُلُقٍ عظیمٍ[1].

شنبه ۵ تیر ۱۳۵۵

صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری را عرض کردم: منجمله برنامه شرفیابی والاحضرت همایونی را به شوروی که [احمد اردلان] سفیر ما از مسکو تلگراف کرده بود. فرمودند: وقتی شام می‌دهند، بعد از شام لابد با شما صحبتهایی خواهند کرد. اگر [ایرادهایی] بخواهند بگیرند، جواب شما باید این باشد: شما ما را اذیّت می‌کنید. چه طور به خود اجازه می‌دهید که وقتی ما اسلحه می‌خریم به ما ایراد بگیرید. شما همیشه می‌خواهید حقّ سئوال از ما را برای خود حفظ کنید و قاضی رفتار ما باشید. برای چه؟ ما برای دوستی حاضر هستیم، ولی برای توضیح دادن کارهایمان به شما حاضر نیستیم. عرض کردم: خیلی شدید است. فرمودند: چاره نیست، اگر گفتند، شما هم باید بگویید. اگر نگفتند که چه بهتر، شما هم چیزی نگویید. عرض کردم: اجازه مرحمت می‌فرمایید در حضور والاحضرت همایونی روز پنجشنبه آینده شرفیاب شوم و شاهنشاه اوامری دربارهٔ برخورد معظّم‌له بفرمایید و امر بفرمایید که مسائل را کجا و چه جور ایشان صحبت بفرمایند و کجاها را به من واگذار فرمایند. فرمودند: البتّه، وقتی ولیعهد و تو برگشتی (من هم اجازه خواسته‌ام که دوشنبه به زوریخ بروم و دندانم را یا بکشم یا معالجه کنم و برگردم) متّفقاً پیش من بیایید.

عرض کردم: سفیر گابون استدعا دارد که حالا که کار معاملهٔ اورانیوم تمام شد، به خواسته‌های ما توجّهی بشود (کمک مالی، برقراری سفارت دائمی ما در آن جا و تربیت خلبان و غیره). فرمودند: مطلب تمام نشده، اینها می‌گویند اورانیوم می‌دهیم،

۱- [«وَاِنکَ لَعَلیٰ خُلُقٍ عَظیمٍ»، و تو دارای اخلاق بسیار بزرگوارانه‌ای هستی. آیه ۴. سوره قلم. قرآن. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

ما هم حاضریم بخریم، مشروط به این که آن وقت فرانسه‌ها از مقدار اورانیومی که به ما خواهند فروخت، کم نکنند. چون گویا فرانسه تمام اورانیوم آن جا را در دست دارد. اینها قصد معامله دارند، به ما هم می‌نویسند، ولی نمی‌توانند عمل کنند. فرمودند: از دولت تحقیق کافی بکن، بعد به من اطّلاع بده.

عرض کردم: والاحضرت غلامرضا امر مبارک را اطاعت کردند و اصلاً از رفتن آمریکا منصرف شدند. فرمودند: بسیار خوب، به همه والاحضرتها ابلاغ کنید حقّ قبول هیچگونه دعوتی را، چه از مقامات دولتی و چه خصوصی، ندارند مگر آن که با اجازه دربار باشد.

وقتی خواستم مرخّص شوم، عرض کردم صبح به [هرمز قریب] رئیس کلّ تشریفات [سلطنتی] امر فرمودید مسیر حرکت کورتژ امروز رئیس جمهور هند که از خیابان شاهرضا، پهلوی به طرف سعدآباد است، از شاهراه ونک باشد. البتّه او هم اطاعت کرد، ولی توی سر خودش می‌زد که بیش از یک ساعت وقت ندارم، ممکن است خوب انجام نشود. فرمودند: غلط کرده، کاری ندارد. چه لزوم دارد با ماشین سربسته (چون آفتاب شدید برای رئیس جمهور هند که مرض قلبی دارد خوب نیست) از این خیابانهای دور و دراز عبور کنیم؟ اگر ماشین سرباز بود که می‌توانستیم به احساسات مردم پاسخ بدهیم، باز هم مطلبی بود. عرض کردم: البتّه اطاعت می‌شود.

باری با هلیکوپتر در رکاب شاهنشاه به فرودگاه رفتیم و [فخرالدّین علی احمد][1] رئیس جمهور هند وارد شد. آن جا خبری شنیدم که از قدرت خداوندی غرق حیرت شدم و آن این بود که وقتی مسیر عوض و اعلام شد، دختری که در آن مسیر با نارنجک قصد سوءقصد به اتومبیل شاهنشاه داشت، از این که موفّق نشده، عصبانی می‌شود و نارنجک را به طرف دو پلیس می‌اندازد که خوشبختانه آسیب زیادی نمی‌بینند، ولی خود دختره کشته می‌شود. بلاشک این مرد بزرگ را خدا برای ایران نگاه می‌دارد. شاهنشاه و رئیس جمهور و علیاحضرت شهبانو و خانم رئیس جمهور [به سلامتی از شاهراه ونک] به

۱- فخرالدّین علی احمد (۱۹۷۷-۱۹۰۵)، از رهبران حزب کنگره و نزدیک به نهرو و سپس بانو گاندی، از ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۷ رئیس جمهور هندوستان بود و سوّمین مسلمانی است که به این مقام رسید.

سعدآباد رسیدند. ناهار مهمان داشتم. استادان دانشگاه کمبریج که تاریخ ایران را می‌نویسند و چند مجلّد آن حاضر شده و برای تقدیم به پیشگاه همایونی آورده‌اند، چند نفر از نویسندگان ایرانی و سفرای انگلیس و آمریکا مهمان [من] بودند.

به سفیر انگلیس اوامر شاهنشاه را دربارهٔ نوشته‌های فایننشال تایمز و نقل آن توسّط برنامه فارسی بی.بی.سی. گفتم و گفتم که اگر این رویّه ادامه پیدا کند، ما هم در رویّه خودمان نسبت به شما تجدید نظر می‌کنیم. خیلی ناراحت شد. گفت وقتی خودم شرفیاب می‌شوم، اگر شاهنشاه اوامر مؤکّدی در این زمینه به من بفرمایند، من کلک رادیو فارسی را می‌کنم که یا به کلّی موقوف شود، یا لااقلّ تا اندازه‌ای تحت کنترل باشد. از حُسن نیّت او خوشم آمد. از پیام شاهنشاه به ملّت آمریکا در مجله تایم، همه تعریف کردند.

بعد از ظهر چند ساعتی با یک دختر خانم ایرانی خوش بودم. استراحت خوبی کردم.

شب مهمانی در کاخ نیاوران [به افتخار] رئیس جمهوری هند بود. بعد از شام، قبل از آن که موکب شاهانه به طرف سعدآباد حرکت کند، علیاحضرت فرمودند در اتاق خواب خودشان کار دارند. شاهنشاه فرمودند: بسیار خوب، من هم با وزیر دربار در باغ گردش می‌کنم. نخست وزیر و وزرا را مرخّص فرمودند. نخست وزیر خیلی ناراحت شد، به این معنی که وزیر دربار که از صبح تا غروب حضور شاهانه است، دیگر معنی ندارد که این افتخار را بعد از شام هم پیدا کند. ولی ناچار وقتی شاهنشاه دست خودشان را دراز کردند دستشان را بوسید و رفت. من نیم ساعتی در حضور شاهنشاه در باغ قدم زدم، بسیار عالی بود. به این جهت نخواستم در مورد پیش آمد ناگوار امروز صحبتی بکنم. صحبت دخترها را کردیم، قدری شعر خواندم، قدری راجع به دماگوزی و دماگوگ که خطر آن برای کشور (اگر دامنگیر مقامات بالا شود، کمتر از طاعون و وبا نیست) صحبت شد. به حمدالله شاهنشاه خیلی سر کیف بودند. از بعضی از رقّاصه‌های امشب هم خوششان آمده بود. فرمودند: دربارهٔ آنها تحقیقاتی بکنم. عرض کردم: البتّه. پیش خودم می‌اندیشیدم بعد از جریان صبح باید کسل باشند، برعکس سر حال بودند. واقعاً این مرد بزرگ است و خداوند به او دل شیر و حوصله پیامبری داده است و زندگی با او لذّت و کیفیّت خاص دارد. به این

جهت من مکرّر [در] مکرّر از خدا خواسته‌ام که پیش از او بمیرم زیرا زندگی بعد از او برای من مرگ رنج‌آوری خواهد بود. مذاکرات با سفیر انگلیس را هم عرض کردم. خندیدند، فرمودند: بد راهی فکر نکرده، بگو تشریفات به او وقت بدهد شرفیاب شود.

حالا در منزل کار می‌کنم ساعت یک صبح است.

یکشنبه ۶ تیر ۱۳۵۵

صبح شرفیاب شدم. به حمدالله اعلیحضرت همایونی خیلی سر حال بودند. مدّتی از گرمای عجیب اروپا صحبت فرمودند که در پاریس ۴۰ درجهٔ سانتیگراد است. عرض کردم: دَر لندن که ۳۵ درجه است مردم دیوانه شده‌اند. فرمودند: در عوض روسیه تابستان خیلی مرطوبی امسال دارد. بعد فرمودند: همچنین خبر داریم که در شوروی خیلی از مایحتاج اوّلیّه مردم جیره‌بندی شده و علاوه بر این اصولاً پیدا نمی‌شود و مردم به قرولند افتاده‌اند. عرض کردم: ملاحظه فرمودید در ورشو که دولت خواست قیمتها را بالا ببرد با چه عکس‌العمل شدیدی از طرف کارگرها و تودهٔ مردم مواجه شد، به طوری که ناچار عقب‌نشینی کرد و به کلّی این دستور راکأن لَم یَکُن[1] خواند. فرمودند: آخر در بعضی موارد صد در صد قیمت را بالا برده بودند.

بعد کارهای جاری را عرض کردم. ضمن کارهای جاری عرض کردم: از قضیّهٔ دیروز نمی‌توان به آسانی گذشت. اگر این زنکه سلیطه موفّق شده بود که بمب را پرتاب کند، ولو به اعلیحضرت همایونی صدمه نمی‌زد، انعکاس آن چه می‌شد؟ در کجای دنیا رئیس کشوری ۱۴-۱۳ کیلومتر مهمان خودش را همراهی می‌کند؟ اجازه فرمایید استقبال را از آشیانه سلطنتی تا شهیاد قرار بدهیم و از آن جا با هلیکوپتر یا حتّی ماشین، بدون مراسم استقبال، مهمان شاهنشاه به مقرّ خودش برود. فرمودند: صحیح است، همین کار را بکنید. عرض کردم: این که دیروز یک دفعه تصمیم فرمودید مسیر عوض بشود، جز الهام چیز دیگری نمی‌تواند باشد. فرمودند: من روی [عقل سلیم] bon sense

---

۱- ["کَأن لَمْ یَکُنْ"، چنان که گویی اصلاً نبوده است. کنایه از منتفی شدن یا کردن. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

گفتم. فکر کردم به علّت آفتاب و به علاوه ناخوشی رئیس جمهور، که نمی‌توان در اتومبیل رو باز سوار شد. در اتومبیل در بسته هم که معنی ندارد این همه راه را طولانی بکنیم. پس بهتر است مسیر از راه دیگر باشد. عرض کردم: با آن که از طرف تشریفات عرض شد تغییر مسیر مشکل است، باز هم پافشاری فرمودید. این یعنی چه؟ لبخندی زدند، فرمودند: به هر حال ما تردید نداریم که خداوند ما را نگاه می‌دارد تا میسیون ما در راه خدمت به مردم و این آب و خاک به پایان برسد. من واقعاً از این عقیده محکم و پاک شاهنشاه بی‌نهایت متأثّر شدم و از ته قلب به وجود عزیزش دعا کردم.

خبر دادند که رئیس جمهور هند در راه شرفیابی است. چون نمی‌تواند به علّت کسالت قلبی از پله بالا برود، شاهنشاه از اتاق خارج شدند که در باغ از او پذیرایی بفرمایند. من هم تا محلّ پذیرایی در رکاب رفتم و عرض کردم چه خوب بود شاهنشاه در باغ زیر چادر کار بفرمایید. فرمودند: نمی‌شود، مردم که نمی‌توانند با پرونده‌ها در باغ بیایند. البتّه خود شاهنشاه میل ندارند، اینها بهانه است.

بعد از ظهر کار کردم، در منزل. دو ساعت هم در هیئت امنای مدرسه عالی پارس در دفتر کار کردم. شاهنشاه گردش تشریف بردند.

از اخبار مهمّ جهان کنفرانس هفت کشور صنعتی بزرگ در پُرتوریکو است که باز هم راجع به مسائل اقتصادی جهان و نزدیکی افکار بین شمال و جنوب است.

دوشنبه ۷ و سه‌شنبه ۸ [تیر ماه] ۱۳۵۵

در زوریخ بودم. دندان خرابم قابل تعمیر نبود، کشیدم. دخترم رودی پیش من آمده بود، خیلی از او ممنون شدم (دخترهایم برای تعطیلات در جنوب فرانسه هستند).

از اخبار مهمّ جهان کنفرانس [حزبهای کمونیست جهان] در برلن شرقی است. نتیجه مهمّ آن این که اغلب خود را از یوغ شوروی رهاندند: یوگسلاوی، رومانی، حزب کمونیست ایتالیا، حزب کمونیست فرانسه و قِس علیهذا[1]، یعنی گفتند ما باید رعایت وضع خودمان

۱- [«وَ قِسْ عَلَیهٰذا»، و قیاس کن بر این منوال. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

را در کشورهای خودمان بکنیم نه آن که گوش به زنگ مسکو باشیم. به همین جهت هم تیتو رهبر یوگسلاوی بعد از سالها شرکت کرد. ... دیگر جمع شدن بعضی سران غرب در پُرتوریکو برای امور اقتصادی بود. در پرتقال هم ژنرال سوارش، رئیس ستاد ارتش و مرد دست راستی قوی، به وسیله احزاب مختلف با اکثریّت ۶۱٪ آراء کل، به ریاست جمهوری رسید که فتح بزرگی برای غرب بود.

هوا در اروپا داغ بود. در زوریخ آفتاب شدید در حدود ۳۷ درجه، در پاریس ۴۰ درجه، در لندن ۳۷ درجه و قِس علیهذا.

چهارشنبه ۹ تیر ۱۳۵۵

به تهران برگشتم. در غیبت من تلگرافات مهمّی رسیده بود که حسب‌الامر شاهانه جواب داده شده بود که این جا می‌گذارم، از لحاظ این که اهمّیّت به سزایی دارد.

در لبنان هم سوریه محرمانه به دست راستیها کمک فراوان می‌کند که کلک فلسطینیها را انشاءالله بکنند.

در ایران ده تروریست کشته شدند و ظاهراً ستاد اصلی آنها پیدا شده.[1] معلوم می‌شود با لیبی و فلسطینیها در تماس بوده و هستند.

پنجشنبه ۱۰ تیر ۱۳۵۵

صبح به اتّفاق والاحضرت همایونی به پیشگاه مبارک همایونی شرفیاب شدم. اوّلین جلسه سیاسی والاحضرت همایونی در پیشگاه همایونی بود. بسیار خوب جلسه[ای] بود. ولیعهد با آن که جوان است، ماشاءالله باهوش، آرام، دقیق و مایل به یادگرفتن است. شاهنشاه مجدّداً مطالبی را که چند روز قبل به من فرمودند و من یادداشت کردم، مجدّداً این مسائل را فرمودند.

۱- محلّ این ستاد در جنوب مهرآباد و رهبری گروه با حمید اشرف از دانشجویان پیشین دانشکده‌ی فنّی دانشگاه تهران بود.

فرمودند که من در پیشگاه والاحضرت همایونی، هم تمرین بکنم و هم ببینم که بهتر است کدام قسمت را والاحضرت همایونی بفرمایند و کدام قسمت را من بگویم. من عرض کردم تلگرافی الآن از مسکو رسیده که شام را نمی‌خواهد [نیکلای] پادگورنی بدهد. کاش این قسمت را قبلاً روشن کرده بودیم و اصولاً به این صورت نمی‌رفتیم. شاهنشاه فرمودند: چرا؟ اوّلاً کاری برخلاف پروتکل که نمی‌کنند، ولیعهد ایران از طرف نفر دوّم پرزیدیوم پذیرایی می‌شود. ثانیاً البتّه که اگر می‌خواستند حرفی بزنند و مطلبی عنوان بکنند قطعاً موجبات ملاقات با [لئونید] برژنف را فراهم می‌کردند، امّا نمی‌خواهند و چه بهتر که نمی‌خواهند. خداکند هیچ کس حرفی نزند و شما هم برگردید و حرفی نزنید. ولی ولیعهد در بلژیک خیلی با تشریفات زیاد پذیرفته شد و پادشاه سنگ تمام گذاشت و ولیعهد هم خوب رفتار کرد. حالا روسها نمی‌خواهند، چه بهتر! رودربایستی ما کمتر می‌شود.

اوامر شاهنشاه به والاحضرت همایونی

ما همیشه طالب حسن همجواری با اتّحاد جماهیر شوروی بوده‌ایم و عوض هم نشده‌ایم. این رادیو مسکو و پراوداست که به ما حمله می‌کند، ولی اگر روزنامه‌های ما چیزی بر علیه اتّحاد جماهیر شوروی می‌نویسند، تمام نقل از خبرگزاریها و اقتباس از جرائد دنیاست.

تروریستهای ما تمام مارکسیست هستند. این یعنی چه؟ البتّه مصلحت کشور ما در صلح است، ولی حفظ صلح با ضعف نمی‌شود. چنان که دولت لبنان نتوانست حتّی صلح داخلی خودش را حفظ کند.

اگر شما تشخیص بدهید که اسلحه برای شما لازم است، چرا برای ما لازم نباشد؟

تلگراف دیگری از موثّقی رسیده بود که تقدیم کردم. ملاحظه فرمودند و جواب دادند که تمام را این جا می‌گذارم. تلگرافی راجع به آمدن ولیعهد مراکش رسیده بود. فرمودند:

قطعاً ما باید برای او هواپیما بفرستیم.

بعد مرخّص شدم و به کارهای جاری رسیدم. بعد از ظهر با دوست خودم که دختر ایرانی است خداحافظی کردم. شاهنشاه به کارخانه اسلحه‌سازی سلطنت‌آباد تشریف بردند. من به بهانهٔ کارهای قبل از حرکتِ به مسکو، نرفتم. شب، تمام در منزل کار کردم و چند عریضه در مورد کارهایم به شاهنشاه عرض کردم که یکی از آنها را این جا می‌گذارم.

از جمعه ۱۱ تیر ۱۳۵۵ تا یکشنبه ۲۰ تیر ۱۳۵۵

در رکاب والاحضرت همایونی از شوروی بازدید کردیم. جریان روزانه را تلگراف کرده‌ام که یک نسخهٔ آن را این جا می‌گذارم. چیزی که هست در شوروی نمی‌توانستم یادداشت بنویسم، چون قطعاً وقتی ما در اتاق خودمان نیستیم، کیفهای ما هر قدر هم رمزی و مشکل یا با کلیدهای سخت باشد، باز هم باز می‌شود و محتویات آن را می‌خوانند. پس چه لزومی داشت من چرت و پرت بنویسم، ولی حیفم می‌آید بعد از مراجعت نکات مختصری ننویسم.

مردم شوروی مثل همیشه [بودند]. سابقاً هم از شوروی در ۱۹۶۵ بازدید کرده‌ام و در آن تاریخ بود که شاهنشاه با شجاعت عجیبی قرار فروش گاز به شوروی و خرید کارخانه ذوب آهن را علیرغم مخالفت آمریکاییها و انگلیسیها و عموم متّفقین اروپایی ما منجمله آلمانیها، امضاء کردند[1] (چون [آلمانیها] سالها به ما وعده ذوب آهن داده و عمل نکرده بودند، به علاوه قیمتهای غریب به ما می‌دادند). در آن سال من دیگر نخست وزیر نبودم و رئیس دانشگاه پهلوی بودم. شاهنشاه به منظور اظهار مرحمت مرا با خود بردند. شب آخر در کریمه، مرا احضار فرمودند و رفتیم در باغ. فرمودند: رادیوی جیبی خودت را برای پارازیت انداختن باز کن. بعد فرمودند: امشب اینها به من پیشنهاد می‌کنند که قرارداد

۱- اشاره به اعلامیّه‌ی توافق سران دو کشور در زمینه‌ی همکاریهای اقتصادی است (ذوب آهن، ماشین سازی و گاز) که منجر به امضای قراردادهایی در آغاز سال ۱۹۶۶ شد.

دفاعی هم امضاء کنیم، نظر تو چیست؟ عرض کردم: موادّ آن چیست؟ فرمودند: حالا کلیّات صحبت می‌کنند. عرض کردم: در عالم غلامی فکر می‌کنم اجازه فرمایید این یک لقمه گنده را هضم کنیم، بعد در این باره بیندیشیم. نظر مبارک هست چند سال قبل اشتباه [علی اصغر] حکمت وزیر امور خارجه وقت و سید ضیاءالدین طباطبائی چه بلایی به سر ما آورد؟[1] فرمودند: درست می‌گویی.

خیلی از مطلب دور افتادم. باری، مردم شوروی، مثل همیشه، بهت زده و غرق در عالم شکم و مسکن هستند. با همه پروپاگاندها، من معتقدم شوروی موفّق نشده و نخواهد شد که مردم را به رژیم مؤمن کند. به حکومت و کشور خود و نژاد اسلاو پابند است. یک عدّه هم وسیله حزب کمونیست و سیستم امنیّتی مخوف NKVD بر گُرده مردم سوارند و آنها را کالانعام می‌رانند. ولی از حق نباید گذشت که سرویسهای اوّلیّه را به مردم رسانده‌اند، مثل سوادآموزی، حمل و نقل، تا حدّی مسکن، آب و برق و این بود که باز سفر را بر من تلخ کرد، زیرا به فکر این که در مرز تمدّن بزرگ،[2] پایتخت کشور ما هنوز خاموشی برق داشته و هیچ سرویس صحیحی، نه آب، نه برق، حتّی در پایتخت نتوانیم به مردم بدهیم،

۱- آغاز داستان چندان روشن نیست. گویا به توصیه‌ی سیّد ضیاءالدین طباطبائی و تأیید شاه، به دعوت علی اصغر حکمت، وزیر خارجه‌ی وقت، در بهمن ۱۳۳۷ (۱۹۵۹)، هیئتی از شوروی به تهران آمد تا درباره‌ی بستن قرارداد عدم تعرّض میان دو کشور مذاکره کند. متّحدان ایران در پیمان سنتو (انگلستان، ترکیه و پاکستان) و همچنین آمریکا (عضو ناظر) از این جریان کوچکترین اطّلاعی نداشتند، در حالی که در همان هنگام جلسه‌ی شورای وزیران سنتو در کراچی برگزار می‌شد. پس از پایان این جلسه، یکی از اعضای هیئت نمایندگی انگلستان، سر دنیس رایت (سفیرکبیر بعدی انگلستان در ایران) که پنج سال پیش از آن به عنوان کاردار سفارت انگلیس برای تجدید روابط سیاسی به ایران آمده بود، برای سفری خصوصی به تهران آمد. روز بعد دو تن از بلند پایگان ایران که به شاه بسیار نزدیک بودند، هر یک جداگانه با دنیس رایت ملاقات کرده و او را در جریان مذاکرات سرّی با شوروی گذاردند. دنیس رایت، با موافقت سفیر وقت انگلستان در ایران، گزارشی در این زمینه به لندن فرستاد و مأمور شد خود با شاه ملاقات و به او بابت این مذاکرات به شدّت اعتراض کند. توجیه شاه از این اقدام، بی‌توجّهی انگلستان و آمریکا به کمک بیشتر به ایران بود (یادداشتهای منتشر نشده‌ی سر دنیس رایت که وی در اختیار ویراستار نهاد). به دنبال اعتراض آمریکا در همین مورد مذاکرات ایران و شوروی قطع و روابط دو کشور، سخت تیره شد. برای آگاهی بیشتر درباره‌ی مذاکرات نافرجام ایران و شوروی، ن. ک. به مقاله‌ی مشروح جلال اندرمانی‌زاده «پیمان نظامی، دفاعی ایران و آمریکا در ۱۳۳۷ و عکس‌العمل دولت شوروی»، تاریخ معاصر ایران، شماره‌ی ششم، ص ص. ۲۰۶-۱۳۱.

۲- اشاره به شعار دولتی آن زمان که ایران به دروازه‌های تمدّن بزرگ رسیده است.

واقعاً ننگ است، واقعاً ننگ است. به این دولت بی‌لیاقت نفرین و لعنت کردم و به هر حال تصمیم گرفتم ظرف امسال به هر صورتی هست کلک این دولت را بکنم، نه این که خودم رئیس دولت بشوم، فقط از جهت خدمت به شخص شاهنشاه. یک همچو حقّه‌باز بی همه چیز که همه آبروی ما را به باد داده است. از فرودگاه مهرآباد که می‌خواهم پرواز کنم، از خجالت خیس عرق می‌شوم، زیرا که اثاثیه مردم را گمرک نتوانسته تخلیه کند و در اطراف باندها هزاران تُن ماشین‌آلات و صندوق به صورت مفتضحی انباشته و انبار شده است. هر الاغی را شاهنشاه به نخست وزیری برگزینند، همین قدر که قدری حمیّت و حقیقت داشته باشد، کافی است که وضع را نجات بدهد. جهان وطن که نمی‌تواند وطن را آباد کند.

در بعضی صنایع سنگین هم البتّه پیشرفتهای بزرگی کرده‌اند و به نظر من استفاده بزرگی که ما از مسافرت والاحضرت همایونی به شوروی بردیم، این بود که با آن چشم حقارتی که والاحضرت همایونی به صنایع شوروی می‌نگریستند و مثلاً خیال می‌فرمودند که یک هواپیمای F.14 آمریکایی می‌تواند چندین میگ ۲۳ شوروی را به زمین بیندازد، دیگر به صنایع شوروی نمی‌نگرند. هیچ صحیح نبود که در فکر والاحضرت نسبت به این خرس گردن کلفت که با یک خرناس می‌تواند ما را فرو بکشد، چنان نقوشی باشد. رفتار والاحضرت همایونی هم واقعاً از هر حیث خوب بود که چون من شرح آن را هم در تلگرافات گذاشته‌ام، هم در گزارش حضور شاهنشاه خواهم نوشت، دیگر این جا چیزی نمی‌نویسم. فقط یک نکته را می‌نویسم که این بچّه ماشاءالله باهوش و حسّاس سئوالاتی عجیب مطرح می‌کرد، مثلاً در مجلس شورای ملّی مسکو پرسید چرا علامت داس [و] چکش را روی همه عالم گذاشته‌اید؟ که البتّه از جواب عاجز ماندند و چرت و پرتی جواب دادند. فقط یک اشتباه کوچک ولیعهد کردند. شب مهمانی در سفارت ایران در مسکو آقای نیاز بک اف مهماندار ما ضمن صحبت نطقی کرد و گفت امیدواریم هرگز در روابط ما گربه سیاهی پیدا نشود (این اصطلاح روسی است که روی دیوار همسایه اگر گربه سیاه راه برود روابط خراب می‌شود). والاحضرت که به جای یک گیلاس شراب به علّت تبلیغ کردنَ شرابِ ایران، آن شب استثنائاً دو گیلاس شراب میل کردند، نمی‌دانم به

چه مناسبت غفلتاً فرمودند: مثل کادیلاکهای سیاه آمریکایی و به مترجم هم فرمودند: ترجمه کنید.

من بسیار ناراحت شدم، ولی به روی خودم نیاوردم که بچّه را ناراحت نکنم. روز بعد در مرکز پرتاب سفینه‌های هوایی، نطق فی‌البداهه قشنگی کردند و از کلیّه فضانوردان جهان منجمله آمریکاییها به نیکی یاد کردند. در باغ که راه می‌رفتیم، به ایشان عرض کردم: خوب شد تلافی گاف دیشب را فرمودید. با ناراحتی بسیار از من پرسیدند چه گافی کردم، چه گافی کردم؟ می‌خواستم توضیح بدهم باز رسیدیم به اتوموبیلها و دیگر در داخل اتومبیل نتوانستم حرف بزنم، مطلب فراموشم شد.

به منزل که رسیدیم، من رفتم در اتاق خودم قدری استراحت کنم، دیدم باز ولیعهد تشریف آوردند و از من پرسیدند چه گافی، چه گافی؟ ناچار از اتاق خارج شدم و در سرسرا که فکر می‌کردم لااقلّ میکروفنها قدری دورتر باشند، توی گوش ایشان عرض کردم: قضیّه کادیلاکهای سیاه را که به گربه سیاه تشبیه فرمودید، به سیاست آمریکا برخورنده بود. آنها دوستان بالقوّه طبیعی ما هستند که می‌توانند در قبال اینها از ما دفاع کنند. یک دفعه بچّه به فکر عمیق فرو رفت. عرض کردم: نه، چیزی نبود، رسمیّتی که نداشت، غصه نخورید. بعد هم توضیح دادم که بعضی اوقات خود شورویها هم میل ندارند جلوی آنها از آمریکاییها بدگویی شود، زیرا بدگویی و خوب‌گویی نسبت به آمریکاییها بستگی به درجه حرارت روابط آنها دارد و به این مسائل باید والاحضرت همایونی آگاه باشید. ماشاءالله به این پسر چه قدر فهم و شعور دارد و چه قدر حسّاس و عمیق است. چه قدر به این عرایض من دقّت کرد، با آن که نمی‌توانستم از ترس میکروفنها حرفی بزنم، آن را هم در گوش ایشان می‌گفتم.

سه‌شنبه ۲۲ تیر ۱۳۵۵

صبح به نوشهر رفتم و شرفیاب شدم. باید بگویم که از دیدن شاهنشاه لذّتی بردم. چه کنم؟ او را دوست دارم و باید بگویم که او هم به من مرحمتی سرشار دارد.

البتّه سئوال اوّل دربارهٔ والاحضرت همایونی بود. عرض کردم: خدا حفظ کند، از هر حیث

کامل است و فقط توجّه می‌خواهد، آن هم توجّه شخص اعلیحضرت به ایشان لازم است تا در واقع یک [آموزش] education سیاسی بگیرند، وگرنه این بچّه، باهوش، با فراست، حسّاس، دانا، با معلومات عمومی، خوش قیافه و خوش قد و قامت واقعاً حیف است که بی‌سرپرست بماند. عرض کردم: من سعی می‌کردم که حتّی‌الامکان دستور به ایشان ندهم و در حقیقت طوری عمل می‌کردم که جنبهٔ راهنمایی داشت و ایشان می‌توانستند خود تصمیم بگیرند و می‌گرفتند. ولی اگر من دستوری می‌دادم، احساس می‌کردم که هرچه باشد رد خواهند کرد و این نیز یک علامت تشخّص و بزرگی است. شاهنشاه بسیار خوشحال شدند و باز هم صحبت فرمودند و سئوال کردند و من جواب عرض کردم.

عرض کردم: یک خبر خوشتری هم برای اعلیحضرت همایونی دارم و آن این که خوشبختانه والاحضرت همایونی رویشان به من باز شد و در مسائل خصوصی و جنسی هم با من گفتگو کردند. آن جا مقداری با [مهماندار] hostess های هواپیما شوخی کردیم و لاس زدیم و والاحضرت دیدند مطلب خیلی عادی است. کم‌کم به من فرمودند که دیگر دارم از تنهایی خسته می‌شوم. شاهنشاه خندیدند و بسیار خوشحال شدند. فرمودند: خوب، یک فکری برای او بکن. عرض کردم: کار بسیار مشکلی است. اولاً علیاحضرت شهبانو لابد اعتقاد دارند که این کار برای ایشان زود است و شاید هم درست باشد. بعد هم معلوم نیست مادر در این باره چه عقیده[ای] داشته باشد. فرمودند: ما به عقیده علیاحضرت چه کار داریم؟ کار خودمان را بکنیم، چون ممکن است بچّه به راههای بد بیافتد. عرض کردم: غلام که در جوانی تا هیجده سالگی زن ندیدم، زیرا شب و روز بر گرده اسب سوار بودم و به طوری کارهای پدرم که آن وقت تهران بود، و کارهای درسی‌ام، و ورزش دائم، مرا به خود مشغول می‌داشت و خسته می‌کرد که دیگر فکر زن به سرم نمی‌افتاد و فقط با دخترهای مدرسه ایما و اشاره‌ای داشتیم و بس. شاهنشاه فرمودند: ولی من این طور نبودم. البتّه در سویس دکتر [مؤدّب‌الدّوله] نفیسی خیلی به من سختگیری می‌کرد، ولی وقتی به ایران آمدم، حتّی پدرم دستور داد فوری برایم دختر پیدا کنند. عرض کردم: روشن را که دختر اوّل بود ندیدم، ولی فیروزه، دختر دوّمی را دیده بودم. فرمودند: به هر حال برو فکر کن. عرض کردم: فکر کرده‌ام فعلاً اگر ایشان به چنگ

دختر ایرانی بیافتد، ممکن است احساساتی بشوند و کار مشکل بشود. بهتر است دخترهای اروپایی را برایشان راه بیاندازیم. فرمودند: صحیح است، همین کار را بکنید.

بعد از من سئوال فرمودند: به نظر تو روسها گرم بودند و احترام کافی کردند یا نه؟ عرض کردم: تا جایی که خواستند، احترامات کافی بود و کامل، یعنی در سطحی که خواستند. ولی به نظر غلام می‌توانست بهتر از این باشد، یعنی ولیعهد ایران را نفر دوّم مثل معاون رئیس جمهور حساب نکنند. فرمودند: البتّه می‌توانستند. عرض کردم: حتّی روزی که وارد مسکو شدیم، [احمد اردلان] سفیر شاهنشاه به غلام گفت رئیس تشریفاتِ [نیکلای] پادگورنی (که همه جا هم ما را همراهی می‌کرد) به من گفته است در مراجعت از کریمه، پادگورنی برای صرف چای والاحضرت همایونی را دعوت می‌کند. ولی وقتی آمدیم خبری نشد و من بسیار تعجّب کردم، چون از این حیث به نظر من رفتار آنها دوستانه نبود. شاید هم ما قصور کرده باشیم که این مطلب حل نشده، رفتیم. فکری فرمودند و دیگر چیزی نفرمودند. بعد من کارهای جاری و چند تلگراف و نامه سفیر آمریکا را عرض کردم.

فوری به تهران برگشتم. فقط تعظیمی به علیاحضرت شهبانو کردم، اظهار لطف مختصری فرمودند. فرمودند: ناهار نمی‌خوری؟ عرض کردم خیر، تهران کار دارم، اگر اجازه فرمایید بروم. فرمودند: بسیار خوب. تشکّری هم از خیارهای تقدیمی من فرمودند.

تهران آمدم. تمام بعد از ظهر و شب کار کردم و تمام کارهای عقب افتاده را ظرف هشت ساعت دیدم. این جا بد نیست بنویسم که صبح، مصاحبه شاهنشاه را با [مجلّهٔ بلیتز] Blitz [1] به نظر مبارک رساندم. در صفحهٔ آخر، به نظر من، به صورت بی‌ربطی این آقای کارانجیه، ما را در صف آمریکا و درست در برابر شوروی قرار داده است. عرض کردم اجازه فرمایید این قسمت در ایران انتشار پیدا نکند. فرمودند: چه عیبی دارد بشود؟ من مطمئن هستم اگر رفتار روسها در این سفر با ما غیر از این می‌بود، شاهنشاه با نظر من

۱- مجلّه بلیتز به مدیریت کارنجیه در بمبئی منتشر می‌شد. مصاحبه‌ی او با شاه به مناسبت سفر رئیس‌جمهور هند، فخرالدّین علی احمد به ایران بود.

دایر بر عدم انتشار آن موافقت می‌فرمودند.

از اخبار مهمّ جهان در غیبت من ادامه بحران لبنان و تحت فشار قرار گرفتن فلسطینیها توسّط قوای راست‌گرای لبنان با کمک سوریه است. کودتای نیم بند سودان به تحریک قذّافی که با شکست مواجه شد. از همه بامزّه‌تر، فلسطینیها هواپیمای ارفرانس را ربودند و به اِنتِه‌بِه در اوگاندا بردند. عیدی امین (یا ایدی امین) رئیس جمهور خُل اوگاندا که سابقاً هم نوشته‌ام گروهبان ارتش سیاه‌پوست انگلیس در اوگاندا و مأمور شکنجه سیاه‌پوستان بود و حالا فیلد مارشال است خیال کرد طعمه خوبی گیر او آمده و با گروگرفتن هشتاد یهودی بدبخت (سایر گروگانها را آزاد کردند) دنیا را وادار خواهد کرد که به او امتیازات زیادی بدهند. بنابراین با ربایندگان معناً هم آواز شده بود. بعد از ۴۸ ساعت، کماندوهای اسرائیلی در فرودگاه انته به پیاده شدند، ربایندگان را کشتند، گروگانها را به استثناء یک زن ۷۶ ساله که به علّت ناخوشی به بیمارستان فرستاده بودند، آزاد کردند. ۹ هواپیمای جنگی اوگاندا را در فرودگاه [احتیاطاً] آتش زدند که نتوانند هواپیماهای هرکولس اسرائیلی را تعقیب نمایند و به سلامت برگشتند. فقط یک افسر خودشان کشته شد. آن هم به این علّت است که در عملیّات جنگی ارتش اسرائیل، افسر به جای آن که در عقب جبهه کار کند، همیشه پیش رو است. تحسین و استعجاب دنیا را برانگیختند.

چهارشنبه ۲۳ تیر ۱۳۵۵

تمام روز در تهران کار کردم. منجمله شش سفیر را که از من وقت ملاقات خواسته بودند پذیرفتم. [اوری لوبرانی] سفیر اسرائیل جزء اینها بود که خبر داد [اسحق] رابین رئیس‌الوزراء روز جمعه می‌آید تا به پیشگاه همایونی شرفیاب شود، که فردا به عرض خواهم رساند. شرح حملهٔ اسرائیلیها را به اوگاندا داد، خیلی جالب بود. چیز عجیبی است که این مردکه شکم‌گنده پنجاه ساله هم چون با وضع اوگاندا آشنایی داشته، در این حمله شرکت کرده است. این یک ملّت زنده است. یادداشتی هم از طرف دولت خودش به من داد که راجع به کارهای ماست و فردا به عرض می‌رسانم.

پنجشنبه ۲۴ تیر ۱۳۵۵

صبح باز به نوشهر رفتم و شرفیاب شدم. عرض کردم: کار مهمّی ندارم، ولی حیفم آمد بروم و قبل از حرکت [به اروپا] پای مبارک را نبوسم. اظهار مرحمت کرده و فرمودند: اتّفاقاً وقت هم داریم، هرچه کار داری به من بگو. اغلب کارهای عقب افتاده را به عرض رساندم. از جمله نظر [اکبر] اعتماد را روی کاغذ سفیر آمریکا مطالعه کرده و فرمودند: نه، فکر می‌کنم آن چه [ریچارد هلمز] سفیر آمریکا خواسته مهمّ نیست، به او بدهید. مقداری کارهای محرمانه خارجی را که خلاصه کرده بودم به عرض رساندم، ملاحظه فرمودند. گزارش سفیر اسرائیل را درباره کمیسیون سنای آمریکا که به ایران آمده بود، تقدیم کردم.

شب با فراغ کامل با یک دختر ایرانی بسیار خوب گذراندم که رفع همهٔ خستگیها شد.

بد نیست این جا بنویسم که کار من تا این حدّ زیاد و حسّاس و خطرناک است که حتّی گزارشهای اینتلیجنس [سرویس] و [سیا] CIA را باید خلاصه کنم و به عرض مبارک برسانم آن وقت در این بین کارهایی[1]... و اینها را ضمن این یادداشتها هم نمی‌گذارم (کسی چه می‌داند شاید فردا بمیرم و به دست ورثه، خدای نکرده درز کند). آن وقت کارهای جزئی و توقّعات بی‌ربط و با ربط، به حدّی زیاد است که خودم را اگرچه خسته می‌کند، ولی گاهی هم به خنده وا می‌دارد. منجمله دیروز بعد از ظهر که می‌خواستم نیم ساعتی بخوابم، مادر زنم تلفن کرد و مرا از خواب پراند که سرو صدای بنّایی اطراف منزل من نمی‌گذارد بخوابم. فکری به حالم بکن. قدری عصبانی شدم، بعد بسیار خندیدم.

شب را با یک دختر خانم ایرانی، بسیار به خوشی گذراندم. ۱۷ ساعتی از دنیا بی‌خبر ماندم! البتّه غیر از خبرهای رادیویی که گوش کردم.

جمعه ۲۵ تیر ۱۳۵۵

حدود ظهر از محلّ استراحتگاه به منزل برگشتم. قدری شنا کردم. بعد از ظهر تا

۱- جمله ناتمام است.

نصف شب، یکسره کار کردم که بتوانم فردا صبح زود، انشاءالله حرکت کنم. منجمله سفیر آمریکا را پذیرفتم و راجع به برنامه آمدن [هنری] کیسینجر به ایران با او مذاکره کردم و گزارش حضور شاهنشاه تقدیم داشتم. در عروسی دختر دوست عزیزم علینقی اسدی هم شرکت کردم. در طلاق دختر [محمّد جعفر] بهبهانیان از شوهرش و دختر دکتر [ابوالقاسم] نفیسی[1] از شوهرش هم مداخله کردم، دنیای مضحک عجیبی است!

شنبه ۲۶ تیر ۱۳۵۵

در هواپیما به طرف ژنو می‌روم. از اخبار بسیار مهمّ این هفته، انتخاب قاطع وهلهٔ اوّل جیمی کارتر از طرف حزب دموکرات به نامزدی رئیس جمهوری است. فکر می‌کنم رئیس جمهوری این دورهٔ آمریکا هم خود او باشد و باز چه بلایی به سر دنیا بیاورد. بچّهٔ دهاتی بی‌تجربه، به هر حال اگر بتواند جامعهٔ آمریکا را از این بی‌بند و باری برهاند، خود کمک بزرگی به دنیاست.

از شنبه ۲۶ تیر ۱۳۵۵ تا پنجشنبه ۱۴امرداد ۱۳۵۵

در اروپا بودم. ۹ روز در اویان ماندم و استراحت مطلق کردم، یعنی فقط به خواب و راه‌پیمایی در جنگل و شنا گذراندم (چون اهل قمار نیستم) و خانم علم هم مصاحب خوبی بود، چون ورزشکار است. در حقیقت خانم علم برای استراحت رفته بود و من به او پیوستم. سه روز هم به پاریس رفتم، چک آپ کردم، معلوم شد استراحت کار خودش را کرده و حالم از هر جهت خوب است. یک هفته پیش بچّه‌ها در جنوب فرانسه رفتم.

از اخبار مهمّ جهان در این مدّت همان انتخاب...[2] جیمی کارتر در وهلهٔ اوّل برای کاندیداتوری ریاست جمهور آمریکا از طرف حزب دموکرات است، شاید سابقاً هم نوشته‌ام. ولی جریان آن را از مجلّهٔ تایم این جا می‌گذارم. به هر صورت یک کرّه خر

۱- دکتر ابوالقاسم نفیسی، پزشک کودکان، شوهر خواهر بانو ملکتاج علم بود.

۲- یک کلمه ناخواناست.

بی‌تجربه‌ای مثل کندی [است]، ببینیم چه بلایی به سر دنیا می‌آورد. شرح عجیب حملهٔ اسرائیلیها را به فرودگاه اوگاندا هم این جا می‌گذارم، از بس عالی است و لذّت برده‌ام.

در سنای آمریکا راجع به فروش اسلحه به ایران به دولت ایراد شد و حتّی سناتورها گفتند از بس اسلحه زیاد داده‌ایم، دیگر خود ما هم نمی‌توانیم آن را خوب اداره کنیم و [کابوس مدیریّت] managerial nightmare است. امّا [هنری] کیسینجر وزیر خارجه، جواب بسیار عالی و محکمی به آنها داد که اوّلاً قدرت ایران مربوط به امـنیّت آمـریکا و ضامن امنیّت آمریکاست. ثانیاً این قدری هم که در دست گرفتن تشکیلات آن به صورت صحیح اشکال پیش آمده، تقصیر مستشاران خود ماست و حالا هم گروهی را فرستاده‌ایم که اصلاح کنند و به زودی عملی خواهد شد.

وضع لبنان به همان صورت باقی است، یعنی سوریه پشت دیوارهای بیروت است و دست راستیها به کمک اسرائیل و سوریه، فلسطینیها را سخت می‌کوبند و تلّ زعتر محلّ اقامت فلسطینی‌ها دائماً تحت بمباردمان است و جهنّمی شده. کیسینجر وزیر خارجه آمریکا قرار است به ایران و افغانستان و پاکستان مسافرت کند. وضع آفریقای جنوبی و رودزیا هم بر اثر شورش سیاهها روز به روز وخیم‌تر می‌شود.

پنجشنبه ۱۴ امرداد ۱۳۵۵

از اروپا وارد شدم (تنها). کیسینجر هم وارد تهران شد.

جمعه ۱۵ امرداد ۱۳۵۵

صبح در کاخ سعدآباد شرفیاب شدم. شاهنشاه عازم استادیوم ورزشی محمّدرضا شاه بودند که در آن جا اسناد مالکیّت کارگرها و دهقانها را در کارخانجات ملّی و دولتی طبق اصل ۱۳ انقلاب شاه و ملّت مرحمت فرمایند.[1] به من اظهار مرحمت زیادی فرمودند و مرا

۱- یک سال پیش از این تاریخ، در مراسم عید مبعث، شاه طیّ بیاناتی دو اصل تازه به اصول انقلاب شاه و ملّت افزود: اصل سیزدهم «گسترش مالکیّتهای صنعتی و تولیدی و عرضه‌کردن سهام کارخانه‌ها به مردم» و اصل چهاردهم «تعیین قیمت واقعی اجناس توسّط دولت و مبارزه با گران‌فروشی» بود.

تا پای هلیکوپتر در اتومبیل خودشان نشاندند. آن جا هم فرمودند: بیا برویم به این تشریفات که خیلی خوب است. عرض کردم: من هم آرزو دارم که ببینم. از من سئوال فرمودند: تازه‌ای نیست؟ عرض کردم: [ذوالفقار علی] بوتو استدعا کرده به کیسینجر بفرمایید که به افغانها جدّاً بگوید با او کنار بیایند. فرمودند: معلوم بود این کار را می‌کردیم. جوابش را بده که بسیار خوب، مذاکره خواهیم کرد. در استادیوم واقعاً مراسم عالی بود و شاهنشاه نطق بسیار عالی و بلیغی کردند. بعد در رکاب شاهنشاه به فرودگاه آمدیم که به نوشهر تشریف بردند. شاهنشاه دیروز از نوشهر برای پذیرایی چند نفر و حضور در تشریفات امروز تشریف آورده بودند.

در فرودگاه چند دقیقه معطّلی پیش آمد که ببینیم کیسینجر که صبح از تهران به بندر پهلوی رفته که از آن جا برای ناهار حضور شاهنشاه شرفیاب شود، از بندر پهلوی حرکت کرده است یا خیر؟ شاهنشاه ابتدا از هدیه[ای] که من از فرانسه با خودم آورده بودم و دیشب در حضورشان بود، تعریف فرمودند. و بعد هم از من پرسیدند می‌دانی که ولیعهد هدیه[ای] که برای او فرستاده بودی رد کرد؟ با ناراحتی بسیار این مطلب را فرمودند. عرض کردم: جریانش را به غلام گفتند، یعنی دیشب [ابوالفتح] آتابای تعریف کرد. باید عرض کنم این زن فرانسوی[1] آن چنان نفوذی در ولیعهد به هم زده که غیر قابل تصوّر است. یا خودش [پارسا] puritan است و واقعاً ولیعهد را از این مسائل برحذر می‌دارد و یا این که خودش از والاحضرت همایونی کام می‌گیرد و این بسیار خطرناک خواهد بود که زن پیر پدرسوختهٔ فرانسوی، ولیعهد را روی خودش بکشد. بعد هم غلام چندی پیش به عرض رساندم که علیاحضرت شهبانو اگر وارد بر جریان نباشند، کار مشکل می‌شود و همین طور هم شد و حال غلام ترس دارم که جریان به عرض علیاحضرت هم رسیده باشد. گو این که باکی ندارم، ولی کار ما در آینده بسیار مشکلتر می‌شود. دیگر شاهنشاه چیزی نفرمودند و به سمت نوشهر حرکت فرمودند. [هوشنگ]

۱- اشاره به مادموازل ژوئل، پرستار و مربی ولیعهد است. انتقاد علم از این بانو غیرمنصفانه است. ژوئل می‌کوشید ولیعهد را، تا آن جا که در محیط بستهٔ دربار شدنی بود، دموکرات و امروزی بار آورد و شهبانو فرح نیز در این راه از او پشتیبانی می‌کرد.

انصاری، وزیر اقتصاد، هم در رکاب مبارکشان رفت. من در برنامه نبودم، به علّت مسافرت خارج. پیش‌بینی حضور من در آن جا نشده بود و ماندم.

بعد از ظهر با راحتی خیال تمام با یک دختر خانم ایرانی به بطالت کامل گذراندم و بسیار خوش گذشت. شب را در منزل پنج ساعت تمام کار کردم و تمام کارهای عقب افتاده‌ام را دیدم.

شنبه ۱۶ امرداد ۱۳۵۵

صبح به کارهای جاری رسیدم. بعد [به] مهمانی که [ریچارد هلمز] سفیر آمریکا به افتخار کیسینجر داده بود رفتم. به کیسینجر گفتم جواب شما به کمیته خارجی سنای آمریکا دائر بر این که فروش اسلحه به ایران ضامن امنیّت آمریکاست، بسیار محکم و عالی بود. من در اروپا در جراید خواندم و آن را تحسین بسیار کردم. گفت البتّه من به این صورت از ایران که متّفق بر جا و محکم ماست دفاع می‌کنم و سناتورها هر کدام به علل انتخاباتی میل دارند حرفی بزنند (باید بگویم که سناتور منسفیلد[1] به مسئله فروش اسلحه از طرف آمریکا به ایران حمله کرده و گفته بود که این قدر زیاد اسلحه به ایران فروخته شده که باید گفت نمی‌توانند در ایران آن را اداره کنند و [کابوس مدیریّت] managerial nightmare است).

سر میز از وظائف دربار و طرز کار شاهنشاه جویا شد که برای او تشریح کردم و گفتم که به طور متوسّط شاهنشاه در روز ۱۲-۱۳ ساعت کار جدّی می‌کنند. گفت من خیال می‌کردم پرکارترین سیاست‌مدار باشم، ولی شاهنشاه ایران جلو زده‌اند. مقدار زیادی از عظمت و بزرگی شاهنشاه تعریف کرد و گفت در دنیای امروز از ایشان بزرگتر نداریم و من این مطلب رابرای خوش‌آیند تو نمی‌گویم، این یک حقیقت است. قدری سفیر آمریکا از طرز کار شاهنشاه و دربار و سرعت آن گفت و کیسینجر گفت گاهی برای خودم جای

۱- سناتور مایکل منسفیلد، Michael Joseph Mansfield، (۲۰۰۰-۱۹۰۳)، ده سال عضو مجلس نمایندگان و بیست و چهار سال عضو سنا بود. در هنگام مورد اشاره در یادداشت رئیس گروه اکثریّت سنا (دموکرات) بود.

تعجّب است که جواب پیامهای من زودتر از ۱۶ ساعت به دستم می‌رسد. از والاحضرت همایونی جویا شد. به او گفتم می‌توانم اطمینان بدهم که به طور قطع این بچّه باهوش و فراست، جای پدر را خواهد گرفت و جای هیچ نگرانی نیست. از سفر والاحضرت همایونی به شوروی جویا شد. گفتم بسیار خوب بود که ایشان در این سن آن جا را ملاحظه کردند و به نظر من دو نتیجه بزرگ گرفتیم، یکی این که متوجّه شدند به آن صورت که ایشان خیال می‌کردند شوروی عقب افتاده [و] ماشین‌آلات آنها تمام قراضه است، چنین چیزی نیست، و دیگر این که طرز حکومت کمونیستها و سیستم اداری آنها و روحیّه مردم بلاتکلیف و حیرت زده شوروی را درک کردند که با همهٔ تبلیغات واقعاً پر دامنه دستگاه کشوری، مردم حیرت زده و گیج هستند.

شب، مهمانی در منزل [هوشنگ] انصاری بود (وزیر اقتصاد). شاهنشاه ضمن عریضه‌ای که من با عریضه پادشاه اردن حضورشان عرض کرده بودم، امر فرموده بودند راجع به وضع بد مالی اردن با کیسینجر گفتگو کنم. پرسید چه کمکی مورد لزوم اردن است، کمک ما یا کشورهای عربی؟ گفتم لابد هر دو. گفت قطعاً به این کار توجّه خواهد شد. به من گفت به شاهنشاه عرض کن که سوریه (حافظ اسد) قدری متزلزل شده و باید او را تقویت بفرمایید، همچنین به یک صورتی به او حالی بفرمایید که ما متوجّه و پشتیبان او هستیم (این حافظ اسد به ظاهر و به خیال روسها دست نشانده آنها بود!) بعد، از این که شاهنشاه اعتبار مالی برای مصر در بانکها باز کرده‌اند تشکّر کرد و شمّه‌ای از اهمّیّت مصر در دنیای عرب گفت و این که به سادات حالا که به سمت غرب توجّه کرده، باید واقعاً کمک شود. گفتم چنان که می‌دانید و شاهنشاه هم چندی پیش، قبل از آمدن سادات، به پیام شما جواب فرمودند عایدات نفت ما کم شده، ولی عربستان همه جور مقدورات دارد، چرا آنها کمک بیشتر به مصر نمی‌دهند. مدّتی رهبران سعودی را به باد انتقاد گرفت که چه قدر احمق و نزدیک بین هستند و جز پول [به چیز دیگری] توجّهی ندارند و ابداً روشن بین نیستند. من گفتم اردن و مصر و حتّی سوریه باستیونهای عربستان سعودی می‌باشند. گفت اگر بفهمند! ولی به کلّی در عالم دیگر هستند و عمل آنها نزدیک بود اردن را به دامن شوروی بیندازد. اگر مجاهدات پیگیر شاهنشاه نبود این

عمل انجام شده بود. باز مدّت زیادی از روشن بینی شاهنشاه تمجید کرد و گفت اگر وجود ایشان نبود در این منطقه از دنیا با وضع عجیبی سر و کار داشتیم. پاکستان و افغانستان هم از دست رفته بودند و شاید بین هند و پاکستان هم جنگ مجدّدی در می‌گرفت. شاهنشاه حتّی سوریه و عراق را هم به جبههٔ غرب نزدیک کرده‌اند. بعد پرسید آیا شاهنشاه از مذاکره با من راضی بودند؟ گفتم پس از شرفیابی شما من شاهنشاه را زیارت نکرده‌ام، ولی یقین بدانید اگر ناراضی بودند من نه در مهمانی ناهار سفارت آمریکا حضور می‌داشتم و نه در مهمانی امشب.

یکشنبه ۱۷ امرداد ۱۳۵۵

در نوشهر شرفیاب شدم و کارهای فوری را به عرض رساندم. عرض کردم: کارهای عقب افتاده بسیار زیاد است ولی وقت شاهنشاه را نمی‌گیرم. منتها یک استدعا دارم که برای نطق غلام که جنبهٔ تاریخی پیدا می‌کند شاهنشاه خاطراتی که دارید بفرمایید (من در دانشگاه پهلوی باز هم به مناسبت پنجاهمین سال سلطنت پهلوی نطق می‌کنم). فرمودند: بسیار خوب من حاضرم. عرض کردم: پس اجازه بفرمایید من هر فصل را یادداشت کنم و بعد از شاهنشاه بپرسم. فرمودند: عیبی ندارد.

مدّتی دربارهٔ والاحضرت همایونی صحبت فرمودند و فرمودند که این زنکه پدرسوخته فرانسوی را باید بیرون کنیم. عرض کردم: بدون موافقت علیاحضرت شهبانو نمی‌شود اعلیحضرت همایونی این کار را تمام بفرمایید.

جریان مذاکره با کیسینجر را به تفصیل عرض کردم و شاهنشاه توجّه فرمودند.

راجع به تلگراف سربسته‌ای که از پاریس به رئیس دفتر مخصوص کرده بودم که مذاکراتِ در جریان با فرانسویها محلّ تخفیف دارد، توضیح خواستند. فرمودند: خاطرم نمانده که سابقاً چه گفته بودی. عرض کردم: علینقی اسدی دوست من که مشاور آنهاست می‌گوید که در قیمت راکتورهای اتمی خیلی آب می‌کنند. سابقاً هم عرض کردم: باز هم یادآوری را لازم دانستم، چون فرق آن چهار صد پانصد ملیون دلار است. فرمودند: فوری به [اکبر] اعتماد (رئیس کمیسیون انرژی اتمی) بگو و خیلی هم به من و هم به اسدی

اظهار مرحمت کردند. شب مهمانی در منزل [مهدی] شیبانی [در] شاه چشمه بود، من زود خارج شدم. حوصله دیدن قیافه‌های همیشگی را ندارم. [کنستانتین] پادشاه یونان هم بود.

دوشنبه ۱۸ امرداد ۱۳۵۵

به تهران مراجعت کردم و شب را بسیار عالی با دختر خانم ایرانی گذراندم. البتّه بعد از ظهر ۵ ساعت کار کردم.

سه‌شنبه ۱۹ امرداد ۱۳۵۵

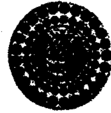
عریضهٔ ضمیمه را حضور شاهنشاه عرض کردم.[۱] بقیّه به کارهای جاری و عقب افتاده رسیدم.

چهارشنبه ۲۰ امرداد ۱۳۵۵

صبح چهار ساعتی به کارهای آستان قدس رضوی رسیدگی کردم. آن قدر کارهای ایران با نظرات کوچک و سخیف همراه است که در این چهار ساعته نزدیک دو ساعت آن به ردّ نظرات خصوصی و بی‌مایه گذشت. اعصاب انسان هم خورد می‌شود به طوری که بعد از ظهر دچار سردرد شدم. به هر صورت ناهار را با دختر خانم ایرانی خوردم که بسیار مطلوب بود و قبل از ناهار یک ساعتی در استخر و کنار استخر گذراندیم و رفع سر درد شد.

بعد از ظهر تمام کار کردم، شاید پنج ساعت متوالی. در این ضمن تلفن مستقیم شاهنشاه از نوشهر زنگ زد. گوشی را برداشتم، خود شاهنشاه بودند و بسیار عصبانی از

۱- نامه‌ی علم به همراه پیامی از کیسینجر به دنبال این یادداشت آمده است. آمریکا می‌کوشید، پاکستان را از تلاش برای دستیابی به انرژی هسته‌ای باز دارد و قراردادی را که برای خرید کارخانه‌ی باز پردازش (reprocessing) با فرانسه بسته بود لغو و به نحوی زیان فرانسه را جبران کند. نامه‌ی علم به همراه پیام کیسینجر به دنبال این یادداشت آمده است. [این نامه هم چنان که واضح است در مجموعه یادداشت‌های علم بوده اما مانند برخی دیگر از اسناد به متن چاپی کتاب، راه نیافته است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]



۱۴ - مرداد ۲۵۳۵

[illegible]

[illegible] صادر گردد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

SECRET

Tehran, August 10, 1976

Dear Mr. Minister:

During a refueling stop in Tehran Monday afternoon, Secretary Kissinger asked that an oral, private message be conveyed to His Imperial Majesty along the following lines:

The Secretary's talks with Prime Minister Bhutto went well. He has agreed in principle to the deal which the Secretary outlined to His Imperial Majesty during the visit here, but obviously there is much work to be done to enable Pakistan to extricate itself from the agreement with the French. Secretary Kissinger will speak to President Giscard probably next month in an effort to work out some kind of commercial arrangement which would compensate France for the loss of money involved in the construction of a reprocessing plant in Pakistan. It is the Secretary's view that Prime Minister Bhutto will probably end up by agreeing to have his reprocessing work done in a plant on Iranian soil. In view of the "face" involved for the United States and Pakistan brought about by public statements on both sides, Secretary Kissinger stated that one should expect "fireworks" about this deal during the period that ways are being explored to undo the arrangements with France.

With high esteem and warmest personal regards,

Sincerely,

Richard Helms
Ambassador

His Excellency
Assadollah Alam,
Minister of the Imperial Court,
Tehran.

SECRET

این که فرمایشاتشان با مخبرین خارجی (آمریکا) تحریف شده و حتّی بعضی قسمتها را رادیو ظهر نگفته است. یعنی آن قسمت گروگان گرفتن آمریکاییها در ایران و جواب شاهنشاه.[1] به علاوه این که شاهنشاه فرموده‌اند ما [تحریم] embargo صدور اسلحه به رودزیا و آفریقای جنوبی را کاملاً رعایت می‌کنیم. فرمودند: کی من چنین حرفی زده‌ام؟ من به اختصار جواب عرض کردم که فرمایشات شاهنشاه را دیروز ضمن عریضه تقدیم کردم و برای غلام برگردانیدید و اجازه فرمودید منتشر شود. فکر نمی‌کنم رادیو تلویزیون جرئت بکند که آن متن را تغییر بدهد. فرمودند: ظهر خودم گوش کردم، رادیو نگفته، به هرحال الآن مطلب را برای من روشن کن و مجدّداً تلفن کن. من بلافاصله با اداره کلّ مطبوعات خودمان و همچنین با رادیو تلویزیون تماس گرفتم و به این نتیجه رسیدیم که در ساعت ۷ صبح متن فرمایشات شاهنشاه را گفته‌اند و ظهر خلاصه کرده‌اند، به این جهت قسمتهایی حذف شده. من مجدّداً شرحی که به پیشگاه مبارک تقدیم کرده بودم به دقّت خواندم. متن فارسی همان طور بود که صبح رادیو تلویزیون گفته بود، ولی در متن انگلیسی که آن هم ضمیمه بود، [تحریم] اصلاً ذکر نشده بود، فقط [مجازات] sanction فرموده بودند که هر دو را این جا در صفحات ۳ و ۵ متن فارسی ضمیمه می‌کنم، همچنین در صفحه ۵ متن انگلیسی. فوری تلفن مجدّد عرض کردم و به عرض رساندم که چه شده. بعد هم جسارت کردم (نمی‌دانم به جا یا بی‌جا؟) چون عرض کردم: به هر حال هر دو متن را تقدیم کرده بودم و ایرادی نفرموده بودید. شاهنشاه

۱- چند روز پیش از این مصاحبه، کمیته‌ی فرعی کمکهای خارجی وابسته به کمیته‌ی روابط خارجی سنای آمریکا، گزارش مربوط به خریدهای نظامی ایران را که از ۱۹۷۰ تا آن تاریخ بالغ بر ۱۰ ملیارد دلار می‌شد بررسی کرد. برابر این گزارش، ایران برای استفاده از جنگ‌افزارهای پیشرفته، بیش از پیش نیازمند کارشناسان آمریکایی است که شمار آنان در ۱۹۸۰ به حدود ۵۰ هزار تن خواهد رسید. به ظاهر ممکن است گمان رود که وابستگی به کارشناسان آمریکایی مانع درگیری نظامی ایران بدون تأیید آمریکا می‌شود، ولی اگر شاه به رغم مخالفت آمریکا به چنین کاری دست زند، یا آمریکا را به دنبال خود به صحنه‌ی کارزار می‌کشاند و یا کارشناسان آمریکایی تبدیل به گروگانهایی در دست او می‌شوند. شاه در مصاحبه‌ی خود در پاسخ به مذاکرات سنا اظهار داشت که ایران انتقادهای دیگران را درباره‌ی خرید اسلحه و نحوه‌ی کاربرد آنها نمی‌پذیرد. به هر حال آمریکا چاره‌ای جز دنبال کردن سیاست کنونی ندارد. اگر ایران از نظر نظامی تضعیف شود آمریکا و غرب هر چند یک بار با خطر فاجعه‌ی اتمی و یا ویتنامهای تازه‌ای رو به رو خواهند شد.

عزیز من این قسمت را به رو نیاورد، ولی معلوم شد خیلی عصبانی شدند و با عصبانیّت سئوال فرمودند: متن انگلیسی چیست؟ برایشان خواندم که به هر صورت sanction فرموده‌اید و ترجمه کنندگان این مطلب را همان منع صدور اسلحه تلقّی کرده‌اند. قدری تأمّل کرده و فرمودند: به هر صورت عین ترجمه تحت‌اللفظی انگلیسی را بگو در روزنامه‌ها بگذارند و مجدّداً رادیو هم بگوید. عرض کردم: حالا نیم ساعت وقت داریم تا ساعت ۸ که به رادیو می‌رسد، ولی به جرائد شنبه خواهد افتاد، چون فردا به مناسبت میلاد مسعود حضرت امام زمان همه جا تعطیل است.

شب رادر مهتاب بسیار عالی (شب ۱۵ شعبان) با دختر خانم ایرانی شام خوردم و رفع خستگیهای بعد از ظهر هم شد. چه باید کرد؟ حالا که فرصتی دارم و عمر هم به آخر نزدیک است، هر دقیقه مغتنم است. به علاوه به قول حافظ:

بوسیدن لب یار اوّل ز دست مگذار
کاخر ملول گردی از دست و لب گزیدن
فرصت شمار صحبت کز این دو راهه منزل
چون بگذریم دیگر نتوان به هم رسیدن

پنجشنبه ۲۱ امرداد ۱۳۵۵

با آن که تعطیل بود تمام روز کار کردم. منجمله دو ساعتی با [محمّد جعفر] بهبهانیان، معاون مالی دربار به امور مالی و اداری دربار رسیدگی کردم. من همیشه ذخیره‌ای در دربار دارم. حالا هم حدود صد ملیون تومانی پول برای مخارج غیرمترقّبه و غیر اداری شاهنشاه در ذخیره و گردش نگاه می‌دارم، ولی موضوع را فقط بهبهانیان و خودم می‌دانیم، چون اگر به عرض شاهنشاه دریا دل که پول در نظر او با خاک برابر است برسد یک روزه تمام می‌شود. چه باید کرد:

قرار بر کف آزادگان نگیرد مال — نه صبر در دل عاشق، نه آب در غربال

شب شام با دختر آلمانی خوردم. بسیار خوب بود. نصف شب برای استقبال خانم علم

به فرودگاه رفتم. [ساعت] یک صبح خوابیدم.

عصری هم چند عروسی بود. منجمله مهری خزیمه، خواهر زاده [امیر حسین] خزیمه علم که من نیم ساعتی رفتم. این دختر بسیار خوشگل بود. من خواستم او را ملکه ایران بکنم، عکس او را به شاهنشاه نشان دادم، ولی اوائل طلاق ملکه ثریا بود و شاهنشاه هنوز از آزادی لذّت می‌بردند، او را نخواستند. بعد از ازدواج با علیاحضرت شهبانو، این دختر را در بیرجند دیدند و خیلی تعریف فرمودند و به طوری مفتون او شدند که فرمودند سر تمام شامها و ناهارهایی که آن جا تشریف داشتند حضور پیدا کند، به طوری که قدری موجب ناراحتی علیاحضرت شهبانو شد. فرمودند: چرا قبل از عروسی او را معرّفی نکردی؟ عرض کردم: عکس او را به نظر مبارک رساندم، نخواستید. فرمودند: عجب، خیلی حیف، هیچ خاطرم نمانده است. باری به این دختر بیچاره هم برخورد و با یک آمریکایی ازدواج کرد و به آمریکا رفت. بعد هم طلاق گرفت و برگشت. یعنی یک سالی هم آن جا کار کرد، چون نرس قابلی است. بعد که برگشت، با دکتر [علی محمّد] میر [1] که سابقاً عاشق او بود، بعد از ۱۵ سال، دیشب ازدواج کرد. چه باید کرد، خواست خداوند این بوده است.

جمعه ۲۲ امرداد ۱۳۵۵

تمام در منزل کار کردم. قدری هم به شناوری در استخر گذراندم. روی هم رفته حالم خوب و راضی هستم.

از اخبار مهمّ جهان فتح قلعهٔ تل‌زعتر فلسطینیها در لبنان وسیله راست‌گرایان مسیحی، تشکیل کنفرانس کشورهای بی‌طرف در کلمبو، و تمرکز قوای مصر در مرز لیبی است. لیبی و سرهنگ قذّافی دیوانه، رهبر آن، دست به کارهای عجیبی می‌زند. به تمام

۱- دکتر علی محمّد میر، جرّاح و استاد دانشگاه تهران بود. [آقایان علی محمد و محمدعلی میر، دو برادر و فرزندان میر، از اهالی ایروان که به ایران کوچ کرده بود. هر دو درس حقوق خوانده و سپس به سویس رفتند و در رشته پزشکی تحصیل کردند. دکتر محمدعلی میر، جراح، استاد دانشگاه تهران و مدتی رئیس دانشکده پزشکی بود و در ۱۴ آبان ماه ۱۳۸۸ در تهران درگذشت. دکتر علی محمد میر در قید حیات است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

ماجراجویان در همه دنیا کمک می‌کند. اخیراً هم در سودان عده[ای] را وادار به کودتا کرد. حتّی در ایران به ماجراجویان کمک می‌رساند. من فکر می‌کنم از نظر آمریکاییها اگرچه به مضمون دختر همسایه هر چه خُل‌تر بهتر، لیبی در صورتی که دست به جریان نفت نزند، قابل قبول بود، ولی حالا کشتیبان[1] را سیاست دگر آمد. مصر و سودان باید او را بخورند (چون به آمریکا نزدیک شده‌اند) و از منافع سرشار نفت او استفاده کنند، به جای آن که دست گدایی پیش عربستان سعودی و ایران دراز کنند. حمله مصر به لیبی چه مانع دارد؟ مگر سوریه به لبنان نرفت؟

اُشتُری بر مرغزاری رفت، رفت ... یاری... یاری رفت، رفت

این البتّه حدس من است، تا ببینیم چه پیش بیاید. البتّه در این ماجرا رل بسیار مهمّ شوروی را هم باید به حساب آورد. ناو هواپیمابر شوروی به نام کیف از داردانل گذشت و وارد مدیترانه شد، ولی تا حال جز خرّپُف، عکس‌العمل دیگری از شوروی مشاهده نشده است. حتّی ناوچه‌های اسرائیلی تمام بنادر لبنان را کنترل می‌کنند و شوروی دم نمی‌زند. با آن که از حافظ اسد به کلّی نا امید شده، لااقلّ باید طریق دیگری برای کمک به فلسطینیها بیابد، امّا چه می‌کند؟ هیچ! چه بسا مسائل خاورمیانه بین آمریکا و شوروی حل شده باشد، به خصوص که فورد رئیس جمهور آمریکا مسئله مهمّ [برنامه] platform انتخاباتی خود را صلح خاورمیانه اعلام کرده است. کسی چه می‌داند؟

۱- ["کشتیبان را سیاستی دگر آمد" عبارتی است که از روز ۲۷ تیر ماه ۱۳۳۱ با آغاز نخست‌وزیری چند روزه احمد قوام وارد فرهنگ سیاسی معاصر ایران شد. قوام در صدر بیانیه صدارت خود این مصرع را نوشته بود. بیانیه با صدای رضا سجادی از گویندگان پیش‌کسوت رادیو ایران در اخبار همان روز پخش و این عبارت به سرعت در همه جا منتشر شد. اما این مصرع، برداشت آزادی بود که قوام‌السلطنه از یکی از مسمط‌های منوچهری دامغانی کرده بود که از این قرار است:

باز دگر باره مهر ماه درآمد جشن فریدون آبتین به‌برآمد
عمر خوش دختران رَز به سر آمد **کُشتَنیان** را سیاستی دگر آمد
دهقان در بوستان همی سحر آمد تا ببُرد جانشان به ناخن و چنگال

(توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

شنبه ۲۳ امرداد ۱۳۵۵

در نوشهر شرفیاب شدم. فلسفهٔ انقلاب را که دکتر [محمّد] باهری تهیّه کرده و پریروز فرستاده بودم به من مرحمت کرده و فرمودند: همان طور که خودت نوشته‌ای، مخصوصاً صفحات اوّل آن خیلی مغلق است.[1] عرض کردم: طبقه «عن» تلک توئل، مثل آخوندهای سابق، باید ضاد و ص و ط و ع را غلیظ بگویند تا مردم بیشتر معتقد به حرفهای آنها بشوند. شاهنشاه خیلی خندیدند. فرمودند: به هر صورت بگو ساده‌تر تهیّه کنند، ولی موضوع آن بسیار خوب تهیّه شده.

چند تا روزنامه خارجی را که شرحی دربارهٔ خریدهای ما از آمریکا، چه اسلحه و چه [نیروگاه اتمی][2]، نوشته بودند تقدیم کردم. ملاحظه فرمودند و مدّتی طول کشید.

بعد عرض کردم: چه طور است امسال به مناسبت پنجاهمین سال، شاهنشاه عفو عمومی مرحمت فرمایند. این مسئله به خصوص برای دانشجویان منحرف در خارج که علاقه دارند دوباره به صف برگردند خیلی مؤثّر است. فرمودند: بسیار کار خطرناکی است. تا حالا هر چه پدرسوخته و جانی پیدا شده، از بین همان عفوشدگان است. به مناسبت ۲۸ مرداد که سیصد نفری عفو شدند. البتّه به مناسبت چهارم آبان ماه هم عدّه‌ای عفو خواهند شد، ولی نه به صورت عمومی. عرض کردم: فکر نمی‌کنم به این اندازه که فکر می‌فرمایید تولید خطر کنند. به علاوه اگر کاری کردند مجدّداً دستگیر و تنبیه می‌شوند. فرمودند: باید مطالعه بیشتری کرد، ولی راجع به دانشجویان، آنها که میل دارند به طریق صحیح بیفتند، چرا به ما نمی‌نویسند؟ این مطلب را به آنها حالی کنید. عرض کردم: شاید برای نوشتن حاضر نباشند، ولی اگر عفو بشوند از خدا می‌خواهند. به علاوه که دلیل و منطق قوی برای رجعت خود (یعنی همین عفو) را می‌یابند. دیگر چیزی نفرمودند. من

۱- این نوشته را گروهی منتخب از سوی نخست وزیری و دربار عرضه داشت. از آنان کاری ناشدنی خواسته شده بود که با توجه به سه اصل «جاودانه»ی قانون اساسی، نظام شاهنشاهی و انقلاب شاه و ملّت، فلسفه‌ی انقلاب ایران را بر پایه‌ی دیالکتیک تشریح کنند. به زبانی دیگر، اصولی تغییرناپذیر را با منطقی که بر پایه‌ی تغییر و تحوّل است بیان دارند. این تناقض را یکی از کسانی که از پیوستن به این گروه پوزش خواسته بود به هویدا یادآور شد و به احتمال قوی این یک خودبه این نکته آگاه بود، ولی صلاح خویش را در خاموشی می‌دید.

۲- در یادداشت رآکتور نوشته شده است.

هم مطلب را به وقت دیگر گذاشتم.

فرموده بودند کمیسیونی برای صرفه‌جویی در دربار تشکیل بدهیم (بر حسب امر علیاحضرت شهبانو). عرض کردم: این صورت مسخره پیدا می‌کند که مثلاً بگوییم به کاخ شاهنشاه گل نیاورند، یا شاهنشاه مهمانی ندهند. اگر نظر مبارک بر یک عمل سمبولیک است اطاعت می‌کنم، ولی اگر بر اصل صرفه‌جویی است، یک هزارم تخفیف در کنتراتهای بی‌ربطی که به ده برابر قیمت به [آقای]... یا [خانم]... و غیره و غیره می‌دهیم (اینها را حسب‌الامر علیاحضرت شهبانو می‌دهیم)، مهمانیهای ده سال و پول گل صد سال دربار را تأمین می‌کند. شاهنشاه خندیدند. فرمودند: به علیاحضرت بگو. عرض کردم چشم، چه فرمان یزدان چه فرمان شاه. من که باکی ندارم. باز هم شاهنشاه خندیدند.

ناهار را به تهران برگشتم، [از] بس هوا [ی کنار دریا] گرم و مرطوب و بد بود. بعد از ظهر تمام کار کردم، شب هم تمام کار کردم، شاید هشت ساعت متوالی، به استثناء نیم ساعتی شناوری.

یکشنبه ۲۴ امرداد ۱۳۵۵

صبح به فرودگاه رفتم که شاهنشاه تشریف فرما می‌شدند. وقتی وارد شدند با والاحضرت همایونی در یک هواپیما بودند. من به خودم اجازه دادم که شدیداً جسارت کرده اعتراض کنم. فرمودند: پرواز کوتاهی بود، ولیعهد می‌خواست هواپیما را هدایت کند، با من آمد که برگردد. عرض کردم: دیگر بدتر! شاهنشاه خندیدند. علیاحضرت شهبانو هم بلافاصله با هواپیمای شهباز و ملتزمین خودشان تشریف آوردند.

من یکی دو تلگراف خارجی را در همان فرودگاه به عرض رساندم و دیگر شرفیاب نشدم. شاهنشاه بعد از ظهر گردش رفتند. من هم دو سه ساعتی دوست ایرانی خودم را دیدم. باز هم مطلوب بود. بعد جلسهٔ عمران کیش را دو ساعتی داشتم.

از اخبار مهمّ جهان همان کنفرانس به اصطلاح بی‌طرفها در کلمبو است. این هم حرف مفتی است که مثلاً عراق و الجزیره و بیشتر از همه ویتنام که همگی به شوروی وابستگی دارند بی‌طرف محسوب شوند. بیچاره رومانی راقبول نکردند چون در پیمان

ورشو است. البتّه به ظاهر درست است. حالا می‌خواهند یک [دفتر] bureau و یک خبرگزاری دائمی دائر کنند. اینها تمام حقّه بازی است و گول زدن مردمِ خودشان، وگرنه از این هفتاد کشور شاید واقعاً بی‌طرف، بیش از شش هفت عدد نباشد.

دوشنبه ۲۵ امرداد ۱۳۵۵

صبح شرفیاب شدم. الحمدالله شاهنشاه در نهایت صحّت و خوشی بودند. کارهای جاری را عرض کردم. منجمله جوابی که باید به پادشاه مراکش در جواب کتابی که تقدیم کرده مرقوم دارند. پیش‌نویس آن حاضر شده بود که شخصاً دستخط فرمایند. برای خودم هم کتاب را فرستاده بود. جوابی که به او نوشتم و عین کتاب را که شرح قابل توجّهی در پشت آن نوشته، از نظر مبارک گذراندم. شاهنشاه خوشحال شدند. (نوشته است امیدوارم شاهنشاه[1]... .

خانم سادات نامه[ای] به من نوشته بود، جوابی برای او تهیّه کرده بودم. آن را هم از نظر مبارک گذراندم.

راجع به جشنها و برنامه‌های آن و نطق من باز مدّتی صحبت شد. عرض کردم: آنچه می‌ماند همین کتابهاست که تهیّه می‌کنیم و همین صحبتهاست که می‌شود، وگرنه حرف و سخن که باقی نمی‌ماند. چراغانی هر قدر هم مجلّل باشد فراموش می‌شود. عرض کردم: کتاب سفرنامهٔ خوزستان شاهنشاه فقید را با آن که یک عدد دویست تومان قیمت دارد،[2] ظرف یک هفته مردم خریدند. حالا اوّلین سفرنامهٔ مازندران را چاپ می‌کنیم که تِز عملیاتی اعلیحضرت رضا شاه کبیر است. جسارت می‌کنم، وقتی که در سفر اوّل، ایشان در ساری فرموده‌اند روزی راه‌آهن به این جا می‌آید اغلب ملتزمین خیال می‌کرده‌اند هذیان می‌فرمایند. وقتی هم که شاهنشاه تِز تقسیم املاک را عنوان فرمودید همچو مطلبی بود و به تصوّر هم نمی‌آمد. از این مقوله صحبتها زیاد شد.

۱- جمله ناتمام مانده و نیمی از صفحه‌ی یادداشت سفید است. گویا علم می‌خواسته بعداً آن را پُر کند.

۲- به احتمال قوی بهای کتاب بسیار کمتر از مبلغی بوده که در این یادداشت آمده است.

عرض کردم: هم دانشگاه برکلی، هم اکسفورد، راجع به انقلاب شاهنشاه کتابهای عالی می‌نویسند. به علاوه بیش از هفتاد جلد کتاب رمان و مستند که ده عدد آن را تاکنون از نظر مبارک گذرانده‌ام، امسال در خواهد آمد. به علاوه کتابهایی برای بچّه‌ها که نمونه آن را تقدیم کردم و شاهنشاه بسیار پسندیدند.

عرض کردم: پریروز در نوشهر صحبت از صرفه‌جویی شد. بعد غلام به این فکر افتادم که امسال برای تولّد والاحضرت همایونی یک عدد رولزرویس تقدیم می‌کنم، نکند احیاناً علیاحضرت شهبانو بفرمایند والاحضرت را به اسراف و تبذیرآشنا می‌کنم، لازم نیست. آن وقت آبرویی پیش نوکرها برای غلام باقی نمی‌ماند. این است که از حالا خاطر مبارک را آگاه می‌کنم و جسارتاً اجازه می‌خواهم. فرمودند: این مطلب خصوصی است، به کسی چه ربطی دارد؟ عرض کردم: زیر سایه اعلیحضرت همایونی خیلی پول دارم. پارسال امر فرمودید پنجاه ملیون تومان زمین به دولت فروختم. وقتی پول دارم نمی‌توانم خودم را به گدایی و ننه من غریبم که معمول به ایران است، بزنم. گو این که در این دوره شکوفایی کشور، این پولی نیست، ولی بالأخره یک چیزی هست. وقتی این پول را دارم، آن وقت مثلاً یک تفنگ بادی به ولیعهد تقدیم کنم که به مردم حالی کنم من بی‌پولم؟ من مطلقاً اهل این جور حقّه‌بازیها نیستم. من زیر سایه اعلیحضرت همایونی اتومبیل بزرگ سوار می‌شوم، باغ بزرگ دارم و زندگی عالی دارم. چرا اتومبیل کوچک سوار بشوم و مردم را گول بزنم یا چرا باغ بزرگم را اجاره بدهم و برای گول زدن مردم بروم در آپارتمان بنشینم؟ باغ بزرگ دارم، درِ آن را هم برای مردم باز دارم (در این جا حرام زادگی کرده کنایه به نخست وزیر می‌زدم). شاهنشاه خندیدند و فرمودند: من این طور می‌پسندم.

عرض کردم: یک مقدار از این پول را هم صرف دانشکده امیر شوکت‌الملک می‌کنم. فرمودند: چرا قالی‌بافی خوب در بیرجند راه نمی‌اندازی؟ عرض کردم: تمام دهات قالی می‌بافند و آن چنان می‌فروشند که قالیها روی دستگاه فروخته شده است. فرمودند: عجیب است. عرض کردم: عجیب نیست، زیر سایه شاهنشاه در مملکت پول و کار هر دو هست. عرض کردم: در بیرجندی که فقط پدر من اتومبیل داشت، اکنون بیش از هزار اتومبیل است و خیابانها را یک طرفه کرده‌اند. شاهنشاه خیلی خندیدند و فرمودند:

به این تلویزیون و تبلیغات احمق بگو بروند این مسائل را ببینند و به مردم بگویند.

چند مقالهٔ خارجی راکه خوانده بودم و لازم بود به نظر مبارک برسانم، خوش آیند نبود. ولی من ناچار بودم به عرض برسانم.

نامهٔ سفیر شاهنشاه در مصر را که قالی مرا به وزیر خارجه مصر اهداء کرده بود از نظر مبارک گذراندم.

بعد از ظهر تمام کار کردم. یک مجلس عروسی رفتم و نیم ساعتی با یک دختر خانم قشنگ انگلیسی یک چای خوردم.

سه‌شنبه ۲۶ امرداد ۱۳۵۵

امروز از ساعت ۱۰ صبح تا ۵ بعد از ظهر شورای بزرگی [برای تجدید نظر در برنامه عمرانی] در حضور شاهنشاه در کاخ سعدآباد بود که علیاحضرت شهبانو هم حضور داشتند. فقط یک ساعت به صرف ناهار گذشت. شاهنشاه و شهبانو جدا ناهار خوردند و من از مهمانان پذیرایی کردم. ناهار شاهانه‌ای هم (برخلاف دستور صرفه‌جویی) به آنها دادم، از مأکول و مشروب!

من این گزارش پنجاه صفحه[ای] راکه ضمیمه است دیشب خوانده بودم و می‌دانستم که اعلیحضرت همایونی به علّت گرفتاری زیاد نتوانسته‌اند آن را مطالعه فرمایند.[۱] با وصف این، آن چنان به نکات مختلف توجّه می‌فرمودند که من متحیّر می‌ماندم از این توجّه و سرعت انتقال. مثلاً در مورد عدم تمرکز صنایع ایراد فرمودند که چنین چیزی غلط است، صنایع را نمی‌توان متفرّق کرد، به خصوص صنایع سنگین که باید متمرکز باشند و حتّی به آنها توجّه بیشتر هم بشود. در خصوص امساک در قرض گرفتن خارج، فرمودند: اگر قرضی بگیریم که باعث صادرات شود و خودش را از صادرات مستهلک کند چه عیبی دارد؟ راجع به فاصله بین درآمد شهری و روستایی فرمودند: قطعاً باید کم بشود، ولی توجّه هم داشته باشید که مخارج شهرنشین سنگین‌تر از دهاتی

۱-گزارش پیش‌نویس تجدیدنظر در برنامه‌ی عمرانی بود.

است و کاملاً به مسئله مسکن توجّه داشتند و گرفتاری که مردم با آن مواجه می‌باشند در نظر داشتند. فرمودند: یکی از معایب ما در دهات کمی برداشت از هکتار است که نتوانسته‌ایم درست کنیم. امّا فرمودند: این به این معنی نیست که ما دهات کوچک را فعلاً از بین ببریم. در درّه‌ها که بهترین صیفی و میوه به عمل می‌آید چه طور می‌توان زراعت را مکانیزه کرد؟ باید آنها را تقویت کرد و حتّی راه به آنها داد. به علاوه کشاورزی سنّتی را نمی‌توانیم الآن یک دفعه به کشاورزی مکانیزه در سطح بزرگ تبدیل کنیم، مگر زیر سدهای بزرگ یا مثلاً در مُغان و یا گرگان و یا سیستان و غیره. [منصور روحانی] وزیر کشاورزی یک وزوزی کرد که ما حالا ۳/۵ میلیون هکتار زیر کشت [آبی] داریم، این باید به ده میلیون برسد و جز با مکانیزه کردن ممکن نیست.[۱] فرمودند: شما اوّل ده میلیون را به من تحویل بدهید، در مکانیزه کردن آن هیچ حرفی ندارم ([رضا صدقیانی][۲] وزیر تعاون و روستاها خیلی خوشحال شد چون تِز او حفظ کشاورزی سنّتی و حفظ دهات کوچک است). راجع به صنایع جنبی و کوچک در دهات هم تأکید فراوان فرمودند. انجام کارهای عمومی را هم که گفته بودند می‌تواند بخش خصوصی انجام دهد، فرمودند: تأکید کنید تا جایی که با فلسفه انقلاب مغایرت نداشته باشد.

رشوه‌ای هم به علیاحضرت شهبانو دادند. چون سازمان زنان ایران تحت ریاست والاحضرت اشرف است، وقتی اسم این سازمان برای یک کار رسمی برده شد، فرمودند: این سازمان که جزء حزب رستاخیز نیست و نمی‌تواند در کار رسمی دخالت کند. وزیر امور زنان [مهناز افخمی][۳] هم که [پشتیبانش] والاحضرت اشرف است جرئت نکرد

۱- در کشاورزی سنتی آن زمان ۸۰٪ آب هدر می‌شد و کارشناسان معتقد بودند باروش درست، با همان مقدار آب، می‌توان سطح زیر کشت را چند برابر کرد.

۲- رضا صدقیانی نخست رئیس بانک کشاورزی و سپس استاندار خوزستان و از اردیبهشت ۱۳۵۲ تا آبان ۱۳۵۵ وزیر تعاون و امور روستاها بود.

۳- مهناز افخمی، استاد دانشگاه، در ۱۳۵۰ دبیر کلّ سازمان زنان شد و از ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۷ وزیر مشاور در امور زنان در دولتهای امیر عبّاس هویدا و جمشید آموزگار بود. پس از انقلاب، یکی از پایه‌گذاران اصلی و مدیر اجرایی بنیاد مطالعات ایران در واشینگتن بوده و همچنین بانی و رئیس سازمان بین‌المللی آموزش و همکاری زنان است که در ۱۸ کشور آسیا، آفریقا و خاورمیانه فعّالیّت دارد.

عرضی بکند.

در مورد تهیّه مسکن و کار اصولی و توجّه به تعلیمات حقیقی و اساسی خیلی تأکید فرمودند. در آخر جلسه شاهنشاه راجع به این که باید وضع روحی و رفاه مردم بهتر شود، [فرمودند] اگر سابقاً موسیقی غم‌انگیز داشته‌ایم و باید داشته باشیم، از این جهت بود که مردم در فلاکت یا بدبختی یا فشار به سر می‌برده‌اند. موزیک غم‌انگیز جز از مردم بدبخت سرچشمه نمی‌گیرد و بر فرض ادبیّات عالی داشته باشیم و عظمت نداشته باشیم چه دردی دوا می‌کند؟ کلیّاتی [به] این شکل فرمودند و علیاحضرت به دفاع برخاستند. البتّه دفاع از موزیک ایرانی. نمی‌دانم خوش‌آیند بود یا نه؟

به هر حال صبح قبل از جلسه که من سر صبحانه شاهنشاه شرفیاب شدم فرمودند: عصری گردش می‌رویم. عرض کردم: فکر نمی‌کنم وقتی باقی بماند. فرمودند: چرا باقی می‌ماند. عرض کردم: چون علیاحضرت شهبانو تشریف دارند، صحبت زیاد خواهد شد. چیزی نفرمودند. عصری که این بحث درگرفت و شاهنشاه هم عجله داشتند، زیر چشمی نگاهی به من کردند و خندیدند. به هر صورت ساعت ۵ جلسه تمام شد و منزل آمدم و شاهنشاه گردش تشریف بردند.

من پس از ورود به منزل شنای مفصّلی کردم. قدری با نوه‌ام، ابراهیم، بازی کردم و بقیّه تا نصف شب کار کردم. دیگر حالا بسیار خسته هستم و قادر به ادامه کار نیستم.

در آخر جلسه شاهنشاه اوامری فرمودند که فردا در روزنامه‌ها چاپ خواهد شد و من این جا می‌گذارم. البتّه این برنامه یک سال مطالعه می‌شود و در مرداد سال آینده به صورت نهایی مجدّداً به عرض می‌رسد و بعد به مجلس داده خواهد شد.

چهارشنبه ۲۷ امرداد ۱۳۵۵

صبح شرفیاب شدم. الحمدالله حال شاهنشاه بسیار خوب بود. مقدار زیادی کارهای متفرّقه را عرض کردم و تلگراف و دستخطهای خارجی [را] که فقط جنبه تشریفاتی داشت توشیح فرمودند.

راجع به جشنهای پنجاه ساله مذاکره شد. عرض کردم: بسیار خوب پیش می‌رود،

به خصوص چاپ کتابهای مختلف و متعدّد از هر چیزی مهمّتر است. عرض کردم: سفرنامه خوزستان اعلیحضرت رضا شاه کبیر را مردم روی دست می‌برند. کتابهایی هم چاپ می‌کنیم که این قدر شیرین و خوب است که به معرض فروش می‌گذاریم، مردم می‌خوانند و هم خرج ما درمی‌آید و هم استفاده اساسی خودمان را می‌کنیم. تا حالا ده عدد حاضر شده، ده تای دیگر هم تحت چاپ است و امسال هفتاد کتاب مختلف چاپ خواهیم کرد. شاهنشاه خیلی تعجّب فرمودند. چند روز پیش هم در خصوص کتابهای دانشگاههای معتبر دنیا گزارش حضورشان عرض کرده بودم.

فقط نکته[ای] که این جا به عرض رساندم، راجع به کتاب سر دنیس رایت سفیر اسبق انگلیس و دوست من بود که [جمله اهدایی] dedication آن را به عرض رسانده بود.[۱] فرمودند: با این [جملهٔ اهدایی] dedication ممکن نیست چیز مزخرفی چاپ کرده باشد. عرض کردم: طبق آن چه به غلام نوشته، بیشتر مربوط به دورهٔ قاجاریه است، ولی اواخر آن را مرتبط با دوران شاهنشاهی پهلوی و طلوع خورشید پهلوی کرده است و به کتاب [آیرون ساید] Ironside[۲] اشاراتی دارد. امّا کودتا را یک مسئله تمام ایرانی و اعلیحضرت رضا شاه کبیر را همچنان که هست، یک ایرانی بزرگ که عامل اصلی کودتا بود و یک وطن‌پرست بزرگ و واقعی جلوه داده است که عمل او تصادفاً منطبق بر منافع سیاسی بریتانیای کبیر آن روز بوده است. عرض کردم: چون هزار نسخه از آن می‌خریم، می‌توانیم اگر شاهنشاه تغییراتی لازم بدانند به او تحمیل کنیم. فرمودند: نه عیبی ندارد. عرض کردم: ولی کتابی که [کرمیت] روزولت (مأمور سیا هنگام برانداختن مصدّق) می‌خواست بنویسد بسیار مزخرف است و خوب شد با او تماس گرفتیم و تطمیع شد و به ما قول داد حالا که به خرج ما چاپ می‌شود هر قسمتی را بخواهیم حذف می‌کند. اگر هم بخواهیم

۱- اشاره به کتاب:

The English Amongst the Persians During the Qajar Period 1787-1921; London, 1977.

جمله‌ی اهدایی نویسنده در آغاز کتاب چنین است: تقدیم به دوستان ایرانی‌ام به همراه آرزوی پاکدلانه که پیشرفت و رفاهی که در نیم سده‌ی فرمانروایی دودمان پهلوی به دست آمده، همچنان ادامه یابد.

۲- یادداشتهای آیرون ساید به وسیله‌ی پسر او زیر عنوان High Road to Command و سپس به فارسی با نام «خاطرات سرّی آیرون ساید» منتشر شد.

آن را موقوف می‌کند (یعنی حق التألیف مرا بدهید، خود دانید!). شاهنشاه خیلی خندیدند. فرمودند: هرچه لازم است بکن.

در این جا قدری راجع به مادیّات صحبت شد و شاهنشاه فرمودند: بعضی اشخاص می‌گویند ما به پول اعتنایی نداریم، ولی از همه حریصتر هستند. آن وقت قدری راجع به امیر هوشنگ [دولّو] فرمودند و تقلید او را درآوردند (چون تریاکی است و تو دماغی حرف می‌زند) که به من می‌گوید به سر مبارک من اصلاً به پول و مادیّات اهمیّت نمی‌دهم، ولی هر وقت با من صحبتی کرده، جز برای پول و مادیّات و جور کردن یک معامله، یا چیزی از این مقوله نبوده است. خودشان هم خیلی خندیدند. الحمدالله سر حال بودند. ماشاءالله از بزرگی و حوصله این مرد بزرگ تاریخ که همه چیز را می‌داند و تحمّل می‌کند. به قول قرآن کریم درباره حضرت رسول /ص: اِنکَ لَعَلیٰ خُلُقٍ عظیمٍ.

بعد من مرخّص شدم به کارهای جاری رسیدم. بعد از ظهر دو ساعتی با دختر خانم انگلیسی گذراندم. شب هم مهمانی بسیار مفصّل ۲۸ مرداد در کاخ علیاحضرت ملکه پهلوی بود.

پنجشنبه ۲۸ امرداد ۱۳۵۵

دیشب از حضور شاهنشاه اجازه گرفته بودم که امروز در رکاب علیاحضرت شهبانو به شیراز بروم. به این جهت صبح شرفیاب نشدم، ولی در رکاب علیاحضرت هم به شیراز نیامدم، با هواپیمای هیئت عمرانی کیش به اتّفاق دخترم ناز و دامادم آمدم. علیاحضرت صبح تشریف بردند. هواپیمایشان هم در راه خراب شد و باز به تهران برگشتند و بالأخره دو ساعت بعد از ظهر به شیراز رسیدند.

صبح زود من سر مقبرهٔ شهدای ۲۸ مرداد و همچنین سپهبد [فضل الله] زاهدی رفتم. ساعت ۹ به دفترم برگشتم. قدری کارهای آستان قدس رضوی را رسیدگی کردم و چند نفر را پذیرفتم. یک ساعتی هم خارج شده با دختر خانم ایرانی گذراندم. ظهر در منزل زودتر ناهار خوردم، بعد از ظهر به شیراز آمدم.

شب نمایش باله وحشیهای اندونزی بود. یعنی وقتی که هنوز موزیک اختراع نشده

بود و اینها با سر و صدا و حرکات عجیب و غریب و غلت خوردن در خاک و خُل، حال می‌کرده‌اند. بسیار مزخرف بود. از حوصلهٔ علیاحضرت شهبانو تعجّب دارم. عمل را هم در نقش رستم انجام می‌دادند که واقعاً فکر می‌کنم برای آن نقوش با عظمت، موهن بود.

شام را در شیراز میل فرمودند. بعد از شام قدری خوانندگان پاکستانی خواندند. بعد علیاحضرت میل کردند فال حافظ بگیرند، چون غیر از من حافظ‌خوانی نداشتند، فرمودند: تو بمان برای ما فال حافظ بگیر. تا ساعت ۲ صبح طول کشید، خسته شدم. آخر شب یک خبر از یک رادیو ناشناس گوش کردم که در لیبی کودتا شده. و [معمّر] قذّافی که از کنفرانس کشورهای غیر متعهّد برمی‌گشته در پاکستان سرگردان است. خدا کند این طور باشد.

جمعه ۲۹ امرداد ۱۳۵۵

جمعه ظهر به تهران برگشتیم. بعد از ظهر تمام به استراحت و شنا گذشت. نوه‌ام، امیر [ابراهیم] خیلی بدجوری روی پله‌های سنگی زمین خورد. بی‌نهایت ترسیدم، ولی به خیر گذشت. خبر قذّافی صحیح نبود.

شنبه ۳۰ امرداد ۱۳۵۵

صبح شرفیاب شدم. به حمدالله شاهنشاه سر کیف بودند. کارهای جاری را عرض کردم. منجمله اسامی ملتزمین سفر آذربایجان و مسافرتهای والاحضرتها که باز هم مؤکّداً امر فرمودند: هیچ کس بدون اجازهٔ کتبی از دربار حقّ مسافرت و قبول دعوت از هیچ کس را ندارد. قدری راجع به والاحضرت همایون صحبت شد. عرض کردم: با آن که به من زیاد مرحمت دارند، شب ۲۸ مرداد در کاخ علیاحضرت پهلوی از من دوری می‌فرمودند. فکر می‌کنم از ترس ژوئل بود، چون بعد به [سرهنگ احمد] اویسی[۱]، آجودانشان، فرموده بودند که فلان کس را دیدم، خیلی خوشحال شدم. اظهار تعجّب

۱- سرهنگ احمد اویسی، برادر کوچکتر ارتشبد غلامعلی اویسی، افسر گارد شاهنشاهی و آجودان ولیعهد بود.

فرمودند و فرمودند: تو که به اروپا رفتی و والاحضرت آن دختر را ندید، من او را خواستم و گفتم شما دیگر بزرگ شده‌ای و نباید این همه تحت تأثیر این زنکه فرانسوی باشی. پیش من که به کلّی مردانگی نشان می‌داد. عرض کردم: فکر نمی‌کنم به این آسانی بتوانند از تأثیر او راحت شوند، مگر آن که یک دفعه به یک صورتی، یک مطلبی به خودشان بر بخورد و به کلّی با او ببرّند وگرنه با نصیحت و خیرخواهی و غیره امکان ندارد، چون نفوذ این زن از بچّگی در والاحضرت باقی مانده است. باز هم قدری راجع به یک پیشکار مرد صحبت شد ولی هنوز تصمیمی نیست. فکر می‌کنم گرفتاری بر سر میل علیاحضرت شهبانو و میل خود اعلیحضرت همایونی باشد، زیرا که علیاحضرت پیشکار سیویل و اعلیحضرت همایونی پیشکار نظامی می‌خواهند. به علاوه علیاحضرت شهبانو رضا قطبی را در نظر دارند، حال آن که این شخص به طور قطع از طرف علیاحضرت ملکه پهلوی مردود است که پیشکار والاحضرت همایونی تماماً منتسب به خاندان مادر بشود. تا حدّی هم فکر می‌کنم درست باشد.

[محمّد جعفر] بهبهانیان، معاون من، کاغذی فرستاده بود که چون علیاحضرت شهبانو در راه فرموده‌اند قصری در حدود آستارا داشته باشند، اعلیحضرت همایونی اجازه فرموده‌اند قصر میان پشته بندر پهلوی مرحمت شود. حالا این نامه را می‌فرستم که تو امضاء کنی که نیروی دریایی قصر را به ما پس بدهد و ما در عوض جای دیگر، زمینی به نیروی دریایی بدهیم. من خیلی بعید می‌دانستم که چیزی را که اعلیحضرت همایونی مرحمت می‌فرمایند (آن هم به ارتش) پس بگیرند. به این جهت به حرف بهبهانیان اعتماد نکردم و مطلب را به عرض رساندم و بسیار پشیمان شدم، چون اوقات شاهنشاه بسیار تلخ شد که چه طور چیزی که به ارتش می‌دهم پس بگیرم و مقداری به بهبهانیان بد گفتند که خواب می‌بیند یا احمق است. بیچاره بهبهانیان!

بعد فرمودند: راستی به [محمّد] باهری بگو (معاون کلّ دربار که فلسفه رستاخیز را نوشته) که تمام نوشته‌هایش مارک کمونیستی دارد و اصطلاح آنهاست. ما می‌فهمیم! عرض کردم: اوّلاً در این مورد امر مطاع مبارک خودتان بود که باید روی دست کمونیستها بلند شد و با زبان خود آنها، آنها را کوبید. ثانیاً حالا که مطلب را عنوان می‌فرمایید دیگر

ناچار عرض کنم که باهری بین دو صف از حزب گیر کرده، یکی همین روشنفکران می‌باشند، دیگری دستهٔ فراماسونها. این روشنفکران را باهری، چون به زبان آنها آشناست اداره کرده و به هر حال با زبان آنها چیزی ساخته که مورد نظر و تأیید شاهنشاه است و خلاصه آن که همه چیز فدای اصل و فدای کشور است. در صورتی که فراماسونها عقیده دارند که مطلقاً نباید همه چیز را فدای اصل کرد. و این نکته بسیار مهمّی است و فکر می‌کنم گزارش هم از طرف آنها به عرض رسیده.

از یکشنبه ۳۱ امرداد ۱۳۵۵ تا پنجشنبه ۴ شهریور ۱۳۵۵

در آذربایجان بودیم. در رکاب شاهنشاه و علیاحضرت شهبانو بسیار خوش گذشت. البتّه برنامه‌ها سنگین بود و به همهٔ ولایات این استان، شاهنشاه سر زدند (این ویزیت به مناسبت پنجاهمین سال شاهنشاهی پهلوی است). برنامه را این جا می‌گذارم.

احساسات مردم واقعاً پُرشور و مایه دلگرمی بود. البتّه این پیشرفت سریع که مثلاً در تبریز پنج هزار نفر فقط در کارخانه‌های صنعتی دولتی مشغول باشند مسئله کوچکی نیست و قهراً مسائل دیگر به دنبال می‌آورد، مثلاً کمی خانه، کمی آب و غیره و غیره که البتّه با پیش‌بینی صحیح ممکن بود پیش آمد نکند، ولی به هر حال پیش آمده است. یا نبودن فاضل‌آب در اردبیل که خیلی مسطّح است و آب نزدیک سطح زمین می‌باشد، مشکلاتی برای خانه‌ها فراهم کرده. کمی راهها و کمی برق و کمی مدارس، مشکلات دیگر هستند و خوشبختانه تمام مورد درخواست مردم می‌باشند که علامت زندگی و بسیار امیدوارکننده می‌باشد. من شخصاً از پرواز با هلیکوپتر در دامنه‌های سهند و سبلان لذّتی بردم که کمتر در عمرم پیش آمده است. واقعاً مثل پرواز در بهشت بود. زیبایی آن قابل توصیف نیست.

در آذربایجان سه طرح بسیار عمده پیاده شده، یکی کارخانه ماشین‌سازی تبریز، دیگری کارخانه تراکتورسازی تبریز و سوّمی کارخانه‌های دیگر صنعتی مثل دیزل‌سازی با سرمایه‌گذاری خارجی که تابع همان تأسیس کارخانه ماشین‌سازی است. طرح تراکتور سازی تبریز طرح بسیار بزرگی است که قبلاً با رومانیها بود، خوب از کار در نیامد، به

[مسی فرگوسون] Massy Ferguson انگلیسی تبدیل می‌شود و در سال بیست هزار تراکتور خواهد ساخت. مسئله کوچکی نیست. طرح دیگر و مهمّ آذربایجان ساختمان سدهای زرّینه رود و سیمینه رود می‌باشند که از لحاظ زراعت و حتّی آب‌رسانی به تبریز اهمّیّت خاص دارد. با آن که صد و پنجاه کیلومتر تا تبریز فاصله دارد، ولی چاره نیست، باید بشود. طرح مهمّ دیگر طرح دشت مُغان است که بسیار بزرگ و با ارزش است. سدهای روی ارس را مشترکاً با روسها ساخته‌ایم. من که نخست وزیر بودم و با روسها لاس می‌زدم، قرار این سدها را امضاء کردم. با آن که دستگاههای ما ایراد و اشکال‌تراشی زیاد می‌کردند، گوش ندادم، یعنی به پشتیبانی شاهنشاهم، گوش ندادم. شاید شخصاً ضرر کرده باشم، ولی برای کشورم و شاهنشاهم خدمت به‌سزایی است. بخصوص که در ایران به مسئله آب و آبیاری از لحاظ تجارتی و بازدهی نباید نگریست، یک مسئله حیاتی و ملّتی است، ولی من فکر می‌کنم در آن تاریخ دستگاههای خارجی دیگر در دستگاههای ما رخنه کرده و می‌خواستند این طرحها را به این بهانه‌ها متوقّف کنند.

صبح پنجشنبه [ریچارد هلمز] سفیر آمریکا با عجله به من تلفن کرد که مطالبش را این جا می‌گذارم. ساعت ۸ سر صبحانه شاهانه در تبریز مطلب را به عرض رساندم. جوابهایی مرحمت فرمودند که ذیل همین پیام نوشته‌ام و فوری به سفیر آمریکا جواب دادم. البتّه موضوع این که «فوری به کنگره بدهید و [این] مطلب باید تا قبل از آمدن رئیس جمهور فرانسه (اکتبر امسال) برای ما روشن بشود» دو معنی بخصوص داشت. یکی این که شاهنشاه مایلند در همین تشکیلات جمهوری‌خواهان این کار بشود، دیگر این که تهدیدی هم فرمودند که اگر شما ندهید، ما از فرانسه همین نوع هواپیما را خواهیم خرید. من تمام سابقه را این جا می‌گذارم. عصری هم برای مردم آذربایجان در استادیوم ورزشی آن جا که پُر از جمعیّت بود، صحبتهای مفصّلی فرمودند که حاکی از رضایت خاطر همایونی از این سفر بود که من عیناً این جا می‌گذارم.

در مراجعت، مثل رفتن، تمام اوقات در هواپیما، من کارهای عقب افتاده را عرض می‌کردم و بالأخره به کلّی تمام شد. شاهنشاه فرمودند: الحمدالله.

مقداری از اشخاص مختلف وساطت کردم، همه قبول شد. باز هم معلوم بود شاهنشاه

سر حال هستند. از والاحضرت همایونی صحبت شد. عرض کردم: معلوم می‌شود جریانات اخیر به گوش علیاحضرت نرسیده، وگرنه در این سفر علیاحضرت گوشه‌ای به من می‌زدند. فرمودند: نه، ولیعهد خیلی پسر تودار محکمی است، ممکن نیست این جریانات راگفته باشد (امروز والاحضرت همایونی هم در بازدیدهای شاهانه شرکت کردند و بسیار خوب بود).

مقدار زیادی وقت باقی بود که شاهنشاه نخواستند با دیگران در هواپیما مخلوط شوند، مرا به حرف وا می‌داشتند. مقداری از دخترها، مقداری از جوانیها صحبت شد. منجمله عرض کردم با اوّلین زنی که مواجه شدم کلفت چهل ساله مادرم بود و خاطرم می‌آید آن شب سیر مفصّلی خورده بود و به نظرم عطر دلربایی می‌آمد! شاهنشاه آن قدر خندیدند و بلند خندیدند که علیاحضرت شهبانو متوجّه شدند و دیگران هم در هواپیما متوجّه شدند.

مقداری از وضع فرانسه و این که [والری] ژیسکار دستن چه خیالی از تعویض گلیستها دارد صحبت شد. عرض کردم: بهانه‌هایی که دیشب من در رادیو بی.بی.سی. شنیدم و عنوان کرد به نظرم ظاهری است. می‌خواهد با چپیها کنار بیاید یا آنها را به کار بکشد و آبرویشان را ببرد. فرمودند: بعید نیست. [ژاک] شیراک نخست وزیر گلیست فرانسه دیروز صبح استعفا داد و [رمون بار] Raymond Barre وزیر تجارت خارجی فرانسه که گلیست نیست رئیس الوزراء شد.[۱]

صحبت آمریکا پیش آمد. عرض کردم: امروز صبح شنیدم که کارتر گفته است اگر من رئیس جمهور شدم، سربازانی [را] که از رفتن به جنگ ویتنام سرباز زدند و مورد تعقیب هستند خواهم بخشید. خیلی تأسّف خوردم که زمام کار دنیا به دست چه [عوام فریبهایی][۲] می‌رسد و وای به حال ما که به آنها ناچار بستگی غیرقابل گسستن داریم، چون راه دیگری نداریم. عرض کردم: این کرّه‌خرها را باید به طویله بست. فرمودند: برای

۱- رمون بار، استاد اقتصاد، از ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۱ نخست وزیر فرانسه بود.

۲- در یادداشت Demagogue نوشته شده است.

گرفتن رأی می‌گوید. عرض کردم: اساس مملکت را به هم می‌ریزد. فرمودند:... چه باید کرد؟ همین است که هست.

جمعه ۵ شهریور ۱۳۵۵

تمام در منزل ماندم و کار کردم. قدری هوا سرد بود، با وصف این شنا کردم. در باغ، سر صبحانه با خانم علم نشسته بودیم. شاهنشاه تلفن فرمودند و سراغ دختری را گرفتند. من بسیار خجل شدم که نتوانستم توضیح عرض کنم، چون مدّعی بزرگی [رو به روی من] نشسته بود. ولی عرض کردم: این خطّ [تلفن] عمومی است، اجازه فرمایید با خطّ خصوصی از داخل دفترم صحبت کنم، مطمئن‌تر است. شاهنشاه از جواب من تعجّب فرمودند. بعد که از داخل دفتر توضیح عرض کردم: بسیار خندیدند.

از اخبار مهمّ جهان استعفای پرنس برنهارد شوهر ملکه ژولیانای هلند از تمام مقامهای رسمی است، زیرا که در اسکاندال رشوه‌گرفتن از کمپانی هواپیماسازی لاکهید آلوده شده است.[۱] بدتر از آن که گویا کمپانی لاکهید که هواپیمای [F-104 Starfighter] جنگی کشورهای ناتو را می‌ساخت و قسمتی از آن را در هلند و آلمان سوار می‌کرد، گویا به علّت صرفه‌جویی که در جنس هواپیمابه کار می‌بردند (البتّه دزدی)، سالها در اروپا سقوط کرد و به تابوت پرنده معروف شد، به طوری که در آلمان تنها در حدود ۹۰ نفر خلبان کشته شدند.[۲] اینها هم شاید دامن پرنس را بعداً بگیرد.

عصری با نوه‌ها بازی کردم و به کارهای عقب افتاده این چند روزه رسیدم. یکی دو ملاقات دوستانه هم داشتم.

شنبه ۶ شهریور ۱۳۵۵

صبح شرفیاب شدم. متأسفانه شاهنشاه را سر حال نیافتم. تا خواستم سئوال کنم برای چه، فرمودند: صبح امروز تروریستها سه نفر مستشاران آمریکایی ما را کشتند. الآن چند کار باید انجام بدهی. یکی این که فوری به سفارت آمریکا تلفن کن و تأثّر ما را به

۱- ن. ک. یادداشتهای علم، جلد پنجم، ص ۴۷ و پانویس ۱ همان صفحه.

۲- در یادداشت هواپیمای سه ستاره [Tristar] نوشته شده که مسافربری است، نه نظامی.

سفیر آمریکا و توسّط او به خانواده مقتولین اطّلاع بده، دیگر این که نامهٔ تسلیت برای خانواده آنها بنویس، دیگر این که به ارتش بگو حدّاکثر حقوقی که ممکن است به این مقتولین تعلّق بگیرد، بدهند چهارّم این که قسمت امور اجتماعی دربار شاهنشاهی همان طور که از شهدای ایرانی تجلیل می‌کند، به خانه آنها برود و به هر یک جداگانه تسلیت بگوید. ولی از همه مهمّتر این که سفیر آمریکا را بخواه و به او بگو ما فکر می‌کنیم این ترور به تحریک کمونیستها باشد و می‌خواهند از سئوال احمقانه کمیتهٔ سنای آمریکا سوء استفاده بکنند. به این معنی که وقتی آنها بگویند ممکن است آمریکاییهای مقیم ایران یک روزی [گروگان] hostage بشوند، اینها می‌خواهند این مطلب را با تروربازی و استعمال اسلحه در ذهن مردم آمریکا به کرسی بنشانند و آن وقت که افکار عمومی بالا گرفت، خواه ناخواه کنگره از معامله با ما خودداری کند. ما خیال می‌کنیم بعضی روزنامه‌ها و روزنامه نویسهای شما تحت تأثیر کمونیستها باشند. به علاوه شما چرا هیچ اطّلاعی از فعّالیّتهای دانشجویان منحرف ما در آمریکا نمی‌دهید و یا چرا اطّلاعاتی اگر از این جریانات در ایران دارید به ما نمی‌دهید؟ فرمودند: این مطلب را قبلاً با [ارتشبد نعمت‌اللّه] نصیری رئیس ساواک چک بکن. من که مرخّص شدم از نصیری پرسیدم و او گفت ما تبادل اطّلاعات با آمریکاییها داریم، ولی در این مورد و در خصوص دانشجویان ایرانی در آمریکا اخیراً به ما چیزی نداده‌اند. امّا مطلب قابل توجّه این که [سازمان اطّلاعاتی] intelligence اسرائیل، پس از مذاکرات کمیته خارجی سنا، به ما اطّلاع داده بود که منتظر چنین قضیّه[ای] باشید و ترور چند نفر آمریکایی در ایران صورت خواهد گرفت. من از کار آنها حظ کردم.

بعد کارهای دیگر منجمله نامه باهری را به من، عرض کردم.[۱] اوقات تلخ بودند، ولی با خواندن این نامه بیشتر اوقات تلخ شدند و فرمودند: باهری خیال می‌کند که نخست وزیر و دیگران آمده به من شکایت کرده‌اند. این چه طرز فکری است که ما ایرانیها داریم؟ من

۱- نامه‌ی محمّد باهری به دنبال این یادداشت آمده است. علم در حاشیه‌ی نامه، مطلبی را که شاه گفته، به این شرح نوشته است: «خیال کردی به من شکایت کردند؟ فردا اگر برای دهقانان بخوانی، نخواهند فهمید».

می‌گویم این جملات برای دهقان و کارگر و مردم معمولی قابل فهم نیست، او در جواب این را می‌نویسد. من دیگر فرصت دفاع نکردم، امّا یقین دارم که این اوقات تلخی شاهنشاه مصنوعی بود. شاید اوقات تلخ شدند که چرا باهری این نکته را درک کرده است! کسی چه می‌داند؟ این مرد آن قدر بزرگ و تودار است که به عظمت فلک است و کسی نمی‌داند. یک گزارش از رئیس دانشگاه تهران و یک گزارش راجع به فروش پایاپای نفت با اسلحه انگلیسی عرض کردم که هر دو را این جا می‌گذارم، قدری مایه آرامش وجود مبارک شد. دوباره سئوال فرمودند که این مالک، رئیس سازمان امنیّت ما را در سویس، دولت سویس خواسته است از آن جا برود. آیا او با تو هم ارتباط مستقیمی داشته و با کارهای تو در آن جا مربوط بوده است؟ عرض کردم: خیر، ولی از دولت سویس جای تعجّب است که چنین چیزی بخواهد، آن هم برای آن که یک عدّه محصّل، آن هم غیرایرانی و ماجراجو، اسنادی از محلّ کار این بیچاره ربوده‌اند. فرمودند: سویس‌ها دیوانه شده‌اند و نتیجه آن را هم خواهند دید.

بعد مرخّص شدم. سفیر انگلیس را پذیرفتم. قدری کارهای تجارتی، منجمله ساختن کارخانه اسلحه‌سازی اصفهان که [هزینه‌اش] سر به جهنّم خواهد زد، با من مذاکره کرد. به او گفتم در مورد کار اصفهان باید مطمئن شویم که شما کلاه سر ما نمی‌گذارید. این صورت مخارجی که می‌دهید وحشتناک است. چه طور یک عمله فیلیپینی که آورده‌اید در روز یک کیلو گوشت می‌خورد، کاری که هفتصد هشتصد ملیون پوند خرج بر می‌دارد، چه طور ممکن است این قدر بی‌محابا خرج کرد؟ گفت ما حاضریم هر مؤسّسه خارجی مثل کامپساکس[1] و غیره بر آن نظارت بکنند.

قدری راجع به اوضاع جهان صحبت کردیم. او مثل من معتقد است که اگر مصر به طرف بن غازی پیش برود هیچ اشکالی پیش نمی‌آید و دنیا هم از شرّ قذّافی راحت می‌شود. مصر هم به پولی می‌رسد و قسمتی از مشکلات خاورمیانه حل می‌شود. از من

---

۱ - کامپساکس (Kampsax) شرکت دانمارکی، از ۱۹۳۳ تا هنگام انقلاب، در اجرای طرحهای بزرگ ایران به ویژه در زمینه راه، راه‌آهن و بندرسازی فعالیّت داشت.

پرسید از روزنامه‌های ما حالا راضی هستید؟ گفتم ناراضی‌تر نیستیم!

بعد از ظهر سفیر آمریکا را پذیرفتم. اوامر شاهنشاه را به او ابلاغ کردم. گفت صددرصد با شما هم عقیده هستم.

سر شام رفتم. تلگرافی رسیده بود که وزیر دربار اردن هاشمی فردا می‌رسد. به عرض رساندم. فرمودند: بعد از ظهر مرا ببیند. عرض کردم: چرا بی‌جهت وقت تفریح شاهنشاه را بگیرد؟ او را با هلیکوپتر از فرودگاه به سعدآباد [می‌برم] که ساعت نیم بعد از ظهر شرفیاب شود. بعد هم من ناهاری به او می‌دهم. فرمودند: بسیار خوب. مطلب مهمّی سر شام نبود. علیاحضرت شهبانو فرمودند: برای تولّد من، امسال هم فکر کرده‌ایم بیرجند بیاییم. عرض کردم: چه سعادتی از این بیشتر.

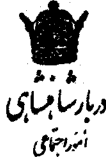
یکشنبه ۷ شهریور ۱۳۵۵

صبح شرفیاب شدم. امروز به حمدالله شاهنشاه سر حال بودند. قدری راجع به فرانسه و تشکیل کابینه جدید آن صحبت شد. نخست وزیر جدید که حزبی نیست و تقریباً آلتی در دست ژیسکار خواهد بود، برنامه دولتش را مبارزه با انفلاسیون قرار داده است. ولی به هر حال مشغول بندبازی است، چون [اولیویه] گیشار، از گلیستهای[۱] مهمّ را وزیر عدلیه کرده است، در صورتی که خود را از شرّ شیراک آسوده ساخته است. مسئله مهمّ این جا این است که گلیستها از تجدید انتخابات زودتر از موقع معیّن می‌ترسند، بنابراین ناچارند با ژیسکار کنار بیایند. او هم فعلاً با آنها بازی می‌کند. نخست وزیر جدید، پست وزیر دارایی را هم به خود اختصاص داده است، ولی اغلب همان وزرای سابق هستند. پس معلوم می‌شود واقعاً بر سر قدرت بین ژیسکار و شیراک اختلاف بوده است. وزیر خارجه هم عوض شد و مسیو [لوئی دوگیرنگو] Guiringaud جای [ژان سووانیارگ] Sauvagnargues را گرفت.[۲]

۱- در یادداشت دوگلیست‌ها نوشته شده است.

۲- ژان سووانیارگ Jean Sauvagnargues (۱۹۱۵-۲۰۰۲) از ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۶ و لوئی گیرنگو (۱۹۱۱-۱۹۸۲) از ۱۹۷۶ تا ۱۹۷۸ وزیر خارجه فرانسه بودند.

شماره ــــــــ
تاریخ ــــــــ
پیوست ــــــــ



دربار شاهنشاهی

امور اجتماعی

جناب آقای [illegible]

۱۱۱۹ [illegible] بایگانی گردد

معروض می‌دارد   در اجرای اوامر مطاع ملوکانه خواهشمند است توضیحات زیر را مورد نظر قرار داده

و هرگاه مقتضی باشد به شرف عرض مبارک ملوکانه برسانند.

فرمان همایونی این بوده است که منشور انقلاب ایران برمبنای دیالکتیک علمی در دانشگاه تدوین شود. بدین منظور

کنفرانسهایی با زمینه اختلافاتی که در بیان دیالکتیک وجود دارد انجام داده شد تا تعبیر دیالکتیک به طوری که با حقیقت

انقلاب ایران منطبق باشد معلوم گردد. در صفحه اول رساله‌ای که تقدیم شد به همین منظور مدون شده است ضمن آن

ناگزیر به عوامل وحدت و مبارزه اضداد اشاره شده است.

این مقدمه با حضور جناب وزیر دربار شاهنشاهی و دکتر [illegible] قرائت شد. اختلافی غیر از کلمه تکامل

وجود نداشت که برای رفع اختلاف حذف گردید و اتفاقاً کلمه حرکت شد.

اختلاف اصلی در مسئله قبول ارزش انسانی است که برتر از همه ارزشها شناخته شده. تهیه کنندگان

رساله معتقد هستند که همه ارزشها تحت ارزش انسانی است و آن را عنوان موجودیت شکوفائی ملی معرفی کرده‌اند.

وقتی مخالفت مخالفان کلمه به کلمه رسیدگی شد، هیچ اختلاف واقعی وجود نداشت غیر از همین مطلب. اگر نویسندگان

را از مرز وجود در زمینه ارزش انسانی دست بردارند [illegible] کار تمام است. با تقدیم احترام

هویدا

۵۳۵/۲/۴

موضوع مذاکرات دیروز با سفیر انگلیس و سفیر آمریکا را عرض کردم. در مورد مصر و لیبی و عقیده سفیر انگلیس، فرمودند: عقیده من هم همین است و به کیسینجر هم گفتم. نامه[ای] در جواب نامه‌های کیسینجر تهیّه کرده بودم، تصویب فرمودند.

راجع به جراید و روزنامه‌های خارجی و تلویزیونهای خارجی که [مخصوصاً در آمریکا] خیلی شدید بر علیه ما عمل می‌کنند عرض کردم. فرمودند: معلوم است که این کار وسیلهٔ کمونیستها و آمریکاییهای احمق اداره می‌شود.

ظهر وزیر دربار اردن وارد و شرفیاب شد. ساعت یک بعد از ظهر به منزل من آمد و ناهار خورد. بعد از ظهر را با یک دختر ایرانی گذراندم. بسیار خوب بود. البتّه ضمن مصاحبهٔ ایشان، یک ساعت و نیم هم کار کردم. این بسیار حیف بود، ولی چاره نیست، کار زیاد دارم.

دوشنبه ۸ شهریور ۱۳۵۵

خوشبختانه امروز شاهنشاه را سر حال یافتم. کارهای متفرّقه زیاد بود، عرض شد. گزارشات محرمانه اینتلیجنس سرویس را خلاصه کرده بودم، تمام را عرض کردم. چنان که سابقاً نوشته‌ام خلاصه این گزارشات را در خاطرات نمی‌گذرام. کسی چه می‌داند؟ شاید پیش از پنجاه سال این یادداشتها به دست کسی بیفتد، ممکن است روابط کشور ما را با خیلی از کشورها [و یا با اشخاص] به هم بزند. باری شاهنشاه عزیزتر از جانم را قدری خسته کردم. شناسنامه اعلیحضرت رضا شاه کبیر را حضورشان تقدیم کردم. بسیار خوشحال شدند و مدّتی به آن نگریستند. در آن تاریخ اعلیحضرت رضا شاه کبیر سرتیپ بوده‌اند (۱۲۹۸). عرض کردم: محلّ توقّف را کوچه مریضخانه نوشته‌اند. معلوم می‌شود این تنها مریضخانه تهران بوده است.[۱] شاهنشاه خیلی خندیدند.

باز هم گزارشات روزنامه‌های خارجی را عرض کردم: همچنین تلویزیون سی.بی.اس. آمریکا را. مصاحبه با یک روزنامه خارجی فرموده بودند، بسیار عالی بود، ولی اجازه انتشار هیچ یک از اینها را در ایران مرحمت نفرمودند. ولی من هر دو را این جا می‌گذارم.

۱- منظور بیمارستان سینا در خیابان سپه است.

من مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم. منجمله [جان لیندزی] Lindsay[1] شهردار اسبق نیویورک را دیدم که دنبال [معامله] business است.

بعد از ظهر وزیر خارجه پاکستان را دیدم که بعد از شرفیابی به پیشگاه شاهنشاه پیش من آمد. تمام بعد از ظهر کار کردم. اشخاص مختلفی را در منزل پذیرفتم، منجمله دکتر [منوچهر] گودرزی که گزارش کار مشترک تبلیغاتی ایران و اسرائیل را بشنوم و همچنین [محمّد ابراهیم] امیر تیمور کلالی، پدر [محمّد رضا] امیر تیمور سفیر سابق شاهنشاه آریامهر در لندن.

شب دخترم از لندن آمده بود، با من شام خورد. بسیار خوش گذشت.

شاهنشاه بعد از ظهر علاوه بر پذیرفتن وزیر خارجه پاکستان (عزیز احمد)، نخست وزیر را پذیرفتند و بعد هم شورای اقتصاد داشتند. ۵ ساعت متوالی کار کردند.

از اخبار مهمّ جهان این که [صباح السّالم الصّباح] رئیس کشور کویت پس از ۱۴ سال ادای دموکراسی در آوردن و مجلس داشتن، مجلس را به علّت این که با دولت اختلاف داشت منحل کرد. خیلی عالی است، روی دست هند زد. این کشورها را چه به دموکراسی! هند هم مدّتی تقلید درآورد، بالأخره پته‌اش روی آب افتاد، تا جایی که زنکه سلیطه، بانو گاندی (دختر حضرت نهرو)، می‌گوید تا وقتی که در مخالفین احساس قدرت بکنم حکومت نظامی در سراسر هند برقرار خواهد بود. به قول تهرانیها، آی زکی!

سه‌شنبه ۹ شهریور ۱۳۵۵

صبح شرفیاب شدم. الحمداللّه حال شاهنشاه خوب بود. کارهای جاری زیاد بود. منجمله قذّافی دیوانه (رئیس جمهور لیبی) به مناسبت اوّل رمضان تلگراف تبریکی به پیشگاه مبارک عرض کرده بود. خیلی خندیدند. چون این مردکه با ما قطع رابطه کرده و به علاوه تمام تروریستها و چپیها را در ایران پول می‌دهد و زبانم لال، دنبال جان شاه است. فرمودند: با وزارت خارجه مطالعه کنید که جوابی دارد یا نه.

کار سویسیها را عرض کردم که نمایندهٔ ساواک را که تیتر دیپلماتیک داشته، از سویس

۱- ن.ک. یادداشتهای علم، جلد چهارم، ص ۳۴۷، پانویس ۱۷۷.

اخراج کرده‌اند (دیروز هم عرض کرده بودم). فرمودند: یکی نیست از سویسیها بپرسد شما که می‌دانید این [شخص] با عوامل خود شما کار می‌کرد، این حرکات چیست؟ عرض کردم دماگوژی در دنیا نه در آن حدودی است که به تصوّر بگنجد. مگر خاطر مبارک نیست بئاتریکس ولیعهد هلند در جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی به علّت آن که چپیهای هلند را ناراحت نکند شرکت نکرد و قبلاً آمد از پیشگاه مبارک عذرخواهی کرد. حال آن که در همان موقع پدر بزرگوارش مشغول دزدی و زد و بند با لاکهید بوده است. شاهنشاه خندیدند. بعد فرمودند: واقعاً کار دزدی خارجیها دیگر از حد گذشته است. عرض کردم: همین حالا که این دیپلماتِ ما را بیرون کرده‌اند رئیس پلیس کلّ سویس محرمانه به غلام پیغام داده است که من همه جور در اختیار شما هستم.[1] منتها غیرمستقیم (به وسیله نیکوله، وکیل دعاوی) باید با من تماس داشته باشید. خیلی خنده‌دار است.

عرض کردم: مجلّه اکونومیست مقاله مفصّلی دربارۀ ایران نوشته که همین صبح به دستم رسید. فرصت خواندن نکردم، فردا نتیجه را به عرض می‌رسانم. فرمودند: می‌دانم نتیجه چه خواهد بود، بسیار بد.

در این ضمن پیشخدمت آمد که والاحضرت همایونی استدعای شرفیابی دارد. اجازه مرحمت فرمودند. ایشان تشریف آوردند، من خواستم مرخّص شوم، فرمودند: باش. ولیعهد کسب اجازه کردند که روی هواپیمای شهباز (بوئینگ ۷۲۷) هم کار کنند. شاهنشاه مدّتی تأمّل و له و علیه آن را به والاحضرت فرمودند: به خصوص که با این هواپیما فرصت تمرین نمی‌کنید، چون تمرین آن پر خرج است. با وصف این اگر خلبان مربوط تعهّد به دربار بسپارد که کارهای زمینی پرواز را از هر حیث قبلاً به شما تعلیم بدهد

۱- رئیس پلیس فدرال، برای مراقبت از شاه که زمستانها برای اسکی به سویس می‌رفت جدیّت فراوانی به خرج می‌داد. علم که مقیّد بود همواره از چنین کسانی به «نحو مقتضی» سپاسگزاری کند به توصیه‌ی خود رئیس پلیس و به منظور پرهیز از گرفتاری مالیاتی قرار گذاشت پس از هر سفر شاه، به جای پول نقد گویا در حدود هزار پهلوی سکّه‌ی طلا به او بدهد (این نکته را در همان ایّام علم برای ویراستار نقل کرد، ولی با گذشت زمان مبلغ دقیقی که پرداخت می‌شد، از یاد رفته است).

حرفی ندارم. والاحضرت خوشحال شدند و تشریف بردند. بعد که تشریف بردند، شاهنشاه با کیف زیادی فرمودند: اگر استعداد فوق‌العادّه نمی‌داشت، این اجازه را نمی‌دادم. عرض کردم: ماشاءالله در همه چیز استعداد دارند، ولی تربیت لازم دارند که این استعدادها پرورش پیدا بکنند. فرمودند: خودم این کار را خواهم کرد. عرض کردم: من فقط یک غم دارم که ایشان با دست چپ می‌نویسند و خطّ ایشان دیگر نمی‌تواند از این بهتر بشود. فرمودند: مهمّ نیست. عرض کردم: خیلی مهمّ است. آشنایی به زبان یا تسلّط به زبان فارسی و خطّ زیبا، هنوز در ایران مهمّ است.

بعد من مرخّص شدم. فرمودند: بعد از ظهر گردش می‌رویم. عرض کردم اطاعت می‌کنم. خودم بعد از ظهر با دختر خانم ایرانی گذراندم. بسیار خوش گذشت. شب منزل ماندم، تمام کار کردم.

چهارشنبه ۱۰ شهریور ۱۳۵۵

صبح شرفیاب شدم. حال شاهنشاه به حمدالله بسیار خوب بود. تمام کارهای جاری عرض شد. مقداری راجع به دختر خانمها صحبت شد. عرض کردم: همان طور که پیش‌بینی می‌فرمودید مقاله اکونومیست بسیار بد بود. شاید هفتاد درصد آن بد و ۳۰٪ خوب بود. فرمودند: می‌دانستم این پدرسوخته [دیوید هاوزگو] Housego و [اریک پیس] Eric Pace مال نیویورک تایمز، یا با ما دشمنی مخصوص دارند و یا دستور دارند. مثلاً اریک پیس هر وقت دربارهٔ ایران می‌نویسد کلمه دیکتاتوری یا سلطنت مطلقه را استعمال می‌کند. عرض کردم: فرمایشات شاهانه صحیح است، ولی نباید فراموش کرد که ما هم هیچ‌گونه سعی در هدایت و اداره کردن آنها نمی‌کنیم. به علاوه دستگاههای تبلیغاتی ما متفرّق است. هیچکس حرف کسی را نمی‌خواند و مثالهای زنده عرض کردم. شاهنشاه خیلی تأمّل کرده و فرمودند: این کار را پیش خود متمرکز کن. عرض کردم: اطاعت می‌کنم، ولی خجالت کشیدم عرض کنم دولت بسیار زیاد وحشت خواهد کرد.

عرض کردم: یکی از روزنامه‌های ژاپن نوشته است ولیعهد در میان مردم محبوب نیست. فرمودند: یعنی بیچاره چه کار باید بکند؟ عین روزنامه را به نظر مبارک رساندم.

بعد مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم. ناهار، والاحضرت شاهدخت اشرف را که خودشان میل کرده بودند منزل من تشریف بیاورند مهمان داشتم. به این جهت به استقبال علیاحضرت شهبانو که از شیراز از جشن هنر مراجعت می‌فرمودند، نتوانستم بروم. به مشایعت معظّم لها هم نتوانسته بودم بروم، هیچ خوب نشد. ولی چاره نبود، چون والاحضرت به منزل من می‌آمدند.

بعد از ظهر از نمایشگاه پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی بازدید کردم، خیلی طول کشید، ولی بسیار عالی بود. شب بس خسته بودم، نتوانستم سر شام بروم، ولی در منزل استراحت کردم.

پنجشنبه ۱۱ شهریور ۱۳۵۵

صبح در منزل دکتر [رضا] فلّاح را دیدم که راجع به مذاکرات دربارهٔ معامله پایاپای نفت در برابر اسلحه و هواپیما گزارشی به من داد.[۱] یک قسمتی پیش رفته و یک قسمتی عقب است.

بعد شرفیاب شدم. شاهنشاه به حمدالله خیلی خوشحال بودند، چون صبح اطبّای فرانسوی شرفیاب شده بودند و دیگر هیچ اثری از تورّم طحال نیست. می‌فرمودند: خودم هم مدّتی است احساس می‌کنم که حالم بسیار خوب است. نه التهابی دارم، نه از کهیر خبری است. به علاوه در آذربایجان هم هیچ خسته نمی‌شدم. عرض کردم: ما را که از پا انداختید. شاهنشاه خیلی خندیدند.

نامهٔ [ریچارد هلمز] سفیر آمریکا را که این جا می‌گذارم[۲] تقدیم کردم. به دقّت ملاحظه فرمودند. درباره قسمت آخر فرمودند: on the whole قدری آن را سست کرده است. خوب است تذکّری به سفیر آمریکا بدهی. ماشاءالله به این توجّه و سرعت انتقال.

۱- قرار این معامله در مورد انگلستان از راه تحویل نفت به شرکت شل، برای خرید در حدود ۶۰۰ ملیون دلار موشک ریپیر و تانکهای چیفتین و اسکورپیون بود. در مورد آمریکا تحویل گیرنده‌ی نفت قرار بود شرکت اشلند باشد و در برابر، ایران در حدود ۳۰۰ هواپیمای اف ۱۶ و اف ۱۸ بخرد.

۲- نامه‌ی سفیر آمریکا، همراه با رونوشت خلاصه‌ی اظهارات کیسینجر در شورای امور جهانی فیلادلفیا که به دنبال این یادداشت آمده، درباره‌ی فروش اسلحه به ایران است. نکته‌ی مورد اشاره‌ی شاه در پاراگراف آخر است.

چون من خودم نامه را دوباره قبلاً خوانده بودم و متوجّه نشده بودم.

بعد عرض کردم: [سر انتونی پارسانز] سفیر انگلیس پیش [همایون] بهادری معاون غلام بود و خیلی از مقاله اکونومیست ناراحت بوده است و گفته گوش این مردکه هاوزگو را خواهد کشید. فرمودند: چه طور؟ فکر نمی‌کنم بتواند. عرض کردم: اصولاً مطالب دروغی عنوان کرده است، شاید بتواند. فرمودند: تصوّر نمی‌کنم. دیروز عصر که این زنکه الینگورث مخبر دیلی تلگراف را دیدم، احساس کردم که چه قدر اینها بی‌خبر و بی‌بند و بار هستند. مثلاً به او گفتم [رسانه‌های گروهی] mass media شما خلاف حقایق را به خورد مردم می‌دهد و او از این حرف در تحیّر بود. عرض کردم: ساعت ۷/۳۰ صبح امروز خلاصه جراید انگلیس را گوش می‌کردم. دیلی تلگراف مختصری از مصاحبه شاهنشاه را با این خانم گفت. فرمودند: چه گفت؟ عرض کردم: در خصوص اسلحه و حفظ خلیج‌فارس و اقیانوس هند می‌گفت. فرمودند: چه طور به این زودی خبر به او رسیده است؟ عرض کردم: لابد همان دیشب تلکس کرده و آنها هم مختصری نوشته‌اند. فرمودند: من یک مطلب مهمّتری گفتم و آن این بود که اگر آمریکا با فروش اسلحه به ما موافقت نکند، معلوم می‌شود با روسها دنیا را تقسیم کرده‌اند. عرض کردم: البتّه فرمایش بسیار مهمّی است، ولی چه خوب می‌بود این کار را می‌کردند و همه راحت می‌شدیم و از تهیّه اسلحه فارغ. فرمودند: اگر ما را به روسها می‌دادند چی؟ عرض کردم: خیلی بعید است که آمریکاییها راضی بشوند این سدّ و این زنجیر ترکیه - ایران شکسته شود. فرمودند: معلوم نیست اگر قرار تقسیم شود، چه بکنند. مگر انگلیسیها ایران را با روسها تقسیم نکردند. بیشتر آن را به روسیه دادند و خود به همان جنوب شرقی ایران که مرز بلافاصله هند بود راضی شدند.[1] عرض کردم: امروز تحرّک ارتشها و وسائل تهاجم و دفاع با ۱۹۰۷ خیلی

۱- در ۱۹۰۷ انگلستان و روسیه، به منظور حلّ اختلافات خود درباره‌ی ایران، به موجب قراردادی توافق کردند هر یک منطقه‌ی نفوذ مشخصی داشته باشند. منطقه‌ی نفوذ روسیه از تلاقی مرز افغانستان، روسیه و ایران تا قصرشیرین، شامل کلیه‌ی ایالتهای نیمه‌ی شمالی ایران بود. منطقه‌ی نفوذ انگلستان از نقطه‌ای در مرز افغانستان در مشرق بیرجند تا بندرعباس و شامل همه‌ی ایالتهای جنوب شرقی بود. حدّ فاصل میان دو منطقه، بی‌طرف شناخته شد. دو طرف قرارداد تعهّد کردند در منطقه‌ی نفوذ یکدیگر هیچ‌گونه امتیاز سیاسی و اقتصادی نگرفته و مانع کسب چنین امتیازهایی از سوی کشور صاحب منطقه‌ی نفوذ نشوند.

تفاوت کرده است. آن وقت بیابانهای وسیع یا کوههای بلند برای دفاع کافی بود، امروزه چنین چیزی نیست. از این مقوله صحبت بسیار شد.

عرض کردم: در مجلّه نیوزویک خبری خواندم که جیمی کارتر می‌گوید آیا آمریکا می‌تواند هم قهرمان اوّل صلح در جهان باشد و هم بزرگترین تهیّه کننده سلاحهای جنگی؟ معلوم می‌شود این مردکه بادام‌زمینی فروش دیوانه شده است و خوشبختانه فورد به او حمله شدیدی کرده است. فرمودند: اوّلاً اینها حرفهای تبلیغاتی است. ثانیاً باید شکر کنیم که یک خرتر ازاین کاندید حزب دموکرات نیست.

مقالهٔ دیگری از نیویورک تایمز به نظر مبارک رساندم که آن هم خیلی زننده ما را کشوری پلیسی و زجر دهندهٔ مردم معرّفی می‌کند. عرض کردم: به تدریج ما حقایق را در جراید دیگر خواهیم گفت. فرمودند: فکرنمی‌کنم موفّق بشوید (مقالهٔ نیویورک تایمز را این جا می‌گذارم).[1]

نامه[ای] از [احسان] یارشاطر،[2] دوست من، به رئیس [سازمان عفوبین‌المللی] Amnesty در خصوص دکتر [رضا] براهنی که ادّعا می‌کند در ایران به او زجر داده‌اند رسیده بود، به نظر مبارک رساندم. عرض کردم: ملاحظه می‌فرمایید یک نفر آدم فهمیده چه می‌تواند بکند. خیلی با دقّت، دو دفعه خواندند. فرمودند: بسیار بسیار خوب است. باید این [نامه] در جراید آمریکا منعکس شود. عرض کردم: برای کارها باید مردمان درجه اوّلِ دانا و قابل عرضه کردن پیدا کرد، بعد اقدام نمود وگرنه آدم احمق و دوست احمق، هر چه بکند بَر ضرر است.

بعد مرخّص شدم به کارهای جاری رسیدم. تلگرافی از [فریدون] موثّقی از عمّان رسید فوری تقدیم کردم.

نزدیک ظهر شاهنشاه تلفن فرمودند که کمیته حقوق بشرِ سنای آمریکا، براهنی را برای ادای توضیحات خواسته است. خوب است ترتیبی بدهی، نامه یارشاطر آن جا

۱- خلاصه‌ی این مقاله که برای علم تهیّه شده، به پیوست این یادداشت آمده است.

۲- احسان یار شاطر، استاد دانشگاههای تهران و کلمبیا (نیویورک) پایه‌گذار دائرةالمعارف ایران به زبان انگلیسی Encyclopaedia Iranica است. از اوایل دهه‌ی ۱۳۳۰ با علم دوست شد.

منعکس شود. عرض کردم: اطاعت می‌کنم. فرمودند: یا عین نامه، و یا اگر یارشاطر نخواهد عین نامه او باشد، مطالب او را منعکس سازند. عرض کردم: اطاعت می‌شود. یارشاطر را خواستم که عصری پیش من بیاید. هنوز پیش من نیامده بود که مجدداً شاهنشاه عصری تلفن فرمودند که با یارشاطر چه کردی؟ عرض کردم: نیم ساعت دیگر پیش غلام می‌آید، کار را تمام می‌کنم. به علاوه امروز دوّم سپتامبر است، تا هشتم سپتامبر وقت داریم. بعد اوامری فرمودند که به سفیر آمریکا بگویم. من او را تا ساعت ۸ پیدا نکردم. ساعت ۸ که پیدا شد، او را خواستم و ساعت ۹ اوامر شاهانه را به او ابلاغ کردم و جریان را حضور شاهنشاه کتباً عرض کردم که عین عریضه‌ام را این جا می‌گذارم و دیگر توضیحی لازم نیست بدهم. حالا نصف شب است، هنوز مشغول کار هستم.

۱۱ شهریور [۱۳۵۵]
ساعت ۹ بعد از ظهر

[متن گزارش علم به شاه]

پیشوای بزرگ من

الآن غلام، سفیر آمریکا را دید و اوامر مطاع مبارک را با او در میان نهاد. کاملاً تصدیق داشت که کلمه as a whole[1] استحکام قسمت اوّل بیانات را کم می‌کند، ولی می‌گفت لابد تصدیق می‌کنی که در یک کمیته سنا ارتجالاً صحبت می‌کند، نمی‌تواند کاملاً همه جوانب مطالب خویش را کنترل نماید. غلام گفتم البتّه این مطلب را تصدیق می‌کنم و این هم تذکّری فقط به شماست. حالا اگر خودتان خواستید، آن را منعکس سازید، به خصوص که تصدیق مطلب را هم می‌کنید. آن بسته به میل خودتان است.

امّا مطلب مهمّ که بایستی همین امشب به شما می‌گفتم این سئوالی است که اعلیحضرت همایون شاهنشاه دارند که تعداد هواپیماها در کمیته سنا از طرف وزیر خارجه ۱۶۰ عدد ذکر شده. آن وقت این عدد، با قیمت مجموع که ذکر شده، درست درنمی‌آید و قیمت هواپیما را به صورت عجیبی بالا می‌برد. البتّه در این نکته شکّی برای شما نیست که ما باید هواپیماها را به قیمت FMS بخریم و این

۱- علم در یادداشت همان روز on the whole نوشته است.

قیمت که حالا به محاسبه در می‌آید فاصله عجیبی با FMS پیدا می‌کند.

گفت خودم هم به این نکته امروز متوجّه شدم، بنابراین صبح تلگراف مفصّلی فرستاده‌ام که توضیح به من بدهند که این چه صورتی پیدا می‌کند. به علاوه یک تیم در ظرف این دو سه روزه خواهد آمد و طوفانیان را ملاقات خواهد کرد و درباره قیمت، مذاکره خواهد نمود و همه چیز روشن خواهد شد. جواب من هم این یکی دو روزه می‌رسد.

غلام به او گفت با وصف این من لازم می‌دانم که شما موضوع ملاقات با من و اوامر مطاع شاهنشاه را منعکس نمایید. چون برای ما این جا یک مسئله پیش آمد می‌کند که فوق‌العادّه مورد توجّه خاطر مبارک است. آن این که از یک طرف صحبت معامله در کمیته سنا پیش آمده که ما راضی باشیم و از طرف دیگر قیمت طوری در می‌آید که ما عملاً نتوانیم این هواپیما را بخریم و این یک مسئله بسیار جدّی است و باید روشن بشود. گفت حق با تو است و من همین امشب این گفتگویمان را منعکس خواهم کرد.

غلام جسارت ورزید و امشب مزاحم خاطر خطیر همایونی شد تا اگر اشتباهی کرده باشد با تلفن همین امشب تصحیح کند. اطّلاعاً به عرض خاکپای مبارک می‌رساند که یارشاطر سر شب همان طوری که عرض کرد پیش غلام آمد و گفت هیچ مانعی نمی‌بینم که با امضاء خود من این نامه به اعضاء کمیسیون فرستاده شود. غلام فوری اردشیر را با تلفن خواست و صحبت کرد و قرار شد همین کار را بکند (نامه یارشاطر پیش گودرزی در دسترس او است). منتها از لحاظ ادب، یارشاطر نامه[ای] هم به رئیس [سازمان عفو بین‌المللی] Amnesty خواهد نوشت که چون شنیدم چنین جریانی در کنگره هست، از لحاظ منافع کشور خودم لازم دیدم نامه[ای] که به شما نوشته‌ام به آنها منعکس سازم. برای درج مفادّ این نامه در جراید، خود یارشاطر که برگردد اقدام خواهد کرد، اگر موفّق شود! به هر صورت ترتیب این کار به طور صحیح با اردشیر داده شد. همین امشب اقدام می‌کند (یعنی امروز واشینگتن).

با تمام قلب پابوس است

غلام خانه زاد. علم

بعد از آن به مهمانی کوکتل [شجاع‌الدّین] شفا، معاون مطبوعاتی دربار، که برای وزیر دربار بلژیک داده بود رفتم. به منزل برگشته، به حدّی خسته بودم که نتوانستم طبق معمول کار کنم. حالا ساعت ۱۰/۳۰ است که می‌خواهم بخوابم. دیشب شیئی نورانی از آسمان تهران گذشته. مثل این که حقیقتی دارد. چون گزارش رسمی آن هم بعد از ظهر به همین صورت که روزنامه نوشته در دانشکده افسری ژاندارمری حضور شاهنشاه عرض شد.[1]

از اخبار مهمّ جهان رفتن اورل هریمن[2] هشتاد و پنج ساله دموکرات که مرد سیاسی پر سابقه‌ایست به مسکو می‌باشد، از طرف [جیمی] کارتر، و مذاکرات او با [لئونید] برژنف.

سه‌شنبه ۳۰ شهریور ۱۳۵۵

صبح شرفیاب شدم. به حمدالله حال شاهنشاه بسیار خوب [بود]. لباس نزدیک به اسپورتی پوشیده بودند. قرار بود وزرای کار کشورهای آسیایی شرفیاب شوند. از من سئوال فرمودند که این لباس برای شرفیابی اینها خوب است یا عوض کنم، تیره‌تر بپوشم؟ فرمودند: صبح برنامه خاطرم نبود، این لباس را پوشیدم. عرض کردم: ساعت کار اعلیحضرت همایونی است، آن هم صبح. به نظر غلام عیبی ندارد، به علاوه چون درباره این که برنامه سر ساعت مقرّر انجام بگیرد، مقیّد هستید، حالا دیر خواهد شد.

سفیر آمریکا ضمن عریضهٔ انترسانی تبریک ۳۶ سال سلطنت را داده بود. فرمودند: خودم جواب می‌دهم. تقدیم کردم توشیح فرمودند.

عرض کردم: روز جمعه مقرّر است والاحضرت همایونی برای جام فوتبال ولیعهد [به] کرمان تشریف ببرند. غلام را اجازه مرحمت فرمودید بیرجند بروم. با وصف این اگر امر مبارک است، صبح جمعه از بیرجند به کرمان می‌روم. فرمودند: نه، خودت را زحمت نده،

۱- برای توضیح بیشتر، ن.ک. به یادداشت ۱۳۵۵/۷/۵.

۲- ویلیام اورل هریمن، William Averell Harriman (۱۹۸۶-۱۸۹۱)، از یکی از خانواده‌های ثروتمند آمریکا، سفیر آمریکا در شوروی (۱۹۴۶-۱۹۴۳) و انگلستان (۱۹۴۶)، وزیر بازرگانی در دولت ترومن و سپس فرماندار ایالت نیویورک بود. در ۱۹۵۱ مأمور میانجیگری نافرجام میان ایران و انگلیس به دنبال ملّی شدن نفت جنوب شد.

حالا دو روز می‌خواهی استراحت بکنی، آن هم این طور خراب بشود؟ خدا عمر بدهد به شاه. آن قدر من متأثّر از این فرمایش شدم که نتوانستم هیچ بگویم. اهل تعارف هم که نیستم، از این تأثّر هم بیشتر زبانم بند آمد.

عرض کردم: خانم [فریده] دیبا می‌خواهند به رومانی بروند، اجازه مرحمت می‌فرمایید مخارج سفر و هدایا و غیره حاضر کنیم؟ خندیدند و فرمودند: البتّه، درویش خانم حالا می‌خواهند بروند پیش خانم اصلان که جوان بشوند! (خانم اصلان خانمی است در رومانی که ادّعا می‌کند دواهایی می‌دهد که شخص را جوان می‌کند). بعد سئوال فرمودند که دیگر راجع به نشان خورشید چیزی نمی‌گوید؟ عرض کردم: خیر. فرمودند: به علیاحضرت گفتم به مادرتان بگویید دست از سر من و وزیر دربار بردارد. مگر نمی‌داند که این کار برای ما چه مشکلاتی درست می‌کند؟ بعد هر سگ و گربه‌ای هم تقاضای نشان خورشید خواهد کرد. من که نمی‌توانم به فریده نشان خورشید بدهم و به همسر فلان والاحضرت ندهم. بعد مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم. منجمله جلسه شورای عالی پیش‌آهنگی را تشکیل دادم و کارهای آن جا را راه انداختم.

شب به مهمانی سفارت بلژیک به افتخار وزیر دربار آن کشور رفتم.

از اخبار مهمّ جهان پیشرفت قابل ملاحظه مذاکرات کیسینجر با رودزیا و آفریقای جنوبی است که حکومت اکثریّت سیاه‌پوست آفریقا را گردن آنها می‌گذارد و به مشورت شاهانه کم کم جامهٔ عمل می‌پوشاند.

از چهارشنبه ۳۱ شهریور ۱۳۵۵ تا جمعه ۲ مهر ۱۳۵۵

چهار سفیر اعتبار نامه تقدیم کرد: زئیر، بحرین، لسوتو [...][۱]. به این ترتیب معلوم بود که وقت شرفیابی برای من باقی نمی‌ماند. به این جهت قبل از شرفیابی سفرا، سر صبحانه شاهنشاه شرفیاب شدم و دو سه کار نسبتاً فوری را به عرض مبارک رساندم و جواب گرفتم. بیشتر، کارهای جاری خارجی بود. فقط یکی اهمّیّت داشت که دیشب

۱- نام کشور چهارم در یادداشت نیامده است.

باید مسائل قطعاً همه به عرض برسد، ولی نه سر شام.

کارهای جاری را عرض کردم. منجمله گزارش [محمّد] باهری را که عرض کرده بود جلسه از طرفین دعوای تدوین فلسفه حزب، همه روزه در دفتر خودش تشکیل خواهد شد و طرح نهایی را به عرض مبارک خواهند رساند و نخست وزیر را هم در جریان خواهند گذاشت. سئوال فرمودند که باهری حرفهای مرا قبول کرد؟ عرض کردم: فرمودید مبتکر انقلاب منم و من می‌دانم که چه باید پیاده بشود. دیگر در قبال این فرمایش چه می‌تواند بگوید؟

عرض کردم: پسر [کامیل] شمعون وزیر کشور مسیحی لبنان که تقریباً همه کاره مسیحیهای لبنان است (یعنی پدر)، استدعای شرفیابی کرده که پیامی از پدرش تقدیم پیشگاه مبارک کند. فرمودند: مصلحت نیست حالا بیاید. پدرش پیر و دیوانه شده. عرض کردم: به هر حال صورت چپیها را آن قدر مقاومت کرد تا کوبید و ناچار سوریه و آمریکا به کمک او آمدند. فرمودند: این صحیح است، ولی تا انسان دیوانه نباشد که به این شدّت عمل نمی‌کند. عرض کردم: این مطلب دیگر است. شاهنشاه خندیدند.

دوست من ابوالفتح محوی اموال زیادی را وقف بر یک مجتمع آموزشی بزرگ کرده است که تحت ریاست عالیه والاحضرت همایونی ولایتعهد باید اداره شود. فرمودند: به او بگو صورت این همه اموال در بنیادی که تحت ریاست ولیعهد است معنی ندارد. تمام را به صورت نقد تقدیم بکنند یا برگردانند بعد وقف بکنند، تمیزتر است. عرض کردم: اطاعت می‌کنم.

فرمودند: عصری گردش می‌رویم. عرض کردم این سلامتی عالی خودتان را خدشه‌دار نفرمایید. خندیدند. فرمودند: آن چه تو فکر می‌کنی نخواهم کرد. می‌خواهم فقط [آسایش] detente داشته باشم. عرض کردم: اطاعت می‌کنم. واقعاً این زندگی پر مشقّت شاهنشاه این [آسایش] detente را لازم دارد. وقتی سرشام هم قرار باشد بر سر کشتارگاه بندر عبّاس ناراحت بشود و بعد از شام هم یک عدّه طمّاع لاشخور به جانش بیافتند و سر صبحانه هم اخبار بد کشور را بخواند و قبل از خواب هم اخبار نامناسب روزنامه‌های جهان را ببیند و صبح هم من هزار لاطائل به عرضش برسانم و هزاران هزار مسائل دیگر،

فولاد هم ذوب می‌شود. بگذارید دو سه ساعت لااقلّ [آسایش] detente داشته باشند. آن هم یک یا دو دفعه در هفته، وگرنه از دست می‌رود و بسیار حیف است.

بعد مرخّص شدم، به کارهای جاری رسیدم. بعد از ظهر سفیر اسرائیل را پذیرفتم. نتیجه مذاکرات با او را چون سر شام نمی‌خواستم بروم، گزارش عرض کردم. جوابی مرحمت فرمودند که این جا می‌گذارم. سفیر اسرائیل همچنین پیش بینی می‌کرد که انتخابات آمریکا خیلی [نزدیک به هم] neck and neck خواهد بود. اینها اطّلاعات بسیار دقیقی دارند. از اخبار مهمّ جهان این که کیسینجر در آفریقای جنوبی با یان اسمیت لیدر لجوج سفیدپوست رودزیا ملاقات کرد. شرط ملاقات را قبلاً قبول یان اسمیت برای حکومت اکثریّت سیاه‌پوست قرار داده بود. پس معلوم می‌شود کار او ممکن است به نتیجه برسد. زنده باد فکر شاهنشاه که نوروز گذشته این مشورت را به راکفلر رئیس جمهوری داد که من در آن موقع به تفصیل نوشته‌ام که آمریکا باید لیدر طرفدار سیاهها شود و این اسلحه را از دست شوروی بگیرد. این است معنی یک [دولت مرد] Homme d Etat.

دوشنبه ۲۹ شهریور ۱۳۵۵

صبح پیام شاهنشاه را به کنگرهٔ وزرای کار کشورهای آسیایی دادم. بعد به دربار رفته مدّت کوتاهی شرفیاب شدم. چند تلگراف خارجی و چند روزنامه خارجی منجمله نیویورک تایمز که این دفعه لااقلّ مقاله دفاع از فروش اسلحه به ایران را هم چاپ کرده به عرض مبارک رساندم. عرض کردم: امان از این حمق آمریکایی و جامعه آمریکایی! مردکه پدرسوخته پول می‌گیرد، از منابع او دفاع می‌شود، ما به اسلحه او متّکی می‌شویم و باز هم مخالفت دارد. این چه جامعه‌ایست؟ یک جنگل مولا. یک نظر خواهی کیسینجر را هم که خیلی با نمک در آمده است از نظر مبارک گذراندم.

بعد مرخّص شدم، به کارهای جاری رسیدم. سه بعد از ظهر شاهنشاه به دانشکده افسری ژاندارمری تشریف می‌بردند. به آن جا رفتم.

بعد شاهنشاه کار کردند. من با دختر خانم ایرانی سه ساعت بسیار مطلوبی گذراندم.

بس، که چه می‌کند. از اخبار مهمّ جهان، همان سفر کیسینجر به آفریقاست که فعلاً آن جا را به هم ریخته است. راجع به وضع لبنان اظهار خوش بینی می‌شود، چون [الیاس] سرکیس (رئیس جمهوری تازه) به قاهره نزدیک شده است و فعلاً در آن جا است. مقامات آمریکایی هم اظهار خوش بینی می‌کنند. لابد به عمل سادات امیدوارند. [محمّد انور] سادات مجدّداً به ریاست جمهوری مصر برقرار شد (در نتیجه رأی مردم!). ژاک شیراک نخست وزیر سابق فرانسه هم در قبال [والری] ژیسکار دستن دارد قد علم می‌کند، امّا فکر نمی‌کنم شخصیّت او با ژیسکار قابل مقایسه باشد.

شنبه ۲۷ شهریور ۱۳۵۵

صبح خیلی به اختصار شرفیاب شدم. دستخطّ تلگرافی مبنی بر تبریک به پرزیدنت سادات که مجدّداً انتخاب شده است صادر فرمودند.

امر فرمودند نامه‌ای به اردشیر [زاهدی] بنویسم و یادآوری کنم که باید با اسرائیلیها تماس داشته باشد، ولی امر فرمودند نامه را با دست ننویسم. ماشین کنم و علیحدّه در پاکت بگذارم.

راجع به تبلیغات خارجی سوال فرمودند که قرار بود در دربار متمرکز کنی، چه شد؟ عرض کردم: قدری تنبلی و اگر اجازه بفرمایید عرض کنم تأمّل کردم، چون مطمئن هستم که دولت از این کار بسیار ناراحت می‌شود، مگر امر قاطع شاهنشاه باشد. فرمودند: نه، اشکالی ندارد، اقدام کن. عرض کردم: اطاعت می‌کنم.

روز چهارشنبه گذشته به من امر فرمودند که به [ارتشبد نعمت‌اللّه] نصیری رئیس ساواک که در واشینگتن عمل پرستات داشته است تلگراف کنم و اظهار مرحمت شاهنشاه را ابلاغ نمایم و بگویم که صورت مخارج بیمارستان را بفرستد و همچنین مخارج سفر را بگوید که تمام از طرف شاهنشاه مرحمت خواهد شد. دیروز اردشیر به من تلفن کرد که در عین حال نخست وزیر هم پولی حواله داده است و نصیری نمی‌داند چه بکند. آیا این پول هم حسب‌الامر بوده است؟ امروز عرض کردم و پرسیدم. فرمودند: نخست وزیر که به من چیزی نگفته بود (با خنده)، ولی تو بگو همین طور بوده است! بعد

فرمودند: [هویدا] هوای این بر و بچّه‌های امنیّتی را خوب نگاه می‌دارد. بلافاصله فرمودند: خوب، به هر حال این کمکها را از طرف ما عنوان می‌کند. من دیگر خجالت کشیدم عرض کنم که اگر این طور بود که دلیل نداشت نصیری مجدّداً بپرسد.

بعد مرخّص شدم، به کارهای جاری رسیدم. بعد از ظهر شاهنشاه گردش تشریف بردند. من هم دختر خانم ایرانی را دیدم، بسیار خوب بود. سر شام رفتم مطلب مهمّی نبود.

صبح زود یادداشتی که باید برای اردشیر بفرستم، تقدیم کردم. همان طور که استدعا کرده بودم، در پاکت مخصوص به من برگرداندند و ایرادی هم نفرموده بودند. چون چند دفعه هم تأکید فرموده بودند که شخص مطمئنی آن را برای وزیر دربار ببرد، غوغایی در دربار پیچیده بود که این مطلب است.

یکشنبه ۲۸ شهریور ۱۳۵۵

صبح شرفیاب شدم. الحمدالله اعلیحضرت همایونی در نهایت خوشی و سلامتی بودند. فرمودند: من چند سال است هیچ وقت این طور سر حال نبوده‌ام. عرض کردم این خبر بهترین عیدی است که شاهنشاه در آستانهٔ ۳۷ سال سلطنت پرافتخار خویش به غلام مرحمت می‌فرمایند. عرض کردم: دیشب هیچ خوشم نیامد که علیاحضرت شهبانو و شهریار شفیق باز هم درباره خرابی فلان نقطه بندر عبّاس و ترافیک تهران و غیره عرایض بکنند. سر شام وقت این حرفها نیست و این برای سلامتی شاهنشاه مضرّ است. این مسائل باید ظرف روز به عرض برسد، نه هنگام صرف شام. حتّی هیتلر هم در زمان جنگ، سر شام موزیک گوش می‌کرد. خندهٔ تلخی فرمودند: یعنی چه کنم؟ دیشب سر شام همین مسائل را شهریار شفیق که افسر نیروی دریایی است و در بندر عبّاس خدمت می‌کند و بسیار پسر خوبی است، مطرح کرد. یعنی ابتدا دکتر [منوچهر] اقبال برای او که داماد دکتر اقبال است و می‌خواست حرفی پیش بیاورد، مطرح ساخت و بعد حرف به درازا کشید که البتّه مهمّ نبود، ولی ناراحتی می‌آورد که به کسی که میل دارد ایران بالاتر و والاتر از همه و همه جا باشد، مثلاً کشتارگاه بندر عبّاس را به او عرض کنند کثیف است.

که مقرّر بود، با هلیکوپتر به محل سدّ فرحناز در لتیان رفتم که شاهنشاه هم برای [پایان هفته] Weekend آن جا تشریف دارند و شرفیاب شدم. علّت این شرفیابی هم مصاحبه[ای] بود که باید [با] اعلیحضرت همایونی به عمل بیاورم و رئوس مطالب دوره سلطنت پر مشقّت، ولی موفّق معظّم له را که از روی جراید جمع‌آوری کرده بودم یادآوری کنم و شاهنشاه خاطراتشان را به من بفرمایند. از ساعت ۱۰ صبح تا یک بعد از ظهر شرفیاب بودم. آن قدر مسائل دقیق و محرمانه برای من روشن شد که وقتی مرخّص شدم، مثل این که در آسمانها پرواز می‌کنم، مست مست بودم. به طوری که در هلیکوپتر که از لتیان مجدّداً به دیزین (گاجره) می‌رفتم کوههای به این عظمت را هیچ نمی‌دیدم و تمام در فکر این سه ساعت عالی از زندگانیم بودم. چون من راجع به اعلیحضرت رضا شاه کبیر در دانشگاه پهلوی نطق کرده بودم، حالا باید راجع به اعلیحضرت همایونی سخنرانی کنم. اگر قرار می‌بود که من هم باز راجع به مواد انقلاب سفید و پیشرفتهای ایران صحبت کنم که مثل حرفهای سایرین بود. من باید خاطرات خودم و خاطرات شاهنشاه را ممزوج بکنم و کاراکتر منحصر به فرد این مرد بزرگ تاریخ ایران بلکه تاریخ جهان را برای مردم بازگو نمایم. خوشبختانه با استدعای من موافقت فرمودند که به تدریج این اظهار مرحمت را به من بفرمایند و امروز هم سه ساعت وقتشان را به من دادند. علیاحضرت شهبانو چندین دفعه تشریف‌فرما شدند و ایراد کردند که این هم شد Weekend ؟ شاهنشاه فرمودند: ما مشغول کار بزرگی هستیم که حالا نمی‌توانم به شما بگویم، بعد خواهید فهمید.

قسمت مهمّی از این مصاحبه در نطق آیندهٔ من خواهد آمد. ولی آن قسمتهایی که نخواهد آمد و نمی‌تواند بیاید، در این جا قول می‌دهم که برای ضبط در تاریخ و شناساندن این مرد بزرگ خواهم نوشت. کِی باشد. نمی‌دانم، ولی نطق خودم را که حاضر می‌کنم، نکات فعلاً «مگو» را خارج نویس می‌کنم و در این یادداشتها خواهم آورد. خدا به این مرد بزرگ عمر بدهد که ایران را حفظ نماید و به اعتلاء برساند. آن قدر محظور، آن قدر فشار، آن قدر ناراحتی، برای اوست که یک هزارم آن انسان را خُرد می‌کند و هنوز چه بسا که تمام را من نمی‌دانم و نباید هم بدانم.

امروز به من می‌فرمودند کسی چه می‌داند؟ اگر موفقیتهای من نبود (و فرمودند که نمی‌خواهم خودستایی کنم، فقط به تو می‌گویم)، نه تنها از خانواده پهلوی و تمام زحمات و مشقات پدر من اسمی نمی‌بود، ایران هم نمی‌بود. زیرا اگر من در غائله پیشه‌وری و فتنهٔ مصدق از بین رفته بودم حزب توده بر ایران مسلط می‌شد و کشور دموکراتیک ایران به زعامت شوروی به وجود می‌آمد. انگلیسیها و آمریکاییها هم قسمتی از جنوب ایران را اشغال می‌کردند. بعد جنگ شمال و جنوب در می‌گرفت و ممکن بود قسمتهای نفت‌خیز در دست غرب باقی بماند، ولی به هر صورت دیگر ایرانی وجود نمی‌داشت. و من این جا باید به تو بگویم که آن قدر آمریکاییها و انگلیسیها با من à cheval [دو دوزه] بازی کردند که صدمه این کار هزاران بار عظیم‌تر از حمله مستقیم شوروی به من بود. اینها به خیال خودشان روی چند اسب شرطبندی می‌کنند و این با اطلاع ناقص آنها از کشور، به خصوص از طرف آمریکاییها، کشنده است. واقعاً در این سینه فراخ و شانه‌های ستبر چه اسراری نهفته است که کُره را می‌تواند بترکاند و این مرد بزرگ و باهوش و پیش بین تحمل آن را می‌کند. خداوند او را حفظ کند.

باری امروز قضایای چهار ماه فروردین، اردیبهشت، خرداد [و] تیرماه سی و شش سال سلطنت شاهنشاه را مورد بحث قرار دادیم. یعنی فقط حکایت شاهنشاه، در مورد سر تیترهای آن می‌فرمودند که سه ساعت طول کشید و هنوز هشت ماه دیگر را باید مورد بحث قرار دهیم.

در آخر جلسه با قدری تامل از من سئوال فرمودند: [هوشنگ] نهاوندی، رئیس دانشگاه تهران، عضو فراماسون است؟ عرض کردم: خیلی مشهور است، ولی یقین ندارم و نمی‌توانم بی‌جهت کسی را متهم سازم. فرمودند: تحقیق کن. من فکر می‌کنم او را برای دبیر کلی حزب در نظر گرفته‌اند. کسی چه می‌داند که ایرادگیریهای به [محمد] باهری برای وانمود کردن این موضوع نباشد که برای دبیر کلی حزب مناسب نیست.[1] کار شاهنشاه آن قدر عمیق و دقیق است که فقط و فقط خودش و خودش و خدا می‌داند و

۱- نزدیک به یک سال پس از این گفت و گو، محمد باهری به جای جمشید آموزگار، دبیر کل حزب رستاخیز شد.

بعد شرفیاب شدم. جریان را حضور شاهنشاه عرض کردم. فرمودند: بلی، اردشیر [زاهدی] خیلی در خطّ عربها وارد شده. عرض کردم: بسیار دور از حزم و احتیاط عمل کرده. فرمودند: آخر ما هم به اسرائیلیها خیلی بد و بیراه می‌گفتیم. عرض کردم: اعلیحضرت همایونی روی یک سیاستی ممکن است فرمایشی بفرمایید، ولی سفیر وظیفه دیگری دارد. فرمودند: خوب چاره نداشت. ماشاءالله به کسی که مرحمت دارند، زود مطلبی را درباره او قبول نمی‌فرمایند، لااقلّ به ظاهر قبول نمی‌فرمایند. چه باید کرد؟ شاهنشاه عظیم‌الشّأنی است و درخور عظمت خود عمل می‌کنند.

عرض کردم: دیشب نخست وزیر با دستپاچگی به غلام تلفن کرد که جلسه فلسفه حزبی در پیشگاه مبارک بد طوری چرخیده. [منوچهر] آزمون[1] (نماینده مجلس) که قرار نبود در جلسه باشد، آمده و [محمّد] باهری را مورد حمله قرار داده و گفته است این فلسفه[ای] که شما نوشته‌اید، تمام اصطلاحات، بلکه خودِ متن کمونیستی است و باهری عصبانی شده است. فرمودند: بلی، خوب که نبود، باهری هم خیلی مزخرف گفت. عرض کردم: ناچارم به عرض خاکپای مبارک برسانم اگر شاهنشاه [دکترینی] doctrine برای حزب رستاخیز می‌خواهند، همین که باهری نوشته، کمال مطلوب است، آن که طرف باهری نوشته است، صبح غلام خواندم. به مقاله برای روزنامه بیشتر شبیه است. به علاوه غلام اطّلاع دارم که باهری و همکارانش بیش از هزار ساعت روی آن کار کرده‌اند و تمام جزئیّات دیالکتیک و غیر دیالکتیک در آن ملاحظه شده. فرمودند: آخر می‌گوید آزادی و رفاه و همه چیز را باید زیر پا گذاشت. عرض کردم: در صورتی که اصل، یعنی کشور و رژیم شاهنشاهی در خطر بیفتد، نه همیشه. فرمودند: می‌گوید همیشه بایدِ در حال انقلاب بود. عرض کردم: این هم که فرمایش خود اعلیحضرت همایونی است که انقلاب که به پیش نرود، پوسیده و خراب می‌شود و این خود اصل دیالکتیک و از فرمایشات خود شاهنشاه می‌باشد. باری خیلی از این بحث و گفتگو پیش آمد، به طوری که احساس کردم

۱- منوچهر آزمون در آن هنگام نماینده‌ی اوّل تهران در مجلس شورای ملّی بود. دو ماه بعد از این تاریخ برای مدّت کوتاهی وزیر کار و امور اجتماعی و سپس در ۱۳۵۶ استاندار فارس شد. در دولت زودگذر شریف امامی در ۱۳۵۷ وزیر مشاور در امور اجرایی بود. پس از انقلاب کشته شد.

شاهنشاه ناراحت می‌شوند. بالأخره فرمودند: مبتکر انقلاب منم و من می‌خواهم آن چه در دل من هست پیاده شود، نه آن چه در فکر محدود باهری و همکارانش می‌گذرد. عرض کردم: این مطلب دیگر است. شاهنشاه که خودتان را آزاد از ایسم اعلام فرموده و شناسانده‌اید، چه مانع دارد که این کار را هم بفرمایید. ولی اگر بخواهید به جنگ ایسمها بروید لازمه‌اش همین مقدّمات و همین حرفهای «عن» تلکتوئلهاست! قدری خندیدند، ولی چون دیدم شاهنشاه را ناراحت کردم مصاحبه [هوشنگ] نهاوندی را که اشتباهی در روزنامه رستاخیز چاپ کرده بودند، به عرضشان رساندم. خیلی خندیدند، ولی احساس کردم خنده واقعی نیست. می‌خواهند به من حالی بفرمایند که از آن حرفها ناراحت نشدم. واقعاً مرد بزرگی است و همه کارها در شأن عظمت خودش است.

مقداری روزنامه‌های خارجی که باز بد نوشته بودند، داشتم. نمی‌دانستم چه کنم، بعد از آن که بیش از یک ربع شاهنشاه را ناراحت کرده‌ام. آخر، من با عقیده‌ای که دارم که نفس این مرد بزرگ برای کشور مغتنم است، با عصبانی کردن او نمی‌توانم او را بتراشم و از بین ببرم. ولی وظیفه دیگر هم دارم که همه جریانات را عرض کنم، گو این که قبلاً ماشاءالله از کانالهای دیگر هم خبری می‌گیرد. باری دل به دریا زدم و روزنامجات را به عرض رساندم. اتّفاقاً یکی دو تا را ندیده بودند و با دقّت ملاحظه فرمودند.

بعد کارهای جاری را عرض کردم. اجازه فرمودند برای درگذشت امام جمعه تبریز که همیشه دولتخواه بود، استاندار فاتحه بگذارد.

بعد مرخّص شدم. فوری به کارهای جاری رسیدم و با دخترم رودی و خانم علم و دو نوه‌ام نیلوفر و پیمانه برای استراحت به گاجره آمدم.

وقتی مرخّص می‌شدم شاهنشاه فرمودند: تو را که روز جمعه در محلّ سدّ فرحناز خواهم دید. عرض کردم: البتّه افتخار خواهم داشت (باید مصاحبه با شاهنشاه، در خصوص گذشته‌ها، برای نطق خودم بکنم).

جمعه ۲۶ شهریور ۱۳۵۵

چنان که پریروز نوشتم، چهارشنبه و پنج‌شنبه در دیزین بودم و امروز جمعه، چنان

غلطی کرد شدیداً تنبیه خواهد شد.

مقاله رسول [پرویزی] را تقدیم کردم، ملاحظه فرمودند. خوششان آمد. عرض کردم: [محمّد] باهری عصری شرفیاب می‌شود با نخست وزیر و فلسفه حزب را تقدیم می‌کنند. [باهری] عرض کرد اگر شاهنشاه به من اجازه صحبت نفرمایند، یک کلمه هم نخواهم گفت. فرمودند: البتّه از او خواهم خواست که صحبت کند.

بعد از ظهر شاهنشاه به پدافند ملّی تشریف بردند. بعد جلسه اعضاء حزب را که مأمور تنظیم فلسفه حزب بودند به حضور پذیرفتند. من در این جلسه نبودم، چون سمتی ندارم. سر شب نخست وزیر با دستپاچگی تلفن کرد که جلسه خیلی بد شد و طرفین در حضور شاهنشاه به یکدیگر پریدند و نتیجه حاصل نشد. از تو خواهش می‌کنم به باهری بگو با اینها یک سازشی بکند و یک طرح نهایی با نظر طرفین تهیّه شود. گفتم سعی خواهم کرد. امّا این هم از کارهای سمبل‌کاری نخست وزیر است. نور و ظلمت را نمی‌شود با هم جمع کرد. گویا طرف مقابلِ باهری، اینها را مارکسیست خوانده است و این از فرمایشات قبلی شاهنشاه هم معلوم بود که چنین گزارشاتی به عرض مبارکشان رسیده است، به خصوص که در دسته باهری، کورس لاشایی[1] که اخیراً از حزب توده برگشته وارد بوده است. حتّی شاهنشاه صبح به من فرمودند: ما این لاشایی را چرا به حضور بپذیریم؟ این که تا پریروز دشمن ما بود. عرض کردم: صحیح می‌فرمایید، ولی چنان که قبلاً هم فرمودید با اینها یکی از دو صورت باید رفتار کرد. اگر تحت تعقیب هستند باید همیشه در کنج زندان بمانند و اگر بخشیده شده‌اند باید از همه مواهب برخوردار گردند. این امر مبارک خودتان است و بسیار هم صحیح. دیگر چیزی نفرمودند و من این جا فهمیدم که استنباط قبلی من به این که درخصوص دسته باهری، زیاد سعایت شده، درست بوده

۱- کورس لاشایی دیپلمه در رشته‌ی پزشکی (داخلی) از آلمان، عضو هیئت رهبری سازمان انقلابی (گروه منشعب از حزب توده)، با هدف اقدام به انقلاب مسلّحانه، بر پایه‌ی نظریه‌ی مائو (محاصره‌ی شهرها از راه روستا) مخفیانه به ایران آمد و چندی در کردستان به سر برد، ولی امکان اجرای نظریه‌ی مائو را در ایران غیر عملی یافت و اصولاً از افکار انقلابی دست کشید و روانه‌ی تهران شد. خواهرش، فرشته لاشایی، که منشی علم بود، او را به علم معرّفی کرد و این یک او را نزد شاه برد. در سالهای پیش از انقلاب از مشاوران دربار بود. پس از انقلاب رهسپار آمریکا شد و چند سال پیش در کالیفرنیا درگذشت.

است وبیچاره باهری هم فهمیده بود، منتها نباید بفهمد! چه باید کرد؟ به هر صورت دست باهری قوی است و حرف او درست.

سِحر با معجزه پهلو نزند، دل خوش دار سامری کیست که دست از ید بیضا ببرد؟

منتها سیاست آن قدر پیچیده و مشکل است که انسان نمی‌تواند سر دربیاورد.

من عصری Copley روزنامه نویس معروف آمریکایی [را] که طرفدار ماست، پذیرفتم و با او یک ساعتی در خصوص تبلیغات آمریکا صحبت کردم.[1] او عقیده داشت که باید مؤسسه‌ای مخصوص خبرگزاری، در آمریکا به وجود بیاوریم و از این خبرگزاری افکار عمومی آمریکا را اداره کنیم. البتّه برنامه پر دامنه‌ایست.

چهارشنبه ۲۴ شهریور ۱۳۵۵

صبح [اوری] لوبرانی سفیر اسرائیل [را] پذیرفتم و در خصوص فروش اسلحه آمریکا به ایران که قرار بود اسرائیلیها هم lobbying بکنند، گزارش او را شنیدم. گفت تصوّر نمی‌کند که در کنگره موضوع رد بشود و قطعاً تصویب خواهد شد، ولی برای آینده لازم است همکاری نزدیک بین اسرائیل و ایران باشد. می‌گفت شما الآن دو نقص از نظر ما دارید. یکی این که مطلقاً در کاپیتول حضور ندارید. پارتی و خاویار دادن در سفارت کافی نیست. دیگر این که با ما ابداً تماسی ندارید که هیچ، سفیر شما دائماً بر علیه ما تبلیغات می‌کند. سفیر ما نه تنها در آن جا نماینده کشور اسرائیل، بلکه نماینده شش میلیون رأی‌دهنده جهود آمریکایی است و این برای هر رئیس جمهوری در آمریکا، مسئله کوچکی نیست و خیلی کار از او ساخته است (به نظر من راست می‌گوید). از این که [شیمون پرز] وزیر دفاع چه قدر تحت تأثیر اعلیحضرت همایونی قرار گرفته است، صحبت کرد. می‌گفت [وزیر دفاع] می‌گوید ایشان در دنیای امروز بزرگترین لیدری هستند که من می‌توانم سراغ بگیرم.

۱- جیمز کوپلی (James S. Copley) پایه‌گذار Copley News Service است که مقاله و خبر تهیّه و به مطبوعات آمریکایی و بین‌المللی عرضه می‌کند.

نیویورک تایمز و واشینگتن پست و تایم همه وسیله یهودیها اداره می‌شود. عرض کردم: چه نفعی در این کار دارند؟ بیشتر باید کار روسها باشد و افکار ساده‌لوحانه خود آمریکاییهای احمق که آلت دست دوّم تبلیغات شوروی قرار می‌گیرند. فرمودند: این هم ممکن است درست باشد.

اجازه خواستم فردا بروم دفتر یادبود مائو را امضا کنم. فرمودند: البتّه. عرض کردم: سفیر انگلیس اجازه شرفیابی می‌خواهد و سفیر آمریکا هم به غلام تلفن کرد و اجازه خواست که به یزد و کرمان برود. گفتم مانع ندارد. فرمودند: خوب کردی. فرمودند: آیا مصلحت نیست همین طور که [اَترتون] Atherton[1] گفته است، ما به سفیر آمریکا بگوییم که تعریف آزادی برای ما و شما متفاوت است؟ ما نفع جمع را می‌خواهیم و شما آزادی غلط فرد را. عرض کردم: از سفیر کاری ساخته نیست، مگر آن که وقتی روزنامه‌نگاران و نمایندگان تلویزیون آنها می‌آیند، این مسائل به آنها گفته شود. فرمودند: صحیح است، آن وقت می‌گوییم.

بعد من مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم. بعد از ظهر شاهنشاه گردش رفتند. من هم شنای مفصّلی کردم و بعد پیش دوست ایرانی خودم رفتم و بسیار خوش گذشت. شب تمام در منزل کار کردم.

ساعت ۱۱ به فرودگاه برای استقبال وزیر دربار مغرب رفتم که باز برای مستدعیّاتی از طرف پادشاه مغرب می‌آید. حال که به منزل رسیده‌ام یک صبح است. کارهای فردا را هم باید مرتّب کنم.

امشب [جشن] تولّد والاگهر شهرآزاد، دختر والاحضرت شاهدخت شمس بود. من به بهانه آمدن وزیر دربار مغرب، به مهردشت نرفتم. با خستگی که از بعد از ظهر داشتم، خیلی سنگین می‌شد که بروم و برگردم و به فرودگاه بروم.

۱- آلفرد لروی اترتون (Alfred Leroy Atherton Jr.)، دیپلمات حرفه‌ای، از ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۹ معاون وزارت خارجه برای امور خاورمیانه بود و جزو کارشناسان این منطقه به شمار می‌رفت.

سه‌شنبه ۲۳ شهریور ۱۳۵۵

صبح شرفیاب شدم. به حمدالله حال شاهنشاه بسیار خوب بود. قدری راجع به انتخابات آمریکا و این که [جیمی] کارتر هنوز کاملاً جلو است صحبت شد. وضع جراید آمریکا را عرض کردم که شدیداً به ما حمله می‌کنند، باید یک مطلبی در بین باشد. عرض کردم: آمریکاییهای احمق تحت تأثیر غیرمستقیم تبلیغات شوروی هستند که نمی‌خواهند ما اسلحه آمریکایی بخریم. حال آن که اینها باید یک نان تصدّق بدهند و یک نان بخورند و دعا کنند که ما اسلحه آنها را بخریم و متّکی به آنها باشیم. فرمودند: تبلیغات روسها بسیار قوی است و آمریکاییها بسیار احمق. این دو که با هم جور شد، نتیجه‌اش همین می‌شود که سنا و روزنامه و تلویزیون، همه و همه، بر علیه منافع خودشان حرف بزنند. عرض کردم: به هر حال ما باید آن را خنثی بکنیم و خواهیم کرد، منتها وقت و اسلحه (فهم و علم) لازم دارد و تأمّل و بردباری لازم است. فرمودند: درست است. عرض کردم: دستگاه مجهّز و فهمیده و کافی نداریم، باید اینها را اجازه فرمایید درست کنیم.

گزارشی از [جمشید قریب] سفیر شاهنشاه در آنکارا رسیده بود که حزب حاکم [عدالت][1] بوی الرّحمن گرفته، هیچ مطلبی را نتوانسته است حل کند، نه مسئله قبرس، نه مسئله دریای اژه، نه گرفتن اسلحه از آمریکا و نه انفلاسیون. فرمودند: حزب خلق که بیاید، ناچار به طرف روسها خواهد رفت. عرض کردم: آنهاهم می‌خواهند چپ‌گراها را از حزب اخراج کنند و سفیر این طور عرض می‌کند. فرمودند: پس باید نتیجه مسافرت [بولنت] اِجویت[2] (لیدر [حزب] خلق) به آمریکا باشد.

والاحضرت اشرف باز مستقیماً پولی از دولت برای مخارج سفر انگلستان خودشان خواسته‌اند. شاهنشاه بسیار اوقات تلخ شدند. فرمودند: ابلاغ کن هر والاحضرتی چنین

۱- در یادداشت «دموکرات» نوشته شده است. پس از کودتای ارتش در ۱۹۶۰، نام این حزب به «عدالت» تبدیل شد.

۲- بولنت اجویت، (۲۰۰۶-۱۹۲۵) شاعر، روزنامه‌نگار و سیاست پیشه، در آغاز دهه‌ی ۱۹۷۰ رهبر حزب خلق و در همان سالها چندین بار نخست وزیر شد. به دنبال کودتای نظامیان در ۱۹۸۰ مدّتی زندانی بود. ولی از آن پس فعّالیّت سیاسی خود را از سر گرفت و در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ دوبار نخست وزیر شد.

شنبه ۲۰ شهریور ۱۳۵۵

صبح به اندازه ۷ دقیقه شرفیاب شدم، زیرا که باید پرز وزیر دفاع اسرائیل ساعت ۱۰ شرفیاب می‌شد. به حمدالله حال شاهنشاه خوب بود. کارهای جاری را به فوریّت به عرض مبارک رساندم. منجمله تلگرافی که [محمّد] الخولی رئیس سازمان امنیّت سوریه عرض کرده بود و از شرفیابی به پیشگاه مبارک همایونی اظهار خرسندی و افتخار زیاد کرده بود. فرمودند: برای شیخ طالب، همراه او، که رابط بین اردن و سوریه است ماهیانه هزار تا دو هزار دلار حقوق تعیین کن.

عرض کردم: مهارجه پاتیالا که امروز شرفیاب می‌شود، استدعای مهاجرت قسمتی از اتباع خودش را خَواهد نمود. گویا این سیاست دولت هند باشد که باگسیل داشتن تعداد زیادی هندی در مرزهای غربی پاکستان، مآلاً برای آن دولت اشکالاتی فراهم آورند، نظر مبارک باشد. تعجّب فرمودند.

گزارش سلامتی علیاحضرت ملکه پهلوی را عرض کردم که نفس تنگی پریشب، الحمدالله عارضه قلبی نبوده است.

در خاتمه عرض کردم مهمان خوبی داریم. فرمودند: پس عصری گردش خواهیم رفت.

بعد از ظهر یک ساعت به بانک ملّی تشریف بردند که به مناسبت پنجاهمین سال سلطنت همایونی پهلوی جشن گرفته بود. بسیار خوب بود. بعد به گردش تشریف بردند. من هم منزل آمدم و تمام کار کردم.

یکشنبه ۲۱ شهریور ۱۳۵۵

صبح شرفیاب شدم. به محض زیارت شاهنشاه، فرمودند: حیف وصد حیف که این مهمان دیشبی خیلی عالی است. عرض کردم: چرا حیف؟ فرمودند: آخر ایّام قتل پیش می‌آید و دیگر نمی‌توان استفاده کرد (ضربت خوردن و شهادت امیر مؤمنان). عرض کردم: خداوند به اعلیحضرت سلامتی و طول عمر بدهد. با این عقیده خالصی که دارید، همه چیز و همیشه بر وفق مرادتان است. به قول معروف «سر زلف تو نباشد، سر زلف

دگری!» شاهنشاه خیلی خندیدند.

در مورد کسی که دیروز عرض کرده بود هندیها می‌خواهند در مرزهای غربی پاکستان متمرکز شوند و من گزارش عرض کرده بودم، فرمودند: می‌دانی چرا این حرف را گفته است؟ عرض کردم خیر. فرمودند: این مردکه با «شل کات» شرکت انگلیسی و کمپانی شل که نتوانستند از ده هزار هکتار اراضی خوزستان درست بهره‌برداری کنند، شریک است و چون مهارجه پاتیالا می‌خواهد جای آنها را بگیرد، می‌آید این لاطائلات را به ما گزارش می‌دهد که جلوی پاتیالا را بگیریم. عرض کردم: با سابقه‌ای که این شخص دارد (سر شاپور ریپورتر)، کاملاً این کار از او برمی‌آید و صحیح می‌فرمایید. بعد عرض کردم: وقتی مشت انسان در دروغگویی و لاف زدن باز شد دیگر فایده ندارد، از هر طرف بچرخانید خراب از کار در می‌آید و عرض کردم: هیچ چیز در دنیا بهتر و والاتر از صداقت و راستگویی نیست. من الآن در پیشگاه شاهنشاه هیچ نوع نگرانی ندارم، چون هرگز نخواسته‌ام که عملی یا حرفی برخلاف حقیقت و صداقت به شما عرض کنم، ولو بر ضررم باشد. فرمودند: همین طور است. من هم در سیاستهای خودم به طوری درست می‌گویم که داخلی و خارجی خیال می‌کنند که نباید چنین مسئله‌ای درست باشد. و فرمودند که من این را روی سادگی خودم می‌گویم. عرض کردم: سادگی، ولی با فهم. فرمودند: شاید! عرض کردم: یک چیز هم اضافه بفرمایید و آن قاطعیّت است و این مسئله هم بیشتر موجب استعجاب آنها می‌شود که قطعاً چنین مسئله با این همه راستی و قاطعیّت نمی‌تواند درست باشد و به همین جهت هم هست که کارهای شاهنشاه به حمدالله تا این حد پیش رفته است، چون تکلیف ما غلامان که با اعلیحضرت روشن است و تکلیف خارجیها هم همین طور. باری از این مقوله زیاد صحبت شد.

بعد گزارش تلگرافی اردشیر [زاهدی] را که جریان کمیته فرعی سنای آمریکا را گزارش داده بود به عرض رساندم. همین طور عرض کردم که واقعاً [پیکار] campaign بزرگی علیه ما در همه جای آمریکا و حتّی اروپا شروع شده و نمی‌دانم چرا به این شدّت؟ تعدادی روزنامه‌ها را از نظر مبارک گذراندم که اغلب بسیار بد بود. چند نمونه را این جا می‌گذارم. فرمودند: کار یهودیها باید باشد. عرض کردم: دلیل ندارد. فرمودند: آخر



21st September, 1976.

Dear Mr. Ambassador,

I greatly appreciate the kind greetings which you have conveyed to me on your personal behalf and that of your Government, your Embassy and Mrs. Helms on the 36th Anniversary of my accession to the throne.

Your sincere sentiments proffered, as they are, in a spirit of cordiality and goodwill are a true indication of the very close ties of amity between Iran and the United States of America and of the deep understanding and warm friendship which you yourself have always entertained for my country.

With best wishes for your happiness and continued success in the accomplishment of your task,

Sincerely,

M. R. Pahlavi

His Excellency
The Honourable Richard Helms,
Ambassador of the United States of America,
TEHRAN.

ما از بین برود. فرمودند: مانع ندارد. دیگر جسارتی نکردم ولی عقیده‌ام غیر از این بود.

بعد از ظهر منزل ماندم. هم کار کردم و هم شنا کردم و هم با نوه‌هایم بازی کردم.

سر شب جوایز راه‌پیمایی با اسب را دادم.

جمعه ۱۹ شهریور ۱۳۵۵

دیشب خبر از تمام دنیا گرفتم که عزاداری رسمی کسی برای مائو نمی‌کند. هر کشوری به یک نوعی اظهار احساسات می‌کند. به شاهنشاه تلفنی عرض کردم. خندیدند، فرمودند دیدی می‌خواستی عجله کنی؟ عرض کردم: شاهنشاه را که مکرّر عرض کرده‌ام به پیشوایی قبول دارم.

تمام روز به استراحت گذشت. مقدار زیادی، با آن که هوا سرد بود، شنا کردم و بسیار خوب بود. مثل این که تا اندازه[ای] بنیه‌ام برمی‌گردد، اگر خودم را چشم نزنم!

عصری به مجلس فاتحه مرحوم ارتشبد خاتمی (سالگرد) او رفتم. چه عمر زود می‌گذرد؟ یک سال به این سرعت گذشت.

عصری [اوری لوبرانی] سفیر اسرائیل را پذیرفتم و در مورد امری که شاهنشاه فرموده بودند مجدّداً با او صحبت کردم و نقشه کشیدیم که چه جور برای تصویب خرید اسلحه، ما متّفقاً در سنای آمریکا عمل کنیم. او به من گفت فردا که وزیر دفاع ما [شیمون] پرز[۱] شرفیاب می‌شود خوب است که شاهنشاه اظهاری در این زمینه به او بفرمایند. آن وقت دست من خیلی قویتر می‌شود.

نامه[ای] از سفیر آمریکا رسیده بود، چون حسّاس بود، امروز تقدیم کردم.[۲] مطلب سفیر [اسرائیل][۳] را هم عرض کردم.

۱- شیمون پرز از ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۷ وزیر دفاع و در دهه‌ی ۱۹۸۰ برای دو سال نخست وزیر اسرائیل بود. سپس چند بار به مقام وزارت رسید و یک بار دیگر نیز نخست وزیر شد. تلاش او برای تفاهم و آشتی با فلسطینیها، منجر به قرارداد اسلو در سپتامبر ۱۹۹۳ گردید و به همین مناسبت به همراه یاسر عرفات و اسحاق رابین، برنده‌ی جایزه صلح نوبل شد.

۲- نامه‌ی سفیر آمریکا، شادباش به مناسبت سی و ششمین سال سلطنت شاه، وهمچنین پاسخ شاه به دنبال این یادداشت آمده است.

۳- در یادداشت به اشتباه سفیر آمریکا نوشته شده است.

که سناتور برچ خیلی مفتون اعلیحضرت همایونی و زنش بسیار مفتون علیاحضرت شهبانو شده بود. اعلیحضرت همایونی فرمودند: اگر قلباً این اعتقاد را پیدا نمی‌کردند، دلیل نداشت این قدر حرفش را بزنند که حتّی به سفیر آمریکا هم به طور جداگانه بگویند. در قبال این فرمایش، من عرض کردم آخر در کشور خودشان آدم نمی‌بینند، از رئیس جمهور گرفته تا پایین. علیاحضرت شهبانو فرمودند: یعنی می‌خواهی بگویی در کشور کورها یک چشمی هم خیلی بینا به نظر می‌رسد؟ نکته ظریف قشنگی بود و بسیار خندیدیم.

پنجشنبه ۱۸ شهریور ۱۳۵۵

صبح قرار بود در رکاب اعلیحضرتین برای خاتمه کار کنفرانس آموزشی به رامسر بروم. در رامسر آن قدر بارندگی بود و ابرها پایین بودند که ممکن نشد. اعلیحضرت همایونی فرمودند: برنامه بعد از ظهر را که قرار بود از رامسر به آلاشت برویم حالا انجام می‌دهیم. عرض کردم: اتّفاقاً الآن خبری از آلاشت داریم و هوای آن جا خوب است. تا هلیکوپترها را بنزین‌گیری و حاضر بکنند نیم ساعتی طول کشید. شاهنشاه از من سئوال فرمودند: کارهای تو همراه نیست که به عرض برسانی؟ عرض کردم. متأسفانه خیر. فرمودند: چیز عجیبی است که من چند دقیقه هم نمی‌توانم بی‌کار بمانم. عرض کردم: ماشاءالله، حالا هم هوا خوب است، تشریف ببرید قدری بیرون قدم بزنید. فرمودند: حوصله آن کار را هم ندارم. به هر حال هلیکوپترها حاضر شد و رفتیم و برگشتیم. بسیار خوب بود.

از اخبار مهمّ جهان درگذشت مائو است. وقتی از آلاشت برگشتیم، خبر رسید. تلگراف تسلیت به خانم او و نخست وزیر چین مخابره فرمودند. با تلفن عرض کردم: اعلامیّه بدهیم و پرچمها را نیمه افراشته بکنیم و عزاداری اعلام نماییم؟ فرمودند: آخر رئیس کشور که نبوده رئیس حزب بوده. عرض کردم: اگر جسارت نکنم همان طور که در عریضه‌ام عرض کردم: خدا بوده. به علاوه اخیراً همه جا از سیاست شاهنشاه دفاع کرده و حتّی از خرید اسلحه ما از آمریکاییها دفاع کرده. فرمودند: از دنیا بپرسید آنها چه می‌کنند، فعلاً تلگرافات مخابره و اعلام شود. عرض کردم: می‌ترسم دیر بشود و اثر کار

Tehran, September 16, 1976

Your Imperial Majesty:

On the auspicious occasion of the 36th Anniversary of your accession to the throne, it is my pleasure and privilege to extend warmest and heartfelt good wishes on behalf of my Government, this Embassy, Mrs. Helms, and myself.

In connection with the celebration of the 50th Anniversary of the Pahlavi Dynasty, I have been studying the history of Iran in this century and have been remarkably impressed, as have many other serious students, with the extraordinary metamorphosis which has taken place under the leadership of Reza Shah the Great and Your Imperial Majesty. Not only has progress in all fields been spectacular, but also political and economic stability have been established to a degree that 35 years ago, let alone 50 years ago, would have been unthinkable. Yet you labor tirelessly to make your continuing vision for the country come true. I salute.

May God go with you, preserve you, and guide your hand!

Respectfully,

Richard Helms

Richard Helms
Ambassador

His Imperial Majesty
Mohammad Reza Pahlavi,
Shahanshah Aryamehr.

دو جور باید عمل کنید، یکی [در زمینه سیاسی] politics است و یکی درست کردن [چهره] image. موضوع [چهره] را آسان می‌شود درست کرد و با همین وسائل ارتباط جمعی یا به اصطلاح امروز، رسانه‌های گروهی، می‌توان تا حدّی عمل کرد، ولی عمل [سیاسی] politics احتیاج به lobbying دارد و شما در این قسمت خیلی ضعیف و حتّی صفر هستید و در [کنگره آمریکا] Capitol Hill از ایران خبری نیست. سفیر شما خیال می‌کند با چند تا مأمور بزرگ وزارت خارجه یا خود کیسینجر ارتباط داشتن، موضوع را حل می‌کند، ولی این طور نیست. حتّی مهمانی دادن به سناتورها یا خاویار دادن و این حرفها موضوع را حل نمی‌کند. بخصوص که حالا کنگره و سنا خیلی با دولت درافتاده‌اند و میل دارند کشورهایی که احتیاج دارند، به خود آنها در [کنگره][1] Hill مراجعه نمایند و شما در این قسمت هیچ ندارید. شاهنشاه فرمودند: یک نفر را بفرست که به اردشیر این تذکّرات را بدهد. بعد فرمودند: نه، خوب است این طور بنویسی که تو کار زیاد داری و می‌ترسم از بس کار می‌کنی از بین بروی. خوب است چند عضو عالیرتبه تقاضا بکنی که بیایند با تو کار بکنند و بتوانند به خصوص در lobbying به تو کمک کنند و این پیشنهاد به منظور اظهار نهایت مرحمت به تو می‌باشد. ماشاءالله از این مرد بزرگ پر حوصله و انسان و نوکر نگاهدار. به کسی که مرحمت دارد، نمی‌خواهد کوچکترین ناراحتی وارد آید. به هر صورت قرار شد این مطلب را من بنویسم.

بعد مذاکرات با سناتور [برچ بی] Birch Bayh را به تفصیل عرض کردم که چه اندازه مفتون عظمت شاهنشاه شده بود و می‌گفت چنین لیدری در جهان امروز نیست و من هم به تفصیل در حضور همه مهمانها و حتّی سر شام وضع حسّاس ایران را در این منطقه برای او تشریح کردم و گفتم اگر بر فرض شما به ما اسلحه ندهید، از جای دیگر می‌خریم، ولی باز هم یک حقیقت باقی می‌ماند که همین اسلحه در راه حفظ منافع غرب و جریان نفت به کار خواهد رفت و حتّی حفظ پاکستان وافغانستان و جلوگیری از نفوذ شوروی به

۱- کنگره‌ی آمریکا (مجلس نمایندگان و مجلس سنا) در بالای تپّه‌ی کاپیتول (Capitol Hill)، گاهی به اختصار، Hill (تپّه) نامیده می‌شود.

سمت اقیانوس هند. خیلی تحت تأثیر قرار گفت و بعد از شام، سفیر آمریکا به من تبریک گفت. بعد از شام باز سناتور به طور خصوصی پیش من آمد و نامه کارتر را به پیشگاه مبارک، به من داد که اینک تقدیم می‌کنم. فرمودند: جواب گرمی تهیّه کنید.

بعد مثل این که مرا عذر خواسته باشند، فرمودند: دیگر کاری نیست؟ عرض کردم چرا، عرایض زیاد دارم، ولی اگر شاهنشاه کار دارید موقوف می‌کنم. فرمودند: بهتر است تمام کنیم. خیلی تعجّب کردم.

بعد که در آمدم، علیاحضرت شهبانو را پشت دفتر شاهنشاه دیدم که با [عبدالحسین سمیعی] وزیر علوم قصد ورود به دفتر شاهنشاه را دارند. معلوم شد در مورد مذاکرات [کنفرانس آموزشی] رامسر می‌خواهند تصمیماتی بگیرند. البتّه از این پیش آمد، هم خوشحال و هم ناراحت شدم. خوشحالی من از این جهت است که بالأخره در این کار یک کنکاش مختصری در پیشگاه شاهانه می‌شود و این عملِ بسیار خوبی است که من موفق نشده‌ام در امور دیگر چنین کنکاشهایی در پیشگاه شاهانه تشکیل شود. ولی ناراحتی مختصر من باز از این بابت است که مبادا به قول معروف این ارقه‌ها[1] علیاحضرت شهبانو را قبلاً در مورد نظرات خودشان موافق کرده باشند و ایشان هم مسئله را به هر طور شده، به اعلیحضرت همایونی بقبولانند. چون از طرف مخالف و مدّعی، کسی در این جلسه نبود.

بعد مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم. ناهار منزل دخترم ناز خوردم. سر شب [ریچارد هلمز] سفیر آمریکا را دیدم و اوامر همایونی را درباره حفظ جان آمریکاییهای ایران با او در میان نهادم. درباره این که آنها را مسلّح بکنیم، گفت ناچار است به واشینگتن بگوید.

سر شام رفتم. علیاحضرت ملکه پهلوی کسالت داشتند و کسی نبود. فقط من در حضور اعلیحضرت همایونی و علیاحضرت سر شام بودم. از هر مقوله صحبت بود، ولی مطلب مهمّی نبود. من گاف عجیبی کردم که بعد هم خیلی خندیدیم. به عرض رساندم

۱- [اَرقه یا عَرقه. شخص سرد و گرم روزگار چشیده، جسور، دریده. فرهنگ معین. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

پیام مخصوصی از طرف حافظ اسد می‌باشد پذیرفتند.

سه‌شنبه ۱۶ شهریور ۱۳۵۵

صبح شاهنشاه به نمایشگاه عصر پهلوی تشریف بردند که دورهٔ آن تمام شد و خیلی جالب از کار درآمد، به طوری که در ظرف ۱۳ روز، یک ملیون و هفتصد هزار نفر از آن بازدید کردند.[1] با آن که کمی احساس سرماخوردگی می‌کردم، چون خودم رئیس شورای جشنها هستم، رفتم. خیلی طرف توجّه قرار گرفت. بازدید شاهنشاه سه ساعت طول کشید، ولی بعداً بعد از دو ساعت، در ساعت ۱۲، من عرض کردم: ملاقاتی با یهودیهایی که از آمریکا آمده‌اند دارم،[2] اجازه فرمایید بروم. فرمودند: برو و به آنها بگو ما می‌دانیم که تمام lobbying بر علیه خرید اسلحه ما را شما می‌کنید. عرض کردم: اطاعت می‌کنم، ولی این را خودشان قبلاً هم به غلام گفته بودند که این کار را ما علیه عربستان سعودی کرده بودیم، یک دفعه دیدیم که در آن جلسه کمیته سنا، موضوع خرید ایران هم مطرح شد، دیگر نتوانستیم کاری بکنیم و حالا مشغول شده‌ایم آن را برگردانیم. فرمودند: به هر حال تذکّر بده. من ظهر با آنها ملاقات کردم، ولی سفیر اسرائیل نبود. این مطلب را نگفتم و او را خواستم که فردا صبح مرا ببیند تا اوامر شاهانه را ابلاغ کنم.

بعد از ظهر با یک دختر خانم ایرانی تازه قرار ملاقاتی داشتم. با آن که سابقاً او را دیده و پسندیده بودم، چون خیلی بلند پروازی کرد، خوشم نیامد. بعد از نیم ساعت به بهانه[ای] که کار دارم او را مرخّص کردم. البتّه همه آثار پیری است! بعد از ظهر تمام کار کردم تا حالا که ساعت ده شب است. شاید امشب زودتر بخوابم وگرنه سرماخوردگی مرا بستری می‌کند. شاهنشاه هم بعد از ظهر تمام کار کردند.

از اخبار مهمّ جهان همان دنبالهٔ ملاقات [هنری] کیسینجر با نخست وزیر آفریقای جنوبی است که می‌خواهد حکومت اکثریّت سیاه پوست را به آفریقای جنوبی و

۱- به نظر می‌رسد که در نگارش شمار بازدیدکنندگان اشتباه شده و رقم واقعی بسیار کمتر از آن باشد.

۲- منظور گروه یانکلوویچ است که قراردادی برای بهبود روابط عمومی ایران در آمریکا داشتند.

رودزیا بقبولاند. این کار بسیار مشکلی است، ولی کیسینجر کار تبلیغاتی برای انتخابات فورد می‌کند.

دیگر این که یک میگ روسی ۲۵ از شوروی گریخت و در ژاپن فرود آمد و خلبان آن به آمریکا پناهنده شد و راز این [پدیدهٔ] phénomène صنعتی شوروی به دست آمریکاییها افتاد. رادیو بی.بی.سی. می‌گفت کاری که هزاران جاسوس زبردست شاید می‌توانستند ظرف چند سال انجام بدهند، به این آسانی به انجام رسید.

چهارشنبه ۱۷ شهریور ۱۳۵۵

صبح شرفیاب شدم و به تفصیل مذاکرات با سفیر اسرائیل را به عرض مبارک رساندم. ابتدا قسمتهای خوب را عرض کردم. آن این که یانکلوویچ که کارهای تبلیغاتی ما را در آمریکا قرار است اداره بکند و مشاور ماست (از طرف اسرائیلیها معرّفی شده)، مشاور تبلیغاتی کارتر شده است. دیگر این که [دراک] Druck هم که قرار است کارهای اجرایی ما را باز در تبلیغات اداره بکند مشاور تبلیغاتی فورد شده است. شاهنشاه خندیدند. فرمودند: کار فرمانفرما را کرده‌اید که هر پسرش را رابط یک سفارتخانه خارجی می‌کرد. عرض کردم: این کار اسرائیلیهاست که فوق‌العادّه قوی می‌باشند، حتّی به غلام محرمانه می‌گفت تمام آنهایی که lobbying مارا (اسرائیلیها را) در کنگره و سنای آمریکا اداره می‌کنند، به ظاهر طرفداران عربها هستند. شاهنشاه باز هم خندیدند. بعد عرض کردم: استدعا دارد سه نفر روزنامه نویس و دو نفر مصاحبه کننده قوی تلویزیونی برای مصاحبه با شاهنشاه بیاید[1]، مشروط به این که سئوالاتشان را قبلاً بدهند و اینها هم (مشاورین ما) نظر بدهند که شاهنشاه در جواب چه می‌فرمایند. از این موضوع شاهنشاه خوششان نیامد، ولی من عرض کردم چاره نیست، چون اینها می‌دانند که به مذاق آمریکایی چه خوشایند است. البتّه اگر دیدیم و احساس کردیم که در جواب ما می‌خواهند کلاهی سر ما بگذارند، آن را حذف می‌کنیم. قبول فرمودند. عرض کردم: سفیر [اسرائیل] می‌گوید شما

۱- [بیایند؟ (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

می‌دهند تمام خر کردن مردم است. عرض کردم: همین طور است، منتها حالا که به حمدالله اعلیحضرت همایونی هم قدرت مطلق دارید و هم شجاعت دارید و هم واقعاً جز خیر ایران و اعتلای ایران چیزی نمی‌خواهید، می‌توانید مردم ایران را به طرف یک قسم دموکراسی، یا مشارکت، یا هر چه اسمش را بگذارید، هدایت فرمایید که مردم علاقمند به امور کشورشان بشوند. فرمودند: البتّه این کار را می‌کنم، پس حزب برای چیست؟

عرض کردم: در این سخنرانی که غلام در مورد اعلیحضرت همایونی خواهم کرد، دیگر در مورد پیشرفتها یا کارهای عظیم شاهنشاه حرفی نخواهم زد. من اعلیحضرت را چنان که هستند و خودم می‌شناسم و به آن چه که معتقدم در قلب اعلیحضرت هست و کاراکتر اعلیحضرت همایونی است معرّفی خواهم کرد. این است آن چیزی که مردم ایران و جهان باید بدانند. اعلیحضرت فرسنگها از دماگوژی و خودپرستی و مال‌پرستی فاصله دارید. هیچ چنین لیدری در جهان امروز نیست. باری از این مقوله این طرف و آن طرف زیاد صحبت شد.

بعد عرض کردم: یک خبر خیلی خیلی محرمانه از منابع انگلیسیها شنیده‌ام که به عرض می‌رسانم. آن این است که منابع پنتاگون به کمپانی ژنرال دینامیک سازندهٔ هواپیمای F.16 فشار آورده‌اند که باید قیمتها را دو برابر برای ایران حساب بکنی و بگویی که حساب سابق ما اشتباه بوده، به علاوه انفلاسیون در قیمتها تأثیر گذاشته. چون ایران خیلی علاقمند به این هواپیماهاست، هر قیمتی بدهید، می‌خرد. شاهنشاه خیلی به فکر فرو رفتند. بعد فرمودند: در دل خودم هم چنین شکّی پیدا شده بود که به تو گفتم از سفیر آمریکا بپرس قیمت جمعی که برای هواپیماها به کنگره گفته‌اند، برای ۱۶۰ عدد یا برای ۳۰۰ عدد است. امّا ما از اینها کاغذ داریم که هر هواپیما را ۶/۵ ملیون دلار گفته‌اند، چه طور حالا زیرش می‌زنند و می‌گویند هر هواپیما ۱۸ ملیون دلار، از سه برابر هم بیشتر. عرض کردم: همین کاری است که در مورد [ناوشکن] destroyer های Spruance کردند که قیمت یک دفعه از ۲۸۰ ملیون دلار برای شش عدد، به ۶۰۰ ملیون دلار رسید و ما هم خریدیم. قطعاً در آن جا هم پنتاگون نظر داشته که زودتر ته حساب پولهای نفت را بکشد

بالا. شاهنشاه خیلی فکر کرده و فرمودند: تو مثل این که فراموش کرده بودی به سفیر آمریکا بگویی که قیمت ما باید یا FMS یا قیمتی که به اعضای ناتو فروخته‌اید، باشد. عرض کردم: همین طور است. FMS را که گفتم ولی قیمت ناتو را نگفتم (شاهنشاه به من نفرموده بودند، ولی نخواستم عرض کنم که این نکته را به من نفرمودید). فرمودند: این را هم بگو.

راجع به حفاظت آمریکاییهای مقیم تهران، صورت جلسه‌ای از مقامات امنیّتی رسیده بود. عرض کردم: اینها دردی دوا نمی‌کند، مگر [این که] خودشان را مسلّح کنیم که از خود دفاع کنند و دستجمعی هم حرکت نمایند. فرمودند: با سفیر آمریکا صحبت کن.

بعد مرخّص شدم به کارهای جاری رسیدم. بعد از ظهر تمام کار کردم. شاهنشاه هم کار کردند.

شب، سناتور [برچ بی][1] Birch Bayh را که کاندید دموکراتها بود و به نفع کارتر کناره‌گیری کرد و ایران راگردش می‌کند و در ایران مهمان است، مهمان داشتم. مدت زیادی با او [مرور کلّی] tour d'horizon داشتم و وضع ایران را با همسایگان و آمادگی که باید چه از لحاظ خودش، چه از لحاظ دفاع از خلیج فارس و حتّی دفاع از پاکستان و اقیانوس هند داشته باشد برای او تشریح کردم. سفیر آمریکا، ارتشبد [حسن] طوفانیان (رئیس تدارکات ارتش)، [جعفر شریف امامی] رئیس مجلس سنا و [اکبر اعتماد] رئیس سازمان انرژی اتمی ما هم حضور داشتند. یک ساعت و نیم برای او صحبت کردم، چه ضمن شام، چه بعد از شام. خیلی خیلی تحت تأثیر قرار گرفت و تمام را با دقّت یادداشت کرد.

حالا یک صبح است مثل مرده هستم و احساس سرماخوردگی می‌کنم.

امروز بعد از ظهر شاهنشاه هم تمام کار کردند، منجمله سناتور [برچ بی] Birch Bayh و سفیر آمریکا و [سرلشکر محمّد الخولی][2] رئیس سازمان امنیّت سوریه، راکه حامل

۱- برچ بی (Birch Evans Bayh) از ۱۹۶۳ تا ۱۹۸۱ سناتور ایندیانا در مجلس سنا بود.

۲- سرلشکر محمّد الخولی در این هنگام رئیس سرویس اطّلاعات نیروی هوایی بود و چند سال بعد فرمانده نیروی هوایی سوریه شد. الخولی مانند حافظ اسد از علویان سوریه و به او بسیار نزدیک بود.

بود که به زادگاه رادمرد بزرگ و فرزند اصیل ایران می‌رفتم. حالت عجیبی به من دست داد، خیلی خیلی لذّت بخش. مدّتی از خود بی‌خود بودم، هم از جهت عظمت رضا شاه و هم، بیشتر از آن، از جهت تفکّر در قدرت لایزال خداوندی. این طفل در شش ماهگی از همین راهی که قافله اسب سوار ما امروز می‌روند، به پلور رفته و از راه گردنه امامزاده هاشم عازم تهران بوده است که در آن جا از سرما سیاه شده و مادرش او را در امامزاده هاشم به خیال طفل مرده جاگذاشته است. قافله بعدی او را زنده یافته و در منزل پایین‌تر به مادرش تسلیم داشته‌اند. این است قدرت خدا و این حکایت نیست، عین حقیقت است. و تُعِز مَن تَشاءِ و تُذِل مَن تَشاء[1].

بعد از ظهر در منزل تمام کار کردم، قدری هم شناوری و بازی با نوه‌ها. شب هم تمام کار کردم.

دوشنبه ۱۵ شهریور ۱۳۵۵

صبح شرفیاب شدم. الحمدالله حال شاهنشاه بسیار خوب بود. اوّلین چیزی که فرمودند این بود که لازم است من هم امسال به آلاشت بروم، قبل از آن که هوا نامساعد بشود. ترتیب آن رابده که هر چه زودتر برویم.

بعد فرمودند: مخبر جنگی دیلی تلگراف دو اشتباه اساسی کرده، یکی این که موشک FROG را زمین به هوا از قول من نقل کرده، دیگر این که در مورد بمب افکنهای TU-22 روسی، آنها را به اشتباه گفته هواپیمای شکاری. در صورتی که اینها بمب افکن هستند که موشکهای هوا به زمین تا بُرد ۱۵۰ میل دارند. فوری به سفیر ما در لندن بگو موضوع را تصحیح بکند، یعنی به آنها بگوید که من اشتباه نگفته بودم، مخبر شما اشتباه کرده، اگر دلتان می‌خواهد آن را تصحیح بکنید.

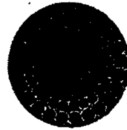
عرض کردم: ما دیروز شانس آوردیم که با هلیکوپتر از ساری به آلاشت رسیدیم، چون

۱- [وَ تُعِزُّ مَنْ تَشاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشاءُ، «تویی که» هر کس را که خواهی گرامی داری و هر کس را که خواهی خوار کنی. بخشی از آیه ۲۶. سوره آل‌عمران. قرآن. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

در مازندران باران شدید بود. شاهنشاه بسیار خوشحال شدند. فرمودند: به برنج که صدمه نمی‌زند. عرض کردم خیر، محصول را برداشته‌اند و گویا محصول بسیار خوبی هم امسال داشته‌اند. عرض کردم: هرچه محصول خوب باشد، پول هم زیاد است، مردم می‌خرند و می‌خورند و لازم است یک نکته[ای] را به عرض مبارک برسانم که در این ماه رمضان در شهر، نه گوشت، نه مرغ، نه تخم‌مرغ، پیدا می‌شود و این بسیار بد است. فرمودند: آخر می‌خرند و احتکار می‌کنند. عرض کردم: اگر برنامه‌ای باشد و مردم اطمینان پیداکنند که آن چه به دستشان می‌رسد، دنباله دارد، هیچ‌کس احتکار نمی‌کند. این که هست، به علّت عدم اطمینان مردم می‌باشد و متأسّفانه غلام می‌بینم که دولتیها در خواب خرگوشی هستند. دیگر شاهنشاه چیزی نفرمودند.[۱]

عرض کردم: یک شخص فلان مطلبی را استدعا دارد (یک نفر افسر). فرمودند: اینها احساس نمی‌کنند که من اگر نسبت به یکی تبعیض بکنم، چه طور می‌توانم جواب این همه افسران ارتش را بدهم؟ عرض کردم: هیچ‌کس چنین احساسی نمی‌کند. همه‌کس می‌گوید کار من انجام بشود، مملکت هم بر باد برود، رفته. فرمودند: این عیب ما شرقیهاست و منحصر به ایران هم نیست. حالا پدر سگ فرنگی به ما می‌گوید چرا دموکراسی ندارید. یا همین الآن، اگر من کنار بروم و بگویم خودتان یک رئیس جمهور انتخاب کنید، سی و پنج ملیون نفر، سی و پنج ملیون رأی مختلف خواهند داد، یعنی هر کس خودش را رئیس جمهور خواهد دانست و به خود رأی خواهد داد. دیدیم که پاکستان و کویت و هند و همه اینها که می‌خواستند تقلید در بیاورند، ۱۸۰ درجه عقب‌گرد کردند. عرض کردم: با این تفاوت که اعلیحضرت همایونی با جرئت و جسارت آن چه در دلتان است و به مصلحت ملّت تشخیص می‌دهید، بدون رودربایستی می‌فرمایید و آنها می‌خواهند مردمشان را گول بزنند. فرمودند: مگر در غرب این طور نیست؟ این وعده‌هایی که رؤسای جمهور یا نخست وزیران قبل از انتخابات به مردم

۱- کمبود موادّ مصرفی به علّت احتکار نبود، بلکه نتیجه‌ی سیاست اقتصادی غلط دولت پس از افزایش بی‌سابقه‌ی درآمد نفت و فلج شدن بندرها و ترابری، زیر سیل واردات بخش دولتی، به ویژه نظامی، بود که مانع رساندن به موقع کالاهای مورد نیاز مردم می‌شد. ن.ک. به مقدّمه‌ی ویراستار، یادداشتهای علم، جلد یکم، صفحات ۱۰۱ تا ۱۰۳.





دربار شاهنشاهی
سازمان مرکزی

شماره
تاریخ ۱۰ / ۹ / ۲۵۳۵
پیوست

حضور مبارک جناب آقای علم
وزیر معظم دربار شاهنشاهی

نیویورک تایمز مقاله مشروحی درباره نفوذ آمریکا در ایران منتشر کرده است که خلاصه نکات مهم بعرض مبارک میرسد :

۱ــ نشریه مذکور به گزارش کمیته خارجی سنای آمریکا اشاره میکند .

۲ــ مسافری که به ایران سفر کند موارد زیادی را دال بر تائید نکات اصلی گزارش سنای آمریکا می بیند و میشنود .

۳ــ آگاهان صاحب نظر گزارش میدهند که مقادیری از سلاحهای زمینی جدید به سبب کمبود افراد آزموده در انبارهای موقت نگهداری میشوند .

۴ــ منوچهر گنجی یکی از مشاورین نخست وزیر ایران اخیراً در یک مصاحبه گفت ایران بیش از کشورهای دیگر از آمریکا اسلحه خریداری نموده است زیرا ما عقیده داریم که تکنولوژی آمریکا پیشرفته ترین است .

۵ــ پس از آنکه نیروهای ایران مسلح به سلاحهای آمریکائی به سرکوب شورشیان عمان کمک کردند فرمانده نیروهای مسلح عمان طی مصاحبه ای گفت جنگ بدون کمک ایران به این سرعت به پیروزی منتهی نمیگردید .

۶ــ مخالفت آرام ولی با حرارتی در این کشور پلیسی نسبت به حکومت ایران وجود دارد .

۷ــ نیویورک پس از اشاره به ترورسه امریکائی مینویسد ریشه های نقش عظیم آمریکا در ایران یک پیشینه چندین دهه دارد .

۸ــ اتکای فزاینده ایران به اسلحه و سازو برگ نظامی و مهارتهای رزمی آمریکا و روشهای تلاش آمیز فروش تدارکات جنگی انتقاد مکرر عامه را حتی قبل از انتشار گزارش سنای آمریکا برانگیخته بود .

۹ــ در هر حال شاهنشاه ایران کاملاً متکی به سلاح آمریکائی نیستند زیرا دست کم ۲ میلیارد دلار اسلحه به دیگر کشورها مخصوصاً بریتانیا سفارش داده شده است .

۱۰ــ شاهنشاه سیاست تسلیحاتی ایران را اینطور توجیه میکنند که موافقتنامه های سازمان ملل و سازمانهای دفاعی همگی مطلوب نظرند ولی ما نمیتوانیم کاملاً خود را متکی به آنها کنیم .

است پَتِه آنها را روی آب انداخت و به قدری گزارش او جالب بود که فقط او طرف صحبت شاهنشاه قرار گرفت و بس. من گزارش را این جا می‌گذارم.

سر ناهار نخست وزیر و چند نفر از وزرای مربوط به کنفرانس حضور داشتند. صحبت از این شد که چه طور [محمّد] بهمن بیگی در تعلیمات عشایری با دست خالی این همه پیشرفت کرده و دستگاههای وزارت آموزش پیشرفتی نمی‌کند؟[1] من شعری از مولوی عرض کردم:

آب کم جو تشنگی آور به دست　　　تا بجوشد آبت از بالا و پَست

خیلی طرف توجّه علیاحضرت شهبانو واقع شد و یادداشت فرمودند.

مسائل دیگر هم از قبیل مشکل مسکن و نبودن گوشت و غیره مطرح شد. من با آن که نظراتی داشتم، سکوت کردم، چون نمی‌دانستم شاهنشاه مایلند که من حرفی بزنم یا نه.

بعد از ظهر شاهنشاه و شهبانو به تهران مراجعت فرمودند. من در رامسر ماندم که از آن جا به آلاشت بروم و مسابقه راه‌پیمایی اسب را در حضور والاحضرت شاپور غلامرضا افتتاح کنم. این [مسابقه] را از طرف مؤسسّه کیهان و به تشویق من به [مناسبت] پنجاهمین سال شاهنشاهی پهلوی راه انداخته‌اند.

شب در رامسر یک دختر خانم لهستانی پیش من بود. سر شب نشستم با باهری صحبت کردم، آن بیچاره بی‌زبان هم حضور داشت! بعد شام خوردیم. بعد از شام آن قدر با باهری تخته بازی کردم که بیچاره دخترک خسته شد و رفت خوابید. این معنی پیری است و لاغیر!

یکشنبه ۱۴ شهریور ۱۳۵۵

صبح با هلیکوپتر به آلاشت رفتم. از آن جا هم با هلیکوپتر به تهران آمدم. اوّلین دفعه

۱- محمّد بهمن بیگی که خود از ایل قشقایی است، مجری طرح بسیار موفّق آموزش عشایری بود. مدرسه‌ی عشایری در سیاه چادر تشکیل می‌شد و به همراه ایل حرکت می‌کرد. بهمن بیگی کتاب خوبی به نام «ایل من، بخارای من» نگاشته و در آن خاطره‌ی این دوره از زندگی خود را نقل کرده است. [اردیبهشت ماه ۱۳۸۹ در شیراز درگذشت. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

Secretary Kissinger's Answer to a Question about Arms Sales to Iran at Philadelphia World Affairs Council, August 31, 1976

We are setting up a machinery, which we hope to announce within a few weeks, to have a more systematic review of various arms requests . . .

Iran is a country whose independence has been considered important to the United States since the days that President Truman warned the Soviet Union about its occupation of Azerbaijan. Iran is one of the largest oil producers in the Middle East. It has pursued a foreign policy very parallel to our own. It has not joined any embargo. It has never used its weapons for any purposes of which we did not approve. It has never threatened to use its weapons for any purposes that we did not approve. It has never transferred its weapons to any other country, much less to any country of which we did not approve.

It is threatened by the Soviet Union to the north. It has as its neighbor Iraq, which is one of the most radical Arab states and which, in relation to per capita, is armed much more effectively by the Soviet Union than we are arming Iran.

So I would believe that Iran's willingness to defend itself, and to defend itself by paying cash for its arms, is a positive development . . .

I recognize the concern about arms sales. But one has to keep in mind also that some countries (for example, there are countries in Latin America, which for diplomatic reasons I do not wish to mention) that were denied arms by the United States many years ago with the argument that they should put their resources into economic development and then put their resources into Soviet arms. And now the Soviet Union has a military establishment in those countries, or at least has trainers in those countries, and a greater degree of influence than they otherwise would have had.

So nobody is pursuing a policy of selling arms for their own sake. But especially in the case of Iran, I think it is on the whole in the American interest to enable it to defend itself, all the more so as it is done entirely with its own resources.

جمعه ۱۲ شهریور ۱۳۵۵

تمام روز کار کردم، به استثنای چند دقیقه که شنا کردم. عصری به مجتمع ورزشی آریامهر رفتم که گروه بالهٔ روی یخ شوروی در پیشگاه همایونی برنامه اجرا کرد. آن جا مختصری شاهنشاه از مذاکرات دیشب من با سفیر آمریکا سئوال فرمودند. همچنین عرض کردم: چون صبح یکشنبه افتخار شرفیابی ندارم، اگر عصر یکشنبه گردش تشریف خواهید برد، به من بفرمایید. فرمودند: بلی، می‌رویم، ترتیب آن را بده. من فردا به رامسر می‌روم، برای شرکت در کنفرانس آموزشی. در رکاب همایونی می‌روم، ولی صبح یکشنبه، چون برای یک برنامه سواری به آلاشت[1] می‌روم، نخواهم توانست به موقع شرفیابی خودم برسم.

از اخبار مهمّ جهان، پیشی بینی برژنف است که محصول امسال شوروی کفاف تغذیه مردم را خواهد داد (باید در حدود ۲۷۰ ملیون تن غلّات باشد که من تصوّر نمی‌کنم درست بگوید). جنگ در آفریقای جنوبی کم کم زبانه می‌کشد، گو این که فردا [هنری] کیسینجر برای ملاقات با یان فورستر نخست وزیر آفریقای جنوبی به زوریخ می‌رود. جنگ در لبنان هم هنوز زبانه می‌کشد.

شنبه ۱۳ شهریور ۱۳۵۵

صبح به فرودگاه رفتم تا در رکاب شاهنشاه و علیاحضرت شهبانو به رامسر برای کنفرانس آموزش بروم. در فرودگاه، شاهنشاه تلگرافی که از اردشیر زاهدی رسیده بود که سناتور [بری] گلدواتر جداً از فروش اسلحه به ایران در کمیته روابط خارجی سنا دفاع کرده است به من مرحمت فرمودند و خوشحال به نظر می‌رسیدند.

در رکاب شاهنشاه به رامسر رفتیم. در جلسه سه ساعت تشریف داشتند. دولت می‌خواست باز هم طبق معمول خودش کارها را ماست مالی کند، نتوانست. چون گزارش دکتر [محمّد] باهری معاون امور اجتماعی دربار که بازرس دانشگاهها و امور تعلیماتی

۱- آلاشت، زادگاه رضا شاه در ناحیه‌ی سوادکوه مازندران است.

علیاحضرت شهبانو به من تلفن فرمودند که در کتابی که به صورت مصاحبه، شاهنشاه با مؤسسه [استوک][۱] Stock انجام فرموده‌اند، چند نکته قابل تأمّل است. یکی این که در مورد تحریم صدور نفتِ کشورهای عربی به غرب، فرموده‌اند علّت این که ما این کار را نکردیم، این است که عرب نیستیم (البتّه بعد از جنگ اعراب و اسرائیل و حقیقت تاریخ است) و این ممکن است به اعراب بر بخورد. حال آن که تا حالا در این باره شاهنشاه می‌فرمودند برای این بود که نخواستیم نفت و سیاست را مخلوط بکنیم. دیگر این که نسبت به رابطهٔ با فلسطینیها به طور اعم فرموده‌اند نمی‌توانیم با تروریست رابطه برقرار کنیم. حال آن که، همه تروریست نیستند. این هم ممکن است خوب نباشد. سوّم این که در مورد نژاد آرین پافشاری و تأکید در چند جا فرموده‌اند، این هم حالا این قدرها مد روز نیست. به شاهنشاه عرض کردم اینها را علیاحضرت می‌فرمایند اصلاح شود و بگوییم موضوع اوّل برای مخلوط نکردن نفت با سیاست است؛ موضوع دوّم دسته‌هایی تروریست هستند و موضوع سوّم هم آن قدر تأکید نشود. فرمودند: درست می‌گویند. دیشب با من هم صحبت کردند. اینها را اصلاح کنید. دیگر من مرخّص شدم و شاهنشاه را زیارت نکردم. بعد از آن که سفرا رفتند و کار رسمی تمام شد، اجازه گرفتم و از همان کاخ با هلیکوپتر به فرودگاه و از فرودگاه به بیرجند رفتم. سفیر آمریکا را مهمان کرده بودم. به علاوه دستورات پذیرایی از شاهنشاه و شهبانو و والاحضرتها را که برای تولّد علیاحضرت شهبانو تمام به بیرجند تشریف می‌آوردند و مهمان من هستند، دادم. پنجشنبه و جمعه هم بیرجند بودم. عصر جمعه برگشتم. افسوس می‌خورم که در رکاب والاحضرت همایونی برای مسابقه جام ولیعهد به کرمان نتوانستم بروم، [ولی] اگر این روزها [به بیرجند] نمی‌رفتم دیگر گرفتاری مجال رفتن به من نمی‌داد.

از اخبار مهمّ جهان موافقت یان اسمیت در رودزیا با پیشنهادات کیسینجر است و این بر اثر فشار زیاد رئیس الوزرای آفریقای جنوبی پیش آمده است. به هر صورت برای کیسینجر موفقیّت بسیار بزرگی است و برای فورد در آستانه انتخابات، کمک بزرگتر.

۱- در یادداشت همواره Stock نوشته شده است.

وقتی صبح [چهارشنبه] گزارش فرمایشات شهبانو را عرض کردم: شاهنشاه فرمودند: پس تو چه طور متوجّه نشدی؟ عرض کردم: حقیقت اگر عرض کنم، این است که شاهنشاه فرمایشات را خودتان فرموده‌اید. دو بار در نوشهر، کتاب را مطالعه و اصلاح فرموده‌اند. دیگر غلام لزومی نمی‌دیدم که مجدّداً آن را بخوانم. بیچاره امیر خسرو افشار هم دو بار کتاب را خوانده و خیال کرده است که شاهنشاه این فرمایشات را بنا بر مصلحتی فرموده‌اید. البتّه اگر غلام تنبلی نمی‌کردم و کتاب را می‌خواندم شاید به این نکات متوجّه شده و به عرض می‌رساندم، ولی به هر حال نظر علیاحضرت شهبانو کاملاً صحیح است. ما که کاری برای آینده می‌کنیم، چرا بدون در نظر گرفتن هیچ گونه نتیجه‌ای باعث گله دیگران بشویم؟ به هر حال غلام تصدیق می‌کنم که تنبلی کرده‌ام و افشار هم به خودش اجازه ایراد گرفتن نداده است. امّا در خاتمه باید عرض کنم همین تصحیحها هم قابل بحث است. معلوم نیست نظر علیاحضرت شهبانو درست باشد، گو این که من عقیده دارم که مثلاً مسئله‌ای که فرموده‌اید برای این که ما نشان بدهیم آرین هستیم (در [مورد تحریم] صدور نفت) و عرب نیستیم، یک اصل بزرگی در بر انگیختن احساسات ناسیونالیستی ایرانیان است، ولی امکان رنجاندن عربها را هم دارد. دیگر شاهنشاه چیزی نفرمودند.

شنبه ۳ مهر ۱۳۵۵

صبح شرفیاب شدم. خوشبختانه خبرهای خوشی داشتم. منجمله که کمیته سنای آمریکا فروش اسلحه را به ایران تصویب کرد. در ضمن این خبر خوش، چند خبر ناخوش هم به عرض مبارک توانستم برسانم. باری اظهار مرحمت زیاد فرمودند. به عرض رساندم وضع مردم بیرجند بسیار عالی است. بعد هم عرض کردم با سفیر آمریکا هم که از همه جا ضمن این ۳۴ ساعت صحبت می‌کردم، واقعاً اخلاص کیش اعلیحضرت همایونی شده است. نامه‌ای به من داد که در خصوص تبلیغات غلط در آمریکا باید فکری کرد. واقعاً به حمق این روزنامه‌ها و از آن بدتر بی‌اطّلاع بودن آنها که اصولاً تهدید روسیه را نمی‌بینند و نمی‌فهمند باید یا گریه کرد یا خنده کرد و با این عقیده‌ام سفیر کاملاً همراه نبود منتها

غلام به او نگفتم که با اسرائیلیها مشغول اقداماتی هستیم.

فرمودند: مطلب دیگری صحبت نکردید؟ عرض کردم: در مورد تصمیم کمیته سنا همان طور که پیش بینی می‌کرد امروز خبر آن رسید که تقاضای ما تمام تصویب می‌شود، ولی موشکهای [ساید وایندر] Sidewinder و ماوریک را ممکن است به عربها ندهند و در مورد ماوریک همین طور شد. مطلب دیگری که به غلام می‌گفت این [بود] که برداشت نفت ایران از طرف کنسرسیوم به حدّ اعلا خواهد رسید. عرض کردم: به [هنری] کیسینجر از پیشرفت کار او در آفریقا تبریک نمی‌فرمایید؟ فرمودند: خوب شد گفتی و یک تبریکی دیکته فرمودند که برای او مخابره کردم و این جا یادگار می‌گذارم.

عرض کردم: یکی از خانمهایی که کتاب بنفشه سیاه را در مورد نجات آذربایجان به رشته تحریر آورده، از کمونیستهای دو آتشه بود، امروز جزء نویسندگان کتابهای ما که به مناسبت پنجاهمین سال سلطنت پر برکت پهلوی است، شرفیاب خواهد شد. خندیدند. فرمودند: آخر نمی‌گوید چرا این کتاب را نوشته است؟ عرض کردم: می‌گوید برای استغفار!

یک هواپیمای پستی شوروی در مرز آذربایجان پناهنده شده. اجازه فرمودند خبر آن به جرائد داده شود.

راجع به مسافرت به ولایات، عرض کردم با این گرفتاری شاهنشاه، در امسال به همه جا نمی‌رسید. فرمودند: به هر حال سعی خواهیم کرد. عرض کردم: عملاً ممکن نیست. فرمودند: خوب هر چه بماند به اوّل سال آینده موکول شود. گزارش مهمّی از Foreign Report به عرض رساندم. بعد ۲۵ نفر از نویسندگان ما که کتاب آنها از طبع خارج شده شرفیاب شدند و خیلی کار آنها مورد توجّه قرار گرفت.

بعد مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم. بعد از ظهر به دانشکده افسری تشریف فرما شدند. ماشاءالله سه ساعت همه جا را با دقّت بازدید فرمودند و جشن فارغ‌التّحصیلی آنها هم به اضافه جشن فارغ‌التّحصیلی دانشکده پلیس برگزار شد.

سر شام نرفتم. در منزل ماندم، کار کردم، خیلی خسته بودم. قدری هم در استخر سر پوشیده شنا کردم.

یکشنبه ۴ مهر ۱۳۵۵

صبح عید فطر بود و شرفیابی اختصاصی هیئت دولت و رؤسای مدیره مجلسین و ارتش و سفرای کشورهای اسلامی. به این جهت صبح زودتر به کاخ آمده، سر صبحانه شرفیاب شدم و به طور اختصار کارهای فوری را به عرض مبارک رساندم.

خبری از نیویورک و در همان زمینه، نامه[ای] از سفیر آمریکا رسیده بود که هر دو را از نظر مبارک گذراندم. چیز عجیبی است که روزنامه‌ها چه قدر مسائل را تحریف می‌کنند. تلگرافی از اردشیر [زاهدی] رسیده بود که اظهار سپاس فراوان از آن اظهار مرحمت همایونی که فرموده بودند چرا همکار بیشتر برای خودت نمی‌گیری، کرده بود. به نظر مبارک رساندم. به دقّت خواندند و خندیدند. فرمودند: مطلب را درک نکرده است. عرض کردم: عقیده غلام هم همین است. ما می‌خواستیم به وسیله این اشخاص در کنگره و سنا [حضور] Presence داشته باشیم، ولی او نفهمیده است. حالا صبر کنیم بینیم آیا در جواب کاغذ غلام که گفته‌ام باید با سفیر اسرائیل تماس بگیری، چیزی خواهد فهمید و خواهد نوشت یا خیر؟ خندیدند. فرمودند: بسیار خوب.

بعد دستجات مختلف شرفیاب شدند. سفیر کویت (شیخ السّفرای کشورهای اسلامی) در شرفیابی سفرا مطالبی هم راجع به لبنان عرض کرد. شاهنشاه در جوابی که به او فرمودند از موضوع لبنان چیزی نفرمودند. خیلی باعث تعجّب من شد. وقتی راه افتادند که با سفرا جلوس فرمایند یواشکی عرض کردم راجع به لبنان چیزی نفرمودید. فرمودند: مخصوصاً نگفتم، چون روزنامه نویسها این جا بودند. حالا در جلسه خصوصی می‌گویم و مقداری در این زمینه فرمایشات فرمودند.

بعد از خاتمه، باز مرا احضار فرمودند. عرض کردم: کار فوری نیست. روزنامه [نگاران][1] فرانسوی هم برای مصاحبه حاضرند. من چرا حالا وقت شاهنشاه را بگیرم؟ فرمودند: بسیار خوب، برو. گردش بعد از ظهر حاضر است؟ عرض کردم: همان طور که دیروز امر فرمودید ترتیب آن داده شده است.

۱- در متن «روزنامه‌های» نوشته شده است.

بعد از ظهر، من هم سه چهار ساعت با دختر خانم ایرانی گذراندم که بسیار مطلوب بود. عید فطر را جشن گرفتیم!

دوشنبه ۵ مهر ۱۳۵۵

امروز در رکاب مبارک همایونی به همدان آمدیم. برنامه بازدید استان همدان و کرمانشاه و ایلام در برنامه امسال جشنهاست. احساسات مردم بسیار عالی و وضع آنها بسیار عالیتر بود. تقریباً آدم فقیر در بین مستقبلین ندیدیم. شهر همدان هم بسیار خوب به طرف ترقّی پیش می‌رود. من این جا را در رکاب مبارک همایونی، سی سال قبل و ۱۵ سال قبل و ۷ سال قبل، دیده بودم. هیچ، حالا قابل مقایسه نیست. صبح طبق برنامه عمل شد و چون برنامه را این جا می‌گذارم احتیاجی نمی‌بینم که حالا چیزی بنویسم.

بعد از ظهر تیپ زرهی و نیروی هوایی شاهنشاهی (پایگاه وحدتی) مورد بازدید قرار گرفت. واقعاً هر دو عالی بود، ولی پایگاه وحدتی یک چیز دیگر است. واقعاً مایهٔ غرور و سرافرازی می‌شود که هشتاد هواپیمای جت فانتوم آماده پرواز داریم و هزار چیز دیگر از موشک تا دفاع ضد هوایی. وقتی شاهنشاه در اتاق فرماندهی با فرماندهان بحث می‌فرمودند حقیقتاً مایه لذّت فراوان من بود. چون عین پهلوانی که می‌خواهد یک ساعت دیگر با حریف، کشتی بگیرد تمام نقاط ضعف خود و دشمن را با دقّت می‌سنجیدند که مدّت زیادی طول کشید. خدا به شاه عمر بدهد، واقعاً قصد انشاء دارد. به روح مرحوم ارتشبد خاتمی هم درود فرستادیم. حقیقتاً بیچاره کار کرده است. این جا گفتند آب زیاد تحت‌الارضی موجود است. در صورتی که وقتی می‌خواستند این جا را بسازند (۱۲ سال قبل)، یک مسئله، بی‌آبی بود. حالا می‌گویند آن قدر آب هست که شاید بتوان برای تمام دشت همدان از این جا آب برداشت.

از آنجا به غار علی‌صدر [۱] رفتیم. بسیار جای جالبی است. استالاکتیت و استالاکمیت،

۱- این غار در ۷۵کیلومتری شمال غربی همدان، در حدود یک سال پیش از تاریخ این یادداشت کشف شد و به تدریج به صورت مرکز توریستی مهمّی در آمده است.

زیاد دارد. به علاوه آب راکد زیادی دارد. می‌گفتند طول آن به چند کیلومتر می‌رسد، ولی بیش از هشتصد متر چراغ‌کشی نکرده بودند. به حمدالله حال مبارکشان از هر حیث خوب است. از مسائل جالب امروز سئوالاتی بود که شاهنشاه در پایگاه وحدتی همدان از چهار نفر خلبانی که در دو هواپیمای فانتوم از پایگاه وحدتی همدان مأمور تعقیب شییء نورانی در آسمان تهران شده بودند، می‌فرمودند. خلبان فرمانده دربارهٔ شییء چیز عجیبی می‌گفت که به محض آن که نزدیک می‌شدیم تمام وسائل الکترونیکی ما از کار می‌افتاد، به علاوه با ما قایم موشک بازی می‌کرد. وقتی به خیال خودمان به او نزدیک می‌شدیم یک شییء نورانی کوچکتری به طرف ما می‌فرستاد که به کلّی فلج می‌شدیم و وقتی از او فرار می‌کردیم با سرعت عجیبی می‌آمد و از ما می‌گذشت! اینها واقعاً به مسائل افسانه‌ای شبیه است و شبیه به موجودات کره زمین یا شییء ساخته شده دست بشر نیست. به علاوه با اصول علمی و موازینی که تا امروز در دسترس بشر است، جور در نمی‌آید. ولی به هر حال یک خلبان تحصیل کرده[ی] ورزیده که در آمریکا هم تحصیلات خویش را به پایان رسانده باشد نمی‌تواند به این صورت هذیان بگوید. به علاوه به او مأموریت نظامی تعقیب این شییء در آسمان تهران داده شده است.

سر شام فقط [دکتر کریم] ایادی و من در حضور بودیم. صحبتهای مختلف می‌شد. شاهنشاه از پیشرفت امور همدان کاملاً راضی بودند. ضمناً به من فرمودند: به تو خبر خوشی بدهم که خودِ شهبانو به من گفتند باید برای ولیعهد فکر سرگرمی کرد، دارد پسر بزرگ می‌شود و باید به احتیاجات انسانی و طبیعی او توجّه کرد. و از این جا هم متوجّه شده‌اند که پسر [...]، همکلاس والاحضرت همایونی، حساب پرستار خودش را رسیده است!

سه‌شنبه ۶ مهر ۱۳۵۵

شاهنشاه به ملایر و نهاوند تشریف بردند. من برای شرکت در سمپوزیوم روابط اقتصادی دولت و مردم به رضائیّه رفتم. این سمپوزیوم وسیله امور اجتماعی دربار شاهنشاهی اداره می‌شود و به مناسبت جشنهاست. در آن جا نطقی کردم که این جا

می‌گذارم.

عصری، قبل از ورود موکب مبارک، به کرمانشاه برگشتم، شاهنشاه ساعت ۴/۳۰ ورود فرمودند. استقبال مردم از موکب همایونی بی‌سابقه بود. من که چنین چیزی کمتر دیده بودم. سر شام باز هم فقط ایادی و من بودیم. شاهنشاه از استقبال امروز راضی بودند و فرمودند: عجیب این جاست که وقتی وضع اجتماعی ما در اوج اعلاست آخوندها بیش از همه تملّق می‌گویند. دیدی در مدخل عمارت چه چیز می‌گفتند؟ عرض کردم: بلی، شاهد بودم.

چهارشنبه ۷ مهر ۱۳۵۵

امروز بسیار روز پر مشغله[ای] بود. از صبح ساعت ۹ تا بعد از ظهر ساعت ۶/۳۰، دائماً در حرکت بودیم، به استثناء $\frac{۳}{۴}$ ساعت که در شاه‌آباد صرف ناهار شد. دیدن تیپهای مجهّز زرهی در کرمانشاه و شاه‌آباد و کرند واقعاً مایه غرور می‌شود. خدا به شاهنشاه عمر بدهد. در زیر گردنه پاتاق خطوط دفاعی مورد بازدید قرار گرفت. من به عرض رساندم که فقط دو متر خاک روی این خطوط جلوی نفوذ بمبهای سنگین را نمی‌گیرد. فرمودند: به نظرم صحیح می‌گویی. عرض کردم: وسط درّه و پای گردنه به این عظمت دیگر این چه فایده دارد؟ فرمودند: برای دفاع و پشتیبانی خطوط دورتر غربی می‌باشد. من درست نفهمیدم ولی دیگر خجالت کشیدم جلوی افسران باز هم جسارت کرده حرف بزنم.

سر شام که فقط ایادی و من بودیم، من از خستگی می‌مردم و فقط وسیله ودکا خودم رانگاه می‌داشتم. عرض کردم: غلام خیلی از حال رفته هستم. فرمودند: من احساس خستگی نمی‌کنم و با آن که هدایت هلیکوپتر را هم می‌کردم، باید خسته‌تر باشم. عرض کردم: ماشاءالله اعلیحضرت همایونی قدرت زیادی در همه چیز دارید. فرمودند: نه، اخیراً هیچ خسته نمی‌شوم. فکر می‌کنم به علّت معالجه خونی من باشد. عرض کردم: البتّه تأثیر زیادی دارد و به هر حال جای شکر گزاری است. امّا یک نکته را عرض کنم که ماشین هر چه بکشد که نباید به آن فشار آورد. ایادی هم عرایض مرا تأیید کرد. باز هم فرمودند که من خسته نیستم. به هر حال بعد از شام من قدری کارهای رسیده از تهران را رسیدگی

کردم و خوابیدم.

سر شام عرض کردم: کیسینجر خودش به کمیته مجلس سنا رفته و از فروش [موشک] ماوریک به عربستان سعودی دفاع کرده است. فرمودند: خبری که من دارم [آلفرد اَترتون] Atherton را فرستاده است. عرض کردم: همین پیش از شام بی.بی.سی. را گوش کردم.

پنجشنبه ۸ مهر ۱۳۵۵

امروز طبق برنامه، ایلام و پشتکوه مورد بازدید قرار گرفت. چند سال پیش که من رئیس املاک [پهلوی] بودم این جا را دیده بودم. مثل همه جای ایران خیلی فرق کرده است. سر ناهار شاهنشاه فرمودند: این جمعیّت زنان یعنی چه؟ زنها که دارای شرایط مساوی با مردان شده‌اند، دیگر چرا جمعیّت علیحدّه داشته باشند؟ این زیادی است و باید موقوف شود. همه بروند جزء حزب بشوند (این جمعیّت وابسته به والاحضرت اشرف است و ایشان بعد خیلی ناراحت خواهند شد).

با [جمشید] آموزگار وزیر کشور، مقدار زیادی از [ترمیم] rehabilitation چاههای نفت و نفت دریای شمال انگلیس گفتگو شد. راجع به چاههای نفت ایران شاهنشاه فرمودند: باید گزارش دقیقی به من داده شود، چون یک سال هم بر مدّت عمر چاههای نفت بیفزاییم، موضوع بزرگی ست ـ (البتّه اینها برای نسلهای بعد و آینده ایران است). ماشاءالله یک دقیقه فکر شاهنشاه از اعتلاء ایران و آینده ایران فارغ نیست.

بعد از ظهر یکی از استاسیونهای [کنترل] monitor کننده رادارهای خارجی را نزدیک ایلام مورد بازدید قرار دادند. واقعاً عالی بود. این استاسیونها را که شرکت راکول آمریکایی می‌سازد در سراسر مرزهای ایران به خصوص شمال و غرب گذاشته خواهد شد. رمزهای عراقیها را هم می‌گیرند و حتّی‌الامکان در مراکز بسیار سرّی ما در تهران کشف می‌کنند. این است معنی دفاع از کشور و بیداری و هشیاری. مردم البتّه خبر ندارند تا شب و روز به شاهنشاه دعا کنند.

بعد به تهران مراجعت شد. روی هم رفته، سفر بسیار عالی بود. در این جا یک نکته هم

مرکوز ذهن همایونی شد که برای کشاورزی باید فکر اساسی کرد. اینها که تا حالا شده کافی نیست و کشاورزی همه جا رو به تنزّل است زیرا کار کشاورزی صرف نمی‌کند. برای پایین آوردن حقّابه‌ها و قیمت برقِ پمپهای آب و کود ارزان و قیمت بیشتر محصولات کشاورزی دائماً در فکر بودند و تراوش می‌شد. انسان احساس می‌کرد. بسیار خوب بود. من هم در التزام رکاب شاهنشاهی که بسیار دوست دارم، دیدار[ی] از غرب تازه کردم. خیلی خوش گذشت. روزی که به رضائیه رفتم از بالای سدهای کورش کبیر و شاپور اوّل پرواز کردیم.[1] واقعاً حالی کردم، چون پی این سدهارا من از زمان نخست وزیری ریخته بودم و حالا مشغول بهره برداری از آن هستند. سدّ انحرافی گنجان چم[2] هم گرچه کوچک است (نزدیکی مرز) ولی چون آب رامی‌تواند به کلّی بر عراقیها ببندد بسیار جالب است. اخیراً امر فرموده‌اند قدری سرریز آب به آنها بدهید (چون روابط اصلاح شده). سدّ گنجان چم را هنگام شروع اختلافات با عراق امر فرمودند ساخته شود.

امروز سر ناهار عرض کردم انگلیسیها سه ملیارد لیره از صندوق بین‌المللی پول قرض خواسته‌اند که تصویب شده و بسیار خوشحال‌اند و کشورهای بزرگ صنعتی آن را تعهّد نموده‌اند. فرمودند: این هم برای آنها کافی نیست. درد آنها، تنبلی و بیکارگی است و به این صورتها هم اصلاح‌پذیر نیست. درست هم می‌فرمایند.

شنبه ۱۰ مهر ۱۳۵۵

صبح شرفیاب شدم. سفیر جدید مجارستان و اردن هاشمی اعتبار نامه تقدیم داشتند. بعد من کارهای جاری را عرض کردم. منجمله عرض کردم که مهمان ما که دیروز عرض کردم: رسید. فرمودند: پس بعد از ظهر گردش می‌رویم. منتها به جای آن که ساعت ۴ به نیروی هوایی برویم، برنامه را ساعت ۳ بگذارید. من فکر اشکال کار خود را کردم که تا ساعت ۲ بعد از ظهر گرفتار بودم. عرض کردم: اگر اجازه فرمایید من در رکاب

۱- این دو سد بر روی زرّینه رود و رود مهاباد بسته شده‌اند.

۲-سدّ مورد اشاره بر روی رود مرزی گنجان‌چم در استان ایلام، امکان آبیاری ۲۰۰۰ هکتار زمین کشاورزی در نزدیکی شهر مهران را فراهم ساخت.

باشم، چون به هیچ وجه نمی‌توانم خود را به موقع، قبل از ورود موکب همایونی، به دوشان تپّه برسانم. فرمودند: البتّه.

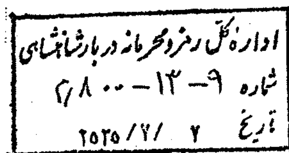
بعد تلگراف [پرویز] راجی [سفیرکبیر ایران در انگلستان] را که این جا می‌گذارم، تقدیم کردم. فوق‌العادّه اوقات تلخ شدند و جواب تلخی را به راجی مرحمت کردند که رونوشت آن را هم می‌گذارم.[1] دیگر نتوانستم عرایضی بکنم.

عرض کردم: شرکت اتوبوسرانی، کرایه دانشجویان دانشگاه را در کوی امیرآباد تا دانشگاه تهران، سه برابر کرده است و این از عهده بودجه دانشگاه بر نمی‌آید و مشکلات فراوانی تولید خواهد کرد. فرمودند: شرکت اتوبوسرانی که نمی‌تواند ضرر بدهد. بگو خود دانشگاه، موضوع را با دولت حل کند. احساس کردم که اوقات تلخی زیاد است، دیگر عرایضم را درز گرفتم و مرخّص شدم.

بعد که مرخّص شدم مدّتی در باغ قدم زدم و فکر می‌کردم که از طرفی نمی‌توانم این مطالب را به عرض نرسانم. از طرفی اوقات تلخی این مرد بزرگ که واقعاً هر نفسش ارزش بی‌پایانی برای این کشور و مردم آن دارد به او صدمه می‌زند و عمرش را کوتاه می‌کند. خیلی فکر کردم که چه باید بکنم عقلم به جایی نرسید. الّا این که به عقل و متانت و دور اندیشی و بزرگواری او کار را بگذارم و به هر حال وظیفه مملکتی خودم را که عرض حقایق است انجام بدهم. ولی به هر حال صدمه به وجود مقدّس می‌رسد و این برای من زجر بزرگی است. هم از جهت علاقه‌ای که به او دارم و هم از جهت صدمه رسیدن به وجودی که برای کشور واقعاً مغتنم است.

بعد از ظهر در رکاب مبارک به دانشکده فرماندهی ستاد نیروی هوایی رفتیم. واقعاً خوب بود و شاهنشاه نطق فرمودند که در روزنامه‌ها منتشر نخواهد شد ولی فوق‌العادّه مهمّ بود. اوّل اشاره کردند که اگر در سابق در نیروی هوایی حیف و میلهایی می‌شد، از این جهت بود که ما به هر قیمت می‌خواستیم کار را پیش ببریم و ناچار چنین کاری ریخت و پاش دارد (ولی البتّه اشاره به مسائل دیگری بود) و از این به بعد جلوی این کار را

۱-گزارش پرویز راجی و پیش‌نویس پاسخ علم به پیوست این یادداشت آمده است.





اداره رمز و محرمانه

تلگراف از ________

به ________

کشف تلگراف رمز از سفارت شاهنشاهی ایران ـ لندن

بکلی سری

جناب آقای علم
وزیر محترم دربار شاهنشاهی

دیروز ناهار را طبق دعوت قبلی میهمان SIR DENIS HAMILTON مدیر وسردبیر کل روزنامه تایمز بودم و جریان مذاکرات آنرا جداگانه بوزارت امور خارجه مخابره نموده ام. آقای هامیلتون در ناهار دیروز مطالبی اظهار داشت که صلاح دیدم جداگانه واز طریق آنجناب بشرفعرض مبارک ملوکانه برسد.

طبق دستورالعمل موجود (تلگرام بکلی سری ۹۹٦٦ مورخ ۲۵۳۵/٦/۱۱ وزارت امور خارجه) صحبت را شروع واظهار داشتم رویه ای که روزنامه تایمز اخیراً نسبت به ایران اتخاذ کرده برای ما غیر قابل فهم است. آقای هامیلتون بلافاصله گفت رویه ایران نیز برای تایمز و سایر جراید انگلیس غیر قابل فهم است چون دیگر ۹۵٪ تعریف در مقابل ۵٪ تنقید را قبول نمیکنند. آقای هامیلتون پس از توضیح اینکه اصولاً آدم دیپلماتی نیست و مطالبش را بی پرده

تلگراف از ________

به ________



دربار شاهنشاهی

اداره رمز و مخابرات

— ۲ —

اظهار میکند گفت در حدود پنج سال پیش برای مدت ۲ ساعت افتخار شرفیابی به پیشگاه مبارک ملوکانه را داشت و هربار که به عدم رعایت اصول حقوق بشر در ایران اشاره شد شاهنشاه زود عصبانی شدند و مطمئن است امروز هم هربار که مطالبی درباره شکنجه یا عدم آزادی در ایران بنویسد با عکس‌العمل شدید و قدرت نمائی ایران روبرو خواهد شد .

THERE WILL BE AN IMEDIATE DISPLAY OF CLOUT FROM THE PLACE .

گفتم معذالك در این باره کم ننوشته اید . آقای هامیلتون خندید و گفت تا هار امروز صرفاً تشریفاتی است و من ظرف ٤ الی ٥ هفته آینده از شما دعوت خواهم کرد برای یك WARKING LUNCH با آقای REES MOGG سردبیر تایمز و سایر همکارانش که درباره ایران چیز مینویسند باز پیش ما بیایند . اظهار داشتم دعوت شما را با کمال میل میپذیرم خصوصاً چون میبینم اطلاعات ناصحیحی که دارید احتیاج زیادی به تصحیح دارد .

آقای هامیلتون گفت چندی قبل دولت هند با او تماس گرفت و گفتند خانم گاندی مایل است وزیر اطلاعات هند برای مدت فقط ۲٤ الی ۳٦ ساعت به لندن بیاید و با او ملاقات کند این ملاقات صورت گرفت و سبب شد سانسور کار مخبرین خارجی



تلگراف از ________

به ________

دربار شاهنشاهی

اداره رمز و محرمانه

از بین برداشته شود ولی درعین حال آقای هامیلتون بوزیر اطلاعات هند یادآور شده انتظار نداشته باشد بخصوص در ماههای اول تعریف نوشته شود. گفت حالا که مخبر مقیم شما درهندوستان میتواند هرچه دلش میخواهد بنویسد و به اصطلاح آزادی مطبوعاتی اشررا بازیافته این عمل چه تاثیری روی میلیونها شکم گرسنه هندی و بدبختیهای عظیم آن کشور خواهد داشت. گفت اشتباه نکنید من شخصاً همیشه معتقد بوده ام که هندوستان احتیاج به یك دولت مقتدر OUTHORITARIAN GOVERNMENT داشته است. پرسیدم مثلاً مانند قدرت رهبری که شاهنشاه در ایران موجد آن بوده اند. گفت بله ولی شما بدنیا میخواهید درس دمکراسی بدهید.

گفتم دمکراسی برای ما در ایران امروز داشتن شکمهای سیر، داشتن تحصیلات رایگان، داشتن رعایای آزاد، داشتن کارگرانی مالك و سهیم و غیره میباشد. آقای هامیلتون گفت من مطالبی را با نهایت صداقت بشما میگویم و شما آنرا از من بپذیرید و آن اینست که اعتقاد دارم کمتر کسی درجهان به اندازه شاهنشاه ایران برای مردمش زحمت کشیده تابتواند کشورش را از آنچه بوده به آنچه که امروز هست تبدیل کند و حس احترام و تحسین من برای شاهنشاه

تلگراف از ________

به ________



دربار شاهنشاهی

اداره رمز و محرمانه

— ٤ —

عمیق و واقعی است مسلماً میدانم که تاریخ نیز معظم له را بعنوان یکی از بزرگترین پادشاهان ایران قضاوت خواهد کرد ولی چیزی که هست این استکه HIS MAJESTY HAS BECOME SO INTOLERANT

گفتم THAT IS HIS MAJESTY,S PRIVILEGE.

صحبت بهمین جا پایان یافت و قرار شد در مورد ناهار با سرد بیران قرار ملاقات گذاشته شود • در تمام مدتی که آقای هامیلتون با اینجانب صحبت میکرد راجع به بیان عقاید شدو دل بود و چند بار هم گفت با هیچیک از سفرای ایران در ده سال اخیر و حتی با دوستش هوشنگ (اشاره به جناب آقای انصاری وزیر امور اقتصادی) که ازامریکا با او آشنائی دارد چنین مطالبی را درمیان نگذاشته است • اینجانب همچنین حس کردم آقای هامیلتون دارای تمایلات نسبتاً چپی میباشند چون وقتی از — KNIGHTHOOD VA SIR شدنش صحبت شد گفت چندین بار در گذشته چنین عناوینی را رد کرده چون اعتقادی به آنها ندارد و تنها اصرار همسرش بوده که اورا وادار به قبول کرده است •

با عرض احترام — پرویز راجی

ل/١٣٥٦ — ٢٥٣٥/٧/٦

امروز [illegible]

۱۰/۷/ ۵۵

[illegible]

شماره ______

تاریخ ______

پیوست ______



دربار شاهنشاهی

سازمان مرکزی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۳۵۵ - ۶ - ۷ - ۲۵۳۵ [illegible]

[illegible]

[illegible]

اگر [illegible] ni To leuance [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ۱۰ - ۷ - ۲۵۳۵

خواهیم گرفت و نباید بشود. دیگر این که شما از هیچ دانشکده نیروی هوایی نباید سطح پایین‌تری داشته باشید. چون عیناً از همان وسائل استفاده می‌کنید و این که فرمانده دانشکده می‌گوید ما بعدها باید به سطح آنها برسیم حرف بسیار غلطی است (در نطق خودش این موضوع را رئیس دانشکده گفت). بعد مقایسه بسیار قشنگی از نیروی هوایی فعلی آلمان با هزار هواپیما و یک جبهه کوچک و نیروی ما با ۴۰۰ هواپیما و جبهه‌های پهناور شمالی و جنوب شرقی و غربی کرده و فرمودند: ما هرگز این قدر هواپیما نمی‌توانیم داشته باشیم. ولی باید آن قدر افراد ما ورزیده و وسائل ما عالی و عالیتر باشد که جبران کمّی آن را بکنند. بعد مقداری دربارهٔ وطن‌پرستی، خیلی قشنگ و خودمانی با افسران صحبت کردند که من احساس کردم همه آنها واقعاً تحت تأثیر قرار گرفتند. بعد قسمتهای فنّی و به خصوص تعمیرگاه وسائل الکترونیکی را که یک دریا بود و تازه به راه افتاده مورد بازدید قرار دادند.

ساعت پنج به سعدآباد برگشتیم. شاهنشاه به گردش تشریف بردند و من هم با یک دختر فرانسوی ملاقات کردم و دو ساعتی گذراندم. بد نبود.

سر شام رفتم. مطلب مهمّی نبود. [مهرداد] پهلبد که از آفریقای جنوبی برگشته بود از وضع سیاهان و سفیدپوستان می‌گفت که خیلی سخت شده. من عرض کردم: علّت این که اعلیحضرت همایونی می‌فرمایند باید همیشه جلوی حوادث بود برای این است. اگر این احمقها از ده سال پیش به این فکر افتاده بودند (هم اینها و هم رودزیا) حالا این کار وسیله دوستان سنّتی به آنها حقنه نمی‌شد. در دنباله صحبت به علیاحضرت عرض کردم: یک روزی تأثیر اعلیحضرت همایونی به این کار بر دنیا روشن خواهد شد. مثل این که شاهنشاه خوششان نیامد که من این مطلب را عنوان کرده باشم، چون اشخاص دیگری هم بودند. به هر صورت دیگر دیر شده بود و من گفته بودم.

از اخبار مهمّ جهان نطق [عباسعلی] خلعتبری وزیر خارجه ایران در سازمان ملل و اعلان افزایش قیمت نفت، به علّت انفلاسیون غرب، در ماه دسامبر آینده بود.

یکشنبه ۱۱ مهر ۱۳۵۵

صبح شرفیاب شدم. به حمدالله اعلیحضرت همایونی سر حال و سرخوش بودند. متأسفانه وقت من بسیار کم بود، چون شاهنشاه قصد داشتند هیئتی که فلسفهٔ انقلاب و رستاخیز را تدوین می‌کنند به حضور بپذیرند. این جا بد نیست که بگویم که دکتر [محمّد] باهری، معاون کلّ دربار، خود به خود [حذف] èlimié شد و چون کار را به دو نفر، یکی از دستهٔ خودش و دیگری از دستهٔ مخالف، واگذار کرد و آنها طرح نوینی تدوین کردند که دیگر به بحث مابین کلیّه افراد گذاشته نشد، قرار شد به عرض شاهنشاه برسد و بعد که نظرات معظّم له معلوم شد، آن وقت همگی جمع شوند و طرح نهایی را تهیّه نمایند. ولی به هر حال من خیال می‌کنم این خرده‌گیریهای به او مبتنی بر همین اصل بود و باید هم کنار گذاشته شود. ولی اینها همه حدسیّات است. شاه آن قدر بزرگ و با عظمت و عمیق است که هیچ چیزی را نمی‌شود از ظواهر امر قضاوت کرد.

باری، نامهٔ اردشیر [زاهدی] را در خصوص رابطه با اسرائیلیها به عرض رساندم. شاهنشاه خندیدند. فرمودند: به هر حال این مطالب را به سفیر اسرائیل بگو. همچنین نامه دیگری از مذاکرات [داریوش] همایون[1] با اسرائیلیها فرستاده بود که گفتم دفتر مخصوص به تو بدهد. آن را هم با سفیر اسرائیل مذاکره کن. نامه عصری رسید که این جا می‌گذارم.

والاحضرت اشرف نامه[ای] به من مرقوم فرموده بودند. به نظر مبارک رساندم و اجازه خواستم که آیا این مطلبی که مرقوم داشته‌اند به نخست وزیر بگویم یا نه؟[2] فرمودند: بگو، ولی به خواهرم بنویس، خانم جان، آن نامه ۷ صفحه[ای] شما به دست من (اعلیحضرت همایونی) رسیده، شما که عقب پول می‌گردید و می‌خواهید که من شما را واسطه معاملات قرار بدهم چرا اموال خودتان را وقف می‌کنید؟ مگر خیال می‌کنید

۱- داریوش همایون، نویسنده و روزنامه‌نگار، مؤسّس روزنامه آیندگان، در مرداد ۱۳۵۶ در دولت جمشید آموزگار وزیر اطّلاعات شد. [بهمن ماه ۱۳۸۹ در سویس درگذشت. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

۲- نامه‌ی شاهدخت اشرف پهلوی به علم و همچنین پاسخی را که علم به دستور شاه نوشته به دنبال این یادداشت آمده است.

می‌توان مردم ایران را گول زد؟ به علاوه مگر من می‌توانم چنین اجازه[ای] به کسی بدهم؟ کی شما را به این خیالها انداخته؟ مگر دیوانه شده‌اید؟ آیا می‌خواهید که در ایران هم من پرنس برنهارد دیگری درست کنم؟ شما می‌خواهید وجیه الملّه باشید، پول و ثروت خودتان را وقف بکنید، در عین حال پول از هزار راه دیگر به دست بیاورید و ولخرجی بکنید. ادّعای درویشی هم بکنید. رئیس سازمان ملل متّحد هم بشوید. اینها چه خیالات احمقانه[ای]ست؟ چرا یک راه صحیح و درست مثل خواهر خودتان شمس در نظر نمی‌گیرید؟ فرمودند: می‌خواهم همه اینها را بنویسی. آیا می‌نویسی؟ عرض کردم: تعجّب از این سئوال اعلیحضرت دارم. مگر من در مقابل اوامر شاهنشاه کوچکترین تعلّل یا تزلزل به خود راه می‌دهم؟

لرد چالفونت، مخبر سیاسی بی.بی.سی. سئوالاتی از شاهنشاه کرده و استدعای شرفیابی کرده بود. فرمودند: من اورا وقت ندارم ببینم، ولی تو از قول من به او بگو که در مورد سئوال اوّل باید به وضع ژئوپلتیک ایران تکیه بکند و اسمی از یک تهدید مسلّم از یک طرف نبرد. در مورد اقیانوس هند، به او بگو ما طرفدار بی‌طرفی اقیانوس هند هستیم، ولی اگر یک قدرت بزرگ در آن جا رخنه بکند، ناچار باید قدرت بزرگ دیگر هم مداخله نماید. در مورد سئوال سوّم، بگو قدرت نفری ما در تغییر است.

بعد مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم. منجمله سفرای کره شمالی و کره جنوبی، هر دو را دیدم. خیلی مضحک است کار دنیا و خنده‌دار و این که تمام حرفها و داد و فریادها، اگر به دقّت بنگریم، پوچ و بی‌معنی. مطالبی را یکی تخطئه می‌کند که آن دیگری واقعیّات می‌داند و بالعکس. و اگر خوب ببینیم هر دو دروغ و مزخرف می‌گویند.

بعد از ظهر بسیار خسته بودم. تمام کار کردم، قدری هم شنا کردم، جانی گرفتم. شب، نمایندگان پیش‌آهنگی آسیایی که مهمان پیش‌آهنگی ایران هستند مهمان من بودند. تعجّب کردم که نمایندهٔ تایوان (فرمز) را دیدم، چون چند شب پیش در همدان اعلیحضرت همایونی با آمدن او (به علّت روابط حسنه ما با چین کمونیست) شدیداً مخالفت کردند. هر چه من دلیل عرض کردم که این مسئله بین‌المللی است و اشکالی ندارد، دعوت به این اجتماع هم از طرف پیش‌آهنگی بین‌المللی است و اینها هم

[illegible]

تیمسار

حضرت عزیزم امیدوارم که وجود عزیزت سلامت و در بین خود [illegible]
و سعادت هستی. همینطور مملکت در سایه [illegible]. از حال من که الحمدالله
بهبود [illegible] و تا آخر این ماه عازم امریکا خواهم بود. تیمسار [illegible]
قبل از رفتن [illegible] که [illegible] که خواستم که کاری [illegible] بعد از
نزدیک بررسی و در پیشرفت امور [illegible] و کوشش
بتوانید که خیال من راحت باشد. تیمسار این حسابداری دربار
چون [illegible] درست [illegible] و کار [illegible]
خواسته‌ام دستور اکید بدهید که حسابداری دربار فقط باید با
پیشکار [illegible] و [illegible]
تا به دفتر پیشکاری قبول کنند. مطلب خیلی کوچک است ولی برای
اینکه اختلافی پیش نیاید. مثلاً حسابداری دربار چند تا چک
شهریار به خودم بدون اجازه قبلی پرداخته. در صورتیکه باید
قبلاً از دفتر خودم جویا شود که باید پرداخت شود یا نه.
خواهش دیگرم اینکه شما شخصاً به [illegible] وزیر [illegible]
بگوئید ولی روی کاغذ ننویسید که آن مبلغ [illegible]
ده میلیون تومان [illegible] به سوئیس حواله کنند.

Union des banques Suisse
Geneva

[illegible]

بدون پرچم و به عنوان شرکت کننده بدون رأی می‌آیند، شاهنشاه موافقت نفرمودند و من هم دستور دادم که نیایند. باری علّت را از رئیس پیش‌آهنگی جویا شدم. گفت علیاحضرت شهبانو، شاهنشاه را متقاعد ساختند. خوشم آمد، چون چنان که سابقاً نوشته‌ام فکر می‌کنم چنین قدرت بحث‌کننده با شاهنشاه [را] لازم داریم.

دوشنبه ۱۲ مهر ۱۳۵۵

صبح خیلی به اختصار شرفیاب شدم. هیچ مطلب مهمّی نبود. فقط چند تلگراف و دستخطّ خارجی توشیح فرمودند. چند نفر خارجی، منجمله کمال ادهم، رئیس سازمان امنیّت عربستان سعودی، شرفیاب می‌شدند. به من فرمودند: عصری گردش می‌روم. عرض کردم: ساعت ۳ که رئیس جمهور فرانسه وارد می‌شود. تا تشریفات برگزار شود، می‌شود ۴/۳۰. شب هم که شام در پیشگاه مبارک می‌خورد. ارزش دارد؟ فرمودند: تو مرا از روی خودت قضاوت می‌کنی! عرض کردم: به هر حال ممکن است اعلیحضرت همایونی خیلی دیرتر از غلام خسته شوید، ولی بالأخره خستگی یک حقیقت است و هم مضرّ به وجود مبارک. شاهنشاه خندیدند.

بعد من مرخّص شدم. معاون رئیس جمهوری کشور مالی را پذیرفتم. این بیچاره سیاهها پول می‌خواهند. ما گفتیم از طریق سازمان اوپک کمک خواهیم کرد ولاغیر. شاید از طریق صندوق [سازمان خواربار و کشاورزی جهانی] FAO هم کمک کنیم.

عصری [والری] ژیسکار [دستن] وارد شد.[1] قبلاً مصاحبهٔ بسیار عالی در مورد اعلیحضرت همایونی با مخبرین ایرانی کرده بود. واقعاً وجود شاهنشاه مایهٔ افتخار است. شب، مهمانی در کاخ نیاوران بود. این جا هم واقعاً در مورد شاهنشاه ستایش عجیبی کرد. امّا از یک نکته خوشم نیامد که نطق شاهنشاه را ما خوب حاضر نکرده بودیم و نطق او قشنگتر بود. تقصیر با هیچ کس هم نیست، چون خود شاهنشاه امر می‌فرمایند

۱- والری ژیسکار دستن (Valéry Giscard d'Estaing) در دهه‌ی ۱۹۶۰ برای چهار سال وزیر دارایی و سپس از ۱۹۷۴ تا ۱۹۸۱ رئیس جمهور فرانسه بود.

قسمتهای ادبی و غیره حتّی‌الامکان حذف شود.

عصری نامه‌ای از سفیر آمریکا رسید که در فرودگاه تقدیم کردم.[۱] فرمودند: به سفیر آمریکا بگو اگر این مردکه [زارب] Zarb[۲] حسن نیّت داشت، کار را انجام می‌داد. من به سفیر آمریکا تلفن کردم. گفت ما هم می‌دانستیم که خاطر شاهنشاه از این مردکه آزرده است و در جواب کتبی [هوشنگ انصاری] وزیر اقتصاد [و دارایی] شما، این موضوع نهفته است و معلوم می‌شود که دیکته شاهنشاه می‌باشد. حالا کیسینجر خواسته است مطلب را با این پیام ملایم کند. گفتم نامه شما وافی به این مقصود نیست. گفت این تقصیر من است و باید روشن‌تر موضوع را می‌پروراندم. سر شام موضوع را به عرض رساندم.

سه‌شنبه ۱۳ مهر ۱۳۵۵

امروز هم چون ژیسکار شرفیاب می‌شد، وقت شرفیابی من بسیار کم بود. فقط طرح دستخطّ مبارک به شیخ‌نشینهای خلیج که دیشب آخر شب بعد از مهمانی به من فرموده بودند، به نظر مبارک رساندم. تصویب فرمودند.[۳] معلوم می‌شود یکی از مستدعیّات کمال ادهم این بود. فرمودند: بدهید مأمور خصوصی مثل [امیر خسرو] افشار یا [سرلشکر حسن] پاکروان ببرد.

تلگرافی راجع به عملیّات عمرانی عراق در مرز ایران رسیده بود، به نظر مبارک رساندم. عرض کردم: [ویلیام] سایمون وزیر خزانه‌داری آمریکا هم شدیداً به ترقّی قیمت نفت حمله کرده است. فرمودند: نباید اعتنا کرد. ما باید کار خودمان را بکنیم. او هرچه می‌خواهد عوعو کند.

۱- نامه‌ی سفیر آمریکا به علم به دنبال این یادداشت آمده است.

۲- فرانک زارب (Frank G. Zarb) در سالهای ۷۷-۱۹۷۴ مدیر سازمان انرژی فدرال (Federal Energy Administration) بود و در این مقام، زیر نظر رئیس جمهور، جرالد فورد، نقش مهمّی در تعیین سیاست انرژی کشور و تماس با کنگره، شرکتهای نفتی و مسؤولان دولتی داشت. از مدّتی پیش مقامات ایرانی در تلاش بودند نفت بیشتری به صورت پایاپای (در برابر خرید اسلحه) به آمریکا بفروشند، ولی توفیقی در این امر نیافتند.

۳- این جمله مبهم است. احتمال دارد منظور فدراسیون امارات خلیج فارس، و نامه به عنوان شیخ زائد، رئیس فدراسیون باشد.

CONFIDENTIAL

Tehran, Iran
October 4, 1976

Dear Mr. Minister:

For some time we have been attempting to work out an agreement with the Government of Iran for the long-term supply of oil to the United States which would meet our strategic oil reserve requirements. Secretary Kissinger has asked that I convey his regrets that, in spite of a series of proposals and counter-proposals, we seem unable to reach agreement. Nevertheless, he continues to hope that as our plans for the establishment of a strategic oil reserve evolve and as the outlook for the international oil market becomes clearer, the agencies of our two governments directly concerned with this matter will discover a basis for a mutually beneficial agreement.

Knowing of His Imperial Majesty's active interest in this matter, I would appreciate it if you would convey the foregoing to him.

With high esteem and warmest personal regards,

Sincerely,

[illegible]

Richard Helms
Ambassador

His Excellency
Assadollah Alam,
Minister of the Imperial Court,
Tehran.

CONFIDENTIAL

عرض کردم: کتاب مؤسسهٔ استوک بالأخره بدون غلط از چاپ خارج شد، ولی آن مسئله نژاد آرین که شاهنشاه زیاد تأکید فرموده بودید، محض خاطر این که مد روز نیست، قابل حذف کردن نبود. فرمودند: چیزهای دیگر هم بحث داشت، ولی چه باید کرد؟ زنها مثل مگسها دائماً وزوز می‌کنند. آدم برای آن که جان خودش را خلاص کند، موافقت می‌کند که آسوده شود. ولی من فکر می‌کنم حق با علیاحضرت شهبانو بود.[1]

بعد من مرخّص شدم. منجمله نماینده مؤسسه استوک را پذیرفتم و کارهایش را رو به راه کردم (کارهای مالی). بعد هم سفیر اسرائیل را خواستم و جریان تماس اردشیر [زاهدی] را با سفیر اسرائیل در واشینگتن به او گفتم. او مسئله‌ای به من گفت که حائز اهمّیت بود. آن این که کیسینجر برای دفاع از فروش موشک ماوریک به عربستان سعودی از آنها قول گرفته است که در افزایش قیمت نفت، سخت مخالفت و پافشاری کنند (شاید این مطلب را برای به هم زدن روابط ما با عربستان می‌گوید).

بعد از ظهر تمام کار کردم. شب مهمانی ژیسکار به افتخار شاهنشاه در کاخ گلستان بود. بسیار شاهنشاه نطق عالی در جواب او که فوق‌العادّه [ستایش] éloge کرد، فرمودند. هر دو نطق را این جا می‌گذارم.

چهارشنبه ۱۴ مهر ۱۳۵۵

افتتاح دورهٔ مجلسین بود. شاهنشاه نطق جامعی فرمودند این جا می‌گذارم. به هر صورت به [کوتاهی در کارها] shortcomings اشاره فرمودند.[2] بعد، من اجازه گرفتم، چون کار فوری نداشتم از موزهٔ پهلوی بازدید کنم.

بعد از ظهر با یک دختر خانم ایرانی ملاقات داشتم. متأسّفانه به علّت [تب خالهایی] herpes که روی بدن من درآمده بود، فقط مصاحبت با نمکی دو سه ساعته داشتم که

۱- ن.ک. به یادداشت ۶/۳۱ تا ۱۳۵۵/۷/۲.

۲- اشاره‌ی شاه، بیشتر درباره‌ی لزوم مبارزه با افزایش قیمتها بود و تأکید کرد «باید با افزایش قدرت خرید مردم، تقاضا با عرضه متوازن باشد و تا هنگامی که این هدف تأمین نشده است، باید دولت با اقدامات شدیدِ ضدّ تورمی، با مشکلات مواجهه کند».

باز هم بسیار خوب بود.

شب تمام در منزل کار کردم و سر شام نرفتم، فقط سر شب سفیر آلمان را دیدم.

پنجشنبه ۱۵ مهر ۱۳۵۵

صبح شرفیاب شدم. به حمدالله حال مبارک شاهنشاه بسیار خوب بود. مطالب فوری ولی غیر مهمّ را که به هر صورت جواب لازم داشت به عرض رساندم و جواب گرفتم. قدری طول کشید.

پیامی از [هنری] کیسینجر رسیده بود. با دقّت ملاحظه فرمودند و جوابی دیکته کردند که من با عجله پشت پاکتی که از سلطان قابوس پادشاه مسقط و عمّان رسیده بود یادداشت کردم. در این جا به یادگار می‌گذارم. مطلب جالب این است که شاهنشاه به قدری سریع دیکته می‌فرمایند که نوشتن انسان مشکل می‌شود و اگر احیاناً عقب افتادید و توضیح خواستید، نه تنها بسیار ناراحت می‌شوند (که تو چه قدر احمقی که نمی‌فهمی سیاق کلام چه بود!) بلکه به کلّی موضوع از دست معظّم له خارج می‌شود. مثل این که در یک لحظه تمام افکار را در یک جا جمع کرده و می‌خواهند در یک لحظه بیرون بریزند. به هر صورت این کار بزرگان است و هیچ چاره ندارد.

در مورد مسلّح کردن آمریکاییهایی که در ایران کار می‌کنند، سفیر آمریکا پیشنهاد کرده بود هر کس خواست، مسلّح بشود، نه آن که همه را اجباراً مسلّح کنیم. اجازه فرمودند همین طور باشد.

[اوری] لوبرانی [سفیر اسرائیل] عرض کرده بود که کیسینجر به عربستان سعودی گفته من در صورتی از فروش موشکهای ماوریک از طرف آمریکا به شما دفاع خواهم کرد که شما با افزایش قیمت نفت مخالفت بکنید. شاهنشاه خندیدند. فرمودند: یعنی عربها آن قدر خرند که چندین میلیارد را با هفتصد میلیون دلار معاوضه کنند؟ عرض کردم: لابد از لحاظ پرستیژ، خیلی به این مسئله اهمّیّت می‌دهند. بعد هم عرض کردم: تازه این را خریدند، کی برای آنها به کار بیندازد؟ آدم تحصیلکرده ندارند. فرمودند: لابد خود خارجیها، به علاوه شاید یواشکی مقداری هم به مصر بدهند.

راجع به ماهیانه والاحضرت شهناز عرض کردم کم است. فرمودند: اضافه کنید. عرض کردم: والاحضرت، حالا از طرف اعلیحضرت همایونی بازرس منطقه مازندران شده‌اند و یک آدم حقّه باز کلاه‌برداری راکه برادر رئیس دفترشان است به عنوان قائم‌مقام خود انتخاب فرموده‌اند. این کار بسیار بد است. فرمودند: ابلاغ کن ظرف ۲۴ ساعت او را عوض کنند وگرنه توقیف خواهد شد.

بعد مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدگی کردم. منجمله یک نفر افغان شیعه را که در بیرجند در این سفر دیدم و اطّلاعاتی از داخله افغانستان به من داده بود مجدّداً پذیرفتم. امروز ظهر باز ژیسکار [دستن] شرفیاب شد. ناهار را هم خصوصی با اعلیحضرت همایونی صرف کرد. ساعت ۳ رفت. شاهنشاه در فرودگاه فضانوردان آمریکایی و روسی آپولو و سویوز را پذیرفتند. بعد به مجلس جشن معلّمین [1] تشریف بردند.

من اجازه گرفتم و رفتم جایزهٔ دوچرخه سوارانی [را] که به مناسبت جشنهای پنجاه ساله از تبریز حرکت کرده و به تهران رسیدند، دادم. یک نفر ایتالیایی اوّل، یک ایرانی دوّم و یک ایتالیایی دیگر سوّم شد.

بعد به منزل آمدم. تمام کار کردم. ژیسکار تلگراف مفصّلی از داخل هواپیما مخابره کرده بود، تقدیم شاهنشاه کردم. عریضه[ای] هم عرض کردم. فرمودند: خوب است، مخابره شود.

سر شب اردشیر [زاهدی] با من صحبت کرد که [جیمی] کارتر در مصاحبهٔ تلویزیونی به ایران پریده و گفته دلایل [جرالد] فورد برای فروش اسلحه به ایران، مسخره است. ولی فورد جواب سخت داده. می‌خواهم الآن مصاحبه بکنم. حالا با تو مشورت می‌کنم، چه بگویم؟ مطالبی گفت که خوب بود، ولی چون من مطمئن نبودم که بعد با انگلیسی شکسته بسته به خبرنگاران چه خواهد گفت یا مبادا بعد اشتباهی بکند، گفتم الآن تو را به تلفن شاهنشاه می‌دهم. خودت عرایض را عرض کن و جواب بگیر.

۱- این جشن به مناسبت آغاز سال تحصیلی بود.

جمعه ۱۶ مهر ۱۳۵۵

تمام در منزل با حالت سرماخوردگی کار کردم. خوشبختانه تب نکردم.

عریضه به پیشگاه مبارک عرض کردم و گزارش مقامات طبّی را که به حمدالله بسیار خوب بود تقدیم داشتم. فراموش کردم بگویم که با [لوئی گیرنگو] وزیر خارجه فرانسه که صحبت می‌کردم این قدرها امیدی به صلح لبنان نداشت. ضمناً یک مقاله مربوط به اختلافات ژیسکار و [ژاک] شیراک نخست وزیر سابق فرانسه را که سابقاً در مجلهٔ تایم خوانده بودم این جا می‌گذارم که بعدها معلوم شود نظر شیراک درست بود یا ژیسکار؟ به هر حال دو راه کاملاً جدا و دو [گزینه] option مختلف را دنبال می‌کنند.

شنبه ۱۷ مهر ۱۳۵۵

در منزل ماندم که سرماخوردگی دنباله پیدا نکند. صبح و عصر دو عریضه حضور شاهنشاه عرض کردم.[۱] جواب عریضه صبح را تلفن فرمودند. کارهایی هم که تقدیم کرده بودم، برگرداندند و توشیح فرموده بودند.

تمام روز را در منزل کار کردم و به کارهای مختلف رسیدم. در منزل هم بسیار خسته شدم. از همه بدتر و مشکلتر کارهای آستان قدس رضوی است که امروز سه ساعت گرفتار شده بودم. [عبدالعظیم ولیان] نایب التّولیه خیلی خسته می‌کند. [هوشنگ انصاری] وزیر اقتصاد و [دارایی] و [عبدالمجید مجیدی] وزیر [مشاور و مدیرعامل سازمان] برنامه را خواسته بودم، به علاوه معاون دربار و راستی خسته‌ام کردند.

۱- دو نامه‌ی علم به شاه به دنبال این یادداشت آمده است. یکی از آنها درباره‌ی درگذشت ارسلان خلعتبری و درخواست خانواده‌ی او به برگزاری مجلس ختم در مسجد سپهسالار است. در حاشیه‌ی نامه، شاه با این درخواست موافقت کرده است.

۱۷ - مهر . ۲۵۳۵

سرور بزرگوار

پس از ارسال [illegible] حقیقت بزرگ [illegible] کرد. [illegible]

[illegible] دو روز [illegible] دسته [illegible] کرده [illegible] در اما [illegible]

[illegible] که [illegible] [illegible] دفن شود

و هم [illegible] [illegible] در [illegible]

[illegible] ([illegible])

[illegible] که این حقیقت [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] ([illegible])

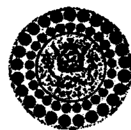
[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] و [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]



شنبه - ۱۷ - مهر ۲۵۳۵

[illegible] گرامی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مرحمتی که نسبت به ارسلان خلعتبری فرموده‌اند قابل توجّه است. ماشاءالله هر کس به شاهنشاه خدمتگزار و صمیمی باشد، هرگز از خاطر مبارکش نمی‌رود.[۱]
امروز متن [مناظره] فورد و کارتر در مورد ایران به دستم رسید که این جا می‌گذارم،[۲] همچنین گفتار رادیو لندن در مورد سفر ژیسکار دستن به ایران.
این یادداشتهای دو روزه اخیر ایران را که فرصت نکرده بودم بنویسم، امروز بیستم مهر ماه ۱۳۵۵[۳] که برای پذیرایی از موکب مبارک اعلیحضرتین به بیرجند آمده‌ام و سر فارغی دارم، به اختصار می‌نویسم. چون کاغذ در دسترسم نبود و همه نوکرها مشغول کار هستند، روی این نمونه کاغذی که در [سن] موریتز برای ویلای شاهنشاه، جهت دستخطهای خصوصی‌شان ساخته بودم و در کیفم مانده بود، می‌نویسم.

یکشنبه ۱۸ مهر ۱۳۵۵

شاهنشاه سر حال نبودند. فرمودند: کهیر اذیّتم می‌کند. من هم عرض کردم [تبخالها] herpes پوستم را کنده است. مدّتی راجع به سلامتی وجود مقدّس شاهنشاه صحبت شد که همه اینها از فشاری است که به خودتان وارد می‌آورید. قبول نمی‌فرمایند. برنامه بیرجند را عرض کردم. [سر انتونی پارسانز]، سفیر انگلیس گزارشی در مورد اقدامات دولت انگلیس دربارهٔ اجراء اوامر (!) کیسینجر در آفریقا عرض کرده بود (به همین نحو عرض کردم، شاهنشاه خندیدند). به دقّت ملاحظه فرمودند.

۱- ارسلان خلعتبری، وکیل دادگستری بود و چندی نیز فعّالیّت سیاسی داشت. در ۱۳۳۰ (۱۹۵۱) در زمان نخست‌وزیری دکتر محمّد مصدّق، برای چند ماهی شهردار تهران و سپس برای مدّتی کوتاه استاندار گیلان شد، ولی به عذر ضعف مدیریّت از کار برکنار شد. پس از سقوط دولت دکتر مصدّق، سه دوره نماینده‌ی مجلس شورای ملّی بود. با آن که پس از استعفای رضا شاه در ۱۳۲۰ (۱۹۴۱)، مقاله‌های تندی در روزنامه‌ها علیه شاه مستعفی نوشت، از همان آغاز با احترام و علاقه از محمّدرضا شاه یاد می‌کرد. با این همه علّت «مرحمت» شاه و اشاره‌ی علم به «خدمتگزاری» او روشن نیست.

۲- گزارش خبرگزاری پارس درباره‌ی این مناظره به پیوست این یادداشت آمده است.

۳- در یادداشت به سال شاهنشاهی ۲۵۳۵ نوشته شده است.

محرمانـــــه

<u>مناظره تلویزیونی فوردوکارتر</u>

نیویورک ـــ خبرگزاری پارس ـــ ۲۵۳۵/۷/۱۵

شب گذشته پرزیدنت فورد رئیس جمهوری آمریکا وجیمی کارتر نامزدریاست جمهـــــوری از حزب دمکرات دریک مناظره تلویزیونی شرکت کردند درجریان مناظره پرزیدنـــــت فورد وجیمی کارتر ، معاون سردبیرروزنامه نیویورک تایمز نظر جیمی کارتررا دربـــــاره فروش بیش از حد سلاحهای آمریکائی بکشورهائی مثل ایران وعربستان سعودی سئـــوال کرد . جیمی کارتر پاسخ داد من باارسال اینهمه سلاح بایران وتمرکز دادن اینهمه‌وسایل وتجهیزات نظامی درخارج از خاک آمریکا موافق نیستم چون تجربه نشان داده کـــــه آمریکا بهر کشوری که بیش از حدلازم اسلحه فرستاده آنکشور را بسوی جنگ سوق داده است ، جای تاسف است که آمریکا پیشرفته ترین ومجهزترین جت های جنگنده خود را بنام اف ـــ ۱۴ و جدیدترین وپیچیده ترین سلاحهاوجنگ افزارهایش را که هنوزخـــود ازآن استفاده نکرده است بایران فروخته ، نیروی دریائی ایران آنچنان باسلاحهـــای موثر نظامی آمریکا مجهز شده است که حتی خود آمریکا از آن بی بهره است .

پرزیدنت جرالدفورد دراین باره پاسخ داد شاید آقای کارتر موقعیت حساس ایران راخوب درک نکرده اند ، ایران درهمسایگی کشورهائی مثل اتحاد جماهیر شوروی وعراق که تحت حمایت نظامی شوروی ومجهز به سلاحهای نظامی آنکشور است باید قوی باشد . دوستی ایران وآمریکا یک دوستی عمیق وریشه دار است وسابقه آن به دوره زمامداری ترومـــن میرسد وفراموش نکنید که در جریان بحران تحریم نفتی اعراب علیه آمریکا ایران کشـــوری بودکه دراین تحریم نفتی شرکت نکرد وبرای ما همچنان نفت فرستاد.

محرمانـــــه

مناظره شب گذشته بلافاصله ازطرف سازمان‌هـای مختلف ارزیابی شد ، آسوشیتدپـرس با مراجعه به آراء ۱۰۱۷ نفر نتیجه گرفت که دراین مناظره هیچیک از دورقیب موفقیـــت کامل نداشتند . ۳۸ درصد مصاحبه شوندگان معتقد به برتری کارترو ۳۴ درصد طرفـــدار فـورد بودند اما ناظران سیاسی عقیده دارند درعین حال هم پرزیدنت فورد وهـــــم جیمی کارتر بمراتب بهتر از دور اول مناظره به بررسی وتجزیه وتحلیل موضوعها پرداختند ولی پرزیدنت فورد دردفاع از نظریات خود موفق تر بود.

درهفته دیگر سومین وآخرین دورمناظره بین فورد وکاتر صورت خواهد گرفت وتا آنموقـــع باید برای شناختن برنده این مبارزه صبر کرد.



M.R.P.

Villa Suvretta
Saint-Moritz

۲۵۳۵

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وال استریت جورنال مقاله[ای] در طرفداری از ما داشت که باعث تعجّب بود. آن را هم به عرض رساندم.

در خصوص ترفیع سپهبد [محسن] هاشمی‌نژاد عرض کردم که الآن ژنرال آجودان و سابقاً فرمانده گارد شاهنشاهی بوده. فرمودند: افسر صف نیست که بتواند ترفیع پیدا کند. عرض کردم: دو نفر ژنرال آجودان در همین سمت، ارتشبد شدند. فرمودند: آن دوره گذشت. به هر حال، من احساس کردم که اظهار بی‌مرحمتی می‌فرمایند. عرض کردم: هاشمی نژاد خیلی نگران است که مبادا مورد بی‌مرحمتی باشد. فرمودند: نه، این طور نیست. عرض کردم: فکر می‌کنم همین طور باشد. شاهنشاه خندیدند. فرمودند: آخر به این آقایان که کار ارجاع می‌کنم که توسّط زنها (مقصود شاهنشاه زن هاشمی‌نژاد است که خودش را خیلی به فریده خانم دیبا، مادر علیاحضرت شهبانو، چسبانده و همیشه به این وسیله متوسّل به علیاحضرت است)، مستدعی است که همین جا زیر سایه مبارک ما باشد. یا این، یا درجه! دیگر من عرض نکردم، مرخّص شدم.

عصری، شاهنشاه به مسابقات تنیس تشریف بردند.[۱] من در منزل کار کردم. بعد به مسابقات فوتبال خانه‌های فرهنگ روستایی رفتم. شب در منزل دو ساعتی با [غلامرضا کیانپور][۲] وزیر اطّلاعات راجع به تبلیغات خارج از کشور و وضع بد امروز ما در مطبوعات جهان گفتگو کردم و گزارشی تنظیم کردیم که من به عرض برسانم. منوچهر گودرزی رابط ما با اسرائیلیها هم بود، ولی وزیر اطّلاعات و هیچ‌کس از این مسئله خبر ندارد. گودرزی خودش اسرائیلی یا جهود نیست، حسب‌الامر شاهانه این مسؤولیّت را قبول کرده است.

صبح امروز عرض کردم: [فریدون] موثّقی سفیر شاهنشاه در اردن که با حافظ اسد وسیله شیخ طالب و خود ملک حسین در ارتباط است، میل دارد بداند که مذاکرات شاهنشاه با ژیسکار درباره لبنان و اسد چه بوده است. فرمودند: به او بگو تمام طرفداری از

۱- اشاره به مسابقات جهانی جام آریامهر که هر سال در باشگاه ورزشی شاهنشاهی انجام می‌شد.

۲- غلامرضا کیانپور، یک ماه بعد، در آخرین ترمیم دولت هویدا، وزیر دادگستری شد.

نظرات اسد بود. عرض کردم: همچنین عرض می‌کند اسد که خود را در اختیار شاهنشاه قرار داده است لابد انتظار کمک از شاهنشاه دارد. فرمودند: کمک مادّی از قبیل اسلحه و غیره که ممکن نیست، ولی کمک سیاسی، به خصوص درقبال نظرات شدید [انور] سادات رئیس جمهور مصر بر علیه او را، زیاد به عمل می‌آوریم.

دوشنبه ۱۹ مهر ۱۳۵۵

صبح شرفیاب شدم. باز هم شاهنشاه را خیلی سر حال و کیف ندیدم. از همان کهیر که بسیار اندک است ناراحت هستند، یعنی خیلی می‌فرمایند که گردش خون باز خراب شده یا روده‌ها عفونت پیدا کرده، حال آن که هیچ کدام نیست، آلرژی مختصری است (طبق تشخیص اطبّاء). ولی من فکر می‌کنم قدری زیادی ویتامینهای مختلف میل می‌فرمایند.

والاحضرت شمس پنج ملیون دلار توسّط بانک عمران از فرست نشنال سیتی بانک نیویورک برای کارهای عمرانی قرض کرده‌اند، نمی‌پردازند. فرمودند: به ایشان تلگراف کن که اوّل قروض خودتان را بدهید، بعد ولخرجی بکنند.

[رضا] فلّاح گزارش بسیار خوبی در مورد منطق و انضباط اضافه کردن قیمت نفت عرض کرده بودکه باید با تنزّل قیمت پول سنجیده شود، نه معیارهای دیگر.[1] به دقت ملاحظه کرده بعد فرمودند: به [جمشید] آموزگار (وزیر کشور که سابقاً وزیر دارایی بود و هنوز کارهای اوپک را تحت نظر دارد) و هوشنگ انصاری وزیر اقتصاد بده، ببینند.

گزارشی از سفیر شاهنشاه از رم رسیده بود که فاشیستها می‌خواهند یک کانون شاه‌پرستی در رم درست کنند (نمی‌دانم سفیر خواسته تملّق بگوید یا واقعیّت داشت). فرمودند: مانع ندارد، ولی شما با آنها [نزدیک] identified نشوید.

بعضی روزنامه‌های خارجی را عرض کردم: منجمله خبر رادیو لندن را که از نظرات شاهنشاه در قبال [ویلیام] سایمون وزیر خزانه‌داری آمریکا دفاع کرده بود. شاهنشاه

۱- یادداشت رضا فلّاح به دنبال این یادداشت آمده است.

یادداشت

شرکت ملی نفت ایران

جناب آقای علم

<u>افزایش بهای پایه نفت (اپک)</u>

اینجانب در این زمینه مطالعاتی کرده‌ام بنظر میرسد فرمولی که منافع کشورهای تولید کننده را کاملاً رعایت مینماید میتواند برمبنای افزایش Export Price Index بیست کشور بازار مشترک سوئد، ژاپن، کانادا و ایالات متحده یا باصطلاح The Club of Ten استوار باشد.

برای این محاسبه Weighted Average منظور میگردد یعنی صادرات هر کشور در ضریب افزایش بهای صادرات آن کشور ضرب شده و مجموع این حاصل ضربها بر مجموع صادرات این کشورها تقسیم میشود.

بدین ترتیب میتوان منطقاً استدلال کرد که بمنظور جبران پایین آمدن قدرت خرید درآمدهای نفت بایستی بطریق زیر افزایش یابد:

اول ژانویه	۱۹۷۵	۲۵,۲ درصد
"	۱۹۷۶	۱۱,۲ "

درحالیکه اپک از اول ژانویه ۱۹۷۵ تاکنون فقط یکبار در ماه اکتبر ۱۹۷۵ بهای نفت را ۱۰ درصد بالا برده است. محاسبات تفصیلی ضمیمه است که برای بذل توجه بندگان اعلیحضرت همایونی شاهنشاه آریامهر تقدیم میگردد.

ارادتمند رضا فلاح

۳۵/۷/۱۸

خندیدند. فرمودند: آخر اینها حالا با نفت شمال خودشان موافق ترقّی قیمت نفت هستند.

بعد من مرخّص شده، کارهای جاری را دیدم و به بیرجند آمدم و این یادداشتها را در اتاق آینه اکبریّه، همان جایی که پدرم پیش از ظهرها تحریر می‌کرد و پشت همان میز، دارم با خاطرات زیاد ایّام جوانی و کودکی می‌نویسم. نمی‌دانم اگر پدرم حالا زنده بود، با تشریف فرمایی شاهنشاه و تمام خاندان سلطنت به بیرجند، چه حالتی می‌داشت؟ البتّه خیلی خوشحال می‌شد، ولی نمی‌توانست باور بکند. گو این که خودش از اعلیحضرت رضا شاه کبیر در همین عمارت پذیرایی کرد، ولی خاطرم می‌آید در آن وقت برای اعلیحضرت فقط یک حمّام ایرانی دیگر ساخت و بس! کسی به فکر آن که ملتزم رکاب هم ممکن است حمّام بخواهند نبود. حالا ما مدّتی زحمت کشیده‌ایم که در این عمارت برای کلفتها و پیشخدمتهای مخصوص هم حمّام بسازیم. این است تفاوت سطح زندگی در این چند سال. به علاوه آن وقت، اکبریّه فقط یک لوله آفتابه آب داشت و حالا چاههای عمیق، آب را از هر طرف جاری ساخته است و از ۱۲۰ متر [ژرفا]، یک لوله هشت اینچی تمام ۲۴ ساعت آب بیرون می‌ریزد. این را اگر پدرم می‌دید، لابد نمی‌توانست باور بکند. خدا رحمتش کند که من هر چه دارم، از نام نیک اوست.

از سه‌شنبه ۲۰ مهر ۱۳۵۵ تا یکشنبه ۲۵ مهر ۱۳۵۵

در بیرجند بودم. [از] اعلیحضرت همایونی و علیاحضرت شهبانو و تمام فرزندان به علاوه والاحضرت شاهدخت فاطمه و نخست وزیر و سرکار بانو فریده دیبا و پنجاه نفر مهمان دیگر، دوستان علیاحضرت شهبانو، پذیرایی بسیار خوب به عمل آمد، طوری که واقعاً همه تحت تأثیر قرار گرفته بودند. من شکر می‌کنم خدای متعال را که این نعمت و موفّقیّت را به من عطا فرمود. اعلیحضرتین قرار بود صبح شنبه به تهران مراجعت فرمایند. شاهنشاه برگشتند، ولی به علیاحضرت شهبانو آن قدر خوش گذشته بود که من وقتی صبح شنبه عرض کردم چرا یک ۲۴ ساعت دیگر نمی‌مانید، قبول فرمودند که بمانند و ماندند. توضیح آن که قرار بود علیاحضرت شهبانو دو ساعت بعد از شاهنشاه

پرواز فرمایند، ولی من که عرض کردم: فرمودند: پس خودت تلفن به تهران بکن و از شاهنشاه اجازه بگیر. خوشبختانه شاهنشاه اجازه مرحمت فرمودند. البتّه می‌دانستم که بعد از ظهر برنامهٔ گردش دارند و اگر من این اجازه را بخواهم، خیلی با میل موافقت خواهند فرمود.

برنامه‌های متنوّع شترسواری و الاغ سواری و گردش در دشت و در کوه ترتیب داده شده بود. از مهمانها هم به استثنای اعلیحضرتین که در اکبریّه تشریف داشتند، در چادر بزرگی پذیرایی کردم. منتها چادرهای قشنگ و بسیار مدرن با حمّام و بخاری برقی. برای تمام والاحضرتها هم در باغ اکبریّه چادر زده بودم. مقداری از عکسهای این مسافرت را این جا خواهم گذاشت. به هر صورت عید تولّد علیاحضرت شهبانو برای بار دوّم، در ۲۲ مهر ماه امسال در بیرجند پذیرایی شد و قبول فرمودند که سال آینده هم باز همین جا باشد[1]، انشاءالله. از عجایب این که روز ورود شاهنشاه در بیرجند، باران نسبتاً خوبی بارید. شب هم خیلی سرد شد، ولی ما مجهّز بودیم.

شاهنشاه مطابق معمول که از بی‌کاری خسته می‌شوند، پیش از ظهرها کار می‌کردند و من تمام کارهای عقب افتاده را به علاوه سئوالات مصاحبه[ای را] که باید با شاهنشاه انجام بدهم، همراه برده بودم. هر روز صبح پنجشنبه و جمعه سه ساعت کار کردیم، ولی خوشبختانه من برای پذیرایی نگرانی زیادی نداشتم، چون مهندس محمود منصف که مأمور ساختمان و پذیراییهای کیش است، ترتیبات را بسیار عالی داده بود. به علاوه خانم و دو دختر من هم بودند. با وصف این، شب‌نشینی بسیار دیر وقت با صبح کار کردن، آن هم کار جدّی، درست در نمی‌آید.

از کارهایی که آن جا عرض کردم یکی نامه کیسینجر است که تشکّر از کمک شاهنشاه به [سازمان خواربار و کشاورزی] FAO کرده بود. دیگری تشکّر عجیبی از تبریک شاهنشاه به مناسبت کارهای آفریقا، که این جا می‌گذارم.[2] جریان کارهای تبلیغات

۱- [یعنی عید تولد سال آینده هم در بیرجند باشد. (توضیح و ویراستار کتاب‌سرا)]

۲-کیسینجر در نامه‌ی ۱۱ اکتبر ۱۹۷۶ خود نوشته است: «این که به کسی، بابت تلاشش تبریک بگویند، همواره باعث خشنودی است، ولی هنگامی که چنین پیامی از سوی مردی با خردمندی و بینش شما بیاید، به راستی موجب افتخار

خارجی را عرض کردم. چند مقاله خارجی به عرض مبارک رساندم که یک دو عدد مهمّ را این جا می‌گذارم. [فرمودند] راجع به تقاضای بلغارها که قبلاً [قبول] فرموده بودند، بگو اوّلاً برای سرمایه‌گذاری در کشور شما پول نداریم، ثانیاً در امر تبلیغات دنباله رو شوروی شده‌اید. گزارشی رسیده بود از سازمان برنامه، که هنوز اطّلاعات لازم را هم به ما نداده‌اند. به عرض رساندم. فرمودند: پس ایراد را به خود آنها بگیر، ولی نگو پول نداریم. امّا مسئله تبلیغات را به آنها بگو.

بعد فرمودند: این مردکه مایک والاس مخبر CBS[۱] باز هم با یک کینه توزی عجیب و غریبی با من مصاحبه کرد و من هم ناچار به او گفتم آمریکا اسیر جهودهاست زیرا کارتر که به ما حمله در مورد خرید اسلحه [می‌کند]، تحت تأثیر جهودهاست. عرض کردم: این که با همکاری تبلیغاتی ما جور درنمی‌آید. فرمودند: به جهودها توضیح بده که ناچار شدم و باید در قبال پدر سوختگی این پسره، این مطالب را می‌گفتم. عرض کردم: هم خودم و هم دستگاه من (دستگاه اطّلاعات و مطبوعات) و هم بدبخت خود جهودها، استدعا کردیم که این مردکه را نپذیرید، باز هم امر فرمودید شرفیاب شود. فرمودند: دیگر شد. به هر حال به اردشیر [زاهدی] بنویس که دیگر از این کارها و این استدعاها نکند.[۲] عرض کردم: یکی از موادّ مهمّ امر تبلیغات خارجی ما همین است که هر کسی شرفیابی درست نکند و به همین جهت هم استدعا کرده‌ایم وزیر خارجه هم در کمیسیون ما باشد. فرمودند: مانع ندارد. این خلاصه[ای] از گزارش بیرجند بود.

از اخبار مهمّ جهان در این چند روزه بازداشت زن مائو و همچنین چند نفر از هواداران

است».

"It is always a pleasure to be congratulated for ones efforts, but when it comes from a man of your vision and wisdom, it is indeed an honor.

۱- در یادداشت به اشتباه NBC نوشته شده است. مایک والاس Mike Wallace (Myron Leon) از ۱۹۶۸ تا ۲۰۰۶ مسئول برنامه‌ی تلویزیونی پر بیننده‌ی «شصت دقیقه» (Sixty Minutes) بود که طیّ آن به چند موضوع مهمّ روز و یا مصاحبه با شخصیتهای برجسته می‌پردازد. وی در آغاز انقلاب ایران، در همین برنامه مصاحبه‌ای با آیت‌الله خمینی انجام داد.

۲- رونوشت نامه‌ی علم به اردشیر زاهدی به دنبال این یادداشت آمده است.

او و تبلیغات دامنه‌دار بر علیه آنها[ست]. او خیلی تندرو بود. به علاوه نخست وزیر جدید که جانشین مائو در حزب هم شده است، شاید از موقعیّت خودش در هراس می‌باشد که دست به این کار زده. سران عرب در عربستان سعودی هم جلسه کرده و توفیق آنها فقط متوقّف کردن پیشروی ارتش سوریه بوده است.

دوشنبه ۲۶ مهر ۱۳۵۵

صبح باید به شورای بزرگ پیش‌آهنگی می‌رفتم. چون در ساعت شرفیابی من بود، ممکن نشد. اتّفاقاً علیاحضرت شهبانو هم قرار بود تشریف ببرند، به علّت سرماخوردگی نرفتند و کار آنها تق و لق شد.

من شرفیاب شدم. اوّلین مسئله[ای] که جویا شدم، کهیر وجود مبارک بود. فرمودند: متأسّفانه باقی است و فکر می‌کنم از دوایی است که باکلسیم می‌خورم. عرض کردم: دیگر اجازه نفرمایید دست دکترهای نادان ما بیفتید. اجازه فرمایید متخصّص پوست از فرانسه یا آلمان بخواهم. فرمودند: چند روزی صبر کن.

تلگرافی از اردن رسیده بود این جا می‌گذارم. فرمودند: راجع به عربستان سعودی و آمریکاییها، هر دو اشتباه می‌کنند. اوّلاً آمریکاییها طرفدار سوریه و سیاست آن هستند و ثانیاً عربستان سعودی هم سعی می‌کند که بین او و سادات را آشتی بدهد. به سفیر ما تلگراف کن، اشتباه نکنند.

نمایندهٔ بی.بی.سی. وسیله سفیر ما در لندن خواسته بود که سر راه سنگاپور که می‌رود، بیاید مرا ببیند. به عرض رساندم. فرمودند: به سفیر احمق تلگراف کن هر خری هر چه خواست ما باید گوش بکنیم؟

عرض کردم: چغندرهای آستان قدس در مشهد روی زمین مانده و عمله نیست جمع‌آوری بکنند. اجازه مرحمت فرمایید سربازها کمک بکنند. فرمودند: چون یک امر کلّی ملّی است، ممکن است، ولی برای آستان قدس تنها نمی‌شود. بعد هم سرباز که نمی‌خواهد چغندر جمع کن بشود. عرض کردم: چاره نیست. لااقلّ سیصد هزار تن چغندر از بین می‌رود. فرمودند: دیگران چه می‌کنند؟ عرض کردم: آنها هم در زحمت هستند، به

خصوص که امسال افغانها نمی‌گذارند عمله افغانی به ایران بیاید و مشکل بزرگی درست کرده‌اند.

روزنامه گاردین مقالهٔ نسبتاً مثبتی نوشته بود که این جا می‌گذارم. خبری از آمریکا رسیده بود، به نظر مبارک رساندم. این جا می‌گذارم. اجازه گرفتم چهارشنبه، برای تعمیر دندان خودم، تا روز شنبه به زوریخ بروم.

بعد از ظهر [نزدیک ۷ ساعت] در منزل کار کردم و تمام کارهای عقب افتاده را راه انداختم، منجمله حسب‌الامر مبارک عریضه‌ای به والاحضرت اشرف نوشتم.[۱]

سه‌شنبه ۲۷ مهر ۱۳۵۵

صبح شاهنشاه به نمایشگاه بین‌المللی تشریف بردند. این چهارمین نمایشگاه بین‌المللی تهران است که افتتاح می‌شود. امسال ۴۵ کشور جهان شرکت کرده‌اند. آلمانها و روسها شرکت دامنه‌داری کرده‌اند. امّا چیزی که چشم‌گیر است این است که قسمت ایران هم کاملاً خودنمایی می‌کند و شاهنشاه به خصوص [نزدیک دو ساعت] وقت خودشان را در این قسمت گذراندند و از صنایعی که باید در آینده کشور را نگاه دارد و جانشین عایدات نفت شود، خیلی عمیق بازدید فرمودند و دستورات اکید در تقویت آن صادر کردند، مثل مس، پتروشیمی، ماشین سازی، اتومبیل‌سازی، ذوب آهن و غیره. خدا او را حفظ کند که یک لحظه از عظمت حال و آینده ایران غافل نیست. از غرفه‌های خارجی فقط غرفه آلمان مورد بازدید قرار گرفت و آن هم از این جهت است که ما بالأخره ۲۵٪ سهام کروپ را خریدیم و کروپ هم نمایشگاه با عظمتی راه انداخته بود و وزیر تجارت خارجی آلمان هم حضور داشت.

۱- نامه‌ی علم به شاهدختِ اشرف به دنبال یادداشت ۵۵/۷/۱۱ نقل شده است. [نامه مذکور چون تاریخ ۲۷ مهر ماه را دارد به این جا آورده شد. شاه چنان که در یادداشت ۱۱ مهر ماه ۱۳۵۵ ضبط است به علم می‌گوید که نامه تندی به اشرف بنویسد و تاکید می‌کند که می‌خواهد هر آنچه را می‌گوید بنویسد. می‌پرسد: «آیا می‌نویسی؟» علم جواب می‌دهد: «مگر من در مقابل اوامر شاهنشاه کوچکترین تعلل یا تزلزل به خود راه می‌دهم؟». اما معلوم نیست که چرا نامه مورد نظر شانزده روز دیرتر و به تاریخ ۲۷ مهر ماه نوشته شده است! (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]



۲۷ مهر ۲۵۳۵

[illegible]

[illegible] ... Business ... [illegible]

[illegible]





۲۶ - مهر - ۲۵۳۵

برادر عزیزم [illegible] امیدوارم همیشه خوش و [illegible]

در جشن آدمی شناس [illegible] هر جا هستی موفق باشی

این بار که [illegible] باز هم [illegible] که [illegible]

عنوان کرده [illegible]

با همه [illegible] !

بار [illegible] چیز [illegible]

[illegible] که [illegible] این [illegible]

[illegible]

این [illegible]

[illegible] اشرف

بعد من شرفیاب شدم. کتابی [والری] ژیسکار دستن در مورد دموکراسی حال و آینده فرانسه توسّط [امیر عبّاس] هویدا نخست وزیر که اخیراً به فرانسه رفته بود برای شاهنشاه فرستاده است. فرمودند: ببین جوابی دارد یا نه، چون [اهداء] dedicate کرده است. عرض کردم: چون فرستاده است، البتّه باید جوابی به آن مرحمت فرمایید، فرستاده [شود].

نامه[ای] از سفیر آمریکا رسیده و صحبتهای ژنرال براون[1] را راجع به اسرائیل و ایران و یکی دو جای دیگر [نقل] کرده بود (این جا می‌گذارم). به نظر مبارک رساندم. قابل توجّه است در آمریکا راجع به اسرائیل که باری بر دوش آمریکاست غوغایی به پا کرده است (البتّه اسرائیلیها این غوغا را به پا کرده‌اند). امّا راجع به تسلیحات ایران، قوی و شدیداً دفاع کرده است.

بر حسب امر دیروز اعلیحضرت همایونی، عریضه[ای] به والاحضرت شاهدخت اشرف عرض کرده بودم (ایشان الآن در نیویورک هستند و رئیس [هیئت نمایندگی] delegation ایران در سازمان ملل می‌باشند). عین عریضه را از نظر مبارک گذراندم. تصویب فرمودند که بفرستم. رونوشت آن را این جا می‌گذارم و کاملاً گویاست که مطلب چیست؟

والاحضرت شاهدخت فاطمه، خواهر اعلیحضرت، استدعا کرده بودند که یک جت بوئینگ ۷۰۷ ارتشی، ایشان و سرکار فریده خانم دیبا را با هفتاد هشتاد نفر خانم به مشهد ببرد که در غبارروبی ضریح مطهّر شرکت بکنند. من می‌دانستم که مورد موافقت قرار نمی‌گیرد، به این جهت هر چه ایشان در بیرجند اصرار کردند به عرض نرساندم. دوباره دیشب تلفن کردند و من ناچار امروز به عرض رساندم. آن قدر شاهنشاه عصبانی شدند که من کمتر چنین چیزی دیده بود. از بس عصبانی شدند جمله‌ای فرمودند که من ناچار برای این که روشن کنم چه اندازه شاهنشاه به مسائل ارتشی علاقمند هستند این

۱- ژنرال جورج براون (George Scratehley Brown)، افسر نیروی هوایی، در این هنگام رییس ستاد مشترک ارتش آمریکا بود.

جا می‌گذارم و از خودم هم خجل هستم که آن را می‌نویسم. فرمودند: مگر هواپیماهای ارتش بی‌کار هستند که باید ... [1]های بازنشسته را برای استغفار به مشهد ببرند؟ و آن قدر عصبانی شدند که نه من برای دو سه دقیقه توانستم عرض بکنم و نه شاهنشاه توانستند چیزی بفرمایند. من بی‌نهایت از گفته خود پشیمان شدم.

بعد از دو سه دقیقه، استفسار از کهیر شاهنشاه کردم. فرمودند: فکر می‌کنم از همان دوای کلسیم داری بود که می‌خوردم. آن را ترک کرده‌ام، مثل این است که بهتر هستم. دیدم به حمدالله حالشان به جا آمد. عرض کردم: چهار روز دیگر باید اطبّاء خون بیایند. اگر اجازه مرحمت فرمایید، یک طبیب پوست هم بیاید. فرمودند: فکر نمی‌کنم لازم باشد. به علاوه، به طبیب پوست کاری ندارد، این رِاکسیون قسمتهای داخلی بدن است.

باز راجع به حقوق والاحضرت شهناز عرض کردم که تقاضا دارند سه برابر بشود. فرمودند: مگر بنگ کشیده‌اند؟ ترمیم گفتم بکنید امّا نه سه برابر، آن وقت تکلیف بقیّه و انتظارات آنها چه می‌شود؟

عرض کردم: مهمان ما که قرار بود فردا برسد، جمعه خواهد آمد. نمی‌دانم برای گردش پنجشنبه چه دستور می‌فرمایید؟ فکری فرمودند: بعد فرمودند: هیچ لازم نیست. بگو بعد از ظهر از نیروی زمینی شاهنشاهی و سربازخانه‌های تهران بازدید می‌کنم. عرض کردم: چهارشنبه به مناسبت وفات حضرت امام جعفر صادق تعطیل است و پنجشنبه هم باالطّبیعه[2] بین دو تعطیل، تعطیل می‌شود. علاوه بر آن، بعد از ظهر پنجشنبه سربازخانه‌ها و ادارات نظامی تعطیل هستند. شاهنشاه تبسّمی فرمودند: یعنی فضولی نکن.

بعد اجازه خواستم که فردا صبح با هواپیمای ساعت ۷$\frac{۱}{۲}$ به زوریخ برای تعمیر دندانهایم بروم. فرمودند: مانعی ندارد، برو.

من مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم. منجمله دستخطهای مبارک شاهنشاه را

۱- نقطه‌گذاری در یادداشت است.

۲- [در متن اصلی همین نگارش را دارد. صورت صحیح آن "بالطبیعه" است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

که [همایون] بهادری در جواب ژیسکار [دستن] حاضر کرده بود، یکی راجع به معاملات راکتورهای اتمی و تعهّد عدم استعمال برای تهیّه بمب اتمی و دیگری دستخطّ تشکّر از کتاب را تقدیم کردم که توشیح فرمایند. تلگرافی از رباط رسیده بود که ولیعهد مراکش می‌خواهد در جشن فرخندهٔ چهارم آبان به سفارت شاهنشاهی برود. آن را هم تقدیم کردم. فراموش شد بنویسم صبح که کتاب ژیسکار را به من مرحمت می‌فرمودند، عرض کردم: در پاورقی اطّلاعات قسمتهایی از آن را مطالعه می‌کنم. اگر ژیسکار می‌خواهد با این حرفها با چپیها لاس بزند، به نظر غلام خیلی از مرحله پرت است. مگر با این حرفها می‌شود روال کمونیستی را تغییر داد. مگر آن که بگوییم کمونیستها و سوسیالیستهای فرانسه غیر از کمونیستهای جاهای دیگر هستند. فرمودند: شاید روی این حساب می‌کند.

از اخبار مهمّ جهان، همان پیشرفت کنفرانس سران عرب در ریاض است که بالأخره حافظ اسد و [انور] سادات آشتی کردند و قرار است پنجشنبه هم آتش‌بس در لبنان اعلام بشود. اگر کسی قبول بکند!

از اخبار مهمّ داخلی، انتخابات انجمنهای شهرداریها در کشور است که امسال با آزادی نسبی بیشتری جریان پیدا کرد (البتّه با معرّفی کاندیدها از طرف حزب، امّا کاندید بیش از عدّه لازم، که در حقیقت بین کاندیدها رقابت بشود). ولی در تهران مردم خیلی خیلی کم استقبال کردند و مجموعاً بیش از شصت هفتاد هزار نفر برای رأی دادن اسم نویسی نکردند که خیلی از یک شهر پنج ملیون نفری خلاف انتظار است. چون این دفعه حزب برای رأی دادن مردم فشار نیاورده بود و معلوم شد که واقعاً مردم بی‌تفاوت هستند که بسیار بد است و قابل تحمّل نیست. شاید برای این بود که سی نفر را باید برای تمام مردم شهر انتخاب کنند، ولی اگر تهران به مناطق مختلف تقسیم می‌شد و شهرداریها منطقه‌ای بود، مردم استقبال می‌کردند. بعد از ظهر و شب تمام در منزل کار کردم.

از چهارشنبه ۲۸ مهر ۱۳۵۵ تا شنبه ۱ آبان ۱۳۵۵

در زوریخ پیش دندان ساز گرفتار بودم. گو این که هر روز سه چهار ساعت زیر دست

دندان ساز بودم، ولی بقیّه ایّام را با راحتی و خوشی تمام با دوست ایرانی خودم که قبلاً از تهران فرستاده بودم، می‌گذراندم. این راحت به آن زحمت می‌ارزید.

از اخبار مهمّ جهان یکی علاقه تمام سران اروپا به انتخاب مجدّد فورد است. دیگری توافق سران عرب و آتش بس نسبی بیروت. دیگر تشکیل کمیسیون رودزیا در ژنو وسیله انگلیسیها برای بحث درباره حکومت اکثریّت سیاه‌پوست.

مقاله‌ای در نیوزویک راجع به کتاب ژیسکار می‌خواندم و به این فکر بیشتر معتقد شدم که، همان طور که چند روز پیش حضور شاهنشاه عرض کردم: اگر ژیسکار بخواهد با این حرفها به مبارزه با چپیها برخیزد خیلی از مرحله پرت است.

یکشنبه ۲ آبان ۱۳۵۵

دیشب به تهران وارد شدم. بلافاصله [ریچارد هلمز] سفیر آمریکا تلفن کرد که صبح، کار فوری دارد، می‌خواهد مرا ببیند. ساعت ۸ به منزل آمد. گفت آمده‌ام به تو بگویم که عوض می‌شوم. منتها می‌خواستم که اعلان این کار قبل از انتخابات باشد تا اگر رئیس جمهور عوض شد، گفته نشود که نخواستم با او کار کنم. من به کلّی کنار می‌روم و می‌خواهم کار آزاد بکنم. می‌خواستم قبل از هر چیز این خبر به عرض اعلیحضرت همایون شاهنشاه برسد. من قلباً متأسّف شدم، چون این مردکه مسؤولیّت می‌شناخت. بالأخره هر چه بود [۷] سال دنیا را اداره کرده بود و می‌فهمید مسؤولیّت چه معنی می‌دهد.[۱] به علاوه آدم راست و درست و صحیحی بود.

قدری راجع به کارهای تبلیغاتی که در آمریکا شروع کرده‌ایم و نمی‌دانم که اومی داند یا نمی‌داند که ما با اسرائیلیها کار می‌کنیم، صحبت کرد و می‌گفت اشخاصی راکه انتخاب کرده‌اید بسیار مردمان درستی و کاردانی هستند و به تو تبریک می‌گویم (یانکلوویچ که این جا آمده، گویا پیش او رفته بود). چیزی که هست حالا که می‌خواهم بروم، به خودم اجازه می‌دهم به تو بگویم، شما چرا جواب دانشگاهها و مردمان عادی و

۱- اشاره به سالهایی که ریچارد هلمز رئیس سیا بوده (۷۳-۱۹۶۶) که در یادداشت به اشتباه ۹ سال نوشته شده است.

[سازمان عفو بین‌المللی] Amnesty را در مورد این بازداشتهای خودتان نمی‌دهید؟ چرا نمی‌گویید طبق قوانین ما اینها در بند هستند. جواب ندادن، این توهّم را ایجاد می‌کند که شاید واقعاً این اشخاص سر به نیست شده‌اند و البتّه حرف حسابی می‌گفت و من تصدیق می‌کنم. به او چیزی نگفتم، ولی در دلم گفتم حالا که کار در دست من افتاده البتّه درست می‌شود. بعد گفت که موضوع نفت هم که شما لیدر گرانی قیمت آن هستید باز افکار عمومی آمریکا را بر علیه شما برمی‌انگیزد.

بعد، مدّتی از واقع‌بینی و عظمت شاهنشاه و اثر وجودی این مرد بزرگ در این منطقه از دنیا و جلوگیری از برخوردهای هند و پاکستان و افغانستان و همچنین حفظ خلیج فارس و کنار آمدن با عراق و حفظ [موازنه] balance با شوروی و کمکهای خارجی و غیره و غیره گفتگو کرد و گفت برای من که این همه تجربه دارم واقعاً کار کردن در ایران فرصت مغتنمی بود و کاملاً احساس کردم یک متّفق عاقل و بزرگ برای آمریکا، و یک لیدر عاقل برای جهان، چه معنی دارد. بعد رفت.

من شرفیاب شدم. سفیران سومالی و موریتانی اعتبارنامه تقدیم می‌کردند. قبل از احضار سفیر که شاهنشاه به دفتر کاخ نیاوران نزول اجلال فرمودند و وزیر خارجه و آجودانهای کشوری و لشکری و من افتخار حضور داشتیم، شاهنشاه به من اظهار مرحمت و تفقّد کرده و فرمودند: دندانت را پر یا خالی کردی؟ عرض کردم: پر کردم، ولی خیلی بد؛ حالا درد می‌کند. تبسّمی فرمودند. ولی چه خوب شد که این سئوال را فرمودند: زیرا به تمام شایعات کسالت من که صبح احساس کردم در دربار شایع است، همین چند کلمه اظهار مرحمت خاتمه داد. مردمان عجیبی هستیم، شایعه هر چه باشد دوست داریم. من سالم یا مریض، چه دردی به دیگران ممکن است اضافه یا کم بکنم؟

بعد از رفتن سفرا، من به اختصار شرفیاب شدم. حرفهای سفیر آمریکا را عرض کردم. شاهنشاه هم از رفتن او متأثّر شدند. فرمودند: حیف بود. دربارهٔ مطلب نفت فرمودند: به سفیر آمریکا بگو روزنامه‌های شما وق وق عراق و فریادهای ونزوئلا را که می‌گویند ۲۵٪ اضافه قیمت هم کم است نمی‌نویسند. فقط به من و [زکی] یمانی بند کرده‌اند. من شده‌ام [پسر بد] villain boy به علّت طرفداری از افزایش قیمت و او [پسر خوب]

good boy برای تثبیت قیمت، و حال آن که هیچ کدام درست نیست. عرض کردم: از دست سفیر کاری ساخته نیست. این کار را خودمان باید در جرائد بکنیم و شروع کرده‌ایم.

بعد عرض کردم: مصاحبه شاهنشاه را با [مایک] والاس مختصر خواندم. فرمودند پدرسوخته ۹۰ دقیقه با من مصاحبه کرده، می‌خواهد ۱۳ دقیقه در CBS حرف بزند.[۱] عرض کردم: تازه آن هم مطالبی را می‌گوید که خودش دلش بخواهد، یعنی فرمایشات شاهنشاه را تحریف می‌کند، چون از وسعت فرمایشات شاهنشاه که کسی خبر ندارد. فرمودند: بسیار کار بدی شد که اردشیر [زاهدی] این مردکه را فرستاد. عرض کردم: کارهای غیر متمرکز و بدون مطالعه همین طور می‌شود.

کارهای جاری منجمله کارهای آستان قدس را به اختصار عرض کردم و مرخّص شدم. بعد از ظهر تمام کار کردم. منجمله پیام شاهنشاه را به مناسبت سالروز سازمان ملل متّحد در دانشگاه خواندم. شب هم تمام در منزل کار می‌کنم. حالا نصف شب است و من مثل مرده هستم.

دوشنبه ۳ آبان ۱۳۵۵

صبح شرفیاب شدم. به عرض مبارک رساندم که این دو سه روزه کار زیاد است. امروز بعد از ظهر خانهٔ جوانان، بعد شورای اقتصاد، شب تالار رودکی و فردا هم سلام سنگین، ½ ۲ بعد از ظهر هم ورزشگاه صد هزار نفری آریامهر. غلام نمی‌فهمم چرا همین چند روزه باید کارها را این قدر سنگین بکنند. همه می‌خواهند به مناسبت مولود مسعود، خودی نشان بدهند. فرمودند: من که خسته نمی‌شوم. عرض کردم: غلام که از هم در رفته‌ام و تمام بدنم از [تبخال] herpes پوشیده شده، لب غلام هم که به نظر مبارک می‌رسد. این است که می‌خواهم اجازه بگیرم، چون خیلی بدقیافه شده‌ام، بعد از ظهر و امشب در مراسم نباشم، تا فردا خدا بزرگ است. فرمودند: عیبی ندارد، نیا.

۱- برنامه‌ی مایک والاس، که در مناسبترین ساعت شب، از نظر شمار بینندگان، پخش می‌شد، همیشه چند موضوع مهم روز را بررسی می‌کرد. در نتیجه طبیعی بود که والاس از مصاحبه‌ی ۹۰ دقیقه‌ای با شاه، تنها آن قسمتهایی را پخش کند که از دید او جالبتر بودند.

پیام شاهنشاه را که باید پس فردا در کنگره حزب بخوانم به نظر مبارک رساندم. عرض کردم: به دو جناح اشارهٔ صریحی نفرموده‌اید، در صورتی که تأسیس دو جناح را در حقیقت شاهنشاه، جانشین دو حزبی بودن کشور کردید که به جای آن به جان هم بیفتند، انتقاد سازنده داشته باشند. قدری تأمّل فرمودند. بعد فرمودند: در مصاحبه‌ای که با روزنامه رستاخیز کرده‌ام، این مطلب تأکید شده، دیگر لازم نیست. عرض کردم: به نظر غلام با وصف این لازم است. آن مصاحبه است و این پیام رسمی. فرمودند: نه، کافی است.

چند روزنامهٔ خارجی را به نظر مبارک رساندم. منجمله عرض کردم: روزنامه لوموند به نقل از تلویزیون آلمان، بالأخره مقداری دیگران را هم مسؤول اضافه شدن قیمت نفت کرده است. گرفتند و به دقّت ملاحظه فرمودند.

عرض کردم: والاحضرت ثریّا در عسرت است و استدعا دارد حقوقی در حدود شش تا هفت هزار دلار برای ایشان تعیین شود. فرمودند: می‌خواهم بدانم این همه پول خودش را چه کرده است؟ مگر همین اواخر نبود که تو ده ملیون تومان به ایشان رساندی؟ عرض کردم: چرا. فرمودند: پدر گردن کلفت او تمام را می‌خورد و به او نم پس نمی‌دهد. این نمی‌شود. همین طور بگو!

بعد مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم. بعد از ظهر تمام منزل ماندم. شب هم ماندم و کار کردم، امّا زجر کشیدم زیرا که [تبخال] herpes به بیضه‌ها زده و آن چنان ورم کرده که قابل تصوّر نیست، به اندازه یک پرتقال بزرگ. همچنین در نتیجه، آلت تناسلی چندین برابر شده است. افسوس که قابل استعمال نیست! به نظرم خوشیهای زوریخ را پس می‌دهم. زندگی عجیب است!

سه‌شنبه ۴ آبان ۱۳۵۵

سلام برگزار شد.[1] به حمدالله شاهنشاه خیلی سر حال بودند. بین سلامهای طبقات مختلف، شاهنشاه دو سه دفعه مرا احضار فرمودند. سعی کردم هیچ مطالب جدّی عرض

۱- سلام به مناسبت جشن زاد روز شاه بود.

نکنم. گفتیم و خندیدیم و بسیار عالی بود. در فاصله دو سلام، عموزاده سلطان مسقط که برای عرض تهنیت آمده بود شرفیاب شد. فقط شاهنشاه از من سئوال فرمودند: سفیر آمریکا که این جا بود از تو چیزی نپرسید؟ عرض کردم: خیر. فرمودند: عجیب است، چون ما در مصاحبهٔ مایک والاس به آمریکا خیلی حمله کرده بودیم. عرض کردم: به آن قسمتهایی که شاهنشاه حمله فرموده بودید، دل خودش از دستشان خون است. فرمودند: درست می‌گویی. این بیچاره را پس از ۹ سال خدمت‌گذاری، به صورت یک دستمال کهنه دور می‌اندازند.[۱] امروز من با این اسافل اعضاء سنگین، زجری کشیدم که مپرس! پنج ساعت سر پا ایستادن با این حال، کار بسی دشوار است، ولی چون شاهنشاه خوشحال بودند، به راحتی تحمّل کردم، حتّی به روی خودم هم نیاوردم. بعد از ظهر در منزل ماندم و استراحت کردم. شب هم سر شام نرفتم. دکترها آمدند مرا دیدند، ولی بیش از من گیج بودند.

چهارشنبه ۵ آبان ۱۳۵۵

صبح پیام همایونی را در کنگره حزب خواندم. گرچه با هلیکوپتر به استادیوم ورزشی که کنگره آن جا تشکیل است رفتم، ولی باز هم بسیار ناراحت شدم. واقعاً دچار زحمت عجیبی هستم.

برگشتم، شرفیاب شدم. کارهای جاری را عرض کردم. مطلب مهمّی نبود، جز یک تلگراف و چند خبر خارجی که این جا می‌گذارم.

بعد از ظهر منزل ماندم به خیال استراحت، ولی ممکن نشد. ناچار شدم سفیر اردن را که تازه آمده و صبح عذر او را خواسته بودم، ببینم وگرنه گله‌مند می‌شد. وضع اسافل

۱- برکناری ریچارد هلمز به این سادگی نبود. در سال ۱۹۷۵ هنگام تحقیق درباره‌ی فعّالیّتهای سیا از سوی کمیته‌ی روابط خارجی سنا، ریچارد هلمز منکر دست داشتن در توطئه‌ی علیه سالوادور آلنده رئیس جمهور وقت شیلی، و واژگون ساختن دولت او شد. رسیدگیهای بعدی نشان داد که نه تنها هلمز در این مورد دروغ گفته، بلکه در قتل پاتریس لومومبا (کنگو)، عبدالکریم قاسم (عراق) و نگودین دیم (ویتنام) نیز دخالت داشته است. در نتیجه در ۱۹۷۷ به جرم دروغگویی به کنگره، به دو سال زندان تعلیقی محکوم شد.

اعضاء بسیار بد است و دواهای دکترها درست اثر عکس بخشیده و بسیار حالم بدتر است.

پنجشنبه ۶ آبان ۱۳۵۵

صبح شرفیاب شدم. عرایض جاری و تلگرافهای خارجی را عرض کردم. همچنین خبر شرکت ولیعهد مغرب در جشن فرخندهٔ چهارم آبان ماه در سفارت شاهنشاهی را عرض کردم. دیشب والاحضرت شاهدخت اشرف به من تلفن فرمودند و از عریضه‌ای که حضورشان عرض کرده بودم گله فرمودند. شاهنشاه خندیدند (چند روز پیش در کارها گذاشته‌ام). عرض کردم: ضمناً فرمودند مطالبی که تو نوشته بودی، اصلاً مربوط به عرایض من نبود که حضور شاهنشاه کرده بودم. شاهنشاه باز هم خندیدند، بلند بلند! فرمودند: به خیال خودشان خواسته‌اند تو را گول بزنند. چون تو در نامه خودت نوشته بودی که از متن عریضه‌های ایشان اطّلاعی نداری.

عرض کردم: دیشب پروفسور [عبّاس] صفویان با پاریس صحبت کرده، از امتحانات شاهنشاه بسیار راضی هستند. همه چیز مرتّب است، ولی باز هم می‌گویند دواها را نباید کم کرد. فرمودند: موضوع کهیر من چه؟ عرض کردم: مثل این که به این مسئله چندان اهمّیّتی نمی‌دهند، چنان که غلام به آنها می‌گویم این [تبخال] herpes مرا کلافه کرده، ولی باز هم اهمّیّتی نمی‌دهند. این چند روزه ادب مانع بود که به عرض مبارک برسانم دچار چه گرفتاری هستم. فرمودند: چی؟ عرض کردم باز هم ادب مانع است عرض کنم. فرمودند: بلکه به مسئله زده. عرض کردم چه جور! به طوری که دیگر راه رفتن برای غلام مشکل شده. خیلی خندیدند. فرمودند: به هر صورت باید فکری کرد. عرض کردم: حالا می‌گویند واکسنی هست که یک طبیب سویسی هم این سفر به غلام گفت. منتها سه سال طول می‌کشد. فرمودند: عجیب است، ولی کهیر من به هر حال کار را مشکل کرده. دائماً به من دوای مخدّر می‌دهند. مثل همیشه به جای مُخَدِّر، مُخَدَّر فرمودند. عرض کردم: خیلی جسارت می‌کنم، ولی دوای مُخَدِّر صحیح است. مُخَدَّر شاهنشاه هستید که تخدیر شده‌اید. چیزی نفرمودند، ولی من از خجلت عرق کردم! امّا حقّ نوکری خودم را به جا آوردم. صَخرِه را هم شاهنشاه صَخَره می‌فرمایند. باید روزی عرض کنم.

صورت حساب پنج روزه سفر رومانی سرکار فریده خانم را تقدیم کردم که در یک کشور کمونیستی دویست هزار تومان شده است. شاهنشاه خندیدند. فرمودند: خوب لازمه درویشی است. اگر این ادّعاها را نکنند، انسان حرفی ندارد، ولی با این ادّعاهای درویشی کشنده می‌شود.

اطّلاعیّه ضمیمه ساواک را عرض کردم. فرمودند: به شهناز کاری ندارد، به فاطمه چسبیده است، ولی فکر نمی‌کنم آژان [مأمور] شورویها باشد. مگر آنکه پیشِ آنها مسائل مختلفی یا تعهّداتی داشته باشد که برای آنها کار بکند.[۱]

دو عریضه شاپور ریپورتر عرض کرده بود که ملاحظه کرده و فرمودند: این همه ادّعای خدمتگذاری صحیح، سوءاستفاده‌ها و حقّه‌بازیها را که کسی برای خودش نمی‌نویسد.[۲] عصری برای دعوت مشاور بانو گاندی و پسرش عریضه[ای] عرض کردم. جواب مرحمت فرمودند که این جا می‌گذارم. همچنین صبح جواب ملکه فریده[۳] را نمی‌دانستیم چه عنوان بگذارند. سابقه را تحقیق کردم، به عرض رساندم.

مضحک بود! امروز عصر یکی از دوستان بسیار جاه طلب من به دیدنم آمده بود. صحبت نخست وزیری مرا می‌کرد که در شهر شایع است. به او گفتم جان مبارک از ماتحت مبارک درمی‌رود، چه نخست وزیری؟ گفت اختیار دارید، حال شما خیلی خوب است. تا ناچار شدم مسئله را به او نشان بدهم. هیچ خوشش نیامد. از جهت این که شانس وزیر شدن خود او از بین می‌رود، نه بابت دلسوزی من!

خاطرم می‌آید قوام‌السّلطنه چهار روزی قبل از ۳۰ تیر نخست وزیر شد و مصدّق افتاد، بعد با قدرت هر چه بیشتر روی کار آمد. در آن روزها من واسطه شاهنشاه و قوام بودم و دائماً رفت و آمد می‌کردم. قوام بدبخت که به اصرار همین قِسم دوستان خر شده، روی کار آمده بود، در حال هپروت و چُرت بود و شهر در حال انقلاب و هیچ کس

۱- اطّلاعیّه مورد اشاره در پرونده‌ها یافت نشد.

۲- نامه‌های شاپور ریپورتر به دنبال این یادداشت آمده است.

۳- فریده، همسر اوّل ملک فاروق پادشاه مصر بود. علم در نامه‌ی خود یادآور شده که شاه در گذشته، فریده را Chère Faridah خطاب کرده است.

نمی‌توانست تصمیم دفع چهار نفر رجّاله را بگیرد تا بالأخره قوام بدبخت افتاد و مصدّق با چند برابر قدرت مجدّداً بر سر کار آمد. من آن روز شاهد این جریانات بودم و حتّی صبح سی تیر که عصری قوام استعفا داد و مجلس مشاوره درباریها در حضور شاهنشاه بود (من آن وقت رئیس املاک [اختصاصی][1] بودم)، شاهنشاه فرمودند: خودت برو جلو مجلس، ببین چه خبر است. رفتم و برگشتم و عرض کردم چهار نفر رجّاله، کفن به گردن انداخته، تابوتی بر سر دست گرفته‌اند. فقط یک ترقّه آنها را متفرّق می‌کند، ولی نظامیان روی تانکها نشسته، سیگار می‌کشند و با مردم خوش و بش می‌کنند. تمام درباریها (مرحوم [حسین] علاء، حشمت‌الدّوله[2]، [سپهبد مرتضی] یزدان پناه و یک نفر دیگر) به من پریدند که بی‌ربط عرض می‌کنم. به هر صورت برای من درسی بود که در پانزده خردادِ چند سال بعد که خودم نخست وزیر بودم، چنین اشتباهی نکنم و تصمیم قاطع بگیرم.

[نامه شاپور ریپورتر به علم]

۳۵/۷/۲۹

قربانت گردم، در پیرو آنچه درباره نفت خدمتتان نوشتم اینک اضافه می‌کنم که چند ساعت تمام را با مقامات BP و شِل و وزارت انرژی و خزانه‌داری گذراندم و بیش از پیش به این نتیجه رسیده‌ام که تا آن جا که مطّلعین امر پیش‌بینی می‌کنند و لااقلّ درباره ایران صدق می‌کند، میزان مصُرف به میزانی بالا خواهد رفت که شرکت ملّی نفت هر قطره از نفت خود را بدون هیچ زحمتی خواهد فروخت و نیازی به توسّل به «پایاپای» نخواهد بود. مسلّماً ترتیب و قرارداد تازه‌ای به جای قرارداد ۱۹۷۳ با کنسرسیوم منعقد خواهد شد (پس از این که آمریکاییها و سعودیها جان کنده و قراردادشان را منعقد کنند) و به احتمال قوی حداکثر

۱- در یادداشت «خصوصی» نوشته شده است.

۲- ابوالفتح دیبا (حشمت‌الدّوله والاتبار)، برادر ناتنی دکتر محمّد مصدّق، از کارمندان ارشد دربار بود. با شهبانو فرح خویشاوندی دوری داشت.

نفتی را که NIOC در اختیار کنسرسیوم بگذارد، برده خواهد شد. مقامات شِل به من می‌گویند که از هم اکنون شِل می‌توانست روزی صد هزار بشکه بیشتر ببرد ولی به علّت عضویت در کنسرسیوم و محدودیّت قائله از طرف NIOC نسبت به تمام اعضای کنسرسیوم (که آمریکاییها موجب گرفتاری هستند)، شِل هم محروم است. در هر حال .B.P نیز آماده است که در صورتی که ایران همچنان خواستار «پایاپای» باشد، مانند شِل در بقیه اقلام دفاعی که امر فرموده بودند (مسئله مربوط به BAC حل شده است و مذاکره در پاریس با پرویز مینا موفقیّت‌آمیز بود) شرکت نمایند. البتّه من نمی‌توانم در این باره و تا آن جا که مربوط به اقلام دفاعی مربوط به آمریکاست اظهارنظر نمایم و چه بسا که ملاحظات مهمّی در کار باشد که همچنان انجام پایاپای را لازم و ضروری بسازد. امروز BBC فرمایشاتشان را درباره بالا رفتن ۱۵٪ منعکس کرد با ذکر این که ایران متحمّل ۴۰٪ افزایش قیمتها شده است. پاره‌ای از مطّلعین حدس می‌زنند که شاید افزایش بهای نفت سرانجام در حدود ۱۰٪ باشد.

از شنبه ۸ آبان ۱۳۵۵ تا جمعه ۲۱ آبان ۱۳۵۵

حضور شاهنشاه عریضه عرض کردم که حالم بسیار بد است. البتّه با شوخی و سابقه ذهنی که موجود بود، اشکالی نداشت. منجمله عرض کردم وزیر دربار شاهنشاه...[۱] بی‌تنبان مانده است زیرا هیچ شلواری به پایم نمی‌رود، این قدر تورّم پیدا شده. اجازه فرمایید فردا بروم. تلفن فرمودند. قدری باز شاهنشاه را خنداندم. اظهار مرحمت بی‌حساب کردند و من صبح یکشنبه ۹ [آبان] به پاریس آمدم. پنج روز در بیمارستان بستری بودم. حالم بهتر شد، به طوری که توانستم به هتل بیایم،[۲] ولی هنوز ضعیف و ناراحت هستم، چون herpes [تبخال] باقی مانده و تورّم را تا حدّی از بین بردند.

۱- نقطه‌گذاری در یادداشت است.

۲- منظور باید هتل پلازا آتنه باشد، چون یادداشت با سر نامه‌ی این هتل است.

۲۵۳۵ ۱۰ / ۲ / پنجم [illegible] — **پس از [illegible] نابود [illegible]** — ۴/۵

شاهنشاها از اینکه با ساحت مقدس [illegible] ملوکانه جسارت ورزیده و این عریضه خصوصی [illegible] را تقدیم [illegible] میدارم [illegible] [illegible] از [illegible] شاهنشاه [illegible] [illegible] سال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که یقین دارم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اشرف [illegible] [illegible] انسانی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ارکان [illegible] خود و معتقدات دینی ام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عین حقیقت [illegible]:

(۱) سی و پنج سال [illegible] در ایران [illegible] [illegible] [illegible] ایران [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ایران [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ایران [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

(۲) پس از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در زمان [illegible] [illegible] <u>[illegible] داوطلبانه</u> و با وجود خطرات زیاد در ایران [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] POLITICAL ADVISER [illegible]

(۳) [illegible] [illegible] از پیدا کردن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] احساس میکردم [illegible] شاهنشاه [illegible] [illegible] [illegible] این احساس را [illegible] کردم [illegible] مترجم باشم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

(۴) [illegible] <u>[illegible]</u> که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] وزارت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ایران [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

قبول کرده بودند من با عنوان این مطلب به آقای رساخیله دکتر کاربنگلون که هرگاه این معامله

در اتمام بررسی ایران جالب بشم معاملات دیگری هم نصیب انگلستان خواهد شد هر تانکی ۷۰۰۰ لیر

تخفیف گرفتم و مدارک مربوط را هم به آقای علم ارائه داده ام (۲۱۵)

(۵) مکتبهای به هیچ مأمور ایرانی چه مستقیم چه غیرمستقیم رشوه نداده ام و هرگز بنفع

مادی خود و بضرر خزانه شاهنشاهی مکتبهای سوءاستفاده نکرده ام و درباره این مورد (۲۲)

مدارک و شواهد فراوان به آقای علم ارائه داده ام

(۲)

خوب بخاطر دارم در سال ۱۹۷۳ که عنوان K.B.E. به من داده شد در سخنرانی که افتخار آن را

داشتم شاهنشاه بسته بخاکپای ابراز نقطه نظر خود را عرض کردم " بزرگترین آرزو و افتخار من

اینست که روزی برسد که شاهنشاه مرا یک ایرانی پاکزاده بودم بیشتر (از دوران

تحصیل در کمبریج درسته ام HANBURY گرفتم که منبع احمد پکواردی بود) در خدمت خود بپذیرند "

اینرا از قلب گفتم .

شاهنشاه ارادت من در "درگاه" در پایه ای هست که همه دوره و دولت نزدیکم

که باده را خوب میشناسند در این مدت سال است رئیس درگاه (Dickie Franks) نزدیکی من است

که با وجودی که تواناییهای روحی و عقلی و جسمی دارم در ایران خدمت تمام دارم تا پایان عمرم

با استناد پارسی بودن و تولدم در تهران ایرانی از جان بردم و در خاک سرزمین مقدس اجدادی

مانند پدرم بخاک سپرده شوم . ولی هرگاه از دیده شاهنشاه "عنصری نامطلوب"

باشم که فقط بواسطه عنایت و ترحم شاهنشاه . تعهدم را نخواسته اند خود را میهمان ناخوانده

میدانم که هنوز هم بر تعهدم مرجح است .

بوسیلم خاکپای مبارکتان را

چاکر
شاپور

[illegible] ۲۱۷ [illegible]

[illegible] در باره [illegible] دولت [illegible] انگلیس [illegible]

[illegible] در شمال و [illegible] (انگلیس) [illegible]

[illegible] که [illegible] امریکائی [illegible]

[illegible] ایران [illegible] که شرکت ملی

[illegible] ایران [illegible] از نفت خود را بدون هیچ رنجی خواهد فروخت و [illegible]

[illegible] تا پایان [illegible] قرارداد [illegible]

[illegible] ۱۹۷۳ [illegible] شد [illegible] از آنکه [illegible]

[illegible] را منعقد کنند [illegible]

[illegible] اختیار [illegible] خواهند [illegible]

[illegible] بیش از [illegible]

[illegible] ۱۵ [illegible]

[illegible]

[illegible] B.P. [illegible] ایران [illegible]

[illegible] اعلام [illegible]

[illegible] BPAC [illegible] حل شده [illegible]

[illegible] شرکت [illegible]

[illegible] مربوط به [illegible] مربوط به امریکا [illegible]

[illegible] اطلاعات [illegible] انجام [redacted] تا پایان

[illegible] BPC [illegible]

[illegible] ۱۵/ [illegible] فعلاً [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] BAC [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] NJO [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

یک دختر آلمانی قشنگی که می‌شناختم، به این جا خواسته‌ام. فقط معاشر من است و با من تخته بازی می‌کند. لااقلّ نعمتی است که تخته می‌داند! دخترانم هم پیش من آمدند و رفتند.

فعلاً با دوستانم [علینقی]کنی و [علینقی] اسدی هستم. یکی دو روزی هم [صادق] عظیمی خواهد آمد. مگر دوستی در پیری دستگیر باشد وگرنه هیچ نیست.

از صدای سخن دوست ندیدم خوشتر　　یادگاری که بر این گنبد دوّار بماند

خانم علم در تهران است و عجیب است که دلم برایش تنگ شده، ولی فعلاً از نوه‌ها پرستاری می‌کند، چون دخترانم این جا هستند.

به هر صورت مرض ضعف و پیری پیدا شده و تدبیری ندارد، مگر کناره‌گیری و استراحت که نمی‌دانم به چه صورت میسّر می‌شود شاهنشاه عزیزم را تنها بگذارم؟ مگر می‌شود بگذارم؟ مگر می‌توانم به کار ادامه بدهم؟ یک گرفتاری عجیبی است که هر چه فکر می‌کنم به جایی نمی‌رسد، مگر آن که بگویم هیچ‌کسی [جانشین ناپذیر] indispensable نیست. واقعاً خودم هم می‌دانم که این طور نیست، ولی نمی‌توانم خودم را قانع کنم که این مطلب را به شاهنشاه عرض کنم، یعنی خجالت می‌کشم. تا ببینم چه خواهد شد. فعلاً که ضعیف و بدبخت هستم. حالم به قدری بد است که از نوشتن خسته می‌شوم. از بیمارستان عریضه در خصوص کسالت شاهنشاه و مذاکراتی که با دکترها کرده بودم، حضور مبارکشان عرض کردم. واقعاً خیس عرق شدم. حالا حالم خیلی بهتر است که می‌توانم این مختصر را بنویسم و حس می‌کنم چه فشاری در تهران روی من هست که در گرمی کار احساس نمی‌شود. از اخبار مهمّ جهان فتح کارتر با [اختلاف] margin بسیار کم است. مصاحبه او را با [پلی‌بوی] Playboy به دقّت می‌خواندم. به نظر خیلی حرامزاده و [عوام فریب] démagogue می‌آید.

امروز هم فیگارو خبری از نیویورک تایمز نقل کرده که غرب تصمیم گرفته شدیداً بر علیه اوپک وارد عمل شود و نگذارد قیمتها را بالا ببرند. ولی معلوم نیست این خبر چه اندازه پایه و مایه دارد، چون از فورد و کیسینجر بعید است که آخر عمری، جهان عرب

و دوستان را به این صورت برنجانند. خبر فیگارو را این جا می‌گذارم. خبر انتخاب نمایندگان پارلمان اروپا هم به صورت [مستقیم از طرف رأی‌دهندگان] suffrage universel هست که معلوم نیست تا چه اندازه درست باشد.

دیگر از اخبار مهمّ جهان ورود قوای سوریه به بیروت به عنوان حافظ صلح می‌باشد که از طرف همه اعراب مأمور شده است و بیروتیها هم مقدم آنها را گرامی داشته‌اند! فعلاً خبر مهمّی دیگر نیست. امروز، ۱۷ نوامبر ۱۹۷۶، به تهران برمی گردم. مطلب مهمّی در دنیا نیست. مصاحبه ملک خالد و کارتر را که باید منتظر نتایج هر دوی آنها بود، این جا می‌گذارم.

چهارشنبه ۲۶ آبان ۱۳۵۵

وارد تهران شدم. در راه زیاد خسته نشدم. از اخبار مهمّ جهان، این یکی دو روزه، پیشرفت حقیقی سوریه از حیث نفوذ در لبنان به نام [نیروی عربی نگهبان صلح] Arab Peace-Keeping Force [است] که تقریباً تمام لبنان را در برمی‌گیرد، چون بدبخت عربهای دیگر که ارتشی ندارند. مصر هم که شرکت در این کار نکرد، عراق هم که اصولاً خودش را برکنار داشته است. پس فعلاً از سی هزار سرباز عرب که باید در لبنان باشد، $\frac{۹}{۱۰}$ آن متعلّق به سوریه است و همه جا را هم در تصرّف می‌گیرد و خرج خود را هم از کشورهای عربی دریافت می‌دارد.

[خبر دیگر] رو در رویی ژیسکار دستن و ژاک شیراک نخست وزیر سابق فرانسه و لیدر UDR[1] [است] که چون فعلاً هر دو در خطر هستند با هم همکاری دارند، ولی مآلاً در مقابل هم قرار خواهند گرفت (حالا در خطر ائتلاف سوسیالیستها و کمونیستها می‌باشند). [خبر دیگر] محکوم شدن زن بیوهٔ مائو به کار اجباری در ولایات است. خاطرم می‌آید شش سال قبل، هنگام انقلاب فرهنگی چین، این بلا را این خانم به سر عدّهٔ زیادی آورد. این کشورهای پرولتاریای اتوکراتیک وضعشان همیشه همین شکل است و

1- Union des Démocrates pour la République.

راه دیگری هم ندارند. یعنی هر کس توانست سر توپوز را فرو کند پیش برده است.

پنجشنبه ۲۷ آبان ۱۳۵۵

صبح شرفیاب شدم. وقتی پاریس بودم می‌دانستم که شاهنشاه در کیش تشریف دارند و فکر می‌کردم که پنجشنبه و جمعه راهم تشریف خواهند داشت، ولی دیشب در کمال تعجّب، ملتزمین رکاب مبارک را دیدم که به استقبال من آمده‌اند. خیلی ناراحت شدم. علّت را پرسیدم. گفتند تصمیم این طور اتّخاذ شد. امّا بعد معلوم شد پای مبارک شاهنشاه را سگ گاز گرفته است. امروز اعلیحضرت همایونی قضیّه را برای من تعریف کردند. به این صورت که سگ دختر فرانسوی که همراه بوده است، به سگ کوچک اعلیحضرت همایونی عشق ورزی می‌کرده. سگ بزرگ و مورد علاقه شاهنشاه، به این علّت، به سگ دخترک پریده است. شاهنشاه خواسته‌اند سگها را از هم جدا کنند، سگ دخترک ماهیچه پای شاهنشاه را دندان خطرناکی گرفته است به طوری که زخم عمیقی برداشته و در آن جا مجبور شده‌اند بخیه بزنند. بخیه خوردن جای دندان سگ خیلی ناراحتی دارد، به خصوص که باید از لحاظ هاری سگ (که البتّه چون فرانسوی است، مورد اعتماد است) و همچنین از لحاظ کزاز که باید فوری واکسن ضد کزاز بزنند که چون شاهنشاه هم مثل من نمی‌توانند هیچ نوع واکسن بزنند، باید یک واکسن کم اثر، ولی به مقدار متناوب زد و باید با پروفسورهای معالج تبادل نظر کرد. باری گرفتاریهای بزرگ درست کرده. البتّه همه کارها انجام شده، ولی واکسن باید از فرانسه برسد که عرض کردم مِن هر دقیقه منتظرم که به دستم برسد. فرمودند: رفتیم دو سه روز در آن هوای بهشتی نفس بکشیم و شنایی بکنیم، روز اوّل این بلا به سرمان آمد. عرض کردم: حضرت امیرالمؤمنین می‌فرمایند: عَرفَتُ الله بِفسخِ العزائِم و نقضِ الهمم[1]. فرمودند البتّه تمام که این طور نمی‌شود. عرض کردم: به هر حال اصل بزرگی است.

۱- [عَرَفْتُ اللهَ بِفَسْخِ الْعَزائِمِ وَ نَقْضِ الْهِمَمِ، خداوند را از جایی شناختم که اراده‌ها را باطل می‌کند و همت‌ها را می‌شکند. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

باری شاهنشاه که در اتاق خوابشان روی صندلی راحتی استراحت کرده و پای مبارک راکه متألّم هم بود، روی میز کوچکی گذاشته بودند، خیلی ناراحت به نظرم رسیدند و مرا متأثّر کردند. مقداری کارهای وزارت خارجه و گزارشات محرمانه ساواک حضور مبارکشان بود. با آن که به من خیلی اظهار مرحمت کردند، اجازه خواستم که وقت مبارک را نگیرم و مرخّص شوم. فرمودند: نه، بنشین قدری حرف بزنیم. نیم ساعتی ماندم. باز کسب اجازه کردم. فرمودند: نه، بنشین حرف بزنیم. به هر صورت یک ساعت و ربع بدون هیچ کاری در پیشگاه مبارک بودم. از هر دری سخن رفت. از کهیر شاهنشاه و شرحی که از اروپا حضورشان عرض کرده بودم. از وضع معالجهٔ من و مرض من که باز خوشبختانه باعث خنده زیاد شد. از دخترها، از کارتر، از وضع فرانسه و انگلیس و غیره و غیره.

بعد به منزل آمدم و استراحت کردم. ولی تا ساعت چهار صبح فرداکه واکسن بالأخره از فرانسه رسید و تزریق شد عملاً خوابم نمی‌برد.

شنبه ۲۹ آبان ۱۳۵۵

دیشب سناتورهای آمریکایی شرفیاب بودند. بعد از شام شاهنشاه کنفرانسی به مدّت دو ساعت و نیم با آنهاداشتند که خلاصه مذاکرات را در این جا می‌گذارم.[1] صبح که شرفیاب شدم فرمودند: جواب این احمقها را درست دادم؟ عرض کردم: بسیار خوب و عالی بود و حتّی بعد از کنفرانس، سفیر آمریکا هم به غلام گفت که واقعاً عالی بود. فرمودند: اینها خیلی [غیر مسؤول] irresponsable فکر می‌کنند. عرض کردم: صحبتهای آنها به خاطرم آورد کمیسیونهای مجلس و سنا را در بیست سال پیش که از آسمان و ریسمان سخن می‌رفت و همه هم متوجّه منافع شخصی بود و از همه چیز سخن می‌رفت جز از منافع کشور.

عرض کردم: وقتی وزیر کشور بودم و می‌خواستم بولوار الیزابت را بکشم و طرح خرید زمینهای اطراف آن را با قیمت متعادل به مجلس داده بودم، طرح در کمیسیون کشور

۱- پیش‌نویس بیانات شاه به دنبال این یادداشت آمده است.

مجلس سنا گیر کرد. هر چه استدلال می‌کردم به جایی نمی‌رسید و باز به هفته آینده موکول می‌شد. تا جایی که آن قدر وقت غلام راگرفت که از کشیدن جادّه سوّم به شمیران از راه عبّاس آباد که می‌خواستم شبیه شانزه‌لیزه باشد، به علاوه درخت‌کاری و راه برای سواری اسب و غیره منصرفم کرد (چون این طرح بعد از طرح اوّل بود). بعد معلوم شد سناتورهای محترم به اِغوای رئیس مجلس سنای محترم، [حسن] تقی زاده ملعونِ د... مذبذبِ دو رو و عوام‌فریب، آزادیخواه صدر مشروطیّت(!) که بالأخره هم گفت من در قضیّه نفت آلت رضا شاه بودم و حیف از آلت رضا شاه[1] (شاهنشاه خندیدند، چون خیلی عصبانی شده بودم) به علّت آن که دوست او سرلشکر بازنشسته مهنّا[2] که عضو فراماسون هم هست و قدری در این مسئله ضرر مالی می‌بینند، از تصویب این طرح جلوگیری می‌کند. تا آن که مطلب را به عرض رساندم و به مرحوم [محمود] جم هیپوکریت بالأخره پیام فرمودید که اگر این طرح نگذرد، شما در آینده سناتور نخواهید بود، آن وقت گذشت. فرمودند: بلی یادم هست. عرض کردم: اینها هم از همان مقوله هستند، منتها غرض‌ورزی اینها بزرگتر است. عرض کردم: بعضی از اینها هم سر شام، کارتر و [بادام زمینی] peanut را خیلی مسخره می‌کردند.[3] فرمودند: اوّلِ اختلاف کنگره

۱- در سال ۱۳۲۷ (۱۹۴۸) هنگامی که دولت، بر پایه‌ی قانون استیفای حقوق ایران از نفت جنوب، آغاز به مذاکره با شرکت نفت انگلیس و ایران کرده بود، تقی‌زاده طیّ نطقی در مجلس شورای ملّی درباره‌ی جریان تجدید قرارداد با شرکت نامبرده در ۱۳۱۲ (۱۹۳۳) گفت که هیئت نمایندگی ایران به هیچ رو موافق با آن قراردادنبود و «من شخصاً هیچ وقت راضی به تمدید مدّت قرارداد نبودم و دیگران هم نبودند و اگر قصوری در این کار یا اشتباهی بوده، تقصیر آلت فعل نبوده، بلکه تقصیر فاعل بود که بدبختانه اشتباهی کرد و نتوانست برگردد...». این گفته را برخی به ریشخند گرفتند، ولی یکی از پژوهشگرانی که به تازگی کتاب جامعی در باره‌ی ملّی شدن نفت نوشته، معتقد است تقی‌زاده با این سخنان از خود شهامت اخلاقی نشان داد و دست دولت را برای تجدید نظر در قرارداد ۱۳۱۲ نیرومندتر کرد (ن.ک. به: محمّد علی موحّد؛ «خواب آشفته نفت، دکتر مصدّق و نهضت ملّی ایران» ج اوّل؛ ص. ۸۳). قضاوت بی‌رحمانه‌ی علم، صرفاً ناشی از اختلاف شخصی او با تقی‌زاده است و به هیچ رو واقع‌بینانه نیست. تقی‌زاده، از دید خود، داستان اختلاف با علم را در کتاب خاطرات خود، به ویراستاری ایرج افشار نقل کرده است (ن.ک. به «زندگی طوفانی»؛ خاطرات سیّد حسن تقی‌زاده، ص‌ص. ۳۱۵-۳۱۲).

۲-سرلشکر آقا بزرگ مهنا، افسر نیروی هوایی، در دولت دکتر محمّد مصدّق، معاون وزارت دفاع ملّی بود. پس از سقوط دولت مصدّق و تصفیه‌ی هواخواهان او در ارتش، بازنشسته شد.

۳- اشاره به خانواده‌ی جیمی کارتر که در جورجیا به کشت بادام زمینی - از فرآورده‌های اصلی این ایالت -

و [کاخ سفید] White House است.

بعد کارهای جاری را عرض کردم که نسبتاً زیاد بود، منجمله کسب اجازه والاحضرت شاپور غلامرضا برای رفتن به آلمان و بازدید از یک کارخانه تراکتورسازی به دعوت کارخانه مذکور. فرمودند: ابداً لازم نیست. اینها نمی‌فهمند که ما را آلوده می‌کنند، آن هم بی‌جهت.

بعد مرخّص شدم به کارهای جاری رسیدم. از کارهایی که در غیبت من اتّفاق افتاد، یکی دستخط به [جرالد] فورد است در خصوص قیمت نفت و دیگری فرمان دائر به رسیدگی کارهای دولت توسّط دفتر مخصوص، که هر دو را این جا می‌گذارم.[1] البتّه اگر من به جای دولت بودم فوری استعفا می‌دادم.

یکشنبه ۳۰ آبان ۱۳۵۵

کارهای جاری را عرض کردم: منجمله تلگرافی به لبنان برای تبریک به [الیاس سرکیس] رئیس جمهور تازه و همچنین تبریک برای موفّقیّت او در امر آتش بس لبنان. [ایندیرا]گاندی عریضه تقدیم کرده بود. جواب او را مرحمت فرموده بودند. چون نامه‌اش مهمّ است این جا می‌گذارم.[2]

بعد قدری راجع به اشخاص مختلف صحبت فرمودند: منجمله دبیرکلّ و معاون حزب [رستاخیز]. فرمودند: مثل این که اینها قدری رنگ آمریکایی داشته باشند.[3] عرض کردم: غلام نمی‌دانم و سابقه[ای] ندارم. بعد فرمودند: نمی‌دانم هویدا چرا از اشخاص قوی خوشش نمی‌آید؟ چند نفر وزیر قوی هم که در کابینه مانده‌اند، امر من است که باید بمانند، مثل [منصور] روحانی یا [هوشنگ] انصاری وزیر اقتصاد، وگرنه آنها را دک می‌پرداختند.

۱- رونوشت نامه‌ی فورد و فرمان شاه به تشکیل کمیسیون شاهنشاهی نظارت بر کارهای اجرایی، به دنبال این یادداشت آمده است.

۲- نامه‌ی ایندیرا گاندی درباره‌ی اختلاف با بنگلادش در مورد تقسیم آب رودخانه‌ی گنگ است.

۳- دو روز پیش از این یادداشت جمشید آموزگار و داریوش همایون به ترتیب دبیرکلّ و قائم‌مقام دبیرکلّ حزب رستاخیز شدند.





دربار شاهنشاهی

[illegible] ۵۴۳۵

[illegible]

[illegible]





دربار شاهنشاهی

[illegible] جواب [illegible] از [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کامل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بشود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]





تاریخ
پیوست

دربار شاهنشاهی

[illegible]

؟

بهرحال ما را [illegible] . هم دکتر مصدق را [illegible] ما که [illegible] بروزنف را میگوییم [illegible] اگر [illegible]
تسلیم به قدرت خودش [illegible] البته دیگر [illegible] است . لابد [illegible] اگر [illegible] بروزنف [illegible] که اگر [illegible]
بنظرم [illegible] . و آن وقت [illegible] باید [illegible] !

اگر دکتر مصدق [illegible] بخط [illegible] که [illegible] [illegible] است و [illegible]
و [illegible] است که [illegible] هستند .
حقیقتاً این [illegible] ما را [illegible] هستند و [illegible] میکنند . [illegible]

[illegible] قسمت اول را [illegible] تعدیل بیشتر [illegible] ام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]



EMBASSY OF THE
UNITED STATES OF AMERICA

October 29, 1976

Your Imperial Majesty:

Your decision not to insist upon an oil price increase at the Bali OPEC meeting in May was an act of statesmanship which was important in determining the outcome of that meeting. Avoidance of an oil price increase is of such great importance to the maintenance of the global economic recovery now underway that I am writing to request your continued constructive leadership in order to prevent such an increase.

I have been kept fully informed of your concern earlier this year that decreased oil exports would seriously affect Iran's internal economic development and its ability to fulfill its role in the region. I have carefully noted, therefore, that the increased economic activity associated with recovery in a number of oil-importing countries is reducing the difficulties which you had anticipated in financing Iran's development and defense plans. I am told that in the last four months Iranian crude production has averaged nearly six million barrels a day.

It now appears likely that the OPEC countries will earn $125 billion this year from their oil exports, about 20 percent more than in 1975 and more than 400 percent more than they earned in 1973 on a similar volume of oil exports. In contrast, our most careful analysis of the dollar prices

His Imperial Majesty
Mohammad Reza Pahlavi,
Shahanshah Aryamehr.

of exports from the major industrialized countries to the oil producers indicate that these prices have risen by only 30 percent since mid-1973, and only 4 percent over the past year. Prices for our largest export -- grain -- have actually fallen; wheat prices averaged $150 per ton in the first half of this year, compared to $200 per ton in 1974.

The progress of industrialized countries in controlling inflation through major policy actions has been dramatic, considering all circumstances, with the average rate of inflation for major countries now standing at half the 1974 rate. In the United States prices are rising at about 6 percent annually, compared with 12 percent in 1974. It is likewise encouraging that certain oil-importing developing countries have begun to narrow their current account deficits in 1976 as a result of reduced inflation, rising exports and improved terms of trade. However, the balance of payments situation of many countries remains critical, while that of less fortunate energy deficient developing countries is truly desperate. Many countries have in fact virtually reached the end of their ability to borrow.

My deep concern, which I bring to your attention in the spirit of our close relationship is that the favorable trends toward economic recovery will be reversed by the negative inflationary and balance of payments effects of a new increase in the price of oil. Several important industrialized countries which are experiencing economic difficulties and the attendant danger of political instability would encounter still more severe economic problems if faced next year with a new oil price increase. Similarly, the energy deficient developing nations would suffer additional damage to their prospects for economic growth and a further erosion of their already weak borrowing ability. This would add major new strains to the international financial

system and intensify pressure on both industrialized and oil-producing nations to provide balance of payments support. Thus, the fragile and uneven nature of the global economic recovery requires that responsible nations avoid action which would endanger it.

Secretary Kissinger reported fully to me on his talks with you last August, and noted your concern about the need to maintain close cooperation between our two countries despite opposition in Congress and other circles. As the Secretary told you, this Administration is determined to continue to assist your nation in developing its military establishment and meeting its goals for economic development and to cooperate with Iran in seeking solutions to major regional and worldwide economic and political problems. I am sure you have been fully informed of the Administration's successful resistance to Congressional attempts to block the sale of F-16 aircraft and other military equipment to Iran. The struggle with certain segments of American opinion on this subject has by no means been won, however, and I fear that there will be further and perhaps greater pressures next year. By working together, we can overcome these pressures and solidify the close relationship between our two countries. However, Iranian support for an OPEC decision to increase the price of oil at this time would play directly into the hands of those who have been attacking our relationship.

The determination to strengthen the cooperation between important producing and consuming nations, which you and I share, is not universal. And yet this cooperation, and that between the developing and developed worlds, is a key element in the pursuit of the global political and economic stability which will allow all nations to achieve better lives for their peoples. I believe that further progress in a number of areas of the North-South relationship,

17th May, 1977.

HIS IMPERIAL MAJESTY
MOHAMMAD REZA PAHLAVI
ARYAMEHR SHAHANSHAH OF IRAN
TEHRAN.

YOUR MAJESTY,

I THANK YOUR MAJESTY FOR THE PROMPT RESPONSE TO MY LETTER OF MAY 10th., 1977. IT WAS GRATIFYING TO READ THE CONTENTS OF YOUR LETTER.

YOUR OBSERVATION REGARDING THE OPEC COMMUNIQUE HAS HELPED TO INCREASE MY DEEP CONCERN REGARDING THE SITUATION WE ARE CONFRONTING WITHIN THE ORGANIZATION. MY ASSISTANTS IN TEHRAN WERE NOT CAREFUL IN READING TO ME THE FINAL TEXT OF THE LETTER THAT YOUR MAJESTY AND I ADDRESSED TO KING KHALED. FROM OUR CONVERSATIONS I HAD UNDERSTOOD THAT YOUR MAJESTY HAD ACCEPTED MY SUGGESTION THAT WE SHOULD NOT CONDITION OUR MAINTAINING THE TEN PERCENT INCREASE FOR THE REST OF THIS YEAR, IN THE CERTAINTY THAT WITH OUR LETTER HIS MAJESTY KING KHALED WOULD FEEL COMMITED TO INCREASING THE PRICE OF SAUDI OIL TO THAT TEN PERCENT LEVEL, EITHER IN ONE SINGLE ACTION OR IN TWO STAGES.

IN CARACAS, UPON INSPECTING THE TRANSLATION OF OUR LETTER TO THE KING OF SAUDI ARABIA, I REALIZED WITH CONCERN THAT THE TWENTIETH OF MAY ANNOUNCEMENT WAS CONDITIONED TO A PRIOR RESPONSE, ACCEPTING THE FORMULA, FROM HIS MAJESTY KING KHALED.

THIS INVOLUNTARY CONTRADICTION IN OUR POSITIONS, AS I SAID, WAS NOT KNOWN TO ME UNTIL I ARRIVED BACK IN CARACAS, AFTER HAVING SENT LETTERS TO ALL THE OPEC MEMBER NATIONS, LETTERS IN WHICH I TOLD OF MY CONVERSATIONS WITH THE SOVEREIGNS AND HEADS OF STATE OF THE COUNTRIES VISITED, AND IN DETAIL THE AGREEMENT THAT YOUR MAJESTY AND I HAD CONCLUDED AS WELL AS OF THE SENDING OF THE LETTER TO HIS MAJESTY KING KHALED.

جناب امیرعباس هویدا نخست وزیر

همانطوریکه ضمن بررسی در بهبود های برنامه ششم عمرانی کشور مؤکداً دستور داده‌ایم کشور ما امروز در مرحله‌ای از رشد و توسعه اقتصادی و اجتماعی گام برمیدارد که تمام کوشش دولت و حزب و عموم افراد ملت ایران باید معطوف به این امر باشد که از هرگونه ضایعات و اتلاف نیروی انسانی و تولیدات کشاورزی و صنعتی و تأخیرها و نارسائیهائیکه موجب ضایعات میگردد با برنامه ریزی دقیق و حساب شده و نظارت بازرسیهای دائمی جلوگیری بعمل آورده و برای تأمین این منظور از وزارتخانه‌ها و سازمانهای ذیربط مسئولیت خواسته شود. لذا بموجب این دستخط مقرر میداریم که یک کمیسیون شاهنشاهی در دفتر مخصوص برای نظارت در انجام امور زیر تشکیل شود :

۱ - تهیه و اجرای طرحهائی بمنظور جلوگیری از هرگونه ضایعات محصولات کشاورزی ناشی از آفات و طرز بسته بندی، حمل و نقل و توزیع از طرف وزارتخانه‌ها و سازمانهای مسئول .

۲ - تنظیم و اجرای طرحهای لازم برای جلوگیری از ایجاد ضایعات در صنایع کشور از لحاظ اتلاف مواد اولیه و عدم استفاده از حداکثر ظرفیت کارخانه‌ها و ماشین آلات چه در بخش دولتی و چه در بخش خصوصی از طرف وزارتخانه‌ها و سازمانهای مربوط.

۳ - تهیه و اجرای طرحهای مورد نیاز بمنظور جلوگیری از توقف غیرمعقول کشتیها در بنادر و اجرای برنامه‌های فوق العاده با انجام کار شبانه روزی برای برطرف کردن تنگناهای بنادر و حمل محمولات بمراکز توزیع داخل کشور .

۴ - اجرای قطعنامه کنفرانس ارزشیابی انقلاب آموزشی توسط وزارتخانه‌های مسئول .

۵ - تعیین علل ناتمام ماندن بعضی طرحها در برنامه‌های عمرانی گذشته و علل و انجام اقداماتی بمنظور پیش بینی و رفع نقائص طرحها در برنامه عمرانی ششم توسط وزارتخانه‌ها و سازمانهای مربوط .

۶ - تنظیم برنامه‌های لازم بمنظور رفع نارسائیهای تعاونی‌های روستائی و همچنین تعاونیهای مصرف توسط وزارتخانه‌ها و سازمانهای مربوط .

۷ - تهیه طرحهائی بمنظور برطرف کردن نقائص بیمه‌های درمانی و بیمه‌های گوناگون اجتماعی توسط وزارتخانه‌ها و سازمانهای مسئول .

۸ - تعیین علل کمبود برق و خاموشی‌های نامتناوب در سطح کشور و تهیه و تنظیم برنامه لازم برای رفع این تنگناها توسط وزارتخانه مسئول .

۹ - رسیدگی به موارد دیگر که در صورت لزوم به این کمیسیون محول خواهد شد . البته این وظایف غیر از دستوراتی است که بمنظور صرفه‌جوئی در وزارتخانه‌ها و سازمانهای اداری و محدود کردن تشکیلات آنها متناسب با احتیاج و تهیه چک لیست برای انجام بازدیدهائی



غیرمستمره و عادی به دولت صادر شده است .

اعضای کمیسیون شاهنشاهی بطریق زیر تعیین میشوند :

۱ - از وزارتخانه‌ها و سازمانهائی که مسئول اجرای این دستورات هستند هر یک دو نماینده تام الاختیار تعیین و از طرف دولت به دفتر مخصوص شاهنشاهی معرفی میشوند .

۲ - حزب رستاخیز ملت ایران برای شرکت در این کمیسیون دو نفر کشاورز ، دو کارگر ، دو نماینده از طرف دارندگان کارت بیمه‌های درمانی ، دو نماینده از اعضاء تعاونیهای روستائی ، دو نفر از طرف اعضاء تعاونیهای مصرف تعیین و به دفتر مخصوص شاهنشاهی معرفی خواهد کرد .

۳ - دو نفر نماینده از اتاق بازرگانی و صنایع و معادن ایران .

۴ - دو نفر نماینده از وسائل ارتباط جمعی .

۵ - رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی با رئیس بازرسی شاهنشاهی و رئیس بازرسی ویژه نظامی ترتیبی خواهند داد که تسهیلات لازم بازرسانی برای انجام ماموریتهای بازرسی و نظارت در اجرای هفده ماده در اختیار کمیسیون شاهنشاهی قرار داده شود .

دولت از تاریخ ابلاغ این دستخط حداکثر در مدت دو ماه به وزارتخانه‌ها و سازمانهای ذیربط فرصت خواهد داد که طرحهای زمان‌بندی شده مربوط به وظایف خود را تهیه کنند و از طریق نخست‌وزیر برای طرح در کمیسیون به دفتر مخصوص شاهنشاهی ارسال دارند . تاریخ شروع و پایان هر طرح باید قید شود . کمیسیون شاهنشاهی نیز بلافاصله جلسات خود را در دفتر مخصوص شاهنشاهی تشکیل خواهد داد و برنامه کار خود را بمنظور ایجاد کمیته‌های نظارت و بازرسی تدوین خواهد کرد و اجرای طرحها را در زمان مقرر زیر نظر خواهد گرفت و بطور مرتب گزارش پیشرفت کار را از طریق دفتر مخصوص بنظر ما خواهد رسانید .   کاخ نیاوران . بتاریخ شانزدهم آبانماه دوهزار و پانصد و سی و پنج تاریخ شاهنشاهی

کرده بود. عرض کردم: فکر می‌کنم اصولاً آدمِ ضعیف سمبل‌کاری است. تخم هم که می‌دانیم که ندارد! فقط به قول تهرانیها ارقه و حقّه است. فرمودند: باید همین طور باشد. امّا من نفهمیدم این مسائل را چه طور عنوان فرمودند و چه منظوری از آن داشتند. هر چه فکر کردم چیزی دستگیرم نشد، جز آن که شاید تلویحاً می‌خواستند به من تفهیم فرمایند اگر [محمّد] باهری، معاون دربار، دبیر کلّ حزب نشد، برای این بود که هویدا از او می‌ترسید. من که هیچ وقت اسم باهری را هم حضورشان نبرده بودم، ولی کاندید مردم بود. باری، این مرد به قدری بزرگ و تودار و خوددار و در سطح بالاست که هیچ نمی‌شود دانست که به چه نظری مطلبی را عنوان می‌کند. آیا نظری نسبت به دولت دارد؟ نفهمیدم که نفهمیدم. به هر حال خدا عمرش بدهد که اگر نباشد، این کشور هم نخواهد بود.

بعد مرخّص شدم و قدری گردش کردم. به منزل رفته، استراحت کردم، ولی بعد از ظهر تمام کار کردم.

دوشنبه ۱ آذر ۱۳۵۵

صبح ساعت ۸ سفیر آمریکا را پذیرفتم که یادداشتهای خودم و او را دربارهٔ مذاکرات شاهنشاه و سناتورها با او مقابله کنم. او تلگرافی فرستاده بود که خلاصه مذاکرات در آن بود، ولی نقایص تلگراف را به او گفتم که مطلب خیلی کم دارد.

بعد شرفیاب شدم. تلگراف سفیر آمریکا را تقدیم کردم که ملاحظه فرمودند. تمام نکاتی که در نوشته‌های من بود و در تلگراف گزارش سفیر به وزارت خارجه نبود، یکی یکی ضمن مطالعه فرمودند نه، چیز مهمّی نیست، ولی من مطالبی که عنوان می‌کنم، با قصد انشاء است. می‌دانم چه نتیجه می‌خواهم بگیرم و بنابراین اگر در روند مطالب سکته‌ای پیدا شد، احساس می‌کنم. عرض کردم: من این مطالب را که در صورت جلسه خودم بود به سفیر تذکّر دادم، ولی او یادداشتی نکرد. مثل اینکه تصوّر می‌کرد همان که خودش فرستاده است کافی است. فرمودند: نه، او را مجدّداً احضار کن و این نکات را قطعاً به او بگو که مخابره نماید. در این مطالب موضوعی راجع به آذربایجان و حزب کمونیست

بود که سناتورهای آمریکایی را شاهنشاه ترساندند. فرمودند: می‌خواهید حزب کمونیست در این جا آزاد باشد؟ آن وقت اگر باز نسبت به ایالتی همان اتّفاق آذربایجان بیفتد و حزب کمونیست آن جا از حزب کمونیست شوروی تقاضای کمک کند، تکلیف چه خواهد شد؟ آن هم با دکترین برژنف که اگر یک جامعهٔ سوسیالیستی کمونیستی دچار خطر شود، چه آن جامعه بخواهد، چه نخواهد، شوروی به کمک او خواهد شتافت[۱]. من به شوخی عرض کردم: حالا که [جیمی] کارتر این همه سنگ آزادی را به سینه می‌زند خوب است این جا یک حزب اقلّیّت کمونیستی خودمانی اجازه بدهیم. سنگ را ببندیم و سگ را بگشاییم تا قدری سبیل آقای کارتر را دود بدهد. شاهنشاه خندیدند. فرمودند: کار خطرناکی است.

بعد مرخّص شدم و به ملاقات دختر خانم ایرانی رفتم. دو ساعت خوبی گذراندم. باید بگویم مقداری احساس نیرو و سلامتی کردم. بعد منزل آمدم. دوستان خودمانی، دکتر [پرویز] خانلری، دکتر عالیخانی و [رسول] پرویزی مهمان من بودند. باز هم خوش گذشت.

بعد از ظهر تمام کار کردم. منجمله سه ساعت یانکلوویچ و معاون اداره اطّلاعات و مطبوعات اسرائیل را پذیرفتم که گزارش مفصّلی از [چهرهٔ] image ایران در آمریکا و اروپا تهیّه کرده بودند، به من دادند. خیلی جالب بود و بسیار بد. خیلی در خواب خرگوشی و غفلت عمیق هستیم و من بسیار خوشحالم که این موضوع به من مراجعه شد تا به گوش شاهنشاه برسد.

شب منزل ماندم.

۱- لئونید برژنف، رئیس جمهور و دبیر کلّ حزب کمونیست شوروی طیّ سخنرانی در کنگره‌ی کارگران لهستان در نوامبر ۱۹۶۸ اظهار داشت «هر گاه نیروهای دشمن سوسیالیسم سعی کنند تحوّل یک کشور سوسیالیست را به سوی کاپیتالیسم سوق دهند، این امر نه تنها مسئله‌ای برای چنین کشوری است، بلکه مسئله‌ی مشترک همه‌ی کشورهای سوسیالیست است». به زبان دیگر کشورهای عضو پیمان ورشو حقّ ترک آن یا مخالفت با انحصار قدرت سیاسی در دست حزب کمونیست یا به خطر انداختن بلوک شرق را ندارند. بر پایه‌ی همین دکترین نیروهای نظامی پیمان ورشو (به رهبری شوروی) در همان سال چکسلواکی را اشغال کردند و سپس نیز در پایان دهه‌ی ۱۹۷۰ ارتش شوروی به افغانستان (که عضو پیمان ورشو نبود) گسیل شد.

سه‌شنبه ۲ آذر ۱۳۵۵

صبح باز سفیر آمریکا را خواستم و اوامر شاهنشاه را به دقّت به او گفتم. جواب تشکّر [جیمی] کارتر را هم از تبریک همایونی همراه آورده بود. جواب مختصر، ولی گرمی بود. بعد شرفیاب شدم. سفیر جدید نیجریه استوار نامه تقدیم کرد. بعد از آن من به اختصار شرفیاب شدم. فقط فرمودند: بعد از ظهر گردش می‌روم. ولی سئوال فرمودند که آن مطالب را به سفیر گفتی؟ عرض کردم: صبح به او ابلاغ کردم. فرمودند: چه گفتی؟ من به دقّت تمام را که یادداشت داشتم، به عرض رساندم. فقط در یک قسمت باز اشتباه کرده بودم. دیروز که به من فرمودند: اگر حزب کمونیستی در ایران باشد، این حزب هم ممکن است در ولایات شعبه داشته باشد و کمک از شوروی بخواهد، ولی من با آن که دیروز مطلب را درست یادداشت کرده‌ام، امروز ضمن این مطلب گفتم «و حزب کمونیستی کشوری ایران هم او را تأیید کند و از دو سو کمک بگیرد». فرمودند: این را اصلاح کن. اگر همان حزب ولایتی هم کمک بخواهد، کلک کنده است. من منظورم حزب بزرگ کمونیستی داخلی نبود که ممکن است آن را تأیید کند. فقط منظورم این بود که آن حزب کمونیست ولایتی ممکن است اعلام خطر کرده، کمک بخواهد، کار تمام می‌شود. فرمودند به هر حال فوری سفیر را بخواه و به او بگو.

بعد فرمودند: حزب توده که وقتی در ایران بود و قضایای پیشه وری پیش آمد، خجالت می‌کشید خودش را کمونیست بنامد. حتّی خود را سوسیالیست هم نمی‌گفت. فقط می‌خواست خودش را حزب توده، طرفدار مردم بیچاره، جا بزند و این خجالتِ او هم به واسطه اعتقاد مردم مسلمان ایران بود که احساس می‌کرد نفی خدا پیش نرود و به هر حال کمونیستی نبود که شوروی خود را مجبور به حمایت از آن بداند. گو این که آن وقت هنوز دکترین برژنف هم وجود نداشت.

فرمودند: چیز عجیبی است که این انگلیسیها هم در آن موقع به ایادی خود و به فراماسونها سپرده بودند که از تجزیهٔ آذربایجان حمایت کنند. حکیم‌الملک[1] فراماسون

۱- ابراهیم حکیمی (حکیم‌الملک)، پس از تحصیل در رشته‌ی پزشکی در فرانسه و بازگشت به ایران به گروه آزادی

که خود نخست وزیر بود، به من می‌گفت اگر قوای ایران از شریف آباد قزوین بگذرد دنیا به هم می‌خورد و من دیگر مسؤولیّتی قبول نکرده استعفا می‌کنم و مستشارالدّوله صادق [1]، مثلاً مرد مشروطه خواه و وطن پرست و وزیر خارجهٔ حکیم‌الملک، به من می‌گفت شکر خدا که پیشه وری تقاضای مهمّی ندارد فقط اتونومی (به لهجه ترکی) می‌خواهد. انگلیسیها هم نظرشان این بود که این لقمه را پیش روسها بیندازند، بعد کردستان و خوزستان را هم خودشان که در عراق بودند، تحت قیادت بگیرند. بقیّه ایران، یک استقلال نیم مرده، چه باشد، چه نباشد، به جهنم.

مرخّص شدم و به کارهای جاری رسیدم و بعد به فرودگاه رفتم تا از حُسنی مبارک معاون رئیس جمهور مصر که به اتّفاق [اسماعیل] فهمی وزیر خارجه مصر به تهران می‌آمد استقبال کنم. وارد که شدند و به کاخ پذیرایی رسیدند، بالا آمدم. خوشبختانه شاهنشاه مقرّر فرمودند امشب فقط همان دو نفر در حضورشان شام بخورند که فرصت مذاکرات زیادتری باشد و من در منزل به کارهایم می‌رسم.

خواهان جنبش مشروطیّت پیوست و یکی از نمایندگان دوره‌ی اوّل مجلس شورای ملّی از تبریز بود. در نخستین دولت حسن مستوفی (مستوفی الممالک) در ۱۲۸۸ (۱۹۰۹) وزیر معارف شد و از یادگارهای او در این مقام، تأسیس مدرسه‌ی نقّاشی کمال‌الملک بود. در ۱۳۲۴ (۴۶-۱۹۴۵) نخست برای یک ماه در اردیبهشت و سپس سه ماه (آذر تا بهمن) نخست‌وزیر بود و در دوره‌ی اخیر با مداخله‌ی ارتش شوروی که به اعلام خود مختاری آذربایجان و کردستان انجامید رو به رو شد. ارتش شوروی در شریف آباد قزوین از حرکت ارتش ایران به سوی آذربایجان جلوگیری و دولت شوروی پیشنهاد حکیمی برای مذاکره درباره‌ی بحران موجود را رد کرد. در چنین شرایطی شاه بهتر از هر کسی می‌دانست که دولت حکیمی چاره‌ای جز شکایت به سازمان ملل متّحد و سپس استعفا نداشت. حکیمی بار دیگر از آذر ۱۳۲۶ تا خرداد ۱۳۲۷ نخست وزیر شد و دولت او طبق علاقه‌ی شاه، لایحه‌ی تشکیل مجلس مؤسّسان به منظور بر پا ساختن مجلس سنا و تفویض اختیار به شاه برای انحلال دو مجلس را تقدیم مجلس شورای ملّی کرد. یک سال پس از آن نیز، هنگامی که وزیر دربار بود، به نامه‌ی سرگشاده‌ی احمد قوام (قوام السلطنه) به شاه -که در آن به شاه به علّت گرایش به خودکامگی ایراد گرفته بود - پاسخ بسیار تندی داد و مانند همیشه وفاداری خود را به شاه نشان داد.

۱- صادق صادق (مستشار الدّوله)، نماینده‌ی تبریز در مجلس اوّل، رئیس مجلس پس از عزل محمّد علی شاه، عضو چندین کابینه پیش از کار آمدن رضا شاه، رئیس مجلس مؤسّسان برای تغییر سلطنت (۱۳۰۴)، سفیرکبیر ایران در ترکیه و در پایان وزیر مشاور در کابینه‌ی احمد قوام (۱۳۲۱) بود. در تاریخ مورد اشاره‌ی شاه، شغل رسمی نداشت، ولی از سوی قوام عضو هیئت مأمور مذاکره با نمایندگان حزب دموکرات آذربایجان شد (۱۳۲۵). پسر او حسین صادق، وابسته‌ی سفارت ایران در رم، پس از خروج ناگهانی شاه از ایران و اقامت کوتاه در رم در مرداد ۱۳۳۲ (پیش از واژگون شدن دولت دکتر مصدّق)، هنگامی که سر سپردگی به شاه باب روز نبود وفاداری خود را ثابت کرد و از آن پس از نزدیکان شاه شد.

چهارشنبه ۳ آذر ۱۳۵۵

صبح حُسنی مبارک و فهمی را به فرودگاه بردم، راه انداختم. از شرفیابی دیشب خیلی راضی بودند چون چندین ساعت [تنها] tête-à-tête با شاهنشاه گذراندند. احساس کردم که ته قلبِ آنها از این که سوریه همه کاره لبنان شده ناراضی است، ولی از این که با سوریه کنار آمده‌اند راضی هستند. از عراق نگرانی زیاد دارند. ظرف بیست دقیقه بیش از این چیزی به دستم نیامد.

بعد به نیاوران برگشتم و شرفیاب شدم. تمام کارهای جاری بود و مسئله مهمّی نبود. شاهنشاه از مصاحبهٔ سناتورهای آمریکایی، پریروز در فرودگاه مهرآباد و همچنین در لندن، بسیار راضی بودند.

از اخبار مهمّ جهان موافقت سوریه با تمدید مأموریّت [نیروی] حفظ صلح ملل متّحد در ارتفاعات جولان است که این دفعه بی‌چانه زدن فوری قبول کرد. دیگر پیشنهاد صلح سادات به اسرائیل در صورتی که اراضی اعراب را تخلیه کند. قبلاً کسی حتّی جرئت نمی‌کرد، ولی از بین رفتن جرائد پدرسوختهٔ لبنان، این جرئت را به سادات داده است. خودش هم مرد فهمیده و شجاعی است.

یکی از سفرای شاهنشاه خواسته بود به جای اردشیر [زاهدی] به واشینگتن برود. شاهنشاه فرمودند: اگر هم می‌خواستم او را عوض کنم، حالا نمی‌کردم، زیرا تعبیر به ضعف ما می‌شد. بارک الله به این قدرت اخلاقی.

نیامدن باران در این چند روزه مایه کدورت خاطر مبارک شده است. فرمودند: تو که همیشه باران را بو می‌کشی، حالا بو و دمی نمی‌شنوی؟ عرض کردم: متأسّفانه خیر، ولی انتظارات شاهنشاه هم زیاد است. وانگهی در آبان همه جای ایران باران آمده و اکنون هنوز دیر نیست.

بعد مرخّص شدم، به کارهای جاری رسیدم. مجدّداً به فرودگاه رفتم تا علیاحضرت شهبانو را که برای مسافرت خصوصی و گردش به مصر تشریف می‌بردند، مشایعت کنم.[1]

۱- این مسافرت به دعوت جهان سادات، همسر رئیس جمهور مصر، صورت گرفت.

بعد از ظهر و شب تمام در منزل کار کردم.

پنجشنبه ۴ آذر ۱۳۵۵

صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری را عرض کردم. منجملهَ این که در آخرین ساعتی که قرار بود والاحضرت شهناز در قاهره برای ناهار پیش معاون رئیس جمهوری تشریف ببرند، سادات شخصاً تلفن کرده و گفته است که پیش خود من تشریف بیاورند، حسنی مبارک هم این جا خواهد بود و مقدار زیادی نسبت به ایشان صحبت کرده است. این مطلب را گفته و ضمناً عرض کردم: دیروز که به سلامتی علیاحضرت شهبانو به مصر تشریف بردند باز دیدم که اطرافیان بی‌ادب احمق در رکاب مبارکشان رفتند. این کار را می‌شود در کیش یا نوشهر یا بیرجند یا حتّی عَمّان کرد، ولی در مصر با ایماژی که از شاهنشاه و شهبانو و به طور کلّی از ایران دارند، این عمل به کلّی ناشایست و باعث آبروریزی خواهد بود. عرض کردم: نباید این مطلب را عرض بکنم، ولی تنها آدم لااقلّ با ادبی که بین آنها دیدم، پرویز خزیمه علم[1] خودمان بود، وگرنه بقیّه واقعاً جز آبرو ریزی کاری نمی‌کنند و من هیچ تصوّر نمی‌کردم که اینها خواهند رفت. فرمودند: چه باید کرد؟ علیاحضرت به اینها چسبیده‌اند و دست هم بر نمی‌دارند. گویا ننه شان هم چند بار ایراد کرده، ولی سخت علیاحضرت به او پریده‌اند و دیگر او هم غلاف کرده. عرض کردم: اگر اجازه فرمایید من جلوی این کار را بگیرم. کشور مصر که پیست اسکی یا صحرای بیرجند نیست. سال گذشته والاحضرت همایونی مثل یک شاهزاده واقعی، آنها را تحت تأثیر گذاشت. حالا حسن دبوری پیش خانم سادات برود، روی دسته صندلی ملکه ایران بنشیند، این نمی‌شود، صحیح نیست. فرمودند: حالا که گذشت، ولی در آینده خودت اقدام کن. چاره نیست.

بعد فرمودند: توصیه‌های تیتو را در یوگسلاوی شنیدی که باید کشور از لحاظ نظامی

---

۱ - امیر پرویز خزیمه علم، خواهر زاده‌ی علم، فوق لیسانس اقتصاد و برنامه‌ریزی منطقه‌ای از دانشگاههای کمبریج و پنسیلوانیا، در این تاریخ مدیر مؤسسه‌ی برنامه‌ریزی سازمان برنامه و بودجه بود.

قوی باشد و به وعده و وعیدهای دیگران گوش نکند؟ عرض کردم: بلی، خیلی شبیه به فرمایشات شاهنشاه بود. فرمودند: همین را می‌خواستم بگویم که باید در این زمینه چشم و گوش مردم ایران را باز کرد. فرمودند: وصیّت نامه سیاسی من هم که همین است و گفته‌ام ارتش بالأخره در کارها آربیتر[۱] است و باید این وصیّت نامه هم به گوش مردم برسد. عرض کردم: حالا نمی‌شود، اجازه فرمایید انشاءالله والاحضرت همایونی بیست ساله بشوند و خودشان را بنمایانند، آن وقت مناسب خواهد بود. بعد قدری راجع به یوگسلاوی و رومانی و مسافرت برژنف به هر دوی اینها و این که امتیازاتی به او ندادند صحبت شد. قدری هم راجع به اوضاع لبنان صحبت شد و این که حالا وضع اسرائیل با نزدیک شدن ارتش سوریه در داخل لبنان به مرز اسرائیل، چه می‌شود. فرمودند: ظاهراً نگران کننده است، ولی فکر می‌کنم از طریق مسیحیها ارتباطاتی اسرائیلیها با سوریها داشته باشند که بالأخره کلک پناهگاه فلسطینیها را هم مسیحیها و سوریها در جنوب لبنان بکنند.

نامه[ای] از [ریچارد هلمز] سفیر آمریکا رسیده بود در مورد زندانیان سیاسی که مورد توجّه [سازمان عفو بین‌المللی] Amnesty و غیره هستند. به دقّت ملاحظه کرده و فرمودند: این سفیر دوست ماست و این مطالب را با دلسوزی می‌گوید. البتّه هیچ کس حق ندارد بپرسد، ولی به هر حال جواب دادن بهتر از جواب ندادن است. منتها از طرف کی جواب داده شود که بعد دردسر تولید نکند؟ با وزیر خارجه و ساواک مطالعه کن.

بعد فرمودند: این سفیر گویا دربارهٔ من می‌خواهد یادداشتهایی بنویسد. منجمله راجع به خلبان پناهنده روسی که تحویل روسها دادیم، وقتی وضعیّت و قراردادی را که بسته‌ایم برای او تشریح کردم، گفت اگر من هم بودم جز این نمی‌کردم و گفت براوو. منتها گفت با وظایف دولتی نمی‌تواند غیر از این اعتراض به ما، کاری بکند. بعد با خنده فرمودند که البتّه ما هم خیلی اعتنا کردیم!

بعد فرمودند: اتّفاقاً راجع به این که چه طور [جمشید] آموزگار را دبیر کلّ حزب کردم

۱- داور.

سئوال کرد و می‌گفت این را هیچ کس حدس نمی‌زد. من به او گفتم که اوّلاً مرد تشکیلاتی است و من می‌خواهم به حزب تشکیلات بدهم، ثانیاً عضو فراماسون نبود، ثالثاً پاکدامن است. به این دلایل من او را دبیر حزب کردم. بعد به من فرمودند: البتّه هیچ کس بی‌عیب نیست. مثلاً آموزگار نسبت به دیگران خیلی چشم تنگ و حسود و نسبت به اقوام و برادران و دوستان خیلی دست و دل باز است (ماشاءالله از وسعت اطّلاعات شاهنشاه)، ولی خوب، هیچ کس بی‌عیب که نمی‌شود.

بعد من باز هم بقیّه کارهای جاری را به عرض رساندم و مرخّص شدم. امروز قرار ملاقات با دوست ایرانی خودم داشتم. ضمن شرفیابی چند دفعه عرض کردم: بقیّه کارها فوری نیست که بلکه مرخّص فرمایند. فرمودند: نه، وقت داریم، بگو. یک ساعت و ده دقیقه شرفیاب بودم و دوستم از ساعت $\frac{1}{2}$ ۱۰ در انتظار! به هر حال ساعت $\frac{1}{2}$ ۱۱ به او رسیدم. چون از ساعت ۱۰ تا ۱۱/۱۰[1] شرفیاب بودم. بعد هم که مرخّص شدم، اوامر را ابلاغ کردم و بیش از یک ساعت و نیم نتوانستم دوستم راببینم.

وقتی مرخّص می‌شدم فرمودند ناهار در سدّ فرحناز حاضر باشد، ترتیب گردش را در آن جا بده. من خندیدم و عرض کردم: سه روز متوالی است گردش تشریف می‌برید. برای سلامتی وجود مبارک خوب نیست. خندیدند. فرمودند: از آن گردشهایی که تو فکر می‌کنی نیست. فقط وقت می‌گذرانم. این مهمان ما خیلی خیلی با مزّه است.

باری من مرخّص شدم و مدّتی فکر می‌کردم که شاهنشاه این روزها این مطالب سیاسی را چرا با من عنوان می‌فرمایند؟ البتّه همیشه اظهار مرحمت داشته و چنان که سابقاً هم نوشته‌ام، خیلی از این نوع مذاکرات فرموده‌اند، ولی این چند روزه پشت سر هم درباره حزب و دولت و دبیر کل و غیره صحبت فرمودند. می‌خواهند چه مطلبی به من حالی کنند؟ نمی‌فهمم. عقلم به جایی نمی‌رسد.

از اخبار مهمّ داخلی این که در اثر همان امریّه همایونی که دفتر مخصوص نارساییهای دولت را بازرسی کند، دولت بر حسب امر دفتر مخصوص، شروع به تقلیل

۱- در یادداشت به اشتباه ۱۰/۱۰ نوشته شده است.

دستگاهها و کارمندان نمود و نخست وزیری از خود شروع کرده. سیصد چهارصد عضو و ده بیست اداره نخست وزیری را منحل کرده و مجموعاً در این دو روزه دستگاههای دولت ۲۹۰۰ اداره بیجا را منحلُ نموده‌اند. واقعاً باز هم بر سر کار ماندن و استعفا نکردن [هویدا] شاهکار است. با آن امریّه و بعد هم این آثار بعدی، سر کار ماندن خیلی پر رویی می‌خواهد که انسان باید قطعاً سر سختی یا پر رویی خاصّ...[1] را داشته باشد. آخر از خود نمی‌پرسند ما که ۱۲ سال است بر سر کاریم، چه طور این مسائل را فراموش کرده بودیم؟ فساد که به ما مربوط نیست، انقلاب اداری که نشد که به ما مربوط نیست، خرابی تعلیم و تربیت که به ما مربوط نیست، خزانه تهی که به ما مربوط نیست، آن هم با این همه پول و پول بی‌حساب. گرانی زندگی که به ما مربوط نیست و باز هم خود را به کری و کوری زدن، یاللعجب.

عصر تمام در منزل کار کردم، منجمله تیمسار [ارتشبد نعمت‌اللّه] نصیری را دیدم. در مورد نامه سفیر آمریکا حرف زدیم. بعد یانکلوویچ بعد از شرفیابی پیش من آمد (دیروز وضع او را نوشتم).[2] یک ساعت و نیم شرفیاب بود و حکایت می‌کرد که شاهنشاه چه قدر با او برآشفته‌اند. من می‌دانستم که چنین می‌شود. به کسی که نمی‌توان گفت ایران حتّی از آمریکا عقب‌تر است. این حقایق را گفتن چه عکس‌العملی دارد. یانکلوویچ می‌گفت به شوخی به شاهنشاه عرض کرده است چه خوب قانون رم قدیم که سر [قاصد] messenger ها را می‌بریدند در ایران جاری نیست. و می‌گفت حتّی این شوخی هم نتوانسته است شاهنشاه را خوشحال کند، لبخند تلخ فرموده بودند. بعد که راه حلها را عرض کرده مقداری خوشحال شده‌اند. و به هر صورت از ساعت ½ ۵ تا ۷ شرفیاب بوده، بعد پیش من آمد و تا ساعت ۹ شب هم پیش من بود. بعد برنامه‌ها را این جا خواهم نوشت.

۱- نقطه گذاری در متن یادداشت است.

۲- شرح دیدار پیشین با یانکلوویچ در یادداشت ۱۳۳۵/۹/۱ آمده و در یادداشت کنونی به اشتباه «دیروز» نوشته شده است.

جمعه ۵ آذر ۱۳۵۵

جمعه تمام در منزل کار و استراحت کردم. ناهار با بچّه‌ها و نوه‌ها بودم. روز خوبی بود. عصری ژوزف کرافت روزنامه‌نویس آمریکایی را که دوست ایران است پذیرفتم. یک ساعتی با او صحبت کردم که فردا خواهم نوشت...

شنبه ۶ آذر ۱۳۵۵

صبح شرفیاب شدم. با آن که از سحر باران خوبی گرفته بود، شاهنشاه را سر حال نیافتم. فوری احساس کردم که باید کسالتی داشته باشند. جویا شدم. فرمودند: شصت پای من درد می‌کند و می‌ترسم نقرس گرفته باشم. عرض کردم: قرمز هم شده است؟ فرمودند: نه. عرض کردم: فکر نمی‌کنم نقرس باشد. قدری خوشحال شدند. با آن که من طبیب نیستم، ولی عرض کردم: چون مرحوم قوام، پدر زنم، نقرس داشت، خوب سابقه دارم که انگشت نقرسی به شدّت قرمز می‌شود، بعد درد می‌گیرد. عرض کردم: نکند از زخم پای شاهنشاه باشد. فرمودند: نه، آن خوب شده است. عرض کردم: ولی به هر حال باید از آن واکسن ضدّ کزاز دو عدد دیگر ۲۵ روز هر کدام تزریق شود. فرمودند: می‌دانم.

بعد صحبتهای دیروز ژوزف کرافت را عرض کردم که می‌گفت قطعاً دستگاه کارتر با شما مخالف خواهد بود، زیرا که دستگاه شما درست برخلاف آمال انتخاباتی او عمل می‌کند. اوّلاً خرید اسلحه این قدر در یک کشور خاورمیانه مصلحت نیست. ثانیاً شما پیشوای گران کردن قیمت نفت هستید. ثالثاً در کشور شما آزادی نیست. رابعاً [حقوق بشر] human rights رعایت نمی‌شود و غیره و غیره. از او پرسیدم خوب، راه حلّی که شما برای رفع این عیب پیشنهاد می‌کنید چیست؟ گفت [یکی] این که شاهنشاه فوری به دیدن کارتر تشریف ببرند و با او مذاکره نمایند. دیگر این که سفیر خودتان را که علناً با دولت سابق بوده، به علاوه سفارت ایران را به صورت یک کلوب [پلی بوی] Playboy در آورده عوض کنید. به او گفتم برای من جای خیلی تعجّب است که شما حرف دشمنان ما را گوش می‌دهید. این که می‌گویید در ایران آزادی نیست

[شعار] slogan دشمنان ماست. این که می‌گویید زندانی داریم، اینها کمونیستها هستند و کمونیسم در کشور ما یک مرام غیر قانونی است. اگر آقای کارتر می‌خواهند ما می‌توانیم کمونیستها را آزاد و حزب کمونیست را هم قانونی کنیم. گو این که به هر صورت هیچ کس حقّ مداخله در امور کشور ما را ندارد. امّا در خصوص اسلحه و اهمّیّت ایران، فکر می‌کنم آقای کارتر خیلی باهوش‌تر از آن است که یک تصمیم عجولانه بگیرد. بعد هم قیمت اسلحه ما و مخلّفات مربوط آن کم نیست که کشور شما و کمپانیهای شما بتوانند از آن چشم بپوشند. بنابراین من به هیچ وجه فکر نمی‌کنم که آقای کارتر تصمیم عجولانه بگیرند، آن هم با اهمّیّتی که ایران از لحاظ راه نفتی دنیای آزاد دارد. ژاپن ۹۰٪ اروپا ۸۰٪ آمریکای شما ۴۰٪ مصرف خود به این نفت محتاجید. [آیا] این را می‌توانید روی حرکت عجولانه و احمقانه تسلیم کنید؟ من نطق و مصاحبه‌های کارتر را خوانده‌ام، او را خیلی باهوشتر از آن می‌دانم که چنین اشتباهی بکند. به علاوه سیاستمداران کهنه کاری مثل دین راسک[1] و جورج بال دور او را علاوه بر جوانان دارند. حال آمدیم بر فرض محال آقای کارتر چنین اشتباهی کردند و با ما به مقابله و مخالفت برخاستند، مگر ما مرده‌ایم؟ کفهٔ ترازو را به آن طرف کج می‌کنیم تا ببنیم بر سر آقای کارتر و دستگاه ایشان چه خواهد آمد. به علاوه مگر فقط آمریکاست که اسلحه دارد؟ مگر فرانسه میراژ ندارد، مگر از خود روسها نمی‌توانیم با تعویض قیمت گاز اسلحه بگیریم، مگر آلمان و انگلیس اسلحه ندارند؟ شما باید از خدا بخواهید که ما در اسلحه‌های [پیشرفته] sophisticated بستگی به شما داریم، آن هم که پول آن را نقد می‌دهیم. به هر صورت من هیچ نگرانی ندارم، چون وضع داخلی ما هم محکم و همهٔ ملّت پشت شاهنشاه ایستاده است. بی‌دلیل هم این مطلب را نمی‌گویم. کشاورز و کارگر که فوق‌العادّه راضی است و [بورژوا][2] و عمله و غیره هم که به پول رسیده‌اند. احیاناً می‌ماند چند عدد (عن تلکتوئل). می‌خواهد راضی باشد، می‌خواهد نباشد، اهمّیّتی ندارد. این پدرسوخته هم ارث پدرش را مگر مطالبه کند وگرنه

۱- دیوید دین راسک David Dean Rusk (۱۹۹۴-۱۹۰۹) از ۱۹۵۲ تا ۱۹۶۱ رئیس بنیاد راکفلر و از ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۹، در دوران ریاست جمهوری جان کندی و لیندون جانسون، وزیر امور خارجه‌ی آمریکا بود.

۲- در متن بالا به لاتین نوشته شده است.

بهداشت و تحصیل رایگان که دارد، دیگر چه گهی می‌خورد؟ مشارکت مردم هم که در همه امور هست. باری، آقای ژوزف کرافت، شما دوست ما هستید، ولی اگر مأموریّتی هم به شما داده‌اند که توی دل ما را خالی کنید، من به شما می‌گویم که کوچکترین اهمّیّتی به این حرفها نمی‌دهیم و شاهنشاه هم حالا حالاها آمریکا بیا نیستند، خیالتان راحت باشد.

به من گفت خیلی تعجّب می‌کنم. از تمام اشخاصی که در ایران دیدم، از نخست وزیر و اغلب وزرا، هیچ کس با من با این خشونت گفتگو نکرد. گفتم این احساسات خودم از جهت یک ایرانی است که به یک دوست ایران می‌گویم. شما هر چه می‌خواهید تعبیر بکنید. گفت نظر شاهنشاه نیست؟ گفتم شما خودتان شرفیابی داشتید، می‌توانید حدس بزنید که چه اندازه منطبق بر نظر مبارک شاهنشاه من است، ولی من یک کلمه هم در این خصوص با شاهنشاه صحبت نکرده‌ام، چون به نظر من اهمّیّتی ندارد. گفت اتّفاقاً در مورد مسافرت آمریکا عین نظر تو را دارند. خیلی خیلی تعجّب کرد و وارفت.

باری، شاهنشاه فرمودند: بسیار خوب جواب دادی. مگر اینها می‌توانند از موقعیّت کشور من یا از خریدهای ما سالیانه با مخلّفات ۴ ملیارد دلار و ظرف ده سال حدود پنجاه ملیارد دلار بگذرند؟ امّا از نخست وزیر و وزیر اقتصاد و غیره بپرس که آنها چه نوع صحبت کرده‌اند. کاش همه مثل تو صحبت کرده باشند. فرمودند: همین الآن مشغول مذاکره با وزیر تجارت خارجی شوروی برای خرید توپهای دور زن روسی و سایر انواع اسلحه‌ها هستیم. تانک را هم از اروپا و هواپیما را هم از فرانسه می‌خریم تا ببینیم آقایان آن وقت به چه روزی خواهند افتاد.

عصری [اوری لوبرانی] سفیر اسرائیل به دیدنم آمد و به من گفت یانکلوویچ خیلی نگران شده که مبادا شاهنشاه را عصبانی کرده باشد. ژوزف کرافت هم پیش من آمد و به من می‌گفت سفارت آمریکا، ایران را بد راهنمایی می‌کند که اطمینان می‌دهد کارتر جز راه دولت سابق آمریکا در مورد ایران نمی‌تواند راه دیگری انتخاب کند. همچنین می‌گفت سناتورهای آمریکا که آمده بودند، حرف سفیر آمریکا را راجع به روابط خوب ایران و اسرائیل قبول نکرده بودند. از من تأیید خواستند که رفتم تأیید کردم. این است مقدار اطمینان سنای آمریکا به عوامل دولت آمریکا.

من بعد از ظهر و شب تمام کار کردم. چون از وقتی کسالت پیدا کرده‌ام اجازه گرفته‌ام که جز در مواقع رسمی به هیچ یک از شامهای خصوصی شاهنشاه نروم و اجازه فرموده‌اند.

یکشنبه ۷ آذر ۱۳۵۵

صبح شرفیاب شدم. دیشب پروفسور ژان برنار و فلاندرن آمده بودند و صبح شاهنشاه را معاینه کردند. امّا هنوز من آنها را ندیده بودم، چون آنها از ساعت ۸ تا ۱۰ در حضور بودند و بعد شاهنشاه به دفتر تشریف آوردند که من شرفیاب شدم. اوّل چیزی که پرسیدم موضوع پا درد شاهنشاه بود. فرمودند خوب شد. معلوم می‌شود عکس‌العمل تزریق واکسن ضدّ گریپ بوده است. دیگر من عرضی نکردم، فقط عرض کردم الحمدالله.

بعد گزارش سفیر اسرائیل را که دیشب نوشته‌ام عرض کردم. فقط گوش دادند و چیزی نفرمودند.

بعد گزارش ضمیمه [سیروس] پرتوی را که با یانکلوویچ کار می‌کند برای شاهنشاه خواندم. یک دفعه به شدّت عصبانی شدند و فرمودند: این پدرسوخته چه طور این مطالب منفی به عقلش رسیده که از مردم نظرخواهی بکند؟ اصلاً این کیست که شما انتخاب کردید، مردکه فضول! عرض کردم: مدتها مطالعه کردیم تا او را انتخاب کردیم و ملاحظه فرمودید که مشاور انتخاباتی کارتر هم بود. فرمودند: این هم شد سئوال که ایران به صلح منطقه کمک می‌کند یا نه؟ و این هم سئوالی است که کسی که در بین مردم آمریکا به نظرخواهی بگذارد؟ عرض کردم: اتّفاقاً سئوال بسیار به جایی است و این هم که اکثریّت مردم آمریکا اطّلاعی از این مطلب نداشته و ۱۰٪ گفته‌اند بلی و ۱۰٪ هم گفته‌اند نه، یک مسئله خیلی طبیعی است و به نظر غلام به این مؤسّسه بزرگ نمی‌شود ایراد گرفت. فرمودند: خوب، این که در ایران آزادی هست یا خیر، یا زندانیان سیاسی زجر می‌بینند یا خیر، به این مردکه پدرسوخته چه ربطی دارد؟ عرض کردم: اوّل دردها را پیدا می‌کنند، بعد دوایش را می‌گویند. به علاوه این مسئله حاد و بحث روز در آمریکاست. چه طور ممکن است از آن چشم‌پوشی کرد؟ به نظر غلام او تقصیری ندارد و باید ببینیم برای

دوای کار چه پیشنهادی می‌دهد. فرمودند: به من گفته، مگر به تو نگفت؟ عرض کردم: چرا، گفت. ولی باید گزارش کتبی با نظر معاون وزارت اطّلاعات اسرائیل بدهد. فرمودند: خوب ببینیم، ولی این پدرسوخته‌ها هم بر اثر تحریک نفتیها می‌خواهند دل ما را خالی بکنند. عرض کردم: ممکن است، ولی تا این جا غلام مطلبی دالّ بر تحریک نفتیها نمی‌بینم. با عصبانیّت فرمودند: بسیار خوب، نمی‌بینید که هیچ! باز توضیح عرض کردم که آخر یک مؤسّسه به این بزرگی را گفته‌ایم [چهره] image ایران را در آمریکا و بعد اروپا مطالعه کن و اگر معایبی هست بگو و راه علاج را هم بگو، چه طور می‌تواند از دردها اغماض بکند؟ دیگر چیزی نفرمودند و من مطالب جاری و کارهای روز را عرض کردم. ولی معلوم بود تمام مدت عصبانی هستند. چون در جواب عرایض من خیلی به اختصار جواب می‌فرمودند. خوب، بدیهی است باید این طور باشد. او را از کنگره عرش، صفیر[1] می‌زنند، او ایران را بالاتر و والاتر و پرعدل و دادتر[2]... از تمام دنیا می‌خواهد. چه طور می‌تواند چنین مطالبی درباره ایران بشنود؟

بعد اجازه مرخّصی خواستم که بعد از ظهر برای یکی دو روز استراحت در این هفته و تهیّه نطق خودم درباره شاهنشاه و تمام هفته بعد به مازندران بروم. اجازه فرمودند: ولی فرمودند: ترتیب گردش فردا را بده که بیرون شام بخوریم. عرض کردم: اطاعت می‌کنم و چهارشنبه هم که مجدّداً شرفیاب خواهم شد که [اگر] اوامری باشد، اطاعت شود.

ظهر با اطبّا ناهار خوردم. اوّل مرا معاینه کردند و راضی بودند، گو این که هنوز وضع بیضه‌ها به صورت طبیعی برنگشته و قدری متورّم است. مدّتی دربارهٔ سلامتی شاهنشاه صحبت کردیم و باز بیچاره‌ها دل پر دردی از ندانم‌کاریهای [دکتر کریم] ایادی داشتند. منجمله این که وقتی شاهنشاه در مرحله زدن واکسن ضدّکزاز هستند، دیگر واکسن ضدّگریپ به کلّی زیادی بوده و پا درد شاهنشاه از این بابت است.

عصر خواستم به مازندران حرکت کنم، به علّت بارندگی شدید نوشهر نشد، به فردا

۱- [اشاره‌ای است به بیتی از حافظ:

تو را ز کنگره عرش می‌زنند صفیر　　نشیمن تو نه این کنج محنت‌آباد است

(توضیح ویراستار کتاب سرا)].

۲- نقطه‌گذاری در یادداشت است.

گذاشتم و شب تمام و بعد از ظهر کار کردم.

مطلبی که فراموش شد از شرفیابی صبح بنویسم، این که چرا این همه باران در دامنه‌های جنوبی و شمالی البرز باریده، ولی در سایر نقاط کشور خبری نیست. این هم یک منبع اوقات تلخی بود!

سفیر اسرائیل استدعا کرده بود وزیر دادگستری کنیا که از دوستان آنهاست و او را به جای پیرمرد کنیاتا[1] می‌پرورانند، بیاید شرفیاب شود. اجازه فرمودند: منتها باید خودش استدعا بکند، نه توسّط اسرائیل.

دوشنبه ۸ آذر ۱۳۵۵ و سه‌شنبه ۹ آذر ۱۳۵۵

در نوشهر به استراحت پرداختم. خانم علم قدری سرما خورده، مریض شد.

از اخبار مهمّ هفته گذشته یکی زلزله ترکیه نزدیک مرز ایران و شوروی بود که هفت هزار تلفات داشت و بدتر از آن به واسطه برف و سرمارساندن کمک کار بسیار مشکلی است. آمریکاییها خوب جنبیدند. [سازمان عفو بین‌المللی] Amnesty International پریشب گزارش بسیار بدی بر علیه ایران انتشار داد. متأسّفانه موقع آن هم بد است. سران کشورهای اروپای غربی در لاهه برای مذاکره در امر انرژی جمع شدند، ولی تصمیمات مهمّی نتوانستند بگیرند. [والری] ژیسکار دستن آنهارا دعوت به صرفه‌جویی در [مصرف] نفت کرد.

چهارشنبه ۱۰ آذر ۱۳۵۵

صبح طوری از نوشهر حرکت کردم که با هواپیما و هلیکوپتر ساعت $9\frac{1}{2}$ در کاخ نیاوران بودم و طبق معمول ساعت ۱۰ شرفیاب شدم. شاهنشاه اظهار مرحمت زیادی فرمودند. سئوال فرمودند: با کی بودی؟ عرض کردم: با خانم علم رفته بودم و بیچاره سرما خورد و حالا هم در نوشهر بستری است. خندیدند و فرمودند: خوب چاره‌ای هم نداری، چه فایده

۱- جومو کنیاتا، رئیس جمهور وقت کنیا.

دارد با کس دیگری بروی؟ عرض کردم علاقه‌ای هم زیاد به این کار باقی نمانده، اگر هم باشد برای وقت‌گذرانی است. فرمودند: به هر صورت باید معالجه بکنی و از زندگی استفاده بکنی. عرض کردم: به زحمتش نمی‌ارزد. به علاوه غلام دیگر هیچ ویتامینی برای این کار نمی‌توانم بخورم، چون باعث تشدید [تبخال] herpes می‌شود. فرمودند: از راههای دیگر چه طور؟ عرض کردم آن هم واقعاً به زحمتش نمی‌ارزد. غلام پیرو این فلسفه هستم.

ای دل جهان به کام تو شد، شد، نشد، نشد   دلبر اگر که رام تو شد، شد، نشد، نشد

شاهنشاه خیلی خندیدند. فرمودند: خوب تو که راضی هستی، ما حرفی نداریم. عرض کردم: می‌دانم بر فرض کاری بشود، برای مدّت موقّتی است زیرا که:

پیری رسید و نوبت بخت جوان گذشت   تاب تن از تحمّل رطل گران گذشت

عرض کردم: دیشب [پروفسور عبّاس] صفویان با پاریس با اطبّاء صحبت کرده خیلی راضی از نتیجه امتحانات بوده‌اند، ولی عرض کرده‌اند به دواها ادامه داده شود. فرمودند: چه عیبی دارد، ما هم ادامه می‌دهیم. عرض کردم: من هم با آنهاناهار خوردم. باز هم خیلی شاکی از ایادی هستند که هیچ سرش نمی‌شود. مثلاً وقتی واکسن کزاز می‌زند، نباید واکسن ضدّ گریپ هم بزند. این ندانم‌کاریها کار را خراب می‌کند و استدعا کرده‌اند صفویان هر هفته روز معیّنی شاهنشاه را معاینه کند. فرمودند: صفویان هم چیزی سرش نمی‌شود. لابد خودش از اینها خواهش کرده که چنین چیزی بخواهند. دیگر من عرضی نکردم، چون در دلم هم همین عقیده را دارم! منتها نخواستم بدجنس باشم.[۱]

عرض کردم: در زلزله ترکیه، آمریکاییها خیلی جنبیده‌اند. برای ما که در همسایگی و هم پیمان هستیم، این کار واجب بود. فرمودند: دستور داده‌ام شیر و خورشید [سرخ] بیشتر بجنبد.

۱- داوری شاه و علم در این زمینه غیرمنصفانه است. پروفسور عبّاس صفویان پس از انقلاب استاد دانشکده‌ی پزشکی دانشگاه پاریس و چند سال پیش عضو آکادمی پزشکی فرانسه شد.

عرض کردم: اعلامیّه [سازمان عفو بین‌المللی] Amnesty بسیار بد بود. فرمودند: خیلی، ولی جواب [پرویز] راجی سفیر ما [در انگلستان] بسیار خوب بود. عرض کردم: عیب کار این است که نه رادیو تلویزیونها و نه جراید، جواب ما را نمی‌گویند، ولی گزارش [سازمان عفو بین‌المللی] Amnesty را می‌گویند، چون از بی.بی.سی. خیلی به اختصار جواب راجی را شنیدم. فرمودند: درست می‌گویی، اگر جواب راجی را ننویسند و نگویند، به صورت اعلان باید بدهد. فوری تلگراف کن.

رادیو فرانکفورت هم شرح مزخرفی راجع به ساواک گفته بود، به نظر مبارک رساندم. خُلقشان تنگ شد. بعد عرض کردم: کارتر هم مثل کندی، به جان صنایع فولاد افتاده، نکند مثل خود او جانش را در این راه بدهد. فرمودند: بعید نیست.

بعد مدّتی راجع به سیاست کارتر و فروش اسلحه به ایران صحبت شد. فرمودند: به هر حال الآن مقدار زیادی توپهای دور زن و زره‌پوشهای عالی و کامیونهای حامل تانک و موشکهای کوچک ضدّ هوایی که یک نفر می‌تواند حمل نماید، به روسها سفارش دادیم. عرض کردم: البتّه برای متنبّه ساختن آمریکاییها خیلی خوب است، ولی به هر حال وقت بزنگاه اگر قدمی برخلاف میل آنها بخواهیم برداریم، از دادن لوازم یدکی سر باز می‌زنند. فرمودند: باید خودمان بتوانیم بسازیم. عرض کردم کامیونهای حامل تانک را یک وقتی [علینقی] اسدی به غلام می‌گفت می‌تواند به آسانی در لیلاند موتور ایران بسازد. فرمودند: بگو فوری در این زمینه گزارش به من بدهد.

عرض کردم: فردا بعد از سلام برای یک هفته به شمال می‌روم که بتوانم نطق خودم را تهیّه کنم و استراحت هم بکنم. فرمودند: برو، من هم باید کتاب سوّم خودم را شروع کنم (بعد از مأموریّت برای وطنم و انقلاب سفید). چون انقلاب سفیدی که نوشته‌ام نه ماده بیشتر نیست و این انقلاب ما حالا هفده مادّه شده. حالا باید [بینش] vision خودم را نسبت به [دروازه‌های] تمدّن بزرگ بنویسم.

مرخّص شدم. بعد از ظهر تمام کار کردم. واقعاً خوب بود، ولی [راستش این است] the fact remains که آثار فرسودگی و فرتوتی و پیری در هر نفسی پیداست. واقعاً فکر می‌کردم چه ارزشی دارد انسان با این ترس و واهمه که این یک گیلاس شراب معده‌اش را

به هم خواهد زد یا نه، شراب بنوشد؟

پنجشنبه ۱۱ آذر ۱۳۵۵

سلام خاصّ عید قربان در کاخ نیاوران برگزار شد.

هنگام شرفیابی سفرای کشورهای اسلامی، سفیر کویت، شیخ‌السّفرا، نطق تبریکیّه را عرض و به چند مطلب اشاره کرد. یکی، از حلّ مسئله لبنان اظهار خوشوقتی [کرد] و همچنین سپاس از توجّهات شاهنشاه به این مسئله، دیگری، تشکّر از پشتیبانی همیشگی شاهنشاه از حقوق مردم فلسطین و سوّمی، امیدواری به همبستگی عالم اسلام و چهارمی، مسئله قیمت نفت که باید افزوده شود و سرزنش دنیای غرب.

شاهنشاه در جواب همگی به تناسب جواب فرمودند: الّا مسئله نفت. خیلی باعث تعجّب من شد. بعد که خبرنگاران رفتند و شاهنشاه به صرف چای و شیرینی با سفرا نشستند مسئله نفت و قیمت آن را به تفصیل بیان فرمودند که حقّ با ماست. آنها هر چه قیمت وسائل خود را افزایش می‌دهند کسی به آنها حرفی نمی‌زند و کاری ندارد و اگر ما حرفی می‌زنیم که قیمت نفت ما پایین است دنیا خراب می‌شود. حال آن که تمام افزایش قیمت در چند سال اخیر در انفلاسیون کشورهای غربی ۱٪ هم مؤثر نبوده، در صورتی که آنها مثلاً وسائل [تولید] یک کیلووات[1] برق را که سه سال قبل به ما به ۹۰ دلار می‌فروختند حالا به بیش از ۵۰۰ دلار می‌فروشند. یا قیمت تصفیه‌خانه‌های نفت یا وسائل جنگی و غیره و غیره و شاهد مثال زیاد فرمودند که من دیگر این جا نمی‌نویسم و بعد هم سفرا را ترغیب کردند که باید قیمت بالا برود. [ولی این که] مقدار آن چه باشد، بسته به تصمیم آینده [اوپک] خواهد بود. بعد فرمودند: ۱۸ ماه قبل در کنفرانس بالی من می‌خواستم که قیمت بالا برود، ولی بر حسب فشار دوستان از آن صرفنظر کردیم و آنها (دوستان) به ما گفتند ما قول می‌دهیم افزایش آینده ما اگر کنفرانس شمال و جنوب به جایی نرسد بیش از ۲۰٪ باشد. ولی همین دوستان اکنون در آب خوابیده‌اند و از ۱۰٪ پا

۱- در یادداشت به اشتباه کیلووات ساعت نوشته شده است.

بـالاتر نـمی‌گذارنـد (مـنظور شـاهنشاه عـربستان سـعودی بـود). از آن وقت [تـا کـنون] انفلاسیون جهانی ۴۰٪ افزایش یافته [است]. حال اگر ما بخواهیم ۴۰٪ به قیمت نفت اضافه کنیم آن وقت واقعاً بـه انـفلاسیون جـهانی کـمک کـرده‌ایـم و مـا چـنین چـیزی نمی‌خواهیم.

مطالب متفرّقه دیگر راجع به حجّاج و باز هم این که تاریخ اعیاد مذهبی در کشورهای اسلامی منطبق نیست گفتگو شد. سفیر ترکیه از کمکهای زیاد شاهنشاه به ترکیه (که همان روز بر اثر عرض من، یا قبل از آن، مقادیر زیادی پول و دوا و پتو فرستاده شده بود) تشکّر فراوان کرد.

بعد از مرخّص شدن آنها من چند دقیقه شرفیاب شدم. مطلب مهمّی نبود که عرض کنم. سفیر انگلیس استدعای شرفیابی کـرده بـود اجـازه مـرحـمت فـرمودند. راجـع بـه مهمانهایی که باید از پاریس برسند عرایضم را کردم و جواب گرفتم و بعد مرخّص شدم. دستوراتم را دادم. همچنین برای گردشهای شاهانه در ظرف مدّتی که من تهران نخواهم بود دستوراتم را دادم و مجدّداً به نوشهر پیش خانم علم برگشتم که خوشبختانه تب او بریده بود.

بعد از ظهری این نامه از صدراعظم آلمان رسید که وسیله [همایون] بهادری تقدیم کردم که شاهنشاه جواب مرحمت فرمایند.[1]

از پنجشنبه ۱۱ آذر ۱۳۵۵ تا پنجشنبه ۱۸ آذر ۱۳۵۵

در نوشهر بودم. به ورزش و راه رفتن و کار کردن گذراندم. با خانم علم، صبح و عصر، یک ساعت راه تند می‌رفتیم. بقیّه را من کار می‌کردم یا می‌خوابیدم. نطق خودم را درباره شاهنشاه که باید در دانشگاه پهلوی ایراد کنم، نوشتم. بد هم نشده است. کارهای عقب

۱- رونوشت تلگرافی نامه‌ی هلموت اشمیت، صدراعظم؛ و پیش‌نویس پاسخ شاه به دنبال این یادداشت آمده است. اشمیت در نامه‌ی خود درخواست کرده که کنفرانس آینده‌ی اوپک، با یاری شاه، از افزایش اساسی بهای نفت خودداری کند. از ۱۹۷۴ به بعد، پیش از تشکیل هر جلسه‌ی وزیران اوپک، کشورهای غربی هر یک جداگانه، با فرستادن نامه به سران کشورهای عضو اوپک، درخواست تثبیت و احیاناً کاهش بهای نفت را می‌کردند.

افتاده را تمام دیدم و خواندم و دستور دادم. یک روز رسول پرویزی و امیر متّقی و دکتر [محمّد] باهری دوستانم را خواستم و با آنها دربارهٔ نطق خودم صحبت کردم. قرار شد بروند آن را با دقّت بخوانند و بعد کمیسیون تشکیل بدهیم که نظراتشان را بگویند.

روز چهارشنبه، ۱۷ [آذر] اسرائیلیها با [منوچهر] گودرزی آمدند و نقشه تبلیغاتی را به دقّت مطالعه و پیاده کردیم تا هفته آینده به عرض برسانم.[۱]

از اخبار مهمّ جهان یکی انتخاب سایروس وَنس به وزارت خارجه آمریکا است. مرد سابقه‌داری است و در مذاکرات ویتنام و قبرس و خاورمیانه کاملاً زیردست کیسینجر سابقه پیدا کرده است.[۲]... در انگلیس، حزب محافظه‌کار در مورد لایحهٔ استقلال یا اتونومی وِلز و اسکاتلند اعضای خود را آزاد گذاشت که خارج از چهار چوب دیسیپلین حزبی رأی بدهند. در فرانسه، [ژاک] شیراک، نخست وزیر سابق، گلیستها را جمع و جور کرد و مقدّمهٔ حزب بزرگی را مخالف چپ به نام نهضت آزادی یا همچو اسمی که درست خاطرم نمانده پی‌ریزی می‌کنند[۳] و بلا تردید برای ژیسکار دستن رقیب خطرناکی است. مگر آن که ائتلاف سوسیالیستها و کمونیستها باز در انتخابات آینده رئیس جمهوری این دو را به هم نزدیک بکند. در اسپانیا هم بعد از چهل سال، حزب سوسیالیست اوّلین کنگره خویش را تشکیل داد و این را اروپا قدم بزرگی به سوی آزادی و دموکراسی از طرف خوان کارلوس تلقّی کرد. اسرائیلیها هم خواستار تشکیل کنفرانس ژنو بدون قید و شرط شدند، مگر شرط عدم شرکت فلسطینیها که در این پافشاری دارند.

۱- منظور کارشناسان آمریکایی (گروه یانکلوویچ) است که در یادداشتها در چند مورد به تسامح «اسرائیلی» ذکر شده‌اند. منوچهر گودرزی یادآور شد که در این جلسه حضور نداشته است.

۲- سایروس وَنس (۲۰۰۲-۱۹۱۷) در سالهای ۱۹۶۴ تا ۱۹۶۷ قائم مقام وزارت دفاع و در آغاز ریاست جمهوری جیمی کارتر، وزیر امور خارجه‌ی آمریکا بود. به دنبال تلاش نظامی نافرجام برای نجات گروگانهای آمریکایی در تهران از سمت خود استعفا داد. مأموریّت او در قبرس (۱۹۶۷) و در کنفرانس صلح ویتنام در پاریس (۶۹ - ۱۹۶۸) پیش از روی کار آمدن کیسینجر بود.

۳- Rassemblement pour la Republique و کوتاه شده‌ی آن RPR بود.

جمعه ۱۹ آذر ۱۳۵۵

مصادف با عید غدیر خم بود. مراسم سلام برگزار شد. جلوی هر جمعیّتی، شاهنشاه فرمودند: دعا کنید باران بیاید و اتّفاقاً امشب باران مفصّلی بارید.

بین سلامها من چند دفعه شرفیاب شدم و مشروحاً عرض کردم که به چه نوع نطق خودم را تهیّه کرده‌ام، ولی استدعا دارم شاهنشاه آن را بعد که تمام شد، با دقّت بخوانید زیرا صحبتهای یک وزیر دربار نزدیک به شاهنشاه و شاهنشاه زنده است[1] و خیلی ممکن است حسّاس باشد. فرمودند: البتّه خواهم خواند. فرمودند: کی حاضر می‌شود؟ عرض کردم ده روز دیگر که بچّه‌ها تفصیل آن را فراهم کنند. غلام خطوط مهمّ را نوشتم.

یکشنبه ۲۱ آذر ۱۳۵۵

صبح به رژه ۲۱ آذر روز نجات آذربایجان نرفتم، چون ترسیدم که سرما بخورم و به علاوه ورم بیضه پدر سگ بیشتر اذیّتم بکند (در اثر هرپس)، تب خال. به دفترم رفتم و به کارها رسیدم. بعد از ظهر هم تمام در منزل کار کردم.

شاهنشاه بعد از ظهر گردش تشریف بردند.

دوشنبه ۲۲ آذر ۱۳۵۵

صبح شرفیاب شدم. بیشتر کارهای جاری بود. منجمله دو دستخط به ژیسکار دستن و [جیمز] کالاهان رئیس جمهوری فرانسه و نخست وزیر انگلیس، در جواب عریضه‌های آنها که دیشب به [همایون] بهادری دیکته فرموده بودند، تقدیم کردم. توشیح فرمودند.

عرض کردم: کاخ علیاحضرت ملکه پهلوی در چالوس آماده شده و خیلی قشنگ است، به خصوص که منظره بسیار عالی دارد. فرمودند: راستی زمین آن مال کیست؟ عرض کردم: زمین مال غلام است. فرمودند: نه، این نمی‌شود. عرض کردم: غلام هر چه

---

۱ - [روال نگارش یادداشت‌ها و تقید علم به حداکثر رعایت مبادی آداب و اظهار فروتنی به شاه در مواقع گفت وگو با او، با این جمله تناسب ندارد. اما در متن اصلی هم به همین صورت آمده است. احتمال دارد که کلمه یا کلمه‌هایی از قلم افتاده باشد. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

دارم متعلّق به اعلیحضرت همایونی است، به علاوه این زمینی است که خودتان مرحمت فرموده بودید. فرمودند: کی دادم؟ عرض کردم: خیلی قبل. فرمودند: لابد از ما خریدی. عرض کردم: به قیمت بسیار بسیار ناقابل که اصولاً قابل بحث نیست. به علاوه غلام معتقدم که اَلعَبد بما فی یدِه کان لِمولای[1]. عرض کردم: باغات اطراف را تا مساحت ۱۵۰ هزار متر به نام شاهنشاه خریدم. فرمودند: پولش را از کجا آوردی؟ عرض کردم: از بانک عمران گرفتم. فرمودند: مخارج ساختن کاخ مادرم را که می‌دهد؟ عرض کردم: تا حالا که خود غلام داده‌ام. خندیدند. عرض کردم: اگر نظر مبارک باشد، سه سال قبل عرض کردم سه چهار تا اتاق بیخ گوش نوشهر برای گردش رفتن شاهنشاه درست می‌کنم. بعد که علیاحضرت ملکه پهلوی اظهار علاقه فرمودند که می‌خواهم نزدیک شاهنشاه در تابستان محلّی داشته باشم و اصرار می‌فرمودند و شاهنشاه هم تایید فرمودند: عرض کردم همین را بزرگتر و مجلّلتر برای علیاحضرت درست می‌کنم. تمام تصمیم همین بود، حالا هم خیلی بزرگ و پرخرج نشده، امّا بسیار بسیار زیباست. عمارتهای اطراف را هم که با پول شاهنشاه می‌سازم. خیلی اظهار مرحمت فرمودند. عرض کردم: امّا کاخ شاهنشاه در نوشهر، فکر نمی‌کنم سه سال دیگر هم آماده بشود، به علاوه نسبت به عظمت این کاخ، زمین و باغ ندارد. والاحضرت اشرف در تمیشان باغ یک ملیون متری گرفته‌اند[2]، همچو باغی برای کاخ لازم بود. فرمودند: می‌خواهم زمین چه کنم؟ یک طرف دریا و یک طرف کوه را که می‌بینم. ماشاءالله به این عظمت و بی‌اعتنایی به مال.

بعد مرخّص شدم به کارهای جاری رسیدم. چون خانم علم بیرجند رفته بود، از ساعت ۶ بعد از ظهر تا نصف شب با دوست خودم گذراندم که بسیار اعلا بود. [سفر] خانم علم [به] بیرجند برای تحویل دادن شوکت آباد به مقامات دانشگاه امیر شوکت‌الملک علم بود.

۱- [«اَلعَبدُ بِما فی یَدِهِ کانَ لِمَولاهُ»، بنده هر آنچه را دارد هم متعلّق به ارباب اوست. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

۲- کاخ تمیشان در ۵ کیلومتری شهر نور (مازندران) در کنار دریای خزر، اکنون متعلّق به بنیاد جانبازان است.

سه‌شنبه ۲۳ آذر ۱۳۵۵

صبح سفیر مراکش اعتبار نامه تقدیم کرد. چون مقرّر فرموده بودند که امروز بعد از ظهر برای آن مصاحبه معروف که با شاهنشاه دارم شرفیاب شوم، به پیشخدمت مخصوص گفتم عرض کن دیگر صبح شرفیاب نمی‌شوم. همین طور که از کاخ خارج می‌شدم، دویدند و به من گفتند که احضار فرمودند. جای تعجّب شد. برگشتم. فرمودند: چند دقیقه بی‌کار بودم، می‌خواستم با تو صحبت کنم. فرمودند: می‌دانی که حالا علیاحضرت شهبانو اصرار دارند که برای ولیعهد زن پیدا کنند و هر روز به من فشار می‌آورند که دربار اقدام کند. امروز صبح نیز به من یادآوری کردند و به این جهت تو را خواستم که بگویم اقدام کن! عرض کردم: می‌خواستید بفرمایید دربار من این کاره نیست که قدری گناهان ما پاک شود! فرمودند: برعکس، گفتم همین امروز علم را می‌خواهم و دستور می‌دهم و خیلی خندیدند. عرض کردم: چشم، من هم اطاعت می‌کنم، حال دنبال چه طبقه[ای] برویم؟ ایرانی، فرنگی، از داخل، از خارج؟ چه کار کنم؟ فرمودند: برو خودت فکر کن. مدّتی صحبت از این مقوله شد. چند نفر اسم بردم که بر طبق سلیقه والاحضرت همایونی بود، یعنی سفید و سرخ و جوان و هلو مانند. فرمودند: حالا ببین چه کار می‌توانی بکنی. بعد فرمودند: ببین چه قدر ولیعهد دهن محکمی دارد که با آن که آن دخترک آلمانی را که در تابستان فرستادی با آن شدّت رد کرد و ما یقین داشتیم به مادرش و ژوئل موضوع را گفته، و آنها گفته‌اند این کار خلاف اخلاق است، به این جهت ولیعهد رد کرده، حالا معلوم می‌شود یک کلمه به آنها نگفته است. عرض کردم: الحمدالله که این طور هستند و شعر فردوسی را خواندم.

پسر کو ندارد نشان از پدر   تو بیگانه خوانش، نخوانش پسر

بعد از ظهر از ساعت ۴ تا ۷ شرفیاب بودم و تمام، همان بقیّه خاطرات شاهانه را برای نطقم یادداشت می‌کردم که البتّه قسمتی از آنها در نطقم خواهد آمد و قسمتی را هم نمی‌توانم بگویم، برای بعدها یادداشت خواهم کرد که باقی بماند.

ولی دو سه کار دیگر عرض شد. یکی با ترس و لرز عرض کردم: گزارش یانکلوویچ،

یعنی پیشنهادات، برای تشکیلات داخلی را شاهنشاه بخوانید و امر بفرمایید چه کنم. باید تصمیم قطعی اتّخاذ فرمایید. به دقّت ملاحظه فرمودند (این جا می‌گذارم).[1] ولی امروز بدون عصبانیّت فرمودند: تصویب می‌شود، اجرا کنید. من تعجّب نکردم، چون شاهنشاه را مردی حسابگر و حسابگری دقیق می‌دانم. به هزار دلیل که یکی همین استفاده کار تبلیغاتی است و دیگری نفوذ در دستگاه کارتر و سوّمی نفوذ در اسرائیل و جهودهای آمریکا و غیره و غیره.

با تمام عصبانیّت از اصل گزارش، دستور اجرا داد.[2]

بعد هم راجع به زندگی افراد گارد و افسران گارد شاهنشاهی سئوال فرمودند. عرض کردم: از طریق دربار همه جور به آنها می‌رسم که هر یک به طوری بدانند مورد مرحمت هستند. مثلاً به چند نفر از افسران در خراسان زمین دادم، به بعضی اتومبیل می‌دهم، به بعضی پول می‌دهم، به طوری که احساس کنند از طرف شاهنشاه است. فرمودند: عیبی ندارد، [سپهبد محسن] هاشمی‌نژاد (فرمانده سابق گارد و ژنرال آجودان فعلی) که گویا زندگی بسیار خوب و منزل خوبی به هم زده. عرض کردم: همین طور است ولی نه از راه دزدی. فرمودند: البتّه نه، ولی از راه خوردن زمینهای خود ما در گرگان و مازندران. عرض کردم: این که مانع ندارد. فرمودند: نه، ولی این زنش خیلی بر او مسلّط است و من هیچ از او خوشم نمی‌آید. عرض کردم: هر کسی یک نقطه ضعفی دارد.

بعد فرمودند: راستی اینها که این همه حرص زمین می‌زنند مثل دکتر [کریم] ایادی، و مثل سگ هم زندگی می‌کنند، معنی این کار را نمی‌فهمم. ایادی هر جا ببینی زمین دارد و همین طور انداخته و دست نمی‌زند. مردکه هفتاد سال هم دارد، مثل سگ هم زندگی می‌کند، بچّه و اولادی هم ندارد (سپهبد ایادی دکتر مخصوص شاهنشاه است). عرض کردم: مسئله ایادی را غلام مطالعه کرده‌ام. فکر می‌کنم وقف امور بهائیها بعد از

۱- در گزارش یانکلوویچ (برنامه‌ی تماس با مطبوعات آمریکا در ۱۹۷۷ و نحوه‌ی تماس با دولت تازه‌ی آمریکا) به دنبال این یادداشت آمده است.

۲- [این جمله در متن اوّلیّه هم به همین صورت آمده و به نظر می‌رسد افتادگی داشته باشد. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

مرگ خودش می‌کند وگرنه واقعاً این حرص معنی نمی‌دهد. شاهنشاه، یک دفعه مثل این که توجّه فرمایند، فرمودند: درست می‌گویی، باید همین طور باشد. امّا من فکر می‌کنم خودشان اصولاً خبر دارند. می‌خواستند به من این طور حالی فرمایند که من بی‌اطّلاع بودم. آن قدر شاهنشاه تودار و عمیق است که هیچ از او دستگیر نمی‌شود، مگر با منقاش[1] و تردستی!

بعد من مرخّص شدم، ولی خیلی خسته شدم.

چهارشنبه ۲۴ آذر ۱۳۵۵

صبح سفیر آمریکا را پذیرفتم. مطلب مهمّی بحث نشد، فقط به او گفتم اگر دانشگاههای آمریکا یا [سازمان عفو بین‌المللی] Amnesty از ما درباره محبوسین و متّهمان سئوال کنند قسمت امور اجتماعی دربار شاهنشاهی به نام امور اجتماعی، بدون کلمه دربار شاهنشاهی، جواب آن را خواهد داد. خیلی خوشحال شد. گفت پس باید هر چه از این خبرها داریم پیش تو بفرستیم. گفتم بلی. قدری راجع به کاری که در آینده می‌خواهد بکند و از این مسائل صحبت کردیم و رفت. البتّه من او را برای مصاحبه‌ای که کرده بود تبریک گفتم و بسیار خوشحال شد. به او گفتم که شاهنشاه هم تعریف زیادی فرمودند. بیشتر خوشحال شد بعد به او گفتم جای تعجّب است که رادیو مسکو فوری عکس‌العمل نشان داد و به شما خیلی فحش داد. گفت این مهمّ نیست، ولی ببین روزنامه واشینگتن پست به من چه گفته. به اندازه رادیو مسکو یا بیشتر به او بد و بیراه گفته است. خیلی خندیدیم.

بعد من شرفیاب شدم [و] این جریان را عرض کردم و یک تلگراف خارجی که این جا می‌گذارم، چون مهمّ است و همچنین چند نامهٔ محرمانه از سفرای ایران و وزرا. قرار بود من دیگر امروز چند دقیقه بیشتر شرفیاب نشوم، ولی شروع کردیم به انتخاب هدیه برای دوستان! البتّه هدیه‌های سبک و قشنگ. نیم ساعت طول کشید. همه تعجّب کردند که

۱- [اسمِ عربی به معنی ابزار نقاشی و مجازاً به معنی موچینه. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

The Press Relations Program for 1977

For your information, we have enclosed with this memorandum the full text of the proposed Information Plan for the U.S.A. for the next three to four years. The Plan is based on the premise that in the U.S.A. to-day it is not suffcicient to have an understanding with just a few influential people in government. Today, it is essential to have a somewhat favourable image among (a) the educated public (b) Congress and the government bureaucracy and (c) the press and other groups. This process requires time, money, patience and a skillfully planned and executed program of press and political relations.

The first year of the program is divided into two phases - a four month phase and eight month phase. The four month phase concentrates on programs that can be accomplished without requiring a large scale organization in Tehran; it also depends on the capabilities of our " friends " in the U.S.A. for its implementation. The eight month phase presupposes that we will be organized and equipped in Tehran to carry out more comprehensive programs.

I. The First Four Months

In this phase we plan to concentrate on five programs.

(I) It is proposed that the human rights issue be immediately tackled. This issue has become a major one within the context of Iran's present negative image, in and out of Government. For this purpose it is proposed that Dr. Goudarzy visit the U.S.A. sometime in May in order to meet with prominent Americans in and out of Government to seek to dispel some of the anti-Iran mistrust that has been building up. It is also proposed that for the purpose of this visit Dr. Goudarzy be appointed as a special Emissary to enable him to hold discussions with the U.S.A. State Department with the view to removing Iran from the State Department's list of countries violating human rights. The " friends " will have to help to identify the key people whom Dr. Goudarzy should meet.

(2) In either Commentary Magazine or the New Republic-- magazines read by influential people in and outside of Government, to initiate and seek to publish an article on the situation in the Near East and the importance of Iran's role.

(3) To re-edit for american television, selections from good films made of Iran to be distributed to hundreds of American cities by means of local and regional Television Stations.

(4) The preparation and dissemination of " radio spots " about Iran sent to hundreds of radio stations throughout the U.S.A. These new radio spots will cover various aspects of Iranian life.

(5) Inviting to Iran distinguished american visitors such as Senator Jackson or Senator Humphrey or Senator Church or judge Arthur Goldberg.

II. The Next Eight Months

In the eight month program we will organize a press relations capability in Tehran to originate stories, speeches, articles, and television material for the U.S.A. In the U.S.A., in this same period we will organize a Press Relations Iran News Bureau that will efficiently disseminate news information about Iran throughout the U.S.A. We will also organize a group of political advisers in the U.S.A. who will assist us in carrying out some of our political objectives. A better idea about the various programs can be gained from reading pages 26 through 39 of the enclosed Plan.

The budget for the first year is estimated to be about two millions dollars, half to be spent in the U.S.A. and half in Iran.

HOW TO APPROACH THE NEW ADMINISTRATION

There are several characteristics of the new Administration in Washington that should be kept in mind. The key people in the Carter Administration have a very different outlook on the world than previous Administrations.

First, many of those who have been critical of Iran in the past are now in the new Government and they brought their prejudices with them.

Secondly, the old Administration tended to keep pratical factual concerns separate from idealistic concerns. The new Government places more emphasis and importance on matters of principle. They are more idealistic and perhaps less pratical.

Third, the new Government is very concerned about human rights issues. They have a tendency to mistrust the motives of those they believe are violating human rights. They have made public committments which oblige them to be more insistent on this issue.

What do these differences mean to Iran in terms of approaching the new Government in Washington ? Here are a few suggestions :

First, I believe you should seek out opportunities to have many personal discussions with high level personalities in the new Administration and in the Congress.

Second, in such discussions, the mistrust of Iran should be frankly acknowledged and confronted.

.../..

For example, one might say something like this : "We Iranians know that there are many Americans who mistrust Iran's purchases of arms and who think these purchases are mainly for reasons of aggrandisement, or who believe Iran is a backward country that represses all forms of dissent and disagreement with Government Policy. We believe the mistrust of Iran is founded on assumptions and preconceptions that are not correct, and we would like the opportunity to confront this mistrust openly and frankly..."
I believe it is also advisable to avoid a heavy emphasis on a negative "Three approach, for example, saying "if you don't give us all the arms we need we will find them elsewhere. In the long run your position in the Persian Gulf will be undermined and it will cost you more ...".
Threats such as these only increase the mistrust and point to a lack of common interests and ideals.

Finally, and this is the most important point : it would be most useful to divide all discussions into two parts.
In the first par, the listener should be given a framework of Iran's policies. Present H.I.M'S vision of Iran's aspirations for a higher material standard of living for Iran's People, for advancing education for both men and women, good health care, private initiative and incentives, decentralisation, participation etc. Iran's accomplishments should be summarised, particularly the peaceful land-reform program, and the utilization of oil revenue for development. You should acknowledge the fact that Iran is a less permissive Society, but point out the threats that Iran faces from both Left and Right. Point out also Iran's growing concern with the human right issue and emphasis that Iran has been making headway in this area as, for example, in religious freedom and that Iran wants to do more in the future.

In the foreign field, point out Iran's <u>desire</u> and <u>ability</u> to provide a constructive model in the region and in the developing countries, working closely with the U.S. and its allies to achieve common objectives.

Only after this framework of common principles and ideals has been set forth should the discussion focus on immediate and pratical concerns. The American listener should understand that Iran has its own idealism and principles. These are similar to those of Americans although different in implementation because of different historical and cultural traditions.

<u>The objective of this approach is to make Americans feel that they do not have to sacrifice their ideals in order to maintain a close relationship with Iran</u>. This is the key point and it is vitally important.

من با آن که دیروز هم سه ساعت شرفیاب بودم، امروز دیگر چه عرض می‌کنم. بعد رفتم یک دختر خانم انگلیسی را برای والاحضرت همایونی دیدم. بد نبود، ولی در حدود ۲۵ سال داشت، قدری برای والاحضرت پیر است! باید فکر دیگری بکنیم.

بعد از ظهر کار کردم و ملاقاتهای زیادی در منزل داشتم.

پنجشنبه ۲۵ آذر ۱۳۵۵

صبح شرفیاب شدم. مصاحبه شاهنشاه را با [برنامه‌ی پانوراما در بی.بی.سی.] Panorama[1] به عرض مبارک رساندم. به دقّت ملاحظه فرمودند. نیم ساعت طول کشید. فرمودند: تعجّب است، این دفعه پدر سوختگی نکرده. بگو فوری منتشر شود، فقط ما ۴۹٪ سهام کارخانجات را به طور اجباری به کارگرها نمی‌فروشیم، به صورت تشویقی است، بگو اصلاح کنند. نفت را هم من نگفته‌ام ۱۰ ساله تمام می‌شود، ۲۵ ساله گفته‌ام. این را هم تصحیح کنید.

عریضه‌ای از [جلال سادات تهرانی] تقدیم کردم که گفته بود با آن که به من اجازه فرمودید در بندر پهلوی آپارتمان‌سازی کنم و حتّی نیروی دریایی که جلوی کار مراگرفته بود، امر فرمودید مزاحم من نباشد، باز استاندار جلوی کار مراگرفته که این جا را می‌خواهیم پارک کنیم.[2] به حدّی عصبانی شدند که من واقعاً ناراحت شدم که چرا این عریضه را تقدیم کردم. فرمودند: به این استاندار پدرسوخته تلفن کن که اگر همین امروز رفع مزاحمت از او نکردی، خودت همین امروز معزول هستی. من ناچار وقتی مرخّص شدم، به بدبخت استاندار تلفن کردم. آن چنان ترسید که تا یک بعد از ظهر که در دفتر بودم، سه دفعه تلفن کرد و جریان کار را گفت و بالأخره عصری هم تلفن کرد که به کلّی

۱- پانوراما یکی از برنامه‌های هفتگی بی.بی.سی. است که به تفصیل به بررسی یکی از مسائل مورد توجّه روز می‌پردازد. برنامه‌ی مورد اشاره در این یادداشت درباره‌ی ایران بود.

۲- نام شاکی در یادداشت به اشتباه «سادات اخوی» نوشته شده است. وی با مشارکت چند سرمایه‌گزار دیگر، درصدد خانه‌سازی بزرگی در حومه‌ی بندر پهلوی بود. کسی که در این جریان کار شکنی و اعمال نفوذ می‌کرد، یکی از اعضای خاندان سلطنتی بود که توقّع دریافت ۱۰ ملیون تومان از این گروه داشت. سرانجام به دستور شاه، از آنان رفع مزاحمت شد.

رفع مزاحمت شد.

عاجز و مسکین هر چه ظالم و بدخواه ظالم و بدخواه هر چه عاجز و مسکین

از اخبار مهمّ جهان همان کنفرانس نفت است در دوحه [قطر]. [زکی یمانی][1] قایم موشک بازی می‌کند. گاهی می‌گوید اضافه قیمت را ۶ ماه عقب بیندازیم، گاهی می‌گوید ۶٪ اضافه کنیم، امشب هم کنفرانس را ترک کرده و به جدّه رفته است. عراق ۲۵٪ اضافه می‌خواهد، ایران ۱۵٪ و بقیّه هم با ایران همراه هستند.

عصری حضور علیاحضرت ملکه پهلوی رفتیم، زیرا که ایشان مادر شایسته پنجاه سال اخیر ایران شده‌اند و زنان ایران لوحهٔ سپاس تقدیم کردند.

بعد منزل آمدم و کار کردم. مهمانی در کاخ والاحضرت فاطمه برای نامزدی پسرشان با دختر صاحبدیوانی است که من نرفتم.[2]

[بیماری مزمن علم بیش از پیش او را در بستر نگه می‌داشت و از نامهٔ پیوست پیداست که برای چند روزی نتوانسته شرفیاب شود. با این همه علم می‌کوشید وانمود کند بیماری او پیش پا افتاده است.]

۲۹ آذر ۲۵۳۵

پیشوای بزرگ من،

غلام امروز هم از کسب افتخار پابوسی محروم می‌شود و از این حیث خیلی دلگیر و هم خجل است ولی چه باید کرد؟ مگر مثل همیشه متّکی به بزرگواری و بخشایش شاهنشاه محبوب بزرگ خویش باشد.

شاپور [ریپورتر] دیروز آمد. عریضه‌ای به پیشگاه مبارک تقدیم کرد و می‌گفت مربوط به مسایل نفتی است، ولی به نظر غلام عرض اصلی او استدعای شرفیابی

۱- در یادداشت «عربستان سعودی» نوشته شده است.

۲- کیوان هیلر، پسر شاهدخت فاطمه از شوهر اوّلش، علی هیلر (آمریکایی) با مهستی، دختر غلامحسین صاحبدیوانی در ۱۹۷۷ ازدواج کرد، ولی در ۱۹۸۲ از او جدا شد. غلامحسین صاحبدیوانی از دوستان نزدیک ملکه‌ی مادر بود.

به اتّفاق معاون وزارت دفاع انگلیس بود و بهانه او هم این که من منشی این میسیون هستم. دیگر بسته به امر مطاع مبارک است. چند دستخط مبارک برای توشیح تقدیم خاکپای همایونی است. یک تلگرافی از آگوستا رسیده که جهت استحضار خاطر مبارک، تقدیم پیشگاه همایونی ست. در خصوص کتابهای والاحضرت همایونی ولیعهد که یک جلد رسیده و یکی هم امشب می‌رسد. اگر اوامری باشد استدعای غلام است که با تلفن اوامر مطاع مبارک را اصغاء کند.

با تمام قلب پابوس است.

غلام خانه‌زاد- علم

بالأخره معلوم شد غلام آنژین گرفته و تبهای کوچک از آن بابت است. از دیروز که معالجه را شروع کرده‌اند خیلی بهتر شده است. تلگرافی از عیسی مبارکی از بلوچستان رسیده که تقدیم خاکپای مبارک است.

شنبه ۳۰ آذر ۱۳۵۵

صبح شرفیاب شدم. با آن که شاهنشاه کار زیاد و شرفیابی و مصاحبهٔ زیادی صبح امروز دارند، باز هم سه ربع شرفیاب بودم. اوّل، گزارش سلامتی شاهنشاه را که پروفسور ژان برنار نوشته بود به عرض رساندم، خوشحال شدند. بعد گزارش سلامتی خودم را هم که ژان برنار فرستاده بود، برای اطّلاع تقدیم کردم. آن را هم با دقّت تمام خواندند. واقعاً این مرد بزرگ آقاییهای مربوط به خودش دارد که من فکر می‌کنم بین هیچ یک از بزرگان عالم سابقه نداشته است.

نامه سفیر انگلیس را که پیام نخست وزیر انگلیس بود و این جا می‌گذارم تقدیم کردم، ملاحظه فرمودند و فرمودند: [همایون] بهادری فردا بیاید که جواب آن را دیکته کنم. بعد فرمودند: فکر می‌کنم این اروپاییها همه با هم قرار گذاشته‌اند که به ما نامه بنویسند. عرض کردم: شاید نتیجهٔ کنفرانس لاههٔ اعضاء و رؤسای کشورهای ناتو باشد.

کارهای خصوصی و غیرخصوصی زیادی بود که همه را عرض کردم و تعجّب است که

هر چند دقیقه عرض می‌کردم این کارها فوری نیست ممکن است بعد عرض کنم، می‌فرمودند نه، بگو. تا رسیدم به گزارش یانکلوویچ و طرح تشکیلاتی او که در شمال با دقّت پیاده کرده و خوانده بودم. معلوم می‌شود این گزارش روز اوّل او شاهنشاه را بی‌نهایت عصبانی کرده و من تا این حدّ منتظر نبودم. فرمودند: از این پدرسوخته نپرسیدی آخر این نوع سئوالات در مورد ایران به فکر جن هم نمی‌رسد، تو مردکه از کجا پیدا کردی و با مردم آمریکا در میان گذاشتی؟ عرض کردم: این دفعه که خودش نیامده بود، گزارش را فرستاده است. باز هم قدری قرقر[1] کردند. من عرض کردم: به هر صورت ما اینها را خواسته‌ایم و آمده‌اند کاری کرده‌اند و حالا طرح اجرایی می‌خواهند. طرح اجرایی هم تصمیمات شدید و تند می‌خواهد که غلام باید اجرا کند. حالا چه شاهنشاه خوششان بیاید، چه نیاید، استدعای غلام آن است که این گزارش اجرایی را ملاحظه فرمایند. یا امر فرمایند اجرا کنم یا نکنم، چون این چیزی نیست که با کج‌دار و مریز و باری به هر جهت بتوان گذراند. به علاوه نحوهٔ کار غلام هم این طور نیست و آن هم با الهام از اوامر خودتان است یا کاری را می‌کنیم، با قدرت انجام می‌دهیم یا هم انجام نمی‌دهیم. دیگر بین بین ندارد. فرمودند: خوب، روز دیگر بده، امروز که وقت ندارم.

یک مقاله از ژوزف کرافت درآمده بود، بد نبود، تقدیم کردم. فرمودند: قبلاً خوانده‌ام، ولی بد نیست.

مصاحبهٔ شاهنشاه را با اسوشیتدپرس تقدیم کردم، ملاحظه فرمودند. فرمودند: همان مطالبی است که به روزنامه آلمانی گفته‌ام، تازگی ندارد. عرض کردم: به هر حال مسائل آن بی‌اندازه مهمّ است. فرمودند: منتشر شود.

در خاتمه عرض کردم این یانکلوویچ با سایروس وَنس وزیر خارجه آمریکا خیلی رفیق است و به درد ما خواهد خورد. چندان خوششان نیامد. خیلی رنجیده‌اند.

۱- [در اصل به همین صورت نوشته شده اما صورت درست آن غرغر است. در صفحات دیگر این مجلد و مجلدهای دیگر هم این واژه با همین نگارش تکرار شده است. از آوردن توضیح مکرر خودداری خواهد شد. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

از پنجشنبه ۲۵ آذر تا شنبه ۴ دی ماه ۱۳۵۵

بستری بودم. دلخوشی من فقط احوال پرسیهای شاهنشاه و مکالمه تلفنی با معظّم له بود. بعضی عریضه‌ها هم عرض کردم که پاره‌ای را برگرداندند و پاره‌ای را پاره کردند و برنگشت.

در این مدّت، بازی عربستان سعودی در دوحه، پایتخت قطر، خیلی جالب و عمیق است که بالأخرة پنج درصد به قیمت نفت خود بیشتر اضافه نکرد، گو این که دیگر کشورها ۱۰٪ اضافه کردند. امارات متّحده هم از عربستان دنبال روی کرد. در صورتی که روز قبل، شیخ زائد، به وزیر خارجه و وزیر اقتصاد ما قول داده بود که سیاست ایران را دنبال خواهد کرد. جریان را در روزنامه این جا می‌گذارم.

حافظ اسد به مصر رفت و مجدّداً اتّحادیه محکمی تشکیل دادند. ملک حسین برای ۲۴ ساعت به تهران آمد که گزارش کار را به عرض شاهنشاه برساند. روز اوّل برف سنگینی در تهران آمد و تقریباً در تمام ولایات هم باران یا برف آمد. نخست وزیر اسرائیل بر سر مسائل پارلمانی استعفا داد و حالا به صورت موقّت حکومت می‌کند تا انتخاب مجدّد انجام یابد. سفیر انگلیس دستپاچه پیش من آمد که شنیده‌ایم برای پیدا کردن هواپیمای ساقط شده ایران در آبهای یمن (که جریان آن را در جراید سابق گذاشته‌ام)، ایران باز مجدّداً خیال عملیّات نظامی دارد.[۱] این، کار ما را که افسر و افراد در ارتش مسقط و عمّان داریم دچار مشکل فراوان می‌کند، زیرا حضور افراد ما برملا می‌شود. به شاهنشاه عرض کردم. فرمودند: خوشبختانه عربستان سعودی وساطت کرده، وگرنه قطعاً نمی‌گذاشتیم لاشهٔ اف - ۴ ما به دست یمنیهای جنوبی بیفتد. جواب سفیر را فوری دادم. خیلی خوشحال شد.

شنبه ۴ دی ۱۳۵۵

شرفیاب شدم، خیلی اظهار مرحمت فرمودند و فرمودند: چرا واکسن ضدّگریپ

۱- این هواپیما هنگام پرواز تمرینی بر فراز خاک عمّان (؟) به وسیله‌ی آتشبارهای یمن جنوبی سرنگون شد.

نمی‌زنی که سرما خوردگی پیدا نکنی؟ عرض کردم: به علّت گلبولهای سفید خونم هیچ واکسنی را نمی‌توانم بزنم، خیلی از آن همه اظهار مرحمت شاهنشاه عرض سپاس کردم و عرض کردم از حضورتان با این وضع کار کردن خجلم. فرمودند: به هر حال باید مدارا بکنی و معالجه بشوی.

قدری راجع به عربستان سعودی عرض کردم و عرض کردم: پریشب که با سفیر انگلیس صحبت می‌کردم می‌گفت به نظر می‌رسد که شما به زکی یمانی حمله می‌کنید، ولی نمی‌خواهید روابط خود را با عربستان سعودی تیره کنید. گفتم ابداً، ولی اخیراً دیدم پرنس فهد[1] خودش را با شیخ زکی یمانی در خبری که هم اکنون به دست من رسیده مخلوط کرده است. خبر را به سفیر انگلیس نشان دادم، تعجّب کرد. به شاهنشاه هم امروز نشان دادم. اوّل قدری خندیدند و فرمودند: خوب، کسی نیست از آقایان بپرسد که شما را قیّم جهان قرار داده است و تکلیف ضرری که به کشور خودتان می‌زنید چیست؟ بعد فرمودند: اوّلاً که [عربستان سعودی] ملّتی نیست. ثانیاً بدبختها یواشکی به ما گفته‌اند که هیچ نوع قدرتی در مقابل آمریکا ندارند. به صورت ظاهر یک حکومتی هستند، ولی می‌دانند که اگر یک ذرّه از اطاعت دستورات واشینگتن سرپیچی کنند، یا کشته می‌شوند یا مفتضح. با این همه فساد و کثافتی که دارند راهی جز اطاعت ندارند. بنابراین کالمیّت فی ید الغسّال[2] هستند و چاره‌ای ندارند.

قدری در مورد والاحضرت همایونی و این که تمام آنهایی که آمدند که به حضور خودتان، به جای والاحضرت همایونی، مشرّف شدند، عرض کردم. خندیدند. فرمودند: آخر اینها به درد او نمی‌خورند زیرا بچه‌های تربیت شده‌ای بودند! برای او آدم کار کشته لازم است! باز فکری فرمودند: و فرمودند: فردا صحبت می‌کنیم.

بودجه دربار را عرض کردم از ۲۶۳ ملیون تومان، ۵۰ ملیون را حذف فرموده‌اند. ما خودمان باقی ماندیم و دو گوش خودمان.

۱- فهدبن عبدالعزیز (۲۰۰۵ - ۱۹۲۱) از ۱۹۷۵ تا ۱۹۸۲ ولیعهد و نایب نخست وزیر و از آن پس پادشاه عربستان سعودی شد.

۲- ["کالمَیّتِ فی یَدِ الغَسّال"، مانند مرده در میان دستان کسی که او را می‌شوید. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

راجع به [محافظت] security علیاحضرت در اتریش عرض کردم که خیلی به بی‌اعتنایی برگزار می‌شود. فرمودند: نه، صحیح نیست، دقّت کنید.

به من فرمودند: کی من گفتم مؤسّسه یانکلوویچ کار اروپا را هم اداره کند؟ عرض کردم: به من فرمودید بعدها باید اروپا را هم اداره کند. فرمودند: هیچ وقت تمام دنیا را دربست به دست یهودیها نمی‌دهم. عرض کردم: پس غلام در اشتباه بودم، ولی به من این طور فرمودید. به هر صورت احساس کردم که [امیر عبّاس] هویدا را که در جریان گذاشتم، جدّاً از این که کار تبلیغات دنیایی از دست او خارج شود ترسیده و نظر شاهنشاه را برگردانده است.

عرض کردم: دیشب اطبّاء از فرانسه خبر دادند دوای ضدّکهیر را هم به جای روزی سه قرص، حالا دو قرص میل فرمایید. بعد از ظهر تمام در منزل کار کردم.

یکشنبه ۵ دی ۱۳۵۵

صبح شرفیاب شدم. نامه سفارت آمریکا را که این جا می‌گذارم. تقدیم کردم.[1] فرمودند: باشد که با [ذوالفقار علی] بوتو امشب صحبت کنم، ولی من عقیده دارم که بوتو بسیار پافشاری بی‌ربطی می‌کند که می‌گوید چون هند یک بمب اتمی ترکانده، او هم می‌خواهد داشته باشد. این که حرف نشد. بر فرض داشته باشد، چه طور استعمالش می‌کند؟ موشک بالیستیک او کجاست؟ بر فرض یک یا دو بمب، به چه درد می‌خورد؟ به علاوه مگر هند می‌تواند به او بمب اتمی بزند؟

مقاله لوموند را که این جا می‌گذارم به نظر مبارک رساندم، خیلی خندیدیم. ولی عرض کردم به هر حال یک جریان بر علیه ما هست و باید تمام را به خنده نگیریم.

عرض کردم: آیا ایّام عاشورا به کیش تشریف می‌برید، یا تهران می‌مانید؟ فرمودند:

۱- نامه‌ی سفارت آمریکا و پاسخ علم که به دنبال این یادداشت آمده درباره‌ی تلاش پاکستان برای دسترسی به بمب هسته ایست. دولت آمریکا درخواست کرده که شاه در گفت و گوهای خود با بوتو که قرار بود همان روز به تهران بیاید او را از ایجاد تأسیسات بازپردازش (reprocessing) (بیرون آوردن موادّ قابل سوخت میله‌های اتمی مصرف شده در نیروگاههای اتمی و بازیابی پلوتونیوم که می‌تواند برای ساختن بمب هسته‌ای به کار رود) منصرف سازد.

مثل این که در مسجد سپهسالار بهتر است حضور پیدا کنم (روز عاشورا). عرض کردم: اگر دو سه روز قبل از عاشورا تشریف ببرید فکر نمی‌کنم اشکالی داشته باشد. با وصف این بسته به میل مبارک است. فرمودند: فکر هر دو باشید تا ببینیم چه پیش می‌آید.

عرض کردم: بالأخره برای والاحضرت همایونی فکری می‌فرمایید؟ آیا اصولاً ایشان خودشان آمادگی دارند؟ فرمودند: یکی دو روز دیگر به تو خواهم گفت.

عرض کردم: برای سفیر چین که از ایران می‌رود، غلام مهمانی بدهم؟ فرمودند: نه، لزومی ندارد.

عرض کردم: ظهر هم برای سفیر آمریکا در منزل مهمانی دارم. فرمودند: به او بگو با نظر او در مورد پاکستان موافقم. ظهر سفیر آمریکا با عدّه‌ای از وزرا و نخست وزیر مهمان من بودند. نخست وزیر به علّت آمدن بوتو نتوانست بیاید. خیلی مهمانی گرمی شد و بیچاره سفیر گریه کرد.[1] فکر نمی‌کردم این قدر انسان باشد!

بعد از ظهر [عبّاس علی] خلعتبری، وزیر خارجه، به من گفت الآن که شرفیاب بودم، پیامی شاهنشاه فرمودند که به سفیر بگویی. آن این است که وزارت خارجه آمریکا به اردشیر [زاهدی] گفته است که مأمور سازمان امنیّت در نیویورک به نام [بهروز رفیع‌زاده][2] چون کارهای خلاف قانونی می‌کند باید از آمریکا برود و شاهنشاه فرمودند به او بگویید اگر چنین کاری بکنند، ما هم مأمورین آنها را اخراج خواهیم کرد. به علاوه این شخص پیش شما شناخته شده است، با مأمورین شما کار می‌کند، چه طور کار خلاف می‌کند؟ گفته‌اند در کتابخانه، مردم را اغفال می‌کند. این کتابخانه مربوط به زنهای مسن آمریکا و توسّط برادرزاده او اداره می‌شود. اینها بهانه جویی است. تا به [سفیر آمریکا] گفتم، گفت: I got the message، یعنی خوب فهمیدم.

بعد از ظهر و شب تمام در منزل کار کردم.

۱- این مهمانی به مناسبت پایان مأموریت ریچارد هلمز، سفیر آمریکا، ترتیب داده شده بود.

۲- در یادداشت به اشتباه رفیعی نوشته شده است. این شخص پس از انقلاب ایران کتابی جنجالی به نام Witness (شاهد) به طبع رساند و در آن نسبتهای زننده و بی‌پایه‌ای به شاه و علم داد. [ترجمه فارسی کتاب را انتشارات زریاب با همین عنوان "شاهد" در سال ۱۳۷۷ در تهران، چاپ و منتشر کرد. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

SECRET

EMBASSY OF THE
UNITED STATES OF AMERICA

Tehran, Iran
December 25, 1976

Dear Mr. Minister:

We understand that Prime Minister Bhutto of Pakistan will be visiting His Imperial Majesty The Shahanshah Aryamehr shortly. We believe that it is quite possible that Prime Minister Bhutto will raise the nuclear fuel reprocessing plant and A-7 aircraft issues with His Majesty when they meet. In view of the role which Iran plays in Pakistan's policy decisions and in order to avoid any misunderstanding we believe it would be useful for His Imperial Majesty to be aware of our current position and approach to these matters. Enclosed is a memorandum which sets forth our views in detail. I would be most grateful if you would convey it to its High Destination.

With high esteem and warmest personal regards,

Sincerely,

Richard Helms
Ambassador

His Excellency
Assadollah Alam,
Minister of Imperial Court,
Tehran.

SECRET

[illegible]

--"We have been giving very serious thought to the points made on Pakistan's reprocessing plans during our discussions with Your Imperial Majesty Prime Minister Bhutto last summer. Since then, as Your Majesty knows, we have completed our nuclear policy review and we have had a chance to discuss this issue further with the incoming administration and the French Government. On this basis, we have raised this issue once again with Prime Minister Bhutto and we wish to advise Your Majesty in the strictest confidence of our judgments and the approach we are taking.

--We are speaking to Prime Minister Bhutto in terms of our long-standing commitment to close ties with Pakistan, and our concern about the implications of his country's reprocessing project for our future relations. This is an issue to which the incoming administration will attach the highest importance. It will not go away, nor do we feel that it can be resolved by supplemental safeguards as Prime Minister Bhutto has suggested. Our experts have examined this possibility and do not believe it is technically sound. Most fundamentally, U. S. policy is firmly based on opposition to the spread of national reprocessing facilities even if these could be safeguarded, given the security risks inherent in the capability to produce plutonium.

--We have recently reiterated to Prime Minister Bhutto the Draconian effect through congressional action on U. S. economic and military assistance to Pakistan if the reprocessing project proceeds. In this connection, we have made clear the political reality that the Symington Amendment would be imposed under these circumstances. We are frankly concerned that our overall relationship will be gravely impaired, that as a result the costs will far outweigh any conceivable benefit in going ahead, and that a compromise on this problem is in Pakistan's own best interests.

--We fully appreciated from the outset the difficulties that outright cancellation of the reprocessing project would present. That is why Secretary Kissinger proposed in Lahore indefinite postponement rather than cancellation which would permit Pakistan to meet all its nuclear energy needs through French reactors, a fuel fabrication plant and assured nuclear fuel, with U. S. financial support if Pakistan wished to have it. We recognize the importance of meeting Pakistan's energy needs and we are prepared to support effective efforts in this area, as long as these do not extend into sensitive nuclear facilities for which Pakistan has no legitimate requirement.

--In short, the possibilities discussed with Prime Minister Bhutto last August stand as far as we are concerned, at least up to January 20th, we can tell Your Majesty that we would recommend to the Congress approval of A-7's and other military transfers to Pakistan if there can be agreement on deferral of reprocessing. Failing such agreement, we are convinced Congress would disapprove such transfers.

--If Prime Minister Bhutto moves in this direction now, we believe that we could be in a position to help, and we would be receptive to any suggestions as to how to facilitate Pakistan's agreement not to proceed. The formula could be along the lines of Iran's own agreement with nuclear suppliers.

--So as to avoid explicit unilateral initiative on the reprocessing issue, it would be possible to characterize the agreement to defer as a decision jointly arrived at by both parties to the contract. On this basis, we could all move together toward meeting Pakistan's economic, political and military needs.

--At a minimum, however, we are suggesting to Prime Minister Bhutto that he agree to defer construction of the reprocessing project. This would give all parties time to seek a formula of deferral in conjunction with developing alternative nuclear and nonnuclear energy sources.

--We recognize Iran's crucial role in stability in the region. We have welcomed Your Majesty's understanding of our serious concern about the implications of a national plutonium capability in Pakistan, and our interest in avoiding a confrontation with the Government of Pakistan. We want to continue our cooperation in meeting Pakistan's security needs, but Prime Minister Bhutto must be convinced that both these needs and his peaceful nuclear plans will be best served by not proceeding with his reprocessing project. We would welcome Your Majesty's support on this issue in discussions with Prime Minister Bhutto if Your Majesty judges this would be in Iran's interest also."



LE MINISTRE DE LA COUR

26th December, 1976.

Dear Mr. Ambassador,

In answer to Your Excellency s letter of 25th December 1976, I have the honour to inform you that the memorandum on your Government's position on various matters relating to Pakistan was duly submitted to the High Attention of His Imperial Majesty The Shahanshah Aryamehr.

With high esteem and warmest regards,

Yours sincerely,

Assadollah Alam
Minister of the Imperial Court

His Excellency
The Honourable Richard Helms,
Ambassador of the United States of America,
Tehran.



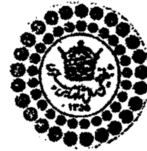
LE MINISTRE DE LA COUR

27th December, 1976.

Monsieur le Chargé d'Affaires,

By Command of His Imperial Majesty The Shahanshah Aryamehr, pursuant to my letter of 26th December 1976, I now have the honour to bring the following developments to your attention with the request that these be communicated to the United States Government:-

With reference to the matters raised in your memorandum of 25th December 1976 in which the current position of the United States Government regarding the reprocessing project and the A-7 aircraft transfer to Pakistan is set forth, His Imperial Majesty The Shahanshah Aryamehr has held extensive discussions with Prime Minister Bhutto of Pakistan on these issues and has given His views to him on why Iran was not thinking of establishing a reprocessing plant and why in His Imperial Majesty's opinion, Pakistan should better be concentrating on strengthening her armed forces on non-atomic capabilities and obviously not contemplating a reprocessing project. It is His Imperial Majesty's conviction that the United States Government will find Prime Minister Bhutto very receptive and cooperative on these issues, if only you could give him some kind of assurance that your immediate recommendation to the Congress on the approval of A-7 aircraft and other military transfers



LE MINISTRE DE LA COUR

and economic assistance to Pakistan will not be forgotten with the advent of the new Administration.

With best wishes and regards,

Yours sincerely,

Assadollah Alam,
Minister of the Imperial Court.

His Excellency
Mr. Jack C. Miklos,
Chargé d'Affaires of the United States of America,
TEHRAN.

دوشنبه ۶ دی ۱۳۵۵

صبح شرفیاب شدم جواب آمریکا را دیکته فرمودند که با یادداشت سفارت آمریکا که دیشب رسیده بود و قرار بود در یادداشتهای دیشب بگذارم، این جا می‌گذارم.[۱] نکات زیادی که به [دولت] Administration آینده حالی می‌فرمایند واقعاً قابل توجّه است. بعد فرمودند: چیز عجیبی است [بوتو] مثل بچه‌ها می‌گوید من هم مثل هند بمب اتمی می‌خواهم! آخر با چه حسابی، با چه کتابی، خودت را از همه چیز محروم می‌کنی؟ عرض کردم: اینها که [دولتمرد] statesman نیستند، اینها [سیاست پیشگان] Politician های حرفه‌ای هستند. ناچارند با این حرفها سر مردم را شیره بمالند. فرمودند: آخر با چه قیمتی؟

عرض کردم: این فکرها را نمی‌کنند، من به خیالم رسیده بود که اعلیحضرت همایونی از او سئوال بفرمایید که می‌خواهی بمب را شاف[۲] بکنی؟ خیلی خندیدند. فرمودند که حالا که راه آمد.

جریان مهمانی دیروز مرا خواستند، تعریف کردم. فرمودند: مختصری دیشب وزیر خارجه گزارش داد. در دلم گفتم پس چرا سئوال فرمودید؟ بعداً احساس کردم می‌خواستند چک بفرمایند.

راجع به مسافرت علیاحضرت شهبانو به اتریش عرض کردم که خیلی خیلی خطرناک است، هر چه فکر می‌کنم بهتر است تشریف نبرند. فرمودند: نه، مصمّم هستند. هر چه ممکن است احتیاط کنید. عرض کردم: باز اگر عرایض مرا قبول می‌فرمودند یک حرفی بود، آن را هم گوش نمی‌کنند، چه طور احتیاط کنیم؟ عرض کردم: فرانسه‌ها [فرانسوی‌ها][۳] رسماً به ما می‌گویند امسال بهتر است تشریف نیاورند، آن وقت پلیس اتریش چه طور اطمینان می‌دهد؟ فرمودند: نظر فرانسه‌ها را خبر دارم. بعد فرمودند: خودت برو حضور ولیعهد و ترتیب کار را با ایشان بده، چون سه هفته تعطیلات

۱- این اسناد به دنبال یادداشت پیشین (۵/۱۰/۵۵) آمده است.

۲- [شاف، شیاف. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

۳- در یادداشت «فرانسه» نوشته شده.

دارند که ده روز آن را در دیزین و ده روز را در کیش خواهند گذراند. بهتر است در همان کیش کارهایشان را بکنند، چون امکانات فراهم‌تر است. حالا علیاحضرت هستند که این قدر اصرار دارند (با خنده) و من هم به ایشان گفته‌ام که تو همه کارها را خواهی کرد! عرض کردم: آن چه اعلیحضرت همایونی بفرمایند، عین مصلحت است. غلام، تمام مصلحت من در شخص اعلیحضرت همایونی متمرکز است و به هیچ‌کس و هیچ چیز دیگر نمی‌اندیشم.

بعد مرخّص شدم که بوتو شرفیاب می‌شد. یک ساعتی فرصت داشتم که دوست ایرانی خودم را ببینم. یک چای با هم خوردیم.

بعد از ظهر تمام در منزل کار کردم.

سه‌شنبه ۷ دی ۱۳۵۵

امروز با آن که به حمدالله تعالی حال شاهنشاه از هر جهت خوب بود، من متأسفانه خاطر مبارکشان را ناراحت کردم. اوّل خبری که عرض کردم این بود که صبح و دیشب در بی.بی.سی. شنیدم که عربستان سعودی تولید خودش را به نزدیک یازده ملیون تن بشکه در روز خواهد رساند و این برای کوبیدن رقباست (حالا ۹ ملیون است). هیچ از این خبر خوششان نیامد. فرمودند: خوب، این خیانت هم به خودشان و هم به اوپک است. عرض کردم: باز هم نمی‌تواند خیلی صدمه بزند، در سی و چند ملیون بشکه تولید اوپک[۱]. فرمودند: فرق نمی‌کند به هر حال خیانت است و صدمه می‌زند. در این زمینه قدری صحبت شد. عرض کردم گویا امکانات فنّی برای استخراج بیشتر، حالا ندارند.

بعد کارهای جاری را عرض کردم. منجمله عریضه‌ای مردم تجریش عرض کرده بودند که سر زمستان به خیال این که از تجریش اتوبانی کشیده می‌شود، می‌خواهند منازل ما را خراب کنند. فرمودند: تحقیق کن چرا بی‌جهت مردم را روی نقشه فرضی و خیالی

۱- در ۱۹۷۶ تولید اوپک ۳۰/۶ ملیون بشکه / روز بود و در ۱۹۷۷ به ۳۱/۱ ملیون بشکه / روز رسید. تولید عربستان سعودی در این دو سال به ترتیب ۸/۶ ملیون بشکه / روز و ۹/۲ ملیون بشکه / روز بود. بهای بشکه‌ی نفت سبک عربستان سعودی از ۱۱/۵۱ دلار در ۱۹۷۶ به ۱۲/۴۰ در ۱۹۷۷ رسید.

ناراحت می‌کنند. به عرض رساندم آن قدر از این دردسرهای بیجا که هیچ دلیل و جهتی ندارد برای مردم درست می‌کنند که حدّ و حصر ندارد. مثلاً به دولت چه ربطی دارد که بگویند مردم ساعت ۹ باید مغازه‌ها را باز کنند. مگر این جا اروپا شده که مردم باید از ساعت ۹ کار کنند و شب هم ساعت ۷ ببندند؟ این جا بدبخت زن خانه‌دار باید صبح زود برود، مایحتاجی تهیّه کند و فکر ناهار خانواده‌اش بشود. اگر ساعت ۹ تازه مغازه باز بشود، این کی و چه وقت به این کارها می‌رسد؟ فرمودند: آخر برای ترافیک است. عرض کردم خلاف به عرض مبارک رسانده‌اند. مگر می‌توانند مردم را قدغن کنند که از منزل هم خارج نشوید؟ هر کسی کاری دارد باید پی کارش برود. تا ساعت ۹ در منزل کسی باقی نمی‌ماند. فرمودند: می‌گویند در ترافیک بی‌تأثیر نبوده. عرض کردم دیروز [محمود] منصف از خیابان حاج شیخ‌هادی تا به تجریش، منزل غلام، $2\frac{3}{4}$ ساعت در راه بوده است. کدام ترافیک؟ تمام برای مشغول کردن مردم است، آن هم به صورت غلط که دیگر صبر و حوصله آنها لبریز شده و عیب قضیّه این است که تمام را به حساب شاهنشاه می‌گذارند. امر است!امراست!امراست! برای چه شاهنشاه امر بفرمایید که صبح فردی حدّاکثر دو ساعت و حدّاقل یک ساعت و شب هم حدّاقل یک ساعت از کسب و کارش محروم شود؟ و البتّه من خیال می‌کنم نقشه[ای] بر علیه شخص شاهنشاه در کار است.

پس از آن کتابی که وسیله کمیسیون ژوریستهای بین‌المللی که توسّط والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی به ایران دعوت شده و از زندانها و غیره بازدید کرده بودند و این کتاب را نوشته‌اند، از نظر مبارک گذراندم. متأسّفانه خودمان دعوت کرده‌ایم که بیایند بر علیه ما بنویسند و فقط یکی، دو جا از والاحضرت به نیکی یاد کرده‌اند! خوشبختانه خلاصه کتاب هم ضمیمه بود که این جا می‌گذارم. ملاحظه فرمودند. با نهایت تأسّف فرمودند: این خواهر روی خود خواهیها و طمع ورزیهای بیجا، به خیال این که خواهر دو قلوی ماست، جز زحمت برای ما در زندگی چیزی نداشته است. به شما چه که ژوریست دعوت کنید که بیایند آن وقت در تأیید [سازمان عفو بین‌المللی] Amnesty

چیز بنویسند؟[۱]

باری باکمال تأسّف امروز شاهنشاه عزیزتر از جانم را ناراحت کردم. خیال داشتم قطع مداوم برقها و بی‌کارگی ادارات و فشارهای دیگر را به عرض برسانم، خودداری کردم. آخر این مرد هم صاحب عصب است. گناه دارد این همه آزار دادن او. به علاوه او که همه چیز ماست، اگر عصبانی و ناامید شد، دیگر حساب کشور صاف است. خوشبختانه کتابی در فرانسه چاپ شده بود که چند مقاله خوب درباره ایران داشت. به نظر مبارک رساندم و به قدر نیم ساعتی باکمال میل آن مقالات را خواندند و من هم خوشحال شدم. یا از فرط عصبانیّت دیگر نخواستند با من حرف بزنند، خودشان را با کتاب مشغول فرمودند. آخر موضوع والاحضرت همایونی را مطرح کردم که امروز به حضورشان شرفیاب خواهم شد. فرمودند: به ولیعهد بگو تو نباید کاری که می‌خواهی بکنی، [به] فکر این و آن باشی که فلان همکلاسی چه خواهد گفت یا ژوئل پدرسوخته چه خواهد گفت. به علاوه کار بدی نمی‌کنی، خیلی طبیعی است.

چهارشنبه ۸ دی ۱۳۵۵

صبح شرفیاب شدم و شاهنشاه را بسیار عصبانی و بر افروخته یافتم. گرچه معمول ندارم که بپرسم، ولی چون خیلی خلاف انتظار بود، فوری سئوال کردم. فرمودند: هفته پیش که تو نبودی، به این [...] احمق گفتم امروز بعد از ظهر برای گردش ما فلان کس حاضر باشد. امروز که از او جویا می‌شدم به من می‌گوید چنین امری نفرموده‌اید. این مردمی که پیر و خرفت می‌شوند، دیگر قدرت کار کردن ندارند، باید واقعاً بازنشسته بشوند. عرض کردم: اتّفاقاً [...] پیرمرد مراقب و مواظبی است و هیچ وقت میل ندارد موجبات کدورت خاطر مبارک خدای نکرده فراهم شود. نمی‌دانم چه طور شده که این پیش آمد شده است. دیدم هیچ راه دیگری نیست جز این که پس از این، کار را

۱- شاهدخت اشرف پهلوی ریاست کمیته‌ی ایرانی حقوق بشر را، با اجازه‌ی شاه، به عهده داشت و در این مقام طبعاً با سازمانهای مورد اشاره در یادداشت، در تماس بود.

به دنده شوخی بیندازم. فوری عرض کردم: حالا هم اعلیحضرت همایونی حق ندارید عصبانی بشوید. فرمودند: آخر با یک همچو احمقهایی ممکن است عصبانی نشد؟ عرض کردم: در هر کاری باید نتیجه آن را در نظر گرفت. حال اجازه بفرمایید غلام بروم سعی خودم را بکنم. اگر موفّق نشدم آن وقت تلفن عرض می‌کنم که عصبانی بشوید! شاهنشاه خوشبختانه غفلتاً خندیدند و خیلی خندیدند. عادت شاهنشاه بر این است که اگر کسی را قبلاً در نظر بگیرند، دیگر هیچ کس را نمی‌توان جای او گذاشت.

فرمودند: خوب، جریان ولیعهد را بگو. عرض کردم. حضورشان رسیدم و خیلی باز گفتگو کردم. امّا یک مطلبی دستگیرم شد. تا این زنکه ژوئل در مجاورت ایشان در کاخ کیش باشد، تقریباً محال است بچّه رضایت دهد که ما دختری به آن جا ببریم. طوری این زن در اعماق وجود این بچّه از کوچکی نفوذ کرده است که غلام می‌ترسم بر فرض، آن طور که اعلیحضرت همایونی می‌فرمایید، شب برود اتاق خودش و در را هم روی خودش ببندد و دختری پیش والاحضرت همایونی برود، از عهده کاری بر نیاید! شاهنشاه خندیدند. فرمودند: بعد که تو از پیش ولیعهد رفتی، پیش من آمد و گفت قرار با علم گذاشتم که روز از کاخ بروم بیرون، در ویلاهای کیش دختر را ببینم و من او را منع کردم. گفت آخر جلوی همشاگردیها چه بگویم؟ گفتم تو بزرگ شده‌ای و دیگر نباید به اینها اعتنایی بکنی. اینها بروند در ویلاها بمانند. باز هم ناراحت شد. بالأخره فکری به نظرم رسید که بگویم این زنکه حالا برنگردد (برای تعطیلات رفته). تا این را گفتم، همه‌چیز حل شد و بچّه راحت! عرض کردم: چند سال است که این مطالب را عرض می‌کنم، توجّه نمی‌فرمایید. حالا این دختربازی که یک مطلب غیر مهمّ است. احساسات ولیعهد نسبت به وطن و آب و خاک و مظاهر وطن و قشنگیهای وطن باید خیلی عمیق باشد. با این زنکه فرانسوی نمی‌شد. چنان که یک روزی والاحضرت همایونی از حفظ کردن اشعار فارسی خیلی پیش من شکایت فرمودند و من بسیار ناراحت شدم. فرمودند: ولی احساسات او نسبت به مردم و وطن خیلی عمیق است، مثل این که حضور این زنکه اثر معکوس داشته است. عرض کردم: الحمدالله، این هم از شانسهای شاهنشاه است.

در ایـن ضـمن یـادداشت بـدبخت [...] رسـید کـه آن کـار انـجام شـد. مـن بسـیار خوشحال شدم و به عرض رساندم. باز هم باور نفرمودند. فرمودند: مـمکن است تـازه بـا واسطه او تماس گرفته باشد وگرنه نمره و آدرس خودش را نمی‌داند. عرض کـردم: الآن مرخّص می‌شوم و با تلفن به عرض می‌رسانم. آمدم بیرون، تحقیق کردم، دیدم آن قدر بدبخت ترسیده، که هر طـور شـده بـا خـودش تـماس گـرفته و کـار قـطعی است. تـلفن عرض کردم. بعد خودم دو ساعتی با دختر خانم ایرانی گذراندم که بسیار خوب بود.

بعد از ظهر و شب تمام در منزل کار کردم. منجمله با سفیر چین و شیلی خداحافظی شد.

سفیر چین در تمام مدت به روسها فحش داد و از ما تعریف کرد که در مـقابل آنـها ایستادگی می‌کنیم. و سفیر شیلی تعریف کرد که چه رفورمهایی در شیلی انجام می‌گیرد، از لحاظ محبوسین سیاسی و همچنین رفورمهای اجتماعی، منجمله قانون کار ایران را کاملاً کپی کرده و به تصویب خواهند رساند.

پنجشنبه ۹ دی ۱۳۵۵

صبح شرفیاب شدم. به حمدالله شاهنشاه خیلی سر حال بودند، چون چند روز است در سراسر ایران بارندگی است، منجمله الآن ۴۸ ساعت است که در تهران بـرف و بـاران می‌بارد و هوا هم چندان سرد نـیست. بـه عـرض رسـاندم کـه عـلیاحضرت شـهبانو را از تشریف بردن به اتریش که نمی‌توان منصرف کرد، بنابراین ما فکـر کـردیم کـه لااقـلّ در اتریش سـه جـا را بگـیریم کـه لااقـلّ دشـمن را گـول بـزنیم و ایشـان هـر مـوقع یـک جـا تشریف داشته باشند. هلیکوپتر هم برای ایشان می‌گیریم.

فکری فرمودند: بعد فرمودند: خودت برو علیاحضرت را متقاعد کن. عرض کردم: فکر نمی‌کنم بتوانم. فرمودند: خوب اگر نمی‌توانی، من هم نـمی‌توانـم! عـرض کـردم: سـعی می‌کنم. صورت فرمانی که تشکیلات تبلیغاتی را بر حسب پیشنهاد یانکلوویچ باید پیاده کنیم تقدیم کردم، هیچ نپسندیدند. فرمودند: بین‌المللی یعنی چه؟ من که گـفتم بـاید منحصر به آمریکا باشد. عرض کردم: مسئله تبلیغات در دنیا، به خصوص بین آمـریکا و

انگلستان و اروپا، کاملاً به هم بستگی دارد. در عمل مشاهده خواهید فرمود که قابل تفکیک نیست و این کار نیم بند هم ما را به جایی نمی‌رساند. خیلی تأمّل کرده فرمودند: درست است که ممکن است یک ارتباطهایی باشد، ولی من نمی‌خواهم تمام اختیار تبلیغاتی خودم را به دست یهودیها بدهم. با آمریکا، چون واقعاً نفوذ دارند، موافقت کردم. عرض کردم: فرمایش شاهنشاه کاملاً صحیح است، ولی ما هم که اختیارمان را در دست آنها نگذاشته‌ایم، پیشنهادات تشکیلاتی آن را عمل می‌کنیم. دیگر چیزی نفرمودند، من هم عرضی نکردم.

والاحضرت شاهدخت اشرف شرحی عرض کرده بودند که شیلی و چند کشور آمریکای جنوبی دیگر از من دعوت کرده بودند، حالا باز تجدید مطلع کرده‌اند. فرمودند: بگو آخر این مسافرتها چه نفعی برای کشور دارد؟ آن هم شیلی که در آمریکا معروف به دیکتاتوری و حق‌کشی، حتّی نمونه[ای] از آن شده است. شما اگر بروید و او را تأیید کنید، مثل همیشه، دردسر تازه[ای] برای ما درست می‌کنید و اگر هم او را تأیید نکنید، جواب محبّتهای او را چه جور می‌دهید؟ خیر، لازم نیست.

[روزنامه][1] گاردین مقاله‌ای راجع به اقتصاد ایران نوشته بود، لازم دیدم تقدیم کنم که ملاحظه فرمایند. باز خاطر مبارک آزرده شد. فرمودند: مثل پیرزنهای [پاب] pub های انگلیس خبر نوشته است. اگر اقتصاد ما عیبی دارد، رونق فوق‌العادّه آن است. عرض کردم: این که البتّه صحیح است، ولی کار ما معایب هم زیاد دارد که بر اثر بی‌توجّهی و سمبل کاری و باری به هر جهت کردن مجریان پیش آمده است. دیگر چیزی نفرمودند.

بعد مرخّص شدم به کارهای جاری رسیدم. منجمله با تلفن با علیاحضرت شهبانو صحبت کردم و موافقتشان را با برنامه خودمان گرفتم. فرمودند: آخر سه جا گرفتن مخارج آن زیاد می‌شود. عرض کردم خدای نکرده اگر آسیبی به شما وارد شود، مخارج آن چند صد و هزارها برابر است، این چه فرمایشی است؟ و تازه من نگران هستم و واقعاً هم نگران هستم، چون اتریشیها همه جور اطمینان می‌دهند، ولی کنت دومارانش، رئیس امنیّت

۱- در یادداشت «مجلّه» نوشته شده است.

فرانسه، قویاً توصیه می‌کند که تشریف نبرند.

جمعه ۱۰ دی ۱۳۵۵

در منزل گذشت. عصری وزیر مختار آمریکا آمد و مجدّداً شرحی مبنی بر این که مطلقاً صحبت از اخراج مأمور سازمان امنیّت از نیویورک مطرح نبوده گفت. و باز این که دولت آمریکا چه قدر به روابط با ایران ارج می‌گذارد و از این مقوله گفتگوها.

شنبه ۱۱ دی ۱۳۵۵

صبح در کاخ اختصاصی شرفیاب شدم. نزدیک دو ساعت و نیم شرفیاب بودم. شاهنشاه نطقی را که باید در دانشگاه پهلوی راجع به خودشان ایراد کنم ملاحظه و بعضی ملاحظات فرمودند. منجمله راجع به قوام‌السّلطنه، قدری در تعریف زیاده روی کرده بودم. فرمودند: اینها که نوشته‌ای درست نیست، زیرا که به هر حال قوام با خود مختاری آذربایجان در مسکو موافقت کرد، خدا خواست طور دیگر شد.[1] بعد هم فرمودند: به عربستان سعودی حمله کن و بگو اینها که هرگز حقوق بشر را رعایت نکرده و نمی‌کنند و برای دزدی ساده دست می‌برند، روزنامه‌های آزادیخواه آمریکا حرفی به آنها نمی‌زنند. ولی ما ناقض حقوق بشر هستیم. عرض کردم: آیا مصلحت است غلام که وزیر دربار شاهنشاه هستم، چنین [حمله‌ای][2] بکنم؟ فرمودند: عیبی ندارد. پدرسوخته‌ها، هم به خودشان و هم به ما، خیانت کردند. عرض کردم: امر می‌فرمایید، اطاعت می‌کنم و فردا

۱- شاه هرگز میانه‌ی خوبی با احمد قوام (قوام‌السلطنه) نداشت و همواره می‌کوشیدنقش بی‌گفت و گوی او را در تخلیه‌ی ایران از نیروی‌های شوروی پس از جنگ دوّم جهانی و آزاد شدن آذربایجان، ناچیز شمارد. قوام هیچ گاه در مذاکرات با مقامات شوروی در مسکو با خود مختاری آذربایجان موافقت نکرد و مسئله آذربایجان را امری داخلی می‌دانست. به همین دلیل نیز این مذاکرات بی‌نتیجه ماند و قرار شد در تهران دنبال شود و به موافقت قوام- سادچیکف (سفرکبیر تازه‌ی شوروی) در ۱۶ فروردین ۱۳۲۵ (آوریل ۱۹۴۶) در سه بند انجامید که بند دوّم آن تشکیل شرکت نفت مختلط ایران و شوروی بود و در بند سوّم تصریح شد که «راجع به آذربایجان، چون امر داخلی ایران است، ترتیب مسالمت‌آمیزی برای اجرای اصلاحات بر طبق قوانین موجوده و با روح خیرخواهی نسبت به اهالی آذربایجان بین دولت و اهالی آذربایجان داده خواهد شد».

۲- در یادداشت «اتاکی» نوشته شده است.

آن چه نوشتم به نظر مبارک خواهم رساند، ولی در عالم غلامی مصلحت نمی‌بینم. به قول سعدی، هرگزندی که توانی به دشمن مرسان، شاید که روزی دوست تو گردد. با عصبانیّت فرمودند: نه، باید هر طور شده پدرشان را در بیاوریم. دیگر من عرضی نکردم.

بعد کارهای جاری را عرض کردم و مرخّص شدم. قبل از آن که مرخّص شوم فرمودند: راستی خبر خوش را به تو ندادم که علیاحضرت از رفتن به اروپا منصرف شدند. عرض کردم: بهترین خبری بود که به غلام دادید. پس بروم هتلهایی که گرفته‌ایم کانسل کنم. فرمودند: احتیاطاً با علیاحضرت صحبت کن، بعد اقدام کن.

بعد به علیاحضرت تلفن عرض کردم که پای شما را از تصمیمی که اتّخاذ فرموده‌اید می‌بوسم، نمی‌دانید ما را از چه گرفتاری راحت کردید. علیاحضرت خندیدند و فرمودند که فکر کردم ارزش ندارد.

ساعت یک از کاخ خارج شدم. چون احساس خستگی می‌کردم فکر کردم قدری در برف شدید راه بروم. این کار را کردم و شب احساس کردم که باز تب کرده‌ام، با آن که به مجلس روضه مسجد سپهسالار هم اجازه گرفتم و نرفتم.

یکشنبه ۱۲ دی ۱۳۵۵

صبح با آن که خیلی احساس سستی و کسالت می‌کردم، هر طور شده لباس پوشیدم و شرفیاب شدم. برف بسیار زیادی آمده بود که از منزل من تا کاخ نیاوران، با آن که دائماً راه را با وسائل تازه پاک می‌کردند، باز هم حرکت مشکل بود. باری شرفیاب شدم و خیال می‌کردم که شاهنشاه بسیار خوشحال و سر حال خواهند بود. برعکس خیلی گرفته بودند. پرسیدم خدای نکرده کسالتی عارض وجود مبارک هست؟ فرمودند: نه. عرض کردم: پس با این برف زیاد چرا خاطر مبارک گرفته است؟ فرمودند: فکر بی‌پولی هستم. تمام چرخهای ما خواهد خوابید و برنامه‌های ما بسیار عقب می‌افتد. فرمودند: فکر می‌کنم فروش ما اقلاً ۳۰٪ تقلیل پیدا کند که اضافه شدن قیمتی که قبول کرده‌ایم نمی‌تواند آن را بپوشاند. تازه معلوم نیست به این قیمتها بتوانیم اصولاً نفت بفروشیم و فکر کرده‌ام اگر شرکتهای خریدار معمولی ما بازی در بیاورند، آنها را برای آینده در لیست سیاه اعلام

بکنیم بلکه افاقه‌ای بشود. عرض کردم: بخت شاهنشاه بلند است، ولی از این نشیب و فرازها زیاد دیده‌ایم، این هم می‌گذرد. فرمودند: فکر می‌کنم خیلی به سختی، و باز هم [زکی] یمانی را بابت خیانتی که نسبت به کشور خود و به [هدف اوپک][۱] مرتکب شده است فحش زیادی دادند. عرض کردم: بعضی کشورها مثل انگلیس، بلژیک و هلند حاضر به معاملات پایاپای نفت با هر چه بخواهیم هستند. فرمودند: این باز یک دلخوشی است، ولی معلوم نیست قیمت نفت را چه گونه بخواهند حساب کنند. تازه اگر ما به قیمت پایینتر بفروشیم به اوپک خیانت می‌کنم و من نمی‌خواهم چنین کاری بکنم. بعد فرمودند: به هر حال در نطق خودت از فحش دادن به یمانی صرفنظر کن. حق با تو بود، وزیر دربار هستی و نمی‌توانی مستقیماً به او حمله کنی. من دیشب فکرهایم راکردم. حق با تو بود.

قدری راجع به والاحضرت همایونی صحبت کردیم که ترتیبات دختر بازی ایشان در کیش فراهم شده. قدری خوشحال شدند، ولی فرمودند: فکری بکن بچّه ما ناخوش نشود. عرض کردم: دو نفری که انتخاب شده‌اند از بهترین دخترهای اروپا هستند. دیگر تا خداوند چه بخواهد.

امروز توفیق بزرگی که حاصل کردم این بود که اجازه گرفتم در نطق خودم، آن هم در لباس انتقاد از دولتِ خودم، به دولت حمله بکنم و بگویم که شاهنشاه برای کشور تا چه حد چه می‌خواهند و دولتها فقط به ادای تکلیف می‌پردازند و برای بر سر کار ماندن تا چه حد اوامر شاهنشاه را به صورت بد اجرا می‌کنند که اصولاً چیز دیگر می‌شود. اوّل قبول نمی‌فرمودند. من عصبانی شدم، ولی با کمال ادب عرض کردم. مانع ندارد، اعلیحضرت همایونی میل دارید چوب این ندانم کاریها یا سمبل کاریها یاجسارت نکنم خیانتها را خود، با دست مبارک خودتان، به خودتان بزنید، مختارید. صلاح مملکت خویش خسروان دانند، ولی فکر کشور و فرزند خودتان و سلسله خودتان را بفرمایید. اعلیحضرت همایونی می‌خواهید کشور را به آسمان ببرید، در عمل اینها ما را

۱- در یادداشت «opec) cause)» نوشته شده است.

به اسفل السّافلین[1] هدایت می‌کنند. تازه می‌خواهید این را هم گردن بگیرید؟ خود دانید. حیف است که شاهنشاهی به عظمت شما، به عظمت کارهای شما که در عمر ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ما بلا تردید بی‌سابقه است، به دست یک عدّه خائن یا لااقلّ بی‌لیاقت، به کارهای بدی که کوچکترین ارتباط با نظر بلند او ندارد خود را آلوده سازد. افسوس که اجازه نمی‌فرمایید با همین یک نطق کلک آنها را بکنم، لااقلّ اجازه فرمایید به مردم بگویم که این خراب کاریها ربطی به اعلیحضرت ندارد. قبول فرمودند.

یکشنبه ۲۶ دی ۱۳۵۵

امروز با آن که در منزل به علّت همین تب خفیفی که بستریم کرده، مثل ده پانزده روز گذشته خوابیده بودم، ولی روز قابل توجّه و با نوسانات عجیبی گذشت.

دیشب را با نمایندگان یانکلوویچ جلسه داشتم که چه جور به حملات تلویزیونها و سنای آمریکا و غیره پاسخ گوییم و تصمیم بر این گرفته شد که به جای عقب نشینی، راه حمله را برگزینیم. اردشیر [زاهدی] که با دستپاچگی شنیده بود که همین خبر را که من پانزده روز پیش به او داده بودم درست است و به زودی مایک والاس در [تلویزیون] سی.بی.اس. و سنای آمریکا در کمیته‌های مختلف به ما حمله‌ور خواهند شد، تلگراف کرده بود که چه کنم؟ این مطلب را که آن وقت تکذیب کردم، متأسفانه صحیح است. باری، صبح، هم تلگراف اردشیر و هم نظر کمیته خودمان را طی نامه‌ای عرض کردم که اعتماد من به حمله است. ضمناً شاهنشاه من دیشب مصاحبه بسیار خوبی با یک روزنامه نگار آمریکایی کرده بودند که بسیار خوب و در همین زمینه بود، تبریک عرض کردم (این جا می‌گذارم).[2] امّا بعد به عرض رساندم که گرفتاری این است که ممکن است دشمن به خطوط داخلی ما رخنه کرده باشد، یعنی این عدم رضایت بی‌جهت مردم که دستی دستی تراشیده‌ایم، جز رخنه دشمن به صفوف داخلی ما نیست. وگرنه چه طور در

۱- [اَسفَلَ السّافِلینْ، پست‌ترین مراتب در پستی‌ها. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

۲- این نامه را، همان‌گونه که در پایان این یادداشت آمده است، شاه پاره کرد و در نتیجه به دست علم نرسید.

از کارمندان عالیرتبه‌ی دربار (بازنشسته)

نامه سلیمان بهبودی به علم و سفارش برادرش که نامبرده خجلی بوده

سرور عالیقدر مفتخرم ذیلاً یک برگ فتوکپی نامه والاحضرت فقید شاهپور را که بخط مبارک است تقدیم میکنم

و از صمیم قلب برای سلامتی جنابعالی دعا کرده امیدوارم بزودی رفع نقاهت بشود

ضمناً طبق وعده‌ای که سابقاً فرموده بودید که بصرف خالی بودن محلی در سینا

درباره مهندس اقدام خواهید فرمود موقع مناسب است. با تقدیم احترام

ارادتمند عتیق

۳۵/۱۰/۲۴

مدرسه لوروزه ۱۶ مهرماه ۱۳۱۱

قربان وجود مبارک پدر تاجدارم گردم

اینکه بنده عریضه عرض نمیکنم برای این است که خطم قابل نیست و ...
که تازگی داشته باشد ندارم هر هفته خدمت علیاحضرت مادر مهربانم ...
بهتر از جانم عریضه نگار میشوم در این مدرسه زندگانی ما خیلی مطبوع است و از
جهت راحت و غذاهای خوب و زیاد داریم حال بنده بسیار خوب است
و دندانهایم دیگر درد نمی کند هر روز درس زیاد داریم کو تور فیزیک و طبیعی
و فوتبال هم هر روز است بلوزان برای امتحان لباس میرویم هوای
اینجا خیلی خوب است تصدق پدر تاجدارم علیرضا پهلوی

کشوری که پیشرفته‌ترین قوانین اجتماعی را دارد و تحصیل و بهداشت مجّانی و حتّی یک وعده غذای مجّانی به محصلین مدارس داده می‌شود و تحصیلات در همه ردیفها مجّانی است، این همه عدم رضایت بر سر هیچ و پوچ به وجود آمده باشد. یعنی نبودن برق و ساعات ممتد خاموشی در پایتخت و ولایات، خوابیدن و ضرر هنگفت صنایع به علّت نبودن برق، خرابی تلفن، نبودن خواربار (جز نان)، بی‌اعتنایی به درخواستهای مردم، مقرّرات خلق السّاعه، گرانی نرخها و غیره و غیره. این را یا یک گروه دشمن در داخل ما به وجود آورده‌اند و یا ندانم کاری و بی‌لیاقتی دولت. به گور پدر دولت لعنت، که من خود آنها را اعضای سیا و غیره می‌دانم که خود به خود در صف دشمن است. این همه پول را هدر دادیم که با یک حرکت عربستان سعودی مات شدیم و الآن درد بی‌پولی داریم و باید کمربندها را ببندیم. اینها نفوذ دشمن در داخل صفوف ماست. از لحاظ غلامی و بندگی عرض می‌کنم و پیشنهاد می‌کنم که شاهنشاه این پدرسوخته‌ها را به عنوان خائن یا بی‌لیاقت به زندان بیندازید که مردم لااقلّ نفسی بکشند.

عرض کردم:

با رعیّت صلح کن، از کید خصم ایمن نشین

زان که شاهنشاه عادل را رعیّت لشکر است

عرض کردم: در این راهها قدری بجنبیم و قدری تغییر جهت بدهیم، چنان که در فرمایشات دیشب همایونی منعکس است، زور فلک به موی خایه شاهنشاه من هم نمی‌رسد. با ترس و لرز عریضه را بستم.... ولی حدس می‌زدم به جای این که همه روزه یا اغلب، عریضه‌های مرا پس بفرستند، این عریضه را پاره خواهند فرمود. همین طور هم شده بود و [همایون] بهادری معاون دربار که کارهای جاری و این عریضه را برد، تعجّب کرده بود. بسیار حیف شد که عریضه را پاره فرمودند. ناچار این خلاصه را نوشتم.

[رویداد] épisode دوّم:امروز صبح وقتی خانم علم درجه تب مرا برداشت و دید که هنوز چند عشر تب است، غفلتاً دست مرا گرفت و بوسید و زار زار گریست. من خیال کردم تب خیلی بالا رفته است، ولی به هر حال فوق‌العادّه تحت تأثیر قرار گرفتم. چون بیچاره

خودش هم سخت ناخوش بود و دچار آسم، که فقط یکی دو روز است بهتر شده است. او را بوسیدم و نوازش کردم و گفتم چند عشر تب که نگرانی ندارد و احساس کردم که گله‌هایی که در قلب خودم از او داشتم و به علّت سخت گیریهای گذشته او بود تمام از قلب من خارج شد. و بیشتر خوشحال شدم که در گذشته با همه سخت گیریهای او و سخت گذشتن بر من، در مقابل وسوسه طلاق و تشویق همه دوستان از من به این کار، مقاومت کردم.

[رویداد] épisode سوّم: عصری با لطائف الحیل ترتیبی دادم که دختر ایرانی که دوست من است، آمد در منزل مرا دید و نیم ساعتی با من گذراند و چای خوردیم. این هم مراتب وفاداری من به خانم! بیچاره خانم علم حقّ دارد که بدبین باشد، ولی نمی‌شود توصیه حافظ را فراموش کرد:

هر وقت خوش که دست دهد مغتنم شمار

کس را وقوف نیست که پایان کار چیست

امّا به هر حال هر کاری جای خودش را دارد و اگر خانمها این را درک کنند خوب است. امّا محال است و شاید خوشگلی کار آنها هم در همین باشد. خاطرم نمی‌رود مرحوم [ابراهیم] قوام که در لندن فوت شده بود، من در وین در رکاب شاهنشاه بودم. شب پیش از فوت، ختم اَمَّن یُجیب المُضطر[1] گرفته بودند. شب بعد از فوت، بچّه‌ها (پسرها) که عجله داشتند اسناد آن مرحوم را زودتر ببینند و کیفها را باز می‌کنند نامهٔ دوستش را می‌بینند و احمقانه پیش خانم می‌خوانند. مجلس سوگواری تبدیل به مجلس فحش شده بود. دکتر [عبّاس] صفویان که همراه آن مرحوم بود با تلفن مراتب را گفت و مرا بسیار به خنده انداخت. به هر صورت در آن تاریخ ما گرفتار کودتای نافرجام عراق و شاید اعدام دسته‌های زیادی از طرفداران خودمان بودیم و ممکن نشد که خودم برای تسلیت خانم و بچه‌ها به لندن بروم و بیشتر از جریان آگاه شوم.

۱- [اَمَّنْ یُجیبُ الْمُضْطَرَّ اِذا دَعاهُ، کیست که دعای درمانده را چون بخواندش، اجابت می‌کند. بخشی از آیه ۶۲. سوره نمل. قرآن. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

دوشنبه ۲۷ دی ۱۳۵۵

پیشوای بزرگ من،

امیر هوشنگ دیشب به غلام تلفن کرد و ضمن تقدیم عرض غلامی و پابوسی می‌گفت این فیلم اهانت‌آمیز به ایران در پاریس را در عمارتی به معرض نمایش گذاشته‌اند که متعلّق به [مارسل] داسو (رئیس شرکت هواپیمایی میراژ)[1] می‌باشد. دو شب قبل پسر او مهمان من بود. با او دعوا کردم که شما نباید اجازه می‌دادید که در عمارت شما چنین اهانتهایی به ایران بشود. او متعذّر شد که من عمارت را اجاره داده‌ام، دیگر نمی‌توانم تضمین بکنم که مستأجر چه رفتاری در داخل آن خواهد داشت. گفت به هر حال صحبت ما به تندی کشید و فردا تلفن کرد که پدرم می‌گوید شما اگر چنین چیزی به خود من بنویسید و اعتراض کنید من به این دستاویز می‌توانم در دادگستری مستأجر (صاحب فیلم) را وادار کنم که آن قسمت اهانت‌آمیز به ایران را حذف کند. اجازه می‌خواست که چنین کاری بکند یا نه؟ به نظر غلام که هیچ عیبی نمی‌رسد، بسته به امر مطاع مبارک خواهد بود. امروز صبح هنوز از کیش خبری ندارم گویا همه خوابند! اگر بعد خبری رسید به عرض خاکپای همایونی می‌رسد. چند تکّه اسباب فرستاده شد، از لحاظ هدیه.

بعد غلام فکر کرد شاید لازم نباشد، گفت ندهند. بسته به امر مطاع مبارک خواهد بود. خانم عبّاس مسعودی استدعای سناتوری دارد! مرگ دو سناتور، احوالپرسی کنندگان از غلام را به بیش از دو برابر افزایش داده است.[2] یا در حرم مطهّر حضرت سیدالشهدا، یا در حرم مطهّر امام رضا، یا حضرت معصومه، همیشه غلام پیش نظر آنها بوده‌ام!

با تمام قلب پابوس است

غلام خانه‌زاد ـ علم

۱- مارسل داسو Marcel Dassault از پیشروان صنعت هواپیمایی فرانسه بود. نام شرکت او Société Marcel Dasssault و میراژ نام یکی از جنگنده‌های ساخت کارخانه‌ی او بود.

۲- دو سناتور مورد اشاره، علی اکبر بینا و اشرف احمدی بودند.

سه‌شنبه ۲۸ دی ۱۳۵۵

پیشوای بزرگ من

یکی از سردمداران خیلی سابق حزب مردم توسّط غلام عریضه به خاکپای مبارک عرض کرده، اگر اجازه مرحمت فرمایید، غلام برای معینیان بفرستد که به دولت بدهند. اگر هم اراده مبارک نباشد، پاره شود. فوق‌العادّه مرد زرنگ قابلی است، چون با بیسوادی محض، در تمام دنیا نمایندگی دارد. پیشنهاد او هم خیلی جالب است. بسته به امر مطاع مبارک خواهد بود.

[عبّاس] آرام هم برای سناتوری نظر به کف پای مبارک دارد.[1] بیچاره، حسن او این است که دوره‌اش خیلی کوتاه خواهد بود، دیگر با خداست. برای اطّلاع خاطر خطیر مبارک به عرض می‌رساند، تب غلام که بین $\frac{1}{2}$ ۳۶ و $\frac{1}{2}$ ۳۷ در نوسان بود، بدون هیچ دلیلی دیشب به ۳۹ رسید. فقط خواست خاطر مبارک را آگاه سازد که اگر لازم شد به اروپا برود، چون دکتر این جا که گیج شده. البتّه اهمّیّتی ندارد، ولی خاطر مبارک را ناچار بود آگاه سازد.

با تمام قلب پابوس است

غلام خانه‌زاد ــ علم

چهارشنبه ۲۹ دی ۱۳۵۵

پیشوای بزرگ من

اگر نظر مبارک مانده باشد، دربارهٔ منتشر نشدن جواب تبریک شاهانه به کارتر، وقتی که انتخاب شده بود، بگو مگوهایی بین مردم بود. امروز که مجدّداً تلگراف تبریک همایونی منتشر می‌شود، اگر اجازه مرحمت فرمایید، از طرف روزنامه‌ها از سخنگوی دربار شاهنشاهی سئوال شود که مردم منتظر بودند جواب آن

۱- عبّاس آرام در همین ماه سناتور انتصابی شد.

تلگراف را هم بدانند و سخنگو جواب را در اختیار آنها بگذارد. بسته به امر مطاع مبارک است.

با تمام قلب پابوس است

غلام خانه زاد ـــ علم

غلام منتظر هواپیمای یکسره به پاریس است که حرکت کند.

از یکشنبه ۱۲ بهمن ۱۳۵۵ تا پنجشنبه ۳۰ بهمن ۱۳۵۵

تمام در منزل بستری بودم. در این مدّت تقریباً دائماً در سراسر کشور برف و باران بارید. چنین زمستانی را کمتر به خاطر دارم. در منزل من در دزاشیب یک متر برف نشسته است. دلخوشی من در این مدّت صحبت کردن با شاهنشاه، هر روز یا یک در میان، وسیله تلفن بود. ولی برای کارهای مختلف، روزی یک یا دو عریضه هم عرض می‌کردم که بعضی که سرّی نبود بر می‌گرداندند و بقیّه را نگه می‌داشتند. یعنی البتّه پاره می‌فرمودند. دلخوشی کوچکی هم داشتم که در این برف و سرما پشت پنجره اتاقم به گنجشکها و قُمریهای یاکریم و کبوترها غذا بدهم.

تب من خیلی خفیف بود، ولی یک روز خیلی شدید شد که شاهنشاه امر فرمودند دیگر فوری حرکت کن و به اروپا برو. خواستم با پرواز مستقیم ارفرانس به اروپا بیایم، معلوم شد شب به علّت برف شدید نخواهد توانست از خاور دور که می‌آید، تهران بنشیند. این بود که امر فرمودند ظرف چند ساعت یک هواپیمای بوئینگ ۷۰۷ ایران ایر حاضر کردند و خانم علم و من و پرویز [خزیمه علم]، پسر خواهرم، حرکت کردیم و همان شب ساعت ۹ وارد پاریس شدم. هنگام حرکت باز شاهنشاه با تلفن چه مرحمتها فرمودند: خدا می‌داند. مثل یک پدر مهربان، سفارش می‌فرمودند که هنگام پیاده و سوار شدن سر و رویت را ببند که سرما نخوری، یا از حرکت هوای داخل هواپیما حذر کن، بگو گرمتر باشد. من به حدّی تحت تأثیر قرار گرفته بودم و بغض گلویم را گرفته بود که نمی‌توانستم جواب عرض کنم. مگر این همه آقایی و بزرگواری هم می‌شود؟ علیاحضرت شهبانو هم خیلی اظهار مرحمت فرمودند.

امّا در تمام این مدّتِ بی‌کاری در منزل، فکر بسیار ناراحتی داشتم. از ناراحتی و عدم رضایت مردم و شکستی که در کار نفت خوردیم و تاریکی افق سیاست با آمریکا که در این زمینه ناچار عریضه عرض کردم و خلاصه‌اش را در یادداشتهای یکی از این روزهای بستری نوشته‌ام که البتّه پاره فرمودند و بر نگرداندند.

از روزی که به پاریس آمده‌ام، تمام در بیمارستان هستم، ولی حالم خیلی بهتر است و فردا ۳۰ فوریه اگر خدا خواست بیمارستان را ترک خواهم کرد. شاهنشاه امر فرمودند قطعاً اقلّاً یک ماه به جنوب فرانسه به استراحت بروم. تشخیص مرض من هم این است که باید دواهایی که برای تعدیل گلبول خون می‌خوردم تعدیل بشود یا جانشین دیگری برای آن پیدا کنند. ولی عجیب این است که تمام امتحانات و آنالیزها مرا جوانی سی ساله تشخیص داد. با وصف این به این حال هستم! هر چه خدا خواست همان است و دگر نیست و من هم راضی و واقعاً راضی هستم.

در طریقت هر چه پیش سالک آید خیر اوست

در صراط مستقیم ای دل، کسی گمراه نیست

از اخبار مهمّ جهان همان سرکار آمدن [جیمی] کارتر و نشان دادن پای بندی به قولهایی که در انتخابات به مردم داده است می‌باشد: حقوق بشر، عفو فراریان ویتنام، توجّه به وضع بیکاری و بهبود اقتصاد آمریکا، کم کردن بعضی مالیاتها و توجّه به وضع اقتصاد جهان. معاون خودش را هم به دور دنیا فرستاد، یعنی پیش متّفقین آمریکا: انگلیس، آلمان غربی، ایتالیا، فرانسه، بلژیک و ژاپن. در فرانسه هم در جبهه اکثریّت، گُلیستها به زعامت [ژاک] شیراک و جبههٔ لیبرالها به زعامت ژیسکار [دستن]، بر سر شهردار پاریس اختلاف افتاده است.

در بیمارستان، این جا، هویدا، نخست وزیر، سر راه مراکش به دیدنم آمد. مطالبی صحبت کرد که به شاهنشاه عرض کردم. چون مطالب او حسّاس بود، قبلاً پیش‌نویس کردم که دقّت بیشتری کرده باشم. خوشبختانه پیش‌نویس موجود است و این جا می‌گذارم.

نطق وزیر خارجه آمریکا را این جا می‌گذارم. همچنین مذاکرات رئیس جمهور آمریکا و سفیر شوروی را این جا می‌گذارم. فعلاً کارتر به نعل و به میخ می‌زند.

[پیش‌نویس نامه علم به شاه دربارهٔ ملاقات با هویدا در بیمارستان]

[هویدا] گفت، استشمامهایی مثل زمانهای قبل از امینی می‌کنم. علّتش را نمی‌دانم، ولی از آتمسفر حزب یا در خارج، چنین چیزی استنباط می‌کنم. می‌خواستم این مطلب را با تو در میان بگذارم و ببینم که احساس تو هم چنین است یا نه و اگر این طور است، به نظر تو علّت آن چیست و چه باید کرد؟ غلام جواب داد من که مدّتی بستری بودم، طبیعتاً کمتر با مردم تماس داشتم. ولی یک احساس عدم رضایت بی‌جهتی بین مردم می‌کردم و می‌کنم که بیش از آن چه بود که باید به طور معمول باشد، زیرا مردمی که همه چیز دارند، نان ارزان، شکر ارزان، اتوبوس تقریباً مفت، تحصیل مجّانی، بهداشت مجّانی و...[1] نباید صحبت عدم رضایتشان این قدر باشد. درست است که دولت شما ممکن است عدم پیش‌بینی یا عدم لیاقت در بعضی قسمتها به خرج داده باشد، مثل نبودن برق یا خرابی ترافیک یا وعده‌های بی‌ربط و دروغ یا تصمیمات خلق‌السّاعه و اعلانات بی‌جهت که مایه کج خلقیهای بی‌ربط مردم می‌شود و یا هم اصولاً ممکن است بعضی پیشرفتهای فوق‌العادّه و مبرم اقتصادی باعث این کمبودها باشد که هیچ کس نمی‌توانست پیش‌بینی بکند. امّا به هر حال یک چنین سر و صدایی از عدم رضایت مردم، به نظر من هیچ طبیعی نیست. گفت به نظر تو چه بکنیم؟ گفتم اوّلاً باکی نداشته باشید. فرماندهی داریم که بر حسب تجربه شخصی خود من، بدون تعارف مثل یک صخره ساحلی در مقابل همه این امواج است و این وز وزها جزء هواست. فوری مطلب را به عرض مبارک برسانید و اگر گرفتاری دارید، صریحاً به عرض برسانید. گفت این کار را کرده‌ام. گفتم امّا مطلب دوّم این است که واقعاً می‌توانید یک مسائلی را اصلاح و خودتان را جمع و جور بکنید. شما که همه

۱- نقطه گذاری در متن یادداشت است.

جور مقدورات و همه جور امکان دارید و بزرگترین پشتیبان شما که اعلیحضرت همایون شاهنشاه باشند به طوری اظهار مرحمت فرموده‌اند که تشکیل کمیسیون شاهنشاهی را برای تاتی تاتی کردن شما امر فرموده‌اند و آن هم یقین دارم به این علّت است که شما را خدمتگذار صدیق می‌دانند (دیگر خجالت کشیدم بگویم وگرنه طور دیگر با شما رفتار می‌کردند). مسائل کوچک خودتان را هم باید به عرض برسانید و این نواقص را رفع کنید. اگر با همه این تفاصیل نتوانید خود را جمع و جور کنید و گرفتاری شما باقی بماند آن وقت واقعاً در عالم خدمتگذاری کوتاهی کرده‌اید. گفت درست می‌گویی. خواهشمندم وقت بیشتری در مراجعت به من بده که با هم صحبت بکنیم. بعد مطالب را بروم، اگر اجازه بدهی، با نظر تو هم به عرض برسانم. گفتم در عالم مشورت مضایقه نخواهم کرد زیرا که هر چه در عالم خدمتگذاری شاهنشاه محبوب معظّم من به نظرم برسد حاضرم به عرض برسانم. دیگر این که شما را خدمتگذار و صدیق به ساحت اقدس شاهنشاه می‌دانم. در عالم مشورت هم صدیق خواهم بود. امّا نظریاتم تقریباً همین بود که به شما گفتم و نظر دیگری ندارم. الّا این که کارهایی که می‌شود کرد، بکنید و سستی و اهمال نکنید که حتّی‌الامکان بهانه عدم رضایت به دست مردم نباشد و اگر نه به شاهنشاه محبوب ما خدمتگذار صدیق نخواهید بود.

دو سه مطلب دیگر هم در عریضه عرض کردم که مهمّ نیست. یکی این که عرض کردم: به سلامتی، حال که والاحضرت شروع به دختر بازی کردند، باید ترتیبی داد که خیلی معتدل باشد. بقیّه بعضی کارهای جاری و عرض غلامی مخصوص و باز هم تشکّر مخصوص بود.

یادداشتهای عَلَم

سال ۱۳۵۶

۱۷ فروردین ۱۳۵۶

پیشوای بزرگ من

همواره به وجود مبارک شاهنشاه محبوب معظّم خودم دعا می‌کنم که از کمال عافیت و سلامتی و عظمت و سعادت روز افزون برخوردار باشد. نامه[ای] از هلمز رسیده که عیناً به خاکپای مبارک تقدیم می‌دارد. چنان که از نظر مبارک خواهد گذشت با کمال سادگی استدعای خودش را عرض کرده است و غلام از این سادگی و به خصوص اطمینانی که به خرج داده است، هم تعجّب کرد و هم خوشش آمد. اگر به هر صورت به او کمک بشود به نظر غلام ارزش دارد، دیگر بسته به امر مطاع مبارک است. جواب او را دادم که مطلب به عرض خاکپای مبارک رسید و اطمینان دارم با مرحمتی که نسبت به شما دارند، اگر امکان قانونی و مالی باشد، از صدور اوامر مساعد مضایقه نخواهد شد (البتّه نامه‌های غلام از لحاظ اطمینان بیشتر با پست سیاسی وسیله اردشیر [زاهدی] فرستاده می‌شود). ولی به هر صورت استدعای غلام آن است که نامه او پیش آقای معینیان احتیاطاً نگهداری شود. اوامر مطاع مبارک نسبت به [منوچهر] گودرزی اجرا شد. نسبت به آن شخص دیگر غلام اندکی تأمّل کرد که چون وسیله دولت دیگری معرّفی شده‌است، شاید بهتر باشد خود غلام که برگشت وسیلهٔ همانها خاتمه کارش را اعلام نماید، امّا به هر حال گودرزی لابد خبری به او

می‌دهد.[۱]

غلام امیدوار است به زودی پای مبارک را ببوسد، امّا برای خنده شاهنشاه محبوب و معظّم خود به عرض می‌رساند، با آن که پیشرفت نسبی فوق‌العادّه[ای] نسبت به وضع تهرانِ غلام پیدا شده، ولی دیگر همیشه راجع به خودم حرف شکارچیهای مرغابی رشتی در نظرم هست که مرغابیهای تیر خورده را که به دست نمی‌آمدند و می‌رفتند، برای دلخوشی ما می‌گفتند لکنته شد، یعنی دیگر مرغابی نخواهد شد!

با تمام قلب پای مبارک را می‌بوسد

غلام خانه‌زاد ـ علم

[چهارشنبه ۷ اردیبهشت ۱۳۵۶][۲]

نزدیک سه ماه است که در اروپا مشغول معالجه و استراحت و گذراندن دوران نقاهت هستم. هیچ دلخوشی در بین نبوده، یعنی بزرگترین دلخوشی من که زیارت شاهنشاه عزیز من است، از بین رفته بود. دیگر نه حالی داشتم که چیزی بنویسم و نه مطلب مهمّی بود و نه هم عملاً می‌توانستم چیزی بنویسم، زیرا که حالی نداشتم. شکر خدا را حالم بهتر است، ولی چیز مهمّی نخواهم شد. در این زمینه عریضه به شاهنشاه عرض کرده‌ام. به هر حال از این تک مضرابها یکی دو دفعه، چه با تلفن و چه با عریضه، زدم شاید شغل مرا عوض بفرمایند و کار سبکتری مرحمت یا مرخّصم کنند که در بیرجند به زندگانی ساده خودم برسم. این جا فقط یک مطلب ناراحتم دارد و آن ادامه علاقه وافر خودم به این شخص است و دیگر این که می‌دانم که نبودن من به او صدمه روحی زیادی می‌زند. به این معنی که او هم فولاد نیست و ناچار باید حرف خودش را تا حدّی به یک شخصی بزند و من می‌توانم ادّعا کنم که آن شخص فقط من هستم، زیرا اگر اعتماد صددرصد نباشد،

۱- اشاره به انصراف از انجام برنامه‌ی تبلیغاتی در آمریکا با کمک یانکلوویچ و همچنین همکاری افتخاری منوچهر گودرزی است. دولت مورد اشاره در نامه، اسرائیل است.

۲- در یادداشت تاریخ ۲۷ آوریل ۱۹۷۷ نوشته شده است.

۹۹٪ اعتماد او را دارم. آن یک درصد را هم برای این می‌گویم که شاه است و حق دارد که همه اعتماد خودش را به یک نفر ندهد. من که شرفیاب هستم و معمولاً طولانی هم شرفیاب می‌شوم، چنان که از سابقه این کتاب برمی‌آید و خواننده البتّه متوجّه می‌شود، از سیاست خارجی تا مسائل خانوادگی و مسائل کشوری و دختربازی و غیره و غیره، همه جور صحبت هست و دل او لااقلّ خالی می‌شود. مثل دل من نیست که پیش هیچ کس نمی‌توانم باز کنم و مرض هرپس و دقّ همه چیز گریبانم را گرفته است. بالأخره سنگ صبور یا سمور هم به صدا می‌آید. نمی‌دانم، در مسئله بزرگی گرفتار هستم و علاقه من و طینت خانوادگی من گرفتارم کرده که نمی‌توانم رهایش کنم. تا خدا چه بخواهد و بروم ببینم چه پیش می‌آید. از اخبار مهمّ جهان همان روی کار آمدن [جیمی] کارتر در آمریکا و شروع کار اوست. در دماگوژی دست دکتر [محمّد] مصدّق را از پشت بسته است. به [دگر اندیشان] dissidents شوروی نامه می‌نویسد. به برزیل می‌گوید به تو کمک نمی‌کنم چون حقوق بشر را فراموش کرده‌ای. از طرف دیگر [سایروس ونس] وزیر خارجه‌اش می‌گوید البتّه موضوع حقوق بشر در کشورهایی که آمریکا در آن جا منافع حیاتی دارد، مثل فیلیپین و کره جنوبی قابل اعتنا نیست. به آلمان فشار می‌آورد که رآکتور اتمی به برزیل نفروشد، ولی آنها پا فشاری می‌کنند و از این مقوله خرخریها و دماگوژیها. روسها تو دهنی سختی در مورد برنامه خلع سلاح به وزیر خارجه‌اش که به مسکو رفته بود زدند. حالا موضوع صرفه‌جویی انرژی را در آمریکا پیش کشیده است. در تخفیف تاکس صنایع کوچک هم بالأخره تسلیم صنایع بزرگ شد و موضوع تهیّه کار برای بیکاران به بوته فراموشی سپرده شد. اینها را من باب نمونه ذکر می‌کنم و الّا تاریخ و جرائد و مجلّات این روزها، همه این مسائل را دارند.

دیگر از اخبار مهمّ جهان انتخابات شهرداری فرانسه بود که جبههٔ مشترک کمونیستها و سوسیالیستها برنده شدند. فقط [ژاک] شیراک (نخست وزیر سابق)، آن هم علیه میل رئیس جمهور، از طرف جبهه گُلیستها به شهرداری پاریس برگزیده شد که چون پس از صد و بیست سال مجدّداً شهرداری مستقلّ پاریس به وجود می‌آید، البتّه مهمّ بود، ولی آتیه فرانسه معلوم نیست. آقای کارتر با جبههٔ کمونیست- سوسیالیست مشغول

لاس زدن شده است و این امر موجب گلایه رئیس جمهور فرانسه شد. ولی این بیچاره هم خیلی ضعیف و بدبخت شده است.

دیگر از اخبار مهمّ جهان انتخابات هند بود که خانم گاندی، دختر نهرو، بازنده و جبههٔ مخالف برنده شدند. حتّی این خانم و پسرش[1] در ولایات خودشان هم برنده نشدند. این پسره به مادر خیلی صدمه زد. وارد کارهای تجارتی از یک طرف و تخم کشیدن مردم به صورت بسیار زننده از طرف دیگر شده بود و مادر بدبخت را به اعلام حالت فوق‌العادّه در هند وادار کرد و هزاران نفر را به زندان کشید بعد یک دفعه عقب گرد کرد. شاید برای راضی کردن کارتر. به هر صورت هر چه بود یک مسئله قابل ستایش است که انتخاباتِ دست نخورده انجام داد و این در شرق کم سابقه یا بی‌سابقه است، مگر در ترکیه که چند بار اتّفاق افتاده ولی مردم این نکته را در نظر نخواهند گرفت و اگر خودش را ببخشند، لااقلّ پسرش را اذیّت خواهند کرد.

دیگر انتخابات پاکستان بود که جبههٔ مخالف ادّعا می‌کند در آن تقلّب شده و [ذوالفقار علی] بوتو صندوقها را دست کاری کرده است. پس از خاتمه انتخابات، زد و خورد تقریباً در همه شهرهای پاکستان ادامه دارد و بوتو با کمک ارتش شدیداً به سرکوبی مخالفین مشغول است، تا بعد چه شود. ولی هیچ کدام اینها درس برای هویدا نمی‌شود. حزب ایران نوین که منحل شد و بعد حزب رستاخیز جای آن راگرفت و انتخابات، آزادی نسبی پیدا کرد. به این معنی که گفتند بین چند نفر که حزب واحد معرّفی می‌کند، دیگر انتخابات را آزاد بگذارند. با آن که هسته حزب واحد باز هم هویدا و طرفدارانش بودند و معرّفی را انجام دادند و بیشتر کاندیدهای ایران نوین سابق را هم گذاشتند، صدی ده (۱۰٪) بیشتر از آنها کسی در نیامد. آن هم بدبختهای شاخ شکسته دوستان من در خراسان و فارس و سیستان و بلوچستان بودند که حسب‌الامر اعلیحضرت همایونی و بالنّتیجه با فشار من، سابقاً به حزب ایران نوین پیوسته بودند. با وصف این،

۱- منظور سنجای sanjay پسر دوم ایندیرا گاندی است که با تند روی‌های خود به ویژه در زمینه‌ی برنامه‌ی تنظیم خانواده از راه تشویق مردان به اخته شدن، یکی از عاملهای نارضایی مردم از ایندیرا بود.

رئیس حزب اکثریّت سابق و رئیس دولت راکک هم نگزید. چه قدر علاقه به جاه و مقام، انسان را پررو و کور و کر می‌کند. ولی من به این مطلب کار ندارم. این بالأخره صدمه‌اش به ارباب عزیز من خواهد خورد و بس.

این خلاصه سه ماهه بود که نوشتم و بیش از این هم حوصله ندارم. ۲۷ آوریل ۱۹۷۷

[پنجشنبه ۸ اردیبهشت ۱۳۵۶][1]

یکی دو مسئله دیگر را هم برای یادآوری بد نیست بنویسم. یکی این که در فروش نفت ما تقلیلی حاصل نشد. اوّلاً توفان خلیج فارس نگذاشت عربها نفت زیادی صادر کنند. ثانیاً عربستان سعودی نتوانست ظرفیّت را به زودی به ده ملیون بارل در روز برساند. ثالثاً سرمای سخت شرق آمریکا، آمریکاییها را به فکر ذخیره کردن نفت وادار کرد که در برنامه کارتر هم هست. خاطرم می‌آید این مسئله را چه قدر شاهنشاه به [لیندون] جانسون فرمودند. آن وقت شرکتهای نفتی نگذاشتند که او اقدامی بکند. به هر صورت بخت شاهنشاه من بلند است. البتّه آمریکا به هر صورت استفاده خودش را از ۵٪ تخفیف عربستان می‌گیرد زیرا به ژاپن، رقیب تجارتی خودش و به آلمان غربی[2] به این صورت فشار شدید وارد می‌کند، ولی ما برای خودمان حرف می‌زنیم و فکر می‌کنیم، نه برای آنها.

دیگر این که باران که در ایران عقب افتاده بود، از شب عید شروع شد. البتّه گرمسیریها از دست رفت، ولی سایر نقاط نجات پیدا کرد.

دیگر این که آمریکاییها، یعنی آقای کارتر، برای آن که ثابت کند که برنامه صرفه‌جویی دارد و به علاوه new diplomacy [دیپلماسی تازه‌ای] با ملّت دارد، یک دفعه هفتصد هزار دلار کمک سالیانه مخفی آمریکا را به ملک حسین، با طبل و نقاره قطع کرد. خودش خبر را به روزنامه‌ها داد و بعد خودش به روزنامه‌ها ایراد گرفت! یک همچو دماگوگ مادر قحبه‌ای من که تا حالا سراغ نگرفته‌ام. ولی یقین دارم موفق

۱- در پایان یادداشت ۲۸ آوریل ۱۹۷۷ نوشته شده است.

۲- در یادداشت به اشتباه آلمان شرقی نوشته شده است.

نخواهد شد. به نظرم در کار سیاسی هم باید صداقت داشت. بدبخت ملک حسین، همان وقت که ملکه عالیه در سانحهٔ هلیکوپتر کشته شد، به این سرنوشت دچار شد و این هیاهو در اطرافش راه افتاد، در صورتی که این همان پولی بود که انگلیسیها برای مخارج سرّی، سابقاً به اردن می‌دادند و وقتی رفتند، توافق آنها با آمریکاییها این شد که سیا این پول را بدهد و هیچ هم نیست. بیست سال هم [داده‌اند]، ولی سر و صدای آن زیاد است، به علاوه فلسطینیها را تقویت کرد. به قول کیسینجر که با شوخی یک وقتی به من گفت:

Being the enemy of U.S.A might be dangerous, but being a friend of U.S.A is fatal.

کیسینجرِ پدرسوخته، مرد عاقلی بود. وای بر ما که متّکی به چنین احمقهایی هستیم. به قول دهاتیهای رشتی :

پیشنماز ده که مرغابی بود اندر آن ده بین چه رسوایی بود

بیچاره ملک حسین حالا هم به عنوان معالجه به آمریکا به پا بوسی رفته است! خوشمزه این بود که بعد اسامی ماکاریوس قبرس و ویلی برانت آلمان و موبوتوی زئیر و [فردیناند مارکوس] رئیس جمهور فیلیپین را هم روزنامه‌های آمریکا دادند که از سیا پول می‌گیرند تا شاید این گه کاری را یک جوری بپوشانند. علاج فاسد به افسد.

جمعه [۹ اردیبهشت ۱۳۵۶][1]

این دو خبر را هم چون اهمّیّت دارد این جا می‌گذارم. چون یکی از کشورهایی که آقای کارتر می‌گفتند به آنها اسلحه نخواهند داد ایران بود. ولی فکر می‌کنم درسی که برزیل به کارتر داد و گفت حالا من از تو کمک نمی‌خواهم که می‌خواهی مداخله در امور داخلی من بکنی درس بسیار خوبی بود. راکتورهای اتمی را که آلمان به برزیل

۱- در یادداشت ۲۹ آوریل ۱۹۷۷ نوشته شده است.

می‌فروخت، می‌خواست جلو بگیرد، موفّق نشد. نه آلمان و نه برزیل زیر بار نرفتند. در نتیجه برزیل، دوست سنّتی آمریکا، با افکار بسیار بدبینانه از آمریکا فاصله گرفته است.

شنبه ۱۰ اردیبهشت ۱۳۵۶[۱]

جمعه وارد تهران شدم و صبح شنبه ۱۰ به زیارت شاهنشاهم شتافتم. پای پله ورودی کاخ جهان نما به انتظار موکب شاهانه ایستادم. شاهنشاه از سر پیچ که در آمدند و مرا دیدند آن چنان خنده و تبسّمی داشتند که درباریها گفتند سه ماه است چنین چیزی ندیده‌ایم. چه باید کرد؟ من او را می‌پرستم، او هم به من مرحمت دارد. وقتی رسیدند، آن قدر احوالپرسی و اظهار مرحمت شد که زبان از تشریح آن عاجز است و من در حال التهاب بودم که مگر این همه محبّت و مرحمت هم ممکن است؟ منجمله سئوال فرمودند: آن یک دانه هرپس که باقی مانده بود، تمام شد؟ من واقعاً در ماندم چه عرض کنم. یعنی ذوق و بغض گلویم را گرفته بود. هر طور بود عرض کردم: آن تمام می‌شود، ولی به هر صورت هرپسهای کوچک مادام‌العمر با من خواهند بود و از دست آنها خلاصی نیست. امروز به همین برگزار شد و تقریباً ده دقیقه در باغ و داخل اتاق شرفیاب بودم که به اختصار نوشتم.

یکشنبه ۱۱ اردیبهشت ۱۳۵۶

صبح عرضی نبود، ولی شرفیاب شدم. با آن که پیغام عرض کردم که عرضی ندارم، باز هم احضارم فرمودند و نیم ساعتی در حضور مبارکشان بودم. از هر دری سخن رفت. منجمله فرمودند: [جعفر] شریف امامی رئیس مجلس سنا و [نعمت‌اللّه] نصیری رئیس ساواک جواب تلفنهای دخترم شهناز را نمی‌دهند. من هم از او راضی نیستم، ولی اینها حق ندارند چنین کاری بکنند. فوری ابلاغ و بازخواست کن. من هم پس از

۱- یادداشتهای ۲۵۳۶/۲/۱۰ تا ۲۵۳۶/۲/۱۷ در تاریخ ۲۵۳۶/۲/۱۶ در مشهد نوشته شده و در آغاز علم یادآور می‌شود که: «این یادداشتها را در مشهد می‌نویسم، چون هر قدر خواستم از احوال پرسیها و ملاقاتهای هنگام ورود فرار کنم، باز هم ممکن نشد و روی هم رفته سرم شلوغ بود». پس از این مقدّمه یادداشتهای هر روز را با قید تاریخ آورده است.

مرخّص شدن ابلاغ کردم، بدبختها خیلی ترسیدند. صحبت سیاسی هیچ پیش نیامد. بعد از ظهر تمام منزل ماندم. شاهنشاه گردش رفتند.

دوشنبه ۱۲ اردیبهشت ۱۳۵۶

صبح قرار بود سه سفیر جدید اعتبارنامه تقدیم کنند. من شب قبل اجازه گرفتم که در این تشریفات حاضر نشوم. ولی صبح سر راه شاهنشاه رفتم که با لباس تمام رسمی و پیاده از کاخ اختصاصی به جهان نما تشریف می‌آوردند. تعجّب فرمودند که باز هم آمده‌ام. عرض کردم: عرایض دو سه دقیقه[ای] راجع به مسافرت فردا به مشهد دارم، ولی می‌خواستم استدعا کنم قبلاً تشریف بیاورید در این چمنِ کناری، یک غنچه رُز را تماشا بفرمایید که هم تماشایی و هم بودار است. قبول فرمودند. همه درباریها و گاردیها تعجّب کردند که با این لباس، شاهنشاه چه طور مسیر خودشان را روی استدعای من تغییر دادند و مدّتی به تماشای غنچه گذراندند. عرایض مربوط به سفر مشهد را هم عرض کردم. [شیخ ناصر الاحمد الصّباح] وزیر خارجه کویت شرفیاب شد، ولی من اجازه گرفته بودم سر ناهار نروم و استراحت کنم. پس از مرخّصی، دو ساعتی با دختر خانم ایرانی گذراندم. خیلی مطلوب بود، پس از مدتها دوری!

شاهنشاه بعد از ظهر چهار پنج ساعت کار کردند. من هم در منزل کار و استراحت کردم.

سه‌شنبه ۱۳ و چهارشنبه ۱۴ و پنجشنبه ۱۵ اردیبهشت ۱۳۵۶

در خراسان گذشت. من جز به زیارت مرقد مطهّر به هیچ جا در رکاب مبارک نرفتم. شاهنشاه به اتّفاق علیاحضرت شهبانو به خواف تشریف بردند. عصر چهارشنبه علیاحضرت شهبانو به تهران تشریف بردند که از آن جا با رفقای خودشان Weekend برای اسکی آبی به سدّ محمّدرضا شاه بروند. ما هم Weekend را در خراسان گذراندیم و مطلوب هم بود! جمعه ۱۶ هم به علّت ورود مسافر خوبی اطراق شد و خوش گذشت.

از اخبار مهمّ جهان، آرامش نسبی در پاکستان است، ولی بوتو حمله شدیدی به

آمریکاییها کرد که آنها مخالفین را تشویق می‌کنند. نفهمیدم آنها چه نفعی در انداختن بوتو ممکن است داشته باشند. از حضور مبارک شاهنشاه فرصت نشد بپرسم. فقط در مورد مذاکرات با رئیس جمهور ونزوئلا،[۱] در مشهد سئوال کردم که [آیا] سر عقل آمده؟ (چون از اعراب طرفداری می‌کرد و میل داشت ما قیمت نفت را پایین بیاوریم). فرمودند: تا اندازه‌ای.

شنبه ۱۷ اردیبهشت ۱۳۵۶

به تهران مراجعت شد. در هواپیما بعضی عرایض لازم به حضور شاهنشاه کردم. یک این که والاحضرت همایونی سرپرستی دقیق لازم دارند و این کار نمی‌شود. فرمودند: در فکر هستم. دیگر این که باز روزنامه الانوار کویتی نوشته است که در اثر مسافرت رئیس جمهور ونزوئلا به کشورهای نفت خیز خاورمیانه، قیمت نفت اوپک به هم نزدیک خواهد شد و عربستان سعودی حاضر شده است ۳٪ گرانتر بفروشد. فرمودند: مزخرف می‌گوید، تا ماه ژوئیه و اوت قیمتها مساوی می‌شود، ولی شاید ما هم از بالا بردن قیمت که قرار بود در ماه اوت و سپتامبر انجام گیرد، برای مدّتی منصرف شویم، زیرا پدر شرکتهای غیر آمریکایی در می‌آید، گو این که در مقدار فروش ما الحمدالله تغییری حاصل نشده است.

بعد عرض کردم: وزیر مختار آمریکا (هنوز سفیر نیامده) مرا برای ناهار و ملاقات با [سایروس] وَنس وزیر خارجه دعوت کرده است (وَنس برای شرکت در سنتو می‌آید، ولی نماینده پاکستان نخواهد آمد) بروم یا نروم؟ مدّت زیادی فکر کردند، بعد فرمودند: به وزیر خارجه که گفته‌اند نرود، زیرا باید او مهمانی می‌داد، نه وَنس. معنی این مطلب را هم نفهمیدم! البتّه برای تحمیق من فرمودند و یا برای این که خودم مطلب دستگیرم بشود که نباید بروم. [فرمودند] تو هر چه میل‌داری بکن. عرض کردم: من از

۱- کارلوس آندرس پرز (Carlos Andres Perez)، رئیس جمهور ونزوئلا (۱۹۷۹-۱۹۷۴ و سپس ۱۹۹۳-۱۹۸۹)، در هفتم اردیبهشت این سال برای مذاکره با شاه وارد تهران شد. پرز با جیمی کارتر رابطه‌ی بسیار نزدیکی داشت.

خودم نه میل دارم و نه اراده‌ای دارم، هر چه بفرمایید می‌کنم؟ فرمودند: باز هم تا فردا فکر کن.

سر ناهار رفتم. پرنس نعیم خان برادر داوود خان شرفیاب شد. چون می‌خواست مرا هم ببیند (با آن که اجازه گرفته‌ام به طور کلّی سر ناهار و شامها نروم) ناچار رفتم. باز بر سرهیرمند بازی در آورده‌اند و می‌خواهند به قول خودشان بندی (سد) ببندند که طغیانها را به گودزره هدایت کند. نمی‌دانم این دیگر چه معنی می‌دهد. آمده بود تقریباً اجازه بگیرد. شاهنشاه فرمودند: باید مطالعه بکنیم. به نخست وزیر که حضور داشت امر فرمودند بعد از ظهر کمیسیون مقدّماتی فنّی دو طرف، مطالعه را شروع کند.

یکشنبه ۱۸ اردیبهشت ۱۳۵۶

صبح شرفیاب شدم. مطلب مهمّی نبود. بعضی کارهای جاری و مالی را عرض کردم. به عرض رساندم که در مورد رفتن به سفارت آمریکا دیشب فکر کردم اگر می‌خواهید اظهار مرحمتی به وَنس بفرمایید، باید بروم و اگر نمی‌خواهید، باید نروم. این خلاصه مطلب است، حالا هر طور امر فرمایید عمل خواهم کرد. باز هم تأمّلی کرده و فرمودند: فرق نمی‌کند، برو پشک بینداز! این هم شد جواب؟ ماشاءالله از این تو دار بودن! دیگر عرضی نکردم و مرخّص شدم. او امری درباره تعمیر کاخهای بابل و نوشهر و مبلمان آن جا صادر فرمودند. از کاخ کوچکی که برای علیاحضرت ملکه پهلوی در چالوس ساخته‌ام خیلی تعریف کردند.

بعد مرخّص شدم و در منزل کار کردم. شاهنشاه گردش تشریف بردند.

دوشنبه ۱۹ اردیبهشت ۱۳۵۶

صبح شرفیاب شدم. مطالب جاری به اختصار عرض شد. عرض کردم: امتحان طبّی وجود مبارک بسیار خوب بود. اطبّا معتقدند که دوای اصلی را (برای اصلاح خون) به نصف تقلیل بدهید. شاهنشاه خوشحال شدند. عرض کردم: امّا به این خیلی خوشبین نباشید، یعنی اگر گفتند باز باید دوز دوا بالا برود خاطر مبارک ناراحت نشود، چون امکان دارد که

این اتّفاق بیفتد. فرمودند: بچّه که نیستم که ناراحت شوم.

عرض کردم: من هم حسب‌الامر پشک انداختم و مصلحت دیدم که به جای مهمانی وَنس به بیرجند بروم. امر لازمی که ندارید که با او صحبت کنم، خودش شرفیاب می‌شود. چه لزوم دارد غلام جمعه‌ام را خراب کنم؟ فرمودند: عیبی ندارد، به هرحال باید مواظب سلامتی خودت باشی.

عرض کردم: والاحضرت علی پسر مرحوم والاحضرت شاهپور علیرضا را که عقل درستی ندارد اجازه فرموده‌اید [به] اروپا برود. او برای ما اسباب زحمت زیادی درست خواهد کرد. فرمودند: از او تضمین بگیرید. عرض کردم: تضمین از دیوانه؟ بعد هم او ممکن است در دست عناصر مُخرّبِ قرار بگیرد و آن وقت بلا خواهد شد. فرمودند: [موضوع را] مطالعه کن.

بعد از ظهر شاهنشاه چندین ساعت کار کردند، منجمله شورای اقتصاد داشتند. من هم در منزل کار کردم. منجمله سفیر آلمان [را که برای] خداحافظی [آمده بود] پذیرفتم.

از اخبار مهمّ جهان اعلامیه نُه دولت بزرگ صنعتی جهان در لندن است که این جا می‌گذارم. اتّفاقاً این دفعه کاری کردند. دیگر این که کارتر برای ملاقات با حافظ اسد رئیس جمهوری سوریه از لندن به ژنو آمد و باز به لندن مراجعت کرد که در کنفرانس ناتو شرکت کند.

سه‌شنبه ۲۰ اردیبهشت ۱۳۵۶

صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری را عرض کردم. فرمودند: می‌خواهم مسجد آریامهر را با پول خودم بسازم. البتّه در صورتی که زمینهای شمال فروش برود. عرض کردم: نیّت شاهنشاه خیر است و انشاءالله موفق می‌شوید.

عرض کردم: کتابی که [کیم] روزولت، مأمور سیا، راجع به قضایای ۲۸ مرداد می‌خواهد چاپ کند و همچنین کتاب مأمور مافوق او، و در شرفیابی که داشته، اجازه فرموده‌اید چاپ شود. ما این کتاب را خواندیم بسیار بد است و شاهنشاه را خیلی غیر مصمّم و مردّد جلوه داده و فقط فشار روزولت، شاهنشاه را به اتّخاذ بعضی تصمیمات،

منجمله صدور فرمان نخست وزیری زاهدی وادار کرده است. در صورتی که چنین نبود و این مردکه می‌خواهد از خودش [قهرمان] hero درست کند، چرا همچو اجازه[ای] بدون خواندن کتاب صادر فرمودید؟ فرمودند: فکر نمی‌کردم این طور باشد. عرض کردم: به هر حال من ناچارم ولو با خریدن خود اینها، جلوی چاپ آن را بگیرم. فرمودند: هر چه مصلحت می‌دانی بکن.

عرایضم را کوتاه کردم چون با دوست ایرانی خودم قرار ملاقات داشتم. دو ساعتی به خوشی گذشت. بعد از ظهر در منزل کار کردم. شاهنشاه گردش تشریف بردند.

چهارشنبه ۲۱ اردیبهشت ۱۳۵۶

صبح شرفیاب شدم. مطلب مهمّی نبود. عرض کردم: سفیر جدید شوروی می‌خواهد مرا ببیند. فرمودند: مانعی ندارد. صحبت ساختمانها شد. فرمودند: کاخ رامسر را هم مثل کاخ بابلسر درست تعمیر کن و اثاثیه خوب بگذارید. به علاوه ساختمانهای دیگری هم باید در باغ آن جا بکنید. به شوخی پرسیدم کاخ نوشهر کی تمام می‌شود؟ چون از اوّل کارِ آن جا چندین نوع مداخله توسّط نزدیکان و دوستان علیاحضرت شهبانو شد. من فهمیدم به جایی نمی‌رسد و رسماً خودم را کنار کشیدم و عرض کردم ملک خصوصی شاهنشاه است، امر فرمایید املاک اختصاصی انجام کار را به عهده بگیرد. از آن تاریخ پنج سال می‌گذرد و پنج سال دیگر هم تمام نخواهد شد. شاهنشاه خندیدند. فرمودند: به درد ایّام پیری ما خواهد خورد. عصا به دست مثل پدرم فقط باید از مناظر استفاده کنم! من هم خندیدم. عرض کردم: اگر پنج سال دیگر تمام بشود که هنوز شاهنشاه خواهند توانست از معاشرت دخترها لذّت ببرند. فرمودند: چه لذّتی؟ عرض کردم: تا هنگامی که روح جوان و قدرت جسمانی دارید، همه جور لذّت چه مانعی دارد. فرمودند: با غبغب چروکیده و شکم گنده چه کیفی می‌توان کرد؟ عرض کردم: البتّه دلربایی نمی‌توانید بفرمایید. این احساسی است که غلام سالها است دارم، ولی استفاده می‌توانید بفرمایید. فرمودند: من خوشم نمی‌آید. عرض کردم: چون شاهنشاه هستید، پدرسوخته زنها طوری خودشان را واله و شیدا نشان می‌دهند که حقیقتاً باور خودتان هم

خواهد شد! شاهنشاه خیلی خندیدند.

بعد مرخّص شدم، به کارهای جاری رسیدم. شاهنشاه هم بعد از ظهر کار کردند.

[فریدون موثّقی] سفیر شاهنشاه در اردن را پذیرفتم که با حافظ اسد در سوریه ملاقات کرده بود، پیش از آن که به ژنو پیش [جیمی] کارتر برود. گفت حافظ اسد به شاهنشاه پیغام داد که من وسیله [سایروس] وَنس به کارتر پیغام داده‌ام که هر تصمیم نهایی در خاورمیانه باید با راهنمایی شاهنشاه ایران باشد و لاغیر. باعث افتخار شد.

[حسین داودی] سفیر شاهنشاه در کابل را پذیرفتم. شرح مفصّلی می‌گفت که قرارداد چند سال پیش دولت ایران با افغانستان را که دولت ایران [دربارهٔ هیرمند] بست و اوّل افغانها می‌گفتند بسیار بد است و امضا نمی‌کردند (دولت انقلابی جدید)، بعد که مطالعه کردند دیدند کاملاً به منفعت آنهاست، چون مسئله سیلابها که باید به سیستان برسد در آن نیست و باید در پروتکل علیحدّه[ای] مبادله می‌شد و دولت سابق هم رفت. اینها هم جز به متن قرارداد به چیز دیگری اهمّیّت نمی‌دهند و حالا می‌خواهند جلوی سیلابها را بگیرند و به گودزره بیندازند. آمدن نعیم هم برای این [منظور] بود. دولت هویدا هم توجّهی ندارد. این خبر مثل پتک برسر من فرود آمد و شب تب کردم، تا فردا یا پس فردا عرض کنم با آن که در مجلس ما و آنها تصویب شده، قرارداد مبادله نشود تا بعد ببینیم چه خاکی بر سر بریزیم. سر ناهار شاهنشاه خیلی با تغیّر به نعیم فرمودند: اگر خیال دشمنی دارید ما حرفی نداریم. نمی‌دانم چه طور بعد هویدا شاهنشاه را راضی کرده که قرار داد مبادله شود.

[ولادیمیر وینوگرادوف]،[1] سفیر شوروی را دیدم. بسیار از فیزیونومی و سادگی او خوشم آمد. در قاهره سفیر بوده. مرد بسیار چیز فهمی است. به عربها خیلی فحش می‌داد که باعث تعجّب من شد. به من گفت تو معاون صدر هیئت رئیسه شوروی را دعوت کردی که به ایران بیاید، مطلب فراموش شده. گفتم به علّت ناخوشی من بود،

۱- ولادیمیر وینوگرادوف از ۱۹۷۷ تا ۱۹۸۲ سفیرکبیر شوروی در ایران بود و یکی از کارشناسان برجسته‌ی امور خاورمیانه به شمار می‌رفت.

بگویید فوری بیایند.

پنجشنبه ۲۲ اردیبهشت ۱۳۵۶

صبح شرفیاب شدم. موضوع ملاقات با سفیر شوروی را عرض کردم. فرمودند: من هم از او خوشم آمده. به علاوه او در سفر اخیر ما به شوروی و مسافرت به ولادیوستک مهماندار ما بود.

کارهای جاری را عرض می‌کردم که تلفن زنگ زد و طرف، صحبت از آتش‌سوزی بزرگی در میدان نفتی می‌کرد. من دلم پاره شد. بعد که صحبت شاهنشاه تمام شد با آن که هرگز به خودم اجازه جسارت نمی‌دهم، پرسیدم چه اتّفاقی افتاده؟ فرمودند: در عربستان سعودی است وگرنه من به این راحتی در صندلی خودم نمی‌نشستم. عرض کردم: اقبال شاهنشاه من بلند است. سرمای شدید آمریکا و بدی هوای خلیج فارس که نگذاشت به موقع ظرفیّت عربستان سعودی بالا برود، همه نقشه‌های آمریکاییها را نسبت به ایران نقش بر آب کرد. البتّه در به زانو درآوردن ژاپن و آلمان استفاده خودشان را کردند، ولی تخم شاهنشاه را هم نتوانستند بخورند. شاهنشاه خندیدند. فرمودند: همین طور است، به علاوه کارتر خیلی عاقلتر شده و تمام حرفهای مزخرف تبلیغاتی خودش را فراموش کرده است. عرایض دیگرم را می‌کردم که شیخ راشد (شیخ دوبی) وارد شد، فرصت نشد مسئله افغانستان را عرض کنم. فقط اجازه گرفتم فردا با دکتر خودم که از فرانسه دعوت کرده بودم، برای دو سه روزی به بیرجند بروم. اجازه فرمودند. پس از مرخّصی، شاهنشاه گردش تشریف بردند.

پس از مرخّصی، دیدن یک دختر ایرلندی بسیار زیبا رفتم و واقعاً نیم ساعتی که با او بودم، همه چیز را فراموش کرده بودم. عکس او را این جا می‌گذارم. فوق‌العادّه زیباست. افسوس که من پیر شده‌ام. بعد از ظهر در منزل کار کردم.

عریضه‌ای از [ذوالفقار علی] بوتو رسیده بود، تقدیم کردم.[1] به دقّت ملاحظه فرمودند.

۱- متن پیام بوتو و پاسخ شاه به دنبال این یادداشت آمده است.

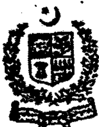
فرمودند: برو فکر کن جوابش را چه بدهیم؟ ما که نمی‌توانیم هر چه گفته است تصدیق بکنیم. من عرض کردم: نفهمیدم بوتو چرا به این شدّت به آمریکاییها حمله کرد؟ فرمودند: ناچار شد. عرض کردم: فکر نمی‌کنم آمریکاییها بر علیه او عملی کرده باشند. چه نفعی در به هم زدن یک رژیم که راه خودش را می‌رود می‌توانند داشته باشد؟ به علاوه به هم خوردن پاکستان به نفع شوروی تمام می‌شود. فرمودند: فکر می‌کنم چون در موضوع معامله اتمی با فرانسه، حرف آمریکا را با آن که ما هم توصیه کردیم، نه او و نه فرانسویها گوش دادند و کار را ادامه می‌دهند، آمریکاییها به خیال خودشان می‌خواستند او را تنبیه بکنند. عرض کردم: اگر کمی عقل داشته باشند به هم خوردن وضع پاکستان را برای به هم زدن یک معامله با فرانسه در قبال هم نمی‌گذارند. شاهنشاه خندیده فرمودند: در همین مسئله شک داریم! عریضه بوتو و جواب آن را این جا می‌گذارم.

از جمعه ۲۳ اردیبهشت ۱۳۵۶ تا دوشنبه ۲۶ اردیبهشت ۱۳۵۶

با دکتر فرانسوی معالج خودم و همسرش و پرستار [در بیرجند بودم]. دکتر و خانمش را از پاریس دعوت کرده بودم. از تهران خارج شدم که در تشریفات ناهار وزرای خارجه [سنتو] و غیره نباشم. [سایروس ونس] وزیر خارجه آمریکا مصاحبه[ای] انجام داده است که این جا می‌گذارم. به نظرم مجموعاً خوب است. حال باید ببینم نظر مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه چه خواهد بود. البتّه فردا می‌پرسم.

در بیرجند، با آن که مریض هستم مجموعاً خوش گذشت. به خصوص که کارهای بزرگی انجام شد. تقریباً می‌توانم مطمئن باشم که امسال مؤسّسه عالی آموزشی امیر شوکت‌الملک علَم شروع به کار خواهد کرد.[1] کارهای مقدّماتی آن تمام حاضر شده. منزل موقّت برای کادر آموزشی و دانشجو در نظر گرفته شده است. به علاوه کار اساسی هم در شوکت‌آباد شروع می‌شود، یعنی آقای [محمود] خیّامی

۱-علم مستغلّات گسترده‌ی شوکت‌آباد را که وقف خانواده و خود متولّی آن بود به این مؤسّسه اهدا کرد. نخستین واحد مؤسّسه (دانشکده‌ی علوم) یک سال بعد آغاز به کار کرد. در ۱۳۷۰ (۱۹۹۱)، مؤسّسه‌ی عالی آموزشی امیر شوکت‌الملک علم تبدیل به دانشگاه بیرجند شد و در ۱۳۸۳ شمار دانشجویان آن در حدود ۴,۵۰۰ تن بود.



AMBASSADOR OF PAKISTAN
TEHRAN

No.Amb-4/77. 11 May 1977.

Your Excellency,

I have the honour to convey the following message from His Excellency the Prime Minister of Pakistan to His Imperial Majesty, the Shahanshah Aryamehr:

"Your Imperial Majesty,

For reasons which have been explained to your Foreign Minister, I was left with no choice but to decide that my Foreign Minister should not attend the forthcoming CENTO Meeting in Tehran. There has been massive outside intervention in our internal affairs in which both United States and United Kingdom are involved. Under the circumstances and particularly after disclosure of this intervention in my speech to Parliament, it would have caused grave misunderstanding in Pakistan, if so soon after that discourse my Foreign Minister had participated in the CENTO Meeting alongwith representatives of United States and Britain.

Your Majesty is aware of the profound esteem and affection in which I personally

Contd....2/-

and the people of Pakistan hold you. I would like to assure you that it was not an easy decision for me to take when this Meeting was being held in Tehran. It is my strong hope that I will have Your Majesty's full understanding.

With the assurances of highest consideration and esteem.

Zulfikar Ali Bhutto".

2. I shall be most grateful to Your Excellency if the above message is kindly conveyed to its Most August Destination.

Please accept, Excellency, the assurances of my highest consideration and great personal regards.

Yours sincerely,

S. Ghiasuddin Ahmed

(S. Ghias Uddin Ahmed)

His Excellency,
Mr. Amir Assadollah Alam,
Imperial Court Minister,
Tehran.



12th May, 1977.

Dear Mr. Prime Minsier,

I thank Your Excellency for your message of 11th May 1977.

In view of the close friendship and cooperation linking Iran and Pakistan, we regret that the opportunity will not arise this time, as in the past, for our Foreign Ministers to exchange views and ideas together on questions of mutual interest during the forthcoming CENTO Ministerial Conference in Tehran.

However, I hope that such a contact will take place at a suitable date in the near future.

With best wishes and cordial regards,

Sincerely,

Mohammad Reza Pahlavi.

His Excellency
Mr. Zulfikar Ali Bhutto,
Prime Minister of the Islamic Republic of Pakistan,
ISLAMABAD.

رئیس شرکت ایران ناسیونال به بیرجند آمد و مخارج ساختمان یک خوابگاه دانشجویی برای ۱۲۰ نفر را تعهّد کرد.[۱] بسیار ممنون شدم. یک دانشکده هم بنای آن شروع می‌شود و پول آن را دولت داده است. از این بابت خیلی خوشحالم. خدا عمر بدهد به اعلیحضرت که در پاییز که تشریف آوردند امر فرمودند کارها قطعاً شروع بشود و شد و انجام می‌گیرد. فعلاً این عشق من است به جای همه عشقهای سابق، که باید در آن موفّق شوم تا بتوانم نام پدر را زنده نگاه دارم. آن مرد بزرگ خیلی حق به این منطقه دارد و حیف بود فراموش بشود.[۲]

سه‌شنبه ۲۷ اردیبهشت ۱۳۵۶

صبح شرفیاب شدم. شاهنشاه از وضع بارندگی و محصول در بیرجند سئوال فرمودند. عرض کردم: چون از نیمه بهمن تا اوّل فروردین باران قطع شده بود، دشت سوخته، ولی کوهستانها مقاومت کرده‌اند و دِیم در آن جا به علّت بارندگی بهار خوب شده و آب هم فراوان است. عرض کردم: در آن جا که بودم علیاحضرت شهبانو وعده فرمودند که پنجشنبه و جمعه به بیرجند تشریف می‌آورید، خیلی خوشحال شدم. بعد منصرف شدید. فرمودند: پنجشنبه صبح کار داشتم و دیدم که یک شب نمی‌ارزد (حال آن که من در قلب خودم می‌دانم که این شخص آن قدر آقاست که نخواسته موجبات فعّالیّت مهمانداری مرا فراهم کند و خواسته است که در استراحت باشم، امّا حتّی به زبان هم نمی‌آورد). وضع دانشگاه بیرجند را عرض کردم که به مرحمَت شاهنشاه راه افتاده است. اظهار خوشوقتی فرمودند.

بلافاصله [قرارداد هیرمند] و کار سیستان را عرض کردم. فرمودند: آخر اگر ما به افغانها

۱- محمود خیّامی، به همراه برادرش، احمد خیّامی پایه‌گذار صنعت اتومبیل در ایران بود. با آن که پس از انقلاب دارایی او در ایران مصادره شد، وی بخش بزرگی از درآمد فعّالیّت موفقیّت‌آمیزش در خارج از کشور را همچنان صرف گسترش فرهنگ ایران کرده و از جمله بیش از ۲۰ دبیرستان مجهّز در زادگاهش، خراسان، بر پا ساخته است. [در سال‌های اخیر با ادامه کمک‌های خیامی، تعداد این مدرسه‌ها پیوسته بیشتر شده است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

۲- [این عشق چندان نپایید. نام امیر شوکت الملک علم از سال ۱۳۵۷ در پی وقوع انقلاب اسلامی از موسسه برداشته و اموال و املاک خاندان علم مصادره شد. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

سخت‌گیری بکنیم در دامن روسها می‌افتند. عرض کردم: این یک مسئله جداگانه است و اینها به هر حال در دامن روسها افتاده‌اند، زیرا عمر داوود آفتاب لب بام است. پس چرا ما سند را مبادله کنیم و یک سند محکمی به دست دولت کمونیست بعدی افغان بدهیم؟ بهتر است قرارداد مبادله نشود. فرمودند: به هر حال ما باید از همین آبی که داریم استفاده خوب بکنیم. عرض کردم: خشکی [دریاچه] هامون یک بدبختی بزرگ منطقه است، زیرا گاوداری سیستان از بین می‌رود. معلوم می‌شود استدلالات غلط دولت را قبول فرموده‌اند. من ناچار خودم را به این راه زدم که اعلیحضرت که می‌فرمودید اگر قرارداد نفت که در دوره پدرم مدت آن شصت ساله شد، اصلاح نمی‌شد و ما این فتوحات را نمی‌کردیم، و اگر مسئله شطّ‌العرب اصلاح نمی‌شد و ما حرفمان را به کرسی نمی‌نشاندیم، من هرگز راضی نمی‌مردم. این هم چنین مسئله ایست. از لحاظ اقتصادی مهمّ نیست، ولی از لحاظ مملکت مهمّ است. خیلی خیلی تأمّل فرمودند و دیگر چیزی نگفتند. من هم دیگر اصراری نکردم و بقیّه مطلب را به بعد گذاشتم.

عرض کردم: دیشب بی.بی.سی. پدر کارتر را درآورد و ضمن یک ربع تحت عنوان [نامه‌ای از آمریکا] Letter From America[1] دو روییها و دو دوزه بازیهای کارتر را برملا ساخت، خیلی تعجّب دارد. فرمودند: آخر بی.بی.سی. می‌گوید تابع دولت انگلیس نیست، امّا بودجه‌اش را دولت انگلیس می‌دهد.[2] این هم از خوشمزگیهای انگلیسیهاست، و خندیدند. عرض کردم: گفتار بی.بی.سی. خیلی شدید بود. فرمودند: ممکن است متن آن را برای من بگیری و بفرستی که بخوانم؟

۱- در یادداشت علم به اشتباه A letter from US نوشته شده است. تهیه‌کننده‌ی این برنامه الیستر کوک (Alistair Cook) آمریکا را خوب می‌شناخت و گفتار هفتگی او شنونده‌ی فراوانی داشت.

۲- بی.بی.سی. به موجب فرمان سلطنتی (Royal charter) برپا شد و بودجه‌ی آن نخست از راه پرداخت عوارض سالیانه‌ی دارندگان رادیو و سپس تلویزیون تأمین می‌گردید. سپس به تدریج فروش برنامه‌های بی.بی.سی. نیز منبع درآمد تازه‌ای برای آن شده است. بی.بی.سی. سازمانی مستقل و زیرنظر هیئت امنایی است که اعضای آن از سوی دولت برگزیده می‌شوند و هر ساله گزارش عملکرد خود را به پارلمان و مردم عرضه می‌دارند. مدیرعامل و اعضای هیئت اجرایی بی.بی.سی. از سوی هیئت امنا انتخاب می‌شوند. شاه هرگز استقلال بی.بی.سی. را باور نداشت و آن را صرفاً یکی از ابزارهای سیاسی دولت انگلستان می‌پنداشت.

دیگر مطلب مهمّی پیش نیامد. پرسیدم شاهنشاه [سایروس] وَنس را چگونه یافتند؟ فرمودند: آدمی منطقی به نظرم آمد. عرض کردم: من هم از مصاحبه‌اش بدم نیامد. فرمودند: صحبتهای او هم بد نبود و راجع به منطقه، او را روشن یافتم. نامه[ای] از زن کارتر برای علیاحضرت شهبانو رسیده بود. عرض کردم: این هم باید دعوتی از شهبانو باشد. فرمودند: فکر می‌کنم همین طور است.

من مرخّص شدم. به دیدن دختر ایرلندی رفتم. بعد از ظهر در منزل کار کردم. شاهنشاه گردش تشریف بردند.

چهارشنبه ۲۸ اردیبهشت ۱۳۵۶

صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری و نامه‌های خارجی زیاد بود که توشیح فرمودند. از جواب ملک خالد نه فقط خوششان نیامد، بلکه عصبانی شدند. فرمودند: نامه مشترک رئیس جمهور ونزوئلا و مرا به ملک خالد، فوری برای عموم سران اوپک بفرستید تا خیال نکنند ما یواشکی، از زیر، با ملک خالد و رئیس جمهور ونزوئلا ساخت و پاختی کرده بودیم. امّا اگر آنها از ما بخواهند که در کنفرانس پاریس اقداماتی بکنیم، دیگر نخواهیم کرد، با این وضع نمی‌شود. مردکه (ملک خالد) مثل این که به نوه کورش نصیحت می‌کند! من و رئیس جمهور ونزوئلا خواسته‌ایم تا اوّل ژانویه نرخها ترقّی نکنند، او می‌گوید سال آینده هم باید [بی‌تغییر] freeze بشود.[1]

عرض کردم: والاحضرت شاهدخت اشرف دیشب امر مبارک را به من ابلاغ فرمودند که به دولت بنویسم سالیانه بیست ملیون تومان برای مخارج دفتری و غیره ایشان داده شود. تأمّلی کرده، بعد سئوال فرمودند: برای چه این مبلغ را می‌خواهند؟ آیا مخارج مسافرتهای رسمی ایشان هم جزء آن است؟ عرض کردم: تحقیق می‌کنم. مدّتی شاهنشاه درد دل کردند که اینها جز خودشان، به من و به هیچ کس و به هیچ چیز نمی‌اندیشند. او که می‌خواهد بیست ملیون تومان سالیانه از دولت بگیرد چرا اموال

۱- نامه‌ی ملک خالد به شاه به دنبال این یادداشت آمده است.

ياصاحب الجلالة ،

لقد تلقيت بسرور بالغ رسالة جلالتكم وفخامة الرئيس الفنزويلي بتاريخ ٣٠ ابريل ١٩٧٧ ، التي تضمنت ارائكم القيمة في الطرق والوسائل التي تؤدى الى توحيد السعر في منظمة اوبك وتماسك وحدة هذه المنظمة ، وهي امور نتطلع اليها ونحرص دائما على تحقيقها .

ولا شك ان اتخاذ قرار بعدم زيادة سعر البترول في شهر يوليو القادم عن مستواه الحالي السائد في كثير من دول اوبك ، هو خطوة هامة وبناءة لتحقيق تلك الاهداف ، ولدعم وحماية الاقتصاد العالمي ، وعلى الرغم من ان الانتعاش الاقتصادى العالمي هو أقل بكثير مما كان متوقعا فان حكومتي تعتقد انه لو اتفق من الآن على سريان سعر موحّد حتى نهاية عام ١٩٧٨ فان بالامكان ، عندئذ ، رفع سعرنا مباشرة الى نسبة عشرة بالمائة لزيت (الاشارة العربي الخفيف) ليكون هو السعر الموحّد حتى نهاية العام المذكور .

وانا لنرجو ان نتمكن ، بالتعاون مع جلالتكم ، من بلوغ اهدافنا المشتركة وصيانة وحدة وتماسك منظمتنا " اوبك " .

وتفضلوا ياصاحب الجلالة بقبول خالص تحياتنا وتمنياتنا لكم بدوام الصحة وللشعب الايراني الشقيق بالتقدم والازدهار/ والله يحفظكم ...

اخوكم

خالد بن عبد العزيز آل سعود

حضرة صاحب الجلالة الاخ آريا مهر محمد رضا بهلوى

شاهنشاه ايران

الرياض في ٢٤ جمادى الاولى ١٣٩٧هـ

الموافق ١٢ مايو ١٩٧٧م



دفتر مخصوص شاهنشاهی

ترجمه

بسم‌الله الرحمن‌الرحیم

برادرم اعلیحضرت همایون‌محمدرضاپهلوی شاهنشاه آریامهر

اعلیحضرتا

نامه اعلیحضرت ورئیس جمهوری ونزوئلا مورخ ۳۰ آوریل ۱۹۷۷ راکه‌متضمن‌نظرات ارزنده اعلیحضرت همایونی درباره طرق و وسائل‌لازم برای یکسان ساختن‌بها درسازمان اوپک وحفظ وحدت این‌سازمان‌بود یعنی همان‌اموری که‌مطمح نظرما است وتحقق آنها مد نظرما میباشد باکمال مسرت دریافت نمودم .

بدون شک اخذ تصمیم درباره عدم افزایش بهای نفت درماه ژوئیه آینده ازسطح فعلی موجوددراغلب کشورهای‌عضو اوپک ، گام مهمی‌است درراه تحقق آن‌هدفها وتحکیم و حمایت اقتصادجهانی . علیرغم این‌موضوع که بهبود وضع اقتصادی جهانی بمراتب کمتر ازمیزانی‌است که انتظار میرفت ، ولی‌کشورمن‌معتقداست که اگرچنانچه ازهم اکنون‌درباره بموقع اجراء گذاشتن یک بهای واحد تاپایان سال ۱۹۷۸ توافق شود ، درآن‌موقع امکان‌خواهدداشت که‌بهای نفت بلافاصله به نسبت ده درصدبرای نفت (نوع سبک عربی) افزایش داده شودتابه موجب این‌بهای واحدتا پایان سال‌مزبور عمل شود .

ماامیدواریم که‌باهمکاری آن‌اعلیحضرت همایونی برای وصول به هدفهای مشترک وسیاست وحدت وهمبستگی سازمانمان (اوپک) توفیق حاصل نمائیم .

اعلیحضرتا ، خواهشمندم درودهای خالصانه وآرزوهای مرا برای‌تندرستی آن‌اعلیحضرت همایونی‌وترقی وپیشرفت ملت برادر ایران بپذیرید . خداوند وجودآن‌اعلیحضرت همایونی راحفظ فرماید .

برادر شما

خالد بن عبدالعزیز آل‌سعود

ریاض ، بتاریخ ۱۲ مه ۱۹۷۷ میلادی

آموزگار

شرفعرض رسید

در ساعت ۲۰
روز ۲۷/۲/۳۶
[illegible]
[illegible]
۲۷/۲/۳۶

خودش را برای تظاهر وقف می‌کند؟ این چه حرکاتی است؟ بعد فرمودند: همه کس از من همه چیز می‌خواهد، مخصوصاً اقوام نزدیک و اگر یکی را ندهم، به نظر آنها دنیا خراب می‌شود. یکی آخر فکر مرا نمی‌کند که با این همه زحمتی که به من می‌دهند، اگر من از بین رفتم، دیگر اینها گُهی نیستند. من جدّاً ناراحت و از سئوال خودم پشیمان شدم. عرض کردم: شاهنشاه، بزرگ هستید. به قول سعدی: هیچ کس نزند بر درخت بی‌بر سنگ. فرمودند: آخر اقوام و نزدیکان من که باید این فکر را بکنند. عرض کردم: شاهنشاه خوشبختانه اهمّیّت نمی‌دهید، وگرنه واقعاً تا حالا خسته شده بودید. حالا هم این فشارها بر شما باید کم بشود. یک اشاره بفرمایید همه را در سوراخ خودشان می‌نشانم. من که از کسی باک ندارم. شاهنشاه خاموش شدند و چیزی نفرمودند. عرض کردم [ویکند] را اقلاً خوش بگذرانید و کار نفرمایید. فرمودند: با کی خوش بگذرانم؟ با یک عدّه اطرافیان احمق و پر توقّع خودم‌و علیاحضرت؟ عرض کردم: اگر اجازه فرمایید ترتیب این کار را می‌دهم، خودتان اجازه نمی‌فرمایید. فرمودند: آخر باید متأسّفانه یک حدودی را در عالم خانوادگی رعایت کرد. عرض کردم: این طور تفریحات چند ساعت بعد از ظهر، که با خستگی، مثلاً بعد از آن وزیر خارجه انگلیس را می‌پذیرید، برای وجود مبارک صدمه قطعی دارد. خوشبختانه مزاج قوی دارید و صدمه را احساس نمی‌فرمایید. غلام می‌دانم که به این روز افتاده‌ام و اندک عدم تعادلی یا زیاده‌روی بیچاره‌ام می‌کند. ولی به هر حال اثر این عدم تعادلها مآلاً در وجود مبارک ظاهر خواهد شد و خدا آن روز را نرساند. اگر آخر هر هفته را استراحت نفرمایید، لااقلّ آخر هر ماه را دو سه روزی به کلّی توقّف فرمایید. به یک ترتیبی غلام مطلب را حل می‌کنم که علیاحضرت شهبانو هم ناراحت نشوند. در جواب خندهٔ تلخی فرمودند. عرض کردم: غیر از آن هم من از کسی باک ندارم. فقط می‌خواهم وجود مبارک شاهنشاه، نه تنها برای خودم، [بلکه] برای کشور باقی بماند. باقی هیچ است. فرمودند: فکری بکن، ببینیم چه می‌شود.

راجع به سلامتی وجود مبارک و این که به حمدالله در نهایت اعتدال است، عرض کردم. فرمودند: راضی هستم. عرض کردم: با وصف این اگر میل داشته باشید چک آپ بفرمایید، در راه آمریکا در پاریس میسّر است. فرمودند: ترتیب کار را بده، عیبی ندارد.

قدری راجع به وضع سیاسی خاورمیانه و انتخابات اسرائیل که حزب سختگیر محافظه کار بر [حزب]کارگر پیروز شد صحبت شد. عرض کردم: حالا وضع صلح خاورمیانه چه می‌شود؟ فرمودند: خیلی سخت‌تر و پیچیده‌تر و باز هم احتیاج غرب به ما زیادتر خواهد شد. عرض کردم: اتّفاقاً دیشب بی.بی.سی. را گوش می‌کردم که راجع به دریای سرخ صحبت می‌کرد که اگر اتیوپی واقعاً در دامن روسها بیفتد دریای سرخ از لحاظ غرب از دست رفته است و از شاهنشاه تعریف می‌کرد که تا حدود زیادی [جلوی] نفوذ سیاستهای خارجی را در خلیج فارس گرفته‌اید و می‌گفت وضع خلیج فارس به علّت نفوذ ایران، با دریای سرخ قابل قیاس نیست و البتّه اهمیّت خلیج فارس به علّت شریان نفتی قابل قیاس هم با دریای سرخ نیست. فرمودند: این جا را هم به علّت حمق غربیها می‌خواستند وسیله عراق به روز دریای سرخ بیندازند. ما هوشیارانه عمل کردیم و عراق را تا حدودی در دست گرفتیم.

بعد مرخّص شدم و با دوست ایرانی خودم ساعتی گذراندم. بسیار خوب بود. بعد از ظهر شاهنشاه یک ساعتی گردش تشریف بردند، ولی من تمام در منزل کار کردم.

بعد که مرخّص شدم، [نامه][1] فوری از رئیس جمهور ونزوئلا رسید که وسیله [همایون] بهادری تقدیم کردم. جواب مرحمت فرمودند که این جا می‌گذرام.

پنجشنبه ۲۹ اردیبهشت ۱۳۵۶

صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری را عرض کردم. چون از دیشب در تهران باران می‌بارد، الحمداللّه شاهنشاه خیلی سر حال بودند، ولی باز هم فحشی نثار عربستان سعودی فرمودند که مردکه خیال می‌کند به نوه کور خودش درس می‌دهد. [فرمودند] جواب رئیس جمهور ونزوئلا را دیروز دادم و گفتم که دیگر با آنها در این زمینه صحبت نخواهم کرد. عرض کردم: جواب را زیارت کردم. بهادری پیش من آورد.

۱- علم در یادداشت خود «نامه» را خط زده و به جای آن تلگراف نوشته است. ولی از فحوای پاسخ شاه روشن است که رئیس جمهور ونزوئلا درباره‌ی مذاکراتش با سران چند کشور دیگر عضو اوپک، نامه‌ای به شاه نوشته و به همراه آن رونوشت نامه‌ی خود به قذّافی و همچنین اعلامیه‌ی پیشنهادی اوپک را که به پیوست آمده افزوده است. به دنبال این تبادل نامه، گزارشی نیز از منوچهر فرمانفرمائیان، سفیرکبیر ایران در ونزوئلا، به دنبال این یادداشت آمده است.



REPUBLICA DE VENEZUELA
DESPACHO DEL PRESIDENTE

Miraflores, May 9th., 1977

His Excellency
Col. Muammar al-Qadhafi
Chairman of the Revolutionary
Command Council.
Jamahiria Arabe Libia Popular Socialista

Your Excellency:

Upon arriving back in Caracas after my recent trip to the Middle East, I believe it is important to convey to you the results of my conversations with the Sovereigns and Heads of State of the OPEC member Nations that I visited, especially with regard to the problems that we presently confront within the Organization.

Among the group of eleven countries that maintained a common position at Doha, I found the most receptive disposition to support a solution that would facilitate agreement with the Kingdom of Saudi Arabia and the United Arab Emirates, in safeguarding OPEC unity, which is essential not only to the national interests of our countries but also of the Third World. Certainly, any possible road towards a solution must be framed within national terms and without any kind of damage to the countries involved.

That was the attitude I found in Qatar, Kuwait, Iran, Irak and Algiers. Where, after a wide ranging exchange of views, agreement was expressed to me with a possible solution that, without involving a decrease in the present price of oil, would help to ease the incorporation of the two countries which only raised 5%, to arrive at the decision of not implementing the new 5% increase on July 1st., 1977.



REPUBLICA DE VENEZUELA
DESPACHO DEL PRESIDENTE

I explained to each of the Sovereigns and Heads of State of the aforementioned countries the initiative that His Majesty the Shah and I took in Teheran, in obtaining consent to the formula that I will allow myself to explain to you presently. Any additional explanations may be given by the Minister of Energy and Mines of my Government, whom I have appointed as my special envoy to be the bearer of this letter.

In my conversations with His Highness, the President of the Federation of the United Arab Emirates, I also found enthusiastic agreement with the possible formula for a solution which was proposed to the Kingdom of Saudi Arabia.

In Saudi Arabia, His Majesty King Khaled being absent, my meetings took place with His Highness Prince Fahed, with whom I had ample and frank conversations. I could ascertain that the Saudi Kingdom is sincerely concerned with the problem confronting OPEC and that it searches for a graceful way to come out from the situation in which it finds itself. It was proposed to me that the eleven countries that in Doha agreed to increase prices by ten percent, would come down to a middle point between five and ten percent, so that Saudi Arabia and the Arab Emirates would reach that price level. I pointed out all the difficulties that would be created by the implementation of such a formula, and I explained our view regarding the weakening of OPEC were we to adopt such a proposal, precisely when President Carter in his energy address to the Congress of the United States, has fully endorsed all the arguments put forth by OPEC, thus strengthening our position; more so when in that same address he announces to the United States that prices for their national oil will also raise to the international level. Likewise I pointed out the harm that such a position could cause to the North-South Conference, which will meet in its final sessions at the end of this month of May.



On the day of my departure for Iran in a particularly cordial conversation, the Prince expressed once more his concern and informed me of a telephone conversation he had had with His Majesty King Khaled, who asked me to make an effort in favor of an agreement at a middle point between five and ten percent in Iran and the other OPEC member Nations. But he left me with the clear impression that they would finally agree to level off at ten percent, if consensus were not reached within OPEC for their proposal.

In my talks with His Majesty the Shah of Iran, we carefully analyzed all the stated situation, and came to conclude in full agreement upon the need to arbitrate a formula that would facilitate the increase of prices to the ten percent level for the Kingdom of Saudi Arabia.

Within this order of ideas, a joint letter signed by His Majesty the Shah and I was sent to His Majesty King Khaled, in which we announced to him our having assumed the initiative to propose to the other nine countries that adopted the Doha agreement, to maintain the ten percent increase during the second semester of 1977, relinquishing the additional five percent, without making this a condition to the simultaneous increase by Saudi Arabia and the United Arab Emirates: Thus giving them the opportunity so that in the course of these months, progressively or in one single act, they would raise their prices until they reach that of the other members of OPEC at ten percent.

I believe that we thus facilitate the way for Saudi Arabia to increase their prices to ten percent with the advantage that, without public commitment on the part of the Saudi Kingdom, OPEC decides to rescind the five percent increase agreed for next July.



REPUBLICA DE VENEZUELA
DESPACHO DEL PRESIDENTE

His Majesty the Shah and I agreed to suggest to Your Excellency as well as to the other countries that make up the group of eleven, that the date of May 20th. be chosen so that, simultaneously, we may make the announcement that the present price level will be kept until December.

I take as a certainty that His Majesty King Khaled will accept with satisfaction this decision, which means in effect a decrease in the price of oil, since its increase by a further five percent has already been approved to take effect on July 1st., 1977. On the other hand, this announcement would be made before the meeting of the last session of the North-South Conference, thus helping to clear anxieties and decrease tensions, and helping a result that may allow us to once and for all start on the way to a new international economic order.

I am certain that in this fashion we will solve this difficult situation and that OPEC will be able to meet in Stockholm without risk of controversy which could endanger the unity of the organization, or, at least, that the anti-OPEC propaganda of the industrialized countries does nöt find a foothold in the difficulties that may be confronted.

I trust Your Excellency will ponder the proposed formula, as the most adecuate under present circumstances to reaffirm solidarity among all OPEC member Nations, always in fervent defense of the common interests within the Organization, and honoring the commitments arrived at the Algers Summit Conference to be instruments of the Third World in the irrevocable controversy for a New International Economic Order.

With feelings of respect and admiration, I send you my best greetings. Carlos Andrés Pérez, President of Venezuela.



REPUBLICA DE VENEZUELA
DESPACHO DEL PRESIDENTE

Miraflores, May 10th., 1977

His Imperial Majesty
Mohammad Reza Pahlavi
Aryamehr Shahanshah of Iran
Teheran.

Your Majesty:

I must begin by reiterating my profound gratitude for the cordial and meaningful hospitality that you honored me with during my visit to Iran. Your warm demonstrations of friendship and the way that our talks developed have left a deep imprint in me since they are the expressions of your open attitude towards Venezuela and of the estimation in which you hold my Government and me in particular which are, certainly, in correspondence with a reciprocal attitude from Venezuela, its Government and my own towards Iran, its people and Your Majesty.

I must inform you that the visits I made after departing from Iran, to Irak, the United Arab Emirates and Algeria fully and satisfactorily answered to the objectives we delineated in our conversations.

In Irak I observed a very unfavorable attitude towards Saudi Arabia, not only with regards to the problems of OPEC but within Arab policies in general and in relation to the solution of the Middle East problem. The President and the Government of Irak are opposed to any solution in the Middle East which means the recognition of the State of Israel. Likewise they qualify the attitude maintained by Saudi Arabia within OPEC as related to



their commitments with the United States of America. However, after a delicate discussion about the circumstances confronting OPEC in view of the two tier price established, and once the initiative taken by Your Majesty and I was known, in clear and categorical terms, His Excellency the President expressed to me that Irak would support that decision provided it were equally accepted by the rest of the members of the group of eleven.

His Highness the Amir President of the Federation of the United Arab Emirates had the most ample and cordial receptivity towards our statements. In clear and firm terms he expressed that he would fully support the proposal made by Iran and Venezuela, and that he would thus convey it to King Khaled.

In Algeria President Boumedienne felt pleased by the formula devised at Teheran and likewise offered his support for that solution.

Since we did not provide in Teheran for a procedure to carry forward the initiative that we jointly proposed to King Khaled of Saudi Arabia, I have taken the liberty, in benefit of the urgency with which we must act, of explaining to each of the OPEC member States what we are proposing as a formula for agreement.

In this sense, I sent letters from Baghdad to the Amirs of Qatar and Kuwait. I explained the formula personally to the President of Irak, to the President of the Federation of the United Arab Emirates and to the President of Algeria. From Caracas I have addressed the Presidents of Gabon, Indonesia, Libya, Nigeria and Ecuador. I attach copies of the circular letter that I have sent to each of these Heads of State.



In Vienna, at OPEC headquarters, I discussed with the Secretary General the form in which the announcement may be made on the proposed date of May 20th. forthcoming, if agreement is reached, as it appears evident it will, on the part of the eleven countries that raised their prices by ten percent at the Doha meeting. It occurred to us that to insure the synchronization of the information it would be best if each of the eleven authorizes the Secretary General so that the announcement is made from Vienna. To this effect, allow me to attach a draft of a very brief communiqué which, with your approval or the changes that you may suggest, would be delivered in Vienna on May 20th. next.

As time goes on I am more convinced that we will reach the desired solution through the procedure we arbitrated. However, I think that Iran and Venezuela could propose a private meeting, that could take place in Teheran, with the assistance of Algeria and other member Nations Your Majesty may see fit, to analyze in depth the situation within OPEC and the possible means of neutralizing or preventing situations such as the one that occurred in Doha. We would, in essence, have to study some common rules for the meeting in Stockholm presenting, surely, some suggestions that may prevent unforseen situations which may turn up in the future. It would also be useful for the Stockholm meeting if we could present a concrete program for a world-wide information system on the part of OPEC.

Please, Your Majesty, accept the most cordial expressions of my feelings of appreciation and friendship.
Carlos Andrés Pérez, President of Venezuela.

17th May, 1977.

HIS IMPERIAL MAJESTY
MOHAMMAD REZA PAHLAVI
ARYAMEHR SHAHANSHAH OF IRAN
TEHRAN.

YOUR MAJESTY,

I THANK YOUR MAJESTY FOR THE PROMPT RESPONSE TO MY LETTER OF MAY 10th., 1977. IT WAS GRATIFYING TO READ THE CONTENTS OF YOUR LETTER.

YOUR OBSERVATION REGARDING THE OPEC COMMUNIQUE HAS HELPED TO INCREASE MY DEEP CONCERN REGARDING THE SITUATION WE ARE CONFRONTING WITHIN THE ORGANIZATION. MY ASSISTANTS IN TEHRAN WERE NOT CAREFUL IN READING TO ME THE FINAL TEXT OF THE LETTER THAT YOUR MAJESTY AND I ADDRESSED TO KING KHALED. FROM OUR CONVERSATIONS I HAD UNDERSTOOD THAT YOUR MAJESTY HAD ACCEPTED MY SUGGESTION THAT WE SHOULD NOT CONDITION OUR MAINTAINING THE TEN PERCENT INCREASE FOR THE REST OF THIS YEAR, IN THE CERTAINTY THAT WITH OUR LETTER HIS MAJESTY KING KHALED WOULD FEEL COMMITED TO INCREASING THE PRICE OF SAUDI OIL TO THAT TEN PERCENT LEVEL, EITHER IN ONE SINGLE ACTION OR IN TWO STAGES.

IN CARACAS, UPON INSPECTING THE TRANSLATION OF OUR LETTER TO THE KING OF SAUDI ARABIA, I REALIZED WITH CONCERN THAT THE TWENTIETH OF MAY ANNOUNCEMENT WAS CONDITIONED TO A PRIOR RESPONSE, ACCEPTING THE FORMULA, FROM HIS MAJESTY KING KHALED.

THIS INVOLUNTARY CONTRADICTION IN OUR POSITIONS, AS I SAID, WAS NOT KNOWN TO ME UNTIL I ARRIVED BACK IN CARACAS, AFTER HAVING SENT LETTERS TO ALL THE OPEC MEMBER NATIONS, LETTERS IN WHICH I TOLD OF MY CONVERSATIONS WITH THE SOVEREIGNS AND HEADS OF STATE OF THE COUNTRIES VISITED, AND IN DETAIL THE AGREEMENT THAT YOUR MAJESTY AND I HAD CONCLUDED AS WELL AS OF THE SENDING OF THE LETTER TO HIS MAJESTY KING KHALED.

IN AGREEMENT WITH THE TEXT SENT TO KING KHALED, THE ANSWER THAT YOUR MAJESTY HAS SENT ME EXPRESSES CORRECTLY THAT IF WE DO NOT RECEIVE AGREEMENT TO OUR COMMON PROPOSAL, THE COMMUNIQUE ANNOUNCED FOR MAY TWENTITH, MUST BE POSTPONED. IT IS, WITHOUT QUESTION, PERFECTLY CORRECT THE OBSERVATION THAT YOUR MAJESTY MAKES.

THIS SITUATION$ TURNS EVEN MORE COMPLICATED THE LETTER THAT I HAVE JUST RECEIVED FROM HIS MAJESTY KING KHALED, IN WHICH HE REFERS TO THE JOINT ONE WE SENT TO HIM FROM TEHRAN, COPY OF WHICH I ATTACH. IN THAT LETTER HE ASKS MY INTERVENTION WITH THE OTHER MEMBER NATIONS OF OPEC, IN THE SENSE THAT THEY WOULD ACCEPT RAISING UP TO TEN PERCENT, PROVIDED IT WOULD BE DECLARED FROM NOW THAT THIS PRICE WOULD BE VALID ALSO DURING ALL OF NINETEEN SEVENTY EIGHT. I BELIEVE THAT THIS IS A PROPOSAL THAT WILL NOT BE ACCEPTED BY ANY OF THE ELEVEN COUNTRIES, WHICH TURNS THIS MATTER INTO AN IMPASS THAT WILL WORSEN THE CRISES, THIS TIME PLACING IN DANGER THE UNITY OF OPEC WHICH IS SO INDISPENSABLE.

CONFRONTED WITH THIS SITUATION, I TAKE THE LIBERTY OF SUGGESTING TO YOUR MAJESTY THAT WE MAINTAIN OUR DECISION OF DECLARING ON THE TWENTIEH OF MAY THAT WE FREEZE PRICES AT THE TEN PERCENT LEVEL UNTIL DECEMBER THIRTETH 1977.,AND IN THOSE TERMS I WOULD ANSWER THE LETTER TO HIS MAJESTY KING KHALED.

I BELIEVE THAT IF, CONFRONTED WITH THIS UNDERSTANDING AND CONCILIATORY ATTITUDE, THE SAUDI KINGDOM PERSISTS IN ITS NEGATIVE ATTITUDE, IT MEANS THAT IT IS THEIR DECISION TO SEPARATE FROM OPEC, AND, IF THAT WERE THE CASE, WE WOULD HAVE LOST NOTHING, BUT, ON THE CONTRARY WE WOULD HAVE GIVEN A DEMONSTRATION OF UNDERSTANDING AND IT WILL BE CLEAR TO THE ARAB NATION AND OTHER COUNTRIES OF THE THIRD WORLD WHICH IS THE RESPONSIBILITY OF THE MEMBERS OF OPEC AND WHO SHOULD CARRY FULL BLAME FOR WHAT MAY HAPPEN. FURTHERMORE, I AM CERTAIN THAT CONFRONTED WITH THIS ATTITUDE, THE UNITED ARAB EMIRATES WILL JOIN THE GROUP OF ELEVEN THUS LEAVING SAUDI ARABIA ISOLATED.

17th May, 1977.

HIS IMPERIAL MAJESTY
MOHAMMAD REZA PAHLAVI
ARYAMEHR SHAHANSHAH OF IRAN
TEHRAN.

YOUR MAJESTY,

I THANK YOUR MAJESTY FOR THE PROMPT RESPONSE TO MY LETTER OF MAY 10th., 1977. IT WAS GRATIFYING TO READ THE CONTENTS OF YOUR LETTER.

YOUR OBSERVATION REGARDING THE OPEC COMMUNIQUE HAS HELPED TO INCREASE MY DEEP CONCERN REGARDING THE SITUATION WE ARE CONFRONTING WITHIN THE ORGANIZATION. MY ASSISTANTS IN TEHRAN WERE NOT CAREFUL IN READING TO ME THE FINAL TEXT OF THE LETTER THAT YOUR MAJESTY AND I ADDRESSED TO KING KHALED. FROM OUR CONVERSATIONS I HAD UNDERSTOOD THAT YOUR MAJESTY HAD ACCEPTED MY SUGGESTION THAT WE SHOULD NOT CONDITION OUR MAINTAINING THE TEN PERCENT INCREASE FOR THE REST OF THIS YEAR, IN THE CERTAINTY THAT WITH OUR LETTER HIS MAJESTY KING KHALED WOULD FEEL COMMITED TO INCREASING THE PRICE OF SAUDI OIL TO THAT TEN PERCENT LEVEL, EITHER IN ONE SINGLE ACTION OR IN TWO STAGES.

IN CARACAS, UPON INSPECTING THE TRANSLATION OF OUR LETTER TO THE KING OF SAUDI ARABIA, I REALIZED WITH CONCERN THAT THE TWENTIETH OF MAY ANNOUNCEMENT WAS CONDITIONED TO A PRIOR RESPONSE, ACCEPTING THE FORMULA, FROM HIS MAJESTY KING KHALED.

THIS INVOLUNTARY CONTRADICTION IN OUR POSITIONS, AS I SAID, WAS NOT KNOWN TO ME UNTIL I ARRIVED BACK IN CARACAS, AFTER HAVING SENT LETTERS TO ALL THE OPEC MEMBER NATIONS, LETTERS IN WHICH I TOLD OF MY CONVERSATIONS WITH THE SOVEREIGNS AND HEADS OF STATE OF THE COUNTRIES VISITED, AND IN DETAIL THE AGREEMENT THAT YOUR MAJESTY AND I HAD CONCLUDED AS WELL AS OF THE SENDING OF THE LETTER TO HIS MAJESTY KING KHALED.

ASPIRATIONS THAT WE ALLSHARE AND THAT WE ARE COMMITED TO ACHIEVE.

UNQUESTIONABLY, THE FACT OF TAKING THE DECISION OF NOT INCREASING THE PRICE OF OIL NEXT JULY OVER AND ABOVE THE PRESENT LEVEL MAINTAINED BY SEVERAL OPEC COUNTRIES, IS AN IMPORTANT AND CONSTRUCTIVE STEP IN ORDER TO ACHIEVE THE GOALS AND TO SUPPORT AND DEFEND THE WORLD'S ECONOMY IS MUCH LESS THAN WHAT WAS HOPED, MY GOVERNMENT CONSIDERS THAT IN CASE IT IS AGREED FROM NOW THAT A UNIFIED PRICE BE VALID UNTIL THE END OF 1978, THEN WE COULD RAISE OUR PRICE DIRECTLY TO TEN PERCENT IN THE OIL (TAKING AS REFERENCE ARABIAN LIGHT CRUDE) IN ORDER THAT THIS MAY BE UNIFIED PRICE UNTIL THE END OF THE YEAR ALREADY MENTIONED.

WE HOPE TO ACHIEVE, WITH THE HELP OF YOUR EXCELLENCY, OUR COMMON OBJECTIVES AND MAINTAIN THE UNITY AND INTEGRITY OF OUR ORGANIZATION " OPEC".

YOUR EXCELLENCY, PLEASE ACCEPT OUR HIGHEST GREETINGS TOGETHER WITH OUR WISHES FOR YOUR HEALTH AND THE PROGRESS OF THE FRIENDLY VENEZUELAN PEOPLE . GOD BLESS YOU.
(SIGNED) KHALED BEN ABDUL - AZIZ AL - SAUD

اصل پیام: بوسیله سفیر تقدیم خواهد شد.

۱۴۰ - ۳۷/۲۰۳۶ : تقدیم مراتب اقدام

ونزوئلا ۵



18th May, 1977.

Dear Mr. President,

I thank Your Excellency for your message of 17th May 1977, which was conveyed to me by my Ambassador in Caracas.

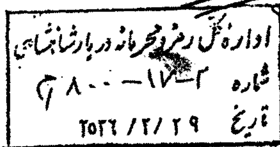
I wish to inform Your Excellency that the text of the joint letter which you and I addressed to His Majesty King Khaled of Saudi Arabia on the 30th of April 1977 has already been transmitted to the OPEC Oil Ministers.

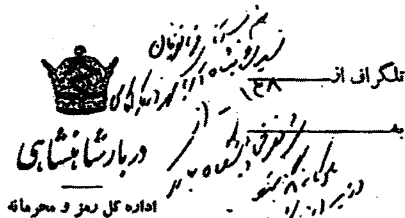
In view of the fact that His Majesty King Khaled has not accepted our joint proposal, we do not intend to establish further contact with Saudi Arabia in this regard for the time being.

In connection with Your Excellency's proposal that we announce our intention to freeze the price of our oil at the ten percent level until the 30th of December 1977, perhaps the Venezuelan Government might wish to contact the member states of OPEC directly without recourse to joint action.

I seize this opportunity to renew to Your Excellency the assurances of my highest consideration together with my best wishes and warm regards.

His Excellency
Dr. Carlos Andres Perez,
President of the Republic of Venezuela,
CARACAS.





تلگراف از ۴۸

به

کشف تلگراف رمز از سفارت شاهنشاهی ایران ـ کاراکاس

جناب آقای اسداله علم
وزیر محترم دربار شاهنشاهی

پیرو تلگراف شماره ۱۴۵ خاطر عالی را مستحضر میسازد که ساعت ۳ بعد از ظهر امروز بوقت کاراکاس پیام مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر را به حضرت کارلوس اندرس پرز رئیس جمهوری ونزوئلا تسلیم نمودم دریدو امر حضرت رئیس جمهوری از چنین سرعت اقدامی اظهار تعجب کردند زیرا بقول ایشان در امریکای جنوبی چنین سرعت عملی سابقه ندارد. معظم له پس از مطالعه اظهار نمودند که باکمال تاسف با این پیام نمی توانیم اعلامیه مشترکی صادر نمائیم وگرد همآئی اعضای اپک دریک جبهه درآینده کاری بس دشوار خواهد بود.

اینجانب پاسخ دادم که مقصر عربستان سعودی است و چنانکه اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر نیز فرموده بودند و قبلاً باطلاع دولت شارسیده است که " مبادا یک وقتی تسلیم نظر عربستان سعودی



دربار شاهنشاهی

اداره کل رمز و محرمانه

تلگراف از ــــــــ

به ــــــــ

— ۲ —

بشوید زیرا اینها رویه بچگانه ای درپیش گرفته اند " حال چنانکه ملاحظه میفرمائید آنها طبق معمول بقول خود که بشما داده بودند وفا ننموده ومُصّر هستند که درباره بهای نفت سیاست جداگانه ای که بضرر سایر اعضای اپک است اعمال نمایند آقای رئیس جمهوری در پاسخ فرمودند این رویه فقط اجرای برنامه سیاست آمریکا است و معلوم میشود که آنها از خود شان رأیی ندارند باوصف این من که نسبت به امور خوش بینی دارم امید خود را از دست نداده و احتمال دارد که آقای دکتر PEREZ GUERRERO وزیر مشاور برای امور اقتصادی بین المللی ونزوئلا رابرای تبادل نظر به عربستان سعودی اعزام نمایم ۰ »

باتقدیم مراتب احترامات ــ فرمانفرمائیان

۲۵۳۶/۲/۲۸ ــ ۱۴۸

BILD - AM - ZONNTAG

FREIHAIRT

۲۵۳۶/۲/۲۹

۲۵۳۶-۲-۲۹

[illegible]

جناب آقای [illegible] (از [illegible])

[illegible]

خبرنگار مخبر روزنامه [illegible]

با اعلیحضرت همایون شاهنشاه [illegible] خود [illegible]

اگر دولت آلمان از [illegible] که [illegible]

زباله های خود را (Dechets) [illegible] ایران

[illegible] که شاهنشاه [illegible] ؟

شاهنشاه جواب [illegible] با دولت [illegible] !

GENTILLESSE

Gentilleise

این جواب [illegible]

[illegible]

[illegible] حال [illegible]

[illegible]

[illegible]



وزارت دربار شاهنشاهی

شماره

تاریخ

پیوست

بی‌اندازه از لطف خود ممنون بوده است [illegible]

[illegible]

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

[illegible]

وزیر دربار شاهنشاهی

اسدالله علم

برگ شماره ۲۹



دربار شاهنشاهی

شماره ________
تاریخ ۲۱/۲/۲۵۳۶
پیوست ________

حضور مبارک جناب آقای علم
وزیر معظم دربار شاهنشاهی

<u>واشینگتن ـ یونایتد پرس (نقل از تلتن راد یو تلویزیون ملی ایران)</u>

ویلیام سالیوان سفیر منتصب آمریکا در ایران که توسط جیمی کارتر برگزیده شده است خطاب به کمیته خارجی سنای آمریکا میگوید رشد سریع و زیاد جامعه بازرگانی آمریکا در ایران باعث خواهد شد که آمریکا روزی در سر یک دوراهی قرار گیرد .

سالیوان با سناتور جرج مک گاورن عضو کمیته خارجی سنای آمریکا هم عقیده بود که حضور بیش از ۲۵۰۰۰ آمریکائی در ایران در صورت به خطر افتادن جان آنها , آمریکا را با تصمیم های دردناکی روبرو خواهد ساخت .

سالیوان میگوید مطلبی که وی را ناراحت کرده این است که پیمانکاران آمریکائی ظاهراً نمیخواهند از طریق آموختن حرفه خود به ایرانیها کارها را تحویل دهند . سالیوان میگوید ایرانیها یاد گرفته اند با تجهیزات نظامی پیچیده آمریکائی کار کنند , ولی تعمیر و نگهداری هنوز مسئله ایست .

ریچارد فالك استاد دانشگاه پرینستون و مارکوس راسکین، یکی از متخصصین علوم سیاسی ، از نامزدی سالیوان به شدت انتقاد کرده اند .

فالك ادعا کرده است سالیوان در مقامهای دیپلماتیك پیشین خود بیشتر یك خط مشی نظامی نشان داده و علاقه کمی به حقوق بشر داشته است . و علاقه و اشتیاق مستمری به درگیر شدن در سیاستهای مداخله گرانه آمریکا به شدیدترین وجهی نشان داده است . سالیوان این اتهامات را رد کرد . ک

پرتوی

مخبر روزنامه [بیل ام زُنتاگ] Bild am Sonntag مطلبی را از قول شاهنشاه ذکر کرده بود. فرمودند: تلگرافی به سفیرمان بکن که جدّاً تکذیب بکند. بعد هم اگر خودشان خواستند این تقاضا را از ما بکنند قبول نخواهیم کرد. من تلگراف را تهیّه کردم، احتیاطاً حضور مبارکشان فرستادم. قسمت آخر را خودشان حذف فرمودند که این جا می‌گذارم.[1]

بعد هم راجع به اوضاع داخلی ایران مطالبی نوشته بود که خلاصه را این جا می‌گذارم که اوضاع ایران قابل انفجار است. شاهنشاه را ناراحت کرده بود. عرض کردم: وضع داخلی کشور اگر استحکام داشته باشد، هر چه خارجی می‌خواهد بگوید، گو بگو! عمده این مطلب است. عرض کردم سعدی می‌گوید:

با رعیّت صلح کن، از کید خصم ایمن نشین
چون که شاهنشاه عادل را رعیّت، لشکر است

این قسمت را باید خیلی دقّت کرد. فرمودند: برنامه‌ای را که امر داده‌ام اجرا شود، می‌دانی؟ عرض کردم: خیر. فرمودند: آن کمیسیون شاهنشاهی در تلویزیون همه مطالب را خواهد گفت، جوابهای دولت را خواهد شنید و اگر جواب از نظر مردم قانع‌کننده نبود، وزیر مربوطه تنبیه خواهد شد. عرض کردم: بسیار خوب است، اگر صحیح اجرا شود، مردم راضی می‌شوند.

عرض کردم: والاحضرت اشرف از لحاظ رعایت حقوق بشر خواسته‌اند موضوع شورای دولتی (Conseil d'Etat) مطالعه شود و قانونی گردد. از خنده‌های عصبانی فرمودند که باز چند نفر فاسد را (اسم بردند که من نمی‌نویسم) آن جا بنشانیم که بیایند

۱- در حاشیه‌ی پیش‌نویس نامه‌ی علم به اصلان افشار سفیرکبیر ایران در آلمان که به دنبال این یادداشت آمده، نام روزنامه Bild Am Sonntag نوشته شده ولی در متن یادداشت زود دویچه تسایتونگ قید شده است. (خط خوردگی در پیش‌نویس در این مورد، به خط شاه است). به هر صورت روزنامه‌ی اخیر نیز مطلبی در همین زمینه نوشته بوده که خلاصه‌ی آن در گزارشی به عنوان علم نقل شده و به دنبال این یادداشت آمده است. جالب آن که بخش پایانی پیش‌نویس تلگراف خط خورده و قاعدتاً این کار یا به وسیله یا به دستور شاه انجام گرفته است. [این اسناد در متن اصلی آورده نشده و فقط به ذکر آن اکتفا شده است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

گنده‌گوزی کنند و به خیال خودشان برای خود محبوبیّت درست کنند.[۱] کسی که از این طبقه دلش برای کشور نمی‌سوزد. همه آنها فاسدند. عرض کردم: ولی طبقه پایین این طور نیست، فرمودند: البتّه خیر.

عرض کردم: بدبخت لرد چالفونت مقاله خوبی در تایمز راجع به حقوق بشر نوشته است، ولی خیلی به او [از طرف چپیها] حمله شده.

خلاصه مقاله لوموند را درباره رویّهٔ آمریکا به نظر مبارک رساندم.[۲] عرض کردم: آمریکا از لحاظ موقعیّت جغرافیایی ما ناچار است با ما کنار بیاید، ولی دلش می‌خواهد عوامل داخلی را برای روز مبادا حتّی‌الامکان در دست داشته باشد. این موضوع مهمّی است. شاهنشاه تأمّلی فرمودند و دیگر جواب مرا ندادند. باز هم عرض کردم: بعید نیست از احتیاج ما به مواد غذا[یی] و سایر مایحتاج خشنود[۳] باشند. باز هم جواب مرا ندادند.

قدری راجع به اسرائیل و اعراب صحبت شد. عرض کردم: به نظر غلام آمریکا در مورد صلح بین اعراب و اسرائیل واقعاً قصد انشاء دارد، زیرا به مواد سوختی[۴] اعراب سخت نیازمند است. باید این کار را به جایی برساند تا بعداً محتاج به عملیّات شدیدتری نباشد. ولی وضع روسها را نمی‌شود پیش‌بینی کرد، چون این ناراحتیها به هر حال به نفع آنهاست. فرمودند: همین طور است و چه بسا اگر محافظه‌کاران اسرائیل قدری سختگیری بکنند، مجدّداً مصر ناچار شود خود را به دامن شوروی بیندازد. چون در صورت بروز جنگ مجدّد، غرب آن قدرها به مصر نمی‌تواند کمک بکند، سوریه هم شاید ناچار شود همین اقدام را بکند.

۱- مدتها بود که چند تن از حقوق‌دانان ایران، به ویژه دکتر احمد متین دفتری، یادآور می‌شدند که چون در قوانین ایران، امکان شکایت افراد از دولت پیش‌بینی نشده، بهتر است مانند فرانسه، سازمانی به نام شورای دولتی برپا و عهده‌دار پرداختن به این امر شود. ولی شاه که ایجاد چنین نهادی را نشانه‌ی ضعف دولت، یا به عبارت درست‌تر ضعف خود، می‌پنداشت همواره با این کار مخالف بود.

۲- خلاصه‌ی مقاله‌ی لوموند و همچنین مقاله‌ی لرد چالفونت و ایراد تلویزیون آی.تی.وی به دنبال این یادداشت آمده است. [در کتاب، آورده نشده است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

۳- در یادداشت ناخشنود نوشته شده، ولی از فحوای کلام چنین بر می‌آید که به نظر علم آمریکا خشنود است که ایران برای واردات مواد غذایی وابسته به آن کشور باشد.

۴- در یادداشت «سوختنی» نوشته شده است.

از حضور مبارک پرسیدم آیا از مذاکرات اعلیحضرت همایونی با [سایروس] وَنس کسی صورت جلسه تهیّه کرد؟ چون حیف است نصایح و فرمایشات شاهنشاه یادداشت نشود. ملاحظه فرمایید راهنماییهای شاهنشاه به [نلسون] راکفلر در کیش، هنوز هم که هنوز است راهنمای سیاست آمریکا در آفریقاست و کیسینجر حرامزاده آن را قدم به قدم تعقیب می‌کرد و گزارش به عرض مبارک می‌رساند. فرمودند: متأسّفانه چیزی تهیّه نشد، چون شخص ثالثی در بین نبود، حالا خلاصه[اش را] به تو می‌گویم:

وضع آفریقا و منافع غرب و شرق را در آن جا کاملاً مورد تجزیه و تحلیل قرار دادیم. نقاط خطرناک آفریقا مثل موزامبیک و آنگولا و حبشه، صحرا و الجزایر، قطع ارتباط اقیانوس هند و خطراتی که از این راه دنیای آزاد را تهدید می‌کند، ضعف نظامی غرب در قبال شرق و امکانات ایران و نگرانی نسبت به هند و پاکستان و ترکیه همه مورد بحث قرار گرفت. فرمودند: وَنس مرد بدی به نظر نمی‌آید، [ولی] بیشتر مرد اداری است تا سیاسی.

بعد من خلاصه جرائد منجمله خلاصه مذاکرات [ویلیام] سالیوان[1] سفیر جدید آمریکا را در کنگره به نظر مبارک رساندم (تمام را این جا می‌گذارم).[2] بعد پرسیدم این خبر روزنامه‌های خارجی که شاهنشاه محض خاطر وَنس مدّت حبس این دسته از تروریستهایی که اخیراً محاکمه شدند تخفیف دادید درست است؟ فرمودند: بلی! جای تعجّب من شد. چون این خلاف رویّهٔ همیشگی شاهنشاه من است، ولی چیزی عرض نکردم.

بعد از ظهر شاهنشاه به محلّ سدّ فرحناز برای مثلاً [ویکند] تشریف بردند. من هم در منزل کار کردم و بعضی دوستان را دیدم، منجمله [امیر علی] شیبانی مدیرعامل ذوب آهن که با من بستگی دارد آمد و خبر خوشی [داد] که در مثلث بین یزد و کرمان و

۱- ویلیام سالیوان (William Healy Sulivan) دیپلمات حرفه‌ای، سفیر پیشین آمریکا در لائوس و فیلیپین، از ۱۹۷۷ تا ۱۹۷۹ سفیر آمریکا در ایران بود. درباره‌ی مأموریتش به ایران، در ۱۹۸۱ کتابی به نام Mission to Iran نوشت.

۲- مذاکرات مورد اشاره به پیوست این یادداشت آمده است. [در کتاب، آورده نشده است. (توضیح ویراستار کتابسرا)]

طبس مقادیر هنگفتی در حدود بیست ملیارد تن ذغال کشف شده است.[۱] بی‌نهایت خوشوقت شدم. فراموش کردم بنویسم وقتی موضوع نصایح شاهنشاه را به غرب عرض می‌کردم که باید یادداشت شود، فرمودند کدام غرب؟ در [دولت] Administration قبلی آمریکا سایمون پدرسوخته که می‌گفت چون من می‌گویم باید نفت را صرفه‌جویی کرد [خُل] nuts هستم.[۲] یکی از او نپرسید این مزخرفات چیست. و حالا کارتر همان حرفهای مرا می‌زند. از غرب بی‌برنامه و اسیر افکار عمومی احمقانه که مثلاً به شکل و هیکل رئیس جمهور آینده رأی می‌دهد چه انتظاری می‌توان داشت؟ ما به هر حال ناچاریم که بسوزیم و بسازیم.

جمعه ۳۰ اردیبهشت ۱۳۵۶

تمام در منزل کار کردم فقط صبح نیم ساعت و عصر یک ساعت پیاده‌روی کردم. کار مهمّ من خواندن دستخطهای مبارک شاهانه، در غیبت من، به رؤسای کشورهای مختلف بود که به اصطلاح [وارد جریان روز] á jour شوم. تمام را در پرونده علیحدّه‌ای می‌گذارم. شاهنشاه امروز هم در سدّ فرحناز توقّف فرمودند.

از اخبار مهمّ جهان این که ممکن است بین مخالفین و بوتو سازشی حاصل شود. دیگر این که حزب محافظه‌کار اسرائیل که انتخابات را برده است تصمیم گرفت که در ساحل غربی رود اردن اسکان اسرائیلیها را ادامه دهد که قدم بزرگی بر علیه صلح است. در عین حال نخست وزیر آینده محافظه‌کار از کشورهای عرب دعوت می‌کند که برای مذاکره صلح با او وارد گفتگو شوند.

شنبه ۳۱ اردیبهشت ۱۳۵۶

صبح شرفیاب شدم. شاهنشاه به حمدالله سر حال بودند، چون سه چهار روز است در

۱- این اظهارات خوش‌بینانه هیچ‌گونه پایه‌ای نداشت. یکی از نقطه‌های ضعف فولادسازی به روش متعارفی در ایران، فقر ذغال سنگ، به ویژه ذغال سنگ کُک است و به همین دلیل گسترش تولید فولاد در ایران با گزینش روش احیای مستقیم که گاز را جانشین ذغال سنگ (کک) کرده، میسّر شده است.

۲- ن. ک. به یادداشتهای علم، جلد سوم ۱۳۵۲، ص. ۳۳۷ و پانویس ۱ همان صفحه.

تهران هر روز حدود ۷-۸ میلیمتر متناوباً باران می‌بارد. فرمودند: هیچ خرداد به این قشنگی و سردی نداشته‌ایم.

خبری که پریروز راجع به [ویلیام] سالیوان (سفیر جدید آمریکا) عرض کرده بودم، خود شاهنشاه خوانده بودند. از آن مسئله که در ایران [دستهٔ مخالف] opposition مذهبی هست و سالیوان به آن اشاره کرده است ناراحت بودند. عرض کردم: این مطلب را که پریروز من عرض کردم. فرض کنیم آنها این طور خیال کنند، چه تأثیری در کار ما دارد؟ وقتی که این جا آمد، خواهد فهمید. فرمودند: آخر این مردکه نمی‌فهمد که اینها مارکسیست اسلامی و در دست روسها هستند؟ عرض کردم: تماماً که این طور نیست. آن هم یک شاخه است. ملاحظه فرمایید که در مدارس و دانشگاهها دخترها با چادر و چاقچور می‌روند. اگر انگشتی در زیر نباشد این کار نمی‌شود. فرمودند: انگشت مارکسیستهای اسلامی که قطعاً هست. عرض کردم: از انگشت خود آمریکاییها هم غفلت نفرمایید، اینها خیلی خرند. بدبخت انگلیسیها دیگر قدرتی ندارند که به این کارها بپردازند. ولی شاهنشاه مسلّم بدانند که آمریکاییها همه جا را احتیاطاً می‌پایند و میل دارند همه جا انگشت داشته باشند. اگر نظر مبارک باشد می‌خواستندبا دادن چهار تا جیپ، سپاه دانش را هم در زمان نخست وزیری غلام ملوّث کنند که رد کردم.

عرض کردم: با وضع دنیا و تلویزیون و رادیو این همه دانشگاه و مدارس عالی و مجلّه و جراید، اگر باز هم دختری چادر سر کند و به دانشگاه برود و از مسخره شدن هراس نکند، شاهنشاه یقین بدانند از جایی آب می‌خورد. تنها قسمتی مربوط به روسها (مارکسیستهای اسلامی)، قسمتی هم به آمریکاییها، و قسمتی هم حمق و تعصّب است. چنان که الآن پیام [آیت‌اللّه کاظم] شریعتمداری را به عرض مبارک می‌رسانم که به [عبدالعظیم] ولیان نیابت تولیت [آستان قدس رضوی] داده است.[1] شاهنشاه فرمودند: به هر حال مثل آدم روسری سر کردن، نه در مدارس و نه در دانشگاهها مانعی

۱- پیام مورد اشاره که به وسیله شخصی به نام محمّد رضا نوقانی واعظ نوشته شده به دنبال این یادداشت آمده است. [در کتاب، آورده نشده است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

ندارد. ولی مقنع و چادر و غیره غلط است. عرض کردم: مقنع نیست، مَقنعه است، یعنی سرپوشی که فقط صورت را در خارج نشان بدهد و کلمه عربی است. فرمودند: خوب شد به من گفتی و به هر حال به دفتر مخصوص بگو این مطلب روسری را که مانع ندارد، فوری به دولت ابلاغ کند.

عرض کردم: مجله اشترن آلمانی ممکن است در هفته آینده اخبار بسیار هیجان‌انگیز دروغی راجع به شکنجه در ایران بنویسد. اجازه فرمایید از سفیر شاهنشاه بپرسم که آیا می‌تواند در این زمینه کاری بکند که لااقلّ دروغ نوشته نشود. فرمودند: اقدام بکن، ولی اینها اگر دروغ هیجان‌انگیز ننویسند که خریدار ندارند.

بعد من مرخّص شدم. دختر خانم ایرانی را دیدم.

بعد از ظهر تمام در منزل کار کردم، منجمله سفیر هلند را برای خداحافظی پذیرفتم و به او نشان اهدا کردم.

شاهنشاه بعد از ظهر گردش تشریف بردند.

یکشنبه ۱ خرداد ۱۳۵۶[۱]

بودجه آستان قدس رضوی و کارهای جاری به عرض مبارک رسید و بودجه آستان قدس به مبلغ ۱۲۰ ملیون تومان بودجه پرسنلی و ۶۰۰ ملیون تومان عمرانی به عرض مبارک رسید و به عرض رساندم که دویست ملیون تومان هم پول نقد داریم که البتّه در پرده در بودجه گنجانده شده. فرمودند: بودجهٔ شما که قرار بود یک ملیارد تومان باشد! عرض کردم: شاهنشاه ماشاءالله نظر بسیار بلند دارند. این همان آستانه است که ده سال قبل مقروض بود و حالا این شده. اگر غلام با عجله پیش برود، یا خدای نکرده رقم غلط به عرض مبارک برسانم که صحیح نیست. آن چه هست، حقیقت می‌گویم. انشاءالله سال دیگر که ساختمانهای مرتفع را بفروشیم به هزار [ملیون تومان] خواهد رسید.

۱- علم در بالای یادداشت نوشته است: «این یادداشتها را از روی یادداشتهای مختصر که در تهران برداشته‌ام، در رامسر می‌نویسم».

فرمودند: چرا پول نقد نگاه می‌داری؟ عرض کردم: برای احتیاط است و حتّی نخواستم به عرض مبارک هم برسانم، ولی نمی‌توانم چیزی را از شاهنشاه پوشیده بدارم. فرمودند: این بودجه را منتشر کن. عرض کردم: چندگرفتاری تولید می‌کند یکی این که مردم و آخوندها می‌فهمند که پول داریم و دست آزمندان دراز می‌شود، دیگر این که از پول نقد بهره بانکی می‌گیریم که خلاف موازین مذهبی است، دیگر اینکه اگر دولت هم بفهمد ما پول داریم، دیگر جواب ما را نمی‌دهد. فرمودند: یعنی چه جواب نمی‌دهد؟ عرض کردم: بابت زمینهای اشغالی دولت مطالبات مفصّلی داریم که آن وقت به لَیتَ و لَعَل خواهند گذراند. فرمودند: بسیار خوب، پس لازم نیست.

عرض کردم: برای دانشگاه رضا شاه‌کبیر که غلام ریاست هیئت امنای آن را دارم، چه می‌فرمایید؟ گویا رئیس آن جا [عبدالحسین] سمیعی (وزیر سابق علوم) مورد بی‌مرحمتی واقع شده و کارها همه معطّل است و من هم قلباً علاقمند به راه انداختن آن هستم. فرمودند: آخر این مردکه رفته بود کارت سبز توقّف و تابعیت آمریکا بگیرد. او را بیرون انداختیم.[1] عرض کردم:

گر حکم شود که مست گیرند　　　در شهر هر آن چه هست گیرند

شاهنشاه دیگر چیزی نفرمودند. فکر می‌کنم شوخی بی‌ربطی کردم.

دوشنبه ۲ خرداد ۱۳۵۶

(این یادداشت را از روی یادداشتهای اصلی در رامسر می‌نویسم، چون در

---

۱ - شادروان دکتر عبدالحسین سمیعی پایه‌گذار دانشگاه رضا شاه‌کبیر بود که می‌بایست برای دوره‌های فوق لیسانس و دکترا در مازندران بر پا شود. وی داستان مورد اشاره در این یادداشت را به آن صورتی که به روایت او رخ داده بود برای ویراستار نقل کرد. دانشگاه هاروارد از دکتر سمیعی دعوت کرده بود در دوره‌ی تابستانی دانشکده‌ی پزشکی این دانشگاه تدریس کند و سمیعی که خود فارغ‌التحصیل هاروارد بود به پذیرش این دعوت بسیار علاقه داشت. ولی گویا امکان تدریس بی‌داشتن کارت سبز میسّر نمی‌بود. سمیعی این موضوع را با امیر عبّاس هویدا نخست‌وزیر، مطرح و او نیز با گرفتن کارت سبز از سوی سمیعی موافقت کرد. ولی بعداً سمیعی بابت این کار مورد ایراد شاه قرار گرفت و در اسفند ۱۳۵۵ هویدا او را از مقام وزارت علوم و آموزش عالی برکنار کرد.

تهران خیلی گرفتار بودم، ممکن نشد.)

صبح شرفیاب شدم. شاهنشاه به حمدالله سر حال بودند، چون مرتّباً در تهران و نقاط غربی و شمال خراسان باران می‌بارد و سدها هم که مورد نگرانی بودند، دارند پر می‌شوند. گزارش ملاقات با [سر انتونی پارسانز] سفیر انگلیس را که دیروز به دیدنم آمده بود عرض کردم. راجع به [دیوید اُوِن] David Owen وزیر خارجهٔ جوان و تازه انگلیس صحبت می‌کرد که آدم فهمیده‌ای است. شاهنشاه فرمودند: من هم او را این طور یافتم. سفیر انگلیس گفت به او حالی کرده است مسئله حقوق بشر را که پیراهن عثمان کرده‌اند، برای ایران حرف مفت است. این همه حقوق انسانی که در چند سال اخیر به مردم ایران ارزانی شده، مطلب شوخی نیست و در هیچ جای دنیا سابقه ندارد. این روزنامه نویسها از دریچه بسیار تنگ اوضاع را می‌نگرند، مثلاً فلان مطلب که احیاناً کسی را شکنجه داده‌اند. این هم که با آمدن میسیون از طرف صلیب سرخ بین‌المللی روشن شد که همچو چیزی نیست. سئوال فرمودند آیا از متن گزارش صلیب سرخ[1] خبر داشته؟ عرض کردم: چه طور می‌تواند خبر داشته باشد؟ دیگر چیزی نفرمودند.

خبری از نیوزویک در مورد افزایش تولید عربستان سعودی بود که به نظر مبارک رساندم. عرض کردم: این که با تشکّری که شاهنشاه و رئیس جمهور ونزوئلا از پادشاه عربستان به خاطر اضافه نکردن تولید فرمودید، مغایرت دارد. فرمودند: خوب هر چه آمریکاییها به آنها دستور بدهند اطاعت می‌کنند. چه باید کرد؟

عرض کردم: نطق دیشب [جیمی] کارتر را استماع فرمودید؟ باز همان پای‌بندی به موادّ انتخاباتی خودش را تکرار می‌کرد. فرمودند: گوش کردم. عرض کردم: آدم حقّه باز غریبی است. عملاً که همه چیز را شل کرده. فرمودند: ولی در مورد فروش اسلحه به کشورهای جهان گفته است به اسرائیل و ناتو و فیلیپین و کره جنوبی و استرالیا و نیوزیلند بدون قید و شرط اسلحه خواهد فروخت، ولی مثلاً به ایران نه! یعنی اهمّیّت سوق‌الجیشی ایران برای آمریکا از نیوزیلند هم کمتر است؟ یا این که آمریکا و شوروی

۱- در یادداشت علم هر دو بار که نام صلیب سرخ را آورده «شیر و خورشید (صلیب سرخ)» نوشته است.

عملاً می‌خواهند دنیا را بین یکدیگر تقسیم کنند و این حرفها روی این زمینه است. عرض کردم: این که غیرممکن است که ایران را معامله بکنند. بیشتر این حرفهای کارتر یا این گونه اعلانها [باید] برای افکار عمومی آمریکا باشد، نه نظر دیگر. چون به هر حال ما را هم جزء کشورهای بی‌قید به حقوق بشر بُر زده‌اند و چه بخواهیم و چه نخواهیم این، در سر آمریکاییهای احمق فرو رفته است. دیگر چیزی نفرمودند.

عرض کردم: انگلیسیها هم به تقلید آمریکاییها اعلان کرده‌اند که در کمپانی لیلاند که نصف سهام آن وسیله دولت اخیراً سرمایه‌گذاری شده (دو سال قبل)، ملیونها لیره رشوه پرداخت شده، برای فروش [در خارج] overseas. فرمودند: این را که اسکاتلند یارد گفت گزارش دروغ است، ولی مضحک است که هنوز هیچ نشده خبرگزاری فرانسه می‌گوید در ایران رشوه کلان داده‌اند. عرض کردم: در ایران معامله نکرده‌اند که رشوه بدهند. به علاوه اگر می‌دادند غلام مطّلع می‌شد. چون لابد وسیله علینقی اسدی دوست غلام بود و می‌دانستم به کی و کجا رفته است (اسدی رئیس کمپانی سازنده لیلاند ایران است). فرمودند: می‌دانم، ولی منظورم این است که چه قدر در کشورهای صنعتی دشمنی با ما هست، حال آن که در تمام رشوه‌های کلان آمریکا که دنیا را به افتضاح کشید، خوشبختانه اسم ایران در نیامد.[1] عرض کردم: همین طور است، ولی چه باید کرد؟ جنگ نفت است و جنگ، انسانیّت و انصاف نمی‌شناسد.

بعد از ظهر شاهنشاه کار کردند، ولی من دوست ایرانی خودم را دیدم. بعد جلسه هیئت امنای دانشگاه امیر شوکت‌الملک علم بیرجند را اداره کردم. رئیس سازمان برنامه و وزیر علوم بودند و همه کارها به خواست خداوند راه افتاد.

سه‌شنبه ۳ خرداد ۱۳۵۶

این یادداشت را در رامسر می‌نویسم زیرا صبح از شاهنشاهم اجازه گرفتم حالا که

۱- این اظهار شاه تعجّب‌آور است. در مورد خریدهای نظامی ایران، به ویژه از شرکتهای نورتروپ و گرومن و رشوه‌ای که به برخی از مسوؤلان ایرانی پرداخت شده بود، کار به کمیسیونهای کنگره کشید و این ماجرا در مطبوعات آمریکا نیز بازتاب گسترده‌ای داشت.

رئیس جمهور ساحل عاج[1] به تهران می‌آید و اجازه فرموده‌اید غلام در تشریفات شرکت نکنم، چند روزی به رامسر بروم و استراحت کنم. فرمودند: فکر بسیار خوبی است، امّا ترتیبات کارهای ما را داده‌ای؟ عرض کردم: همه چیز مرتّب است.

امروز یک روز فلسفی در پیشگاه شاهنشاه داشتم. به عرض رساندم فلان شخص از یک کار کوچک سه میلیون دلاری که برای کتابخانه امام رضا انجام داده‌ایم پانصد هزار دلار رشوه گرفته است (البتّه غیر از نایب‌التّولیه، چون از ولیان نایب‌التّولیه تاکنون چنین چیزی ندیده‌ام).[2] این شخص را شاهنشاه خوب می‌شناسند و مورد مرحمت است. خیلی تعجّب فرمودند که این مردکه تریاکی در این سن هفتاد سالگی این پولها را برای چه می‌خواهد؟ عرض کردم: اوّلاً زن جوان دارد! خندیدند، فرمودند: چه فایده؟ عرض کردم: فایده‌اش برای دوستان است و زنش اور ا به رشوه‌گیری تشویق می‌کند. ثانیاً حضرت پیغمبر اکرم فرموده‌اند که فرزند آدم پیر می‌شود، ولی دو حس در او جوان می‌گردد: حرص، و طول اَمَل. فرمودند: چه قدر قشنگ است. بعد فرمودند: جای تعجّب است که این شخص می‌گوید می‌خواهم سی سال دیگر زنده باشم. عرض کردم: اوّلاً تریاکی پدر سگ نمی‌میرد، ولی باز هم فرمایش حضرت امیرالمؤمنین در این زمینه خیلی عالی است. فرمودند: چیست؟ عرض کردم: می‌فرماید برای دنیای خودت چنان زندگی کن که گویی همیشه زنده خواهی ماند و برای آخرت طوری که همین السّاعه مرگ تو فرا رسیده است. فرمودند: امّا این مردکه قسمت اوّلش را گرفته است، وگرنه پول امام رضا را نمی‌خورد. باری در این زمینه‌ها صحبت بسیار شد. عرض کردم: اتّفاقاً غلام که در زیر سایه اعلیحضرت همه چیز دارم درست وضع معکوسی پیدا کرده‌ام. دیگر نه هوس جاه و مقام دارم و نه حرص پول. همین که دارم بس است، زیادی برای چه؟ فرمودند: تو درست فکر می‌کنی. عرض کردم: اگر به من بفرمایید مهتر اصطبل باشم یا پیشخدمت صندوقخانه یا نخست وزیر یا حاکم جوشقان یا بازنشسته بیرجند، تمام علی‌السّویه است،

۱- فلیکس هوفوئه بوآن یی (Félix Houphouet-Boigny) از سیاست پیشگان کارکشته‌ی آفریقا، از آغاز استقلال ساحل عاج (۱۹۶۰) رئیس جمهور کشور بود.

۲- توضیح سطرهای بعد روشن می‌کند که شخص مورد گفت و گو امیر هوشنگ دولّوست.

فقط به خودت علاقه دارم، چون انسان کاملی هستید. میل دارم سعادت زیارت شما را داشته باشم و خداوند نعمت وجود تو را از من نگیرد و دیگر هیچ. آن هم برای جلب منفعتی نیست، چون نه هوس جاه دارم و نه حرص مال. عرض کردم:

هرگز حسد نبردم بر منصبی و جاهی الّا بر آن که دارد با دلبری نگاهی

فرمودند: این هم که برای تو دیگر میسّر نیست! عرض کردم: گاهی میسّر است، ولی در این باره هم حرص ندارم و معتقدم:

ای دل جهان به کام تو شد شد، نشد نشد دلبر اگر که رام تو شد شد، نشد نشد

شاهنشاه فرمودند: معقول وزیر دربار با سوادی داریم. عرض کردم اینها از دبیرستان خاطرم هست. سطح دبیرستانها در سابق بسیار بالا بود. بعد با کمال مرحمت مرخّص فرمودند و به رامسر آمدم.

از اخبار مهمّ جهان برکناری [نیکلای] پادگورنی از مقام صدر هیئت رئیسه اتّحاد جماهیر شوروی است، البتّه جنگ بر سر قدرت است. و دیگر اعلام رئیس حزب محافظه کار اسرائیل که می‌گوید ساحل طبیعی اسرائیل، رودخانه اردن است و دنیا را به وِلوله انداخته است. خودش هم مرض قلبی گرفته و در بیمارستان است.

جمعه ۶ خرداد ۱۳۵۶

سه‌شنبه، چهارشنبه، پنجشنبه و جمعه در رامسر بودم. امروز ظهر به تهران برگشتم. عصری عروسی یکی از بچّه کلفتها در منزل بود. خواستم شرکت کنم. بسیار خوب بود. رامسر را واقعاً با این ساختمانهای بد ترکیب در پارک جلوی مهمانخانه به کلّی خراب کرده‌اند. به خصوص عمارتهای مرتفع به کلّی زائد و زشت است. برای دهمین دفعه ناچارم که در عالم غلامی مطلب را باز هم به عرض برسانم بلکه کار متوقّف شود. نظر خصوصی و احیاناً نادرستی و دزدی، همیشه کارهای این مملکت را خراب می‌کند. تعجّب من این است که چه طور شاهنشاهِ مرا راضی کردند که این اجازه را پنج سال قبل صادر فرمایند؟

هر چه هم علیاحضرت شهبانو و من و دیگران به عرض رساندیم که رامسر از بین می‌رود، قبول نفرمودند. پارسال که با سادات در آن جا بودیم فرمودند عمارت ۱۲ طبقه را به هشت طبقه تقلیل دهند، ولی باز هم من دیدم بسیار بد و زشت است. عمارتهای ارزان بد ترکیب کوچک و خصوصی هم که به کلّی پارک زیبای رامسر را که در آن جا با ایوب خان، رئیس جمهور پاکستان، خودم قرقاول شکار کردم، از بین برده است. صد حیف و هزار حیف! در تهران هر روز توفان و بارندگی شده و هوا به قدری سرد است که در تمام اتاقها بخاری الکتریکی گذاشته‌ایم.

شنبه ۷ خرداد ۱۳۵۶

صبح شرفیاب شدم. قرار بود سفیر [جدید] آلمان اعتبار نامه تقدیم کند. خوشبختانه شاهنشاه اجازه مرحمت فرموده‌اند که در این تشریفات شرکت نکنم. چون برنامه شاهنشاه هم خیلی گرفته بود و باید به رئیس جمهور ساحل عاج هم ناهار بدهند و او را به فرودگاه برسانند. به جای آن که منتظر شرفیابی، بعد از سفیر بشوم، در باغ منتظر ایستادم. تعظیم و دستبوسی کردم. به عرض رساندم چون کار فوری نبود، اجازه می‌خواهم فردا شرفیاب شوم. شاهنشاه خیلی تعریف از هوا فرمودند: چون دیشب هم باران زده بود و واقعاً هوا بهشتی بود. عرض کردم: سلاطین قدیم در چنین هوایی به شراب می‌نشستند. منجمله دیشب تاریخ بیهقی را می‌خواندم، سلطان مسعود در باغ فیروزی غزنین در یک روز بهار به شراب نشسته و پانزده من شراب خورده است! فرمودند: همچو چیزی ممکن نیست. عرض کردم: عین تاریخ بیهقی است که اتّفاقاً دیشب غلام مطالعه می‌کردم. ۲۷ ساتکین[1] نیم منی خورده است. فرمودند: این چه حیوانی بوده است! عرض کردم: شیر را با ضرب خشت سُربی می‌کشته است و به این نوع شکار شیر علاقه خاص داشته است. با خنده فرمودند: ما که نمی‌توانیم. امّا فردا گردش خواهیم رفت، ترتیب را بده.

۱- ساتکین: پیاله‌ی بزرگ ویژه‌ی باده گساری.

من دست شاهنشاه را بوسیدم و مرخّص شدم و یکسر پیش دوست ایرانی خودم رفتم و سه ساعت با او گذراندم که مطلوب بود. بعد از ظهر تمام در منزل کار کردم. شاهنشاه هم بعد از مشایعت رئیس جمهوری کار کردند. سر شام هم که معمولاً نمی‌روم.

یکشنبه ۸ خرداد ۱۳۵۶

صبح شرفیاب شدم. شاهنشاه به حمدالله سر حال بودند، چون باز هم بارندگی شده بود، هم در تهران و هم در ولایات. عرض کردم: چیز عجیبی است که در بیرجند هم پنج میلیمتر و در اسدآباد و طاقان (محلّ کارخانه قند) ۲۰ میلیمتر [بارندگی شده] و غلام چنین چیزی به خاطر ندارم. فرمودند: کاش می‌پرسیدی که در شمال خراسان بارندگی صدمه به محصول زده است یا خیر؟ عرض کردم: قبل از شرفیابی با نایب‌التّولیه صحبت می‌کردم. می‌گفت تاکنون خبری ندارد و فکر نمی‌کند ضرری وارد آمده باشد. فرمودند: در کرمانشاه هم از دیشب باران می‌بارد. عرض کردم: پس به تهران و نقاط مرکزی می‌رسد. فرمودند: آن نمی‌رسد، ولی یک جبههٔ سرد از روسیه به ایران آمده که باران کلّی ممکن است بدهد.

صحبت آمریکا شد. عرض کردم: از عریضه [جیمی] کارتر بسیار خوشم آمد.[1] کم کم سر حال می‌آید و آدم می‌شود (این نامه در غیبت سه روزه من در شمال رسیده بود که این جا می‌گذارم). فرمودند: خوب چاره‌ای ندارد، به این جهت در کارها عجله می‌کنم. فرمودند: از حرفهای سفیر جدید آنها که در ایران [گروه مخالف] opposition مذهبی هست، خیلی تعجّب می‌کنم. آیا مارکسیستهای اسلامی را می‌گوید؟ اینها که کمونیست هستند. عرض کردم: خیر، چنان که مکرّر عرض کرده‌ام به طور قطع اینها با آخوندها در ارتباط هستند. هر قدرت بزرگی به یک صورتی می‌خواهد اَنگشتی در کار ما داشته باشد. آن چه سابقاً انگلیسیها می‌کردند، حالا آمریکاییها می‌کنند و مقداری هم روسها. آنها حق دارند که سعی کنند با همه در تماس باشند. ما هم باید جلوی کار آنها را بگیریم.

۱- نامه‌ی کارتر به دنبال این یادداشت آمده است.

فرمودند: همان طور که در پاکستان کردند. بعد فرمودند: پریروز که به جنوب شهر به محلّ فروشگاههای زنجیره‌ای رفته بودم، هزاران زن چادر به سر پدرسوخته دیدم. عرض کردم: نفوذ آخوند پدر سگ که بدان اشاره می‌شود همین است. عرض کردم: پریروز در خانه ما عروسی بود. داخل مهمانهای نوکرها چند تا خانم مقنعه به سر دیدم. به شوخی از یکی پرسیدم آیا رقص شکم این رقّاصه را جلوی مردها تصویب می‌کند؟ چیزی نگفت و خجالت کشید. عرض کردم: اعلیحضرت یقین بدانند که انگشت خارجی در این کار و هزار کار دیگر هست. باید فوق‌العادّه مواظب بود. البتّه هر چند قدرت هست، و خارجیها هم از این قدرت مستفیض و بهره‌یاب [می‌شوند] حرفی نیست، ولی آنها همیشه حساب دارند که اگر این نباشد چه؟ مطلب خیلی طبیعی است. ملاحظه فرمودند در زمان جنگ [دوّم جهانی] جاسوسهای آنها، آن هم در دستگاه اعلیحضرت رضا شاه کبیر، گلوله‌های توپ را عوضی برای توپها فرستادند. و چرچیل در خاطرات خود می‌نویسد که از وجود ۱۲ تانک ایرانی در آبادان نگران بودم که مبادا تأسیسات نفت از دست ما برود.[1] تا این حدّ حساب و ترس داشتند، ولی جواسیس هم کار خودشان را می‌کردند. بعد فرمودند: این آخوند پدر سگ که جرئت نمی‌کند بگوید مارکسیست با اسلام حکم آتش و آب را دارد آخر به چه درد می‌خورد؟ راستی چرا اینها جرئت نمی‌کنند چنین اعلامیّه[ای] بدهند؟ این آیت‌اللّه خوانساری چه قدر ما را معطّل کرد و چیزی نگفت. عرض کردم: تقیّه می‌کنند. فرمودند: برای چه؟ عرض کردم: برای حفظ جان! فرمودند: پس به هیچ چیز جز به جان کثیفشان علاقه ندارند؟ عرض کردم: البتّه که ندارند، فقط خودشان و دکانشان. عرض کردم: تقیّه یک نوع تزویر است و فکر می‌کنم از اختراعات ما شیعه‌ها باشد. من که به فلک بی‌عقیده هستم به همین دلایل است. گرچه لازم نیست و شاید خارج از ادب باشد که عرض کنم، ولی این که به شاهنشاه هم عقیده

۱- اشاره به اشغال ایران از سوی نیروهای انگلستان و شوروی در سوّم شهریور ۱۳۲۰ (۱۹۴۱). داستان گلوله‌های عوضی توپ بی‌شباهت به شایعات روسها پس از شکست سخت از آلمانها در جنگ اوّل جهانی نیست و تاکنون به اثبات نرسیده است. در خاطرات چرچیل ذکر شده که ایران در جنوب ۲ لشگر و ۱۶ تانک دارد و در هنگام حمله به ایران باید هشیار بود از این نیرو برای خرابکاری در حوزه‌های نفتی استفاده نشود.



CONFIDENTIAL

EMBASSY OF THE
UNITED STATES OF AMERICA

May 24, 1977

Your Imperial Majesty:

Secretary Vance has given me a full report on his conversations with you in Tehran, including your wide-ranging and insightful discussion of the strategic situation in the Middle East, South Asia and other global issues. I was particularly pleased that the dates of the CENTO Ministerial Conference could be rearranged to permit Secretary Vance to attend and to meet with you, and I appreciate your kindness in giving so generously of your time for this meeting.

In view of the many interests shared by our two nations, it is important to maintain frequent contact. I expect that Ambassador Sullivan will be confirmed in the near future, and his presence in Tehran will be particularly valuable in maintaining an effective dialogue on the major issues of concern to us both.

Your letter of April 27, 1977 was very helpful in clarifying for me some of the considerations which led you to reduce your land-based radar program in favor of AWACS aircraft. After further review, I have directed that a total of seven AWACS aircraft be made available for sale to the Government of Iran, rather than the five aircraft previously proposed. I believe this fairly reflects both Iran's military requirements and our basic objective of exercising restraint in the field of arms transfers.

Within the past few days, I have approved a new set of policy guidelines on the foreign sale of military

His Imperial Majesty
Mohammad Reza Pahlavi,
Shahanshah Aryamehr.

CONFIDENTIAL

equipment. Secretary Vance has already discussed the outlines of the new policy with you, and Ambassador Sullivan will be prepared to discuss it with you in more detail upon his arrival. In the meantime, however, I wish to give you my personal assurances that this policy will not disturb the close security relationship which has developed between our two countries over more than a quarter of a century.

Rosalynn is delighted to have the opportunity to meet Her Imperial Majesty during her forthcoming trip to the United States. For my part, I am grateful that you were able to accept my invitation to visit Washington in November. I look forward to the opportunity to have a fuller exchange of views with you and to have the benefit of your great experience in world affairs. Until that time, I trust that you will not hesitate to bring to my attention by letter or message any matters affecting the continued warm relations between our two nations.

Sincerely,

Jimmy Carter

عمیق دارم، برای این است که اغلب فرمایشات شاهنشاه راست است. واقعاً اعتلاء ایران و آسایش مردم را می‌خواهید و در این راه از هیچ چیز حتّی از نثار جان دریغ ندارید. اغلب فرمایشات شما درست است و از آن قصد انشاء دارید. حال اگر ما گه‌ها یا جواسیس به صورتی جلوی کار را سد کنیم آن مطلب دیگر است. ولی باز هم به خواست خدا قدرت شاهنشاه طوری است که ما نمی‌توانیم زیاد خرابکاری بکنیم.

قدری راجع به والاحضرت همایونی صحبت شد. عرض کردم: دیسیپلین قوی می‌خواهند. فرمودند: خیال دارم اورا به مدرسه خلبانی آمریکا بفرستم. عرض کردم: رشته‌های زمینی و دریایی را هم باید ببینند. بهتر است اوّل به وست پوینت تشریف ببرند، بعد به همه رشته‌ها. شاهنشاه قدری تأمّل فرمودند.

بعد من مرخّص شدم. نیم ساعتی دختر ایرلندی را دیدم. خیلی زیباست و بعد به کارها رسیدم. بعد از ظهر هم کار کردم. صبح شاهنشاه فرمودند: عصری دو جا گردش می‌روم. من تبسّم عدم رضایت کردم. فرمودند: ناراحت نباش، گردش ساده است! امروز علیاحضرت شهبانو به بختیاری و لرستان تشریف بردند. نخست وزیر هم در رکابشان است.

دوشنبه ۹ خرداد ۱۳۵۶

صبح شرفیاب شدم. شاهنشاه به حمدالله در نهایت صحت و سلامت بودند. در مورد دو نفر گارد برای بچه‌هایم که به جنوب فرانسه می‌روند، عرض کردم. فرمودند: از گارد بگیر، و نهایت مرحمت فرمودند. عرض کردم: سال گذشته برای حفظ آنها دو پلیس فرانسوی برای دو ماه اجیر کردم، هشتاد هزار فرانک پول دادم. خیلی تعجّب فرمودند. فرمودند: چرا همان سال گذشته اقدام نکردی؟ عرض کردم: وقتی آنها را اجیر می‌کردم نمی‌دانستم این قدر گران هستند. چون همیشه وقتی خود غلام آن جا بودم پلیس فرانسوی از طرف دولت غلام را محافظت می‌کرد، نمی‌دانستم این همه گران است.

بعد کارهای جاری زیادی به عرض مبارک رساندم و امروز از خودم راضی هستم، چون توانستم شاهنشاه عزیزم را که خدا عمر بدهد، راضی کنم که این قرارداد لعنتی سیستان

لااقلّ به طور رسمی مبادله نشود.[۱] عرض کردم: این مثل کلمه لا اله الی الله[۲] است که اگر الی الله[۳] آخر حذف شود کفر می‌شود. یک رژیم سلطنتی بود و می‌خواسته به ما آب بفروشد و برای سیلابها هم ضمن پروتکل علیحدّه قرار دیگری بدهد. شاهنشاه هم می‌خواسته‌اند به او کمک بفرمایند. حالا اینها فقط همان ۲۶ متر آب را قبول کرده زیر همه چیز زده‌اند. پس ما [مخزن][۴] را که تا حالا صد ملیون تومان خرج آن شده است برای چه ساختیم؟ که [مخزن] سیلابها بشود. فرمودند: چه کنیم؟ رودخانه در خاک آنهاست و همه کار می‌توانند بکنند. عرض کردم: حقوق مکتسبه سالهای دراز ما که به این آسانی از بین رفتنی نیست. پس این همهٔ رودخانه مشترک بین کشورهای جهان هست کشور بالادستی هر غلطی می‌خواهد می‌تواند بکند؟ به علاوه در این قرارداد لعنتی همه جور حقّ ارجاع مسئله به مراجع بین‌المللی دیگر [را] از خودمان سلب کرده‌ایم. چرا چنین سندی به دست یک دولت لرزان که جانشین آن هم افسران جوان کمونیست خواهند بود بدهیم؟ از همه مضحکتر این که باز خودمان به آنها پول بدهیم که با پول ما این بلاها را به سر ما بیاورند و بعد یادگاری برای دولت کمونیست بعدی به جا بگذارند. شاهنشاه خیلی تأمّل فرمودند و مقداری فکر کردند. فرمودند: دوباره بررسی می‌کنم. و من از خوشحالی پای شاه را بوسیدم. عرض کردم: با این قرارداد ما در شهریور کمتر از دو متر [مکعّب] آب داریم که کف هیرمند [هم] با آن تر نمی‌شود، و همین! استدلال دولت ماهم این است که سیستان که از لحاظ اقتصادی مهمّ نیست، خاک وطن یعنی چه؟ دیگر شاهنشاه چیزی نفرمودند، یعنی پر حرفی نکن.

همچنین راجع به ابنیه مرتفع بسیار زشت رامسر عرض کردم که در عالم غلامی ناچارم استدعا کنم امر فرمایید خرابش کنند. بر دامن پاک و پر عظمت شاهنشاه بزرگ من نباید این لکه‌های چرکین بنشینند. عرض کردم: دختر فرانسوی پرستار که همراه غلام بود تا از هواپیما پیاده شدیم عاشق رامسر شد. عصری هم قدری گردش کرده و بدون این

۱- منظور قرارداد با افغانستان دربارهٔ آب هیرمند است.

۲- [لااله الّا الله. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

۳- [الّا الله. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

۴- در یادداشت «رزروار» نوشته شده است.

که باکسی حرفی زده باشد، پیش من آمد و پرسید این کثافت کاری چیست که این جا می‌کنید؟ عمارت مرتفع ساختن در این جا چه معنی می‌دهد؟ به علاوه به قدری نقشه زشت و بد ترکیب است که از هر زن پیر زشتی هم زشت‌تر است. این جا خوشبختانه شاهنشاه خندیدند.

و چون خیلی جسارت کرده بودم، مطلب را عوض کرده، به دخترها کشیدم و عرض کردم: دختر آلمانی که پیش والاحضرت شمس سراغ گرفته بودید امشب که آن جا تشریف می‌برید با دامن گشاده منتظر ورود مقدم مبارک است! فرمودند: امشب که مهمانی بزرگ دارند. عرض کردم: به طور کلّی عرض کردم که مطلب را کس و کار والاحضرت و شاید خودشان، به او حالی کرده‌اند. ولی چند روز پیش والاحضرت اظهار مرحمت فرموده بودند، به دیدن من آمدند این دختر هم راه بود. به نظر غلام که چنگی به دل نمی‌زند. فرمودند: تو گاهی بی‌سلیقه هستی. عرض کردم: بی‌سلیقه نیستم. بی‌بنیه هستم و بی‌ولع. به این جهت خیلی زیاد ایرادگیر شده‌ام. منجمله دهنش گشاد و پای ساقهای بسیار کلفت و بی‌ریختی داشت. یک ساعت با ما نشستند و من خوب ارزیابی کردم.

بعد مرخّص شدم، به کارهای جاری رسیدم. شاهنشاه هم بعد از ظهر کار کردند. مطلب محرمانه[ای] که راجع به پاکستان رسیده بود به شرف عرض مبارک رساندم.[1] فرمودند: بیچاره پاکستان! مثل این که عملش گذشته. عرض کردم: بوتو که با مخالفین کنار می‌آید. فرمودند. چه فایده؟ عرض کردم: البتّه دیگر قدرتی نخواهد داشت. فرمودند: منظورم این نیست. بر فرض قدرت هم داشته باشد، مخالفین می‌گویند در امور اجتماعی برگردیم به پانصد سال قبل، و تازه بشویم عربستان سعودی. منظورم این است که چه فایده دارد انسان کشوری را به این روز بنشاند؟

۱-گزارش مورد اشاره (موجود در پرونده‌های علم) به دنبال سؤالی است (گویا از انگلیسیها) درباره‌ی جبهه‌ی ائتلافی چهار حزب دست چپ در ایالت مرزی شمال غربی پاکستان (North-West Frontier Province). برابر این گزارش، از جمله هدفهای جبهه‌ی مزبور لغو تعهد بازپرداخت وامهای خارجی و نزدیکی با کشورهای سوسیالیستی بوده است.

سه‌شنبه ۱۰ خرداد ۱۳۵۶

صبح در فرودگاه شرفیاب شدم. شاهنشاه به اراک تشریف‌فرما می‌شدند تا شهر صنعتی آن جا را که به همّت مستمرّشان ایجاد شده است بازدید فرمایند (کارخانه آلومینیوم سازی، ماشین سازی، ماشینهای سنگین و غیره). خیلی میل داشتم در رکاب باشم، ولی ناخوشی مجال نمی‌دهد، یعنی نمی‌باید خسته شوم، پس باید خانه‌نشین باشم. به کارخانه آلومینیوم سازی در اثر قطع برق زمستان خسارت کلّی وارد شده و فعلاً نصف ظرفیّت خود را از دست داده است. در فرودگاه از من سئوال فرمودند تکلیف گردش فردا بعد از ظهر چیست؟ عرض کردم: دست خالی نیستیم، ولی به طور قطع نمی‌توانم حالا چیزی عرض کنم.

من بعد به دفتر رفتم و به کارهای جاری رسیدم. منجمله وزیرمختار آمریکا را پذیرفتم. متن مذاکرات [سایروس] وَنس با اردشیر زاهدی سفیر شاهنشاه را برایم آورده بود که احیاناً در گزارش اردشیر خطایی نباشد. گرچه برایم خواند ولی نکات مهمّ آن را که مهمّ بود یادداشت کردم و این جا می‌گذارم. خودش هم اطمینانهایی می‌داد که روابط ما خاصّ است و چنین و چنان است. به او گفتم وقتی شنیدم که شما فقط به شش کشور بدون قید و شرط اسلحه می‌دهید و بقیّه هیچ، برایم این فکر پیش می‌آمد که معلوم می‌شود شما دنیا را بین خود و شوروی دارید تقسیم می‌کنید (حال آن که این فرمایش شاهنشاه بود و نخواستم بگویم). بعد از او پرسیدم علّت حمله بوتو به شما چه بود؟ گفت مسائل پلیتیک داخلی خود پاکستان و این که افکار عمومی را به سوی دیگری بکشاند. گفتم هر چه فکر کردم دلیلی بر این که شما پاکستان را روی ادّعای اقلّیّت به بلوا بکشانید نیافتم. گفت هیچ وقت چنین چیزی نبود. وَنس هم که اطمینانهایی به اعلیحضرت همایونی داد. شاهنشاه به بوتو توصیه فرمودند که وزیر خارجه‌اش را به پاریس بفرستد تا با وَنس ملاقات کند (وَنس حالا برای کنفرانس شمال و جنوب در پاریس است).

شاهنشاه ساعت $2\frac{1}{2}$ بعد از ظهر مراجعت فرمودند. باز من در فرودگاه شرفیاب شدم. فرمودند: تکلیف فردا چیست؟ عرض کردم: یک نفر هم زیادی داریم که غلام فکر کردم در اختیار والاحضرت همایونی بگذاریم. ولی ایشان می‌فرمایند حالا امتحان دارم و

می‌خواهم درس بخوانم، وقت خوش‌گذرانی نیست. به علاوه می‌خواهم به پدرم نشان بدهم که گزارشات این خانم [هما] خسروشاهی، رئیس مدرسه من، به پدر و مادرم که درس من خوب نیست، به کلّی دروغ و بی‌معنی است. این زنکه چون شنیده که من از خاله زنکی بازی بیزار شده‌ام، پس از رفتن ژوئل می‌خواهد خودش را با این دروغها و وسائل حفظ کند.[1] شاهنشاه تأمّلی فرمودند و بعد به من فرمودند که این بچّه روز به روز ماشاءالله هشیارتر و بهتر می‌شود و من به او خیلی امید بسته‌ام. عرض کردم: شکر خدا را.

در رکاب شاهنشاه با هلیکوپتر به نیاوران آمدم. فرمودند: تا ساعت ۴ کاری نداریم اگر کاری داری بگو (ساعت ۴ برنامه شاهنشاه شروع می‌شود). عرض کردم: آماده نیستم و کیف من همراه نیست، ولی مذاکرات صبح با وزیرمختار آمریکا را به عرض رساندم. فرمودند: گزارش اردشیر [زاهدی] را از دفتر مخصوص بگیر، با این مقایسه کن. اگر اختلافی دارد به من بگو. و حالا هم تلفن کن [همایون] بهادری بیاید گزارش اردشیر و نامه رئیس جمهور همراه او باشد که جواب رئیس جمهور را دیکته کنم. چون بی‌کار بودند زیر سایه‌های چنار که از بارندگی دیشب خیلی با صفا شده بود شروع به قدم زدن فرمودند و بعد فرمودند: در مورد پاکستان مطمئن نیستم حرفهای اینها درست باشد، چون در این جا هم شپشهای لحاف کهنه مثل [علی] امینی و الهیار صالح[2] و [مظفّر] بقائی و امثالهم به راه افتاده در باغهای دور دست ملاقات می‌کنند. عرض کردم: به نظر غلام سر بی‌صاحب می‌تراشند، مگر آمریکاییها دیوانه شده باشند که وضع موجود را به هم بریزند. فرمودند: حتّی امینی گفته تابستان داغی در پیش داریم. به این جهت من که هر سال تابستان به اروپا می‌رفتم، می‌خواهم امسال در ایران بمانم. عرض کردم: باز هم غلام در نظر خودم صائب هستم. و حتّی به هویدا که با وحشت زیاد در اروپا در این خصوص با من

۱- علم اصولاً به اطرافیان شهبانو فرح بدبین بود. هما خسروشاهی، با پشتیبانی شهبانو، می‌کوشید بدون قایل شدن تبعیض، ولیعهد را برای جامعه‌ی آزادتری تربیت کند و این شیوه‌ی آموزشی هیچ گاه مورد تأیید علم نبود.

۲- الّهیار صالح، از رهبران حزب ایران، در دهه‌ی ۱۳۲۰ چندین بار وزیر و سپس نماینده‌ی مجلس شورای ملّی شد. عضو جبهه‌ی ملّی و برای مدّتی نیز در دولت دکتر محمّد مصدّق، وزیر کشور و سپس سفیرکبیر ایران در آمریکا بود. از آن پس هرگز مقام رسمی نداشت و به‌عنوان یکی از سران جبهه‌ی ملّی از مخالفان حکومت فردی شاه بود.

صحبت می‌کرد و شمّه‌ای از آن را از آن جا به عرض مبارک رساندم، گفتم که در اشتباه محض است و بی‌جهت او را وحشت گرفته است. فرمودند: باید این مطالب را به سفیر جدید آمریکا حالی بکنی. عرض کردم: در خصوص آخوندها که فکر کرده بودم او را حال بیاورم و نفوذ آخوند شپشو را برایش بگویم. در این موارد هم ببینم چه پیش می‌آید، البتّه صحبت خواهم کرد. فرمودند: باید به آمریکاییها حالی بکنی که این جا نمی‌توانند حکومت نوکر به وجود بیاورند. بر فرض چنین غلطی کردند برای آنها به قیمت ملیونها سرباز و ملیاردها دلار تمام می‌شود. مگر در همسایگی شوروی، آمریکا می‌تواند از این گه‌ها بخورد؟ عرض کردم: خودشان هم البتّه توجّه دارند و این قدر هم احمق نیستند. ولی به هر حال سعی در برقراری رابطه را با طبقات مختلف دارند. نکته[ای] که برای ما مهمّ است، راحت و آسایش و رضایت اکثریّت مردم است. هر چه در این راه کوشش شود، کم است. زیرا هزاران دوست کم و یک دشمن (آن هم داخلی) زیاد است. دستگاهها باید صیقلی و مؤثّر باشند. همین رسیدگی دفتر مخصوص به کارهای دولت، در بین مردم اثر نیکو داشته است. حالا مردم می‌پرسند آیا دولتی که این همه غفلت داشته است، باز هم باید سرکار باشد؟ (یک نسخه گزارش اوّل [نصرت الله] معینیان را که خلاصه است این جا می‌گذارم).[۱] افکار عمومی اگر هم فرصت تظاهر پیدا نکند، ممکن است در باطن، اگر عدم رضایت داشته باشد، خیلی مضرّ واقع گردد. این کارهای کوچک که موجب عدم رضایت می‌شود، باید به کلّی از بین برود.

در این ضمن که صحبت می‌کردم والاحضرت همایونی از مدرسه رسیدند و پدر و پسر دست هم را گرفتند و رفتند و من لذّت دنیا را بردم. تمام بعد از ظهر شاهنشاه کار کردند. من هم کار کردم.

چهارشنبه ۱۱ خرداد ۱۳۵۶

صبح شرفیاب شدم. می‌دانستم چون دیشب هم همه جا بارندگی بوده است باید

۱- گزارش درباره‌ی جلسه‌ی کمیسیون شاهنشاهی است که به دستور شاه برپا شد. [در کتاب آورده نشده است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

شاهنشاه من سر حال باشند. همین طور هم بود. به محض شرفیابی من فرمودند: در بیرجند هم ۶ میلیمتر باران باریده است. عرض کردم: خیلی خیلی عجیب است و شاید صد سال باشد که چنین اتّفاقی نیفتاده است و اظهار خوشوقتی کردم. امّا شاهنشاه باز هم خوشحال بودند و احساس کردم مطلب دیگری دارند. فرمودند: ولیعهد دیروز از من خواست که امروز با من ناهار بخورد. خیلی خوشوقت هستم که این بچه دائماً در فکر نزدیکی به من و یادگرفتن است. البتّه به او گفته‌ام که اگر بخواهی چیز یاد بگیری، باید قبلاً کتابهای من و تاریخ ایران را بخوانی، تا از صحبتهای من نتیجه بگیری. او هم قبول کرده است. ولی گفتم حالا چون امتحان داری، لازم نیست مطالعات خارجی بکنی، باشد برای موقع تعطیلات. عرض کردم: امّا صرف ناهار امروز را که رد نفرمودید؟ فرمودند: البتّه خیر.

بعد کارهای جاری را عرض کردم. منجمله دستخطّی که باید به کارتر مرقوم فرمایند حاضر بود، ملاحظه فرمودند: اصلاحاتی کردند. فرمودند: فعلاً مخابره شود، بعد دستخط می‌دهیم.[۱]

عرض کردم: تلگراف اردشیر [زاهدی] را هم خواندم. مطالب اساسی همان است که وزیر مختار آمریکا به غلام گفت و به هر صورت تفاوتی ندارد. فرمودند: روزنامه‌های آمریکا هنوز به ما خیلی بد می‌گویند. عرض کردم: تمام خلاصه‌اش را غلام می‌بینم، مخصوصاً واشینگتن پست و نیویورک تایمز خیلی زیاده روی می‌کنند. اگر اجازه بفرمایید با تتمّه بودجه[ای] که از آن کار مطالعاتی یانکلوویچ مانده است، یک مقالاتی ما هم منتشر کنیم و این کار آسان است. تأمّلی کرده و بعد فرمودند: نه، این بودجه را به دولت برگردانید. ما الآن می‌بینیم که خود رئیس جمهور و وزیر خارجه‌اش سعی در کنار آمدن با ما دارند. گرچه جز این هم راهی ندارند، چون کاری از دستشان ساخته نمی‌شود. با ما چه می‌توانند بکنند؟ به علاوه گزارش کمیسیون صلیب احمر که آمد زندانها را دید، ظرف دو هفته آینده منتشر می‌شود و خیلی از این مسائل و مزخرفات حقوق بشر خاتمه

۱- پیش‌نویس نامه‌ی شاه به کارتر به دنبال این یادداشت آمده است.

می‌یابد. به علاوه دستور دادم در قوانین محاکمات نظامی تجدید نظری بشود و تسهیلاتی برای محبوسین فراهم شود، و زود از بلاتکلیفی همٔ نجات پیدا بکنند و در دفاع هم حقوق بیشتری به آنها اعطا شود. این هم اثرش را خواهد گذاشت. ما لازم نیست از راه تبلیغات عملی بکنیم. عرض کردم: اطاعت می‌کنم، ولی جسارت کرده عرض کردم همه این کارها را مدتها قبل از آمدن کارتر هم ممکن بود انجام داد، تا اصولاً کار به این جا نرسد. تأمّلی فرمودند و جواب مرا ندادند. معلوم بود از این عرض من راضی نشدند و من فضولی کردم.

بعد راجع به والاحضرت شهناز عرایضی کردم که پول زیاد می‌خواهند. به شوهر ایشان خیلی فحش دادند. فرمودند: تمام تقصیر این پسره کونی است.

نامه‌ای [راکه] لرد مونت باتن به من نوشته و از این که در نامه کالجهای متّحد جهان [1] اسم خلیج فارس، خلیج عربی نوشته شده است معذرت خواهی فراوان کرده بود، به عرض مبارک رساندم. پرسیدند مگر تو چیزی به او نوشته بودی. عرض کردم: بلی، اعتراض کرده بودم و [او] خیلی دستپاچه شده.

کاغذی موسی صدر از لبنان نوشته بود.[2] امر فرمودند: جواب نده. تمام تقصیرها به‌گردن خود این آدم [است]. حالا باز سنگ شیعیان را به سینه می‌زند.

کارهای جاری دیگری عرض کردم. شرفیابی من خیلی طولانی شد و همه تعجّب کرده بودند چرا؟ بعد مرخّص شدم. فرمودند: ترتیب گردش بعد از ظهر داده شده؟ عرض کردم: بلی، ولی مهمانهای دیگر امشب می‌رسند. فرمودند: آنها را هم ممکن است فردا ببینم.

۱- کالجهای متّحد جهان (United World Colleges) مرکّب از ۱۰ مؤسسه آموزش عالی است که با هدف ایجاد تفاهم و همکاری میان مردم جهان، دانشجویان زبده‌ی ۱۶ تا ۱۹ سال را فارغ از نژاد، مذهب، رنگ پوست و امکانات مالی، برگزیده و به بیشتر آنان بورس تحصیلی می‌دهد. این سازمان به ابتکار دو تن در انگلستان بر پا شد و مورد پشتیبانی سازمان ملل متّحد قرار گرفت. نخستین رئیس شورای آن لُرد مونت باتن و پس از وی، چارلز، ولیعهد انگلستان بود.

۲- نامه‌ی موسی صدر به علم به دنبال این یادداشت آمده است.

1st June, 1977.

Dear Mr. President,

I thank you for your cordial message of 24th May 1977 and I deeply appreciate the kind sentiments which you have expressed with regard to my country and myself.

Your very constructive comments on our bilateral relations are a source of great satisfaction to me as they fully conform with the policy which I have been pursuing for the last thirty-five years ever since my accession to the throne.

The special attention which you have paid to the question of AWACS aircraft for my country is very much appreciated. I am particularly grateful to you in this regard as the availability of these aircraft will enable us to assure the surveillance of Iranian air-space. The question of our look-down on that part of the Indian Ocean of direct concern to Iran, a vital factor in contributing to the security and the stability of the region in the interest of the non-communist world, is one which I hope to be able to discuss more fully with you when we meet in November. In view of the very significant issues at stake, this matter will require some special consideration.

My duty, as I have mentioned to Secretary Vance, is obviously to safeguard the interests and assure the security of my country. In the implementation of this policy, we naturally have certain requirements

which will have to be met. As a first choice, I would like to procure these from the United States of America. In this regard, I only hope that ~~*irrespective of*~~ WHATEVER *the present United States policy guiding the foreign sale of military equipment* IS, *you will continue to supply us as in the past with our needs as this would be, I am fully convinced, to our mutual advantage. In the meantime, Secretary Vance has given some very helpful explanations to my Ambassador in Washington on your policy guidelines in this connection. On the other hand, I will be very glad to receive Ambassador Sullivan as often as is necessary and at the same time, I am also looking forward to exchanging thoughts and ideas with you, Mr. President, on subjects affecting the very close collaboration and special relationship between our two countries.*

In view of the wide community of interests which Iran and the United States of America share and our irrevocable dedication to the cause of strengthening world peace and security, I believe it is now more important than ever before for both of us and both our countries to work increasingly closer together in the attainment of our mutual goals.

I know that the Empress is looking forward very much to meeting Mrs. Carter during her forthcoming trip to the United States as I am too to having the pleasure of making your personal acquaintance in November.

With best wishes and warmest regards,

Sincerely,

Mohammad Reza Pahlavi.

THE HONOURABLE JIMMY CARTER,
PRESIDENT OF THE UNITED STATES OF AMERICA
WASHINGTON, D.C.

وقتی مرخّص شدم هوا آن قدر عالی و لطیف بود که هر چند به سفیران جدید فرانسه و مراکش وقت ملاقات داده بودم، دستور دادم وقت آنها را به بعد از ظهر موکول کنند و تصمیم گرفتم بروم در باغچه دوست ایرانی خودم یک قهوه بخورم. همین کار را کردم. وقتی آن جا رسیدم، به جای قهوه شراب خوردم و توقّف هم طولانی شد. فرمایش سعدی را با این حال کسالت به کار بستم:

می بیغش است، بشتاب، وقت خوش است، دریاب
سال دگر که دارد امّید نوبهاری؟

بعد از ظهر تمام کار کردم منجمله کمیسیون عمرانی کیش را دو ساعتی داشتم و سفیر جدید فرانسه و مراکش را پذیرفتم.

[نامه امام موسی صدر به علم]

جناب اجّل آقای امیر اسدالله علم دام عُمره وزیر دربار شاهنشاهی ایران،

سرور محترم، شنیدم کسالتی وجود عزیزت را می‌آزرده. امیدوارم رفع شده باشد. مسلّماً با آن همه روابط، آنگاه که خبر از گزندی بر وجودت می‌رسد پریشان شده، دعا می‌کنم. نه آخر، عمر دوستی ما از پنجاه سال تجاوز می‌کند، که از عمر من و شما بیشتر است. از این جهت این روابط با عمق بیشتری علیرغم حوادث باقی مانده. امید که در خدمت مردم و کشور به کار می‌افتد و در خدمت شیعیان مولا علی علیه‌السّلام.

من اکنون در قاهره هستم و امروز (چهارشنبه) به لبنان بازمی‌گردم به لطف خدا. و سبب این دیدار که با ملاقات رئیس جمهور و جلسه طولانی با وزیر خارجه به کمال خود رسید آن بود که:

وضع لبنان آرامشی ظاهری یافته و حتّی در جنوب کمتر زد و خورد وجود دارد، ولی محنت بزرگ و مصیبت عظیم است، ده‌ها هزار پراکنده، هزارها یتیم، هزاران محصّل بی‌مدرسه، هزاران خانه خراب، از همه بدتر ده‌ها هزار گرفتار که

چون شنهای روان در حرکتند. از دهی به دهی و از جنوب به پایتخت و از بیروت به جنوب سرازیرند در پیش داریم و مصائب و به خصوص وضع سلامتی آنها سخت ما را گرفتار می‌کند. کمکهایی که از طرف مردم شده، علیرغم آن که در حدود دوازده ملیون تومان بوده است، ولی این کمکها درد را دوا نمی‌کند.

مشکلات سیاسی و روحی هم که به رکود پیوسته و علاج نشده فراوان است.

و از همه چیز خطرناکتر آن که جبهه مارونیها (شمعون، جمَیِل و فرنجیه) که از تقسیم لبنان مأیوس شدند به فعّالیّت خطرناکتری دست زده‌اند. آنها می‌خواهند ملّتی بسازند...! به همین آسانی.

سعی می‌کنند خود را با فرهنگ و تمدّن و با عادات و ادبیّات خاصّی از دیگر مردم لبنان جدا و برتر بدانند. دانشگاه مستقل می‌خواهند، مرکز مطالعات و تحقیقات عظیمی برای خود تهیّه می‌کنند. همه جوانها مسلّح می‌شوند. هر کار می‌کنند که رفته رفته مارونیهای مسیحی، خود را ملتی جداگانه محسوب کنند. کسی هم که مخالفت کند او را تهدید می‌کنند.

بی‌تردید اشتباهات فلسطینیها و گروههای چپ گرای تندرو در این جنون تاریخی بی‌تأثیر نبوده است، ولی این عکس‌العمل همه چیز لبنان را و حتّی همه خاورمیانه را به خطر می‌اندازد و با نزدیکی و فعّالیّت خرابکارانه و خطرناک اسرائیل، یک آتش دائمی و گیرا و مسری بوجود می‌آورد.

به نظر می‌رسد که وجود ارتش عربی هم همه دردهای لبنان را دوا نمی‌کند فقط آتش نشانی می‌کند و این بحران، عقلی رسا می‌خواهد. به هر حال با آقای انور السّادات مفصّل صحبت کردیم و قرار شد اقداماتی سریع با همکاری سوریه انجام دهد.

خواستم ضمن این گزارش مختصر، از همّت والای شاهنشاه نیز کمک بگیرم خاصّه [...][1] جنوب لبنان، وضعی سخت خطرناکتر و دردناک دارد و اگر کمکی

۱- یک کلمه خوانا نیست. [کلمه مورد نظر در دستخط موسی صدر، "آن که" است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

نتوانیم بکنیم، یأس در این منطقه مشکلات زیادی ایجاد می‌کند. آرزو دارم که این موضوع با وضوح کامل و با امانت و محبّت به عرض برسد. و بعد از این همه درد، کسانی نتوانند اوضاع را تحریف کنند و ما را از این محبّت پر اثر محروم سازند.

جناب آقای علم، آیا باید همه درها را بست و دوستان را مجبور کرد که یا به ذلّت تن در دهند و یا مأیوس و بی‌تفاوت شوند و از این نیروی عظیم شیعه محروم گردند؟ من که خود در سال گذشته سعی خود را کردم و به هر دری[1] دست زدم. ولی اکنون باز احساس می‌کنم تحریکات ادامه دارد و بعد از آن همه درد و رنج و جراحت باز هم...

بگذرم. در ملاقات، آقای انور السّادات با محبّت فراوان و اعتماد فراوان از شاهنشاه (به قول او امپراطور) یاد کرد و تأکید کرد در این سال خطرناک به خصوص با انتخابات اسرائیل و نتایجش، شاهنشاه از کمک به ما و به حقّ خودداری نکرده و همه نفوذ خود را به کار خواهند برد زیرا مصیبت خاصّ به عرب نبوده و همه منطقه را شامل است.

از کاردانی، صدق، فرهنگ وسیع، جهان بینی و محبّت ایشان بحثها کرد. من به خود می‌بالیدم و در عین حال در دل محزون بودم.

نمی‌دانم آیا می‌توانم انتظار جواب عریضه‌ام را داشته باشم؟ از اردن هم عریضه‌ای عرض کردم. در اواخر این ماه ژوئن سفری برای علاج به اروپا می‌روم. آیا می‌توانم با شما یا نماینده‌ای از جانب شما ملاقات کنم. سلام به همه می‌رسانم به خصوص احترامات فائقه را پیشگاه شاهنشاه. وایشان و شما را به خدا می‌سپارم.

به امید دیدار

۷۷/۵/۲۳

۱- [در متن اصلی "دری" آمده اما در دستخط موسی صدر "دردی" است.] (توضیح ویراستار کتاب‌سرا).

بسم الله الرحمن الرحيم

المجلس الإسلامي الشيعي الأعلى
الرئاسة

الرقم: ________

التاريخ: ________

جناب آقای امیر اسدالله علم دام عزه وزیر دربار شاهنشاهی ایران

سرور محترم
شنیدم کسالتی وجود عزیزت را [illegible] امیدوارم رفع شده باشد

مسلماً آن هم در رابطه با [illegible] هنگامی که [illegible] بر [illegible] پریشان شده، دعا می‌کنم [illegible]

دوستی ما از پنجاه سال تجاوز می‌کند [illegible] از عمر من و شما بیشتر است. از جهت این رابطه بحق

بیشتر علیرغم حوادث باقی مانده [illegible] مردم و کشور [illegible] [illegible]

من اکنون در قاهره هستم و امروز [illegible] جشنواره [illegible] مردم [illegible]

و سبب این دیدار که با مقامات [illegible] و جلسه طولانی با وزیر خارجه [illegible]

وضع لبنان [illegible]

[illegible] کشت بزرگ و مصیبت عظیم است. ده هزار [illegible] هزاران یتیم، هزاران [illegible]

هزاران خانه خراب و از همه بدتر ده هزار گرفتار که چون [illegible] در [illegible]

و از جنوب [illegible] و از بیروت [illegible] و مصائب [illegible]

ما را گرفتار می‌کند. کمک‌هایی که از طرف مردم شده [illegible]

[illegible] است ولی این [illegible]

مشکلات سیاسی و روحی هم که [illegible] علاج نشده [illegible]

و از همه خطرناکتر [illegible] ([illegible] ، [illegible] و [illegible]) [illegible] تقسیم

[illegible] خطرناکی [illegible] [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

المجلس الإسلامي الشيعي الأعلى
الرئاسة

الرقم : ____________

التاريخ : ____________

٤

سعی می‌کنند خود را با فرهنگ و تمدن و عادات و ادبیات خاصی از دیگر
مردم لبنان جدا و برتر بدانند. دانشگاه مستقل میخواهند. مرکز مطالعات و تحقیقات علمی برای
خود تهیه می‌کنند. هر چند وقت مسلح می‌شوند. هر کار می‌کنند که رفته رفته با روشهای سیاسی خود را
ملتی جداگانه محسوب کنند. کسی هم که مخالفت کند او را تهدید می‌کنند.

بی‌تردید اشتباهات فلسطینیها و گروههای چپ‌گرا در تشدید این جنگ
تاریخی بی تأثیر نبوده است. ولی این عکس‌العمل همه چیز لبنان را [illegible] وقتی هم [illegible] با یکدیگر اتحاد
و با نیروهای و فعالیت خرابکارانه و خطرناک اسرائیل، یک آتش دائمی دیگر را [illegible] بوجود می‌آید
بنظر میرسد که وجه دیگر [illegible] هر روز رنج آن را [illegible] فقط آتش‌فشانی کند
در این بحران [illegible] رخ میدهد. بهرحال با [illegible] تفصیل صحبت کردیم و قرار شد اقدامات
سریع با همکاری سوریه انجام دهد.

خواستم ضمن این گزارش مختصر از عظمت و [illegible] شاهنشاه بزرگوار که [illegible]
[illegible] جنوب لبنان، وضعی سخت خطرناک و دردناک دارد. اگر ما نتوانیم فکری بکنیم
در این منطقه مشکلات زیادی ایجاد می‌کنند. گزارش دادم که این موضوع با وضع کامل
و با [illegible] و محبت [illegible] برسد. و بسیاری از این [illegible] که نمی‌توانند وضع را ترک
کنند [illegible] را از این محبت برادرانه محروم سازند.

بسم الله الرحمن الرحيم

المجلس الإسلامي الشيعي الأعلى
الرئاسة

الرقم: __________

التاريخ: __________

۲

صاحب گرامم آیا چه خبر شده؟ راستی تو دوستان را مجبور کنید
که یا ذلت من بپذیرند و یا تن به قضاوت بدهند؟ و از این نیروی عظیم شیعه محروم گردند
من از خود در سال گذشته سعی فراوان کردم و رهبری را از دست بدهم. ولی اکنون باز هم که
تحریکات ادامه دارند و پس از آنچه [illegible] و جهت [illegible] .....

بگویم. در موقعیت آن روز [illegible] . با کمیته [illegible]
[illegible] (متوکل او [illegible]) یاد کرد و تأکید کرد در [illegible]
[illegible] [illegible] شناختند، از یک به [illegible]
[illegible] زیرا [illegible]
از [illegible] صدق، فرهنگ [illegible] و محبت ایشان

بگویم که من [illegible] در همین حال در دل [illegible]
نمی‌دانم [illegible] . انتظار جواب [illegible] ! از [illegible]
[illegible] . [illegible]
می‌توانم [illegible] . سلام به [illegible]
[illegible] . [illegible]

[illegible]

پنجشنبه ۱۲ خرداد ۱۳۵۶

صبح شرفیاب شدم. خوشبختانه شاهنشاه را با نشاط یافتم. همه جا بارندگی است، حتّی تاکستان را سیل برده و چهار صد خانه خراب شده است. عرض کردم: شهر تاکستان که غلام از موقع ریاست املاکم خوب می‌شناسم که سیل گیر نبود. فرمودند: ممکن است باران بسیار شدید از همان تپه‌های اطراف، سیل راه انداخته باشد.

کارهای جاری را به عرض مبارک رساندم. منجمله چند دستخطّ خارجی که توشیح فرمودند. عرض کردم: جای تعجّب است که دو روزنامه آلمانی به طرفداری از ما مقالاتی نوشته‌اند. [آنها را] از نظر مبارک گذراندم.[1]

عرض کردم: صبح اخبار را گوش می‌کردم، کنفرانس شمال و جنوب به جایی نرسید. به خصوص موضوع قیمت‌گذاری مواد خام معوّق ماند. فرمودند: آخر اینها می‌خواستند بگویند نرخ فروش نفت را هم ما تعیین می‌کنیم. این نمی‌شد و مداخله در کارهای داخلی ما بود (منظور از اینها کشورهای صنعتی است).

بعد عرض کردم: صبح در اخبار بی.بی.سی. شنیدم که فرانسه رآکتور اتمی را به پاکستان نخواهد فروخت. وضع انقلابی پاکستان را بهانه کرده و سرباز زده است.[2] فرمودند: می‌دانستم این طور خواهد شد و چندین بار به بوتو گفتم، گوش نکرد. حالا هم چوب و هم پیاز را خورد. چوب را با انقلابات داخلی و پیاز را هم با نگرفتن رآکتور. عرض کردم: یعنی آمریکاییها واقعاً این قدر خرند که بر سر اختلاف به این کوچکی، کشوری را به هم بریزند؟ فرمودند: خودشان که می‌گویند نه، ولی من باور نمی‌کنم. از طرفی بوتو هم حق داشت ایستادگی بکند، چون چیز دیگری ندارد که به مردم خود عرضه کند

۱- خلاصه‌ی مقاله‌های مورد اشاره در روزنامه‌های فرانکفورتر آلگماینه Frankfurter Allgemeine و فرانکفورتر روندشاو Frankfurter Rundschau، موجود در پرونده‌ی یادداشتهای علم، ظاهراً پاسخی است به مقاله‌ی انتقادی روزنامه‌ی زوددویچه تسایتونگ (ن.ک. به پیوست یادداشت ۵۶/۲/۲۹). این که دو روزنامه‌ی مزبور صرفاً به ابتکار خود و از روی اعتقاد چنین کرده باشند، جای تأمّل دارد. به ویژه که علم با روش درج مقاله‌های موافق دولت ایران در مطبوعات خارجی آشنایی کامل داشته و خود برای پاسخ به انتقادهای روزنامه‌های واشینگتن پست و نیویورک تایمز، به شاه پیشنهاد می‌کند «یک مقالاتی ما هم منتشر کنیم و این کار آسان است» (ن.ک. به یادداشت ۵۶/۲/۱۱).

۲- این خبر بعداً از سوی وزارت خارجه فرانسه تکذیب شد.

جز همین دماگوزیها.

عرض کردم: اتّفاقاً دیروز سفیر جدید فرانسه برای ویزیت کورتوازی [1] اوّل ورود، پیش غلام آمده بود، از او در این مورد سئوال کردم. گفت ما سخت ایستادگی داریم، زیرا آینده دنیا بستگی به گرفتن انرژی مجدّد از پلوتونیوم دارد. بر فرض آمریکا در یک جا جلوی آن را بگیرد، در جای دیگر ناچار باید از آن بهره‌برداری کرد و دنیا به این طرف می‌رود و آنها در اشتباه هستند. برای جلوگیری از استعمال سوء پلوتونیوم و ساختن بمب اتمی، دنیا باید مقرّرات دیگری را قبول کند.

بعد مرخّص شدم. با آن که هوا بسیار عالی بود، نتوانستم بهره‌برداری بکنم تمام کار کردم هم صبح و بعد از ظهر.

شاهنشاه بعد از ظهر گردش تشریف بردند.

جمعه ۱۳ خرداد ۱۳۵۶

خوشبختانه دیشب و امروز را توانسته‌ام استراحت کنم. امروز ناهار، فرح آباد رفتم. با اسب عزیزم دیدار تازه کردم. افسوس که هنوز جوشهای هرپس در نشیمن‌گاه مانع سواری است. فقط دیشب، [ذوالفقار علی] بوتو به من تلفن کرد. می‌خواست با اعلیحضرت همایونی صحبت کند. ترتیبی دادم که بتواند صحبت کند.

از اخبار مهمّ جهان، یکی مذاکرات بوتو با سران مخالف است که امروز شروع می‌شود. ولی هنوز معلوم نیست چه خواهد شد و چه خواهند گفت. دیگر انتخابات مراکش است که پس از چند سال قول داده است که انجام بگیرد. پادشاه قبل از انتخابات موفّق شد سران مخالف را به عنوان وزیر مشاور وارد دولت کند که در انتخابات نظارت نمایند. امروز که نتیجه انتخابات معلوم شد می‌توان فهمید که عمل پادشاه صحیح یا غلط بوده است. به هر حال من فکر می‌کنم کار صحیحی کرد. به علاوه فرستادن ۱۵۰۰ نفر قوا به زئیر و شکست دادن یاغیهای آنگولا که می‌خواستند معادن ذیقیمت مس زئیر را بازی بازی

۱- [Courtiosie در فرانسوی و Curtsey در زبان انگلیسی به معنی ادای احترام. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

تصرّف کنند، فکر می‌کنم پشتیبانی اروپا و به خصوص آمریکا را نسبت به پادشاه مراکش برانگیخته باشد. به نظر من آدم باهوشی است. راه‌پیمایی سبز و همین انتخابات چند حزبی و فرستادن قوا به زئیر از اقدامات مهمّ دو سه ساله اخیر اوست.

شنبه ۱۴ خرداد ۱۳۵۶

صبح شرفیاب شدم. عرض کردم: آیا بوتو با اعلیحضرت همایونی توانست صحبت کند؟ فرمودند: بلی صحبت کرد و خوشحال بود که مذاکرات عزیز احمد در پاریس با [سایروس] وَنس خوب بوده است (وزرای خارجه پاکستان و آمریکا). ولی فرمودند: در اخبار شنیدم که آمریکا دیگر هواپیما هم به پاکستان نخواهد فروخت. عرض کردم: این خبر را کس دیگر هم به غلام گفت، ولی خودم با آن که دیروز و امروز با دقّت اخبار ایران و بی.بی.سی. را گوش کردم، نشنیدم. ممکن است نقل از روزنامه باشد که بعضی رادیوها گفته‌اند.[1]

بعد عرض کردم آیا اجازه می‌فرمایند به وزیر خارجه ابلاغ کنم مبادله قرارداد را با افغانها به تأخیر بیندازد؟ فرمودند: نه! من گفتم مطالعه کردند، پس از آن که قانون به توشیح من رسیده و اعلان شده، دیگر مبادله نشدن قرارداد تأثیری ندارد. من چنان از کوره در رفتم و گیج شدم که جسارت کرده به عرض رساندم این هم مثل هزاران خلاف که به عرض مبارک می‌رسانند، خلاف محض است و بلافاصله از این جسارت پشیمان سخت شدم. چون علاوه بر آن که جسارت بود، هرگز نمی‌خواهم خاطر این مرد بزرگ را ناراحت و آزرده کرده باشم. امّا ایشان با خونسردی از جسارت من گذشتند و فرمودند: خیر، همین طور [درست] است. باز عرض کردم: چه طور ممکن است این طور باشد؟ سندی تا به دست آنها نرسد، به چه چیز می‌توانند استناد کنند؟ ما می‌گوییم یک وقتی مصلحت بود این قانون را به دلائل پروتکلهای فروش آب و ذخیره سیلابها برای سیستان که در

۱- به دنبال این گفت و گو، وزیر مختار آمریکا در تهران، طیّ یادداشت محرمانه‌ای به علم (به منظور گزارش به شاه) توضیح داده که آمریکا فقط از فروش هواپیمای A-7 خودداری کرده، ولی پاکستان می‌تواند، در صورت تمایل، جنگنده‌های دیگر مورد نیاز خود را از آمریکا بخرد.

دنبال داشت گذراندیم. و حالا نمی‌خواهیم و لغو می‌کنیم. آنها چه غلطی می‌توانند بکنند؟ فرمودند: نه، نمی‌خواهیم بین ما به هم بخورد. عرض کردم: در عالم غلامی این کار را به مصلحت شاهنشاه عزیز بزرگم نمی‌دانم و استدعا دارم امر فرمایید در این مطالعه تجدید نظر شود. شاهنشاه چیزی نفرمودند. من گریه‌ام گرفته بود، به زحمت خودداری کردم. ولی شاهنشاه متوجّه شدند و صحبت را عوض فرمودند.

من بعد کارهای جاری را عرض و سئوال کردم که این گزارش صلیب سرخ که پریروز فرمودید به زودی منتشر خواهد شد و به خیلی گفتگوهای آمریکا در مورد حقوق بشر و مقالات علیه ما خاتمه خواهد داد، اعلیحضرت انتظار دارید که خوب است؟ فرمودند: ساواک می‌گوید خوب خواهد بود. عرض کردم ساواک از کجا خبر دارد؟ فرمودند: وزیر خارجه انگلیس هم سفیر ما را در لندن دیده و گفته است گرچه گزارش صلیب سرخ راجع به ایران خوب نیست، ولی [چهره] image ایران بهبود کلّی یافته است. عرض کردم: اینها که مغایر هم است. دیگر چیزی نفرمودند.

من مرخّص شدم. حالم بسیار بد و سرم دردگرفته بود. فکر کردم به دوستم و به شراب پناه ببرم. همین کار را کردم. ابداً تغییری نشد. تا امشب که این یادداشت را می‌نویسم، بدحال و بدبخت هستم. بعد از ظهر هم کار کردم، ولی نه دل و نه دست به کار می‌چسبد. بعد که مرخّص شدم یادداشتی از وزیر خارجه آمریکا تقدیم شده بود، فرستادم. امر فرمودند فردا جواب مرحمت خواهند فرمود. بعد از ظهر [غیاث الدّین احمد] سفیر جدید پاکستان را پذیرفتم.

یکشنبه ۱۵ خرداد ۱۳۵۶

صبح شرفیاب شدم. شاهنشاهم را چندان خوشحال و سر حال نیافتم و متأسّفانه نتوانستم علّت را هم جویا شوم. تنها کاری که کردم چون روز شرفیابی نظامیها بود، سر و ته کارها را یک جوری هم آوردم. دو خبر خارجی نسبتاً مهمّ به عرض رساندم. شاهنشاه جواب وَنس را با حضور من به بهادری دیکته فرمودند که نسخه آن را فردا این جا می‌گذارم. بعضی کارهای آستان قدس را هم به عرض رساندم.

خودم مرخّص شدم. هنوز در حالت بهت و خرابی دیروز هستم. دیشب هم با قرص خواب خوابیدم. مقداری در این فکر بودم که این دولت هویدا به شاهنشاه من خدمت یا خیانت می‌کند؟ ارزش وجود یک ولایت با امور اقتصادی سنجیده شود! یاللعجب! یک وجب خاک [میهن] به ملیارد می‌ارزد، آن وقت بگویند سیستان که ارزش اقتصادی ندارد. حدّاکثر سال ۴۰ ملیون تومان عایدی می‌دهد. من در عجبم. بعد هم عرایض غلط و دروغ که مبادله اسنادِ محکومیتِ ابدی ما تأثیری ندارد، چون قانون از مجلس گذشته است و شاهنشاه توشیح فرموده‌اند. عجب! هر چه فکر کردم پیش دوستم بروم، نتوانستم قدم بردارم. ناچار در دفتر ماندم و به کارهای متفرّقه برای تفرقه حواس پرداختم. تنها امید من روشن بینی و آینده نگری شاه است و بس. کسی چه می‌داند که ضمیمه شدن افغانستان به ایران در مخیّله بزرگش نباشد!

بعد از ظهر هم تمام کار کردم. سفیر سابق آمریکا را که به ایران آمده است، پذیرفتم.[۱] همچنین [گرهارد رتزل] سفیر جدید آلمان را.

شاهنشاه بعد از ظهر گردش رفتند. بعد که مرخّص شدم یادداشت دیگری از سفارت آمریکا رسید که تقدیم کردم و این جا می‌گذارم.

سفیر آلمان که قبلاً در چکسلواکی بود به من می‌گفت تمام شرکتهای تعاونی چکسلواکی می‌لنگند و مردم از زیر کار در می‌روند. فقط جایی که بیچاره [الکساندر] دوبچک (رئیس الوزرای سابق، قبل از اشغال چکسلواکی) فعلاً رئیس آن است، در حدّ اعلای خوبی است و مردم به اعتماد و احترام او تمام وظائف آن جا را بر خلاف میل باطنی خودشان محض خاطر او انجام می‌دهند.[۲] این است اعتماد عمومی و افکار عمومی که با هیچ فشاری قابل عوض کردن و تغییر جهت دادن نیست.

۱- منظور داگلاس مک آرتور دوّم است که بین سالهای ۱۹۷۳-۱۹۶۹ سفیر کبیر آمریکا در تهران و مورد توجّه شاه بود. وی پس از بازنشستگی، به عنوان نماینده‌ی شرکت هواپیمایی هیوز Hughes Aircraft Co. (سازنده‌ی موشکهای فونیکس Phoenix مورد استفاده در هواپیماهای اف-۱۴) چندین بار به ایران سفر کرد.

۲- برای تنبیه دوبچک، برای مدّتی به او شغلی در سازمان جنگلبانی چکسلواکی داده شد.

دوشنبه ۱۶ خرداد ۱۳۵۶

صبح شرفیاب شدم. الحمدالله امروز شاهنشاه در نهایت صحّت و سلامت و خوشی بودند. هیچ موضوع جدّی صحبت نشد، تمام کارهای جاری و عادی بود، منجمله راجع به انتصاب امیر خسرو افشار به سفارت ایران در [فرانسه][1] به عرض مبارک رساندم. با آن که قبلاً موافقت فرموده بودند، خیلی اکراه نشان دادند، باعث تعجّب من شد. ممکن نیست اگر در اثر غفلت یا ندانم کاری، یا خدای نکرده تعمّدِ شخص مسؤول، غبار کدورتی بر خاطر مبارک بنشیند، بتوان به این آسانیها زدود. افشار وقتی سفیر لندن بود در اجراء امر مبارک در مورد ملاقات با [هرولد] ویلسن تأخیر کرده بود. گو این که تقصیری نداشت، وزارت امور خارجه به او ابلاغ کرده بود اگر فرصتی پیش آمد، مطلب حرفهای مزخرف هویدا را در مهمانی سفارت به نخست وزیر وقت محافظه کار [ادوارد هیث] Heath (که در عالم مستی گفته بود باید وقتی انسان بر سر کار هست به اَیِّ نحو امکان[2] وضع خود را حفظ کند، و این حرف به [هرولد] ویلسن لیدر وقت اقلّیّت برخورده و از مهمانی خارج شده بود) را به نحوی ترمیم دهد. گفته بود اگر زود به دیدن ویلسن می‌رفتم، نخست وزیر را کوچک می‌کردم. این قصور در خاطر مبارک هست و هر کاری این بدبخت دارد با اشکال مواجه می‌شود. من با هزار سریشم و چسب فعلاً او را به عنوان مأمور مخصوص از وزارت خارجه به ریش دربار چسبانده‌ام!

بعد مرخّص شدم به کارهای جاری رسیدم. بعد از ظهر تمام کار کردم، شاهنشاه هم کار کردند.

سه‌شنبه ۱۷ خرداد ۱۳۵۶

صبح در باغ سر راه شرفیاب شدم. عرضی نداشتم، جز این که تعظیمی بکنم، ببینم که برای بعد از ظهر اوامری خواهد بود یا نه؟ چون [مورارجی دِسایی][3] نخست وزیر هند

۱- در یادداشت «پاریس» نوشته شده است.

۲- [«به اَیِّ نحوٍ کانْ»، به هر طریق که بشود. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

۳- مورارجی دِسایی Morarji Desai (۱۸۹۶-۱۹۹۵) از ۱۹۷۷ تا ۱۹۷۹ نخست وزیر هندوستان بود. [مورارجی

سر راه لندن برای کنفرانس کشورهای مشترک‌المنافع شرفیاب می‌شد، وقت شاهنشاه از ساعت ۱۰ گرفته بود. از گرمی ناگهانی هوا شکایت داشتند. فرمودند: گویا جبههٔ [هوای گرم] عربستان باز به ایران آمده است. از این پدرسوخته عربها جز ضرر و زیان چیزی نداریم.

چند دقیقه‌ای شرفیاب بودم و مرخّص شدم. دماغ کار هم نداشتم. دیشب تا صبح بیدار بودم، [چون] وقت خواب چشمم به خبر مبادله اسناد هیرمند بین وزیر خارجه و سفیر افغانستان افتاد، آن چنان ناراحت شدم که با قرص خواب هم خواب سنگین چند ساعته بر چشمم نیامد. به محض آن که اندکی به هوش می‌آمدم، این کابوس مرا در خود فرو می‌برد. مدّتی راه رفتم، مدّتی فکر کردم، چندین دفعه استعفا از خدمت نوشتم، باز پاره کردم. فکر می‌کردم کار گذشته را استعفای من دوا نمی‌کند، جز آن که باری بر دوش شاهنشاه عزیزم بیفزایم و ناراحتش کنم، نتیجه دیگری به دست نمی‌آمد. تیر از شصت گذشته است، دیگر هیچ. هزار بار به نعیم خان درود فرستادم، و به دولت لعنت. مردکه مثل شیر آمد و تهدید کرد که اگر می‌خواهید کمک به ما را در گرو آب هیرمند نگاه دارید ما کمک نمی‌خواهیم. و این بدبختها آن قدر از چپ گرایی افغانستان ترسیدند که همه شرایط را قبول کردند و بالأخره دیشب [ضربه] آخر را زدند. کسی چه می‌داند؟ شاید هم از اربابهای نامرئی دستور ارتکاب این خیانت را داشتند. به هر حال به شاهنشاه و کشور خیانت بزرگی شد که دیگر جبران‌پذیر نیست. به حدّی بد حال بودم که به دفتر کار خودم هم نرفتم. یکسر به سراغ یار و شراب شتافتم. مدّتی شراب خوردم و گریه کردم و او ندانست چرا؟ فقط چون مرا منقلب یافته بود او هم بالطّبع گریه می‌کرد! البتّه آثار این خیانت، ده تا پانزده سال دیگر ظاهر می‌شود که من مرده‌ام. ولی مثل این است که یک قطعه گوشت بدن مرا بریده و پیش چشم من جلوی سگ انداخته‌اند.

عصری در منزل ماندم و خودم را با کارهای دانشگاه امیر شوکت‌الملک علم سرگرم

دسایی از ۱۹۷۷ تا ۱۹۷۹ نخست‌وزیر هند بود. کوشش‌های او در راه صلح با پاکستان موجب اهدای نشان عالی دوست پاکستان به وی شد. در آوریل ۱۹۹۵ درگذشت. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

ساختم. هنوز هم در فکر ماندن یا رفتن هستم. فقط در این فکرم که شاه محبوب و معبود خود را چه‌گونه رها کنم و از این عمل من چه عـاید مـی‌شود؟ تـظاهر و دمـاگـوژی، یـا چیز دیگر هم عاید کشور می‌شود؟ مدّت مأموریت سفیر افغانستان در ایران تمام شده، وقت خداحافظی خواسته است. دلم یارای پذیرفتن او را نمی‌دهد.

از اخبار مهمّ جهان انتخابات ترکیه است که حزب به ظاهر چپ [بولند] اجویت با ۲۲۱ [کرسی] آراء قابل ملاحظه به دست آورد (از ۴۵۰ کرسی). او [قهرمان] hero حمله به قبرس است. حالا دولت تشکیل می‌دهد و به نظر من متأسفانه با تشکیل دولت از عالم علوی به سفلی فرو خواهد کاست! در اطراف ما دموکراسی (به غلط یا صحیح بودن آن کار ندارم) دارد جا باز می‌کند. هند، ترکیه و مراکش که آخری خیلی هم عاقلانه عمل کرد، هیچ در انتخابات تقلّب نکرد. پاکستان که می‌خواست تقلید دموکراسی در بیاورد، اینک به زحمت افتاده است.

چهارشنبه ۱۸ خرداد ۱۳۵۶

صبح شرفیاب شدم و سعی کردم خودم را بسیار خوشحال نشـان بـدهم. گـزارشـات متفرّقه را عرض کردم. منجمله پرسیدم این خبری که وَنس عرض کرده، به بوتو تلگراف می‌فرمایید؟[1] فرمودند: خیر، لابد خودشان خبر داده‌اند (گزارش را ایـن جـا مـی‌گذارم). مسائل متفرّقه صحبت شد، منجمله خبری راجع به عربستان سعودی. عرض کردم کـه کارتر اظهار خوشوقتی از روابط با سعودی کرده است. فرمودند: البتّه هر کسی نوکرش را دوست دارد! عرض کردم: ما حرفی نداریم نـوکرش [را] دوست داشـته بـاشد، ولی بـاید عرض کنم با همه ظاهر فریبی و دماگوژی، به هر حال نسبت به ما نه فقط کوتاه آمده، بلکه راه آمده است. فرمودند: من هم هر چه فکر می‌کنم نمی‌توانم از او گله داشته باشم.

باز صحبت به کارهای داخلی کشید. فرمودند: راستی بـه تـو خـبر خـوش بـدهم کـه

۱- پیام وَنس درباره‌ی دیدار با عزیز احمد، وزیر خارجه‌ی پاکستان، در پاریس است. [در کتاب آورده نشده است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

تصمیم گرفتم [به] مهمانیهای خواهرهای خودم نروم. به علاوه تصمیم گرفتم تمام این گه‌گندهایی که این جا هم دعوت می‌شدند دیگر دعوت نشوند. جز مشغله و دردسر برای من چیزی نداشتند. پدرسوخته‌ها با من بلوت یا بریج بازی می‌کنند و در فاصله انداختن هر ورق یک تقاضایی از من دارند. یا در منزل خواهرها یک عدّه لاشخور پدرسوخته جز تقاضا دیگر چیزی ندارند. دیشب تصمیم خودم را به علیاحضرت گفتم، بسیار ناراحت شدند. عرض کردم: من که مکرّر این مطلب را به عرض خاکپای مبارک رسانده بودم، توجّه نمی‌فرمودید. هر وقت در نوشهر یا در کیش شرفیاب می‌شدم و این بی‌تربیتیها را می‌دیدم خونم به جوش می‌آمد. آیا معنی دارد جایی که اعلیحضرت همایونی ناهار میل می‌فرمایند کلفت فلان زنکه پدرسوخته که خودش را دوست علیاحضرت قلمداد می‌کند، لچک به سر بیاید کنار ایوان بنشیند و بچّه شیرخواره‌ای را در بغل بگیرد و آن بچّه دائماً عر بزند؟ آخر این مقام شامخ سلطنت را باید همین طور حفظ کرد؟ فرمودند: محض خاطر شهبانو چیزی نمی‌گفتم، ولی دیگر احساس می‌کنم که قابل تحمّل نیست و به این جهت موقوف شد. عرض کردم: تبریک عرض می‌کنم و باید این کار، چنان که مکرّر عرض کرده بودم، از ده سال پیش که شروع شده بود موقوف می‌شد.

از این مقوله زیاد صحبت شد و بعد مرخّص شدم. به محض مرخّصی دوباره کابوس سیستان گلویم را فشار داد. تنها به باغ رفتم و یک ساعتی گردش و فکر کردم که وظیفه‌ام درباره معبودم و محبوبم چیست؟ آیا پس از ۳۸ سال خدمت موجبات کدورت او را با یک عمل بی‌نتیجه فراهم کنم؟ آیا حقّ و انصاف است؟ امّا در قبال کشور هم وظیفه دارم، گرچه فکر می‌کنم تا آن جا که ممکن بود عمل کرده‌ام، ولی نتیجه نگرفته‌ام. به چه دلیل؟ نمی‌دانم. به هر حال در شش و بش هستم و در امپاس عجیبی گیر کرده‌ام و شب و روز گرفتار کابوسم. این هم بی‌نتیجه.

بعد از ظهر تمام کار کردم، منجمله سفیر اسرائیل را پذیرفتم. می‌گفت [انتصاب] موشه دایان جنگجوی معروف اسرائیل به وزارت خارجه حتمی است.



8th June, 1977.

Dear Mr. President,

Pursuant to my letter of 1st June 1977, in view of the keen interest which you have personally taken in questions of mutual concern to our two countries, I would like to draw your attention to the fact that we have received a letter of offer from your Department of Defence for the purchase of 160 F-16 aircraft which we will accept.

I do not wish to take up now the matter relating to the replacement of our F-4E and F-5E aircraft but, I must stress the fact that our assessment of Iran's minimum needs for her air defence calls for 300 additional aircraft. I therefore hope that we will be able to obtain an offer for the 140 additional F-16 aircraft as a complement to the first Agreement, as this will make possible a delivery schedule of eight aircraft per month. Moreover, this could also lead to an eventual decrease in the price of the aircraft in favour of our Air Force and that of the United States of America.

I should be very grateful, if you would kindly give this question your considered attention in keeping with our mutual commitments within the close security relationship that has developed between our two countries over the years to which both you, Mr. President, and I attach the highest importance.

With best wishes and warmest regards,

Sincerely,

M. R. Pahlavi

The Honourable
Jimmy Carter,
President of the United States of America,
WASHINGTON, D. C.

شاهنشاه ظهر تلگرافی به آمریکا مخابره فرمودند که فردا در پرونده خواهم گذاشت.[۱]

پنجشنبه ۱۹ خرداد ۱۳۵۶

صبح چون سفیر جدید چین شرفیاب می‌شد که استوار نامه تقدیم کند من در باغ شرفیاب شدم. عرض کردم: کار فوری ندارم، اگر شاهنشاه اوامری دارند بمانم تا سفیر مرخّص شود. فرمودند: نه، کاری ندارم. بعد از ظهر گردش می‌رویم. ترتیبات فراهم است؟ عرض کردم: دیروز به [...] امر فرمودید و کارش را انجام داده است.

سری به دفتر زدم، یکی دو نفر را دیدم. به دختر ایرلندی تلفن کردم به باغچه در شمیران بیاید، او را ببینم. آمد، ولی قدری دیر آمد. در باغچه قدم می‌زدم که ناگهان کابوس سیستان مجدّداً گلویم را فشرد. وقتی دختر رسید خیلی گرفته بودم. امّا این ایرانی نیست، خجالت آمدم که گریه کنم ناراحت شوم. نتیجه این شد که دو ساعت با او نشستم. خوشبختانه خیلی خوشگل است، عکس او را این جا خواهم گذاشت، و انسان چه بخواهد چه نخواهد، مثل گل زیبا ناچار مجذوب او شده، مسائل دیگر را فراموش می‌کند.

بعد از ظهر تمام در منزل کار کردم. امروز از اخبار شنیدم که بی.بی.سی. می‌گفت کارتر چون مورد تنقید لیبرالها قرار گرفته است جلوی فروش هواپیمای اف - ۱۶ را به ایران گرفته است. چنین چیزی نیست. کارتر حرامزاده می‌داند که تا هواپیمایی در inventory [رده] هواپیماهای آمریکا نباشد نمی‌خریم. با موافقت ما خواسته است در این راه ردگم کند و این خبر نفروختن را به جراید داده است.

جمعه ۲۰ خرداد ۱۳۵۶

تمام در منزل گذشت و بسیار هم بد گذشت. اوّلاً کسالت تازه‌ای هم شبیه سوزاک

۱- پیام شاه به جیمی کارتر درباره‌ی پیشنهاد وزارت دفاع آمریکا به فروش ۱۶۰ هواپیمای اف-۱۶ است. شاه تأکید کرده که ایران نیازمند ۱۴۰ هواپیمای اف-۱۶ دیگر و در مجموع ۳۰۰ هواپیما از این نوع می‌باشد. پیام شاهنشاه به دنبال این یادداشت آمده است.

دست داده است که فکر می‌کنم نوعی [تبخال] باشد که به داخل مجرا سرایت کرده. بعد هم هر چه در باغ گردش کردم، زیر سایه‌های چنار، همه‌اش در این فکر بودم که فایده این زندگی چیست و اثر وجودی من کدام؟ آیا به معبودم و شاهنشاه عزیزم خیانت نکرده‌ام و این پست را بی‌جهت مشغول نداشته‌ام؟ بسیار ناراحت شدم و برای رهایی از این فکر، چند دقیقه به دیدن آقای محمّدعلی منصف که مریض است رفتم. حال ایشان هم به قدری بد بود که شروع به وصیّت و گریه کرد. ولی من چون خود از مرگ نمی‌هراسم، مطلب را به شوخی و مسخرگی کشیدم و روحیّه ایشان هم خیلی بهتر شد.

عصری هم تمام در منزل به رسیدگی به کارهای عقب‌افتاده گذشت.

شنبه ۲۱ خرداد ۱۳۵۶

صبح شرفیاب شدم. امروز گروه اندیشمندان (!) در حدود ۵۰۰ نفر، شرفیاب می‌شدند. اینها مسائل ایران را به خیال خودشان بررسی می‌کنند و نظراتشان را توسّط دفتر مخصوص به دولت می‌رسانند. رئیس آنها [هوشنگ] نهاوندی است که سابق رئیس دانشگاه تهران بود و حالا رئیس دفتر مخصوص علیاحضرت شهبانو است، می‌باشد[۱] و نایب رئیس [آنها] دکتر [عبّاس] صفویان، طبیب معالج من. وقتی اینها تشکیل شدند که شاهنشاه می‌خواستند در مقابل حزب ایران نوین قوّه دیگری هم غیر از حزب مردم باشد، و همه مغزها (!) مثلاً در حزب ایران نوین جمع نشود. ولی حالا که یک حزب رستاخیز داریم اینها شأن نزول خودشان را از دست داده‌اند، ولی نمی‌فهمند. کسی هم حرفی ندارد. بگذار باشند و وقت بگذرانند، چه عیبی دارد؟ در چمن کاخ نیاوران مجتمع و منتظر موکب مبارک همایونی بودند. من سر در گوش نهاوندی گذاشتم و گفتم آواز خر در چمن برای این عدّه شما بسیار مناسب است که الآن نواخته شود. از این شوخی من خوشش نیامد.

من دیگر منتظر تشریف‌فرمایی نشدم و به دفتر رفتم که چند تلفن لازم قبل از

۱- [اغتشاش جمله، عین متن اصلی است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

تشریف فرمایی بکنم. منجمله ببینم که مهمان عزیزی که قرار بود دیشب وارد شود، شده است یا نه. خوشبختانه وارد شده بود.

بعد شاهنشاه تشریف فرما شده احضارم فرمودند. کارهای جاری را عرض کردم. خودشان فرمودند که هندوانه زیر بغل آقایان گذاشتم. من هم شوخی با نهاوندی را عرض کردم. خیلی خندیدند. فرمودند: با وصف این زحمت می‌کشند و وقتی می‌گذرانند، باید قدردانی کرد. به علاوه باید تا سال دیگر گرم بمانند. عرض کردم: هیچ عیبی ندارد، ولی بدبختها نمی‌دانند که شأن نزولشان را از دست داده‌اند. با تعجّب فرمودند: چرا؟ دلیل خودم را عرض کردم. شاهنشاه خوششان نیامد که من این نکته را سابقاً استنباط کرده بودم. چه باید کرد؟ مرد بزرگی است، مسئوولیّت بزرگتر [و] محظورات هزار بار بزرگتر، و الملک عقیم[1].

خوشبختانه خبر ورود مهمان، اتمسفر را عوض کرد و دستوراتی برای گردش بعد از ظهر صادر فرمودند. پرسیدم دیروز، تنهایی به شاهنشاه بد نگذشت؟ فرمودند: برعکس، خیلی هم خوش گذشت. صبح که استراحت کردم. بعد از ظهر هم با هواپیما یک دور کشور را رفتم، همه جا را دیدم. سدّ محمّدرضا شاه [دز] هنوز سی متر خالی است، ولی سدّ رضا شاه [کارون] پر شده است.(هر دو بیش از سه ملیارد مکعّب[2] ظرفیّت دارند). عرض کردم: خیلی خوشحالم که سدّ رضا شاه کبیر پُر آب شده است. فکر می‌کردم کمپانی هارزا[3] آن جا خرابکاری کرده و هرگز پُر نخواهد شد. فرمودند: نه، آن عیب نشت آب مرتفع شد، ولی در گذاشتن شبکه برق تأخیر کرده‌اند که در جلسه امشب بازرسی شاهنشاهی مطرح خواهد شد.

۱- [«اَلمُلکُ عَقیمٌ»، یعنی حکومت و پادشاهی عقیم است و فرزند نمی‌شناسد. مشابه این عبارت در فارسی، گفته عامیانه‌ای است که: سیاست پدر و مادر ندارد. عبارت عربی مورد بحث را نخستین بار هارون‌الرشید، خلیفه عباسی خطاب به پسرش مأمون بر زبان آورده و از آن پس ضرب‌المثلی شایع شد. عَلَم این عبارت را به‌کرات آورده است. برای توضیح به همین یک مورد بسنده می‌شود. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

۲- [گویا عبارت باید «سه ملیارد متر مکعّب» باشد.] (توضیح ویراستار کتاب‌سرا).

۳- هارزا (Harza) از شرکتهای معروف سدساز جهان است و چندین سدّ بزرگ در ایران و دیگر کشورهای همسایه ساخت.

بعد پرسیدم علیاحضرت خسته نشدند؟ فرمودند: ایشان هم به منزل خانم [لوئیز] قطبی رفتند و دوستان خودشان را آن جا دیدند. به ایشان گفته‌ام می‌توانند دوستان خودشان را در این جا هم ببینند، ولی از من انتظار حضور نداشته باشند.

فرمودند: ترتیبی بده که هر [ویکند] به یک گوشه کشور برویم. وقتی که به شمال می‌رویم بعد از ظهرها به هر حال با هلیکوپتر از منزل خارج خواهیم شد، یا به ولایت‌گردی یا به گردش. عرض کردم بسیار بسیار خوب است. فرمودند: آن جا هم علیاحضرت می‌توانند دوستان خودشان را در غیر محل توقّف من ببینند. عرض کردم: به هر حال ایشان هم نباید خسته بشوند.

بعد مرخّص شدم، به کارهای جاری رسیدم. بعد از ظهر تمام کار کردم. حضور علیاحضرت ملکه پهلوی شرفیاب شدم، ولی روح کار ندارم مثل مرده هستم. رنجور بدنی هم که هستم. خوشبختانه ناخوشی دیروز من خود به خود مرتفع شده، ولی هرپس به جای خود هست.

یکشنبه ۲۲ خرداد ۱۳۵۶

صبح شرفیاب شدم. عرایض جاری را عرض کردم. منجمله موضوع نگهداری هواپیمای شاهنشاه که در دست نیروی هوایی یا هواپیمایی ملّی باشد. چون گزارش مبسوطی بر علیه هواپیمایی ملّی، از طرف نیروی هوایی رسیده بود. فرمودند: البتّه نیروی هوایی. من به تفصیل، له و علیه را که بررسی کرده بودم به عرض رساندم. فرمودند: پس خودت یک کمیسیون تشکیل بده و موضوع را تمام کن. ممکن است مشترکاً باشد.

عرض کردم: موضوع حقوق سالیانه والاحضرت اشرف را (بیست ملیون تومان) با نخست وزیر در میان گذاشتم و گفت چنین تفاهمی داریم. فرمودند که مخارج سفرایشان هم جزء آن باشد. عرض کردم: والاحضرت که می‌فرمایند خیر، این فقط مخارج دفتری ایشان است. باز شاهنشاه عصبانی شدند و فرمودند کسی که چنین ادّعاها و میلها دارد که اموال خودش را وقف نمی‌کند. تازه چه وقفی؟ خیلی عصبانی، خیلی عصبانی. دیگر من مصلحت ندیدم ادامه بدهم.

بعد عرض کردم: وقتی با [نخست وزیر] صحبت می‌کردم گفت مدّتی است تو را ندیده‌ام دلم تنگ شده. می‌خواهم یک ناهار [دو نفری] tête-à-tête با تو بخورم. لابد باز از یک چیزی ترسیده و می‌خواهد مثل پاریس با غلام درد دل کند. فرمودند فکر می‌کنم ترس خارجی او که ریخته باشد، ولی ما در کمیسیون شاهنشاهی خیلی به او پیچیده‌ایم و دائماً هم قر می‌زنیم. باید از این ترسیده باشد.

فرمودند: فردا از این جا به سعدآباد می‌رویم. دیگر این جاگرم شده جای توقّف نیست (نیاوران گرم شده). فرمودند: برای پنجشنبه آینده برنامه برای ویزیت رضائیّه درست کن که پنجشنبه، جمعه را آن جا بگذرانیم.

بعد من مرخّص شدم. قبلاً فرمودند بعد از ظهر گردش می‌رویم. من سرم را پایین انداختم، یعنی ناراضی هستم. فوری احساس کردند که من اظهار عدم رضایت می‌کنم که دو روز پشت سر هم صحیح نیست. فرمودند: تو همیشه در اشتباهی، اغلب به مذاکره می‌گذرد. این مهمان دیروزی بسیار خوب است. امروز می‌خواهم با او صحبت کنم و وقت بگذرانم. وقتی مرخّص شدم شاهنشاه پاشنه‌های پا را به هم می‌کوبیدند و خوشحال بودند. من تمام بعد از ظهر کار کردم. منجمله سفیر سومالی و سفیر شیلی را پذیرفتم. ولی دل [به]کار نیست. ادای تکلیفی است، تا ببینیم چه می‌شود.

دوشنبه ۲۳ خرداد ۱۳۵۶

صبح شرفیاب شدم. به حمدالله حال مبارک شاهنشاه در نهایت صحّت بود. چند قطعه جواهر نشان دادم که می‌خواستند به کسی مرحمت فرمایند. نپسندیدند. بعد یک انگشتر زمرّد که خودم دو سال پیش، برای دوست انگلیسی خودم در سویس خریده بودم و او دیگر مرا ترک کرده بود، نشان دادم. پسندیدند. فرمودند: این ساخت این جا نیست. تاریخچه‌اش را عرض کردم. فرمودند: به هر حال خوب راحت شدی. عرض کردم: گرچه در آن موقع که ترکم کرد عصبانی بودم ولی حالا احساس می‌کنم که همین طور است که می‌فرمایید. بعد شرح ملاقات سفیر سومالی را [که دیروز به منزل من آمده بود] عرض کردم: که حالا که رابطه آنها با اتیوپی و شوروی تیره شده، تقاضای همه جور کمک

از اعلیحضرت همایونی دارند: اسلحه، نفت [و] پول. خندیدند. فرمودند: خیلی کم است، چرا از عربستان سعودی، نوکر آمریکا نمی‌گیرند؟ عرض کردم: اتّفاقاً این سئوال را من هم از او کردم. می‌گفت به قول برادران عرب اعتمادی نیست. فرمودند: عجیب است که به سوریه هم ما نفت می‌دهیم، حال آن که لوله نفت عراق از داخل سوریه می‌گذرد.[۱] به هر حال یک مطلبی را راست می‌گویند و اگر ما قولی بدهیم عمل می‌کنیم. به هر صورت به او بگو اسلحه سبک در صورتی که قبلاً فرستاده‌اند، ممکن است بدهیم.

بعد شرح ملاقات با سفیر شیلی را عرض کردم که استدعا دارد برای moral support [پشتیبانی اخلاقی] حالا که به آمریکا تشریف می‌برید آن جا هم تشریف ببرید. خندیدند. فرمودند: آن وقت کار کاریکاتور ما و رئیس جمهور شیلی به عنوان قصّابها و متجاوزین به حقوق بشر، در روزنامه‌های دنیا در می‌آید. من عرض کردم به خصوص در خود آمریکا و چیز عجیبی است که بدبخت سفیر شیلی می‌گفت هر قدر هم بد باشیم از لحاظ آمریکا که بد نیستیم، زیرا یک فیدل کاستروی دیگر را از صحنه برانداخته‌ایم. به علاوه می‌گفت بدبخت سفیر آمریکا که از شیلی احضار شده به روزنامه‌ها گفته است این تجاوز به حقوق بشر را که من در شیلی ندیدم. فقط یک روزنامه حرف او را نوشته است و دیگران را نگذاشتند بنویسند. من به او گفتم این طور نیست. خودشان نمی‌نویسند، چون مد روز فحش دادن به شماست. هیچ روزنامه‌ای حاضر به تعریف از شما نیست. بدبخت می‌گفت دولت آمریکا که باید غیر از این فکر بکند، و راست هم می‌گفت.

بعد عرض کردم: فکر می‌کنم این سیاست ظاهر فریب و دماگوژیک[۲] کارتر، به آمریکا خیلی صدمه بزند و خودش را هم به زحمت بیاندازد. حالا زنش، [روزالین]، را به عنوان سفیر مخصوص به کشورهای آمریکای مرکزی و حتّی برزیل فرستاده است و به هر حال ناچار است یک جوری سر و ته مطلب را هم بیاورد. فرمودند: به هر حال سیاست با

۱- به علّت اختلاف در نرخ حقّ ترانزیت، از ۱۹۷۶ تا ۱۹۷۹ جریان نفت در لوله‌ای که نفت عراق را به پالایشگاه حمص و بندر بنی یأس می‌رساند قطع شد. پس از بستن قرارداد تأمین نفت با تخفیف از ایران در ۱۹۸۲، سوریه از ادامه‌ی صادرات نفت عراق از سرزمین خود جلوگیری کرد.

۲- در یادداشت «دماگوگ» نوشته شده است.

دماگوژی به نظر من هرگز به نتیجه نمی‌رسد. فکر می‌کنم اعراب هم باز به طرف شوروی بروند و این مطلب را من به [سایروس] وَنس هم گفتم که شما نمی‌توانید هم با اعراب [و] هم با اسرائیل لاس بزنید. بالأخره در یک جا باید مقاومت نشان بدهید والّا باز این نقاط را روسها قبضه می‌کنند. عرض کردم: در اخبار ملاحظه فرمودید که مصر که با شوروی نزدیک می‌شود و حتّی [اسماعیل] فهمی، وزیر خارجه مصر، گفته است [انور] سادات هم به زودی از مسکو بازدید می‌کند و مصر می‌خواهد واسطه آشتی سودان و شوروی هم بشود. فرمودند: امّا این سیاست پدرسوخته چیز غریبی است. تا دیروز به هم فحش خواهر و مادر می‌دهند یک دفعه برادرانه آشتی می‌کنند. عرض کردم: از قدیم گفته شده الملک عقیم و دوستی نمی‌شناسد.

بقیّه مطالب جاری را عرض کردم. منجمله والاحضرت همایونی استدعا کرده بودند که در سفر مراکش یک نفر از همشاگردیها که دوست دارند، ببرند. فرمودند: مانعی ندارد.

بعد مرخّص شدم. سری به کاخ سفید سعدآباد زدم که امروز از نیاوران به آن جا نقل مکان می‌فرمایند، بی‌ترتیب نباشد.

شاهنشاه بعد از ظهر کار کردند. شورای اقتصاد داشتند و [بعد هم] والاحضرت شاهدخت اشرف را می‌پذیرفتند. من هم تمام در منزل کار کردم. دل و دماغی که هیچ یک از دوستانم را ببینم نداشتم. اصولاً بی‌حد پژمرده شده‌ام و آن هم پژمردگی روحی است. نمی‌دانم چه کنم.

صبح که شرفیاب بودم، بریده روزنامه تایمز را به نظر مبارک رساندم و عرض کردم: تعجّب می‌کنم که تایمز با آن که نیشی هم به دموکراسی ما زده است، ولی راجع به [سازمان عفو بین‌المللی] Amnesty قدری حقیقت را فاش ساخته است. هم چنین مصاحبه شاهنشاه را با تلویزیون .Z.D.F [آلمان] از نظر مبارک گذراندم. ایرادی نفرمودند.[1]

۱- گزارش سفارت ایران در آلمان درباره‌ی این مصاحبه در پرونده‌ی یادداشتهای علم موجود است. از جمله‌ی مطالب این مصاحبه سؤال خبرنگار در مورد آمادگی ایران برای نگهداری ضایعات اتمی است. شاه در پاسخ می‌گوید: «این دفعه دوّم است که از من این سؤال می‌شود. ایران دارای مناطقی است که برای انبار مناسب است. برای ما این موضوع مشکلی

سه‌شنبه ۲۴ خرداد ۱۳۵۶

صبح خیلی زود شرفیاب شدم، ولی خیلی به اختصار، چون شاهنشاه می‌بایست برای استقبال از پادشاه عمّان که به طور خصوصی به تهران می‌آید، ساعت ۱۱ استقبال تشریف ببرند. شرفیابیهای روزمرّه را هم در فرودگاه مقرّر فرموده بودند. من فقط چندمطلب خانوادگی عرض کردم: منجمله عرض کردم: نمره‌های والاحضرت همایون ولایتعهد خیلی عالی شده، در صورتی که پارسال به این خوبی نبود. ایشان می‌خواستند به اعلیحضرت همایونی ثابت کنند که گزارشاتی که از طرف رئیس مدرسه، خانم [هما] خسروشاهی، به عرض می‌رسد غلط است.[1] فرمودند: این بچّه روز به روز بهتر می‌شود، خیلی از او راضی هستم. به خصوص که خودش را به من هم نزدیک کرده است و من احساس می‌کنم که یک مرد شده است و با من مثل یک مرد صحبت می‌کند. عرض کردم: این نهایت مطلوب ما بوده و هست.

بعد مرخّص شدم به کارهای جاری رسیدم. و بعد دو ساعتی با دختر خانم خوشگل ایرلندی گذراندم که خیلی مطلوب بود. ناهار نخست وزیر مهمان من بود. مطلب مهمّی صحبت نکرد. قدری از کارهایی که بین نخست وزیری و دربار معطّل است با او صحبت کردم. نظرش راجع به کمیسیون شاهنشاهی هم این است که شاهنشاه میل دارند در دنیا وانمود کنند که اگر دو حزب نداریم بین خودمان اتوکریتیک خیلی شدید موجود است، و من به وزرا گفته‌ام این قدر نگران نباشند و جوش نزنند. قدری هم از اطرافیان علیاحضرت شهبانو گله داشت که می‌خواهند نظراتشان را به من تحمیل کنند. ولی نظر عمده‌اش از این که مهمان من باشد، عرض تملّق بسیار به ساحت مقدّس شاهنشاه محبوب و معظّم من و قدری هم به من بود. فکر می‌کنم این نظر اصلی بود، و بنابراین شاید احساس ضعف!

بعد از ظهر تمام کار کردم. شاهنشاه من هم چندین ساعت کار کردند. شب هم سلطان قابوس حضورشان شام می‌خوردند، ولی من اجازه دارم که [به علّت] کسالت حاضر نشوم.

نیست.... در مرتبه‌ی اوّل که از من سؤال شد موافقت اصولی خود را برای کمک به آلمان ابراز داشتم، ولی متأسفانه جراید شما این موافقت ما را طور دیگری تفسیر نمودند... پیشنهاد انبار بازمانده‌های اتمی از طرف من نبود. هرگاه شما انجام این امر را از من تقاضا کنید حاضریم مطالعه نماییم.»

۱- ن.ک. به پانویس یادداشت ۵۶/۳/۱۰.

چهارشنبه ۲۵ خرداد ۱۳۵۶

در کاخ سعدآباد صبح شرفیاب شدم. الحمدالله حال شاهنشاه در نهایت صحّت بود. کارهای عقب افتاده زیادی را عرض کردم و شرفیابی طولانی شد.

جریان ناهار دیروز با نخست وزیر را عرض کردم. فرمودند: بلی، خیالش راحت شده که به خودش کاری نداریم و منظور ما پیشرفت کارهاست. برنامه‌های تابستانه را به عرض رساندم و نظر مبارک را جویا شدم. فرمودند: به هر حال تا پانزدهم ژوئیه که علیاحضرت از آمریکا بر می‌گردند که همین جا هستیم. عرض کردم: در نوامبر هم که ترتیب چک آپ شاهنشاه را در فرانسه دادم. فرمودند: ابداً لازم نیست، من که عیبی ندارم. عرض کردم: چندی قبل فرمودید این کار را بکنم. فرمودند: خوب حالا می‌گویم لازم نیست! عرض کردم: اتّفاقاً اطبّا هم می‌گویند وجوبی ندارد. فرمودند: خوب پس چه بهتر. ولی البتّه اگر به وین رفتم، در آن جا چک آپ خواهم کرد. عرض کردم: چک آپ وین عمقی ندارد و آن دکتر سابق شاهنشاه در وین[1] شارلاتان است و چیزی سرش نمی‌شود. فرمودند: نه، وسائل که بالأخره در همه دنیا یکی هستند. عرض کردم: چیز دیگر بفرمایید و بگویید میل دارید در زمستان به این بهانه به اروپا تشریف ببرید که ما هم سر درگم نشویم. شاهنشاه خندیدند. عرض کردم: ولی با سلامتیتان شوخی نفرمایید و به خودتان زحمت چک آپ بی‌جهت ندهید. اگر دلتان می‌خواهد تشریف ببرید، از کسی که نمی‌ترسیم، مگر اوضاع و احوال امنیّتی باز اجازه ندهد. متن مقاله روزنامه تایمز را به نام ایران در جستجوی دموکراسی به عرض رساندم. فرمودند چرا در جستجو؟ ما که با شرکت دادن عموم مردم در کارهای تولیدی، بزرگترین دموکراسی اقتصادی و بالنّتیجه سیاسی را فراهم می‌آوریم. عرض کردم: هر چه هم خوب باشد، به زعم غربیها دموکراسی نیست. فرمودند: مگر آنها استفاده‌ای از این دموکراسی می‌برند؟ عرض کردم: این مطلب دیگری است، ولی دموکراسی ما را هم دموکراسی نمی‌شناسند. در این ضمن نامه بازرسی شاهنشاهی را که [به رئیس اوقاف] اخطار کرده اگر فلان کار را در ظرف پنج روز انجام

۱- اشاره به پروفسور کارل فلینگر (ن. ک. یادداشتهای علم، جلد چهارم، ص. ۴۹ و پانویس ۲ همان صفحه).

ندهید از کار برکنار خواهید شد به عرض رساندم. شاهنشاه خنده‌شان گرفت. فرمودند: خوب غیر از این پیش نمی‌رود. عرض کردم: اتّفاقاً [محّمد حسین احمدی][1] رئیس اوقاف که برادر مرحوم [بدیع الزّمان] فروزانفر خراسانی و دوست من است می‌گفت این کار را اگر قانوناً بخواهم انجام بدهم، دو ماه وقت می‌گیرد، چه طور پنج روزه انجام بدهم؟ پس از اندکی تأمل فرمودند: به بازرسی شاهنشاهی بگو به او فرصت بدهند.[2] خدا عمرش بدهد، مرد بزرگ با انصافی است.

بعد من مرخّص شدم، به دفترم رفتم. مهمان عزیزی که آمده بود و به شمال فرستاده بودیم با تب شدید و سرماخوردگی برگشت. برنامه‌های گردش بعد از ظهر را به کلّی خراب کرد و ما را ناراحت. البتّه پس از آن که گزارش دادم باعث ناراحتی شد.

بعد از ظهر تمام کار کردم. منجمله [سردار زلمه محمود قاضی] سفیر افغانستان را برای خداحافظی پذیرفتم و نشان همایون به او اعطا کردم. سخت‌ترین کاری که در مدّت خدمتگذاری خودم انجام داده بودم. از وقتی که رفته است، سرم به شدّت درد می‌کند. یک گیلاس ویسکی هم خورده‌ام، با یک آسپرین، علاج نکرده.

پنجشنبه ۲۶ خرداد ۱۳۵۶

صبح شرفیاب شدم. تمام کارهای جاری بود، منجمله تقدیم شرح حال مهمان عزیز. آن چه در مورد کارها عرض کردم: تمام در لباس شوخی بود که در عین حال شاهنشاه خندیدند. گو این که خودم در داخل وجود خودم می‌سوزم.

زین آتش نهفته که در سینه من است
خورشید شعله‌ای ست که در آسمان بسوخت

خاصّه این که این روزها تاریخچه سیستان، یعنی سفرنامه به سیستان را در مجلّه

۱- محّمد حسین احمدی از کارمندان بلند پایه‌ی وزارت دارایی و سپس نخست وزیری، از ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۶ معاون نخست وزیر و سرپرست اوقاف بود.

۲-گزارشی که به نظر می‌رسد به دستور علم در این زمینه تهیّه شده به پیوست این یادداشت آمده است.

فرهنگ ایران [زمین] می‌خوانم که از آبادانی و عظمت آن جا چه گزارشی نوشته است. دلم داغ می‌شود و سرم می‌سوزد و اشکم سرازیر و همچنین در مورد جدّ من، امیر علم خان حشمت‌الملک،[1] چه می‌گوید.

باری، در مورد شرح حال این علیامخدّره عرض کردم دوا نمی‌خورد، به همه فحش می‌دهد و تحکّم می‌کند. دیروز با حال تب از منزل خارج و مدّتی پیاده راه رفته است و مجدّداً با حال تب برگشته. هر چه دوست من [م] از او خواسته که خارج نشود قبول نکرده و به او فحش داده است. و خلاصه به نظر می‌رسد که یا دیوانه یا [آشفته] dérangée است. چون وقتی [نشئه] high می‌شود شمر هم جلودار او نیست. امروز صبح که هنوز خواب است، ولی یقین دارم با تب و بدبختی بیدار خواهد شد. اگر بدبخت[م] را کتک نزند، خوب است. شاهنشاه خندیدند.

بعد عرض کردم: کارهای کیش را که می‌فرمایید چرا کند پیش می‌رود، به قدری نظرات خصوصی در کار هست که تا انسان حل بکند جانش به لب می‌رسد. مثلاً حالا بین دکتر [هوشنگ] رام مدیرعامل بانک عمران و مهندس [محمود] منصف مدیرعامل عمران کیش به هم خورده و دکتر رام جلوی پولها راگرفته است و پول نمی‌دهد. فرمودند: چرا توی سرش نمی‌زنی؟ عرض کردم: مطلبی عنوان می‌کند که مرا از این کار باز می‌دارد، و آن این است که می‌گوید به حسابهای منصف مشکوک هستم. دیگر غلام نمی‌توانم [در این صورت] از منصف حمایت کنم و تو سرِ رام بزنم. [راهی نیست] جز این که به حسابها برسم. می‌گویم خودت به حسابهای منصف برس. می‌گوید آن هم برای من خوب نیست. پس باید چه کار کرد؟ اینها را من حیث حکایت و تفریح خاطر مبارک عرض می‌کنم وگرنه شاهنشاه مطمئن باشند که کاری معطّل نخواهد شد.

مطلب دیگر [این که] دیروز [ابوالفتح] آتابای پیش من آمده و [گفت] که آشپزهای

۱- امیر علم خان سوّم (حشمت‌الملک اوّل) امیر سیستان و قائنات بود. اشاره‌ی علم در این یادداشت، به حکمیّت ژنرال فردریک گلدسمید (Frederick Goldsmid) انگلیسی در مورد تعیین مرز ایران و افغانستان و تقسیم آب هیرمند است (۱۸۷۳). کمیسر ایران در این حکمیّت، میرزا معصوم خان انصاری، با پشتیبانی امیر علم خان سوّم، مقاومت زیادی در برابر ادّعاهای افغانها (به تحریک انگلیسیها) نشان داد و برخوردهای تندی با گلدسمید داشت.

آشپزخانه اعتصاب کرده‌اند. خیلی باعث تعجّب غلام شد. بعد معلوم گردید چند روز پیش که امر فرموده‌اید به نوکرهای کوچک دم دستی داخل کاخِ شاهنشاه زمین مرحمت شود، این امر را غلام به کمیسیون مخصوصِ این کار رجوع کرده و به آتابای رجوع نکرده‌ام. اعتصاب آشپزها را اختراع کرده تا مرا بترساند. زیرا به آشپزخانه رفتم و روح هیچ آشپزی خبری از چنین مطلبی نداشت. چون امپراتوری آتابای، به خیال خودش خدشه‌دار شده بود، چنین حرفی به من می‌زند. شاهنشاه خیلی خندیدند و فرمودند: این احمقها چه جور فکر می‌کنند. عرض کردم: اتّفاقاً این بیچاره از لحاظ دربار و اعلیحضرت همایونی بسیار با ارزش است، ولی می‌خواهم عرض کنم روال کار ایران این است و چاره‌ای هم نیست، باید با آن ساخت. اینها را هم برای شوخی عرض کردم که شاهنشاه بخندند، وگرنه من کار خودم را به هر قیمتی هست از پیش می‌برم.

بعد مرخّص شدم به کارهای جاری رسیدم. منجمله معلوم شد که دختره پدرسوخته، با تب زیاد از خواب برخاسته و باز می‌خواهد از منزل خارج شود. به دکتر گفتم پیش او برود. می‌گفت فحش می‌دهد، نمی‌روم. معلوم شد دیوانه است و باید امشب او را برگردانیم. با تلفن جریان را عرض کردم. فرمودند: به هر حال بعد از ظهر به احوال پرسی او خواهم رفت. هر چه التماس کردم که دکتر می‌گوید آنژین دارد، واگیر است، قبول نفرمودند.

از اخبار مهمّ جهان برکناری قطعی [نیکلای] پادگورنی و انتخاب [لئونید] برژنف به ریاست صدر هیئت رئیسه اتّحاد جماهیر شوروی است که هم جامه ریاست حزب و هم ریاست شورای عالی را در تن دارد. برژنف مرد خوبی است. خیلی با نمک است. وقتی من نخست وزیر بودم، به ایران آمد و با او به اصفهان و شیراز رفتم. آن وقت فقط صدر هیئت رئیسه بود، همین سمتی که حالا مجدّداً گرفته، ولی خیلی جاه‌طلب است. یک سال بعد که در رکاب شاهنشاه به مسکو رفتم خروشچف را برکنار کرده بود و خود رئیس حزب شده بود. در ضیافت کرملین مرا به کناری کشید و به من گفت حالا در اتّحاد شوروی همه کاره من هستم. خیلی از این حرف تعجّب کردم، چون دیگر من نخست وزیر هم نبودم که لازم باشد از چنین مطلبی مطّلع گردم. آن وقت رئیس دانشگاه

پهلوی بودم، ولی البتّه مورد مرحمت و مستشار شاهنشاه، به طوری که در همه مذاکرات حضور داشتم و شاهنشاه با من مشورت می‌فرمودند. شرح این مسافرت در کاغذهای سابق من است. باید پیدا کنم در این پرونده‌ها بگذارم چون در همین سفر تاریخی بود که ذوب آهن را در قبال فروش گاز خریدیم. مذاکرات خیلی جالب بود و نظرات بسیار بلند که بعضی از آن را من عرض کردم زود است و زود هم بود، منتها نمی‌توانم بنویسم. در صورت مذاکرات هم نیست. در کریمه صحبت شد.

جمعه ۲۷ خرداد ۱۳۵۶

در منزل ماندم. [ذوالفقار علی] بوتو استدعای شرفیابی کرده بود، موافقت فرمودند. آیت‌الله [احمد] خوانساری تلفن کرد که در قم برق نیست و مردم بی‌آب مانده‌اند. تلفنی عرض کردم. فرمودند: فوری به دولت بگو. به نخست وزیر تلفن کردم. گفت الآن یک نفر آدم می‌فرستم. گفتم آدم فرستادن چه فایده دارد؟ موضوع تشنگی و گرسنگی را نمی‌شود مثل سایر کارها ماست مالی کرد، اگر آب نباشد، آن هم در این گرما، آدم می‌میرد. برق را راه بیندازید. قدری خجل شد. گفت البتّه، البتّه. ولی این حرفها نیست. کار از پایه خراب است. اکنون باز در تهران بی‌برقی است، منجمله منزل خودم هر شب برق قطع می‌شود و ناچار یک موتور برق کوچک خریده‌ام که این دو سه روزه به کار بیافتد. گرچه از این کار خجلم که از همرنگی و همدردی مردم بیرون می‌آیم، ولی چاره ندارم. سیمهای تلفن فوری من به اتاقهای مختلف قطع می‌شود و گرفتارم. نخست وزیر هم گاهی با لباس دفاع ملّی، عکس تیراندازی خود را به روزنامه‌ها می‌دهد. گاهی هم شهردار خرقان می‌شود و لبّاده مردم خرقان را به تن می‌کند.[1] کار به حدّی مسخره شده که از تصوّر خارج است. خیال نخست وزیر هم راحت است که کار کمیسیون شاهنشاهی برای

۱- در واپسین ماههای دولت هویدا، دو تصمیم نمایشی گرفته شد. یکی این که در چهارچوب برنامه‌ی پدافند ملّی همه‌ی وزیران با به کار بردن اسلحه‌ی سبک آشنا شوند و سپس با لباس نظامی در تمرین تیراندازی شرکت کنند. دیگر این که هر وزیری یک شهر یا شهرک را برگزیده و سرپرست خواستها و نیازمندیهای آن شود. گویا هویدا شهرک خرقان (در راه قزوین به همدان) را برگزیده بود.

نمایش اتوکریتیک است، نه تنبیه کسی. من گاهی از حوصله و بردباری و ملاحظات و دوراندیشی شاهنشاه محبوبم انگشت تحیّر به دندان می‌گیرم. امّا به هر حال یقین دارم که اشتباهی نمی‌کند و کار خودش را بلد است. مشکلات و محظورات او را که ما نمی‌دانیم. ولی می‌ترسم یک دفعه امور از داخله بگسلد، ولی امیدوارم چنین چیزی پیش نیاید.

از اخبار مهمّ جهان موافقت بوتو با مخالفین برای تجدید انتخابات است. دیگر، انتخابات اسپانیا پس از چهل سال، که با آرامشی خاص برگزار شد. حزب طرفدار پادشاه و طرفدار اعتدال، متعلّق به سوارز،[1] نخست وزیر ۴۴ ساله و عاقل آن جا، اکثریّت نسبی را برد، امّا نه اکثریّت قطعی. پس از آن سوسیالیست کارگر، بعد کمونیستها (پس از چهل سال که قانونی شدند) و بعد فرانکیستها.

خبر مهمّ دیگر مخالفت سناتورهای آمریکا با کارتر رئیس جمهور، در مورد خارج کردن ارتش آمریکا از کره جنوبی است. خیلی شدید هم به او اخطار کردند که رئیس جمهور حقّ این فضولیها را بدون مشورت با کنگره ندارد. چند روز پیش هم که به برنامه انرژی او مخالفت کلّی کردند که او هم کنگره را ملامت و متّهم نمود که آلت [دست] صنایع بزرگ است. اللّهم اشغل الظّالمین بالظّالمین، یا یشغِلَ الحمقاء باالحمقاء![2]

گزارش سفر یکی از رجال ناصری را به سیستان این جا می‌گذارم.[3] این حشمت‌الملک، پدر بزرگ من، بالأخره یک خونی در رگهای من دارد که مرا این چند روزه از خوابیدن مانع آمده است. خداوند رحمتش کند که وطنش را از تنش عزیزتر می‌داشته و جان بر کف، آماده خدمتگذاری و جانبازی بوده است.

۱- آدولفو سوارز از ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۱ نخست وزیر اسپانیا بود.

۲- [اصل این جمله عربی چنین است: اَللّهُمَّ اشغِلِ الظالِمینَ بالظالِمینَ، یا اَشغِلِ الحُمَقاءَ بِالْحُمَقاءِ. بار خدایا ستمکاران را با ستمکاران مشغول فرما، یا، نادانان را با نادانان مشغول فرما. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

۳- اشاره به «سفرنامه‌ی خراسان» نوشته‌ی علینقی حکیم الممالک از رجال دوره‌ی ناصری است. ن.ک. به یادداشت و پانویس ۵۶/۳/۲۶.

شنبه ۲۸ خرداد ۱۳۵۶

صبح چون سفیران اکوادور و آمریکا اعتبارنامه تقدیم می‌داشتند، من به علّت کسالت، اجازه دارم در این تشریفات حاضر نشوم. قدری زودتر به کاخ سعدآباد رفتم و سر صبحانه شاهنشاه افتخار شرفیابی پیدا کردم. برای صبحانه چیزی میل نمی‌فرمایند. قدری آب آلو، دو عدد توست و یک فنجان قهوه بدون شیر. باری، دو سه مطلب کوچک اداری بود که فوریّت داشت. عرض کرده دستور گرفتم. و بعد عرض کردم: این مهمان عزیز و مزاحم، هنوز ناخوش و تب دار است و به درد امروز نمی‌خورد. تکلیف گردش بعد از ظهر چیست؟ فرمودند: خوب، احوال پرسی می‌رویم. عرض کردم و اصرار کردم که هیچ ارزش ندارد، تا قبول فرمودند. عرض کردم: از قدیم گفته شده. سر زلف تو نباشد، سر زلف دگری!

مرخّص شدم و ترتیب کار را دادم و خودم پیش دختر خانم ایرلندی رفتم و دو ساعتی دنیا فراموش شد! بعد از ظهر تمام کار کردم.

از اخبار مهمّ جهان موافقت دولت آلمان غربی با تقاضای آمریکا دائر به نفروختن وسائل [بازیابی] recycling [تفاله‌ی] کارخانجات اتمی به خارج است. البتّه برزیل را استثنا کرده‌اند، چون اگر آمریکا فشار می‌آورد، قطعاً به روابط برزیل و آمریکا لطمه می‌زد. به خصوص که اخیراً روزالین کارتر، بانوی اوّل آمریکا، برای دلجویی سفری به آن جا کرد. فرانسه هم لابد چنین تعهّدی در قبال آمریکا خواهد کرد. ولی گویا فرانسویها با موادّ شیمیایی، ترکیبی به موادّ سوخت اوّلیّه اتمی می‌دهند که در نتیجه تجزیه، تولید پلوتونیوم نکند و این اختراع تازه، مخصوص خود فرانسویهاست. حالا معلوم نیست با پاکستان به هر صورت، چه خواهند کرد.

یکشنبه ۲۹ خرداد ۱۳۵۶

صبح شرفیاب شدم. شاهنشاه فرمودند: خوب، مهمان را که دیشب فرستادی. عرض کردم خیر، این جاست و حالش هم بسیار بد است. فرمودند: پس چه طور دیشب در کاخ مادرم، امیر هوشنگ [دولّو] به من گفت او را فرستادیم؟ عرض کردم: او لابد در نشئه تریاک بوده است و می‌خواسته خودشیرینی کند. بدبخت سخت مریض است، با

تب چهل و یک درجه و احتمال مننژیت هم ما را هم بدبخت کرده است. چون اگر اتّفاقی برای او بیفتد دیگر آبرویی برای ما نمی‌ماند. شاهنشاه فوق‌العادّه ناراحت شدند. عرض کردم: این جا به بیمارستان هم نمی‌توانیم او را بفرستیم، چون احمق و پرحرف و پرگو و بی‌پرواست. فرمودند: خوب، هر چه می‌توانید بکنید. پس ما بعد از ظهر چه بکنیم؟ عرض کردم: غلام دیگر از گردش بعد از ظهر راضی نیستم. باز هم خندیده فرمودند: می‌خواهیم ساعتی وقت بگذرانیم. عرض کردم: باور نمی‌کنم. باز هم خندیدند.

عریضه محرمانه[ای] سفیر انگلیس عرض کرده بود. تقدیم کردم، ملاحظه فرمودند.[۱] این جا می‌گذارم. برنامه سفر رضائیه را تقدیم کردم. رادیو سویس استدعای مصاحبه کرده بود. فرمودند: گرچه میل ندارم، ولی چه باید کرد؟ با همینها ناچاریم زندگی کنیم و بسازیم. وقت بدهید.

دختر والاحضرت احمدرضا می‌خواست عروسی کند. عرض کردم از زن سابق ایشان است و چیزی ندارد.[۲] فرمودند: صد هزار دلار برایش حواله کن (در آمریکاست). عمر بدهد به شاهنشاه من، دریا دل است.

بعد مرخّص شدم، ترتیب دیدار بعد از ظهر را دادم. خوشبختانه حال مهمان هم بهتر شده بود. با تلفن به شاهنشاه عرض کردم. شاهنشاه خوشحال شدند. عرض کردم: امشب هم، یا فردا صبح، او را پس می‌فرستیم. خودم تمام بعد از ظهر کار کردم. در مجلس عقد پسر والاحضرت شاپور غلامرضا (والاحضرت بهمن) که arriéré [عقب افتاده] است شرکت کردم.[۳] برای شام، شاهنشاه تشریف می‌برند، که من نخواهم رفت.

۱- یادداشت سفیر انگلیس در پیرو سؤالی است که شاه درباره‌ی مقایسه‌ی میزان تولید تانک در بلوک شرق و ناتو کرده بود. بر پایه‌ی این گزارش که از سوی وزارت دفاع انگلستان تهیّه شده تولید تانک در بلوک شرق در ۱۹۷۶ یک برابر و نیم تولید کلّیه‌ی کشورهای جهان (از جمله چین) بوده است.

۲- همسر اوّل احمد رضا (برادر ناتنی شاه از ملکه عصمت دولتشاهی) سیمین بهرامی بود. نام دختر مورد اشاره در این یادداشت «روزا» ست.

۳- بهمن پهلوی (از هما اعلم همسر اوّل شاپور غلامرضا) عقب افتاده نیست، دچار بیماری دوگانگی رفتار (Schizophrenia) است. با شهره دولتی (از خانواده‌ی امیر سلیمانی) ازدواج کرد و از او دختری به نام نازبانو دارد. بهمن، شطرنج باز ماهری است و از یکی از دانشگاههای آمریکا فوق لیسانس دارد.

دوشنبه ۳۰ خرداد ۱۳۵۶

صبح شرفیاب شدم. الحمدالله حال شاهنشاه بسیار خوب بود، ولی اوّل حال مریض را پرسیدند. عرض کردم: باز هم ممکن نشد دیشب او را بفرستم، چون تب بالا رفت و به ۴۰ [درجه] رسید. خطرناک بود. ولی امروز بهتر است. غلام فکر کردم اگر او را با آن حال بفرستیم، کسی که مادرش در حزب کمونیست فرانسه و کارمند روزنامه L'Humanité است، ممکن است بازی عجیبی سر ما در بیاورند. به علاوه این دختره دیوانه است و بازی عجیبی درمی‌آورد. امّا امروز صبح حالش بهتر شده و امید هست فردا عصر، یا پس فِردا بتواند برود. خیلی ناراحت شدند از این که مادرش کمونیست است. عرض کردم: نگران نباشید، میخ اسلام را در کشور کمونیستی هم فرو کردید. خندیدند، فرمودند: به هر حال مواظبت بکنید، خیلی هم مواظبت بکنید. عرض کردم: به هر حال خطر مننژیت تمام شد و آثار آن خوشبختانه نیست.

عرض کردم: مصاحبه شاهنشاه با [ادوارد سابلیه] Sablier بسیار عالی بود و جا دارد تفسیر بشود. مصاحبه کارتر و یکی دو تا خبر خارجی که مهمّ بود به عرض مبارک رساندم که این جا می‌گذارم. عرض کردم: اختلاف نظری هم به قول روزنامه [دی ولت] Die Welt آلمان بین هلموت اشمیت و کارتر پیدا شده، ولی اشمیت در مورد فروش رآکتورهای سیکلیک به خارج از آلمان موافقت کرده است که موقوف باشد، به استثناء برزیل. فرمودند: نه، من خواندم که برزیل را هم موقوف کرده‌اند. عرض کردم: در [تفسیر] commentary بی.بی.سی. شنیدم و فکر نمی‌کنم اشتباه کرده باشم، با وصف این از سفیر آلمان می‌پرسم. فرمودند: اگر این طور باشد فرانسه هم نسبت به پاکستان این استثناء را قائل خواهد شد. عرض کردم: در این باره چیزی نشنیده‌ام. چند دستخط خارجی توشیح فرمودند.

بعد برنامه نهایی سفر رضائیه را عرض کردم. فرمودند: تو نباید بیایی، چون خسته می‌شوی. به قدری این مرحمت شاه در من اثر کرد که حدّی برای آن نمی‌توانم بگذارم. عرض کردم: جان ناقابل من فدای اعلیحضرت همایونی باد. فرمودند: آخر این کار واجب نیست. این مرد بزرگ آقاست و مهر او به همین دلائل، کوچک و بزرگ، ظرف ۳۸ سال

خدمت من بر دلم نشسته است. چه طور می‌توانم آن را برکنم؟ اگر راجع به جریان امور کشوری هم ناراحتی دارم که آن هم محض خاطر خود اوست. باید بسوزم و بسازم و گوش به فرمان او باشم، تا این جان ناقابلم از دست برود.

شور شراب و سوز عشق، آن نفسم رود زیاد
کاین سر پر شرر شود خاک در سرای تو

یک راحتی وجدان پیش خودم دارم که اوّلاً همیشه نسبت به او صمیمی بوده‌ام و وفادار. ثانیاً هیچ وقت به او دروغ نگفته و عیبی را نپوشانده‌ام. ثالثاً خدمت خودم را و قابلیّت خودم را به او نشان داده‌ام. حال هرچه زودتر بمیرم راحتترم. تا مشیت خداوندی چه باشد. بعد از ظهر شاهنشاه تمام کار کردند. من هم کار کردم.

سه‌شنبه ۳۱ خرداد ۱۳۵۶

صبح شرفیاب شدم. به حمدالله حال مبارک شاهنشاه بسیار خوب بود. گزارشی از سفارت آمریکا رسیده بود، تقدیم کردم، ملاحظه فرمودند. سئوال کردم [ویلیام سالیوان] سفیر آمریکا به نظر مبارک چه جور آدمی است؟ فرمودند: او را شخص مثبتی یافتم و هیچ آثار دماگوژی در او نبود. عرض کردم: از غلام هم وقت خواسته است، عمداً یک هفته دیگر به او وقت دادم که خیال نکند خیلی مشتاق دیدار او هستم.

از مریض سؤال فرمودند. عرض کردم: دیشب تب او بریده بود، ولی امروز باز قدری تب کرده، امّا مهمّ نیست، چون هنوز چرک گلوی او باقی است، تب از این جهت است و خطر مننژیت در پیش نیست. فکر می‌کنم فردا بتواند برود.

عرض کردم: فرمایشات دیشب والاحضرت همایونی در رادیو به مناسبت پایان سال تحصیلی و اختتام دوره راهنمایی بسیار خوب بود و خیلی حسن اثر داشت.

گزارشی رسیده بود که [جرج] ماک گاورن در مجلس سنای آمریکا می‌خواهد در امور ساواک تحقیقاتی بکند. فرمودند: وقتی سفیر آمریکا به دیدن تو آمد، به طور شوخی به او بگو که در مجلس سنای ما هم کمیته‌ای تشکیل شده است و می‌خواهد راجع به

فعّالیّتهای سیا در ایران تحقیقاتی بکند! لابد گزارش خواهد کرد.

عرض کردم: سفیر عراق دیروز به دیدنم آمد و مرا به عراق دعوت کرد. چه امر می‌فرمایید؟ فرمودند: قبول کن، مانعی ندارد.

راجع به صلیب سرخ بین‌المللی صحبت شد. عرض کردم: رئیس آن می‌آید. نمی‌دانم گزارش او راجع به زندانیان سیاسی چیست؟ فرمودند: ببین کی می‌آید، قطعاً مرا ببیند.

عرض کردم: عرایضم تمام شد. فرمودند: اگر کارهای دیگری هم داری، بگو. من بعضی کارهای عقب افتاده را عرض کردم. منجمله گزارش روزنامه دیلی تلگراف را راجع به انتشار کتابهای شاهنشاه به عرض رساندم. و چون مدّتی پیش آن را خوانده بودم و به نظرم رسید که بد نیست، عرض کردم: مقاله بدی نیست. فرمودند: این جا داری؟ عرض کردم: بلی. فرمودند: ببینم. تقدیم کردم. عصبانی شدند. فرمودند: کجایش خوب است؟ عرض کردم: آخرش. فرمودند: معنی megalomenia را می‌دانی؟ عرض کردم: بزرگ‌طلبی است. با عصبانیّت فرمودند: تا حدّ دیوانگی! من بسیار خجل و از عدم دقّت خودم بسیار ناراحت شدم، به طوری که شاهنشاه احساس فرمودند. ولی چاره نداشت، دیر شده بود، تا عصر ناراحت بودم.

یک مصری کتابی راجع به شاهنشاه و ایران نوشته بود و از [احمد] قوام تعریف کرده بود. باز هم عصبانی شدند. هنوز کتاب درنیامده، بیچاره فرستاده است که ما اظهار نظر کنیم. تفسیرهایی فرمودند که من این جا می‌گذارم، با شرحی که او نوشته است. فرمودند: تاریخ را هیچ‌کس حق ندارد تحریف کند!

به هر صورت شرفیابی بسیار عالی امروز به ناخرسندی خاتمه پذیرفت و من بسیار ناراحت هستم، به خصوص که فکر می‌کنم مبادا شاهنشاه خیال فرموده باشند من خواسته‌ام از دیلی تلگراف تعریفی کرده باشم. حال آن که فقط فراموشی و عدم دقّت سبب آن بود و به خصوص موضوع قاچاق مواد مخدّر را به کلّی فراموش کرده بودم. به هر حال،

چو تو خود کنی اختر خویش را بد　　　مدار از فلک چشم نیک اختری را

امّا اگر این پیش آمد را شاهنشاه به حمق و نادانی من تعبیر فرمایند به هرحال شاید بد نباشد، زیرا که الملک عقیم.

چهارشنبه ۱ تیر ۱۳۵۶

صبح شرفیاب شدم. گرچه منتظر بودم که شاهنشاه حال مهمان را سئوال فرمایند، برخلاف انتظار من فرمودند: دیروز بعد از ظهر [انتونی پارسانز] سفیر انگلیس را پذیرفتم و راجع به مقاله دیلی تلگراف می‌گفت که [تنفرّآمیز] disgusting بود. باز من ناراحت و خجل شدم و عرض کردم بلی، غلام اشتباه کرده بودم. فرمودند: آخر دیلی تلگراف چرا باید چنین مقاله[ای] بنویسد؟ عرض کردم: آن را باید از خودش پرسید. فرمودند: سفیر انگلیس می‌گفت به سر خود آنها چه بلا می‌آورند که انتظار داشته باشیم نسبت به دیگران مواظب باشند. به این جا که مطلب رسیده بود، من یک دفعه به نظرم رسید که عرض کنم شاهنشاها اگر به عرض برسانم که غلط کردم، نفهمیدم، ولم می‌کنید یا نه؟ ممکن نیست شاهنشاه گناهی [را] آن هم از کسی که انتظار ندارند، ببینند و از آن به این زودیها صرفنظر فرمایند. درست هم هست، چه باید کرد. الملک عقیم. امّا به جای این عرض، عرض کردم خوشبختانه حال مهمان خوب شد و او را فرستادم. بهانه خوبی پیدا شد که صحبت عوض شود. عرض کردم خانم [د...] را هم با او فرستادم که در هواپیما یا در پاریس خراب‌کاری نکند. گرچه خانم [د...] می‌خواست شانه خالی کند، ولی دستور شدید دادم و او هم ترسید و رفت. شاهنشاه خندیدند. فرمودند: اینها به ما یک چیز می‌گویند و در عمل کار دیگر می‌کنند. عرض کردم: خوب، قابل بخشش است. فقط انسان به حرفهای آنها نباید گول بخورد.

مقاله [جردن تایمز] Jordan Times را به عرض رساندم. فرمودند: نکنند خود آمریکاییها این [حزب] لیکود[1] را بر سر کار آورده‌اند. عرض کردم: در اسرائیل که انتخابات

۱- لیکود (اتّحاد) از ائتلاف سه حزب در ۱۹۷۳ برپا شد و مهمترین حزب محافظه‌کار اسرائیل است. رهبر حزب در زمان این یادداشت مناهم بگین بود.

آزاد است، نمی‌شود چنین کاری کرد. تازه آمریکاییها چه استفاده‌ای می‌خواهند بکنند؟ فرمودند: شاید بخواهند بین اعراب اختلاف بیندازند و دیگر این که به اعراب سخت بگیرند. به مرگ بگیرند، تا به تب راضی شوند. عرض کردم: در چنین بازیها اگر بشود همه جهات کار را در نظر و در دست گرفت، ممکن است انسان برنده شود، وگرنه خیلی خطرناک است. مثلاً آمریکاییها، از حمایت حقوق بشر، جز آن که دوستان خود را از دست داده‌اند چه استفاده[ای] کرده‌اند؟ فرمودند: یکی این که خواسته‌اند با این کار ضعف نظامی خود و ناتو را در قبال شوروی در درجه دوّم اهمّیّت قرار بدهند.[1] بعد هم دندان مختصری به روسها نشان بدهند. عرض کردم: به نظر من زیادی روی یک مطلب تبلیغاتی انتخاباتی تکیه کردند و پشیمان خواهند شد. فرمودند: به هر صورت برژنف در پاریس شدیداً به کارتر حمله کرد. عرض کردم: این حملات بالأخره یا تعدیلش می‌کند یا او را از بین می‌برد. شاهنشاه به سابلیه خیلی قشنگ فرمودید که فکر می‌کنم کارتر کم کم تجربه می‌آموزد.

عرض کردم: آیا بوتو که شرفیاب شد، دلیل این که می‌گوید آمریکاییها با من مخالفت کردند به عرض رساند؟ فرمودند: گویا بعضی اعضای سفارت آمریکا با مخالفین ارتباط داشته‌اند. عرض کردم: این خیلی مطلب طبیعی است و به چنان حمله نمی‌ارزید؟ فرمودند: حالا هم بوتو مثل سگ پشیمان شده و منتظر است که آمریکاییها وسیله ما اشاره بکنند، تا او به سر بدود. عرض کردم: مشکل می‌دانم پاکستان و به خصوص بوتو چیزی بشود. فرمودند: فکر می‌کنم این طور باشد. مثلاً از حالا اسب دوانی را به عنوان آنکه قمار است موقوف کرده‌اند، آن هم یک عمل [سنتی] traditionnel را. عرض کردم: به هر صورت بوتو ول معطّل است. فرمودند: روی حمایت ارتش حساب می‌کند، چون ارتش پاکستان روشنفکر است و ممکن است در دقیقه آخر این حرفهای مزخرف [را] که باید به نظام اجتماعی پانصد سال قبل برگردند به دور بریزد و مخالفین راهم. عرض کردم:

۱- آمریکا و دیگر کشورهای عضو ناتو به عمد در مورد قدرت نظامی شوروی گزاف می‌کردند تا بتوانند بودجه‌ی نظامی خود را به پارلمان بقبولانند. پس از فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد، فاش شد که کشورهای غربی همواره نیرومندتر از شوروی بوده‌اند.

بر فرض ارتش چنین کاری را بکند، برای خود می‌کند، چرا برای بوتو بکند؟ دیگر چیزی نفرمودند.

عرض کردم: در این انتخابات، بنگلادش [۱] بازی درآورد و مداخله بی‌جهت کرد، در صورتی که دولت هند در انتخابات، عالی عمل کرد. گو این که پدر خانم گاندی سوخته خواهد شد، ولی جای تعجّب است که شهرها بیشتر بر له خانم گاندی بوده‌اند تا دهات. فرمودند: علّتش این است که پسر این خانم دهاتیهای بدبخت را اخته می‌کرده و آنها را سخت برانگیخته بود. ولی به هر حال ممکن است کنار گذاشتن خانم گاندی هم به ضرر هند تمام شود. عرض کردم: به هر حال کار عالی کرد که در انتخابات هیچ مداخله نکرد. اگر بوتو هم این کار را کرده بود، هیچ کس حرفی نمی‌توانست بزند. مثل ملک حسن در مراکش که بسیار عالی عمل کرد و این اکثریّت جزئی که دارد برای او کافی است، دیگر چیزی نفرمودند.

بعد مرخّص شدم و یکسره راهی دیزین برای استراحت. فقط این یادداشتها را با عجله در دفتر خودم ظرف بیست دقیقه نوشتم که فراموش نشود.

جمعه ۲ تیر ۱۳۵۶

سه روز در دیزین بودم. امروز برگشتم. روز اوّل، خَرابی معده مزاحمم بود. روز دوّم دندانم شکست! روز سوّم بر اثر راه پیمایی زیاد، قدری احساس تب کردم. بسیار خوش گذشت! ولی لااقلّ هوا خنک بود. شاهنشاه فردا به سلامتی [از سفر آذربایجان غربی] مراجعت می‌فرمایند، علیاحضرت شهبانو هم با دوستان به نوشهر تشریف برده‌اند، فردا برمی‌گردند. در غیبت من دو تلگراف مهمّ، یکی از رئیس جمهور ونزوئلا و دیگری از طرف وَنس، وزیر خارجه آمریکا رسید که این جا می‌گذارم.[۲]

از اخبار مهمّ جهان مخالفت کنگره با تصمیمات کمک خارجی آمریکاست که از شش

۱- در یادداشت «پاکستان شرقی» نوشته شده است.

۲- پیام سایروس وَنس درباره‌ی تماس محرمانه با یمن جنوبی به منظور برقراری روابط سیاسی میان دو کشور است. تلگراف رئیس جمهور ونزوئلا درباره‌ی مذاکره با ملک خالد برای تعیین بهای نفت تا پایان سال ۱۹۷۷ است.

میلیارد دلار پیشنهادی بیش از یک میلیارد را... کم کرد و تو دهنی محکمی به جناب رئیس جمهور زدند.

شنبه ۴ تیر ۱۳۵۶

صبح به دربار رفتم، ولی شرفیاب نشدم. چون روز چهارشنبه که شرفیاب شده بودم، شاهنشاه فرمودند: می‌توانی شنبه هم بمانی و استراحت بکنی و یکشنبه شرفیاب بشو، فقط ترتیب گردش بعد از ظهر شنبه را بده، که داده بودم. ولی خودم سوءاستفاده یا حسن استفاده کردم. سوءاستفاده از این جهت که شاهنشاه معبودم را ندیدم. حسن استفاده از این جهت که برگشتم و با دختر خانم ایرلندی که همان روز چهارشنبه قرار ملاقات گذاشته بودم دو ساعتی گذراندم. ولی به هر حال صبح که به دربار رفتم هنوز موکب شاهانه از رضائیّه مراجعت نفرموده بودند. نخست وزیر را منتظر دیدم که باید با رئیس صلیب سرخ بین‌المللی که نماینده او زندانهای ما را بازدید کرده است شرفیاب شود. قدری نگران بود که ممکن است گزارش بد باشد. مطلب دیگری که می‌گفت این است که پریروز در موقع افتتاح کلوب جوانان، چند نفر جوان پسر و دختر به او نزدیک شده و گفته‌اند بیرجندی و سیستانی و بلوچ هستیم. از وزیر دربار وقت خواسته‌ایم که به دیدنش برویم، وقت نداد. کاری نداریم جز این که می‌خواسته‌ایم خودش را ببینیم. حالا که وقت نداد، خواهش می‌کنیم شما سلام ما را به او برسانید. اگر می‌توانید وقت بگیرید، و اگر نمی‌توانید صورت او را از طرف ما ببوسید. و به من ازاین احساسات تبریک می‌گفت. گفتم آنها همه فرزندان من هستند، ولی فرزند هم نمی‌تواند انتظار داشته باشد که پدر سلامتی خودش را روی میل آنها [به خطر] بگذارد. امّا احساسات آنها واقعا قابل تقدیر است و متأثّرم می‌سازد. گفت من هم به آنها همین را گفتم و احساسات آنها را تقدیر کردم و گفتم ما با هم ناهار خورده‌ایم. حالت هم خیلی خوب است، ولی باز هم به تو تبریک می‌گویم. من گفتم در طبقات غیر از ما از این نوع احساسات فراوان است!

بعد از ظهر تمام کار کردم. پنج شش نفر را به تفاریق پذیرفتم. شب هم با دوستان

بیکارم که حالا شغل دولتی ندارند، مثل عالیخانی و [فتح‌اللّه] ستوده و غیره شام خوردم.

از اخبار مهمّ جهان نطق شدید اللّحن [مناهم بگین] نخست وزیر جدید اسرائیل در مورد تخلیه نکردن سرزمینهای اعراب است که پنجشنبه ایراد کرده.[۱] اوّلین نطق او هم در مجلس بوده است و بسیار مهمّ می‌نماید.

یکشنبه ۵ تیر ۱۳۵۶

صبح شرفیاب شدم. شاهنشاه سالم بودند، ولی سر حال نبودند، بلکه قدری هم گرفته بودند. علّت را تا آخر وقت شرفیابی نتوانستم درک کنم. اظهار مرحمت فرمودند و فرمودند: در دیزین چه طور گذراندی؟ عرض کردم: هوا عالی بود، ولی غلام حالی نداشتم. به علاوه جمعه برگشتم، چون حوصله‌ام سر رفت و به علاوه صبح شنبه خواستم یک دختر خانم ببینم که ارزش داشت. فرمودند: کی بود؟ عرض کردم: یک دفعه به پیشگاه مبارک عکس او را ارائه دادم، نپسندیدید.

بعد کارهای جاری را که زیاد بود به عرض مبارک رساندم. ضمناً سئوال کردم گزارش صلیب سرخ چه گونه بود؟ فرمودند: البتّه برای ماست و منتشر نمی‌شود. ولی گزارش از این قرار است که از سه هزار نفر زندانی سیاسی، نهصد نفر آثار شکنجه دارند و این باگزارش کمیسیون مخصوصی که خودم هم فرستاده بودم، تطبیق کرده. ولی از این که ما از چند ماه قبل حقّ استیناف برای آنها در محاکمات قائل شده و تعیین وکیل را به اختیار خود آنهاگذاشته‌ایم و دیگر از شکنجه اثری نیست و تسهیلات درس خواندن و ملاقات با فامیل برای آنها قائل شده‌ایم، اظهار خوشوقتی کرده‌اند و قرار شد باز هم پیش ما بیایند و [وضع را] ببینند. عرض کردم: به هر حال به نظر غلام گزارش بسیار بدی است. فرمودند: چرا؟ عرض کردم: نشان می‌دهد که حرفهای فراریها چندان بی‌مأخذ نبوده است. خدا کند این اخبار درز نکند. فرمودند: این گزارش فقط برای ماست. عرض کردم: به هر حال

۱- بگین از ۱۹۷۷ تا ۱۹۸۲ نخست‌وزیر اسرائیل بود و به رغم سیاست تند روانه‌ی آغازین، به دنبال میانجیگری آمریکا و توافق کمپ دیوید، در سال ۱۹۷۹ با مصر، قرارداد صلح امضا و شبه جزیره‌ی سینا را تخلیه کرد.

خطرناک است. فرمودند: مگر از این جا درز کند. عرض کردم: به هر حال این روزها چیزی محرمانه نمی‌ماند. ولی چه قدر حیف که این کارها را قبلاً خودمان انجام ندادیم. دیگر چیزی نفرمودند.

عرض کردم: در کنگره ضربت دیگری به کارتر وارد آمد و یک ملیارد دلار کمکهای خارجی او را قطع کردند (از شش ملیارد). تا حالا که هنوز از کنگره هیچ قانونی نگذرانده است. ولی در این حیص و بیص یک کمک نظامی ۱۵۰ ملیون دلاری به اسرائیل به کنگره پیشنهاد کرد. فرمودند: معلوم می‌شود lobby اسرائیلیها خیلی قوی است. خیلی تعجّب فرمودند: چون هنوز خبر به عرض مبارک نرسیده بود.

عرض کردم: حافظ اسد هم به آمریکاییها حمله کرد و گفت اغتشاشات لبنان زیر سر آمریکاییها بوده است. آمریکاییها از این کار چه استفاده[ای] ممکن بود داشته باشند؟ فرمودند: احتمال می‌رود [مقدّمه] تقسیم لبنان بین مسیحیها و مسلمانها و اشغال جنوب لبنان وسیله اسرائیلیها باشد.

عرض کردم: فایننشال تایمز ممکن است تجزیه و تحلیلی در ماه ژوئیه از اوضاع ایران بکند. اجازه می‌فرمایید از [پرویز راجی] سفیر شاهنشاه سؤال کنم از این مسئله خبری دارد و می‌تواند کمکی در این راه بکند؟ فرمودند: بلی، تلگراف کن.

دیدم مسائل سنگین زیاد گفتم و بدگفتم. چون با کارهای جاری، یک ساعتی طول کشید و شاهنشاه را خسته کردم. فوری راجع به دخترها صحبت کردم. باز هم در حال شاهنشاه تغییری حاصل نشد. بسیار ناراحت شدم.

مرخّص شدم. پیش از ظهر و بعد از ظهر تمام کار کردم و منجمله سفیر چین را پذیرفتم و کمیسیونی برای تحویل پروازهای سلطنتی از ایران اِر به ارتش تشکیل [دادم]. چیز عجیبی است. در ایران تمام دستگاهها مثل سگ و گربه باهم بد هستند. چنین کاری [را] که خودشان باید به تنهایی انجام بدهند، چه ربطی به سرپرستی وزیر دربار دارد؟ خبر مفصّلی هم از خبرگزاری آمریکا در مخالفت با فروش [اواکس] AWACS به ما رسید. صبح تقدیم کردم که ملاحظه فرمودند.

دوشنبه ۶ تیر ۱۳۵۶

صبح شرفیاب شدم. امروز به حمدالله حال شاهنشاه بهتر، و شادابتر بودند. با آن که شرفیابی طولانی داشتم ولی هیچ مطلب اساسی مورد گفت و گو قرار نگرفت. جریان ملاقات دیروز با سفیر چین را عرض کردم که روی دو مسئله زیاد تکیه می‌کرد، یکی گروه چهار نفری همدستان زن مائو که می‌خواستند چین را از بین ببرند و دیگری روسها که باز می‌خواستند باما روابط دوستانه برقرار کنند ولی چین دیگر گول آنها را نمی‌خورد. دیگر هم تأیید سیاست ایران در خلیج فارس و اقیانوس هند (البتّه اساساً عمل علیه شوروی است). دیگر دعوت از شاهنشاه که گفتم بهتر است صدر شورای عالی شما اوّلین مسافرت به خارج را به ایران بکند.

گزارش سلامتی علیاحضرت ملکه پهلوی را به عرض رساندم که قدری باعث نگرانی است. فرمودند: مادرم بیش از ۸۰ دارند. چون من مطمئن هستم که در ۲۶ سالگی عروسی کرده‌اند و خواهرم شمس الآن بیش از شصت دارد. عرض کردم: غلام هیچ فکر نمی‌کردم.

مدّت زیادی کارهای آستان قدس را به عرض رساندم و دو خبر خارجی هم که این جا می‌گذارم به عرض رساندم. فرمودند: خبر کوبا را برای سُفَرایمان بفرست که وقتی [سازمان عفو بین‌المللی] Amnesty یا [انجمنهای مشابه][1] به سفارت‌خانه‌های ما می‌آیند این خبر را لااقلّ به رخ آنها بکشند و بگویند چرا راجع به کوبا چیزی نمی‌گویید؟ تازه غرب دارد تملّق کوبا را می‌گوید. حتّی [اندرو یانگ] Young [2] نماینده سیاه پوست آمریکا در سازمان ملل گفته است کوبا باعث [ثبات] stability قاره آفریقاست. [کوبا] گفته است هیچ کس را از صلیب سرخ و Amnesty راه به داخل نمی‌دهم. وضع داخل من هم به کسی مربوط نیست.

بعد مرخّص شدم، کار کردم. بعد از ظهر هم تمام کار کردم. سفیر آمریکا را پذیرفتم.

۱- در یادداشت «Jury ها» نوشته شده است.

۲- اندرو یانگ (Andrew Young) مانند جیمی کارتر اهل ایالت جورجیا و از رهبران جنبش برابری نژادی در آمریکا بود و از سوی کارتر به عنوان سفیر آمریکا در سازمان ملل متّحد برگزیده شد.

شرح ملاقات با سفیر آمریکا که باید فردا از شرفعرض مبارک بگذرد: اوّلاً او را قیافهٔ نا آشنایی نیافتم. شاید در ضمن مسافرتهای واشینگتن او را دیده باشم. بعد از تعارفات به او گفتم به نظر می‌رسد با این سوابقی که دارید دیپلمات ورزیده[ای] باشید. از این [تعریف] compliment من بدش نیامد. او از اوّلین شرفیابی حضور شاهنشاه خیلی اظهار خوشوقتی کرد و گفت در تمثالهای مبارک، اعلیحضرت همایونی خیلی جدّی به نظر می‌رسند، حال آن که چه قدر sense of humor دارند [شوخ طبع هستند]. می‌گفت البتّه منتظر احاطه شاهنشاه به همه امور بودم که همین طور هم بود، ولی انتظار این همه [شوخ طبعی] و خوش اخلاقی [را] نداشتم. من گفتم حالا یک چیز هم من اضافه می‌کنم و آن این است که شاهنشاه خیلی [انسان] humane هستند و متأسّفانه جراید شما عکس این مطلب را تبلیغ می‌کنند. گفت جای افسوس است، ولی به آن چه جراید می‌گویند شما نباید زیاد اهمّیّت بدهید. گفتم عیب مسئله این است که شما زیاد اهمّیّت می‌دهید و حتّی گاهی در مقابل جراید فلج می‌شوید. گفت خوب، این لازمه طرز حکومت ماست. گفتم به هر حال این مسئله ما به الابتلاء شما و ماست یعنی [چهره] image غلط ما، نه تنهابه ما، بلکه به شما هم لطمه می‌زند،[1] زیرا ما تنهاکشوری هستیم که پول خودمان را خرج می‌کنیم و از منافع شما دفاع می‌نماییم. البتّه این لازمه حیاتِ خود ما هم هست، ولی [به هر صورت] the fact remains خیلی خیلی هم به نفع شما و تمام دنیای آزاد می‌باشد. گفت ما به این مسئله وقوف داریم. من گفتم پس باید فکری کرد. گفت در این چند روزه مطالعه کرده‌ام (از روزی که سفیر شده‌ام) که ما الآن با یک مسئله رو به رو هستیم و آن دانشجویان شما هستند. یک عدّه سی هزار نفری که از یک محیط محافظه کار، قدم به یک محیط بی‌بند و بار می‌گذارند و تازه واخورده‌های دانشجویان شما هستند. در آن جا، تماس با آنها معلوم نیست به توسّط چه اشخاص نابابی می‌شود: اشخاص منحرف، لیبرالهای ما و عناصر دیگر (من گفتم هم کمونیستها و هم گاهی شرکتهای نفتی، اگر اقتضا بکند). اینها خیال می‌کنند همه چیز، آن چه که در

۱- در یادداشت «نمی‌زند» نوشته شده که از فحوای کلام به روشنی اشتباه است.

آمریکاست خوب است و باید قبل از رفتن [تعلیمات] education مختصری بگیرند و من فکر کرده‌ام، این کار را ما بکنیم. امّا شما خودتان هم باید در تماس باشید و به علاوه قدمهای مهمّی [را] که برمی‌دارید، هم آنها و هم مردم آمریکا را مطّلع سازید. مثلاً مسئله محاکمات نظامی که [مقرّرات آن را] تغییر داده‌اید. من گفتم چنان که به شما گفتم، شاهنشاه من این کارها را از لحاظ انسانی می‌کنند و برای خودمان هیچ میل ندارند تبلیغ بشود. گفت به هر حال روند دنیا این است و شما باید این کار را بکنید و این کاری نیست که ما بتوانیم برای شما انجام بدهیم. ولی این مسئله را شاهنشاه هم به من فرمودند که ما این کارها را جهت خودمان می‌کنیم، نه برای مردم آمریکا. مسئله انرژی هم که با طرح رئیس جمهور به کلّی حل شد و دیگر کسی شکایت از غُراب[1] بودن شما نمی‌کند. گفتم کنگره که جلوی این طرح را گرفت. گفت ولی اثرش باقی است.

در این جا صحبت از کارتر و کنگره به میان آمد که رئیس جمهور به اعلیحضرت همایونی پیغام داده است که من به هر حال با کنگره گرفتاری دارم، ولی هرگز موقع ایران و منافع ایران را فراموش نمی‌کنم. بعد اظهار امیدواری کرد که اعلیحضرت همایونی و کارتر همدیگر را قطعاً دوست خواهند داشت.

در این جا من صحبت [جورج] ماک گاورن را پیش کشیدم و گفتم اینها مطالبی که می‌گویند خیلی سرسری است و نتایج آن را فکر نمی‌کنند. حالا گویا سنای ما هم می‌خواهد رسماً از دولت بپرسد که چند نفر مأمور سیا در این جا [هستند] و چه می‌کنند و به آمریکاییها و ایرانیها صدمه می‌زنند یانه؟ خیلی قرمز شد. گفت شما که می‌دانید. گفتم بلی، دولت می‌داند، ولی سنا نمی‌داند و مردم نمی‌دانند. همان طور که ماک گاورن سئوال کرده، آنها هم سئوال می‌کنند. در این جا مقداری زیادی از کنگره و سنا و اعضای آن شکایت کرد که هم بی‌اطّلاع، هم سطحی و هم دارای [منافع مستقر] vested interests در حوزه‌های [انتخابی] خودشان می‌باشند. مثلاً راجع به ساختمان بعضی هواپیماها نظر دارند و اف-۱۸ را مثال زد. گفتم اتّفاقاً ما که به شما گفته‌ایم، چون

۱- غُراب = مغرور.

در [رده] inventory سلاحهای شما نیست، اف-۱۸-اِل را نمی‌خواهیم. گفت بلی، اینها کشمکشهای محلّی ماست.

بعد صحبت از مقایسه کیسینجر و وَنس شد. از من پرسید تو وَنس را دیدی؟ گفتم نه. گفت به هر حال مرد محکمی است، ولی البتّه طرز کار کیسینجر را ندارد. سلام کیسینجر را به من رساند. بعد او صحبت از مذاکرات صلح ویتنام کرد که در بعضی مذاکرات پاریس بوده است و وَنس هم آن جا بوده، در مرتبه بالاتری.[1]

صحبت از پاکستان و افغانستان کرد و از من پرسید نظر بوتو راجع به وضع خودش چه بود. گفتم من او را ندیدم، ولی حضور شاهنشاه که رسیده گویا خیلی نگران نبوده است و شاید هم به ارتش خودش پشت گرمی داشته باشد، چون وضع آنها را بهبود بخشیده است. به علاوه [در] ارتش یک عدّه روشنفکر هستند و حاضر نمی‌باشند به عقب برگردند و برنامه مخالفین را که صد سال عقب است اجرا کنند. گفت در آن طرف هم که نخبه‌های ارتش هستند.[2] گفتم شاید در ارتش خیلی نفوذ نداشته باشند. گفت نفهمیدم چرا بوتو به این شدّت به ما حمله کرد. گفتم شاید از جهت مسائل و مشکلات داخلی خودش بود. به شما که حالا حافظ اسد هم حمله می‌کند. گفت چون از وضع خاورمیانه اطّلاعی ندارم، ولی انتظار داریم که دیگر سران عرب هم به ما حمله بکنند. ولی مجموعاً از بوتو نگران بود که مرد طرف اعتمادی نیست. گویا هنگام مذاکرات کشمیر بین هند و پاکستان با بوتو تماس داشته.

قدری در [باره] اهمّیّت استقلال پاکستان صحبت شد، و از این که بوتو یک وقتی خیلی روی چینیها حساب می‌کرد. بعد راجع به افغانستان گفت چنان که شما می‌بینید، [آقای الیوت][3] Mr. Eliot سفیر ما در آن جا نسبت به آینده ارتش افغانستان که به کلّی

۱- اشاره به مذاکرات صلح نافرجام آمریکا و ویتنام شمالی (۱۹۶۹-۱۹۶۷) در پاریس.

۲- اشاره‌ی سالیوان به ژنرال محمّد اصغر خان، فرمانده‌ی پیشین نیروی هوایی و رهبر حزب «تحریک استقلال» است. وی مردی وارسته و هواخواه برقراری دموکراسی در پاکستان و مخالف حکومت قلدرانه ذوالفقار علی بوتو بود. پس از انتخابات جنجالی ۱۹۷۷، اصغر خان طیّ نامه‌ی سرگشاده‌ای به سران و افسران ارتش پاکستان، خواستار پایان دادن به رژیم «غیرقانونی» بوتو شد. گویا این نامه در کودتای ارتش و واژگونی حکومت بوتو مؤثر بود.

۳- تئودور الیوت (Theodor L. Eliot Jr.) در آغاز دهه‌ی ۱۹۶۰ مستشار اقتصادی در ایران و ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۸ سفیر

چپ‌گرا خواهند بود نگرانی ندارد. گفتم ظاهر قضیّه که هر کس در شوروی زندگی کند باید از آن رژیم بیزار باشد. ولی [شورویها] نسبت به اشخاصی که نظر دارند، روی آنها کار می‌کنند و امیدوارم که نظر سفیر شما غلط نباشد. گفت به هر حال شما که به آنها کمک می‌کنید و حتّی اعلیحضرت همایونی به من فرمودند: این قرارداد هیرمند که با افغانها امضا شده به ضرر ایران بود، ولی [برای این بود] که اندکی آنها را [تشویق] encouragè کند که به جای دیگر متمایل نشوند و این خیلی قدرت و شجاعت و [دولتمردی] statesmanship می‌خواهد. بعد از مسائل دیگر خصوصی و آب و هوا و غیره صحبت به میان آمد و دیگر مسئله مهمّی پیش نیامد. یادداشتی راجع به مذاکرات مربوط به اقیانوس هند [در سازمان ملل] به من داد. اصرار هم داشت که بنشیند صحبت را طولانی کند. مجموعاً $1\frac{3}{4}$ ساعت صحبت کردیم.

سه‌شنبه ۷ تیر ۱۳۵۶

صبح شرفیاب شدم. حال شاهنشاه به حمدالله بسیار خوب بود. تلگرافاتی از کاراکاس دیشب رسیده و به عرض مبارک رسیده بود باز هم احتیاطاً متن آن را از نظر مبارک گذراندم. موضوع ملاقات با سفیر آمریکا را به عرض رساندم. فرمودند: مگر خود آنها وسائل ارتباط دستجمعی ندارند که جریانات این جا را منعکس کنند؟ عرض کردم: دارند، ولی برای ما دلسوزی ندارند. خودم دیدم که این تغییرات در مقرّرات محاکمات نظامی و بازدید صلیب سرخ را نوشته‌اند، ولی می‌گویند که بر اثر فشار کارتر بوده است. فرمودند: به هر حال به اردشیر [زاهدی] تلگراف کن که این مسائل را، نه خودش، ولی به وسایل مقتضی منعکس کند.

باز راجع به یانکلوویچ صحبت شد. عرض کردم: ملاحظه فرمودید [ریچارد] هلمز هم به غلام نوشته است که این کارها از او ساخته است ولی زیاده روی می‌کند. فرمودند: [منوچهر] گودرزی هم بدش نمی‌آمد که یک پا سفیر ایران در آمریکا و یک پا

آمریکا در افغانستان بود.

وزیر خارجه ایران بشود و یانکلوویچ هم نماینده سیاسی ایران به صورت مخفی در آمریکا باشد (همان مسائلی که من در پاریس پیش‌بینی کردم که به مخیّله شاهنشاه خواهدگذشت) و با تقدیم آن عریضه، به موقع، کار را تمام کردم وگرنه نسبت به خود من هم ممکن بود تولید سوءظن بشود. چه باید کرد، الملک عقیم. بعد فرمودند: اشخاص کم ظرفیّت، مختصر طنابی که به دستشان بدهید می‌خواهند به آسمان بجهند غافل از آن که خودشان خفه می‌شوند.

وقتی شرفیاب بودم خبر رسید که بچّه‌های [حردان] تکریتی به صدّام حسین در عراق سوءقصد کرده‌اند (سپهبد حردان تکریتی را در کویت، صدّام حسین وسیله عوامل خودش ترور کرد). گویا به چشم صدّام هم صدمه رسیده است. عرض کردم: اوّلاً باید دید که این مسئله حقیقت دارد که بچّه‌های تکریتی بوده‌اند، ثانیاً حالا حیف است از بین برود. فرمودند: به هر حال با ما که نسبت به قرارداد شطّ العرب کنار آمد و بالأخره توفیق یافتیم این لکه ننگ را بعد از یک صد و پنجاه سال از دامان ایران بزداییم. [قرارداد] نفت هم که در زمان پدرم تمدید شد به بهترین صورتی درآوردیم. نه تنها نفت را در دست گرفتیم، [بلکه] در قیمت‌گذاری هم توفیق یافتیم. جزایر را هم مثل خاری از امپراتوری انگلیس در چشم ما بود بازگرفتیم و خلاصه تمام لکّه‌های ننگ را زدودیم. عرض کردم: افسوس و هزار افسوس که این سند هیرمند مبادله شد. هیچ مناسب موقعیّت امروز کشور و شاهنشاه بزرگ آن نبود. شاهنشاه چیزی نفرمودند، ولی گرفته شدند.

بعد صحبت دخترها را پیش کشیدم. چیز عجیبی است. یک سال و نیم قبل، بین یک جمعیّت خانواده افسران در شیراز یک دختر آمریکایی مشاهده شد. با چه رمز و اصطرلاب[1]، او را پیدا کردیم. ولی به هیچ وجه نمی‌آید به تهران. با عصبانیّت فرمودند: خوب، لازم نیست. امّا من عرض کردم الخیر فی ماوقع است. این [دختر] پدرش در شیراز کار می‌کند و آمریکاییهای ساده ممکن است خیلی حرفها بزنند. این را ندیده می‌گیریم.

۱- [در متن اصلی هم "رمز و اصطرلاب" آمده، صورت صحیح این عبارت "رمل و اصطرلاب" است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

بعد از مدّتی فرمودند: بی‌جهت این قدر می‌ترسی.

بعد مرخّص شدم، به کارهای جاری رسیدم. عصری از [لئوپولد سنگور] رئیس جمهور سنگال استقبال کردم که به طور غیررسمی به ایران می‌آید. مردی بسیار فهمیده و لیدر معتدلهای آفریقاست. پیر است و در حدود هفتاد سال دارد، ولی محکم است. می‌گفت جریان آنگولا جداً بر علیه روسها تمام شده است. اگر آمریکاییها در آفریقا طبق معمول خرخری نکنند و این حرفهای مزخرف را [اندرو یانگ] Young نزنند برای روسها عملاً جای پا باز کردن در آفریقا مشکل است.

چهارشنبه ۸ تیر ۱۳۵۶

صبح شرفیاب شدم. الحمدالله حال شاهنشاه من بسیار خوب بود. ولی من خیال می‌کردم قلباً از عدم موفقیّت دیروز من در مورد دختر آمریکایی دلگران باشند. وقتی ناراحت و دلگران هستند، قبل از شروع کار چیزی نمی‌فرمایند و با سر اشاره می‌کنند که کارهایت (یا مزخرفات) را شروع کن! ولی وقتی از هوا یا سلامتی خودشان یا این قبیل مسائل شروع کنند، یعنی دلگرانی ندارند. اتّفاقاً تا شرفیاب شدم از گرمی هوا شکایت فرمودند. عرض کردم: صبح در باغ غلام، ساعت هفت، ۲۳ درجه بود و برای شمیران گرم است. کارها را شروع کردم.

تلگرافی که فرموده بودند به اردشیر [زاهدی] مخابره کن احتیاطاً به نظر مبارک رساندم. فرمودند: استیناف را که ما از محکومین قبول نمی‌کنیم. چون اگر قبول بشود، محکمه استیناف، محکمه غیر نظامی می‌باید باشد. تصحیح کردم، ولی در دلم پرسیدم چرا؟ لکن چون پخته نبود، بحثی نکردم.

سؤال فرمودند: تلگرافی که دیشب فرستادی به نخست وزیر منعکس کردی؟ عرض کردم: بلی، همان دیشب. سؤال فرمودند: تا چه وقت شب کار می‌کنی؟ عرض کردم: غلام اغلب حالا دیگر بعد از ظهرها و عصرها به دفتر نمی‌روم. ولی دستگاه، کار می‌کند و به این جهت این تلگراف دیشب ساعت ۱۰ تقدیم شده بود. چون فکر کردند که فوریّت دارد به عرض رسانده بودند. از این که اعتباری برای خودم قائل نشدم حس کردم

خشنود شدند. همچنین خیال می‌کنم از طفره رفتن طبیعی در نیاوردن این دختر آمریکایی منطقاً مرا تأیید فرمودند. خدا عمرش بدهد مرد با انصافی و بزرگی است. می‌داند که من برای خشنودی و تملّق ایشان، به هر قیمتی، هر کاری را نمی‌کنم. ابتدا منافع شاهنشاهم را در نظر می‌گیرم. به این جهت صبح، به وانمود، خشنودی کردند.

[پرویز] راجی سفیر شاهنشاه در لندن جواب تلگراف در مورد مقاله تحقیقی فاینشال تایمز داده بود که یک مخبر به ایران خواهد فرستاد. فرمودند: او را تر و خشک کنید.

بعد مرخّص شدم. از علیاحضرت شهبانو که به آمریکا تشریف می‌بردند در فرودگاه بدرقه کردم (به ظاهر برای شرکت در جلسات [اسپن] Aspen،[1] ولی در باطن برای تماس نزدیک با خانم رزالین کارتر [بانوی اوّل آمریکا] First Lady).

سر ناهار رفتم. چون سنگور در پیشگاه مبارک ناهار می‌خورد. مرد فهمیده‌ایست، ولی خودش هم خیال می‌کند خیلی فهمیده است و حرف زیاد می‌زند. تقریباً متکلّم وحده بود. از همه چیز، از نژاد و مذهب و سیاست و آسیا و آفریقا و اروپا و همه چیز صحبت می‌کرد. شاهنشاه زیر چشمی به من نگاه کردند و لبخندی زدند. یک مطلب را گفت که فکر می‌کنم مهمّ است و من هم در فرانسه [به آن] برخورده بودم که ممکن است خود روسها میل نداشته باشند حکومت، به معنای چپ، در فرانسه روی کار بیاید و در آخرین مرحله، کمونیستها را از سوسیالیستها جدا کنند و ژیسکار در انتخابات آینده مجلس یک شانس خرکی بیاورد.

بعد مرخّص شدم و تمام در منزل کار کردم. شاهنشاه گردش تشریف بردند.

از اخبار بسیار مهمّ جهان در این دو روزه اخطار کارتر به اسرائیل است. اگر این شجاعت را بروز بدهد و عقب ننشیند من به او آفرین خواهم گفت.

۱- اشاره به برنامه‌ی سالیانه‌ی مؤسسه اَسپن (کولورادو) به نام جشنواره‌ی اندیشه‌ها (Aspen Ideas Festival) که هر سال در تابستان برگزار می‌شود.

پنجشنبه ۹ تیر ۱۳۵۶

ساعت $9\frac{1}{2}$ صبح شاهنشاه به کردستان تشریف فرما شدند. حال آن که قرار بود ساعت $9\frac{3}{4}$ پرواز فرمایند. من حساب کرده بودم که نیم ساعت قبل از پرواز موکب مبارک به فرودگاه برسم ولی وقتی رسیدم، شاهنشاه با هلیکوپتر نشسته بودند. باعث تعجّب شد. با وصف این جلو رفته تعظیم کردم. ولی چیزی عرض نکردم. آن قدر این مرد بزرگ و آقاست که بدون آن که من عرضی بکنم، در جلو جمع فرمودند: ما زود آمدیم، یعنی تو کوتاهی نکرده‌ای. خدا عمرش بدهد. خیلی آقاست و بی‌نهایت هم به من مرحمت می‌فرمایند.

بعد به سعدآباد برگشتم. قبل از آن به دفترم بروم قدری در باغ گردش کردم. از پشت دفتر اختصاصی شاهنشاه که می‌گذشتم دیدم مقداری زیاد خون روی زمین ریخته است. خیلی تعجّب کردم. از قراول جویا شدم. گفت خانم [فریده] دیبا گوسفند نذری قربانی فرستاده‌اند این جا بکشند، نیم ساعت قبل کشتند. من بی‌نهایت عصبانی شدم. برگشتم دم در، فرمانده و افسران گارد را احضار کردم و به آنها گفتم شما چه طور اجازه می‌دهید که یک چنین کثافت کاری در کاخ انجام پذیرد؟ مگر شاهنشاه مثل شاه سلطان حسین، کشور را با نذورات و قربانی و دعا نگه می‌دارند که ما به خودمان اجازه این فضولیها را می‌دهیم؟ بعد از این ابلاغ می‌کنم که هیچ کس اجازه چنین جسارتی ندارد. بیچاره افسران خیلی ترسیدند. این [سنّت] را سپهبد [محسن] هاشمی‌نژاد که یک وقتی فرمانده گارد [بود] و حالا ژنرال آجودان است برای آنها باقی گذاشته. چون زنش اهل جادو و جنبل (به ظاهر البتّه) است و سرکار فریده خانم را نیز در دست دارد. چون شاهنشاه هم به این نکته پی برده‌اند، هر چه ما واسطه می‌شویم، درجه ارتشبدی هاشمی‌نژاد را مرحمت نمی‌فرمایند که چهار سال هم از موعد آن گذشته است.

از اخبار مهمّ ایران، فرمان امروز شاهنشاه است که به نظرم باعث رکود ساختمانها خواهد شد. مثل همان لوایحی که یک طرفه، به طرفداری از مستأجرین در چهار پنج سال گذشته به مجلس داده شد و حالا مجلس دارد اصلاح می‌کند و حقّی هم برای مالک قائل می‌شود. این حرف را دکتر [علینقی] کنی که رئیس حزب مردم بود

در پنج سال پیش گفت و کفر گفت. قانون که یک طرفه نمی‌شود. به علاوه اقتصاد برای تمام عوامل خود احتیاج به نوازش و حمایت دارد. چه موجر و چه مستأجر، چه امام حسین، چه شمر. ولی دماگوژی حزبِ آن روزِ ایران نوین نمی‌خواست این مطلب را به خود بقبولاند. من هم مکرّر عرض کرده‌ام اوامر مطاع مبارک همایونی باید قبل از صدور به وسیله یک هیئت ناشناس بررسی گردد و نتایج آن معلوم شود. می‌فرمایند می‌خواهی دولت در دولت درست کنی. به هر صورت این فرمان مبارک از طرف دفتر مخصوص و لابد به پیشنهاد دولت که می‌خواهد خویشتن را مخفی سازد صادر شده است. مسئله بی‌برقی هم به جای خود باقی است. من مقاله [علی اصغر] امیرانی[1] را در اطّلاعات این جا می‌گذارم. قشنگ است.

بعد از ظهر تمام در منزل کار کردم.

جمعه ۱۰ تیر ۱۳۵۶

صبح زود سنگور را راه انداختم. بعد به ساختمانهای کاخ جهان نما در نیاوران که شیروانی آن از بین رفته است و به فرانسویها کنترات تجدید آن را داده‌ایم رسیدگی کرده منزل آمدم و تمام روز را در منزل بودم و کار کردم و چند نفر دوستان را پذیرفتم.

از اخبار مهمّ جهان تصمیم کارتر مبتنی بر توقّف تولید بمب افکنهای غول پیکر B-1 است. معلوم نیست از جهت ضعف آنها در قبال موشک این تصمیم را اتّخاذ کرده و یا از جهت تقلیل در تسلیحات برای چشم مردم دنیا و مردم آمریکا. بعد معلوم خواهد شد.

شنبه ۱۱ تیر ۱۳۵۶

صبح در فرودگاه شرفیاب شدم. شاهنشاه به سلامتی و خوشی و نهایت سلامتی تشریف آوردند و از مسافرت، اظهار کمال رضایت فرمودند. بعد با نخست وزیر مشغول

۱- علی اصغر امیرانی روزنامه نویسی موفّق و پایه‌گذار مجله‌ی پر خواننده‌ی «خواندنیها» بود. پس از انقلاب زندانی و در تابستان ۱۳۶۰ (۱۹۸۱) کشته شد.

مذاکره شدند. پس از چند دقیقه مرا احضار [کرده] و فرمودند چند روز پیش که سفیر آمریکا در منزل تو ملاقات را طول می‌داد و نمی‌خواست برود شاید منتظر بوده است که خبری از طرف ما از پاکستان بگیرد. به او تلفن کن یا احضارش کن و بگو که من به شما می‌گویم که پاکستان قصد ستیزگی با شما را ندارد، ولی چون در داخل پاکستان وضع [بوتو] بسیار ضعیف است نمی‌تواند امتیازی به شما بدهد. مخصوصاً در مورد [بازیابی] recycling اورانیوم، چون هند این امتیاز را دارد و حتّی بمب اتمی تولید کرده، در [برابر] افکار عمومی به هیچ وجه نمی‌تواند عقب نشینی کند. وضع او مثل ما نیست که در مسئله بحرین به آن آسانی تصمیم گرفتیم، یا [قرارداد] آب هیرمند را به این آسانی امضاء کردیم، و در هیچ مورد کسی حرفی نزد. عرض کردم: اتّفاقاً ظهر، سناتور [مک کارتی][1] مهمان من است و به او خواهم گفت.

بعد در رکاب شاهنشاه با هلیکوپتر به سعدآباد آمدم. شاهنشاه هلیکوپتر را هدایت می‌فرمودند و من با دو افسر گارد در داخل نشسته بودم و در بحر افکار خودم غریق. بالأخره از درگاه خدای متعال خواستم و صمیمانه دعا کردم که این مرد بزرگ بی‌نظیر و دنیایی را خودت از شرّ نخوت و غرور حفظ فرما! حیف است که چنین انسانی و چنین لیدری که تمام کشور در وجودش متبلور است در این دریای خطرناک غرق شود. به قدری در این فکر فرو رفته بودم که وقتی هلیکوپتر به زمین نشست مثل این که از خواب پریده‌ام. به کاخ رفتم. والاحضرت همایونی و والاحضرتهای دیگر که به مراکش تشریف می‌بردند برای خداحافظی پیش پدر تاجدار خویش آمدند و خداحافظی کردند. من هم دستشان را بوسیدم.

بعد باز چند دقیقه شرفیاب شدم. منجمله تلگراف تبریک عید استقلال آمریکا را که معمولاً خودم دستور می‌دهم این نوع تلگرافات به توشیح مبارک مخابره گردد احتیاطاً به نظر مبارک رساندم که درجه گرمی یا سردی آن را ببینند. فرمودند: خوب است.

۱- یوجین مک کارتی Eugene McCarthy از ۱۹۵۸ تا ۱۹۷۱ سناتور دموکرات از ایالت مینسوتا (Minnesota) از نظر گرایش سیاسی جزو گروه لیبرالها بود. سپس به تدریس و نویسندگی پرداخت.

بعد قدری راجع به این که چه جور برنامه تنهایی را با برنامه علیاحضرت شهبانو تطبیق فرمایند صحبت فرمودند. عرض کردم: به هر حال باید رعایت ایشان هم بشود.

از من سئوال فرمودند انعکاس فرمانشان در مورد موجر و مستأجر چه بود؟ عرض کردم: هنوز که از روز پنجشنبه تا حالا اشخاص زیادی را غلام ندیده است. ولی قطعاً نظر خود را می‌تواند عرض بکند، زیرا خیلی در این باره فکر کرده‌ام. فرمودند: چه فکر کرده‌ای؟ عرض کردم: بلا تردید در امر ساختمانهای بخش [خصوصی] تأثیر توقّف خواهد داشت و تزلزل ساختمان کننده را به دنبال. ولي تا آن جا که شنیده‌ام واقعاً آپارتمان خالی هم در حدود شصت هزار در تهران هست که موجرین جرئت اجاره دادن نکرده‌اند. البتّه اگر شهرداری تقلّب نکند و امر مبارک را درست پیاده کند از این شصت هزار خانه لااقلّ نصف آن به دست مستأجر خواهد رسید. زیرا شنیده‌ام یک عدّه مردم پولدار نفع پرست، هر کدام در هر بیلدینگ، چندین آپارتمان خریده و به امید نفع، خالی گذاشته‌اند. در ولایات غلام خیال نمی‌کند این اندازه‌ها مؤثر باشد، ولی بی‌تأثیر هم نخواهد بود، ولی با آزار مردم از طرف شهرداریها. فرمودند: من هم می‌دانم که در همین حدود اثر دارد، ولی باید دنیا بداند که هنوز روال کار ما انقلابی است. ولی اصولاً خود ما باید خانه بسازیم، آن هم برای طبقه کم بضاعت. من دیگر عرض نکردم، مرخّص شدم.

ظهر سناتور [یوجین] مک کارتی و سفیر آمریکا مهمان من بودند، با چند نفر سناتور ایرانی و یکی دو وزیر ایرانی و ارتشبد [حسن] طوفانیان رئیس خرید اسلحه‌های نظامی. [مک کارتی گفت] که خیلی نقد و طنز سناتورهای [آمریکا] [1] مسئله خریدهای نظامی ماست. اوامر شاهنشاه را به سفیر آمریکا گفتم. گفت البتّه من اوامر شاهنشاه را به واشینگتن منعکس می‌کنم، ولی اگر پاکستان سر سازش داشته باشد، هم ژاپنیها و هم فرانسویها خودشان سیستمی درست کرده‌اند که [بازیابی] اورانیوم، تولید پلوتونیوم برای بمب اتمی نمی‌کند و این کار را به آسانی بوتو می‌تواند قبول کند. ولی ما نمی‌دانیم که

۱- در یادداشت «سناتورهای ما» نوشته شده، ولی با توجّه به این که هیچ یک از سناتورهای ایرانی به خود اجازه‌ی نقد درباره‌ی سیاست تسلیحاتی شاه نمی‌دادند، روشن است منظور سناتورهای آمریکایی است.

اصولاً بوتو چرا این اندازه به ما حمله کرد. گفتم همان طور که به شما گفتم و شاهنشاه فرمودند [بوتو] ضعیف است و الغَریقُ یُتَشَبّث بِکُلِ حشیشٍ[۱]! حتّی تعطیلات یکشنبه را به جمعه انداخته است. حال آن که ما می‌خواهیم تعطیل یکشنبه برقرار کنیم.[۲] شرط بندی اسب دوانی را هم موقوف کرده است. این هم شد مملکت؟ مسئله هیرمند را هم گفتم. گفت راست می‌گویی.

سابقه مک کارتی را این جا می‌گذارم. سر ناهار راجع به اوضاع اسرائیل صحبت کرد (چون از آن جا می‌آید)، ولی [تفسیری] comment نکرد. رئیس دولت [اسرائیل] را هم دیده بود. می‌گفت ممکن است پرفسور (ایگال) یادین،[۳] رئیس حزب جدید لیبرال هم وارد دولت شود. نسبت به [جیمی] کارتر و [والتر] ماندیل[۴] خیلی شوخی کرد. گفت کارتر با کامپیوتر مشورت کرد برای [پستهای] معاونت رئیس جمهور، وزیر خارجه، سخنگوی کاخ سفید، غیره و غیره. جواب همه ماندیل بود. از حرفهای ماندیل، از این که کارتر هیچ [شوخ طبعی] sense of humor ندارد، از وضع داخلی آمریکا و دزدیها و رشوه‌گیریها زیادی که در آن جا می‌شود، اظهار انتقاد می‌کرد. از شرفیابی حضور شاهنشاه بسیار خوشحال بود. مطالب آن را فرصت نکرد بگوید، ولی شاهنشاه را پیشوایی روشن بین، مطّلع و متبحّر در امور دنیایی توصیف کرد. از رئیس سازمان برنامه و طوفانیان و [رضا] فلّاح سئوالاتی راجع به برنامه عمرانی ایران و خریدهای اسلحه و نفت کرد و جواب شنید.

۱- ["اَلغَریقُ یَتَشَبّثُ بِکُلِّ حَشیشٍ"، انسانی که در حال غرق شدن است به هر چوب خشکی هم چنگ می‌زند. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

۲- تعطیل روز جمعه، بیش از پیش برای بنگاههای مالی و بازرگانی ایران ایجاد مشکل کرده بود. با تعطیل شنبه و یکشنبه در کشورهای پیشرفته‌ی جهان و تعطیل بعدازظهر پنجشنبه در ایران، این بنگاهها بیش از سه روز و نیم و گاهی سه روز با خارج در تماس نبودند. این مسئله سالها مورد توجّه بود، به ویژه که در چند کشور مسلمان مانند ترکیه، مصر، لبنان و پاکستان، یکشنبه تعطیل رسمی بود. با این همه دولت هرگز نتوانست در این مورد تصمیم بگیرد.

۳- ایگال یادین، سوّمین رئیس ستاد ارتش اسرائیل، پس از ترک ارتش به باستان‌شناسی و سیاست روی آورد و در این هنگام استاد دانشگاه و رئیس حزب جنبش تحوّل دموکراتیک Democratic Movement for Change بود. در دولت مناهیم بگین، قائم مقام نخست وزیر شد.

۴- والتر ماندیل (Walter Mondale)، سناتور مینسوتا (۱۹۷۲ - ۱۹۶۴)، معاون رئیس جمهور (۱۹۸۰ - ۱۹۷۶)، در ۱۹۷۹ نامزد حزب دموکرات در انتخاب ریاست جمهوری شد، ولی از رونالد ریگان شکست خورد.

بعد از ناهار هم تا ساعت $4\frac{1}{2}$ نشست و مقدار معتنابهی مشروب خورد.

او که رفت من سفیر اسرائیل را پذیرفتم. او با کمال عجله آمده بود توسّط من استدعا کند شاهنشاه اجازه فرمایند [موشه] دایان، وزیر خارجه، به عنوان نماینده مخصوص دولت جهود شرفیاب گردد و نظرات شاهانه را قبل از رفتن [مناهم] بگین به آمریکا بداند. همچنین می‌گفت ما قطعاً در کنفرانس [اعراب و اسرائیل] ژنو شرکت می‌کنیم و سخت‌گیری ما برای این است که مجال چانه زدن برای ما باقی باشد. ولی مجموعاً او را پکر دیدم، گرچه می‌گفت lobbying ما به شدّت در واشینگتن مشغول شده است.

باری، مجموعاً امروز خسته شدم. از ساعت ۸ صبح تا شش و نیم بعد از ظهر یکسره کار کردم و این برای من سمّ مهلک است. صبح به شاهنشاه عرض کردم سلامتی غلام خوب نیست، [تجدید قوا] recuperate نمی‌کنم. فرمودند مگر گفته‌ام تو کوه بکنی؟

یکشنبه ۱۲ تیر ۱۳۵۶

با آن که دیشب بسیار بد خوابیده بودم و دنباله افکار دیروزی نگذاشته بود بخوابم، با حالت کسالت، ولی با ظاهری شاد، شرفیاب شدم. گزارش مذاکرات با سفیر آمریکا و سناتور مک کارتی را به عرض مبارک رساندم.

بعد جریان عمل دیروز والاحضرت همایونی را که بسیار خوشحالم کرده بود، به عرض رساندم... شاهنشاه بسیار خوششان آمد و فرمودند: خوشبختانه بچّه مصمّمی است و می‌داند چه بکند... بعد خودشان شرح مبسوطی از توطئه‌های درباری، چه در گذشته، چه حال بیان فرمودند. فرمودند: پدرم تعریف می‌کرد مادرم و مادر عبدالرّضا برای آن که جلب توجّه او را بکنند دائماً سعی داشته‌اند... کفتار به او بخورانند! من عرض کردم: اگر توطئه‌ها به همین جاها خاتمه پذیرد، باز هم خوب است. پناه بر خدا که همه مثل سگ و گربه آماده دریدن یکدیگر هستیم. بعد هم قضیّه گوسفند قربانی را برای شاهنشاه تعریف کردم. شاهنشاه فرمودند: بسیار کار خوبی کردی.

موضوع موشه دایان وزیر خارجه اسرائیل را به عرض رساندم. فرمودند: با ساواک ترتیب آن را بده.

راجع به رفتن [فردا] به سفارت آمریکا به مناسبت چهارم ژوئیه خودم را به عرض رساندم[۱]، که تحقیق کردم، معلوم می‌شود سه وزیر و عدّه‌ای از مشاورین رئیس جمهور [به سفارت ایران] رفته‌اند. غلام بروم یا نه؟ فرمودند: میل خودت است. عرض کردم: از این نوع اوامر شاهنشاه غلام گیج می‌شوم. یا صریحاً بفرمایید برو، یا نرو. چون تا حالا به علّت کسالت به هیچ سفارت خانه نرفته‌ام، اگر نروم، حقّ گله ندارند. ولی اگر بروم، چون سابقه خودداری مرا می‌دانند، آن را منّت فوق‌العادّه‌ای می‌پذیرند. تأمّل زیادی فرمودند که باعث تعجّب شد. بعد فرمودند: نخست وزیر که می‌رود تو پیغام بده که به طور کلّی به علّت کسالت هیچ کجا نمی‌روی. عرض کردم: این درست، و تکلیف غلام روشن شد. امّا علّت تأمّل زیاد شاهنشاه را نفهمیدم، الّا این که روی حدس خودم باید بگویم، الملک عقیم، و بس.

فرمودند: بعد از ظهر گردش می‌روم. عرض کردم غلام موافق نیستم (چون دیروز هم تشریف برده بودند). خندیدند. فرمودند: آخر کاری ندارم، بنشینم مگس بپرانم؟

دوشنبه ۱۳ تیر ۱۳۵۶

صبح شرفیاب شدم شاهنشاه به حمدالله در کمال صحّت بودند. عرایض، بیشتر اداری بود. با آن که طول کشید، مطلب مهمّی مذاکره نشد. فقط پرسیدم دیروز امر فرمودید به سفیر آمریکا بگویم پاکستان حتّی حاضر است از مسئله [بازیابی] recycling به کلّی صرف نظر کند، چنان که دیروز به عرض مبارک رسید، خودِ سفیر آمریکا راه حلهایی ارائه داد. حالا صبر کنم تا جواب او برسد، یا باز هم این مطلب را بگویم؟ تأمّلی فرمودند. فرمودند: صبر کن.

عرض کردم: دایان آیا باید با وزیر خارجه [هم] ملاقات کند؟ فرمودند: ابداً. عرض کردم: چون دوست بیست ساله من است،[۲] خواسته است مرا ببیند. او را بپذیرم یا

۱- [عین متن اصلی آورده شده است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

۲- موشه دایان، در ۱۳۴۱، هنگامی که وزیر کشاورزی اسرائیل بود، به دعوت همتای ایرانی خود، حسن ارسنجانی، به ایران آمد و با علم، نخست وزیر وقت، نیز دیدار کرد.

نه؟ اگر اجازه فرمایید به سفیر اسرائیل بگویم نه، از لحاظ سرّی بودن بهتر است. کسب اجازه من موافق میل همایونی بود (من خودم می‌دانم چه باید بکنم!).

بعضی خبرهای خارجی را به عرض رساندم، منجمله مقاله نیویورک تایمز را. فرمودند: مثلاً به نیویورک تایمز چه استفاده‌ای می‌رسد که ما اسلحه بیشتر یا کمتری بخریم؟ ولی آیا اصولاً یک روزنامه به این بزرگی نباید فکر بکند اگر ایران ضعیف باشد، از بین برود، چه صدمه‌ای به آمریکا وارد می‌شود؟ عرض کردم: روزنامه‌های آمریکا در پی خبرهای [جنجالی] sensationnel هستند، نه در پی منطق و منفعت آمریکا.

عریضه سپهبد [محسن] هاشمی‌نژاد را که گله و شکایت از [دکتر کریم] ایادی کرده بود به عرض رساندم که می‌گفت دائماً بر علیه من در پیشگاه شاهانه می‌زند. فرمودند: به او بگو از این حرفهای خاله زنکی من خوشم نمی‌آید. من تحت تأثیر کی هستم که تحت تأثیر ایادی قرار بگیرم؟

بعد از ظهر شاهنشاه کار کردند. من هم کار کردم. ولی پیش از ظهر وقتی از پیشگاه مبارک مرخّص شدم، دوست ایرانی خودم را دیدم و دو ساعتی با او گذشت. بسیار خوب بود. شاهنشاه شام را با کسی میل خواهند فرمود، چون به کلّی تنها هستند.

سه‌شنبه ۱۴ تیر ۱۳۵۶[۱]

صبح به عادت معهود $\frac{1}{2}$۶ از خواب برخاستم. ابتدا به [رادیوی صدای آمریکا] Voice of America و بعد به بی.بی.سی. گوش کردم. اوّلی خبر کودتای پاکستان را وسیله نظامیان گفت و دوّمی خبر توقیف بوتو و سران مخالف و چند وزیر را داد.

ساعت $\frac{1}{2}$۷ حضور شاهنشاه تلفن عرض کردم. استراحت فرموده بودند. به پیشخدمت خوابگاه خبر را دیکته کردم. او گفت وزیر خارجه هم خبر داده، ولی خبر توقیف بوتو را نداده است. به هر حال، گفتم به عرض برسانید ساعت $\frac{1}{2}$۸ روی موج ۳۱ کوتاه به بی.بی.سی. گوش کنند (چون شاهنشاه از فرط وطن‌پرستی خیال می‌فرمایند رادیو ایران

۱- در یادداشت به اشتباه ۱۳۵۶/۴/۱۵ نوشته شده است.

هم از همه رادیوها بهتر و جلوتر و اخبار دست اوّل دارد و به رادیوهای خارجی کمتر گوش می‌فرمایند. حال آن که من ساعت ۷ رادیوی ایران را هم گوش دادم و خبری نداد).

بعد طبق معمول شرفیاب شدم. قبل از شرفیابی، سفیر آمریکا به من تلفن کرد و اسامی توقیف شدگان از دو طرف را داد.

از مخالفین بوتو، غفور احمد، نواب زاده، مفتی محمّد و مارشال اصغرخان، و از طرف [دولتیها]، بوتو خودش و مارشال تیکه‌خان.[۱] و تا آن ساعت هم جز نام ارتش، اسم کودتا کننده برده نمی‌شد (بعداً اعلامیّه‌ها به امضای ضیاءالحق،[۲] رئیس ستاد، در آمدند). سفیر آمریکا ضمناً می‌گفت دولت [بولنت] اجویت هم موفّق نشد رأی اعتماد بگیرد. گرچه [سلیمان] دمیرل مأمور شده است کابینه ائتلافی تشکیل دهد، ولی به نظر می‌رسد که ترکیه هم راه دیگری جز نظامیان نداشته باشد.

وقتی شرفیاب شدم بحث در همین زمینه شد. فرمودند: می‌خواستی به سفیر آمریکا بگویی که دموکراسی در همه جا پیاده نمی‌شود و حتّی من شنیده‌ام که در ترکیه حسادت وضع ایران را می‌کشند. فرمودند: علیاحضرت شهبانو که از آمریکا به من تلفن کردند، [می]گفتند معلوم است که چه قدر حالا آمریکاییها قدر وضع ما را می‌دانند و تملّق ما را می‌گویند. بعد فرمودند: مگر ممکن است کشوری به دو دسته تقسیم بشود، یک دسته خیال کار کردن و دسته دیگر کارشکنی در قبال آن را داشته باشند؟ مگر چنین کشوری پیش می‌رود؟ مجموعاً شاهنشاه سر حال و از این اخبار خوشحال بودند (در وصیّت نامه سیاسی خود هم [داور] arbitre وضع سیاسی ایران را ارتش قرار داده‌اند).

بعد خبر سلامتی علیاحضرت ملکه پهلوی را عرض کردم که قدری نگران کننده است. فرمودند: سال گذشته دو نگرانی داشتم یکی این که حال ایشان خدای نکرده به هم

۱- ژنرال تیکه خان (۲۰۰۲-۱۹۱۵) که به‌علّت خشونت در ۱۹۷۱ در پاکستان شرقی (بنگلادش بعدی)، لقب «قصّاب» یافت پس از بازنشستگی، در ۱۹۷۶ به حزب Pakistan People's Party پیوست و مشاور ویژه‌ی بوتو در امورامنیتی بود.

۲- ژنرال محمّد ضیاءالحق در آوریل ۱۹۷۶ از سوی بوتو به ریاست ستاد ارتش برگزیده شد. با آن که به دنبال کودتا، ضیاءالحق پس از مدّت کوتاهی بوتو را آزاد ساخت، ولی میانه‌ی این دو تن هیچ‌گاه التیام نیافت و دو سال بعد به بهانه‌ای بوتو محاکمه و اعدام شد. ضیاءالحق خود در حادثه هوایی مرموزی در ۱۹۸۸ کشته شد.

نخورد، و دیگر این که در [هنگام جشنهای پنجاهمین] سال [سلطنت] پهلوی اتّفاقی نیفتند. من عرض کردم بخت شاهنشاه من بلند است.

دیگر، جریانات عادی و آمدن دکترها و دایان را به عرض رساندم. بعد عرض کردم: والاحضرت همایونی برای عید تولّد پادشاه مراکش هدیه‌ای خواسته‌اند، یک دست فنجان با سینی چای خوری طلای خالص فرستادم. فرمودند: راستی بگو ولیعهد را بگیرند، با من صحبت کنند. نزدیک ظهر عرض کردم به اتّفاق پادشاه مراکش، به استقبال سادات رفته‌اند، و [این عمل] خیلی حسن اثر داشته. فرمودند: ماشاءالله بچّه حسابی است.

عرض کردم: [سیّد کاظم] شریعتمداری (آیت‌الله) از قم عرض می‌کند سهمیّه حجّ امسال کم تعیین شده است. اگر قرار باشد بعد اضافه شود، مقرّر فرمایند همین حالا بشود که کار صورت بازار سیاه پیدا کرده است. فرمودند: به هیچ وجه، مخصوصاً به دولت بگو سهمیّه را زیاد نکنند.

بعد من مرخّص شدم. تا عصری تمام کار کردم. منجمله سفیر جدید موریتانی را پذیرفتم. شاهنشاه هم کار کردند. منجمله به شهیاد تشریف فرما شدند که موزه تازه را ملاحظه فرمایند. من نرفتم.

نامه‌ای از پادشاه اسپانیا رسیده بود که ده ملیون دلار برای حزب نخست وزیرش خواسته است. جوابی فرمودند که این جا می‌گذارم.[1]

۱- خوان کارلوس، پادشاه اسپانیا، در نامه‌ی خود از شاه درخواست ۱۰ میلون دلار کمک به حزب آدولفو سوارز، نخست‌وزیر وقت، برای انتخابات آینده‌ی شهرداریها کرده و موفّقیت سوارز را در این زمینه، عامل مهمّی برای تحکیم سلطنت و تثبیت سیاسی اسپانیا می‌شمارد. در پایان نامه، پادشاه اسپانیا یادآور شده که «دوست شخص» او آلکسیس مارداس (Alexis Mardas) که در آن هنگام در تهران است، می‌تواند اوامر شاه را دریافت دارد. مارداس فروشنده‌ی لوازم مخابراتی و امنیّتی و اتومبیلهای ضدگلوله، به دولتهای جهان سوّم بود. این که پادشاه اسپانیا یک دلّال اسلحه را «دوست شخص خود» بنامد و به عنوان رابط معرّفی کند تعجّب آور است. در پاسخ گرم ولی محتاطانه‌ی شاه آمده است که «در مورد مسائل مورد اشاره‌ی اعلیحضرت در نامه‌ی خود برداشت شخصی خویش را به صورت پیامی شفاهی به آگاهیتان خواهم رساند.» متن نامه‌های متبادله به دنبال این یادداشت آمده است.



ZARZUELA 22 - Juin 1977

Mon cher Frère

Tout d'abord je vous remercie infiniment de m'avoir envoyé votre neveu, le Prince Shahram, en me donnant ainsi une réponse rapide à mon appel à un moment difficile pour mon pays.

Je veux ensuite vous faire un compte-rendu de la situation politique en Espagne et du développement de la campagne des Partis Politiques avant, durant et après les Elections.

Après quarante ans d'un Régime tout à fait personnel, qui a donné beaucoup de choses positives au pays, mais qui, en même temps, a laissé l'Espagne dans une situation de manque de structures politiques ce qui représente des risques énormes pour la consolidation de la Monarchie. Après les premiers six mois d'un Gouvernement Arias, que j'ai aussi été obligé d'hériter, au mois de Juillet 1976, j'ai choisi un homme plus jeune, donc moins compromis, que je connaissais bien et qui me donnait toute confiance : Adolfo Suarez.

A partir de ce moment, j'ai pris la décision de marcher sur la voie de la Démocratie en essayant d'être toujours au devant des événements pour éviter une situation pareille à celle du Portugal qui, dans mon pays, pourrait être encore plus grave.

La légalisation des différents Partis Politiques leur a permis de participer librement dans la campagne, de monter leur plan stratégique et d'utiliser tous les moyens de communications pour leur propagande et la présentation d'image de leurs leaders, en même temps qu'ils s'assuraient des appuis financiers importants : la Droite appuyée par la Banque Espagnole et le Socialisme par Willy Brands, le Vénézuela et le reste des Socialistes Européens, et les Communistes par la voie de toujours.

Par contre, le Présidente Suarez, que j'avais strictement engagé dans les responsabilités de gouverner, n'a pu participer dans la campagne électorale que dans les huit derniers jours sans les avantages et les possibilités que je viens de vous expliquer et dont ont profité les autres Partis Politiques.

Malgré cela, lui seul, avec une organisation presque inexistante, financiée par des prêts à court terme offerts par quelques personnes privées, a obtenu une victoire claire e t nette.

Cependant, le Parti Socialiste a obtenu aussi un pourcentage beaucoup plus important de ce que l'on croyait et qui représente

A partir de ce moment, j'ai pris la décision de marcher sur la voie de la Démocratie en essayant d'être toujours au devant des événements pour éviter une situation pareille à celle du Portugal qui, dans mon pays, pourrait être encore plus grave.

La légalisation des différents Partis Politiques leur a permis de participer librement dans la campagne, de monter leur plan stratégique et d'utiliser tous les moyens de communications pour leur propagande et la présentation d'image de leurs leaders, en même temps qu'ils s'assuraient des appuis financiers importants : la Droite appuyée par la Banque Espagnole et le Socialisme par Willy Brands, le Vénézuela et le reste des Socialistes Européens, et les Communistes par la voie de toujours.

Par contre, le Présidente Suarez, que j'avais strictement engagé dans les responsabilités de gouverner, n'a pu participer dans la campagne électorale que dans les huit derniers jours sans les avantages et les possibilités que je viens de vous expliquer et dont ont profité les autres Partis Politiques.

Malgré cela, lui seul, avec une organisation presque inexistante, financiée par des prêts à court terme offerts par quelques personnes privées, a obtenu une victoire claire e t nette.

Cependant, le Parti Socialiste a obtenu aussi un pourcentage beaucoup plus important de ce que l'on croyait et qui représente

compter avec un montant de $ 10.000.000, comme votre appui personnel pour la consolidation de la Monarchie Espagnole.

Si ma demande reçoit votre considération favorable, je me permets de vous suggérer la présence à Téhéran de mon ami personnel, Alexis Mardas, qui pourra recevoir vos instructions.

Avec tout mon respect et amitié

votre Frère



le 4 juillet 1977

Majesté et Cher Frère

J'ai bien eu le plaisir de recevoir votre aimable message du 22 juin 1977 et je tiens à remercier vivement Votre Majesté de m'avoir tenu au courant de la situation politique actuelle en Espagne et la façon magistrale d'avoir toujours pris les decisions justes depuis le premier jour de votre règne.

En ce qui concerne les questions auxquelles Votre Majesté a fait allusion dans Sa lettre, je Lui ferai parvenir mes impressions personnelles au cours d'un message verbal.

Je saisis cette occasion pour exprimer à Votre Majesté mes voeux les meilleurs pour Son bonheur personnel et son succès continu au service du peuple espagnol.

Votre Frère bien sincère

M. R. Pahlavi

Sa Majesté Don Juan Carlos I
Roi d'Espagne
MADRID.

چهارشنبه ۱۵ تیر ۱۳۵۶

صبح شرفیاب شدم. تلگراف اردشیر [زاهدای] راکه این جا می‌گذارم، به عرض پیشگاه مبارک رساندم. فرمودند: توضیحاتی به او بده.[۱] البتّه ممکن نبود عرض کنم که اردشیر گوزی به غریبی انداخته! ولی تلگرافات و اخبار دیگری که ضمیمه می‌کنم و به عرض خاکپای همایونی رساندم مؤیّد این مطلب بود. شاهنشاه زیرک است و خود کاملاً درک می‌کند.

تلگرافات گرمی از [لئونید] برژنف رسیده بود. استدعا کردم اجازه فرمایند در جرائد منعکس شود (در جواب تلگراف همایونی که تبریک ریاست جمهوری او را مرحمت کرده بودند). فرمودند: هیچ عیب ندارد. عریضه[ای] از نخست وزیر هند رسیده بود، تقدیم کردم. فرمودند جواب تهیّه شود، که این جا می‌گذارم. کارهای جاری بسیار زیادی به عرض رساندم، چون هفته دیگر خیال مرخّصی رفتن دارم.

بعد مرخّص شدم. یک ساعتی دختر ایرلندی را دیدم و ترتیبی دادم که با من به زوریخ بیاید.

شاهنشاه بعد از ظهر گردش تشریف بردند. من تمام کار کردم.

۱- متن تلگراف علم و پاسخ اردشیر زاهدی، به دنبال این یادداشت آمده است. به دستور شاه، در همین روز، علم طیّ نامه‌ای به اردشیر زاهدی توضیح بیشتری در این زمینه داده و از جمله نوشته است که «...وقتی این تغییرات در محاکمات نظامی، حسب‌الامر مبارک همایونی داده شد، روزی سفیر آمریکا به من گفت شما چرا آن را در آمریکا منعکس نمی‌کنید؟ من مطلب را به عرض خاکپای همایونی رساندم. فرمودند به او بگو ما این اصلاحات را به خاطر مردم آمریکا که نمی‌کنیم، برای مردم خودمان است و لزومی نمی‌بینیم که چنین زحمتی به خودمان بدهیم. مگر جراید آمریکا که هزار خبر بجا و بیجا را چاپ می‌زنند، نماینده خبرنگار ندارند که این مطلب رامنعکس سازند... موضوع را به سفیر آمریکا گفتم و او در جواب گفت، با وصف این، روال کار دنیا و به خصوص آمریکا این است که کشورها باید کارهای خودشان را خود، به نحوی به وسایل ارتباط جمعی برسانند تا image ناصحیحی از آنها در افکار عمومی جهان نقش نبندد. این بود که شاهنشاه محبوب معظّم ما امر فرمودند آن تلگراف را برای تو فرستادم و حالا هم امر فرمودند این توضیح را بدهم که تو و مقامات رسمی، به هر حال باید برکنار بمانید و به یک صورتی این مسائل را من غیر مستقیم منتشر سازید...»

تلگراف از ________

به ________



دربار شاهنشاهی

اداره رمز و مخابره

تلگراف رمز

برادر عزیزم جناب آقای اردشیر زاهدی سفیر محترم شاهنشاه آریامهر ــ واشنگتن

چنانکه خاطر عزیزت مسبوق است در محاکمات نظامی ایران تغییراتی باین شرح داده شده است :

۱ــ متهم حق دارد علاوه بر وکیل نظامی از وکلای دادگستری هم بــرای دفاع خود استفاده کند .

۲ــ ماده ۱۹۸۲ فعلی مربوط به نحوه انتخاب وکیل تبصره ای داشت که اگر وکیلی بمناسبت وکالتش مرتکب جرمی میشد در دادگاه نظامی بجــرم او رسیدگی میشد . این تبصره حذف شده برای اینکه توهمی پیدا نشود بگویند حالا وکیل دادگستری را راه داده اند ولی تهدید به تعقیب در دادگاه نظامی کرده اند .

۳ــ ماده ۲۰۲ باین شرح تغییر داده شدکه دادرسان درکمال استقلال وآزادی بامراعات قانون وتوجه به خصوصیات متهم رای خودرا صادرمیکنند .

همچنین ازطرف صلیب سرخ بین المللی بازرسی هائی از زندانهای ایــران بعمل آمده ومیآید . امرمطاع مبارک اینستکه این مسایل رابدون آنکه خــود عنوان فرمائید بوسایل مقتضی درجراید ووسایل جمعی منعکس کنید .

میپوسمت قربانت

تلگراف از ـــــــ

بهـــــــ



دربار شاهنشاهی

اداره کل رمز و محرمانه

اداره کل رمز و محرمانه دربار شاهنشاهی
شماره ۵ ـ ۲ ـ ۸۰۰/م
تاریخ ۲۵۳۶/۴/۱۴

کشف تلگراف رمز سفارت شاهنشاهی ایران ـ واشنگتن

جناب آقای امیراسداله علم وزیر محترم دربار شاهنشاهی

امیر عزیز و برادر مهربانم

۵ـ۲ـ۸۰۰/م مورخ ۳۶/۴/۱۳ سپاسگزارم. اوامر مبارک شاهنشاه آریامهر عزیزتر از جانم اطاعت بمجرد اینکه به واشنگتن مراجعت نمودم اقدام خواهم نمود.

البته موضوعی که میخواستم حتی بشرفعرض پیشگاه مبارک شاهنشاه آریامهر عزیزتر از جانم برسانم این است که این بیشرم ها خیال میکنند ما از آنها باکی داریم و فراموش کرده اند که کشوری هستیم مستقل و کشور هستند که ببینند چطور مردم ایران از زن و مرد وبچه و بزرگ عاشق شاهنشاه آریامهر عزیزتر از جانم هستند وهمیشه میخواهند اینطور نشان بدهند که ما بخاطر اینها است که بعضی اقدامات را میکنیم. فکر کردم که این موضوع را با آن برادر عزیزم در میان بگذارم. ش

۲۵۳۶ ـ ۳۶/۴/۱۴ ازد ورمیبوسمت ـ قربان تو

اردشیر

پنجشنبه ۱۶ تیر ۱۳۵۶

صبح شرفیاب شدم. قدری راجع به سلامتی علیاحضرت ملکه پهلوی صحبت شد. عرض کردم: دکترها آمدند (از آمریکا و از آلمان). الآن مشغول معاینه می‌باشند، بعد با غلام ملاقات می‌کنند. فرمودند: نتیجه‌اش را به من بگو. نامه[ای] که به اردشیر [زاهدی] نوشته بودم و این جا می‌گذارم، فرمودند خوب است. امضاء کردم. فرمودند: اگر بتواند بخواند![1] نامه به نخست وزیر هند را امضاء فرمودند. تمام، از هر دو طرف تعارف گرم است. مطلبی ندارد. فرمودند: به نخست وزیر خبر بده که به اوقاف بگوید به آخوندهای کُرد کمک قابل ملاحظه‌ای بکند و سالیانه و مرتّب باشد. مردمان وطن‌پرست خوبی هستند. عرض کردم: اطاعت می‌کنم.

بقیّه کارهای آستان قدس رضوی مفصّل بود که به عرض رساندم. بعد، خیلی از یک جهت خندیدیم که از چشم شاهنشاه و من، هر دو، آب درآمد. از مهمانی که دیشب رسیده بود بسیار تعریف فرمودند. من عرض کردم: اتّفاقاً دوست غلام [س] که برای استقبالش رفته بود، مرا خیلی ترساند و گفت به فلان دختر شباهت دارد که شاهنشاه چندان خوششان نمی‌آید. شاهنشاه فرمودند: این [س] چه قدر آدم خوب و چه قدر بی‌سلیقه و خر است. اولاً لبهای آن دختره نازک و این [یک] کلفت است. ثانیاً او بلوند، این برونت است. ثالثاً او پیر شده، این جوان است و هزار چیز دیگر. به قدری از خریّت [س] خندیدیم که نهایت نداشت.

بعد من مرخّص شدم. به کاخ علیاحضرت ملکه پهلوی رفتم. با دکترها مذاکره کردم. به حمدالله حالشان عیبی خارج انتظار ندارد، برای ۸۶ سال بسیار هم خوب است. چیزی که هست بعضی ادویه خواب‌آور که این جا داده‌اند باعث شده که خون به مغز نرسد. دستور دادم اطبّاء ایرانی و خارجی صورت جلسه[ای] تنظیم کنند و طرز معالجه معظّم‌لها را مو به مو روی کاغذ بیاورند و هر تغییری اطبّاء ایرانی بخواهند بعداً بدهند با تلکس علّت را به پزشکان خارجی بگویند و با نظر اینها این تغییر را بدهند.

۱- یکی از شوخیهای شاه درباره خطّ شکسته‌ی علم بود که خواندنش برای خود او نیز گاهی مشکل می‌نمود.

من بعد از ظهر تمام کار کردم، منجمله سفیر پرو را پذیرفتم.

جمعه ۱۷ تیر ۱۳۵۶

صبح و بعد از ظهر در منزل به استراحت گذشت. چه باید کرد؟ ضعف و ناتوانی راه دیگری ندارد.

شاهنشاه، صبح موشه دایان را پذیرفتند و چه خوب شد که فرمودند من او را نبینم، وگرنه مرا امروز به تعب می‌انداخت. دیروز که عرض می‌کردم چه ساعتی باید شرفیاب شود شاهنشاه بین ۱۰-۱۱ مردّد بودند، ولی میلشان به ساعت ۱۱ بود. چون قبلاً میل داشتند سلمانی داشته باشند. ولی می‌فرمودند چه طور ۱۱ تا ۱ بعد از ظهر او را بپذیرند و ناهار ندهند؟ عرض کردم: شاهنشاه هستید و می‌توانید، و او هم حق گله ندارد. چه قدر این مرد، بزرگ و طبیعتاً آقاست. به هر صورت به زحمت قبول فرمودند.

خبر مهمّی نیست. دیشب در نیویورک علیاحضرت شهبانو قرار بود در بنیاد [ندای] وجدان سخنرانی بفرمایند.[1] تظاهرات دامنه‌داری [علیه علیاحضرت] شد که حدود هزار نفر شرکت کرده بودند.

شنبه ۱۸ تیر ۱۳۵۶

صبح شرفیاب شدم. الحمدالله حال شاهنشاه بسیار خوب بود. عرض کردم: فردا صبح ژان برنار و فلاندرن شرفیاب می‌شوند. شکر خدا را که حال شاهنشاه بسیار خوب و آن کسالت طحال (rate) از بین رفت و از این بابت ژان برنار خیلی خوشحال است. فرمودند آخر این چه بود؟ عرض کردم: مرض خون. فرمودند: مالاریای مزمن؟ عرض کردم: خیر. فرمودند: آخر دواهایی که می‌دهد، روی شیشه آن این [مورد استعمال] indication هست. عرض کردم: این برای ردگم کردن است. به این جهت هم وقتی بیگلوی احمق این

۱- بنیاد ندای وجدان (Appeal of Conscience Foundation) در مراسم ناهاری با حضور ۵۰ تن از رهبران سیاسی و مالی نیویورک، جایزه‌ی خدمات انسانی آن سال را به شهبانو فرح اعطا کرد. هدف این بنیاد که در سپتامبر ۲۰۰۵ چهلمین سال برپایی خود را جشن گرفت آزادی مذهب و باور سیاسی در سراسر جهان است.

دوا را از دواخانه خرید که به خیال خودش ذخیره داشته باشد و بعد از همان دوای خریداری شده میل فرمودید، مرض عود کرد. اگر ما برحسب تصادف این مطلب را نفهمیده بودیم، دکترها و ما همه بیچاره شده بودیم (بیگلو[1] پیشخدمت خوابگاه است).

راجع به کسالت علیاحضرت ملکه پهلوی عرض کردم که با دکترها مذاکره کردم، الحمدالله برای سنّشان حالشان خوب است. اشتباهاتی اطبّاء ایرانی کرده‌اند که قرار شد بعد از این بدون تجویز اطبّاء خارجی تغییری در دستورالعمل فعلی ندهند. فرمودند: من امتحان کرده‌ام هر وقت خواهرم شمس به مسافرت می‌رود حال مادرم دگرگون می‌شود. این علاقه عجیبی است که به این دختر دارد. عرض کردم حق این است والاحضرت شمس کمتر [به خارج] تشریف ببرند (حالا آمریکا هستند). به خصوص که در خارج هم لذّتی نمی‌برند و زندگی این جا را می‌کنند. فرمودند: خوب این هم یک نوع هوس است یا دیوانگی که انسان با ده تا سگ و بیست تا گربه (همراهان) برود به آمریکا. ولی شاهنشاه آن قدر آقا و انسان و با انصاف است. فرمودند: ما این قدر دختر عوض می‌کنیم دیوانگی نیست؟ آن هم یک نوع آن است.

عرض کردم: راجع به آخوندهای کرد امر مبارک اطاعت شد. در این جا قدری راجع به الهیّات صحبت شد. فرمودند: من که به علّت پیش آمدهای زندگانی خودم اعتقاد به مسائل مذهبی، آن هم به طور شدید، دارم. ولی اگر انسان بخواهد تجزیه و تحلیل علمی و تا جایی که البتّه عقل انسان می‌رسد بکند، به نتیجه درستی دست نمی‌یابد. من عرض کردم: غلام هم همین طورم. اوّلاً در خانواده مذهبی زاییده شده بعد هم احساس کرده و می‌کنم که یک دست مرموز غیبی به یک نوعی انسان را هدایت می‌کند و جوابِ های، هوی است و یک چیزی هست که یدرک ولا یوصف[2] است. ولی تجزیه و تحلیل، همین طور که می‌فرمایید انسان را به جایی نمی‌رساند.

از ملک حسین کاغذی رسیده بود که عروسی دخترش را اعلان کرده بود. فرمودند:

۱- [بیگلوی. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

۲- [یُدرَکُ وَلا یوصَفُ، درک شدنی اما وصف ناشدنی. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

هدیه و تبریک بفرستید.

مرخّص شدم و به کارهای جاری رسیدم، بعد از ظهر هم تمام کار کردم. منجمله سفیر اکوادور را پذیرفتم. شاهنشاه بعد از ظهر گردش تشریف بردند.

دوشنبه ۲۰ تیر ۱۳۵۶

صبح شرفیاب شدم. به حمدالله حال شاهنشاه در نهایت خوبی بود. با آن که شرفیابی مدّت زیادی طول کشید ولی مطلب قابل ذکری نیست که بنویسم. تمام کارهای جاری بود. عرض کردم: در تلگراف تبریک عراق، ملّت برادر خطاب کنیم یا ملّت دوست؟ فرمودند: ملّتِ دوست.

قدری راجع به تظاهرات در نیویورک [علیه علیاحضرت] مذاکره شد. امر فرمودند تلگرافی به اردشیر [زاهدی] بکنم که این جا می‌گذارم.[1]

مصاحبه علیاحضرت شهبانو را با باربارا والترز به عرض رساندم. با دقّت ملاحظه فرمودند و ناراحت شدند، این مطالبی که در مورد صلیب سرخ بین‌المللی [گفته‌اند] ممکن است موهّم این امر باشد که صلیب سرخ مذکور خیال کند ما خیال انتشار گزارش آنها را داریم و درباره آن چیزی به جراید بگویند یا احیاناً متن را منتشر کنند و این کار خیلی به ضرر ماست. بنابراین فوری به [منوچهر] فرتاش سفیر [ایران] در ژنو تلفن کن که به نماینده صلیب سرخ بگوید اوّلاً فرمایشات علیاحضرت رسمی نیست و نظرات دولت ایران نمی‌تواند باشد و [بدون مجوّز] unauthorized هست. ثانیاً علیاحضرت بیشتر نظر به تعداد داشته‌اند که تصحیح فرمایند. من وقتی مرخّص شدم، هر دو نظر را به فرتاش تلفن کردم و به فرتاش حالی کردم که نظری بر انتشار گزارش نداریم و قرار همان

۱- برابر گزارش نماینده‌ی رادیو تلویزیون ایران در آمریکا در جریان این تظاهرات، خبرنگار رادیو نیویورک از شهردار نیویورک [آبراهام بیم] (Abraham Beame) می‌پرسد: «آیا شما با بودن در این مراسم، رژیم ایران را تأیید می‌کنید»؟ وی در پاسخ می‌گوید: «نه، مطلقاً نه! من فقط به این جا آمده‌ام تا به یک مهمان آمریکا ادای احترام کنم». شاه به علم دستور می‌دهد تلگرافی به اردشیر زاهدی فرستاده و سئوال شود «آیا این خبر درست است؟ و آیا باید از این شخص گله شود، یا لازم نیست و اهمّیّتی ندارد»؟ رونوشت تلگراف علم به دنبال این یادداشت آمده است.

قرار سابق است.[۱]

بعد تمام کار کردم. ناهار با اطبّاء خوردم که الحمدالله از سلامتی شاهنشاه بسیار راضی بودند و ترتیب چِک آپ [شاهنشاه] در پاریس در ماه نوامبر را دادم.

بعد از ظهر هم من تمام کار کردم. شاهنشاه گردش تشریف بردند. صبح که کسب اجازه مرخّصی می‌کردم[۲] از شاهنشاه، اظهار مرحمت زیاد فرمودند. تمام جزئیّات کسالت و وضع فعلی مرا به تفصیل و به دقّت جویا شدند.

(نامه‌ی علم به شاه)

۴ مرداد ۱۳۵۶

عریضه جوف را غلام دو روز قبل عرض کرده که توسّط مستخدم خود که طرف اطمینان است، فردا چهارشنبه، به تهران بفرستد تا تقدیم خاکپای مبارک شود.[۳] امروز اردشیر [زاهدی] تلفن می‌کرد. دو عرض داشت که نمی‌خواست از واشینگتن به تهران تلفن بکند و خواست که غلام به عرض خاکپای همایونی برساند. اوّل این که برای تاریخ تشریف فرمایی به واشینگتن، اوّل و دوّم نوامبر یا ۱۵-۱۶ را تعیین کرده‌اند. استدعا از خاکپای مبارک داشت که تاریخ، اگر ممکن شود، امر فرمایند به اختیار اردشیر گذاشته شود که فرصت مانور برای دعوتها و مخصوصاً دعوت در سفارت ایران، داشته باشد.

۱- باربارا والترز (Barbara Walters) خبرنگار ABC در آغاز این مصاحبه یادآور شد که هفته‌ی پیش از آن، دولت ایران، برای مقابله با انتقادهایی که درباره‌ی شیوه‌ی سرکوب مخالفان می‌شد، اعلام داشت که دادگاههای نظامی به روی وکیلان مدافع کشوری، تماشاچیان و مطبوعات باز خواهد بود. وی سپس خواستار توضیحاتی درباره‌ی گزارش صلیب سرخ بین‌المللی در این زمینه شد. شهبانو فرح در پاسخ گفت «... ما از یک سال پیش، از کمیته‌ی بین‌المللی صلیب سرخ خواستیم که [به ایران آمده] و به عنوان داوری منصف، از زندانها و شرایط زندگی زندانیان [سیاسی] بازدید کند. تا آن جا که من می‌دانم این کمیته گزارشی به همسر من داده و اظهار داشته که درباره‌ی بدرفتاری با زندانیان گزاف شده است. همچنین شمار زندانیان سیاسی که به ادّعای گروههای مخالف ۱۰۰ هزار تن است، بیش از ۳۰۰۰ تن نیست».

۲- علم برای درمان رهسپار اروپا بود.

۳- پیش‌نویس نامه‌ی مورد اشاره، به دنبال این نامه آمده است.

دوّم این که می‌گفت اگر قرار است برژنف به تهران بیاید، قبل از تشریف فرمایی موکب مبارک به واشینگتن باشد خیلی بهتر است. غلام که از قسمت دوّم به کلّی بی‌اطّلاع است. در قسمت اوّل، امر مطاع مبارک صادر خواهد شد که مستقیماً معینیان یا بهادری مطلب را تلگراف کنند.

بیش از این قدرت جسارت ندارد و پای مبارک را با تمام قلب می‌بوسد.

غلام خانه‌زاد- علم

دوّم مرداد ۱۳۵۶

پیشوای بزرگ من،

در زیر سایه مبارک در بهترین نقاط دنیا، غلام [زندگی را] با فراغ خاطر می‌گذراند و به وجود مبارک شاهنشاه محبوب معظم خود از صمیم قلب دعا می‌کند که اگر سایه مبارک نبود، نه تنها غلام، بلکه ملیونها ایرانی دیگر از رعایای شاهنشاه، این فراغ خاطر را نداشتند. در جنوب فرانسه که به جای Promenade des Anglais حالا باید Promenade des Iraniens به وجود بیاید، همین طور ایرانی پولدار و حتّی کلاه نمدی (امّا پولدار) است که در خیابانها پرسه می‌زنند. اینها نیست جز آسایش و گشایشی که در زیر سایه مبارک برای مردم به وجود آمده است. این همه به جای خود، کسی شاید متوجّه آن هم نشود که از کجا به کجا رسیده‌ایم. آن وقت بعضی مسایل جزئی، آن چنان گریبان مردم را می‌گیرد که با داشتن این همه نعمت و وسعت، از تحصیل و بهداشت مجّانی گرفته تا نان ارزان و اتوبوس مفت و امنیّت کامل و آسایش خاطر و پول فراوان، مردم دچار ناراحتی و هیجان و عصبانیّت هستند. از آن جمله است مسئله کمبود برق و سر به سر گذاشتن بی‌جهت با مردم، و تصمیمات خلق‌السّاعه و ضد و نقیض، و عدم توجّه حتّی به وجود و حضور مردم، وعده‌های بی‌ربط و دروغ و غرض جراید و آلودگیها و ندانم کاری دستگاه تبلیغاتی و غیره و غیره به طوری که غلام را دچار وهم و خیال می‌کند که این عمد و غرض و یا سهو

خطاست؟ این همه سهو و خطا که نمی‌شود. غلام فکر می‌کند در گزارشات کمیسیون شاهنشاهی در تلویزیون دید و شنید که...[1] موتورهای برق کارخانه ورامین یا شهر ری را از کار انداختند که توربینهای هنوز نرسیده به بندر را جایش بگذارند. یک چنین چیزی را که تصوّر سهو و خطا هم نمی‌شود درباره‌اش داشت. مگر عمد باشد. حتّی همین حالا شنیده‌ام که شبکه برق اتمی بوشهر دو سال بعد از اتمام کارخانه هم حاضر نمی‌شود. این را نمی‌داند که درست یا ناصحیح باشد. هر چه باشد از این مقوله بسیار است که به خرابکاری، بیش از سهو و غفلت، شباهت دارد.

غلام نمی‌خواهد خاطر مبارک را در ایّام تعطیل و استراحت ملول سازد. امّا در تنهایی و استراحت این جا، تمام قلب و روحم در درگاه شاهنشاه محبوب معظّم من است و در عالم غلامی و خدمتگذاری فکر می‌کند اگر پاره‌ای مسائل را به عرض خاکپای مبارک نرساند نه تنها گرفتار سهو و غفلت، بلکه دچار خیانت شده است. بعضی از این مسائل در عامّه و همه طبقات اثر نمی‌گذارد، یا طبقه محدودی را در برمی‌گیرد و خطر آنی ندارد. ولی مسئله برق مابه‌الابتلا عموم است. به طوری که کلفت منزل غلام در بیمارستان بود که به علّت سرطان، انژکسیون مادّه رنگی بزند که عکس غدّه‌های سرطانی را بگیرند و برق قطع شده و او را به هفته دیگر حواله داده‌اند. بنابراین عموم مردم، چه در خانه، چه در بیمارستان، چه در آسانسور و چه در ترافیک و حتّی نانواخانه‌ها و در همه حال، گرفتار آنند و غلام واقعاً بیم آن دارد که اگر این کار به زمستان بکشد بالأخره خدای نکرده عواقب ناراحت کننده داشته باشد. چون از قدیم گفته‌اند سرما را نمی‌شود به نزاکت خورد و شکم گرسنه هم نمی‌تواند ایمان داشته باشد. غلام خیلی در این زمینه فکر کرده. گو این که افکار غلام بیشتر شبیه به چرت و پرت و هذیان است. ولی به هر حال این دفعه که این عریضه را به خاکپای مبارک عرض

---

۱ - یک کلمه ناخواناست.

می‌کند در بستر بیماری و تب نیست، گو این که حال درستی هم ندارد و رو آمدنی نیست و به قول معروف کِرّکِرّی می‌کند و عمری می‌گذراند. امّا در همه حال از فکر شاهنشاه خود بیرون نیست و در عالم غلامی تا آن جا که قدرت حرکت داشته باشد، دست از این افتخار در هر مقامی که باشد بر نخواهد داشت. زیرا که:

سعدی به روزگاران مهری نشسته بر دل
بیرون نیاید از دل، الّا به روزگاران

و غلام عرض می‌کند، حتّی به روزگاران.

به هر صورت مسئله برق کشور و در درجه اوّل تهران را غلام فکر می‌کند ظرف شش ماه می‌توان حل کرد که از سه ماه بعد، اوّلین اثرات آن در ازدیاد برق پیدا بشود و مردم امیدوار. غلام در این زمینه می‌تواند به شاهنشاه خود ضمانت بدهد و راههایی را هم که فکر کرده است به عرض برساند. اوّل این که صاحبان صنایع مجبور شوند برای صنعت خود برق بگذارند. این خرجی ندارد و امکان دارد. غلام با چند نفر در این زمینه صحبت کرده است، حتّی مورد تقاضای خود آنهاست و تاکنون دولت اجازه نمی‌داده است. دوّم این که تهران را به مناطق کوچک تقسیم و در هر کدام برق کوچکی دائر کنیم، از پنج هزار تا ده هزار کیلو وات گرفته، تا پنجاه هزار. امکان این عمل هم هست. مسئله اوّل کم خرج و حتّی بی خرج است و صاحبان صنایع از خدا می‌خواهند.

فقط ممکن است افکار بزرگ (!) برنامه‌ریزهای آینده نگران بشود، که نتوانیم برقهای تولیدی بی‌حد و حصر را بفروشیم. به قول سعدی، این سنگ و سبو. شاهنشاه من باید این کلّه‌ها را مانند سبو با سنگ خورد فرمایند.

موضوع دوّم کمی خرج دارد، ولی امکان دارد و امکان فوری دارد و ما را از یک درد سر بزرگ در آینده رهایی می‌دهد. بر فرض پول دور ریخته شود، چه می‌شود؟ مگر کم پول در اثر این برنامه‌ریزیها به هدر رفته است؟ شاهنشاه محبوب معظّم

من که از جزئیات اطّلاع دارند. غلام در حاشیه فکر می کند و حرف می‌زند و به سر مبارک شاهنشاه بزرگم قسم می‌خورم که وقتی تلویزیون فرانسه را که غلام از بی‌کاری نگاه می‌کرد، در مورد انرژی و برق خودشان صحبت می‌کردند که در ۱۹۸۰-۱۹۷۸ دچار بی‌برقی خواهند شد یا نه، و به عنوان مثال، یک کشور نفت‌خیز را که به علّت عدم برنامه‌ریزی و عدم تشکیلات دچار بی‌برقی شده و ۴۰٪ صنعت آن لطمه خورده است ایران را مثال می‌آوردند، غلام می‌خواست تلویزیون را خورد کند. حالا این هیچ، نشنیده می گیریم.

در زمستان، عواقب نامطلوب به دنبال این ندانم‌کاری است. شاهنشاها، حالا که غلام عرایض خود را کرده، از خاکپای همایونی اجازه می‌خواهد یک مطلب دیگر را هم عرض کند که اجرای این کار به دست این بدبختها یا متعمّدین یا غفلت‌کاران نمی‌شود، و باز وقت کشور و شاهنشاه مرا تلف می‌کنند. این کار یک برنامه و تیم حسابی، ولی البتّه کوچک موقّتی می‌خواهد تا کار را به سامان برساند.

غلام از این همه جسارت امید عفو دارد. پای شاهنشاه معظّم خود را به امید عفو می‌بوسد. ولی اوّلاً در عالم غلامی خلاف می‌داند و دریغ دارد اگر مطلبی به نظرش رسید به عرض نرساند، و ثانیاً آنچه عرض می‌کند، بین خدای من و شاهنشاه من و خودم است و لاغیر. بنابراین اشکالی در آن تصوّر نمی‌کند. دیگر امر در قبضه اقتدار همایونی است.

یک سبد میوه شمال اروپا[1] را برای غلام فرستاده‌اند، چون فصل آن می گذشت، دیگر شاید به دست نمی‌آید، جسارتاً بدون اجازه در اوّل ماه اوت تقدیم می‌دارد.

امضا

۱- در دست‌نویس علم «میوه سوئدی» نوشته شده که خط خورده و سپس «میوه شمال اروپا» آمده است.

دیروز غلام این جا شنید بیچاره سناتور جلیلی[۱] مرحوم شده است. مرد شاه‌پرستی بود، خدا رحمتش کند. غلام فقط خواست خاطر خطیر همایونی را متوجّه مرحمتی به صرّاف‌زاده[۲] بکند. این هم مرد مستحکم شاه‌پرستی است، یعنی هر کس یک ذرّه عقل داشته باشد، جز این راهی انتخاب نمی‌کند. البتّه روح او هم آگاه نیست که غلام چنین عرضی به خاکپای مبارک می‌کند و خبر درگذشت مرحوم جلیلی را غلام از یک منتظرالوکاله در این جا شنید. دیگر امر در قبضه اقتدار همایونی است.

[چهارشنبه ۱۲ امرداد ۱۳۵۶ تا دوشنبه ۱۷ امرداد ۱۳۵۶]

فکر می‌کنم در تاریخ ۲۹ تیر ۱۳۵۶ به اروپا آمدم و مشغول پرسه زدن شدم. حال مزاجی کمی بهبود یافت، ولی روحاً کسل و ناراحت و نگران بودم. کسالت از جهت کار سیستان و نگرانی از جهت کار عمومی کشور. باید بگویم که هر وقت در آب مدیترانه غوطه می‌زنم، به یاد روزهایی می‌افتم که فرماندار کلّ سیستان و بلوچستان بودم. در روزهای گرم اردیبهشت و خرداد سیستان، عصرها در هیرمند که با آبی هزار متر مکعب جاری بود شنا می‌کردم. افسوس و هزار افسوس که دیگر پس از ده پانزده سال که انشاءالله من مرده‌ام این منظره را نخواهم دید. این بستر، خشک و سیصد هزار جمعیّت آواره خواهند شد. جای تعجّب است، گرچه اگر غیر از این بود تعجّب داشت. با رئیس و اعضای دولت، با هر کدام حرف زدم، سیستان را با مسائل مالی می‌سنجند و می‌گویند حدّاکثر، سیستان به کشور چهل ملیون تومان در سال که بیشتر نمی‌دهد، عایدی یک ساعت نفت است. تفو بر تو ای چرخ گردون تفو، که کشور ایران به دست چنین عناصر پلیدی افتاده است. باری بگذرم و گذشته را بازگو نکنم. دیگر فایده‌ای بر آن مترتّب نیست.

۱- محمود جلیلی، در هنگام وزارت علی‌اکبر داور، به استخدام وزارت دارایی درآمد. چهار دوره نماینده‌ی مجلس شورای ملّی از یزد و سپس چندین دوره سناتور بود.

۲- رضا صرّاف‌زاده، صاحب صنعت، عضو حزب مردم (از هنگامی که علم رهبر این حزب بود)، چهار دوره نماینده مجلس شورای ملّی از یزد شد.

[illegible] ۱۳۲۶

[illegible]

[illegible] Promenade des Anglais [illegible]

[illegible] Promenade des Jasmins [illegible]

[illegible] !! [illegible]

[illegible] ! [illegible]

آزفت

ترجمه آن هم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible] علم [illegible] حال [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] علمی [illegible] بیشتر [illegible]

[illegible]

[illegible] بیرون [illegible]

[illegible]

[illegible] صحبت [illegible]

[illegible] اشکال این [illegible]

[illegible] هزار [illegible]

[illegible]

[illegible]

جناب [illegible] عادل کنم مطلب خود را که از [illegible] ارائه [illegible] کلیه الهام [illegible] کند [illegible]

[illegible] بحث‌ها یا [illegible] ! [illegible] کار آن [illegible] و باز وقت کنم [illegible]

[illegible] [illegible] تا کار را [illegible]

[illegible] جناب [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] آن [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] خطرها را [illegible] [illegible]

این هم [illegible] [illegible] است [illegible] [illegible]

و این [illegible] [illegible] [illegible]

هم [illegible] [illegible] است که [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] است

عصر چهارشنبه ۱۲ مرداد ۱۳۵۶ با آن که ناخوش هستم، رفته بودم ماهرویی را ببینم و سه چهار ساعت از منزل غیبت داشتم. البتّه،

خوی بد بر طبیعتی که نشست　　　نرود تا به روز حشر از دست

ولی،

ای دل ار عشرت امروز به فردا فکنی　　　مایه نقد بقا را که ضمان خواهد شد؟

باری، وقتی به منزل بازگشتم، گفتند چندین دفعه از ایران مرا خواسته‌اند که شاهنشاه من صحبت بفرمایند. جای تعجّب شد، چون کاری در نظرم نبود که درباره آن بخواهند صحبت بفرمایند و به طور معمول هم احوالپرسی و این تعارفات را نداریم، مگر من ناخوش باشم. هر چه سعی کردم تهران را بگیرم، نشد.

پنجشنبه ۱۳ مرداد شاهنشاه صحبت فرمودند و فرمودند که می‌خواهم تو استعفا بدهی، منتها می‌خواستم کسی در بین نباشد و این مطلب را خودم به تو گفته باشم. از این بزرگواری و مرحمت خیلی تحت تأثیر قرار گرفتم. عرض کردم با کمال افتخار و همین السّاعه استعفایم را با قاصد مخصوص تقدیم می‌کنم. استعفای خودم را فرستادم و عریضه سپاسی از آقایی و بزرگواری شاهانه نیز تقدیم کردم.[1] چند روز پیش هم عریضه تندی از اوضاع کشور و مسئله بی‌برقی و گرفتاری مردم عرض کرده بودم. من چندین دفعه با اشاره، به شاهنشاه عرض کرده بودم که مرخّصم فرمایند، موافقت نمی‌فرمودند و از مسئله می‌گذشتند. حالا که قصد تغییرات اساسی داشتند، مطلب به نظر مبارکشان رسید و حتّی در تلفن به من فرمودند که قصد تغییرات زیادی دارم و می‌خواهم که تو استعفا بکنی و جایت را به کس دیگر بدهم. من که از خدا خواستم و اگر هم حالم خوب بود، از خدا می‌خواستم که دیگر در اوضاع ایران بی‌دخالت باشم. چنان پیش آمدِ سیستان مرا سرد کرده است که به وصف نمی‌آید. مگر می‌شود از تمام ادّعای حَقه خود، [آن] هم در قراردادی که صددرصد بر ضرر است گذشت و زیر آن را

۱- متن استعفا نامه‌ی علم و همچنین نامه‌ی او به شاه به دنبال این یادداشت آمده است.

صحّه گذاشت؟

جمعه ۱۴ مرداد برگزار شد. شنبه ۱۵ مرداد، دولت جدید به ریاست جمشید آموزگار که سالهاست در پستهای مختلف کابینه و اخیراً دبیر کلّ حزب رستاخیز بود تشکیل گردید و هویدا هم وزیر دربار شد، و باز جای تعجّب است که در استعفا نامه خود می‌گوید چون شاهنشاه کار دیگری برای من در نظر گرفته‌اند استعفا می‌دهم. این قدرت نمایی هم مثل جواب دادن به اقلّیت هنگام تقدیم بودجه را خواهم آورد، از معمّاهای روزگار است، که فقط شاهنشاه و خودش می‌داند.

چنان که در عریضه حضور شاهنشاه کردم قصد دارم در مراجعت به ایران به بیرجند بروم و تا ناخوش سخت‌تری نشده‌ام در آن جا بمانم.

حالیا مصلحت وقت در آن می‌بینم — که کشم رخت به میخانه و خوش بنشینم
جز صُراحی و کتابم نبود یار و ندیم — تا حریفان دغا را به جهان کم بینم
جام می‌گیرم و از اهل ریا دور شوم — یعنی از اهل جهان پاکدلی بگزینم
سر به آزادگی از خلق برآرم چون سرو — گر دهد دست که دامن ز جهان در چینم

این یادداشتها دیگر تمام می‌شود زیرا که بدون زیارت شاهنشاه من مطلبی نیست و نخواهد بود که بنویسم. جز آن که بنویسم امروز و فردا حالم چه‌گونه بوده است و یا اخبار دنیا را بنویسم که در روزنامه‌های جهان خواهیم دید.

[متن استعفا نامه‌ی علم]

پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر
چنان که خاطر مبارک ملوکانه مسبوق است غلام مدّتی است در حال ناخوشی و نقاهت به سر می‌برد و از عهده انجام وظایف خطیر خویش در دربار با عظمت شاهنشاهی، چنان که باید، برنمی‌آید. بنابراین از خاکپای

مبارک استدعا دارد در صورتی که اراده فرمایند از این مقام پر افتخار کناره جوید و در همه حال افتخار غلامی شاهنشاه را، در صورتی که اراده سنّیه[1] ملوکانه تعلّق داشته باشد، برای خویش حفظ کند.

با تمام قلب پای مبارک را می‌بوسد

غلام خانه زاد ــ علم

[نامه‌ی علم به شاه]

پنجشنبه ۱۳ مرداد ۱۳۵۶

پیشوای بزرگ من،

از صبح امروز که افتخار داشت اوامر شاهنشاه محبوب معظّم خودم را اصغاء کند تا هفت ساعت بعد از آن که این عریضه را به خاکپای مبارک تقدیم می‌دارد در عالم کیف یا بهت، یا هر چه اسم آن را بگذاریم، به صورت عجیبی به سر می‌برم. مگر بزرگواری و مرحمت و آقایی و بنده نوازی و بزرگ سالاری تا این حد هم ممکن است؟ مگر ممکن است شاهنشاه با عظمتی دو روز منتظر تلفن بماند که مطلبی را به غلام خود بفرماید؟

آخر، من که باشم که بر آن خاطر عاطر گذرم؟ آن هم غلامی که راه و رسم زندگی او در عالم غلامی این است: بنده چه دعوی کند، حکم خداوند راست. جز آن که همان طور که مکرّر به خاکپای مبارک عرض کرده‌ام، معتقدتر بشوم که اِنّک لَعَلی خُلُق عظیم.

امّا درباره اوامری که صادر فرمودند حقیقت این است که غلام چند ماه در فکر بود این استدعا را از خاکپای مبارک بکند و در پرده چند دفعه مختصری عرض کرد

۱- [سَنیّه، بلند، عالی مرتبه. فرهنگ عمید. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

ولی ادب مانع شد که عرایض بیشتری بکند. به همان دلیل بالا که با چنین استدعایی، در مقابل آن همه مرحمت و بزرگواری، چه‌گونه می‌تواند جوابگو باشد. بر فرض که حال غلام از این بدتر هم باشد، تا نفس آخر وظیفه خدمتگذاری و غلامی دارد. حالا هم همین قدر برنامه تازه‌ای با اطبّا برای ایّام کم کاری بریزد (چون شاید اندازه دواها را باید تغییر بدهند) و به علاوه کارهای دائمی، دندان را مرتّب کند، به پابوسی خواهد شتافت و اگر اجازه مرحمت شود مدّتی به بیرجند خواهد رفت. چون اروپا را نمی‌تواند تحمّل کند و در تهران هم شاید توقّف غلام مناسب نباشد. دکتر فلاندرن ۲۷ اوت در تهران خواهد بود. ترتیب کار را غلام قبلاً داده است. تعدادی تابلوی تازه غلام پسندیده است، که آن هم پس از شرفیابی به خاکپای مبارک باید ترتیب خریداری آن را بدهد، چون لابد مکانیسم کار باید تغییر کند. به علاوه قبلاً دیگر وقتی باقی نمی‌ماند و غلام هم پس از مراجعت موکب مبارک از خارج، به تهران می‌رسد. احتیاطاً استعفانامه جداگانه تقدیم خاکپای همایونی می‌دارد، شاید لازم باشد.

با تمام قلب پابوس است

غلام خانه‌زاد- علم

۱۴ - ۱۳۴۶/[illegible]

[illegible]

پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر

خانه‌زاد که [illegible] خاطر مبارک [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] وظایف خطیر خویش [illegible] جلالت [illegible] شاهنشاهی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حال [illegible]

[illegible] خویش عرض کند

[illegible]

بعد به تصویب پیشگاه مبارک می‌رسد

غلام خانه‌زاد - علم



جناب امیر اسدالله علم

نامه مورخ چهاردهم مرداد ماه ۲۵۳۶ شما را ملاحظه کردیم. از اینکه عارضه کسالت اجازه نمیدهد که بخدمت خود در سمت وزیر دربار شاهنشاهی ادامه دهید متأسف هستیم و استعفای شما را دایر بر کناره‌گیری می‌پذیریم.

خدمات بی‌شائبه شما چه در دربار شاهنشاهی و چه در سایر مشاغل مملکتی همیشه ملحوظ نظر و مورد قدردانی ما بوده است و در آینده نیز شما را بعنوان یکی از خدمتگزاران صدیق و صمیمی خودمان می‌شناسیم.

نوشهر. بتاریخ هیجدهم مرداد ماه ۲۵۳۶ شاهنشاهی

فرانسه - کاپ دانتیب (Cape d´Antibes) ۱۶ امرداد ماه ۱۳۵۶

در این یکی دو ماهه از اخبار مهمّ جهان تسلیم شدن ما به نظر عربستان سعودی (در حقیقت کارتر) بود که قیمت نفت را تا آخر ۱۹۷۸ تغییر ندهیم. چه باید کرد؟ الحکم لمن غلب[1]. اسرائیل با حکومت محافظه کار، شدیداً در پایه‌گذاری مرز خود در رودخانه اردن پافشاری می‌کند.

گرچه در احزاب راست فرانسه هنوز ائتلاف و همکاری نیست، ولی آثار اختلاف در بین حزب کمونیست و سوسیالیست فرانسه ظاهر می‌شود.

۲۹ سپتامبر ۱۹۷۷ (۷ مهر ماه ۱۳۵۶)

کاپ دانتیب

با آن که دیگر قرار نبود چیزی بنویسم بریده جراید ایران درباره استعفای خودم و جراید اروپا را در مورد افتادن دولت هویدا این جا می‌گذارم. برای ضبط در تاریخ است و بس و دیگر هیچ تأثیری در وضع من ندارد، زیرا دیگر نه میلی به کار دارم و نه قدرتی برای کار.

چون پیر شدی حافظ از میکده بیرون رو   رندی و خراباتی در عهد شباب اولی

جراید ایران نسبت به انتصاب مجدّد هویدا به یک کار مهمّ، هیچ نوع خوشوقتی نشان ندادند و هیچ ننوشتند، و گویا مردم ایران از شاهنشاه من گله دارند که اگر مسئوول این کارها دولت هویدا بوده پس دادن کار مهمّ دیگری به او چه معنی دارد. اغلب وزرای او هم، به خصوص [عبدالمجید] مجیدی رئیس سازمان برنامه که مورد حمله شدید شاهنشاه در نطقشان هنگام معرّفی دولت جدید قرار گرفته بود، رئیس دفتر بنیاد فرح پهلوی شده است!

به هر صورت دلخوشی من یا گله من، هیچ این چیزها نیست. خوشحالم که پس از بازنشستگی احساس می‌کنم که به شاهنشاهم سی و هفت سال صمیمانه خدمت کردم.

۱- ["اَلْحُکْمُ لِمَنْ غَلَبَ"، رأی نهایی را کسی می‌دهد که پیروز و غالب است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

نه دروغ گفتم و نه خلاف عرض کردم، مگر چیزی در ذهن خودم اشتباه بود و آن صورت به عرض شاهنشاه خودم رسانده باشم. اخیراً هم در مورد سیستان آن چه لازمه غلامی بوده عرض کردم و دیگر کاری از دستم ساخته نبود. به این جهت دیگر ناامید و سرد شدم، و نخواستم در کارهای ایران ذی مدخل باشم. ولی نسبت به شاهنشاه محبوب معظّم خودم وفادار بوده و خواهم بود و از نثار جان، صمیمانه می‌نویسم، برای او دریغ ندارم. تا چه پیش بیاید.

لاف عشق و گله از یار؟ زهی لاف خلاف!
عشق بازان چنین، مستحق هجرانند

همچنین خوشحالم که در بازنشستگی من، مردم همه ناراحت هستند. یکی دو نامه در این خصوص را این جا می‌گذارم. دو نامه هم از رسول [پرویزی] عزیزم رسیده است که حیف است از بین برود. آن را هم این جا می‌گذارم.[1]

خوشحالی نهانی و آخر من این است که نام پدرم را زنده نگاه داشتم و دانشگاهی به نام آن مرد بزرگ در بیرجند و در شوکت‌آباد باز کردم. گرچه نخواسته بودم در افتتاح آن تبلیغاتی به عمل بیاید، ولی شاهنشاه من امر فرموده بودند چنین بشود.

بریده آن جراید را هم این جا می‌گذارم.

عاقبت جمع شود زیر دو خط از بد و نیک
آن چه یک عمر به دارا و سکندر گذرد

۱- نامه‌های رسول پرویزی به دنبال این یادداشت آمده است.

۲۹ سپتامبر ۱۹۷۷ = (۷ مهرماه ۲۵۳۶)

کاخ [illegible]

[illegible] جواب [illegible] را [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] !

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

احترام ... در ذهن خود اشیاء ... آن لحظات ... [illegible] باشم

در سالروز ... آنچه ... حفظ کردم و دیگر کاری از دستم ساخته نبود ... بگفت اگر

نا امید و سرور شده‌ام و نخواستم در کارها ... [illegible] باشم ... [illegible]

... [illegible] خواهم بود و از شمار ... [illegible] خواهم ...

پیش یاری ؟

حرف عشق دگر از یار زهی ... !

عشق از آن چنین ... همچو ...

همچنین خوشحالم که ... فروردین همه ناراحتی‌ها حل شدند کمی ...

دوران ... ابراز نکرده‌ام ... در اول ... است

که حیف است در این ... آن قلم ابراز نکرده‌ام

خوشا ... که نام پدرم را ... هستیم

در دلم ... نام آن مرد بزرگ در سر ... دارد !

باز کردم گرچه نخوانده بودم ... آن کتاب

... و ... شب ... [illegible]

... آن ... ابراز نکرده‌ام

... [illegible]

آنچه ... [illegible] !

برادر عزیزم داریوش [illegible]

دل که آینه شاهی است غباری دارد
از خدا می‌طلبم صحبت روشن‌رایی

دلم بهر حدیث دیدار آن دلی عزیز می‌طپد در طلب بودم که در فرصت آیم تحت عنوان گله و [illegible] رفیق شد [illegible] ۸۰ [illegible] را با هر [illegible]

که مسائل تنگ است و آمدن به موسم وصل

معلوم نبود در آید [illegible] به موسم وصال به کمال آن [illegible] را از تمنی دیدار به [illegible] عظمت [illegible] دیگر [illegible] است که در وصف دلتنگی در آید هر صورت [illegible]

چه گردها که بر انگیختی ز هستی من
مباد خسته سمندت که تیز میرانی
[illegible]
که گنج هست [illegible]

روز پنجشنبه عازم سفر هستم [illegible] گروه میروم که باز آنجا [illegible] آن عزیز را [illegible] خدا به ودیعت باشد [illegible] هر حال آنکه [illegible] تو را [illegible] گر [illegible] در [illegible] و دانش مردم [illegible] رود

هزار سلطنت دلبری بدان نرسد
که در دلی به هنر خویش را بگنجانی

کمی از نجابت و خودم از خصلتهای کودکیم تا حالا حکایت کردم

حالا میخواهم اطراف زادگاهم را [illegible] که خراب شده اند

و قلعه های دیگر [illegible] در [illegible] ایران [illegible] در [illegible]

با کمک پدرم [illegible] در تهران [illegible] از سال ۱۳۲۰

تا سال ۱۳۵۸ [illegible] بود [illegible]

[illegible] امیر [illegible] [illegible] الان

که امیر [illegible] مکنید دیگری من [illegible] زیرا وقت [illegible]

و [illegible] امیر [illegible] امیر [illegible] را [illegible] خواهند دید

[illegible] را [illegible] [illegible] از [illegible]

[illegible] تا [illegible] و [illegible] اگر [illegible]

سر دست روزگار [illegible] دل از [illegible]

[illegible] باید [illegible]

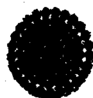
ز صد هزار دوست یکی دوست دوست شد

در صد هزار مرد یکی مرد مردمی

[illegible] [illegible] [illegible] ۱۳۸۰ [illegible]

اگر [illegible] بخشند [illegible]

۲۵۳۶/۶/۲۹



حزب رستاخیز ملت ایران

دبیر کل

[illegible]

... قلب می‌نویسم

[illegible] عزیزم [illegible]

[illegible] که آن [illegible]

[illegible] وطنی [illegible]

[illegible] دیدار [illegible]

[illegible] در طلب دیدار آن [illegible]

[illegible] ایران [illegible]

[illegible] تعالی [illegible]

[illegible] ۲۵ سال [illegible]

[illegible] تمام [illegible]

[illegible] عرض کنم [illegible]

[illegible] خداوند وجود [illegible]

[illegible] و تفضل [illegible]

در باب چشم شیر بیشه مرا ملامت فرمودید حق با سرکار [illegible] و [illegible]

مثل من قرش [illegible] بر سر آمد الله عرض کنم که در تنگ آمدم [illegible] حال را اجلال

که امیر داشت آزار بدهم علم کم بود که هم چشم من میان امروز

شود مدام وجود شما را جدا برای خلق آورید وقتی مجبور میرسید

صحیحاً عمر زنده بشوید حال منهم درد دلم را بنویسم گفتم [illegible] را [illegible] من

اعتقادی که با شرف [illegible] دارم ترک بکنیم [illegible] [illegible]

دیگر [illegible] دولتی [illegible] الهی را [illegible] اندر [illegible] [illegible]

[illegible] اگر [illegible] قدیم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] الا [illegible]

[illegible] آن را دارد که [illegible] امیر [illegible] [illegible] سرور [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] بودند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دکتر [illegible] [illegible]

می اندر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گفت [illegible] گفتم [illegible]

(دکتر کانی) [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گفت [illegible] [illegible]

را [illegible] گفت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] وقتی [illegible]

[illegible] [illegible] نداشتم که شمعدان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] نوشتم که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سقط [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] نداشتم و الله دکتر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

خدا [illegible] کند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

شعر سایه‌ی مرشدم:

من که باشم که بر آن خاطر عاطر گذرم

لطف‌ها می‌کنی ای خاک درت تاج سرم

[illegible]

[illegible]

فهرست نامها

آتابای، ابوالفتح، ۱۹۰، ۴۹۵، ۴۹۶

آدنائر، (کنراد)، ۱۲۷

آرام، عبّاس، ۳۹۴

آزمون، منوچهر، ۲۵۱

آغاسی، حاج میرزا، ۷۵

آلنده، سالوادور، ۳۱۰

آمانسکو، مانه (نخست وزیر رومانی)، ۱۰۹

آموزگار، جمشید، ۱۸، ۲۰۶، ۲۵۴، ۲۶۸، ۲۷۷، ۲۹۴، ۳۲۴، ۳۴۰، ۳۴۱، ۵۵۰

آیرون ساید، ۲۰۸

اَترتون، آلفرد لروی، ۲۴۷، ۲۶۸

اِجویت، بولنت (بولند - نخست وزیر ترکیه)، ۲۴۸، ۴۸۲، ۵۲۶

احمد، غیاث الدّین (سفیر پاکستان در ایران)، ۴۷۸

احمدی، اشرف، ۳۹۳

احمدی، محّمد حسین، ۴۹۴

ادّه، امیل (سیاستمدار لبنانی)، ۴۹

ادّه، رِمون (رئیس جمهوری لبنان)، ۴۹، ۵۲، ۷۷

ادهم، کمال، ۲۸۰، ۲۸۱

اربکان، نجم الدّین، ۶۱

اردلان، احمد، ۱۷۳، ۱۸۵

ازهاری، غلامرضا (ارتشبد)، ۵۶

استخری، احسان الله، ۵۹

اسد، حافظ، ۹۴، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۷۱، ۱۹۲، ۲۰۰، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۹۳، ۳۰۵، ۳۶۸، ۴۱۱، ۴۱۳، ۵۰۹، ۵۱۳

اسدی، علینقی خان، ۱۵۲، ۱۸۸، ۱۹۳، ۳۱۹، ۳۵۰، ۴۵۱

اسدی، (محمد ولی خان)، ۱۰۹

اسکندر میرزا (رئیس جمهوری پاکستان)، ۲۳، ۱۴۲

اسمیت، یان، ۲۵۸، ۲۶۱

اشرف، حمید، ۱۷۸

اشمیت، هلموت، ۳۵۲، ۵۰۱

اصغرخان، (محمد اصغرخان - ژنرال - مارشال)، ۵۱۳، ۵۱۵، ۵۲۶
اصغر خان محمد (فرمانده نیروی هوایی پاکستان)، ۵۱۳
اصلان (اسلان)، آنا (خانم - پزشک رومانیایی)، ۱۲۷، ۲۶۰
اعتماد، اکبر، ۳۹، ۴۶، ۱۵۳، ۱۸۷، ۱۹۳، ۲۳۶
اعلم، مجید، ۸۸
اعلم، هما، ۵۰۰
افخمی، غلامرضا، ۱۳
افخمی، مهناز، ۲۰۶
افشار، اصلان، ۴۴۳
افشار، امیر خسرو، ۳۰، ۱۶۳، ۲۶۲، ۲۸۱، ۴۸۰
افشار، ایرج، ۳۲۳
اقبال، منوچهر (دکتر)، ۱۷، ۳۰، ۷۵، ۱۰۹، ۲۵۶
الخولی، محمّد (سرلشکر)، ۲۳۶، ۲۴۵
الرّفاعی، زید (نخست وزیر اردن)، ۱۵۲
الینگورث، ۲۲۵
الیوت، تئودور، ۵۱۳
امام حسین، ۵۱۹
امام رضا، ۲۷، ۸۸، ۱۰۱، ۱۵۴، ۳۹۳، ۴۵۲
امامزاده هاشم، ۲۳۳
امامی، حسین، ۳۵
امانوئل، ویکتور، ۵۷
امیر ابراهیم شوکت‌الملک (پدر اسداله علم)، ۱۱۳
امیر ابراهیم (نوه اسداله علم)، ۹۰، ۲۰۷، ۲۱۰
امیرالمؤمنین، (مولا علی علیه‌السّلام)، ۲۴۵، ۳۲۱، ۴۵۲، ۴۶۹
امیرانی، علی اصغر، ۵۱۹
امیر بحرین، ۱۲۱
امیر تیمور، بگوم ناهید (همسر رئیس جمهوری پاکستان)، ۱۴۲
امیر تیمور کلالی، محمّد ابراهیم، ۷۱، ۲۲۱
امیر تیمور، محمّدرضا، ۱۳۹، ۱۴۲، ۲۲۱
امیر سلیمانی، (خانواده)، ۵۰۰
امیر علم خان سوّم (حشمت‌الملک اوّل)، ۱۱۳، ۴۹۵
امیر کویت، ۱۲۱
امین، عیدی (ایدی)، ۱۸۶
امینی، علی، ۱۷، ۱۱۶، ۱۵۳، ۳۹۷، ۴۶۳
انتظام، نصراللّه، ۸۲
اندرمانی‌زاده، جلال، ۱۸۱
انصاری، میرزا معصوم خان، ۴۹۵
انصاری، هوشنگ، ۳۳، ۱۹۰، ۱۹۲، ۲۸۱، ۲۸۶، ۲۹۴، ۳۲۴
اوستینوف، دمیتری، ۱۱۴
اُوِن، دیوید، ۱۳۸، ۴۵۰

اویسی، احمد (سرهنگ)، ۲۱۰
اویسی، غلامعلی (ارتشبد)، ۲۱۰
ایادی، عبدالکریم (کریم - دکتر - سپهبد)، ۲۲، ۴۳، ۱۳۴، ۲۶۶، ۲۶۷، ۳۳۶، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۷، ۵۲۵
ایدن، آنتونی، ۱۳۸
ایوب خان، ۴۵۴
بئاتریکس (ولیعهد هلند)، ۲۲۲
باباطاهر عریان، ۷۲
بار، رمون، ۲۱۴
بال، جورج، ۳۴۴
باهری، محمّد (دکتر)، ۱۱۶، ۲۰۱، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۷۷، ۳۳۴، ۳۵۳
بایندر، لئونارد (دکتر)، ۱۱۶
برانت، ویلی، ۴۰۶
براون، جری، ۱۱۴
براون، جورج (ژنرال)، ۳۰۳
براهنی، رضا (دکتر)، ۸۳، ۲۲۶
برژنف، لئونید، ۱۲۶، ۱۷۹، ۲۳۰، ۲۵۹، ۳۳۵، ۳۴۰، ۴۹۶، ۵۰۵، ۵۳۳، ۵۴۱
برنار، ژان (پروفسور)، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۵۰، ۳۴۶، ۳۶۶، ۵۳۷
برنهارد، (پرنس)، ۲۱۵، ۲۷۸
بقائی، مظفّر، ۱۷، ۴۶۳
بلقیس (پرنسس - والاحضرت)، ۴۷، ۵۴
بوآن یی، فلیکس هوفوئه، ۴۵۲
بوتو، ذوالفقار علی، ۱۴، ۷۶، ۸۷، ۹۳، ۱۹۰، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۸، ۳۷۹، ۴۰۴، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۴۶ و در بسیاری از صفحه‌ها
بودوئن، (پادشاه بلژیک)، ۱۷۲
بومدین، (رئیس جمهوری الجزایر)، ۳۳
بهادری، همایون، ۱۰۹، ۱۲۷، ۱۵۶، ۱۵۹، ۲۲۵، ۳۰۵، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۶۶، ۳۹۱، ۴۲۵، ۴۶۳، ۴۷۸، ۵۴۱
بهبهانیان، محمّد جعفر، ۲۶، ۶۹، ۱۸۸، ۱۹۸، ۲۱۱
بهبهانی، سیّد عبدالله (آیت‌الله)، ۶۷
بهبهانی، سیّد محمّد (آیت‌الله)، ۶۷
بهرامی، سیمین، ۵۰۱
بهرامی، فرج الله، ۵۴
بهمن بیگی، محمّد، ۲۳۲
بهمن (والاحضرت)، ۵۰۰
بی، برچ (سناتور امریکایی)، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۱
بیگلوی، ابوالقاسم، ۴۳، ۵۳۷، ۵۳۸
بیم، آبراهام، ۵۴۰
بینا، علی اکبر، ۳۹۳
پاتیالا، (مهارجه)، ۲۴۵، ۲۴۶
پادشاه مسقط، ۸۲، ۸۳، ۲۸۴
پادگورنی، نیکلای، ۱۷۹، ۱۸۵، ۴۵۳، ۴۹۶

پارسانز، آنتونی (انتونی - سر)، ۲۶، ۳۹، ۶۴، ۱۰۲، ۱۳۷، ۱۵۰، ۲۲۵، ۲۸۹، ۴۵۰، ۵۰۴

پاف، ریچارد، ۱۱۶

پاکروان، حسن (سرلشکر)، ۸۲، ۲۸۱

پرتوی، سیروس، ۱۱۵، ۱۴۷، ۳۴۶

پرز، شیمون، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۰

پرز، کارلوس آندرس، ۴۰۹

پرون، ایزابل (بانو)، ۲۷

پرویزی، رسول (سناتور)، ۶۲، ۲۴۹، ۳۳۵، ۳۵۳، ۵۵۶

پهلبد، مهرداد، ۲۷۶

(پهلوی)، احمدرضا (والاحضرت)، ۵۰۰

(پهلوی)، اشرف (والاحضرت - شاهدخت)، ۳۲، ۳۳، ۵۳، ۵۴، ۸۶، ۱۰۹، ۱۴۲، ۱۴۴، ۲۰۶، ۲۲۴، ۲۴۸، ۲۶۸، ۲۷۷، ۳۰۰، ۳۰۳ و در بسیاری از صفحه‌ها

پهلوی، (دودمان)، ۷، ۳۴

پهلوی، رضا شاه کبیر، ۷، ۳۷، ۵۴، ۵۷، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۱۳۵، ۲۰۳، ۲۰۸، ۲۲۰، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۵۳ و در بسیاری از صفحه‌ها

(پهلوی)، شمس (والاحضرت - شاهدخت)، ۵۳، ۵۴، ۷۶، ۹۵، ۱۲۷، ۱۳۵، ۱۵۹، ۲۴۷، ۲۷۸، ۲۹۴، ۴۶۱، ۵۱۰، ۵۳۸

(پهلوی)، عبدالرّضا (شاپور - والاحضرت)، ۱۸، ۷۸، ۵۲۳

(پهلوی)، علیرضا (والاحضرت - شاهپور)، ۲۲، ۴۱۱

(پهلوی)، علی (والاحضرت)، ۴۱۱

(پهلوی)، غلامرضا (والاحضرت - شاپور)، ۱۷۰، ۱۷۴، ۲۳۲، ۳۲۴، ۵۰۰

(پهلوی)، فاطمه (والاحضرت - شاهدخت)، ۲۹۶، ۳۰۳، ۳۱۲، ۳۶۵

(پهلوی)، فرح (شهبانو فرح - علیاحضرت شهبانو)، ۲۱، ۲۲، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۳۷، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۷۲، ۸۰، ۸۲، ۸۶، ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۰۹ و در بسیاری از صفحه‌ها

(پهلوی)، لیلا (والاحضرت)، ۲۷

پهلوی، محمّدرضا شاه (شاه - شاهنشاه آریامهر - اعلیحضرت همایونی)، ۲۱، ۲۲، ۳۷، ۴۰، ۵۳، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۷۰، ۷۱، ۷۷، ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۲۷ و در بسیاری از صفحه‌ها

(پهلوی)، نازبانو (نوه شاپور غلامرضا)، ۵۰۱

(پهلوی)، ولیعهد (والاحضرت همایونی)، ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۳۷، ۴۸، ۵۹، ۷۰، ۷۱، ۸۱، ۸۲، ۸۸، ۹۳، ۱۰۸ و در بسیاری از صفحه‌ها

پیس، اریک، ۲۲۳

پیشه‌وری، (میر جعفر)، ۲۵۴، ۳۳۶، ۳۳۷

تالیران، ۱۳۶

ترومن، (هری)، ۲۵۹

تسلیمی، منوچهر، ۱۱۹

تفضّلی، جهانگیر، ۱۲۰

تقی‌زاده، سیّد حسن، ۳۲۳

تکریتی، حردان (سپهبد)، ۵۱۵

تیتو، (مارشال - رئیس جمهوری یوگسلاوی)، ۱۲۷، ۱۷۸، ۳۳۹
تیکه خان، (ژنرال - مارشال پاکستانی)، ۵۲۷
ثابتی، پرویز، ۱۳۰
ثریا (ملکه - والاحضرت)، ۱۹۹، ۳۰۹
جانسون، لیندون، ۹۹، ۳۴۴، ۴۰۵
جلیلی، محمود (سناتور)، ۵۴۵
جمبلاط، کمال، ۳۱، ۹۳، ۱۱۴
جم، (فریدون - ارتشبد)، ۱۱
جم، محمود، ۳۲۳
جمَیل، ۴۷۰
جنکینز، روی، ۳۹
جونز، تام، ۳۸
چارلز (ولیعهد انگلستان)، ۴۶۶
چالفونت، (لرد)، ۲۷۸، ۴۴۴
چرچیل، وینستون، ۶۵، ۱۲۷، ۴۵۶
حافظ (شاعر ایرانی)، ۱۳۴، ۱۹۸، ۲۱۰، ۳۴۷، ۳۹۲، ۵۵۵
حَبَش، جورج، ۱۲۰
حجّت کاشانی، علی (سپهبد)، ۱۴۹
حسن (امیر - ولیعهد اردن)، ۶۷، ۸۴، ۹۳، ۹۴، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۸
حسین، آندره، ۷۲
حسین، امین الله، ۷۲
حسین، روبر، ۷۲
حسین، صدام، ۱۶۸، ۵۱۵
حشمت‌الدّوله، ۳۱۳
حشمت‌الملک، ۴۹۸
حضرت امام جعفر صادق، ۳۰۴
حضرت امام زمان، ۱۹۸
حضرت پیغمبر اکرم (محمّد/ص)، ۱۷۳، ۲۰۹، ۴۵۲
حضرت عبدالعظیم، ۲۱
حضرت معصومه، ۳۹۳
حکمت، علی اصغر، ۱۸۱
حکیم الممالک، علینقی، ۴۹۸
حکیم، محسن (آیت‌الّله)، ۴۵
حکیمی، ابراهیم (حکیم‌الملک)، ۸، ۳۳۶، ۳۳۷
حمادی، سعدون، ۱۶۸
حمد بن عیسی آل خلیفه، ۱۱۷
خاتمی، (ارتشبد)، ۲۴۴، ۲۶۵
خانلری، پرویز (دکتر)، ۱۲۰، ۳۳۵
خروشچف، ۴۹۶
(خزعل)، عبدالّله (پسر اول شیخ خزعل)، ۱۲۲
(خزعل)، محمّد سعید (پسر دوم شیخ خزعل)، ۱۲۲
خزیمه علم، امیر پرویز، ۵، ۳۳۹، ۳۹۵

خزیمه علم، امیر حسین، ۱۹۹
خزیمه، مهری، ۱۹۹
خسروداد، (سرهنگ)، ۳۱
خسروشاهی، هما، ۴۶۳، ۴۹۳
خلعتبری، ارسلان، ۲۸۶، ۲۸۹
خلعتبری، عباسعلی، ۹۵، ۲۷۶، ۳۷۱
خمینی، (آیت‌الله)، ۱۵۷، ۲۹۸
خواجه نظام‌الملک، ۷
خوانساری، احمد (آیت‌الله)، ۱۵۸، ۴۵۶، ۴۹۷
خیّامی، احمد، ۴۱۹
خیّامی، محمود، ۴۱۵، ۴۱۹
داسو، مارسل، ۳۹۳
دانشور، حسین، ۵۷
داودی، حسین، ۴۱۳
داور، علی‌اکبر، ۵۴۵
داوود خان، (محمد داوودخان - سردار)، ۲۸، ۳۰، ۴۷، ۶۰، ۶۴، ۸۷، ۴۱۰، ۴۲۰
دایان، موشه، ۴۸۳، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۷، ۵۳۷
دبوری، حسن، ۳۳۹
دراک، (مشاور تبلغاتی فورد)، ۲۳۸
دِسایی، مورارجی ، ۴۸۰
دستن، والری ژیسکار، ۳۸، ۱۵۹، ۱۷۲، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۵۵، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۹، ۲۹۳، ۳۰۳ و در بسیاری از صفحه‌ها
دمیرل، سلیمان، ۵۵، ۵۲۶
دنگ شائوپینگ، ۱۶، ۷۹
دوبچک، الکساندر (رئیس جمهوری چکسلواکی)، ۴۷۹
دولتشاهی، عصمت (ملکه)، ۵۰۰
دولتی، شهره، ۵۰۰
دولّو، امیر هوشنگ، ۵۷، ۲۰۹، ۴۵۲، ۴۹۹
دومارانش، (کنت)، ۳۸۴
دهنوی، محمّد، ۶۸
دیبا، ابوالفتح (حشمت‌الدّوله والاتبار)، ۳۱۳
دیبا، اسفندیار، ۱۵۷
دیبا، فریده، ۳۲، ۱۲۶، ۱۶۰، ۲۶۰، ۲۹۳، ۲۹۶، ۳۰۳، ۳۱۲، ۵۱۸
دیبا (ملکی)، عادله، ۱۵۷
دیلمی، عضدالدّوله، ۹۰
دیم، نگودین (ویتنام)، ۳۱۰
دین راسک، دیوید، ۳۴۴
رابین، اسحاق، ۱۸۶، ۲۴۴
راجی، پرویز، ۱۳۹، ۲۷۰، ۳۵۰، ۵۰۹، ۵۱۷
راکفلر، نلسون، ۱۰، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۳۸، ۴۷، ۶۳، ۷۰، ۷۱، ۷۸؛ ۱۷۲، ۲۵۸، ۳۴۴، ۴۴۵
رام، هوشنگ (دکتر)، ۴۹۵
رایت، دنیس (سر)، ۱۸۱، ۲۰۸
ریپورتر (ریپورتر)، شاپور (سر)، ۱۵۳، ۲۴۶، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۶۵

رتزل، گرهارد، ۴۷۹
رزم آرا، (سپهبد)، ۹، ۳۵
رشیدیان، اسدالله، ۱۷۰
رفیعی، حسن (دریادار)، ۳۱، ۳۷۱
روحانی، منصور، ۱۵۰، ۲۰۶، ۳۲۴
روزالین (همسر جیمی کارتر)، ۴۹۰
روزولت، کرمیت، ۱۰۸، ۲۰۸
روزولت، کیم، ۴۱۱
ریگان، رونالد، ۱۱۴، ۵۲۲
زارب، فرانک (مدیر سازمان فدرال انرژی امریکا)، ۲۸۱
زاهدی، اردشیر، ۹، ۱۱، ۸۲، ۱۱۵، ۱۴۷، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۹، ۲۴۶، ۲۵۱، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۴، ۲۷۷، ۲۸۳ و در بسیاری از صفحه‌ها
زاهدی، فضل الله (سپهبد)، ۲۰۹
زونیس، ماروین، ۱۱۶
ژوئل، (مادموازل - پرستار ولیعهد)، ۱۹۰، ۲۱۰، ۳۵۶، ۳۸۱، ۳۸۲، ۴۶۳
ژوان لای، (چوئن لای - نخست وزیر چین)، ۷۹
ژولیانا (ملکه هلند)، ۲۱۵
سابلیه، ادوارد، ۵۰۱، ۵۰۵
سادات اخوی، ۳۶۴
سادات تهرانی، جلال، ۳۶۴
سادات، جهان (خانم)، ۱۶۰، ۲۰۳، ۳۳۸، ۳۳۹
سادات، محمّد انور (پرزیدنت)، ۲۵، ۶۴، ۹۴، ۱۳۷، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۹۲، ۲۵۵، ۲۹۴، ۲۹۹، ۳۰۵، ۳۳۸، ۳۳۹، ۴۵۴، ۴۹۱، ۵۲۷
سادچیکف، (سفیر شوروی در تهران)، ۳۸۵
سالیوان، ویلیام، ۱۵، ۴۴۵، ۴۴۷، ۵۰۲، ۵۱۳
سایمون، ویلیام، ۳۸، ۲۸۱، ۲۹۴، ۴۴۶
ستوده، فتح‌اللّه، ۵۰۸
سرکیس، الیاس، ۱۰، ۴۹، ۵۲، ۷۷، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۱۱۴، ۱۵۹، ۲۵۵، ۳۲۴
سعدی (شاعر ایرانی)، ۷۱، ۳۸۶، ۴۲۴، ۴۴۳، ۴۶۹، ۵۴۳
سلطان، (پرنس)، ۱۱۹
سلطان قابوس، ۹۰، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۹، ۲۸۴، ۴۹۲
سلطان مسعود، ۴۵۴
سلطان مسقط، ۳۱۰
سمیعی، عبدالحسین (دکتر)، ۲۴۰، ۴۴۹
سنجای، (پسر ایندیراگاندی)، ۴۰۴
سنگور، لئوپولد سدار، ۶۴، ۷۲، ۷۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۹
سوارز، آدولفو، ۴۹۸، ۵۲۷
سوارش، (ژنرال)، ۱۷۸
سووانیارگ، ژان (وزیر امور خارجه فرانسه)، ۲۱۸

سهرابپور، ابوالقاسم (سرتیپ)، ۴۰
سیستانی، علی (آیت‌الله)، ۴۵
شاه سلطان حسین، ۵۱۸
شریعتمداری، سیدکاظم (آیت‌الله)، ۴۴۷، ۵۲۷
شریف امامی، جعفر، ۱۵۲، ۲۳۶، ۲۵۱، ۴۰۷
شفا، شجاع‌الدّین، ۱۶۷، ۲۵۹
شفیق، شهریار، ۲۵۶
شِمر، ۴۹۵، ۵۱۹
شمعون، کامیل، ۴۴، ۲۵۷، ۴۷۰
شوکت‌الملک اول، ۱۱۳
شهبانو فرح (علیاحضرت)، ۲۱، ۲۲، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۳، ۳۷، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۷۲، ۸۰، ۸۲، ۸۶، ۱۰۱ و در بسیاری از صفحه‌ها
شهر آزاد (والاگهر)، ۲۴۷
شهرام (والاحضرت)، ۱۳۷
شهناز (والاحضرت)، ۴۴، ۱۱۸، ۱۵۶، ۲۸۵، ۳۰۴، ۳۱۲، ۳۳۹، ۴۰۷، ۴۶۶
شیبانی، امیر علی، ۴۴۵
شیبانی، مهدی، ۱۹۴
شیخ حمد بن عیسی آل خلیفه، ۱۲۱
شیخ خزعل، ۱۲۲
شیخ راشد (شیخ دوبی)، ۴۱۴
شیخ زائد، ۱۲۲، ۲۸۱، ۳۶۸
شیخ طالب، ۲۴۵، ۲۹۳
شیخ عیسی بن سلمان آل خلیفه، ۱۱۷، ۱۲۱
شیخ کویت، ۱۲۲
شیخ ناصر الاحمد الصّباح، ۴۰۸
شیراک، ژاک، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۵۵، ۲۸۶، ۳۲۰، ۳۵۳، ۳۹۶، ۴۰۳
صاحبدیوانی، غلامحسین، ۳۶۵
(صاحبدیوانی)، مهستی، ۳۶۵
صادق، حسین (پسر مستشارالدوله)، ۳۳۷
صادق، صادق (مستشار الدّوله)، ۸، ۳۳۷
صالح، الهیار، ۱۷، ۴۶۳
صانعی، منوچهر، ۱۱۰
صباح السالم‌الصّباح، ۱۲۱، ۲۲۱
صبری‌الحدیثی، محمّد، ۸۱
صدّام، ۵۱۶
صدر، امام موسی، ۴۶۶، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱
صدر، محمّد باقر (آیت‌الله)، ۴۵
صدقیانی، رضا، ۲۰۶
صرّاف‌زاده، رضا، ۵۴۵
صفویان، عبّاس (پروفسور - دکتر)، ۴۳، ۵۰، ۱۲۷، ۱۳۹، ۳۱۱، ۳۴۹، ۳۹۲، ۴۸۶
صناعی، محمود (دکتر)، ۱۲۰
ضیاءالحق، محمّد (ژنرال)، ۱۴، ۵۲۶
ضیاءالرّحمن، ۹۵
طباطبائی، سید ضیاءالدین، ۱۸۱

طوفانیان، حسن (ارتشبد)، ۸۵، ۱۷۰، ۲۲۸، ۲۳۶، ۵۲۱، ۵۲۲

طهماسبی، خلیل، ۳۵

عالیخانی، (دکتر)، ۳۳۵، ۵۰۸

عالیه (ملکه اردن)، ۴۰۶

عبدالامیر، ۱۲۲

عبدالولی (خان)، ۴۷، ۴۸، ۵۴

عرفات، یاسر، ۲۴۴

عزیز احمد، ۲۲۱، ۴۷۷

عظیمی، صادق، ۵، ۳۱۹

علاء، حسین، ۱۵۷، ۳۱۳

علم، امیر اسدالله، ۹، ۱۰، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۱، ۲۸، ۲۹، ۳۲، ۴۶، ۵۱، ۵۵، ۵۷، ۶۲، ۷۰، ۸۵، ۸۹ و در بسیاری از صفحه‌ها

علم، (خاندان)، ۴۱۹

(علم)، رودابه (رودی - دختر اسداله علم)، ۵، ۸۰، ۱۳۴، ۱۷۷، ۲۵۲

علم، محمّد ابراهیم (امیر شوکت‌الملک)، ۸۹، ۳۵۵، ۴۱۵، ۴۱۹

علم، ملکتاج (بانو - همسر اسداله علم)، ۲۱، ۲۹، ۳۹، ۷۶، ۸۸، ۱۳۴، ۱۸۸، ۱۹۸، ۲۱۵، ۲۵۲، ۳۱۹، ۳۴۸، ۳۵۲، ۳۵۵، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۵

(علم)، ناز (دختر اسداله علم)، ۲۰۹، ۲۴۰

غفاری، عسکر، ۱۳۴

غفور احمد (پاکستانی)، ۵۲۶

فاروقی، عبّاس (دکتر)، ۸۵

فخرالدّین علی احمدعلی (رئیس جمهوری هندوستان)، ۱۷۴، ۱۸۵

فراست، دیوید، ۸۸

فرتاش، منوچهر، ۵۳۹

فرخزاد، رستم، ۵۷

فردوسی (شاعر ایرانی)، ۵۷، ۳۵۶

فرمانفرما، ۲۳۸، ۴۲۵

فرمانفرمائیان، منوچهر، ۴۲۵

فرنجیه، سلیمان، ۲۵، ۵۵، ۴۷۰

فروزانفر خراسانی، بدیع الزّمان، ۴۹۴

فروغی، محمّد علی، ۳۵، ۶۸

فریده (ملکه - همسر پادشاه مصر - همسر اوّل ملک فاروق)، ۳۱۲

فریزر، آلن (ژنرال)، ۸۱

فلّاح، رضا (دکتر)، ۲۲۴، ۲۹۴، ۵۲۲

فلاندرن، ژان پول (دکتر)، ۱۳۴، ۳۴۶، ۵۳۷، ۵۵۲

فلینگر، کارل (پروفسور)، ۴۹۳

فوت، مایکل، ۳۴

فورد، جرالد، ۲۳، ۳۸، ۷۸، ۹۹، ۱۱۴، ۱۴۴، ۱۴۵، ۲۰۰، ۲۲۶، ۲۳۸، ۲۶۱، ۲۸۱، ۲۸۵، ۲۸۹، ۳۰۶، ۳۱۹، ۳۲۴

فورستر، یان (یوهانس بالتازار)، ۱۷۲، ۲۳۰

فوشه، ۱۳۶
فهدبن عبدالعزیز (پرنس)، ۳۶۹
فهمی، اسماعیل، ۱۶۸، ۳۳۷، ۴۹۱
فیروز، شاهرخ، ۱۴۲
فیصل (فرزند شریف حسین)، ۱۶۲
(قاجار)، محمّد علی شاه، ۳۳۷
(قاجار)، ناصرالدّین شاه، ۲۱
قاسم، عبدالکریم (رئیس جمهوری عراق)، ۳۱۰
قاضی، زلمه محمود (سردار - سفیر افغانستان در ایران)، ۶۰، ۸۶، ۴۹۴
قذّافی، معمّر (سرهنگ)، ۶۱، ۱۸۶، ۱۹۹، ۲۱۰، ۲۱۷، ۲۲۱، ۴۲۵
قریب، جمشید، ۲۴۸
قریب، هرمز، ۱۷۴
قطبی، رضا، ۱۳۳، ۱۴۶، ۲۱۱
قطبی، لوئیز، ۴۸۷
قطبی، محمّد علی، ۶۰، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۵۷
قوام، ابراهیم (پدر همسر اسداله علم)، ۳۹۲
قوام، احمد (قوام‌السلطنه)، ۸، ۹، ۲۰۰، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۳، ۳۸۵، ۵۰۳
کاترل، الوین (دکتر)، ۷۵
کارامانلیس، کنستانتین (پادشاه یونان)، ۵۵، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۹۴
کارانجیه، (روزنامه‌نگار هندی)، ۱۸۵
کارتر، جیمی، ۱۷، ۸۲، ۹۴، ۹۹، ۱۱۴، ۱۲۹، ۱۵۹، ۱۸۸، ۲۱۴، ۲۲۶، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۰ و در بسیاری از صفحه‌ها
کارتر، رزالین (روزالین)، ۴۹۹، ۵۱۷
کارلوس (تروریست)، ۱۰۸
کارلوس، خوان، ۳۵۳، ۵۲۷
کاسترو، فیدل، ۵۶، ۴۹۰
کاسیگین، الکسی، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۷
کاشانی (سید کاشی)، سیّد ابوالقاسم (آیت‌اللّه)، ۳۵، ۷۱
کالاهان، جیمز، ۳۴، ۳۹، ۴۰، ۷۰، ۸۲، ۳۵۴
کراسلند، آنتونی، ۳۹
کرافت، ژوزف، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۶۷
کرایسکی، برونو (صدراعظم اتریش)، ۸۴
کرشلگر، رودلف، ۱۳۰
کسروی، احمد، ۳۵
کمال‌الملک، ۳۳۶
کندی، جان، ۱۸۹، ۳۴۴، ۳۵۰
کنی، علینقی (دکتر)، ۴۵، ۳۱۹، ۵۱۸
کیانپور، غلامرضا، ۲۹۳
کیسینجر، هنری (دکتر)، ۵۵، ۶۳، ۷۰، ۷۷، ۷۸، ۸۱، ۱۳۲، ۱۴۴، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹ و در بسیاری از صفحه‌ها
کیم ایل سونگ، ۴۳
گاندی، ایندیرا، ۲۸، ۹۹، ۱۴۹، ۱۶۷، ۱۷۴، ۲۲۱، ۳۱۲، ۳۲۴، ۴۰۴، ۵۰۶

گرومیکو، آندره، ۳۹
گلدسمید، فردریک (ژنرال)، ۴۹۵
گلدواتر، بری (سناتور)، ۲۳۰
گلسرخی، غلامرضا، ۸۶
گودرزی، منوچهر (دکتر)، ۱۵۶، ۲۲۱، ۲۲۸، ۲۹۳، ۳۵۳، ۴۰۱، ۴۰۲، ۵۱۴
گووُن، (ژنرال - رئیس جمهوری نیجریه)، ۱۴۲
گیرنگو، لوئی (وزیر امور خارجه فرانسه)، ۲۱۸، ۲۸۶
گیشار، اولیویه، ۲۱۸
لئونه، جووانه (رئیس جمهوری ایتالیا)، ۶۹
لاشایی، فرشته، ۲۴۹
لاشایی، کورس، ۲۴۹
لاوی، (برادران)، ۱۷۰
لنچوسکی، جورج (پروفسور)، ۳۴، ۳۷
لوبرانی، اوری، ۶۰، ۶۸، ۸۴، ۱۴۷، ۱۵۶، ۱۸۶، ۲۴۴، ۲۵۰، ۲۸۴، ۳۴۵
لورنس، (کلنل)، ۱۶۲
لومومبا، پاتریس، ۳۱۰
لیندزی، جان، ۲۲۱
مائو، ۷۹، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۹۹
مائو، (بیوه)، ۲۹۸، ۳۲۰، ۵۱۰
مارداس، آلکسیس، ۵۲۷
مارکوس، فردیناند (رئیس جمهوری فیلیپین)، ۴۰۶
ماکاریوس، ۴۰۶
ماک گاورن، جرج (جورج)، ۵۰۲، ۵۱۲
مالک، (نماینده سازمان امنیت ایران در سویس)، ۲۱۷
ماندیل، والتر (معاون رئیس جمهور امریکا)، ۵۲۲
مبارک، حُسنی، ۶۴، ۶۵، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹
مبارکی، عیسی، ۳۶۶
متّقی، امیر، ۳۵۳
متین دفتری، احمد (دکتر)، ۴۴۴
مجیدی، عبدالمجید، ۱۳، ۲۸۶، ۵۵۵
محوی، ابوالفتح، ۲۵۷
مستوفی، حسن (مستوفی الممالک)، ۳۳۶
مسعودی، (خانم)، ۳۹۳
مشرّف نفیسی، حسن (دکتر)، ۶۸
مصدّق، محمد (دکتر)، ۸، ۹، ۳۵، ۶۷، ۷۱، ۸۷، ۱۰۸، ۲۰۸، ۲۵۴، ۲۸۹، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۲۳، ۳۳۷، ۴۰۳، ۴۶۳
معینیان، نصرت‌الله، ۳۹۴، ۴۰۱، ۴۶۴، ۵۴۱
مفتی محمّد، ۵۲۶
مقدّم، ناصر (سپهبد)، ۳۱
مک آرتور دوّم، داگلاس، ۴۷۹
مک کارتی، یوجین (سناتور)، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۳

ملک حسن، ۵۰۶
ملک حسین، ۴۷، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۸، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۲۹۳، ۳۶۸، ۴۰۵، ۴۰۶، ۵۳۸
ملک خالد، ۵۰، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۳۲۰، ۴۲۱، ۵۰۶
ملک فاروق، ۳۱۲
ملکه پهلوی، ۵۱، ۵۵، ۱۱۸، ۱۲۷، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۴۰، ۲۴۵، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۶۵، ۴۱۰، ۴۸۸، ۵۱۰، ۵۲۶، ۵۳۶، ۵۳۸
ملکه مادر انگلیس، ۳۳
مناهم بگین، ۵۰۴، ۵۰۸، ۵۲۲، ۵۲۳
منسفیلد، مایکل (سناتور)، ۱۹۱
منصف، محمّد علی، ۴۸۵
منصف، محمود (مهندس)، ۲۹۷، ۳۸۰، ۴۹۵
منصور، حسنعلی (نخست وزیر)، ۸، ۱۱۶، ۱۳۱
منوچهری دامغانی (شاعر ایرانی)، ۲۰۰
موبوتو (رئیس جمهوری زئیر)، ۴۰۶
موثّقی، فریدون، ۹۴، ۹۵، ۹۹، ۱۰۲، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۷۹، ۲۲۶، ۲۹۳، ۴۱۳
موحّد، محمّد علی، ۳۲۳
موسوی خویی، ابوالقاسم (آیت‌الله)، ۴۵، ۵۹، ۱۵۷
مولوی (شاعر ایرانی)، ۱۲۰، ۲۳۲
مونت باتن، (لرد)، ۴۶۶
مونشینگر، کارل، ۵۳
مهر، فرهنگ (دکتر)، ۶۷، ۱۳۳
مهنّا، آقا بزرگ (سرلشکر)، ۳۲۳
میر، علی محمد (دکتر)، ۱۹۹
میر لوحی، مجتبی، ۳۵
میر، محمّد علی (دکتر)، ۱۹۹
مینا، پرویز، ۱۷، ۳۱۴
مینوی، مجتبی، ۱۲۰
مؤتمنی، (دکتر)، ۳۶
مؤیّد ثابتی، علی (سناتور)، ۳۲
ناپلئون، ۱۳۶
ناصر (رئیس جمهوری مصر)، ۱۲۴
نصیری، نعمت‌اللّه (ارتشبد - تیمسار)، ۴۵، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۳۰، ۲۱۶، ۲۵۵، ۲۵۶، ۳۴۲، ۴۰۷
نعیم خان، (پرنس)، ۶۰، ۸۷، ۴۱۰، ۴۱۳، ۴۸۱
نفیسی، ابوالقاسم (مؤدّب‌الدّوله - مشرّف - دکتر)، ۶۸، ۱۸۴، ۱۸۸
نواب زاده، ۵۲۶
نواب صفوی، ۳۵
نوری سعید پاشا، ۱۵۱، ۱۶۲
نوقانی، محمّد رضا، ۴۴۷

نهاوندی، هوشنگ (دکتر)، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۳۰، ۲۵۲، ۲۵۴، ۴۸۶
نهرو، ۱۷۴، ۲۲۱، ۴۰۴
نیاز بک اف، ۱۸۲
نیکوله، (وکیل دعاوی سویس)، ۱۴۳، ۱۴۴، ۲۲۲
والاس، مایک، ۲۹۸، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۸۸
والترز، باربارا، ۵۳۹، ۵۴۰
وحیدی، ایرج، ۸۸
ولیان، عبدالعظیم (نایب‌التّولیه آستان قدس)، ۲۶، ۳۲، ۲۸۶، ۴۴۷، ۴۵۲
ولیعهد انگلستان، ۴۶۶
ولیعهد بحرین، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۲
ولیعهد مراکش، ۱۷۹، ۳۰۵
ولیعهد مغرب، ۱۶۶، ۳۱۱
وَنس، سایروس، ۳۵۳، ۳۶۷، ۴۰۳، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۳، ۴۱۵، ۴۲۱، ۴۴۵، ۴۶۲، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۸۲، ۴۹۰، ۵۰۶، ۵۱۳
ویک، هانس (سفیر آلمان در ایران)، ۱۴۴
ویلسن (ویلسون)، هرولد، ۳۴، ۳۹، ۴۸۰
وینوگرادوف، ولادیمیر، ۸۱، ۱۴۰، ۴۱۳
هارون‌الرشید (خلیفه عباسی)، ۴۸۷
هاشمی‌نژاد، محسن (سپهبد)، ۲۹۳، ۳۵۷، ۵۱۸، ۵۲۵
هاشمی‌نژاد، (همسر)، ۳۲، ۲۹۳
هاوزگو، دیوید، ۸۴، ۲۲۳، ۲۲۵
هریمن، ویلیام اورل، ۲۵۹
هژیر، عبدالحسین، ۳۴، ۳۵
هلمز، ریچارد، ۲۳، ۴۷، ۱۴۷، ۱۸۷، ۱۹۱، ۲۱۳، ۲۲۴، ۲۴۰، ۳۰۶، ۳۱۰، ۳۴۰، ۳۷۱، ۴۰۱، ۵۱۴
همایون، داریوش، ۲۷۷، ۳۲۴
همایی، جلال، ۱۲۰
هویدا، امیر عبّاس، ۸، ۹۲، ۹۹، ۱۱۷، ۱۳۰، ۱۳۹، ۱۶۷، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۵۶، ۳۰۳، ۳۲۴، ۳۳۴، ۳۴۲، ۳۷۰ و در بسیاری از صفحه‌ها
هیتلر، ۲۵۶
هیث، ادوارد، ۴۸۰
هیلر، علی، ۳۶۵
هیلر، کیوان، ۳۶۵
هیلی، دنیس، ۳۹
یادین، ایگال (پرفسور)، ۵۲۲
یار شاطر، احسان، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸
یانکلوویچ، ۱۱۵، ۲۳۷، ۲۳۸، ۳۰۶، ۳۳۵، ۳۴۲، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۵۳، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۶۷، ۳۷۰، ۳۸۳، ۳۸۸، ۴۰۲، ۴۶۵، ۵۱۴، ۵۱۵
یانگ، اندرو، ۵۱۰، ۵۱۶
یزدان پناه، مرتضی (سپهبد)، ۳۱۳
یگانه، محمّد، ۱۱
یمانی، زکی (شیخ)، ۱۲۸، ۳۰۷، ۳۶۵، ۳۶۹، ۳۸۷